



قرآن قدس

کهن ترین برگردان قرآن به فارسی ؟

پژوهش

دکتر علی رواقی

بسم الله الرحمن الرحیم
بمناسبت افتتاح نمایشگاه قرآنهای خطی و بازدید از این رویداد
همزمان
با سالروز ولادت باسعادت سبط گرامی حضرت رسول اکرم (ص) امام
این جلد کلام الله مجید و جلد دوم آن بموزه سالارجنگ
علی قمی
سرکنسول جمهوری اسلامی ایران
رمضان المبارک / ۱۴۲۱ برابر با آذر ۹ /
مطابق با دسامبر ۲۰۰۰

SALAR JUNG MUSEUM LIBRARY
Printed Books
Acc. ...
Call. No. ۲۳۲۹
Sub ...

مؤسسهٔ فرهنگی شهید محمد رواقی

رهنگی شهید محمد رواق
رق‌بستی ۱٤۱۵۵/٤۷۸۸

س (یادوارهٔ شهید محمّد رواق)

سخهٔ محفوظ در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی

علی رواق

اپ، پائیز ۱۳٦٤.

حافی، شرکت سهامی افست (هفدهٔ شهریور)

ن برای مؤسسهٔ فرهنگی شهید محمد رواق محفوظ است.

ترجمه ای از قرآن که در دست دارید یکی از کهن ترین برگردانهای قرآن است به فارسی. هم نمونه ای روشن از یک ترجمهٔ بسیار دقیق و آگاهانه از قرآن است و هم نموداری است از نیاز و توجه دیرینهٔ مردم این سامان به برگردان قرآن به زبان فارسی. ایرانیان از نخستین ملت هایی بودند که دین اسلام را پذیرفتند و همگی توان خویش را در راه پروراندن و بالاندن فرهنگ دین نوین به کار گرفتند. ادب و زبان و خط عرب را با زبان و فرهنگ خویش برآمیختند و آن اندازه در این کار پیش رفتند که هیچ ملّتی به پای ایشان نرسید. ترجمهٔ قرآن اساسی ترین عامل این آمیزش خط و زبان و فرهنگ فارسی و عربی است.

ارزش تاریخی اجتماعی بیشترینهٔ ترجمه های کهن قرآن برارزش زبانی آنها می چربد اما این ترجمهٔ گران سنگ هم چنانکه از نگاه تاریخ ترجمهٔ قرآن به زبان فارسی دارای اهمیّت بسیار است از نظر تاریخ زبان نیز از ارزشهای ویژه و کم مانندی بهره ور است، از این روی هم درخور پژوهشهای پردامنهٔ تاریخی اجتماعی است و هم درمقام سندی تاریخی از زبان فارسی باید از سوی پژوهشگران زبان و ادب فارسی و زبان شناسان تحقیق و بررسی شود.

آماده کردن این قرآن پر ارج و ترجمهٔ آن بیش از سه سال روزگار برد. من و یارانم در بدترین شرایط و بدون هیچ یاری و کمکی، کوشیدیم و خون دل خوردیم تا این ترجمه را از هرگونه خطایی دور نگهداریم، با این همه کمی ها و نقص های آن همه برگردن من است.



یاران و همکاران ارجمندی که در این کار مرا یاری داده اند: خانم افسانهٔ شیفته فر، خانم شهرهٔ میرفندرسکی، آقای عبدالعلی فرزام، آقای مهدی مدائنی و آقای دکتر محمدحسین روحانی، سپاسگزاری از این دوستان به هر اندازه که باشد کمترین کاری است که می توانم انجام دهم.

از استادان ارجمند و دوستان دانشمند آقایان دکتر مهرداد بهار و دکتر احمد تفضّلی و دکتر علی اشرف صادقی که دربارهٔ پاره ای از واژه ها با ایشان رای زده ام و درست خوانی برخی از واژه ها از راهنمایی های ایشان است و آقای محمد مختاری که پیش گفتار را با دقت خواندند و بسیاری از نکته ها را یادآوری کردند سپاسگزاری می کنم.

از استاد محمّد احصائی که با خط شیرین و دلنشین و گرم خود همگی سرسوره ها را نوشتند و از آقای بهروز رضوی که در صفحه آرایی متن نهایت کوشش را داشته اند سپاس فراوان دارم.

علی رواق
تیرماه ۱۳٦٤
تهران

زبان‌فارسی‌در گونه‌های آن

زبان فارسی در دوره‌های نخستین پس از اسلام آن چنان در هالهٔ ابهام و ناشناختگی است که پس از گذشت قرنها و پژوهشهای بسیار، هنوز همان تاریکی برآن چیره است و آگاهی چندانی از تاریخ آن دردست نیست؛ نه می دانیم که چه گونه و در چه زمانی زبان فارسی میانه ازمیان رفته است و نه می دانیم چه سان و در کدامین روزگار زبان ونگارش فارسی نوپدیدارشده است[1].

هنگامی که اعراب به ایران رسیدند خویشتن را بانظام گسترده‌ای درزمینه های اداری و دیوانی رو برو دیدند چار و ناچار خودرا ناگزیر یافتند تا کشور را برهمان شیوهٔ دیوانی گذشته اداره کنند[2] وچنانکه نوشته اند تا اواخر خلافت هشام بن عبدالملک (۱۰۵ تا ۱۲۵ هجری) همان آیین اداری ساسانی دوام داشت. گسترش روزافزون سرزمین های خلافت و حکومت اسلامی تداوم و استقرارزبان عربی را به همراه آورد. دیوانها کم کم به

۱ــ جای گزینی زبانی به‌جای زبانی دیگر بتدریج و با گذشت روزگار انجام می شود. فارسی میانه و زبان دری نیز از این قاعده جدا نیست. برای آگاهی از نظریه های مختلف دربارهٔ چگونگی پیدایش و روزگار فارسی دری بنگرید به:

تاریخ زبان فارسی، دکترپرویزناتل خانلری، تهران ۱۳۵۲، ج ۲، ص ۱۱ - ۲۱. تکوین زبان فارسی، دکترعلی اشرف صادقی، تهران ۱۳۵۷. تاریخ ادبیات فارسی، دکتر ذبیح الله صفا، ج ۱، ص ۱۵۷. سبک شناسی، شادروان بهار، تهران ۱۳۳۷، ج ۱ ص ۱۹ - ۲۵. زبانها و لهجه های ایرانی، دکتر احسان یارشاطر، مقدمهٔ لغت‌نامهٔ دهخدا. برهان قاطع، شادروان دکترمحمد معین، مقدمه ص ۲۵. میراث ایران، تألیف سیزده تن ازخاورشناسان، بنگاه ترجمه ونشر کتاب، ص ۲۸۵.

۲ــ مقدمهٔ ابن خلدون، ترجمهٔ استاد محمدپروین گنابادی، تهران، ۱۳۳۶، ج ۱، ص ۴۸۲



عربی گردانیده شد و عربی زبان دانش و دین و حکومت گردید[۳].

در همین دوره است که بسیاری از متون یونانی و پهلوی به عربی ترجمه می شود[۴] و کار تألیف کتاب ها به عربی بالا می گیرد[۵].

باوجود دیوانی شدن زبان عربی،زبانها و گونه ها و گویشهای ایرانی، ضمن تأثیر درزبان عربی و تأثر از آن، هم چنان راه خویش را ادامه می دهند.

پس از مرحلهٔ استقرار زبان عربی در مقام زبان دیوانی و پذیرش خط عربی به جای خط پهلوی، روزگاری فرا می رسد که حکایت می کند از گسترش کارایی زبان فارسی. در این گردش و گرایش چندین عامل چشمگیر دیده می شود که در ساخت و پرداخت و نمود زبان نوین آشکار است:

۱— فارسی میانه و عناصری از برخی زبانهای پیش از اسلام.

۲— زبان عربی.

۳— گونه های زبانی.

پیدایش و پای‌گیری یک حکومت یا مرکزیت سیاسی در ایران، درپی سرکشیها و قیامها، در روند شکل یابی نوین زبان فارسی اثر می گذارد و به هرحال زبانی شکل می گیرد

۳— تا زمان حجاج (متوفی ۹۵ ه) که از سوی خلیفهٔ اموی عبدالملک بن مروان (خلافت ۸۶ - ۶۵) حکومت «عراق و مشرق» را داشت (سال ۹۵ - ۷۵) دیوان به زبان فارسی بود. در سال ۷۵ هجری به دستور حجاج دبیر او صالح بن عبدالرحمن، دیوان عراق را از فارسی به عربی گردانید. (الوزراء و الکتاب، جهشیاری، قاهره، ۱۹۳۸، ص ۲۸). با اینکه درعصر اموی خراسان و عراق از نظر اداری تابع حکومت واحد بود ولی به نظر می رسد که دستور حجاج دربارهٔ نقل دیوانها فقط خاص عراق بوده است، و در خراسان چنانکه از گفتهٔ جهشیاری درجای دیگر (ص ۶۷) برمی آید مدتها پس از آن نیز دیوانها به فارسی باقی مانده بوده است تا آنکه درعهد خلافت هشام بن عبدالملک (به سال ۱۲۴ ه) یوسف بن عمر (متوفی ۱۲۶ ه) حاکم عراق و مشرق به نصر بن سیار، نائب خود در خراسان، دستور داد تا دیوانها را به عربی نقل کند و اسحاق بن طُلَیق از نزدیکان نصر بن سیّار برای نخستین بار دواوین خراسان را از فارسی به عربی گردانید.

۴— الفهرست، تألیف ابن ندیم. ترجمهٔ رضا تجدد، تهران ۱۳۴۶، ص ۴۳۴ - ۴۷۷. انتقال علوم یونانی به عالم اسلام، تألیف دلیسی اولیری، ترجمه احمد آرام، تهران، ۱۳۵۷، ص ۲۴۱ - ۳۷۲

۵— ضحی الاسلام، احمد امین، قاهره، ج ۲، ص ۱۳ - ۱۵. تاریخ الادب العربی، شوقی ضیف، قاهره ۱۹۷۲، ج ۳، ص ۹۸ - ۱۰۹. علم و تمدن در اسلام، نوشتهٔ سید حسین نصر، ترجمهٔ احمد آرام، ص ۱۴۷ - ۱۹۴. تاریخ نجوم اسلامی، کرلوالفونسو نلّینو، ترجمهٔ احمد آرام، ص ۲۲۴ - ۲۶۷. فرهنگ ایرانی پیش از اسلام و آثار آن در تمدن اسلامی و ادبیات عربی، نوشتهٔ محمّد محمّدی، ص ۱۴۵،(دراین کتاب ازآغازتا پایان به جنبه های گوناگون چیرگی ایرانیان درفرهنگ وعلم می توان آشنا شد.) جزیه دراسلام، دانیل دنیت، ترجمهٔ دکترمحمّدعلی موحّد، ص ۲۴.



که آمیزه ای است از سه عامل یادشده در بالا، تا بتواند به نیازهای معنوی و مادی جامعه در تکامل فرهنگی نوین پاسخ گوید.

زبانی که درمیان مردم خراسان وماوراء النهر رواج داشته، فارسی دری یا فارسی یا دری نامیده شده است و آثار کهن فارسی از رودکی گرفته تا ترجمهٔ تفسیر طبری و اشعار و نوشته های ناصرخسرو و سنائی همه و همه را نوشته هایی می دانند به زبان فارسی دری. وچون این آثار بیشتر در خراسان بزرگ و به زبان مردم آن سامان نوشته می شده، زبان و طرز نوشتن آنها به شیوهٔ خراسانی شهرت یافته است.

پژوهش در هر یک از این متن ها نشان می دهد که برخی از این نوشته ها از واژه و آوا و گاه ساخت نحوی ویژه ای بهره ور است. واژه های رودکی درهمان هزار و اند بیتی که از او برجای مانده است با واژگان شاعران و نویسندگان هم روزگارش فرق بسیار دارد. بسیاری از واژه ها در شعر این گوینده یافت می شود که در آثار قرن چهارم کمتر دیده شده است: انبردن، پندام، فنودن، فیرین، کاناز، گربه پای، لت لت، میلاو، میلاویه[6]؛.... و دهها واژهٔ دیگر که یا نمی شناسیم و یا ضبط درست آنها را نمی دانیم.

در شعر فردوسی و فرخی و عنصری هم این ناهمگونگی واژگانی و آوایی بسیار است.شعرها و نوشته های ناصرخسرو با اینکه حدود پنجاه سال پس از فردوسی و فرخی می زیسته است از واژگان دیگری برخوردار است. بسیاری از واژه هایی که در شعر ناصرخسرو دیده می شود در متن های دیگر آن روزگار کمتر دیده شده است: آجاردن، برخمیدن، بیرون چلیدن، پرتافتن، جواز، جوازی، ژاژیدن، سران، کوبین، ماله، نگاله، نهالیدن، هنجن[7].

در شعر سنایی و عطار و انوری هم به واژه های بسیاری برمی خوریم که در شعر قوامیِ رازی و یا شاعران حوزه ها و خطه های دیگر به چشم نمی خورد تا برسیم به مولانا که

۶— محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی، انبودن / ۵۲۱ پندام / ۵۰۳ فنودن / ۵۱۵، ۵۲۲، ۵۴۷ فیرین / ۵۲۱ کاناز / ۵۲۵ گربه‌پای / ۵۳۹ لت‌لت / ۵۲۰ میلاو، میلاویه / ۵۲۶. ضبط برخی از این واژه‌ها در متن و معنی آنها در فهرست پایان کتاب درست نیست.

۷— دیوان ناصرخسرو تصحیح استاد مینوی، دکتر مهدی محقّق، تهران، ۱۳۵۳، آجاردن / ۲۰۳ برخمیدن، فرخمیدن / ۸۱، ۱۷۷، ۲۷۷، ۴۵۹ بیرون چلیدن / ۱۹۳، ۲۸۸ پرتافتن / ۵ جواز، جوازی / ۴۲۷ ژاژیدن / ۱۷۸ سران / ۲۹۰ کوبین / ۸۹، ۳۹۲ ماله / ۴۷۲ نگاله / ۴۱۶ نهالیدن / ۴۳ هنجن / ۳۶.



عربی گردانیده شد و عربی زبان دانش و دین و حکومت گردید[3].

درهمین دوره است که بسیاری ازمتون یونانی و پهلوی به عربی ترجمه می شود[4] و کار تألیف کتاب ها به عربی بالا می گیرد[5].

باوجود دیوانی شدن زبان عربی،زبانها و گونه ها و گویشهای ایرانی، ضمن تأثیر درزبان عربی وتأثر از آن، هم‌چنان راه خویش را ادامه می دهند.

پس از مرحلهٔ استقرار زبان عربی در مقام زبان دیوانی و پذیرش خط عربی به‌جای خط پهلوی، روزگاری فرا می رسد که حکایت می کند از گسترش کارایی زبان فارسی. در این گردش و گرایش چندین عامل چشمگیر دیده می شود که در ساخت و پرداخت و نمود زبان نوین آشکار است:

۱ــ فارسی میانه و عناصری از برخی زبانهای پیش از اسلام.

۲ــ زبان عربی.

۳ــ گونه های زبانی.

پیدایش و پای‌گیری یک حکومت یا مرکزیت سیاسی در ایران، درپی سرکشیها وقیامها، در روند شکل یابی نوین زبان فارسی اثر می گذارد و به هرحال زبانی شکل می گیرد

۳ــ تا زمان حجاج (متوفی ۹۵ ﻫ) که از سوی خلیفهٔ اموی عبدالملک بن مروان (خلافت ۸۶ - ۶۵) حکومت «عراق و مشرق» را داشت (سال ۹۵ - ۷۵) دیوان به زبان فارسی بود. در سال ۷۵ هجری به دستور حجاج دبیر او صالح بن عبدالرحمن، دیوان عراق را از فارسی به عربی گردانید. (الوزراء و الکتاب، جهشیاری، قاهره، ۱۹۳۸، ص ۲۸). با اینکه در عصر اموی خراسان و عراق از نظر اداری تابع حکومت واحد بود ولی به نظر می رسد که دستور حجاج دربارهٔ نقل دیوانها فقط خاص عراق بوده است، و در خراسان چنانکه از گفتهٔ جهشیاری درجای دیگر (ص ۶۷) برمی آید مدتها پس از آن نیز دیوانها به فارسی باقی مانده بوده است تا آنکه درعهد خلافت هشام بن عبدالملک (به سال ۱۲٤ ﻫ) یوسف بن عمر (متوفی ۱۲۶ ﻫ) حاکم عراق و مشرق به نصر بن سیار، نائب خود در خراسان، دستور داد تا دیوانها را به عربی نقل کند و اسحاق بن طُلَیق از نزدیکان نصر بن سیّار برای نخستین بار دواوین خراسان را از فارسی به عربی گردانید.

٤ــ الفهرست، تألیف ابن ندیم. ترجمهٔ رضا تجدّد، تهران ۱۳٤۶، ص ٤۳٤ - ٤۷۷. انتقال علوم یونانی به عالم اسلام، تألیف دلیسی اولیری، ترجمه احمد آرام، تهران، ۱۳۵۷، ص ۲٤۱ - ۳۷۲

۵ــ ضحی الاسلام، احمد امین، قاهره، ج ۲، ص ۱۳ - ۱۵. تاریخ الادب العربی، شوقی ضیف، قاهره ۱۹۷۲، ج ۳، ص ۹۸ - ۱۰۹. علم و تمدن در اسلام، نوشتهٔ سید حسین نصر، ترجمهٔ احمد آرام، ص ۱٤۷ - ۱۹٤. تاریخ نجوم اسلامی، کرلوالفونسو نلّینو، ترجمهٔ احمد آرام، ص ۲۲٤ - ۲۶۷. فرهنگ ایرانی پیش از اسلام و آثار آن در تمدن اسلامی و ادبیات عربی، نوشتهٔ محمّد محمّدی، ص ۱٤۵،(در این کتاب از آغاز تا پایان به جنبه های گوناگون چیرگی ایرانیان در فرهنگ و علم می توان آشنا شد.) جزیه در اسلام، دانیل دنیت، ترجمهٔ دکتر محمّدعلی موحّد، ص ۲٤.



که آمیزه ای است از سه عامل یادشده در بالا، تا بتواند به نیازهای معنوی و مادی جامعه در تکامل فرهنگی نوین پاسخ گوید. .

زبانی که درمیان مردم خراسان و ماوراء النهر رواج داشته، فارسی دری یا فارسی یا دری نامیده شده است و آثار کهن فارسی از رودکی گرفته تا ترجمهٔ تفسیر طبری و اشعار و نوشته های ناصرخسرو و سنائی همه و همه را نوشته هایی می دانند به زبان فارسی دری. و چون این آثار بیشتر در خراسان بزرگ و به زبان مردم آن سامان نوشته می شده، زبان و طرز نوشتن آنها به شیوهٔ خراسانی شهرت یافته است.

پژوهش در هر یک از این متن ها نشان می دهد که برخی از این نوشته ها از واژه و آوا و گاه ساخت نحوی ویژه ای بهره ور است. واژه های رودکی در همان هزار و اند بیتی که از او برجای مانده است با واژگان شاعران و نویسندگان هم روزگارش فرق بسیار دارد. بسیاری از واژه ها در شعر این گوینده یافت می شود که در آثار قرن چهارم کمتر دیده شده است: انبزدن، پندام، فنودن، فیرین، کاناز، گربه‌پای، لت لت، میلاو، میلاویه[6]؛... و دهها واژهٔ دیگر که یا نمی شناسیم و یا ضبط درست آنها را نمی دانیم.

در شعر فردوسی و فرخی و عنصری هم این ناهمگونگی واژگانی و آوایی بسیار است. شعرها و نوشته های ناصرخسرو با اینکه حدود پنجاه سال پس از فردوسی و فرخی می زیسته است از واژگان دیگری برخوردار است. بسیاری از واژه هایی که در شعر ناصرخسرو دیده می شود در متن های دیگر آن روزگار کمتر دیده شده است: آجاردن، برخمیدن، بیرون چلیدن، پرتافتن، جواز، جوازی، ژاژیدن، سران، کوبین، ماله، نگاله، نهالیدن، هنجن[7].

در شعر سنایی و عطار و انوری هم به واژه های بسیاری برمی خوریم که در شعر قوامیِ رازی و یا شاعران حوزه ها و خطه های دیگر به‌چشم نمی خورد تا برسیم به مولانا که

۶— محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی، **انبودن** / ۵۲۱ **پندام** / ۵۰۳ **فنودن** / ۵۱۵، ۵۲۲، ۵۴۷ **فیرین** / ۵۲۱ **کاناز** / ۵۲۵ **گربه‌پای** / ۵۳۹ **لت‌لت** / ۵۲۰ **میلاو، میلاویه** / ۵۲۶. ضبط برخی از این واژه‌ها در متن و معنی آنها در فهرست پایان کتاب درست نیست.

۷— دیوان ناصرخسرو تصحیح استاد مینوی، دکتر مهدی محقّق، تهران، ۱۳۵۳، **آجاردن** / ۲۰۳ **برخمیدن، فرخمیدن** / ۸۱، ۱۷۷، ۲۷۷، ۴۵۹ **بیرون چلیدن** / ۱۹۳، ۲۸۸ **پرتافتن** / ۵ **جواز، جوازی** / ۴۲۷ **ژاژیدن** / ۱۷۸ **سران** / ۲۹۰ **کوبین** / ۸۹، ۳۹۲ **ماله** / ۴۷۲ **نگاله** / ۴۱۶ **نهالیدن** / ۴۳ **هنجن** / ۳۶.



دنیای دیگری است و در زبان او واژه ها و ترکیب های نو و ناشناخته فراوان یافت می شود و پیداست که مولانا در همگی آثارش و شمس تبریزی در مقالات و بهاء ولد در معارف و افلاکی در مناقب و چندتن دیگر از اخلاف مولانا واژگان و گاه ساختهای نحوی متفاوتی را به کار می برده اند که بامشخصات زبانی گویندگان و نویسندگان پیش از آنها فرق بسیار دارد. درنثرفارسی هم به همان اندازه که در شعر، این ناهمگونی واژگان و گاه نحو زبان نویسنده ای با نویسندهٔ دیگر آشکار است. بیهقی نثری متفاوت از نثر سیاست نامه دارد و واژگان و شیوهٔ نوشتن طبقات صوفیه با این دو بسیار تفاوت دارد و لغات و نحو زبان اسرارالتوحید باطبقات صوفیه فراوان اختلاف دارد. کلیله ودمنهٔ نصرالله منشی از لونی دیگر است و تفاوتهای صرفی و نحوی آن حتی با کلیله ودمنهٔ معاصرش محمدبن عبدالله بخاری بسیار است؛ همچنانکه بامتنهای دیگر.

بتخمین می توان گفت شصت تا هفتاد و گاه هشتاد درصد از واژه های فارسی در همهٔ این نوشته ها مشترک است؛ و بیست تا چهل درصد از واژه ها در متن های گوناگون متفاوت است و میزان به کار رفتن این دست واژه های غیرمشترک نیز در این متن ها بسیار کمتراز واژه های مشترک است.

این ناهمگونی‌هایِ‌واژه ، آوا و گاه نحو زبان متن های فارسی نشان می دهد که بسیاری از نویسندگان زبان فارسی از گونه های محلی خویش نیز بهره می برده اند؛ با این تفاوت که درمتن ها و اثرهای ادبی فارسی که در روند تکامل به سوی استقرار زبان معیار حرکت می کرده اند، همانند شاهنامهٔ فردوسی و بیهقی و شعرهای فرخی و عنصری و سنائی و عطار، این ناهمخوانی و ناهمگونی واژگان و نحو زبان بسیار کمتر است ازمتن ها و آثار غیرادبی که کاربرد و تلفّظ واژه های آنها بیشتر به حوزهٔ جغرافیایی خاصی محدود می توانسته باشد؛مانند ترجمه های قرآن[8] و حدیث[9] و متون فقهی[10] و پاره ای از فرهنگهای عربی فارسی[11] و برخی داستانها و متن های علمی[12].

۸- در پاره‌ای از ترجمه های قرآن مانند تفسیر شنقشی و ترجمهٔ قرآن موزهٔ پارس آثارگونهٔ زبانی بیشتر از ترجمه های دیگر مانند ترجمهٔ تفسیر طبری و ترجمهٔ کشف الاسرار است.۹- از این دست کتب حدیث می توان شرح فارسی شهاب الاخبار و ترک الاطناب را نام برد. ۱۰- ترجمهٔ النهایه شیخ طوسی وپاره ای دیگر از کتابهای فقهی.
۱۱- مقدمة الادب، السامی فی الاسامی، البلغه. ۱۲- سمک عیّار وحمزه‌نامه؛ هدایة المتعلمین، ذخیرهٔ خوارزمشاهی.

درمتن های نوع نخست، متون ادبی، علی رغم سلیقهٔ گویندگان و نویسندگان در گزینش واژه های گوناگون و گستردگی موضوع ها و مسائل اندیشگی و اندازهٔ چیرگی نویسندگان برزبان، آثارگونه و گویش چندان نیست که درمتن های نوع دوم.

چنین به نظر می رسد که زبان متن های ادبی، در جریان حرکتی تکاملی قرار گرفته بوده که بیشتر درجهت استقرار زبان معیار می رفته است؛ و اندک اندک از به کار گرفتن گونه ها در نوشتن می کاسته است، و درنتیجه آثار واژه های گونه یی و گویشی در آنها کمتر دیده می شود.

باید افزود در همهٔ متنهایی هم که از گونه ها و گویشها تأثیر پذیرفته اند زبان فارسی به عنوان پایه و بنیاد حاکم و غالب است و اساساً حرکت زبان فارسی از آغاز به رودی بزرگ می ماند که گاه نهرهایی بدان پیوسته است و گاه نهرهایی از آن جداشده است. برخی از این نهرها به جویچه هایی بدل شده است و پاره ای به ریگ نشسته است تا اینکه درقرن هفتم به زبان مدرسه می انجامد[13].

متأسفانه در هیچ دوره ای از تاریخ ما در راه ثبت و ضبط مستقل زبانها و گونه ها و گویش های ایرانی فارسی چندان کوششی نشده است؛ از این روی ازچگونگی وچیستی این گونه ها و گویش ها آگاهی درستی دردست نیست و تنها نشانه هایی از آنها را در پاره ای از نوشته های کهن می توان یافت و حال آنکه مثلاً در زبان عربی ازهمان روزگار استقرار، عده ای بسیار، حتی ایرانیان، به فراهم آوردن لهجه های گوناگون آن پرداخته اند و از این راه گستردگی لغت عرب را یاری کرده اند[14].

اما ناهماهنگی زبانی، درترجمه های مختلفی که ازقرآن دردست است آشکارتر و روشن تر جلوه گر می شود. مترجمی که با بیم و امید و ایمان و اعتقاد به ترجمهٔ دقیق، بادقتی وسواس گونه قرآن را به فارسی برمی گرداند یا به انگیزهٔ ایمان و باورخویش به این

۱۳— بنگرید به: ازچیزهای دیگر، دکترعبدالحسین زرین کوب، ص ۱۳۵. تاریخ ادبیات در ایران، دکترذبیح الله صفا، ج ۲، تهران ۱۳۳۹، ص ۲۳۱ - ۲۴۹ - ۳۲۷.

۱٤— تاریخ الادب العربی، شوقی ضیف، ج ۳، ص ۲۵۲ - ۲۵۷. ضحی الاسلام، احمد امین، ج ۲، ص ۲۵۲ - ۲۵۷. مقدمهٔ لغت نامهٔ دهخدا، تدوین لغت تازی به وسیلهٔ ایرانیان، سلطانعلی سلطانی، ص ۲٤۱ تاریخ ادبیات عرب، تألیف ج. م. عبدالجلیل، ترجمهٔ دکتر آ. آذرنوش ص ۱٤٤ - ۱٤۷.

کار دست یازیده است و یا به خواهش و فرمان امیریا سلطانی؛ در هر دو صورت تلاش او این بوده است تا بنا به سلیقه و ادراک خود بتواند نزدیکترین واژه به مفهوم قرآنی را از گونهٔ زبانی خویش برگزیند و از سویی مردمی هم که درحوزهٔ زبانی او زندگی می کنند بتوانند بآسانی از این ترجمه بهره ببرند؛ از این روی بیشترین موارد ناهمگونی متن های فارسی را در این ترجمه ها، که بی گمان از گونه ها و گویش های متفاوت اند، می توان دید.

زبان یا گونهٔ زبانی که در ترجمهٔ تفسیر طبری به کار گرفته شده است با گونهٔ زبانی تفسیر سورآبادی و کشف الاسرار اختلاف دارد و در ترجمهٔ ابوالفتوح دامنهٔ این ناهم خوانی گسترده تر می شود و گونهٔ زبانی تفسیر نسفی نه با ترجمهٔ تفسیر طبری و سورآبادی و کشف الاسرار می خواند و نه با ترجمهٔ تاج التراجم[۱۵].

در هر ترجمه ای از قرآن ،حتی در یک یا چند سورهٔ آن، چندین و چند واژهٔ خاص به کار رفته است که معلوم نیست به کدامیک از گونه های زبان فارسی مربوط است.

از آنجا که در این پیشگفتار، نشان دادن نمونه هایی جامع‌ازتنوع واژگانی و آوایی ترجمه ها و تفسیرهای کامل و بزرگ میسر نیست، تنها به چند نمونه از واژه های ناشناخته در ترجمه ها و تفسیرهای ناتمام و کوچک اشاره می شود.

این واژه ها در تفسیر قرآن پاک آمده است و در متنهای دیگر کمتر دیده شده است: **اسکرد، پشتگان، سریاکان، شکروفان، وابشاواندن، یوبه گاه، یوبان**[۱۶].

و در تفسیر شنقشی این واژه های بسیار نادر دیده می شود: **آخگلا، بخترداشتن، بطیاره، بن بسند کردن، چشم رُزد، خشگوانی، دیوگلوچی، زوجنده، کوزاموز، ناشگهان، وص وص کردن**[۱۷].

و در ترجمهٔ قرآن موزهٔ پارس چنین واژه هایی آمده است: **بازیده، باویده، پرموسیدن،**

۱۵— در بارهٔ زبان هریک ازاین‌ترجمه‌ها و نمونه هایی از ناهم خوانی‌های‌واژه ای و آوایی این متن ها سخن‌بسیار است و در این پیش گفتار نمی توان به آن پرداخت، به مقاله ای یا کتابی واگذار می کنم.

۱۶— در تفسیر قرآن پاک، با همهٔ کوچکی، نمونه های بسیاری از واژه های ناشناخته به کار رفته است: **اسکرد** / ۲۹، **پشتگان** / ۸۶، **سریاکان** / ۲۵، **شکروفان** / ۸۷، **وابشاواندن** / ۹٤، **یوبه گاه، یوبان** / ۸۹.

۱۷— در تفسیر شنقشی واژه های ناشناخته بسیار است که چند نمونه از آن را یاد می کنیم: **اخگلا** / ۱۸۵، ۱۹۷، **بخترداشتن** / ۱۹۲، **بطیاره** / ۲۲۱، **بن بسند کردن** / ۲۱۱، **چشم رُزد** / ۲۳٦، **خشگوانی** / ۱۸۷، **دیوگلوچی** / ۵۸، **زوجنده** / ۱۱۳، **کوزاموز** / ۱۹۱، **ناشگهان** / ۱۷۳، **وص وص کردن** / ۲۱٦.



چرب‌آسا، سردوانی کردن، هیناب[18].

برای آنکه این اختلافها بهتر نشان داده شود، شماری از کلمات قرآنی را با برابرهای آنها از ترجمه های گوناگون می آوریم:

أَتْرَفْناهُمْ: مؤمنون / ۳۳

رادمست کردیمشان (طبری). **کامکاری دادیمشان** (طبری). **ایشانرا در فراخی و نعمت داشتیم** (کشف). **کامرانی داده بودیم ایشانرا** (ترجمه و قصه ها). **نعمت دادیم آنها را** (ابوالفتوح). **بناز پروردیمشان** (قرآن ۱۰). **در نعمت داشتیم ایشانرا** (قرآن ۲۱). **مالهای بسیارشان داده بودیم تا نازمینه و انبارده گشته بودند** (تفسیری برعشر). **رای مست کردیم ایشانرا** (ترجمهٔ موزهٔ پارس). **دادیم شان تن آسانی** (نسفی).

اِخْتِلاف: بقره / ۱۶٤

آمد شد (طبری). **شد آمد** (کشف). **آمدن شدن** (گزاره). **برافرودن** (نسفی). (آل عمران / ۱۹۰) **فادوایی** (ترجمه و قصه ها). **گردش** (سورآبادی، گزاره). **گردیدن** (ابوالفتوح، قرآن ۱۰) (یونس / ٦) **برافرودشدن** (نسفی، قرآن ۱۰) (مؤمنون/ ۸۰) **فاوایی** (ترجمهٔ موزهٔ پارس). **فا دوای** (سورآبادی). (روم / ۲۲) **ناهمواری** (طبری). **گردانش، گردایش** (طبری). **جداجدی** (کشف). **برافرود شدن** (قرآن ۱۰).

أَلَدُّ الْخِصام: بقره / ۲۰٤

سخت خصومت (طبری، ابوالفتوح). **پیچانتن است جنگ جوی ستیزه کش** (کشف). **سخت دشمنی** (کشف). **سخت‌پیکار** (ترجمه و قصه ها). **پیکارکش ترین همه پیکار کنان** (سورآبادی). **سخت لجوج، آو یژگن، بژرجوی** (گزاره). **سخت خصومت تر در پیکارکردن یا سخت‌پیکارتر خصومت کنندگان** (لسان التنزیل). **سخت‌آو یز در خصومت و دعوی** (نسفی).

۱۸— ترجمهٔ قرآن موزهٔ پارس یکی از ترجمه هایی است که نشانه های گونه ای در آن بسیار زیاد است و واژه های ناشناخته در آن فراوان، در اینجا تنها چند شاهد را یاد کردیم: بازیده / ۳٤۵، باویده / ۲۱۹، پرموسیدن (=برموسیدن) / ۲٤۳، ۳۰۳، چرب‌آسا / ۵۲، ۳۲۱ (این واژه را درمتن کتاب جرباسا و جدباسا آورده ام که درست نیست)، سردوانی کردن / ٦، هیناب / ۱۷۲.



بطر: انفال / ٤٧

بهنبارده (طبری). **بیانبارده** (طبری). **دانکی** (طبری). **نشاط گرفته** (طبری). **طغیان نعمت** (کشف). **دنه** (ترجمه و قصه‌ها). **سرکشی** (ابوالفتوح). **فیردگی** (قرآن ١٠). **دنه گرفتن** (قرآن ٢١) **به طریق طغیان** (تفسیر نسفی). **رای مستی** (گزاره). **فیرندگی** (لسان التنزیل).

بطرت: قصص / ٥٨

بیانبارده شدند (طبری). **پری گرفته بودشان** (طبری). **همباردگی کردند** (طبری). **بطر گرفت** (کشف). **دنه گرفته بودند** (ترجمه و قصه‌ها، سورآبادی). **ازحد گذشت** (ابوالفتوح). **فیرنده شدند** (قرآن ١٠). **بطرکردند در** (قرآن ٢١). **بزرگ منش شدند یعنی فیرنده و نسپاس** (لسان التنزیل). **انبارده شدند، ناسپاس شدند** (الدرر فی الترجمان). **طاغی شدند** (نسفی). **رای مست گشتند** (ترجمهٔ موزهٔ پارس).

زاهدین: یوسف / ٢٠

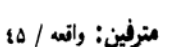
زاهدان (طبری). **ناخواهندگان** (طبری، لسان التنزیل). **ناکامان** (طبری). **دژکامان** (طبری). **سردبانان** (ترجمه و قصه‌ها). **بی رغبتان** (ابوالفتوح، قرآن ١٠). **راهبان** (قرآن ٢١). **دل سردان** (الدرر فی الترجمان).

فخور: حدید / ٢٣

خویشتن ستای (طبری). **نازنده** (طبری، ترجمه و قصه‌ها، نسفی، قرآن ١٠، الدرر فی الترجمان). **فخرکننده** (ابوالفتوح). **فخرآرنده** (قرآن ٢١). **نازمین** (ترجمهٔ موزهٔ پارس). **نیک نازنده** (لسان التنزیل). **لاف زن، خویشتن ستای** (کشف).

مترفین (مترفیهم): مؤمنون / ٦٤

کامرانان (طبری، سورآبادی). **خداوند نعمت** (طبری). **نازنینان** (کشف). **دنه گرفتگان** (ترجمه و قصه‌ها). **منعمان** (ابوالفتوح، قرآن ٢١). **به ناز پرورد گان** (قرآن ١٠، تفسیری برعشری از قرآن). **انباردگان، گردن آوران** (تفسیری برعشر). **رای مستان** (ترجمهٔ موزهٔ پارس). **نعمت ـ پروردگار** (نسفی).



مترفین: واقعه / ٤٥

به نعمت مغرورشدگان (ابوالفتوح). **دنیدگان** (ترجمه و قصه ها). **گردن کشان** (کشف).

زخرف / ٢٣

خود رایان (طبری). **توانگران** (طبری). **جهانداران و بطرگرفتگان** (کشف).

سبا / ٣٤

فراخ جهانیان و بی نیازان (کشف). **به نعمت پروردگان** (طبری).

مختال: حدید / ٢٣

کژ رونده (طبری). **خرامان** (کشف). **پشنده** (ترجمه و قصه ها). **کشنده** (ترجمه و قصه ها). **گردن کش** (ترجمه و قصه ها). **خرامنده** (ابوالفتوح، قرآن ١٠، نسفی، لسان التنزیل، الدرر فی الترجمان). **تکبرکننده** (قرآن ٢١). **به کشی رونده** (الدرر فی الترجمان). **کش** (ترجمهٔ موزهٔ پارس).

معروشات: انعام / ١٤١

چسبیده(خنبیده) (طبری). **چفتهٔ آن بسته و کاز آن ساخته** (کشف). **چفته بسته** (ترجمه و قصه ها). **دار بست انداخت ها** (ابوالفتوح). **وایج کردها** (قرآن ١٠). **که چفته دارند** (قرآن ٢١). **وارغ کرده** (نسفی). **چفته بسته شوشهای رزبروی ساخته** (گزاره).

مکاء: انفال / ٣٥

شستی به دهن (طبری). **سواندن** (طبری). **بخشیدن یعنی دمیدن** (طبری، قرآن ٤). **صفیرزدن** (کشف، قرآن ٢١). **بانگ و شوشست** (ترجمه و قصه ها). **صفیر** (ابوالفتوح). **شخولیدن** (لسان التنزیل، قرآن ١٠). **وُشت کردن یعنی بانگ که از میان دو لب بیرون آید چون آواز سرنای** (لسان التنزیل، الدرر فی الترجمان). **بشخُوا** (گزاره). **وص وص کردن** (گزاره). **بانگ کردن به دهان چون بانگ کردن مرغان** (نسفی). **شخیوه** (تفسیر مفردات قرآن).

یبحث: مائده / ٣١

تا رخشنده کند (طبری). **همی کاوید** (طبری). **تا بازجست** (طبری). **خاک برمی انگیخت** (کشف). **وازپالالید** (ترجمه و قصه ها). **می کاوید** (ابوالفتوح، قرآن ١٠، لسان التنزیل). **بازکاوید** (الدرر فی الترجمان). **کاوید** (نسفی).

یتخبطه: بقره / ۲۷۵

بزند اورا (طبری). **فرو کوبد اورا** (طبری). **زند اورا به دست و پای خود** (کشف). **فرو کوفته بود اورا** (ترجمه و قصه ها). **بگلوچیده بود اورا** (سورآبادی). **ناقص عقل گرداند اورا** (ابوالفتوح). **تباه کندش** (قرآن ۱۰). **فروگیرد اورا** (قرآن ۲۱). **گلوچیده بودش** (گزاره).

یطیروا: اعراف / ۱۳۱

مرو گیرند (طبری). **مرغوا را گیرند** (طبری). **فال زدند** (طبری). **فال بد می گرفتند** (کشف). **فال می گرفتند** (ابوالفتوح). **فال بد گیرند** (قرآن ۱۰). **فال بد می زدند**(قرآن ۲۱). **بختر داشتندی** (گزاره).

* * *

چندگانگی زبان این ترجمه ها نمایشگر گونه ها و گویشهای زبان فارسی و نمودار برداشت و ادراک هر مترجم است از لغات قرآنی و برابرهای آنها در واژه های محلی، در دوره های نخستین (از آغاز تا قرن هفتم هجری).

پژوهش در آثار این دوره، هم از نگاه بررسی و شناخت گونه ها و گویشهای زبان فارسی فراوان ارزش دارد و هم می تواند برای دست یافتن و رسیدن به یک ترجمهٔ دقیق قرآن، که اکنون در دست نداریم، مارا یاری کند[۱۹].

با بررسی و پژوهش در متون موجود به معیارهایی درست می توان دست یافت که به یاری آن به محل تألیف و کتابت این متن ها پی برد و تا اندازه ای نشانه های گونه های زبان فارسی را در این متن ها پیدا کرد[۲۰]. بطور کلی چنین پژوهشهایی بی گمان می تواند نتیجه های سودمندی را در بر داشته باشد:

۱۹— مترجمان قرآن در روزگار ما از گنجینه های پرارج ترجمه های کهن قرآن سود نبرده اند و نتوانسته اند برابرهای درست و دقیق فارسی برای واژه های قرآنی برگزینند غرض ما از بهره گیری از ترجمه های کهن این نیست که مترجم امروزی واژه ای ناآشنا را از یک ترجمهٔ کهن بردارد و به کار ببرد بلکه باید هم از برخی واژه های روان و آشنا و هم از مفهوم لغات ناشناخته و دشوار برای گزینش واژه های دیگر بهره ور شود.

۲۰— شناخت گونه ها و پی بردن به حوزه و روزگار نویسنده، علاوه بر سودهایی که در زمینهٔ فرهنگ و فرهنگ نویسی دارد برای دریافت شیوهٔ گفتار و طرز و هنجار نویسنده و پژوهش و بررسی در احوال اجتماعی او می تواند سودمند باشد.

۱– به فراهم آوردن یک اطلس گویش شناسی و گونه شناسی کمک فراوان می کند.

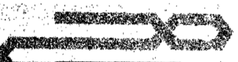
۲– ویراستن متن های فارسی را آسان می کند.

۳– برای تهیه وفرازآوردن فرهنگ تاریخی زبان فارسی لازم است.

٤– در پژوهشهای سبک شناسی سهم گونه‌های زبانی وگویش ها رادر تفاوتها و اختصاصهای دوره‌ای روشن تر و بهتر نشان می دهد.

۵– به درک مفاهیم و قراءت درست برخی از واژه‌های متن های زبانهای ایرانی میانه کمک می کند.

٦– دربازسازی یا ساختن واژه‌های تازه ای برای دانش های گوناگون مارا یاری می کند ودربسیاری ازموارد زبان فارسی را ازبه کارگرفتن واژه‌های بیگانه بی نیازمی کند.



ارزیابی دوره و حوزهٔ متن‌های فارسی از راه گونه‌ها

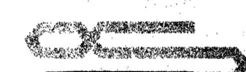
چنانکه پیشتر اشاره شد حرکت گونه های زبان فارسی در دنبال کردن این روند تکاملی شکل یابی یک سان‌و یک روش نیست؛ نه آغاز راه آنها روشن است و نه شیوهٔ حرکت آنها و نه زمان و حوزهٔ دقیق به کار رفتن آنها.

اگر روند شکل گیری زبان ها و گونه ها در تمامی آنها یک سان بود و همگی از یک دورهٔ معینی دگرگونی را آغاز می کردند و در یک روزگار معلوم به پایان راه می رسیدند، می شد به‌صورتی قطعی و دقیق زمان تألیف و تصنیف متون متعلق به این گونه ها را مشخص کرد. ولی چنین نیست؛ برخی از زبانها یا گونه ها دیرتر یا کندتر دگرگونی را آغاز کرده اند و برخی زودتر در این روند قرار گرفته اند.

برای مثال می توان گفت این تحوّل می تواند در گونه ای از زبان، ازمیانهٔ قرن اول شروع شده باشد و در گونه ای دیگر درمیانه یا پایان قرن دوم؛ و یکی از این دو گونه، زودتر یا دیرتر از دیگری می تواند به روند شکل گیری زبان معیار بپیوندد. زمان و مدت معلومی را برای این روند شکل یابی نمی توان معین کرد.

گونهٔ زبانی ناصرخسرو می تواند نمونهٔ خوبی برای این تأخیر و کندی باشد ناصرخسرو بیش از نیم قرن پس از فردوسی و فرخی می زیسته است ولی واژگان و نحو زبان او با فردوسی و فرخی ناهم‌خوانی فراوان دارد و در سنجش با زبان رایج زمان به اصطلاح آثار کهنگی و دیرینه بودن در آن نمایان است. بنابراین شاید بتوان گفت که گونهٔ زبانی ناصرخسرو از همان گونه هایی است که با تأخیر و یا باحرکت‌کندتر این روند را دنبال می کرده است.

این کندی و ناهم روی گونه ها و زبانها می تواند به دلایل گوناگون از این دست پیش‌آمده باشد: دوربودن از یک مرکزیت سیاسی؛ ناساز بودن اوضاع اجتماعی؛

پراکندگی حوزه های جغرافیائی زبان؛ شکل نگرفتن و همه گیر نشدن مراکز آموزشی و فراگیری زبان؛ و بطور کلی زود طرح شدن یا دیر طرح شدن نیازهای اجتماعی جدید در یک حوزهٔ زبانی، که خواه ناخواه تحوّل آن گونه و زبان را دیر و زود می کند.

در پژوهشهای متن شناسی فارسی، پژوهش گونه های زبانی به عنوان یک عامل مؤثر در شناخت متن تا کنون مطرح نبوده است[21]، از همین روی تشخیص زمان و کهنگی متن بر پایهٔ میزان کاربرد واژه های ناشناخته و به اصطلاح کهنه و ساختارهای دستوری آن قرار داشته است. بنابراین در تعیین زمان و دورهٔ برخی از متون باچنین آراء و عقایدی رو برو هستیم:

ادوارد براون ضمن برشمردن پاره ای از اختصاص های رسم الخطی و دستوری و نیز برخی از واژه های تفسیر قرآن مجید، تفسیر کمبریج، روزگار تألیف این تفسیر را مقارن تألیف شاهنامهٔ فردوسی می داند[22].

مصحح محترم همین تفسیر قرآن مجید (کمبریج) در بارهٔ آن چنین نوشته است:

«شیوهٔ نگارش کتاب، لغات و ترکیبات .... که خوانندهٔ آشنا به تحوّل زبان

۲۱— دانشمندان و پژوهشگرانی که از دیدگاه زبان شناختی به دگرگونیها و اختلافهای زبان فارسی نظر نیفکنده اند در پژوهشها و بررسیهای زبانی کمتر به ناهماهنگی و اختلافهای گونه ای زبان توجه کرده اند و حدومرز زبان و گونه و لهجه و گویش کمتر در آثارشان نمایان است از آن جمله بنگرید به: سبک شناسی، شادروان بهار؛ تاریخ ادبیات، دکتر ذبیح الله صفا؛ سخن و سخنوران، استاد فروزانفر؛ لهجهٔ بخارائی، دکتر احمدعلی رجائی بخارائی.

زبان شناسان در پژوهشهای زبان شناسی خود از گونه (*variant*) و لهجه (*dialect*) و گویش تلقی های متفاوتی ارائه داشته اند. بنگرید به: توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی ، دکتر محمدرضا باطنی، ص ۸ به بعد؛ مسائل زبان شناسی نوین، دکتر محمدرضا باطنی، ص ۲۸ به بعد.

نیز بنگرید به: زبان فارسی و گونه های مختلف آن، دکتر علی اشرف صادقی؛ زبان و لهجه، دکتر فریدون بدره ای؛ مجلهٔ فرهنگ و زندگی، شمارهٔ ۲، خردادماه ۱۳۴۹.

مفهوم گونه در این پژوهشها نوعاً عبارتست از: تفاوتهای آوائی، واژگانی و صرفی که بیشتر در یک حوزهٔ جغرافیائی از زبان پدید می آید، گرچه برخی مفهوم گونه را بسیار گسترده تر مطرح کرده اند.

باتوجه به اینکه تفاوتهای یاد شده تنها وابسته به یک حوزهٔ جغرافیایی نیست بلکه دوره های تاریخی نیز در پدیدآمدن گونه های متفاوت مؤثر است در این پیش گفتار گونه همواره در معنی عام تفاوتهای واژگانی و آوائی زبان متون فارسی در یک دورهٔ تاریخی و حوزهٔ جغرافیائی به کار رفته است، و از گویش بیشتر ناهم خوانی و اختلافهای درونی یک گونه اراده شده است.

۲۲— تفسیر قرآن مجید (کمبریج) مقدمه، ص بیست و شش.



فارسی را به حدود تقریبی تاریخ تألیف کتاب رهنمون می شود. باتوجه به ضوابط موجود برای شناختن نثر فارسی در ادوار مختلف، به‌نظر نگارندهٔ این سطور، کتاب حاضر در ردیف آثار کهن منثور زبان فارسی است که حدود تألیف آن حداکثر از نیمهٔ اول قرن پنجم تجاوز نمی کند»[۲۳].

استاد مینوی در مقدمهٔ تفسیر قرآن پاک نوشته اند:

«باتوجه به خصوصیات رسم الخطّی و نحوی و صرفی و نظایر آنها چیزی راجع به زمان کتابت نسخه و زمان و محل تألیف کتاب می توان حدس زد، کتابت این متن به احتمال قوی قبل از چهارصد و پنجاه هجری است. تألیف کتاب هم عصر با کتب اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم هجری است. ...»[۲۴].

شادروان دکتر احمد علی رجائی در بارهٔ قرآن شمارهٔ چهار آستان قدس، متنی پارسی از قرن چهارم هجری؟، نوشته است: «... اما کهنگی واژه ها، فصل ها و وصل ها نوع ترکیبات، ادات و حروف و پسوند و پیشوندها و اسلوب سخن از این حد قدیم تر می‌نمود (قرن ۶، ۷) خاصه که شباهتی در شیوهٔ نگارش بین این ترجمه و ترجمهٔ تفسیر طبری که در نیمهٔ قرن چهارم نوشته شده است مشهود بود»[۲۵].

استاد مینوی در بارهٔ بخشی از تفسیری کهن چنین گفته اند:

«از ابتدا به نظر بنده چنین آمد که سبک انشای این تفسیر به آن تفسیر قرآن مجید (نسخهٔ کیمبریج) که مرحوم براون معرفی کرده بود شباهتی دارد.... مع هذا هنوز به این عقیده معتقدم که به هرصورت انشاء آن قبل از چهارصد هجری شده است»[۲۶].

دکتر جلال متینی در باب روزگار نگارش پند پیران نوشته است:

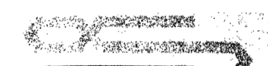
«اسلوب نگارش کتاب نیز از این حقیقت حکایت می کند که «پند پیران» ظاهراً بایست در قرن پنجم هجری تألیف شده باشد یا نویسنده ای پس از قرن پنجم به شیوهٔ

۲۳— تفسیر قرآن مجید (کمبریج)، به تصحیح دکتر جلال متینی، از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، صفحهٔ بیست و پنج مقدمه.

۲۴— از مقدمهٔ استاد مینوی بر تفسیر قرآن پاک، چاپ عکسی بنیاد فرهنگ ایران.

۲۵— متنی پارسی از قرن چهارم هجری؟، شادروان دکتر احمدعلی رجائی، ص ۷ مقدمه.

۲۶— بخشی از تفسیری کهن، به کوشش محمد روشن، بنیاد فرهنگ ایران، یادداشت استاد مینوی.



نگارش متداول درقرن پنجم آن را به رشتهٔ تحریر درآورده باشد[۲۷]».

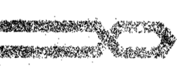
شادروان بهار درمقدمهٔ تاریخ سیستان نوشته است:

«دلیل روشن‌تر از همه طرز و شیوهٔ تحریر کتابست که می توان آنرا یکی از سه کتاب قدیم نثر فارسی: تاریخ بلعمی، تاریخ بیهقی و تاریخ گردیزی که فعلاً معروف اند شمرد وبلکه چنانکه خواهیم گفت ترکیبات و لغات و اصطلاحاتی درین کتاب هست که آنرا ازبیهقی و گردیزی هم کهنه‌تر می نماید»[۲۸].

حال اگر در تعیین زمان این متون به روند تکاملی گونه ها توجه شود، می توان دریافت که تنها بودن یا نبودن پاره‌ای واژه‌های ناشناخته یا تلفظ های نامعمول و یا کاربردهای ساختاری زبان نمی‌تواند ملاک کهنگی متن باشد؛ چنانکه اگر داده‌های تاریخی و اندیشگی ناصرخسرو نسبت به زمان او وجود نداشت و تنها ملاک ما واژگان و صورتهای ساختاری شعر و زبان او بود چه‌بسا گمان می رفت که ناصر شاعری است ازقرن چهارم. و عکس این سخن هم درست است، یعنی اگر از روزگار تفسیر تاج التراجم نیز آگاهی نداشتیم سادگی نثرو معمول‌بودن واژه های این‌متن، این گمان را می توانست پیش آورد که شاید این متن متعلق به دوره ای متأخرتر است.

۲۷— پندپیران، به تصحیح دکتر جلال متینی، بنیاد فرهنگ ایران، صفحهٔ چهارده مقدمه.

۲۸— تاریخ سیستان، به تصحیح ملک الشعراءِ بهار، کتابخانهٔ زوار، ص ط مقدمه.




قرآن مترجم قدس و گونهٔ زبانی آن

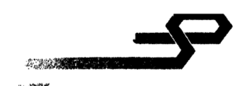
این برگردان ارجمند که تاکنون مانندی برای آن شناخته نیست به شمارهٔ پنجاه و چهار در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی نگهداری می شود. این نسخه در ۲۰۵ ورق است با کاغذ حنایی مهره کشیده به قطع ۳۹×۳۰ سانتی متر، و در هرصفحه ۱٤ سطر به طول ۲٤ سانتی متر. متن قرآن به خط کوفی اواخر دورهٔ تحوّل و ترجمهٔ زیرنویس به خط نسخ است. آغاز و انجام این نسخه در دست نیست سورهٔ فاتحه و دو یست و سیزده آیه از سورهٔ بقره را از آغاز ندارد و حدود بیست و یک سورهٔ کوچک را از انجام. همین افتادگی آغاز و انجام سبب شده است که تاریخ و زمان ترجمه و نوشتن آن برما پوشیده بماند. هیچ گونه یادداشت و رقم و وقف نامه ای که دال بر تاریخی باشد در آن نیست.

ترجمهٔ تفسیر طبری را نخستین ترجمهٔ قرآن به فارسی می دانند؛ اما شهفور ابوالمظفر اسفراینی مؤلف تفسیر تاج التراجم، تاریخ نخستین ترجمهٔ فارسی را بسی دورتر می برد و به روزگار پیامبر می رساند: «و از بهر این معنی بود که سلمان فارسی از مصطفی (ص) دستوری خواست تا قرآن به پارسی به قوم خو یش نو یسد. وی را دستوری داد، چنین گفتند که وی قرآن نوشت و پارسی آن در زیر آن بنوشت[۲۹]».

۲۹ــ ضمیمه در بارهٔ تفسیر سورآبادی و نسخهٔ تربت‌جام، دکتر یحیی مهدوی، ص ٣٦. این قول شهفور ابوالمظفر اسفراینی درخورتأمل است. درمنابع در دسترس یادی از این معنی نشده است. دربعضی از کتب قدما فقط به ترجمهٔ سلمان فارسی از سورهٔ فاتحه اشاره شده است. فقیه معروف حنفی شمس الائمه سرخسی (متوفی ٤٩٠) در کتاب المبسوط (ج ۱، ص ۳۷) می نو یسد که: «ایرانیان مسلمان از سلمان خواستند که ترجمهٔ فاتحة الکتاب را برایشان بنویسد تا در نماز بخوانند تا آنگاه که زبانشان با عربی خوگیرد و او چنان کرد».

اگرچه تفصیل این خبر با ملاحظهٔ عقیدهٔ حنفیان به جواز قراء ت فاتحه به فارسی محل تأمل است ولی وجود ترجمه های قرآن، بتمام یا پاره ای از آن را درسه قرن نخست نمی توان رد کرد.

سلطان ولد در رباب نامه می نویسد: ..... و لهٰذا قرآن را در نماز به پارسی خواندن رواست پیش ابوحنیفه، به وجود آنکه برتازی خواندن قادرباشد و اگر به تازی خواندن قادرنباشد، به اتفاق مذاهب بر پارسی خواندن رواست. ص ٤١٤. جاحظ درالبیان والتبیین، ج ۱، ص ۱۳۹، می گوید: موسی بن سیّار اسواری (متوفی ۲۵۵ هجری) تفسیر قرآن می کرد به زبان فارسی.



بی گمان از روزگار نمود و نمون قرآن تا زمان اولین ترجمهٔ شناخته شده به فارسی، ترجمهٔ تفسیر طبری، برگردان های دیگری دردست بوده است؛ پذیرفتنی نیست که درطول سیصد و پنجاه سال ترجمه ای فارسی از قرآن در دسترس ایرانیان نبوده باشد.

مردمی که تشنهٔ آگاهی از دین نو و فهم معانی قرآنی بوده اند و بیشتر زبان عربی را هم نمی دانسته اند[30] می بایست ترجمه یا ترجمه هایی از قرآن در دست داشته باشند[31].

در گفتگو از روند عام شکل یابی زبان فارسی گفته شد که پس از استقرار زبان عربی، در مقام زبان دینی و دیوانی در بخشهایی از ایران زمین زبانی به کار می رفت که

---

۳۰ — بنگرید به: تاریخ بلعمی، چاپ مرحوم بهار، ص ۲، تاریخ بخارا، ص ٤، کلیله و دمنه، ص ۱۲۵، مقامات حمیدی، ص ٤، ترجمهٔ تاریخ یمینی، ص ۸، سیرت رسول الله، ص ٦، ۷، شرح فارسی شهاب الاخبار، ص ۷، ترک الاطناب، ص ۲، قراضهٔ طبیعیات، ص ۳، تاریخ قم، ص ۲، مرصادالعباد، ص ۵. و در مقدمهٔ بیشتر فرهنگهای تازی به فارسی به این نکته اشاره رفته است.

۳۱ — باتوجه به ناآشنایی عمومی ایرانیان به زبان عربی (بنگرید به پانوشت ۳۰) و توجه به ترجمهٔ قرآن از روزگار پیامبر نمی توان پنداشت که ترجمه هایی از قرآن در دست نبوده باشد. بویژه که حال و هوای سیاسی و اجتماعی و فرهنگی به مترجمان این رخصت را هم می داده است تا بدون بندها و قیدهای اجتماعی دو زبان را برابر هم بگذارند و در کار گزینش واژه ها و برابریابی آزاد باشند.

تسلط و تسری هنجارهای سیاسی و کلامی و فقهی از میانهٔ قرن چهارم و پنجم به بعد در جوانب گوناگون زندگی اجتماعی سبب شده است که ترجمه و برابریابی واژه ها نتیجهٔ رودررویی مستقیم دو زبان نباشد بلکه بیشتر از پالونهٔ فقه و کلام و صافی سیاست بگذرد. این کار در تفسیرهای بزرگ آشکارتر است (برخی از ترجمه های محلی و گونه ای را از این دست نمی توان شمرد).

نگاهی به ترجمه و تفسیرهای فارسی این گمان را نیرو می دهد که شاید ترجمهٔ تفسیر طبری که تفسیر به رأی نیست و جنبهٔ روائی دارد آغازگر راه و سیاستی باشد که یکسان اندیشی و یکسونگری را در حوزهٔ ترجمه ها باب کرده است که ادامهٔ آن در دورهٔ بعد به یکنواخت و یکدست گشتن زبان ترجمه ها و تفسیرها انجامیده است و از قرن هفتم به بعد امکان هرگونه اندیشهٔ تازه را برای رو یارویی مستقیم دو زبان ازبین برده است.

سخن ابوالمظفر طاهر بن محمّد اسفراینی گفتهٔ ما را تأیید می کند: «از روزگار عبدالله بن عباس رضی الله عنه که ترجمان قرآن بود الی یومنا هذا، جهد کردند برمقدار طاعت و قوت خویش اندر جمع کردن تفسیر قرآن به تازی، و حاجت همی افتاد گروهانی را که غالب برایشان پارسی بود بدان که ترجمه باشد الفاظ قرآن را بروجهی که ایشان را برخواندن بجمله سهل باشد، هرچند که اندر مجالس علم تفاریق آن همی شنیدند و از بهر آن چند کس تعرض کردند اندر عصرهای مختلف که ترجمتی کنند کتاب خدای را عز اسمه به پارسی و چون بزرگان علما آن را مطالعت کردند اندران خللها بسیار یافتندی. برخی از جهت عبارتی که اندران موافقت لغت نگاه داشته بودندی و الفاظ مفسران را تتبّع نکرده بودندی و برخی از قبل آن که الفاظی را اطلاق کردندی موهم تشبیه را خواستندی که به یک لفظ پارسی ترجمه کنند تا معنی آن ناقص کردندی... پس چون اندر آن ترجمه ها که کرده بودند این خلل دیدیم...» مقدمهٔ تفسیر تاج التراجم، ضمیمهٔ دربارهٔ تفسیر معروف به سورآبادی.



آمیزه‌ای بود از بافت زبان فارسی میانه، برخی از واژگان عربی و عناصر گونه‌ای و گویشی.

زبان این ترجمهٔ قرآن نمونهٔ شایسته‌ای است از این ترکیب و آمیزگاری، در مرحله و منطقه و بطورکلی در شرایطی که هنوز سهم هریک از این عوامل سه گانهٔ ترکیب آشکار است و در روند متکامل زبان کاهش یا افزایش چشم گیری نیافته است.

باتوجه به آنچه گفته شد برای برآورد زمان متن‌هایی نظیر این ترجمهٔ عزیز، پس از بررسی تمامی اختصاص‌های صرفی و نحوی و آوایی واژگان آنها، اساساً باید همان روند شکل یابی را دنبال کرد؛ یعنی به تعیین مرحله و منطقه‌یی باید پرداخت که ترکیب چنین زبانی را می‌توانسته در روند عام تکامل زبان نمودار کند.

به سخن دیگر از یک سو هماهنگی‌های آن را با متون فارسی هم‌منطقه باید ارزیابی کرد تا سهم گونهٔ زبانی در این آمیزگاری و درنتیجه حوزه و حدود جغرافیائی آن شناخته شود و از سوی دیگر هم شکلیها و مشترکهای آن را با فارسی میانه باید شناخت تا پیوند این گونه با گذشتهٔ زبان فارسی و درنتیجه روزگار تقریبی نمودِ آن روشن گردد.

الف: شباهت‌های واژگانی با پاره‌ای از متن‌های هم‌گونه

برای تعیین و شناخت حدود تقریبی حوزهٔ جغرافیایی این ترجمهٔ بزرگوار و بی همتابرآن شدم تا به ردیابی واژه‌هایی همانند واژه‌های این ترجمه در متن های دیگر بپردازم تا از این راه بتوانم به قرائن و اشارات هدایت کننده‌ای دست یابم.

در میان متن هایی که بررسی شد تنها چند متن را می توان نشان داد که با این ترجمه شباهت های واژه‌ای دارد.

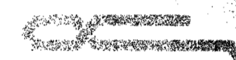
۱ ــ مهذب الاسماء

فرهنگی است عربی به فارسی از محمودبن عمربن محمودبن منصور القاضی الزنجی السجزی، که تاریخ تألیف و نیز روزگار مؤلف آن دانسته نیست. فراهم آورندهٔ این فرهنگ در مقدمه گفته است ازفرهنگهای دیگری هم چون السامی فی الاسامی و البلغه وچند کتاب دیگر بهره برده است[۳۲].

قرآن مترجم ما بیشترین شباهت واژه‌ای را با کتاب مهذب الاسماء دارد. ده‌ها واژه در این فرهنگ به کار رفته است که درست به همان شکل و در برابر همان واژهٔ قرآنی در این ترجمه دیده می شود. اما در سرتاسر متن مهذب الاسماء حتی به یک نمونه از ساختارهای ویژهٔ این قرآن برنمی‌خوریم، نمونه‌ای از این واژه های مشترک عبارتند از:

آشکرا: اشکرا	: العلانیة	← ص ۲۲۵، ۲۳۳
اشکرا	: العلن	← ص ۲۲۵
ایار: یار	: الظهیر	← ص ۲۲۰
	العون	← ص ۲۳۵

۳۲ــ فرهنگ مهذب الاسماء، محمودبن عمربن محمودبن منصور القاضی الزنجی السجزی، تاریخ تألیف کتاب روشن نیست، متن کتاب را آقای دکتر محمدحسین مصطفوی برای طبع آماده کرده اند و قرار بوده است که از طرف مرکز انتشارات علمی و فرهنگی به‌چاپ برسد.





گست خوی	: الشنظیر	← ص ۱۸۳
	العذور	← ص ۲۱۹

۲– تاریخ سیستان

همان کتاب شناخته شده‌ای است که به همت شادروان بهار به چاپ رسیده‌است، پاره‌ای از مطالبی که در این متن آمده است در دیگر تواریخ نیست، از نظر زبان باید گفت با پیداشدن این ترجمهٔ قرآن بسیاری از دشواری‌های زبانی تاریخ سیستان، هم‌چنانکه برخی از متن‌های دیگر، روشن خواهد شد.

محمدبن مخلد سگزی شعری دارد که در تاریخ سیستان چنین آمده است:

جز تو نزاد حوّا و آدم نکشت — شیر نهادی به دل و برمنشت

معجز پیغمبر مکی توئی — به کنش و به منش و به گوشت

فخر کند عمار روزی بزرگ — کوهد انم من که یعقوب کشت

واژهٔ «منشت» که در این شعر به کار رفته در ترجمهٔ قرآن ما ده‌ها بار آمده است. و در مصراع دوّم بیت آخر «گوهد» به جای «گوید» آمده است و شاید تنها شاهدی باشد که گذشته از این ترجمه، در متن‌های چاپ شده فارسی برای این طرز استعمال داریم[۳۳].

نیز شعری از محمدبن وصیف، نخستین شاعر پارسی گوی[۳۴]، در تاریخ سیستان نقل شده است:

کوش بنده سبب اربخش[۳۵] است — کار قضا بود و ترا عیب نیست

بود و بهود[۳۶] از صفت ایزدست — بندهٔ درمانده بیچاره کیست

۳۳– تاریخ سیستان، ص ۲۱۲، ضبط تاریخ سیستان کوهد است که به‌نظر درست نمی آید و باید گوهد باشد، مرحوم بهار درپانوشت آورده‌اند شاید: که همانم، گوید آنم، یا گوید همانم باشد.

۳٤– «محمّد وصیف پس شعر پارسی گفتن گرفت و اول شعر پارسی اندر عجم او گفت و پیش از و کسی نگفته بود که تا پارسیان بودند سخن پیش ایشان به رود بازگفتندی برطریق خسروانی» تاریخ سیستان، ص ۲۱۰.

۳۵– تاریخ سیستان، ص ۲٦۰. دو واژهٔ کوش و بخش درمتن تاریخ سیستان به همین صورت ضبط شده است و ظاهراً یکی از دو «ش» در نسخهٔ اساس هم نقطه نداشته است. بنگرید به بخشایست، بخشست، پوشست در قرآن ما.

۳٦– تنها شاهدی که برای بهود دردست است از تاریخ سیستان است درمتن های در دسترس دیگر دیده نشد. ص ۲٦۰.

بود وبهود هم در هیچ یک ازمتن های چاپ شده و در دسترس دیده نشده در این قرآن مترجم درترجمهٔ «کن فیکون» به کار رفته است.

واژه های زیر که در تاریخ سیستان به کار رفته در این ترجمهٔ قرآن هم دیده می شود:

اشکرا	: آشکارا	←ص ۱۵٦
ایما	: ما	←ص ۲۸۵
بونده[۳۷]	: تمام؛ کامل؛ مجهز	←ص ۲۸۸، ۳۰۳
پرن	: بند، سد	←ص ۳۳

پشردن در: محاصره کردن در؛ ص ۳۸۷ همین واژه دو بار به صورت بشردن آمده است: ص ۳۸۳ – ۳۸۹

چشم دیدی	: ریا	←ص ۱۰٦
خجاره	: اندک؛ کم	←ص ۳۸۹
دیگرم	: ثانی؛ دوم	←ص ۳٤۵

۳– دیوان عثمان مختاری

در دیوان عثمان مختاری هم چند واژه از واژه های این کتاب به کار رفته است

برمر: انتظار، امید.

هنوز هست فلک را رحیم گشتن روی   هنوز هست سخن را قوی شدن برمر[۳۸]

خجاره: اندک؛ کم.

بنگر به زمین و سپاه دشمن   کان هست فراوان و آن خجاره[۳۹]

۳۷– بونده، ظاهراً همین کلمه باید باشد که در تاریخ سیستان سه بار به کار رفته و درهر سه جا ضبط متن برنده است.

۳۸– در دیوان عثمان مختاری برمر را به معنی به قدر وسع و اندازه و درخور گنجایش و همسان و در حساب و هموزن و هم اندازه دانسته اند. ص ۱٦۹.

۳۹– ضبط خجاره از فرهنگ جهانگیری است، در دیوان عثمان به جای خجاره، محاره آورده اند که ظاهراً درست نیست ص ٤۸۱ دیوان.



٤– احیاء الملوک

در کتاب احیاء الملوک که در بارهٔ تاریخ سیستان است از ادوار باستانی تا سال هزار و بیست و هشت هجری قمری واژه‌هایی از واژگان ویژهٔ این قرآن مترجم آمده است:

آب برد[٤٠]:

«سوری و حاجی گفتند که دست چپ، شما به میان آب برد و جنگل در باید آمد و شکست نیافته بمانیم.»

«بیعلاج مردم به جنگل و آب برد در آمدند»[٤١].

پرن[٤٢]:

«و اخراجات پرن و بستن بند و ریگ همه ازمال دیوان شدی»[٤٣].

علاوه بر کتاب های یادشده متن های دیگری نیز در دست است که ازنظر واژه ای همگونیهایی با این قرآن مترجم در آنها دیده می شود:

١– ترجمهٔ سورهٔ مائده

در میان جزوه های مترجم قرآن که در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی نگهداری می شود نسخه ای است کهن با ترجمهٔ زیرنویس از سورهٔ مائده و چند آیه از سوره های دیگر به شمارهٔ ١٧٧ بدون تاریخ و نام مترجم و کاتب، که شباهتهای بسیاری با قرآن مترجم ما دارد که در اینجا برخی از آن واژه ها را به عنوان نمونه می آوریم:

٤٠– از دو شاهد احیاء الملوک معنی طوفان و یا معنایی نزدیک به آن دقیقاً آشکار نیست.

٤١– احیاء الملوک، به تصحیح دکتر منوچهر ستوده، ص ٣٤٦–٣٤٧.

٤٢– واژهٔ پرن در فرهنگهای لغت به این معنی ضبط نشده است درپانوشت تاریخ سیستان آمده است: پرن در کتب لغت و ادب دیده نشد و پس از تحقیق از مردم سیستان و مطالعات دیگر محقق شد که پرن به فتح اول به معنی سدهای خاکی است که با بوته وجگن و غیره در معبر رودها و پیش مزرعه ها بندند.

به گمان من این کلمه صورتی است از واژهٔ پرنگ که در این قرآن آمده است و درفرهنگها به این معنی نیامده است. گفتنی است که در دیوان فرخی تصحیح مرحوم عبدالرسولی درپانوشت در توضیح یک بیت از فرخی پرنگ را به معنی پشته دانسته اند (ص ٤٠٨). باید افزود که در فرهنگها پرندک به معنی پشته آمده است.

٤٣– احیاء الملوک، ص ١٩.



	قرآن مترجم	سورهٔ مائده[44]	
العدوان	: گدشتاری	گدشتاری	← مائده/ ۲
آمّین	: قصد کناران	قصد کناران	← مائده/ ۲
سیئاتکم	: گستیهای شما	گستیهای شما	← مائده/ ۱۲
حظاً	: نیاوهٔی	نیاوهٔی	← مائده/ ۱۳
البغضاء	: دشمنای	دشمنای	← مائده/ ۱٤
کثیراً	: فروانی	فروانی	← مائده/ ۱۵
بشیر	: میزدک بری	مژده دادار	← مائده/ ۱۹
نذیر	: بدس بری	بدس برداری	← مائده/ ۱۹
غالبون	: غلبه کناران	غلبه کناران	← مائده/ ۲۳
القاعدون	: نشستاران	نشستاران	← مائده/ ۲٤
یبحث	: می کچیلید	می کچیل کرد	← مائده/ ۳۱
سماعون	: نیوشیداران	نیوشیداران	← مائده/ ٤۱
مصدقاً	: راست کرگرفتار	راست کرگرفتار	← مائده/ ٤٦
عبد	: برستون کرد	بپرستید	← مائده/ ٦۰
کفرنا	: محا کردی ایما	بپوشانیدیم ایما	← مائده/ ٦۵
اصحاب	: ایاران	ایاران	← مائده/ ۸٦
رقبة	: گورده	گورده	← مائده/ ۸۹
لم یجد	: نگندد	نگندد	← مائده/ ۸۹
یفترون	: می درحینند	می درحینند	← مائده/ ۱۰۳
خیر	: گیه	بهتر	← مائده/ ۱۱٤

٤٤— سورهٔ مائده تنها متنی است که شباهتهای واژه‌ای و ساختاری با ترجمهٔ حاضر دارد که نمونه ای از آن در هیچ متن دیگری دیده نمی شود؛ حتّی در فرهنگ مهذب الاسماء که شباهتهای واژه‌ای بسیاری با ترجمهٔ قرآن ما دارد از کاربردهای ویژهٔ این متن اثری دیده نمی شود.



۲ـ فرهنگ مصادراللغه

فرهنگی است عربی به فارسی که براساس نسخه ای محفوظ در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی به چاپ رسیده است.

این نسخه در کتابخانه مردی به‌نام ابوالبرکات الشریف الواعظ نگهداری می شده که بعدها جزء کتاب هایی بوده است که نادرشاه افشار آن را در سال ۱۱٤۵ به حرم مطهر هدیه و وقف کرده است.

این کتاب تاریخ تألیف و تحریر ندارد رنگ و روی کاغذ و کهنگی خط از زمانی بسیار دور حکایت می کند و احتمال می رود در اواخر قرن ششم و یا اوائل قرن هفتم کتابت شده است.

قرائنی موجود است که مؤلف این فرهنگ نامه چند نسخه دراختیار داشته است که از همهٔ آن ها بهره گرفته و همهٔ این اقوال را جمع آوری کرده است[٤۵].

این متن هم شباهت های لغوی با ترجمهٔ قرآن ما دارد و شاید بتوان گفت که یکی از مآخذ فراهم آورندهٔ این فرهنگ، فرهنگ یا متنی بوده است که دربردارندهٔ واژه هایی از گونهٔ زبانی این ترجمهٔ قرآن و یا گونه ای نزدیک به آن بوده است. و شاید هم خود مؤلف از همان حوزهٔ جغرافیایی برخاسته بوده است که مترجم قرآن حاضر.

و اینک واژه هایی ازفرهنگ مصادراللغه که درقرآن مترجم ما هم یافت می شود:

برمرداشتن	: الاشباء	← ص ۷۲
خلیش (پاک کردن چاه از....)	: الاحماء	← ص ٦۵ – ۹۳
خلیش و گل (پاک کردن چاه از....)	: الاجتهار	← ص ۲٦
دیده‌ور شدن	: الاطلاع	← ص ۲۷۱
دیده‌ور کردن	: التصریف	← ص ۱۳۳
رشت (سه رشتی برافکندن کنیزک)	: الانتصاف	← ص ۲۷۵
سیستن[٤٦] (ستمکار....)	: الاستضامة	← ص ۳۵۸
شتفتن چون خر پشته	: التسنیم	← ص ۱٤٦

٤۵ــ فرهنگ مصادر اللغه تصحیح دکترعزیزالله جوینی، مؤسسهٔ مطالعات وتحقیقات فرهنگی، تهران ۱۳٦۲، پیش گفتار، ص سیزده.

٤٦ــ درفرهنگها سیستن به معنی جست وخیز کردن آمده است شاید این واژه تصحیف مصدر سپستن (=شپستن =شپسیدن)باشد. بنگرید به شسپ وشپ دربرهان قاطع. و شاید هم سیستن دگرگون شده ویا بدخوانی واژهٔ شسپشن است به معنی جهیدن وجستن، به هرحال این واژه هم مانند بسیاری ازلغات این متن درخورتأمل است.



شمیدن (اندک اندک....)	: التوقع	← ص ۳۹۷
شمیدن(چیزی‌دادن مهمان‌را که‌بشمد)	: التعلیس	← ص ۱۲۱
کزو (بانگ کردن....)	: النقنقة	← ص ۴۸۱
کسه شدن[47]	: الانسبات	← ص ۳۱۶
کیل پای شدن اسب	: التجنیب	← ص ۹۵
کیل دست شدن اسب	: التحنیب	← ص ۹۶
کیل کردن روی	: المصاعرة	← ص ۲۰۹
مشتو گندم افکندن در گلوی آسیا	: الالهاء	← ص ۶۷
نگشتن (بـ....)	: الالتهام، الابتلاع	← ص ۲۸۳
	الاستراط	← ص ۲۶۸

۳– ترجمهٔ تفسیر طبری

از متن‌های درجهٔ اول دورهٔ نخستینِ زبان فارسی است که همیشه به‌آن توجه می شده‌است. نسخه‌های خطی متعدد این متن، از این اقبال حکایت دارد. در این متن گاه گداری واژه‌ای از واژگان قرآن مترجم حاضر به کار رفته است. روشن نیست که این لغات، واژه‌های معمول در تداول زبان آن‌روز بوده است و یا نسخه‌ای که این واژه‌ها درآن آمده است در حوزهٔ زبانی مترجم قرآن ما و یا به وسیلهٔ کاتبی یا مترجمی از این گونهٔ زبانی نوشته یا ترجمه شده است[48]. این واژه‌ها عبارتند از:

او یارگی کنید[49]	: تمسون	← روم / ۱۷
برنگها[50]	: کثیباً	← مزمل / ۱۴
به بونده بدهدشان	: فیوفیهم	← نساء / ۱۷۳

۴۷– ضبط متن کسه شدن است. مصحح محترم در حاشیه نوشته است: ظاهراً مصحف «گسسته شدن» است.... نظیر این نوع تصحیف‌خوانی درکار مؤلف بازهم وجود داشته است. پانوشت، ص ۳۱۶.

۴۸– واژه‌های گوناگونی که در نسخه‌های مختلف تفسیر طبری به‌کار رفته است حکایت می کند از چندگانگی گونه‌های زبانی این نسخ، که باحتمال می تواند به حوزه‌های جغرافیائی متفاوتی تعلق داشته باشد.

۴۹– درمتن ترجمهٔ تفسیر طبری اوبارگی کنید آمده است که باتوجه به واژهٔ ابوارگ و ابوارگی درفارسی میانه و نیزمتن های فارسی درست نیست.

۵۰– برنگها یا پرنگها در ترجمهٔ کثیباً آمده است در این آیه: یوم ترجف الارض و الجبال و کانت الحبال کثیباً مهیلا: «آن‌روز که صخت(؟) اندرآید به زمین و کوهها و باشد کوهها بریگهای برهم ریخته.» ظاهراً دو واژهٔ صخت(؟) و بریگها، هردونادرست‌خوانی و دگرگونی صیحت و برنگها (=پرنگها) است.



بهنبارده[۵۱]	: بطراً	← انفال/ ۴۷
خنک می زنند[۵۲]	: شهیق	← هود/ ۱۰۶
صیحت[۵۳] اندر آید	: ترجف	← مزمل/ ۱۴
مرو گرفتن ایشان	: طائرهم	← اعراف/ ۱۳۱
مرو گیرند[۵۴]	: یطیروا	← اعراف/ ۱۳۱
نارای همی کردند[۵۵]	: یجحدون	← فصلت/ ۲۸
نیاوه[۵۶]	: خلاق	← بقره/ ۱۰۲، ۲۰۰

در برخی دیگر از متن های فارسی گاه گاه یک یا چند واژه که باواژه های این ترجمهٔ قرآن همانند است دیده می شود. روشن نیست که این شباهت های لغوی نشان وحدت حوزهٔ جغرافیائی آنهاست، که بعید به نظر می رسد، یا آنکه این واژه ها در گونه های دیگر زبان هم وجود داشته است و بعدها ازمیان رفته است. از آن جمله است:

در شعر ابوشکور دو بار واژهٔ «اوستام» به معنی اعتماد و اطمینان به کار رفته است:

به افزای خوانند او را به نام — هم از نام و کردار و هم اوستام

مگر مردمی کش بود گرم فام — بدادنش بستاند از اوستام[۵۷]

در تفسیر سور آبادی، ترجمه و قصه های قرآن، واژهٔ رت ورده یا رت وروده آمده است

۵۱— این واژه در متن به صورت بهسارده (؟) ضبط شده است و در نسخه ای دیگر ماسان ده(؟). که هردو ضبط به گمان من نادرست است و دگرگون شدهٔ بهنبارده و بیانبارده می تواند باشد.

۵۲— در ترجمهٔ تفسیر طبری حنک آمده که باتوجه به ضبط ترجمهٔ قرآن حاضر به صورت خنک آوردیم ولی در گونه ها یا لهجه های خاصی می تواند هردو ضبط درست باشد.

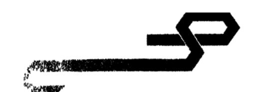
۵۳— ضبط این واژه در متن کتاب به صورت صخت(؟) است که درست نیست درپانوشت ۵۰ اشاره شد.

۵۴— در متون پهلوی به صورت مرواگ آمده است. واژه‌نامهٔ بندهش، ص ۲۸۶.

۵۵— در متن، نارائی همی کردند، آمده است. نارای و ناروی به‌معنی منکر و بی اعتقاد و باطل است که در متن های دیگر هم آمده است. ترجمه و قصه‌های قرآن، ص ۱۵۴ - ۲۵۹ - ۵۲۳.

۵۶— نیاوه در ترجمهٔ تفسیر طبری دو بار به کار گرفته شده است و در هردوجا به معنی سود و بهره است. این واژه را فرهنگ نویسان فارسی عربی دانسته اند و آن را از «نیابه» عربی گرفته اند و پنداشته اند که باشتباه در لغت فرس آمده است و فارسی دانسته شده است. (حاشیهٔ برهان قاطع)

۵۷— اوستام که به صورت استام در لغت نامهٔ دهخدا و برخی دیگر از فرهنگها به معنی معتمد و اعتماد آمده است ولی شاهدی برای آن نیاورده اند. درترجمهٔ حاضر بارها به کار رفته است و در متن های فارسی میانه نیز دیده می شود. نگاه کنید به: واژه‌نامهٔ مینوی خرد، ص ۱۶.



به‌معنی پاک وصاف ونرم وهموار: صلداً، صعیداً : رت وروده(رده)← بقره/۲۶۵ کهف/۸

در ترجمهٔ مقامات حریری چند بار واژهٔ گویرمند و گویرمندی[۵۸] در ترجمهٔ الثکلان و ثکل به معنی غمگین و اندوهگین و اندوهمندی و داغ داری به کار رفته است همچنانکه در این ترجمهٔ قرآن در برابر بث واژهٔ گویر آمده است (یوسف / ۸۶).

پاره‌ای دیگر از واژگان این ترجمه در متن های دیگر بیشتر دیده می شود مانند کامستن ، اژگهن (اجگهن[۵۹]) وبسیاری واژه های دیگر که درچندین متن به کار گرفته شده است ونشانه ای است از کار برد این واژه ها در گونه های زبان فارسی.

درمیان متنهایی که شماری از واژه های آنها در هماهنگی با این ترجمه ارائه شد از دوره و حوزهٔ نگارش ترجمهٔ سورهٔ مائده، فرهنگ مصادر اللغه و نسخه های ترجمهٔ تفسیر طبری آگاهی در دست نیست، اما می دانیم که نویسندگان و فراهم آورندگان فرهنگ مهذب الاسماء و تاریخ سیستان و احیاء الملوک بی گمان از حوزهٔ سیستان بوده اند و می دانیم که عثمان مختاری هم روزگاری را در کرمان گذرانیده است[۶۰] شاید این واژه ها ره‌آورد آن سفر بوده است و شاید هم مربوط به زبان خود شاعر. همین سازگاری و همخوانی‌واژگان قرآن ما با این متن ها روشن‌می کند که به احتمال زیاد مترجم این قرآن هم از حوزهٔ سیستان-کرمان‌ می بایست برخاسته بوده باشد* ولی اگر مشابهت لغوی این قرآن

۵۸- واژهٔ گویر در فرهنگها به این معنی نیامده و درترجمهٔ مقامات حریری چندجای به کار رفته است. بنگرید به: مقامهٔ ۱۵، ۱۸. درترجمهٔ قرآن حاضرضبط کلمه به کاف تازی بود ولی چون درترجمهٔ مقامات حریری به گاف فارسی نوشته شده بود ماهم کلمه را به‌صورت گویر ضبط کردیم.

۵۹- دربارهٔ تفاوت وتحول «ژ» و«ج» بنگرید به: تکوین زبان فارسی، ص ۱۲۲-۱۲۳.

۶۰- استاد همائی نوشته است: بیشتر مسافرتهای حکیم مختاری ازقبیل سفر سند و سفر بست و کرمان وتیز و مکران و احتمالاً سیستان همه درمدت شانزده سالهٔ سلطنت علاء الدوله مسعودبن ابراهیم غزنوی (۴۹۲-۵۰۸) اتفاق افتاده است. مختاری‌نامه، ص ۲۲۸-۲۳۸.

* سازگاری و هم خوانی واژه ای و ساختاری ترجمهٔ سورهٔ مائده با قرآن ما حدس و گمان ما را در بارهٔ تعلق این دومتن به حوزهٔ سیستان تقویت می کند.

آیا می توان گفت که نوشته ها و کتابهایی از این دست نیز به همراه مدارک و اسناد و یا رساله هایی بوده است که پس از فوت ملک بهرام خان به‌دست پسرش ملک جلال الدین افتاد و شاه کامران این اسناد را به‌غارت برد. یا می شود گفت که درمیان اسناد ونوشته های مختلف که درزمان مظفرالدوله حاکم سیستان (۱۲۸۳ آغاز حکومت) ازمیان برده شد این چنین دست‌نوشت هایی نیزیافت می شده است؛ بنگرید به مقدمهٔ احیاء الملوک، به تصحیح دکترمنوچهر ستوده، ص ۱۷-۱۶.



مترجم با دیوان فرخی سیستانی اندک است و جز چند واژهٔ همسان مانند: پرنگ، رود، عون، نون[61]، در دیوانش یافت نمی شود گمان مارا در بارهٔ حدود جغرافیائی ترجمان قرآن تضعیف نمی کند زیرا دیوان فرخی اثری ادبی است آن هم از شاعری که دریک مرکزیت ادبی روند تکامل زبان معیار را پی می گیرد و همان گونه که گفتیم درآثار ادبی شکلهای گونه ای و گویشی بسیار کمتر است.

۶۱— بنگرید به: دیوان فرخی سیستانی، ۴۰۵، ۴۰۶.



ب: سنجش با فارسی میانه

زبان فارسی دنبالهٔ طبیعی زبان فارسی میانه است از این روی طبعاً این دو زبان از جنبه های گوناگون ساختار، آوا و واژه بایکدیگر هم خوانی بنیادی دارند. دگرگونی های زبانی بیشتراز راه تحوّل واژه و آوا پیش می آید. باوجود این همانندی ها و همگونی های آوائی و واژه ای میان گونهٔ زبانی این ترجمه و زبان فارسی میانه بسیارزیاد است و درزمینهٔ ساختارنیز ازبرخی همگونی ها برخورداراست که دردیگرمتن های فارسی کمترمی بینیم. بنابراین پیوندهای زبانی این ترجمه را با فارسی میانه ازسه راه می توان دنبال کرد:

۱— پیوندها و همسانی های واژه ای

۲— همگونی های آوائی و پاره ای ویژگی های صوتی

۳— همانندی های ساختاری

۱- پیوندها و همسانی های واژه ای

پیوندهای واژه ای این متن با فارسی میانه نسبت به متن های دیگر فارسی بسیار زیاد است و بجرأت می توان گفت که درمیان متن های شناخته شدهٔ فارسی هیچ کتابی را نمی شناسیم که تا این اندازه واژه های هم شکل و هم معنا با فارسی میانه را درخود داشته باشد.

بسیار کوشیدم تا بتوانم برای واژه هایی از این ترجمه درواژه نامه های فارسی میانهٔ در دسترس شاهد و مثالی بیابم، اما با همهٔ کوششها وپرس وجوها ردیابی تمامی واژه های این متن میسر نگردید، باوجود این شمار واژه هایی که ریشه در فارسی میانه دارند و دست یاب شده اند کم نیست در اینجا تنها نمونه هایی از این واژه ها را می آورم:

آماریدن (مریم / ۹٤) **اجگهنان** (نساء / ۱٤۲) **اکار** (مریم / ٦۲) **اویارگه** (فرقان / ۵) **بدس، بدست** (مائده / ۱۹، قمر/ ۱٦) **برزشت** (رعد / ۲۹) **بستار** (بقره / ۲۲۱) **بونده** (آل عمران / ۱۸۵) **خجاره** (نساء / ٦٦) **خواستوا** (آل عمران



/ ۸۱) **داوراز**(ص / ۳۷) **دوارستن، دواریدن** (اعراف / ۱٦٦) **رود** (بقره / ۲٦٤) **سپختن** (طور / ۱۳) **سپزگی** (قلم / ۱۱) **سرد** (طور / ۳۸) **سیستن** (یوسف / ۳۱) **کامستن** (توبه / ۱۱۷) **گرسه** (طه / ۱۱۸) **گندادن، گندیدن** (نمل / ۲٤).

آماریدن: شماردن، شمردن

در این ترجمهٔ ارجمند چندین بار آماریدن در برابر احصاء و مشتقات آن به کار گرفته شده است (طلاق / ۱، جن / ۲۸، کهف / ٤۹).

در فرهنگهای فارسی آماریدن را به معنی شمردن، به‌حساب آوردن، اهمیت دادن و به روی خود آوردن نوشته اند ولی شاهدی برای معنی شمردن نیاورده اند. در دیوان سوزنی آماردن به معنی اهمیت دادن و به روی خود آوردن، توجه و اعتنا کردن آمده است (دیوان سوزنی، ص ۳٦، ۵۰). در تفسیر نسفی آماشتن (=آماردن) هم به همان معنی است که در دیوان سوزنی. (تفسیر نسفی، فرقان / ۷۲). این واژه در متن های فارسی میانه مکرر به معنی شمردن آمده است[٦٢].

اجگهنان: کاهلان، بکاهلی

در ترجمهٔ حاضر دو بار در برابر کسالی به کار رفته است (نساء / ۱٤۲، توبه / ۵٤). در فرهنگهای فارسی این واژه همه جا با حرف«ژ»ضبط شده است. اژکهان، اژکان، اژگن، اژهن، اژهان، اژگهن، اژگین صورتهایی از این واژه است که در فرهنگهای فارسی دیده می شود. پاره ای از این ضبط ها در متن های فارسی موجود هم نیامده است[٦۳]. ولی معنی کلمه را همهٔ فرهنگ نویس ها کاهل، باطل، مهمل و بیکار نوشته اند.

در فارسی میانه به صورت اشگهان، اشگهانیه به معنی تنبل و تنبلی و دیوتنبلی به کار گرفته شده است[٦٤].

اکار: لغو، لهو.

در برابر لغو و لهو در این ترجمه واژه اکار به کار گرفته شده است (مریم / ٦۲، انعام / ۳۲، اعراف / ۵۱). در متن های فارسی در دسترس شاهدی برای این واژه دیده نشد.

اکار در متن های فارسی میانه به معنی بی‌کار، بیهوده، بی سود، ناکرده، انجام

٦۲— واژه نامهٔ مینوی خرد، ص ٤۳؛ واژه نامهٔ گزیده های زاداسپرم، ص ٦۹، واژه نامهٔ بندهش، ص ۵۰ - ۵۱ - ٦۱.
A Concise Pahlavi Dictionary D.N. MacKenzie, London, 1971, P. 7.

٦۳— واژه های ناشناخته درشاهنامه، علی رواقی، دفتر۲.

٦٤— واژه نامهٔ مینوی خرد، ص ۱۳۵؛ واژه نامهٔ بندهش، ص ۳۷، واژه نامهٔ ارتای و یرازنامک، ص ٤۹.

نشده، به کار رفته است[۶۵].

اوبارگه: غروب گاه، هنگام عصر.

این واژه در ترجمهٔ الاصال (اعراف / ۲۰۵) اصیلاً (فرقان / ۵) عشیاً (مریم / ۱۱) به کار رفته است. درفرهنگهای فارسی ایوار به معنی عصر، هنگام عصر، غروب گاه آمده است (برهان قاطع، جهانگیری، رشیدی) و در متن های فارسی هم ایوار به همین معنی به کار برده شده است. (لغت نامه، ذیل ایوار). درترجمهٔ تفسیرطبری به صورت اوبارگی به کارگرفته شده است[۶۶]. (روم / ۱۷).

درمتن های فارسی میانه به شکل ایوارگ و ایوارگ گاه ضبط شده است[۶۷]. در برخی از لهجه ها هنوز این کلمه زنده است و به کار می رود[۶۸].

ایار: یار، یاور، دوست.

ایار: الصاحب (نساء / ۳۶) المولی (حج / ۱۳) ناصراً (جن / ۲۴).

این واژه درمتن های فارسی میانه مکرر به همین صورت آمده است[۶۹].

بدس، بدست: بیم، تهدید.

واژهٔ بدس و بدست و بدست بردن در ترجمهٔ انذار و مشتقات آن در این ترجمه فراوان به کار رفته است (مائده / ۱۹، یونس / ۱۰۱، مریم / ۹۷). درفرهنگهای فارسی این کلمه ضبط نشده است، تنها شاهد ما برای این لغت در متن های چاپ شده احتمالاً صورتی است که در

۶۵— واژه نامهٔ بند هش، ص ۳۸؛ واژه نامهٔ مینوی خرد، ص ۳۶، واژه‌نامهٔ گزیده‌های زاداسپرم، ص ۵۶، ترجمهٔ چند متن پهلوی، ص ۹۴، نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات تبریز، بهار سال دوازدهم، ص ۱۳۷. *Pahlavi Dictionary, P. 6.*

بی کاروبی کاری در شاهنامه وشعر ناصرخسرو درست درجای اکارواکاری به معنی یاوه و بیهوده و کاربد و ناپسند به کار رفته است:

پرآوازشد گوش ازین آگهی	که بی کارشد تخت شاهنشهی /ج ۲، ص ۴۸
کردی تدبیر تو ولیک همه بد	گفتی لیکن سرود یافه و بی کار / ناصرخسرو، ص ۲۵۸
پرستندگانرا شگفت آمد آن	که بیکاری آمد زدخت ردان / ج ۱، ص ۱۶۱

پیشوند «اَ»، «اَز» و «اَبی» درفارسی میانه برای نفی به کار می رفته است همچنانکه درفارسی بیشتر «بی» و «نا» به کار می رود. بنگرید به: واژه‌نامهٔ بند هش، آچارگ / بی چاره، ص ۱۳؛ آتزشن / بی تازش، بی حرکت، ص ۲۶؛ آمرگان / بی مرگان، ص ۵۴؛ واژه‌نامهٔ زاداسپرم، اَفرجام / نافرجام، ص ۹۶؛ آشادی / ناشادی، ص ۱۰۰، وص ۲۶، ۲۷.

۶۶— این واژه درمتن ترجمهٔ تفسیرطبری به صورت اوبارگی آمده است که نادرست است.

۶۷— واژه نامهٔ مینوی خرد، ص ۳۰، واژه نامهٔ بند هش، ص ۳۰-۸۸.

۶۸— بنگرید به: واژه‌نامهٔ فارسی - کردی، دکتر محمدتقی ابراهیم‌پور، ایوار در کرمان نیز به کار می رود.

۶۹— واژه‌نامهٔ گزیده‌های زاداسپرم، ص ۷۹، واژه‌نامهٔ بند هش، ص ۳۰. *Pahlavi Dictionary, P. 15*

داوراز: بنّاء، واژهٔ داوراز در برابر بنّاء به کار رفته است (ص / ۳۷).

داو در لغت هر رده از دیوار را می گویند و آنرا دای نیز گویند (جهانگیری) و اما واژهٔ راز در فرهنگها به معنی گل کار و طیّان آمده است (لغت فرس، جهانگیری، سروری) عسجدی گفته است:

به یکی تیر همی فاش کند راز حصار ور براو کرده همی قیر بود راز بجر

سنایی گفته است:

جان به دانش کن مزین تا شوی زیبا ازانک زیب کی گیرد عمارت بی نظام دست راز

این بیت از مختاری است:

همی تا فلک بر زمین در عمارت به ادوار پرگار باشد به رازی[۸۱]

در کتاب مهذب الاسماء داوراز در برابر لغت العرّاق آمده است (ص ۲۱۹). و در کشف الاسرار واژهٔ قرآنی بنّاء به داورانی ترجمه شده است که باحتمال صورت نادرستی است از داورازی. واژهٔ راز در متون فارسی میانه هم به کار رفته است و در متن های فارسی هم دیده شده است[۸۲].

دواریدن، دوارستن: دو یدن و گریختن اهریمنی.

از این مصدر صورت دوارسته در ترجمه خاسئاً (ملک / ٤) و خاسئین (اعراف / ١٦٦) به کار رفته است و یکبار هم در برابر اخسئوا بدوارید، آمده است (مؤمنون / ١٠٨).

این مصدر و برگرفته هایی از این مصدر در متن های فارسی میانه بتکرار به کار گرفته شده است[۸۳].

روده: پاک، هموار.

در این ترجمه برابر صلد به کار رفته است (بقره / ٢٦٤) این واژه در تفسیر سورآبادی

۸۱— دیوان عسجدی، به تصحیح طاهری شهاب، ص ۳۸. دیوان سنایی؛ ص ٣٠٤، فرهنگ جهانگیری؛ ذیل راز. دیوان عثمان مختاری، ص ۵۰۸، برای توضیح بیشتر بنگرید به: نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات تبریز، شمارهٔ ۳ سال ۱۸ راز بجر نوشتهٔ دکتر احمد تفضّلی. ۸۲— واژه نامهٔ زاداسپرم، ص ۲۷۷. مقامات ژنده پیل، به تصحیح دکتر حشمت مؤید، چاپ دوم بنگاه ترجمه و نشر کتاب. ص ٤٤ - ۵۸؛ فرائد غیاثی، به تصحیح دکتر حشمت مؤید، بنیاد فرهنگ ایران، ج ۱، ص ۲۸.

۸۳— واژه نامهٔ بند هش، ص ۳۸۲؛ واژه نامهٔ گزیده های زاداسپرم، ص ۱۵۵؛ واژه‌نامهٔ مینوی خرد، ص ١٤٨؛ واژه‌نامهٔ ارتای ویرازنامک، ص ٦ - ١١١. *Pahlavi Dictionary, P. 71. Word List, P. 36. Pahlavi Dictionary. P. 29.*

دو بار در ترجمهٔ صلد و صعید آمده است. (بقره / ۲٦٤، کهف / ۸).

فرخی گفته است:

درخـت رود از دیبـا و از گـوهـر تـوانـگـر شـد

گـوزن از لاله اندر دشت با بالین و بستر شد[۸۴]

در متن های فارسی میانه به صورت رودگ دیده می شود[۸۵].

سپختن؛ سپوختن: راندن، دور کردن (طور / ۱۳).

این واژه در فرهنگهای فارسی به همین معنی ضبط شده است در شاهنامه و پاره ای دیگر از متن های فارسی در همین معنی به کار رفته است[۸۶]. در متن های فارسی میانه بتکرار به معنی دورکردن، کنارزدن، راندن، بازداشتن، آمده است[۸۷].

سپزگی: سخن چینی.

سپزگی در برابر نمیم در این ترجمه آمده است (قلم / ۱۱). در فرهنگ های فارسی سپزگی را درد و رنج و سختی معنی کرده اند و این بیت را شاهد آورده اند از حنظلهٔ باد غیسی:

کـی سپزگـی کـشیـدمی زرقیب گـر بـدی یـار مـهـربـان بـا مـن

واژهٔ سپزگی در متون فارسی میانه فراوان دیده می شود[۸۸].

سرد : نردبان.

این واژه در ترجمهٔ سلم به کار رفته است (طور / ۳۸). در بسیاری از گو یشهای ز بان فارسی هنوز این کلمه رواج دارد. در متن های فارسی میانه واژهٔ سرد به معنی نردبان آمده است[۸۹].

۸٤— دیوان فرخی سیستانی، به تصحیح دکتر محمد دبیرسیاقی، ص ٤۰۵. این واژه به صورت رت (لغت فرس) و رَدّه هم به کار رفته است (ترجمه و قصه های قرآن، ص ٤۸). Pahlavi Dictionary, P. 76.

۸۵— واژه نامهٔ ارتای و یرازنامک، ص ۱۳۵.

۸٦— شاهنامه، ج ۱، ص ۲۳۹، ج ۲، ص ۸۳؛ ج ٦، ص ۱۳۹۵؛ سبک شناسی، ج ۱، ص ۳٦۳.

۸۷— واژه نامهٔ مینوی خرد، ص ۱٦۹، واژه نامهٔ بندهش، ص ۱۸۹، واژه نامهٔ گزیده های زاداسپرم، ص ۳۳۲، ۳۳٤، واژه نامهٔ ارتای و یرازنامک، ص ۱۵۸.

۸۸— واژه نامهٔ بندهش، ص ۱۸۹، واژه نامهٔ مینوی خرد، ص ۱٦۹، واژه نامهٔ ارتای و یرازنامک، ص ۱۵۹.

۸۹— واژه نامهٔ زاد اسپرم، ص ۳۲۸.



سیستن: به نظر آمدن، پنداشته شدن.

تنها یک بار در این ترجمه در برابر اکبرنه: بزرگ سیستند او یرا (یوسف / ۳۱) آمده است در ترجمه های دیگر قرآن بزرگ داشتند او را، بزرگ داشتندش،بزرگ آمد ایشان را، بزرگ یافتند اویرا[۹۰] در ترجمهٔ اکبرنه به کار رفته است.

در فرهنگهای فارسی واژهٔ سیستن را جستن و جست وخیز کردن معنی کرده اند و شاهدی هم برای آن نیاورده اند. (برهان قاطع، معین، لغت نامه).

یگانه شاهدی که از برای این واژه توانستم بیابم از کتاب مصادراللغه است: ستمکار سیستن: الاستضامة[۹۱].

گمان می کنم که مصدر سیستن در ترجمهٔ قرآن ما و فرهنگ مصادراللغه صورتی باشد از مصدر سهستن[۹۲] به معنی به نظر آمدن، پنداشته شدن[۹۳].

شیشیدن؛ شسپیدن(؟): جهیدن، خیزکردن.

بشیسد یا بشیشد که هردو در ترجمهٔ یلهث آمده است به معنی بجهد، حمله ورشود و اندر آویزد (اعراف / ۱۷٦) از این روی ضبط متن را در هردو جا بشیشد آوردیم.

در فرهنگهای فارسی مصدری به صورت شیشیدن نیامده است. در برخی از فرهنگها واژهٔ شسب را به معنی جهنده و خیزکننده آورده اند و همین معنی را برای واژهٔ شپ نیز نوشته اند، این کلمه در ترجمه ای دیگر از قرآن هم به کار رفته است[۹۴].

۹۰— بنگرید به: ترجمهٔ تفسیر طبری، کشف الاسرار، تفسیر ابوالفتوح.

۹۱— فرهنگ مصادراللغه، به تصحیح دکتر عزیزالله جوینی، ص ۳۵۸.

۹۲— سبک شناسی، ج ۱، ص ۳۰۳- ۳۰۹.

۹۳— واژه نامهٔ مینوی خرد، ص ۲۱۳ - ۲۱٤؛ واژه نامهٔ بند هش، ص ۲۹۳، واژه نامهٔ گزیده های زاداسپرم، ص ۳۰۱، واژه نامهٔ ارتای و یرازنامک، ص ۱٤۳. *Pahlavi Dictionary, P. 73.*

۹٤— خرد و کوشش، نامهٔ ادبیات وعلوم اجتماعی، مقالهٔ فرهنگنامهٔ قرآنی، ص ۷۷.

آیا واژهٔ شپشپ در شعر مولانا با این کلمه پیوستگی دارد؟:

مرا گویی مروشپشپ که حرمت را زیان دارد

ز حرمت عار می دارم از آن بر عار می گردم / ج ۳، ص ۱۹۷

گمان می رود واژهٔ شسپشن که به معنی اضطراب و آشوب آمده است با این واژه ها: شسپیدن، شسپ وشپ و شپشپ پیوستگی داشته باشد. بنگرید به: واژه‌نامهٔ ارتای و یرازنامک، ص ۱۸٤.

در متن‌های فارسی میانه شسپیدن به معنی جهیدن دیده می‌شود[۹۵]. بنابراین می‌توانیم ضبط مصدر را شسپیدن یا شیشیدن بدانیم.

کامستن، کامیدن: نزدیک بودن، خواستن.

این مصدر و مشتق‌های آن در برابر فعل کاد و صورتهای صرفی آن به کار رفته است (توبه / ۱۱۷، زخرف / ۵۲، ملک / ۸).

مصدر کامیدن در لغت نامهٔ دهخدا و کامستن درفرهنگ معین ضبط شده است[۹۶]. به کار گرفته شدن این واژه تنها درچند متن فارسی از ویژگی کاربرد پاره‌ای از واژه‌ها در برخی از گونه‌های زبانی حکایت می‌کند.

مصدر کامستن در طبقات الصوفیه[۹۷] و کشف الاسرار[۹۸] و تفسیر سورآبادی[۹۹] و ترجمهٔ مقامات حریری[۱۰۰] به کاربرده شده است. این مصدر در متن فارسی میانه بتکرار دیده می‌شود[۱۰۱].

گرسه: گرسنه (طه / ۱۱۸).

گرسه که صورت فارسی میانه واژهٔ گرسنه است در متن‌های فارسیِ در دسترس شاهدی برای آن یافت نشد و تنها در این متن به کار رفته است[۱۰۲].

۹۵— واژه نامهٔ بند هش، ص ۲۱۹، واژه نامهٔ زاد اسپرم، ص ۳۹۷.

۹۶— کامیدن در لغت نامهٔ دهخدا به معنی خواستن و آرزو کردن آمده است، و درفرهنگ معین بنادرست معنی برهم زدن معامله، دبه درآوردن را برای آن آورده اند.

۹۷— در طبقات الصوفیه هم چند بار صورتهای صرفی مصدر کامستن آمده است و در همه جا به معنی نزدیک بودن و خواستن است نه آرزو کردن چنانکه در واژه‌نامهٔ کتاب گفته شده است. بنگرید به ص ۱۸۲ — ۲۸۸ - ۵۰۶.

۹۸— کشف الاسرار، ج ۱، ص ۲۲۸، ج ۳، ص ۷۲۶، ج ۶، ص ۵۲۹، ج ۷، ص ۲۱، ج ۹، ص ۹٤.

۹۹— در کتاب ترجمه وقصه های قرآن در ترجمهٔ تکاد گاهستی آمده است که درست نمی نماید. ص ۱۰۰۷.

۱۰۰— در ترجمهٔ مقامات حریری بتکرار مصدر کامستن به کاررفته است بنگرید به: مقامه های ۱۹ - ۲۱ - ۲۳ - ۲٤ - ۲۵ - ۲۷ - ۲۹ - ۳۱ - ٤۳.

۱۰۱— واژه نامهٔ مینوی خرد، ص ۱۳۷، ص ۱۸۹؛ واژه نامهٔ ارتای و یرازنامک، ص ۹۱؛ واژه‌نامهٔ بند هش، ص ۲۲۹ - ۳۶۳؛ واژه‌نامهٔ گزیده‌های زاداسپرم، ص ۲۵٤. *Pahlavi Dictionary, P. 49.*

۱۰۲— واژه نامهٔ مینوی خرد، ص ۱۵٦؛ واژه نامهٔ زاد اسپرم، ص ۱۵۹؛ واژه‌نامهٔ ارتای و یرازنامک، ص ۷۵.

درپیش گفتار اشاره شد که نمونه هایی از واژه های نادری که در این ترجمه به کار رفته است جای جای در دیگر متنهای فارسی دیده می شود، ازآن جمله است واژهٔ گرس، که در ترجمهٔ جاویدان خرد آمده است بنگرید به: ص ۱٤۳، ۱۵۵، ۱٦۹.



گندادن، گندیدن: وندادن؛ وندیدن؛ یافتن.

این مصدر و برگرفته های آن بیشتر در ترجمهٔ وجد و مشتقات آن به کار رفته است (نمل / ۲٤، صافات / ٦۹، مزمل / ۲۰).

در فرهنگها و متن های فارسی موجود نتوانستم شاهدی برای این مصدر بیابم ولی درمتون فارسی میانه فراوان به کار گرفته شده است[۱۰۳].

گندادی: بچهٔ سرراهی.

این واژه در برابر زنیم به‌کار گرفته شده است (قلم / ۱۳). درترجمه های دیگر قرآن در ترجمهٔ زنیم حرام زاده، بدنام، سند و سندره آمده است. واژهٔ گندادی ظاهراً صورتی است از وندادی. از مصدر وندادن، وندیدن (= گندادن؛ گندیدن) به‌معنی یافتن، و در اینجا به‌معنی بچه ای است که او را یافته باشند و برابر است با واژهٔ لقیط درزبان عرب که آن هم به‌معنی کوی یافت، یافته شده از کوی، بچهٔ سرراهی است[۱۰۴].

برای واژهٔ گندادی (=وندادی) درمتن های دیگر فارسی شاهدی یافت نشد و در فرهنگ ها هم این واژه ضبط نشده است.

۱۰۳— واژه نامهٔ بند هش، ص ۳٦ - ۳۳۳ - ۳۳۵؛ واژه نامهٔ گزیده های زاداسپرم، ص ۱۰۲ - ۲۱۵.

Pahlavi Dictionary, P. 38.

۱۰٤— درترجمهٔ نهایه شیخ طوسی آمده است: «و اما لقیط آن بود که ویرا برراه یافته باشند». ترجمهٔ النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی، به تصحیح محمدتقی دانش‌پژوه، ص ۷۰۱، چاپ سید محمدباقر سبزواری، ص ٤٦۳



۲ - همگونی‌های آوائی و پاره‌ای ویژگی‌های صوتی

در بخش هم‌خوانی های واژه‌ای این متن دیدیم که شباهت‌های زبانی این ترجمه با فارسی میانه از هرمتن‌فارسی دیگر بیشتر است و از همین دست است هم گونیهای آوائی، که باز دراین متن بیشتراز دیگر متن‌های فارسی است که در اینجا نمونه‌هایی را می‌آوریم:

واژه	برابر	نشانی	واژه	برابر	نشانی
ایاد کرد	: اذّکر	← یوسف / ۴۵	اسپردن جای	: مستودع	← انعام / ۹۸
ایادکناران	: الذاکرین	← هود / ۸۴	اسپرده	: مسلمة	← نساء / ۹۲
ایادنکنید[۱۰۵]	: لایذکرون	← نساء / ۱۴۲	اشنیدن	: السمع	← هود / ۲۰
ایار	: ناصراً	← جن / ۲۵	اشنیدار	: سمیع	← ابراهیم / ۳۹
ایاران	: اخوان	← اسراء / ۲۷	نیشنیدیم	: ماسمعنا	← مؤمنون / ۲۴
ایار ایشان[۱۰۶]	: صاحبهم	← اعراف / ۱۸۴	بی	: الاّ	← بقره / ۲۵۵
اوام داران	: الغارمین	← توبه / ۶۰	بی	: الی	← بقره / ۲۱۳
اوام دهند	: اقرضوا	← حدید / ۱۸	بی[۱۰۷]	: لکن	← بقره / ۲۵۱
اوام	: دین	← نساء / ۱۱، ۱۲	بپدیر	: تقبل	← ابراهیم / ۴۰
می اسپارم	: افوّض	← غافر / ۴۴	پدیرفتار	: قابل	← غافر / ۳

۱۰۵— واژه نامهٔ گزیده‌های زاداسپرم، ص ۷۹، واژه نامهٔ بندهش، ص ۸۷. در واژه‌نامه‌ی ارتای ویرازنامک به صورت ایادنیدن آمده است. ص ۳۴، و در واژه‌نامهٔ مینوی خرد ایاسیدن به‌معنی به یاد آوردن، ص ۲۴.

۱۰۶— ایار و ایاری مکرّر به کار رفته است بنگرید به: واژه نامهٔ گزیده‌های زاد اسپرم، ص ۷۹، واژه‌نامهٔ بندهش، ص ۳۰، واژه‌نامهٔ مینوی خرد، ص ۲۵.

۱۰۷— اشنیدن، اشنودن؛ بنگرید به: واژه نامهٔ زاداسپرم، ص ۱۰۱، واژه‌نامهٔ مینوی خرد، ص ۲۴۰، واژه‌نامهٔ ارتای ویرازنامک، ص ۴۹ - ۱۱۲. بی به‌معنی به و به‌سوی و لکن نیز در متن‌های فارسی میانه آمده است. بنگرید به: واژه‌نامهٔ بندهش، ص ۱۰۳، واژه‌نامهٔ گزیده‌های زاداسپرم، ص ۱۱۳، ۱۱۴، واژه‌نامهٔ مینوی خرد، ص ۸۰



پدیره آمدار : **ملاق**	← حاقه / ۲۰	**نویشته**	: **مرقوم**	← مطففین/ ۹، ۲۰
جد[108] : **غیر**	← بقره / ۲۴۰	**بنویشتیم**	: **کتبنا**	← اعراف/ ۱۴۵
گداره‌شددرآن : **جاوزه**	← بقره / ۲۴۹	**بهیل**	: **دع**	← احزاب/ ۴۸
گدشتاری آن : **بغی**	← قصص/ ۷۶	**بهیلید ایمارا**	: **ذرونا**	← فتح/ ۱۵

هی (=هستی) اعراف / ۸۹، **هیم** (=هستیم) حجر/ ۱۵، یس/ ۱۶، **هید** (=هستید) نور/ ۱۷، **هند** (=هستند) انبیاء/ ۴۲[109].

۱۰۸— **پدیرفتن** بنگرید به: واژه‌نامه‌های زاداسپرم، ص ۳۰، بندهش، ص ۱۲۰، ۲۸۰، مینوی خرد، ص ۲۱۶ - ۲۱۷، ارتای ویرازنامک، ص ۱۴۶، ۱۷۹.

جد بنگرید به: واژه‌نامه‌های زاداسپرم، ص ۱۵۵، بندهش، ص ۳۹۷، ارتای ویرازنامک، ص ۷۲، مینوی خرد، ص ۱۴۹.

۱۰۹— **نویشتن**؛ در برخی از متن‌های فارسی هم آمده است بنگرید به: تفسیر نسفی، ص ۱۸۷، ۲۳۴، واژه‌نامه‌های مینوی خرد، ص ۱۴۰، ۲۲۶، بندهش، ص ۳۱۰ — ۳۱۱، زاداسپرم، ص ۲۳۳، ارتای ویرازنامک، ص ۱۰۹.

هیشتن، هیلیدن؛ در متن‌های فارسی آمده است: ترجمهٔ تاریخ طبری، ص ۷۸، ۱۱۰، ۱۳۷، ۴۱۹، ترجمهٔ تفسیر طبری، ص ۸۱۸، واژه‌نامهٔ زاداسپرم، ص ۱۰۳ — ۳۹۱، بندهش، ص ۲۲۴، مینوی خرد، ص ۱۸۳، ارتای ویرازنامک، ص ۱۸۲.

هی، هیم، هید و شکلهای دیگری از این کار برد در این متن فراوان است. درمتن‌های فارسی گاه گاه به این صورتها برمی خوریم از آن جمله است، بنگرید به: تفسیر نسفی، ص ۵ - ۲۷ - ۳۱ - ۸۹ و.....

در شاهنامه بندرت این صورت دیده شده است:

زلشکر سرافراز گردان که **هند** به نزدیک شاه جهان ارجمند / ج ۶، ص ۱۹۹

در دیوان ناصرخسرو هم یکبار آمده است:

از مرد خرد بپرس ازیرا جز توبه جهان خردوران **هند** / ناصر، ص ۲۴

و در کشف الاسرار و طبقات الصوفیه چندبار «هن» به کار رفته است: کشف الاسرار، ج ۱، ص ۵۸۲؛ ج ۲، ص ۲۶۳، ج ۴، ص ۳۱۸، طبقات الصوفیه، ص ۱۵۷.

۳ - همانندی‌های ساختاری

همانندی های ساختاری با فارسی میانه را در این متن می توان به دو بخش کرد. ساخت جمله و ساخت دستوری کلمه.

این متن برگردانی است واژه به واژه از قرآن به فارسی، از این روی نمی توان در بارهٔ ساخت نحوی و جمله بندی آن بآسانی سخن گفت. در اینجا تنها به بررسی یکی دو نکته پیرامون ساخت دستوری کلمه می پردازیم:

صفت های فاعلی با پسوند «ار»[110] در متن های فارسی میانه فراوان به کار رفته است[111]. این پسوند بیشتر با ریشه یا بُن ماضی و گاه با ریشه یا بُن مضارع همراه می شود.

این صفت های فاعلی در متن های دورهٔ نخستین زبان فارسی گاه گاه دیده می شود ولی شمار آنها فراوان نیست: **پرستار، رستار، فرختار، فروختار، فروشار**[112].

پسوند «ار» درمعنی صفت فاعلی دراین ترجمه فراوان دیده می شود که فهرست وار نمونه هایی را یاد می کنیم:

۱۱۰– برخی از محققان این پسوند را تار و دار شمرده اند بنگرید به:

اسم مصدر، حاصل مصدر، دکتر محمد معین، چاپ چهارم، ص، ۷۱، دستورزبان فارسی میانه، ترجمهٔ دکتر ولی الله شادمان، ص ۳۸.

۱۱۱– نمونه های فراوانی از این دست کار برد را درمتن های فارسی میانه می بینیم: **هوش داشتار** / بندهش ۷۳. **آورداران** بندهش، ص ۳۶۱. این کار برد در واژه‌نامهٔ **گزیده‌های زاداسپرم** بیشتر دیده می شود: **آراستار**/ ص ۵۹، **بردار**/ ۱۱۹، **داشتار**/ ۱۴۴، **دادار**/ ۱۴۷، **وارانیدار**/ ۱۹۷، **نیوشیداران** / ۲۰۷، **نگاه‌داشتار**/ ۲۲۲، **نگریدار**/ ۲۲۳، **زنده داشتار**/ ۲۴۵، **آب‌تازیدار**/ ۲۹۷، **پدیریفتار**/ ۳۷۶.

۱۱۲– **پرستار** /زمانی بیاید کزان سان شود — که دانا **پرستار** نادان شود / شاهنامه، ج ۷، ص ۱۷

نیز بنگرید به: شاهنامه، ج ۲، ص ۲۲۷؛ ج ۳، ص ۲۲؛ ج ۴، ص ۱۱۴؛ ج ۸، ص ۱۸۲

جستار/ «گفت: مانند نفقه‌ی آن کسهایی که نفقه کنند مرجستار خشنودی خدای را.» بخشی از تفسیری کهن، ص ۱۲۲.

رستار /گر همی گوید که یک بد را بدی یکّی دهم — بازچون گوید که هرگز بدکنش **رستار** نیست /ناصرخسرو، ص ۳۱۳

فرختار / هرگز نبود خلق فرختار چو تو حور — مانا که ترا رضوان بوده است **فرختار**/دیوان قطران، ص ۱۱۴

فروختار/ «**فروختار** گفت: من زمین و هرچه اندروست بفروختم، خریدار گفت....» تاریخ بلعمی ص ۱۶۸

فروشار/ «دربعضی کلمات معنی صفت دهد چنانک کشتار و.... خواستار و **فروشار**»المعجم، ص ۲۲۲



آزمودن / آزموداران : مبتلین ← مؤمنون / ۳۰

آمختن / سگ آمختاران : مکلبین ← بقره / ۲۴۹

آمدن / آمدار : آت ← انعام / ۱۳۴، عنکبوت / ۵

بهم آمدار : متحیزاً ← انفال / ۱۶

پذیره آمدار : ملاق ← حاقه / ۲۰

آوردن / عذرآورداران : المعذرون ← توبه / ۹۰

استادن / استادار : ثابت ← ابراهیم / ۲۴، ۲۷

خموش استاداران : صامتون ← اعراف / ۱۹۳

اشنوانیدن / اشنوانیدار : مسمع ← فاطر / ۲۲

اشنیدن / اشنیدار : سمیع ← ابراهیم / ۳۹

افتادن / افتادار : خاویة ← بقره / ۲۵۹، کهف / ۴۲

انداختن / تیر انداختاران : قسورة ← مدثر / ۵۱

اوزودن / اوزودار : رابیاً ← رعد / ۱۷

اوکندن / اوکنداران : ملقون ← یونس / ۸۰، شعراء / ۴۳

بخشیدن / بخشیدار : الوهاب ← آل‌عمران / ۸، ص / ۹

بردن / بدس بردار : منذر ← رعد / ۷، ص / ۴

پی برداران : مقتدون ← زخرف / ۲۳

میزدک برداران : مبشرین ← نساء / ۱۶۵، انعام / ۴۸

بریدن / بریداران : صارمین ← قلم / ۲

بستن / بستار : امة ← بقره / ۲۲۱

بشردن / بشردار : منوعاً ← معارج / ۲۱

بودن / بودار : واقع ← ذاریات / ۶، طور / ۷

پذیرفتن / پذیرفتار : قابل ← غافر / ۳

پراکندن / پراکنداران : الناشرات ← مرسلات / ۳

پریدن / پریدار : طیراً ← مائده / ۱۱۰

پسندیدن / پسندیدار : راضیة ← حجر / ۲۸، غاشیه / ۹

پنداشتن / بینا پنداشتاران : مستبصرین ← عنکبوت / ۳۸

پوشیدن / سلاح پوشیداران : حاذرون ← شعراء / ٥٦

پیمودن / کم پیموداران : المطففین ← مطففین / ١

ترسیدن / ترسیدار : خائفاً ← قصص / ١٨، ٢١

جستن / جستار : دافق ← طارق / ٦

چشیدن / چشیدار : ذائقة ← آل عمران / ١٨٥، انبیاء / ٣٥

خندیدن / خندیدار : ضاحکاً ← نمل / ١٩

خواندن / خواندار : الداع ← قمر / ٨

خوردن / خوردار : طاعم ← انعام / ١٤٥

سوگندخوردار : حلّاف ← قلم / ١٠

خهستن / آمرزشت خهستاران : المستغفرین ← آل عمران / ١٧

دادن / داداران : فاعلون ← مؤمنون / ٤

بونده داداران : موفوهم ← هود / ١٠٩

گوای داداران : شاهدین ← توبه / ١٧

داشتن / برمرداشتار : ناظرة ← نمل / ٣٥، قیامة / ٢٣

دوست داشتار : ودود ← هود / ٩٠

درآورستن / درآورستار : کفاتاً ← مرسلات / ٢٥

دراستادن / دراستادار : شاخصة ← انبیاء / ٩٧

درحیدن / دروغ درحیداران : مفترین ← اعراف / ١٥٢

درحیندن / دروغ درحیندار : مفتر ← نحل / ١٠١

درزدن / دست درزداران : مستمسکون ← زخرف / ٢١

درشدن / درشداران : الداخلین ← تحریم / ١٠

درگرفتن / درگرفتار : محیطاً ← نساء / ١٠٨، ١٢٦

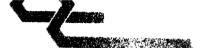
دروشیدن / دروشیدار : ثاقب ← صافات / ١٠، طارق / ٣

راندن / راندار : بطارد ← هود / ٢٩، شعراء / ١١٤

رستن / رستار : ناج ← یوسف / ٤٢

رسیدن / رسیدار : بالغ ← مائده / ٩٥، طلاق / ٣

فریاد رسیدار : صریخ ← یس / ٤٣



رفتن	/ رفتار	: مستمر	← قمر / ۲
رو يانيدن	/ رو يانيداران	: الزارعون	← واقعه / ٦٤
رهانيدن	/ رهانيداران توا	: منجوک	← عنکبوت / ۳۳
زدن	/ صف زداران	: صافات	← نور / ٤١، ملک / ١٩
ساختن	/ ساختاران	: المدبرات	← نازعات / ۵
ستدن	/ ستداران آن	: بآخذيه	← بقره / ٢٦٧
ستردن	/ ستر داران	: محلقين	← فتح / ۲۷
سوختن	/ سوختار	: لواحة	← مدثر / ۲۹
شتافتن	/ شتافتاران	: سراعاً	← ق / ٤٤، معارج / ٤٣
شدن	/ بلند شداران	: باسقات	← ق / ۱۰
	پادشا شداران	: مالکون	← يس / ۷۱
	پنهام شدار	: مستخف	← رعد / ۱۰
	تازه شدار	: ناضرة	← قيامة / ۲۲
	رامشتی شدار	: مستبشرة	← عبس / ۳۹
	سخت شدار	: القاسية	← مائده / ۱۳
شکافتن	/ شکافتار	: فالق	← انعام / ٩٥، ٦٦
شکستن	/ شکستاری	: قاصفاً	← اسراء / ٦٩
شميدن	/ شميداران	: شار بون	← واقعه / ٥٤، ٥٥
طلبيدن	/ طلبيدار	: الطالب	← حج / ۷۳
فرستادن	/ فرستادار	: مرسل	← فاطر / ۲
فرمودن	/ فرمودار	: امّارة	← يوسف / ۵۳
فريفتن	/ فريفتار	: الغرور	← لقمان / ۳۳، فاطر / ۵
کردن	/ اشکرا کنار	: مبديه	← احزاب / ۳۷
	اوسوس کناران	: الساخرين	← زمر / ٥٦
	بانگ کنار	: مؤذن	← اعراف / ٤٤، يوسف / ۷۰
	برستون کناران	: عابدون	← توبه / ۱۱۲، مؤمنون / ٤٧
	پاکی کناران	: المتطهرين	← بقره / ۲۲۲

	جدا کناران	:	الفارقات	← مرسلات / ٤
	راستی کنار	:	مقتصد	← لقمان / ۳۲، فاطر / ۳۲
	زورفرازی کنار	:	عالین	← مؤمنون / ٤٦، ص ۷۵
	گدشتاری کناران	:	المعتدون	← توبه / ۱۰
	وستام کناران	:	المتوکلون	← یوسف / ٦۷، ابراهیم / ۱۲
	هنبارده کناران	:	فارهین	← شعراء / ۱٤۹
	یکتا کرداران	:	المخلصین	← صافات / ٤۰
کشتن /	کشتار	:	باخع	← شعراء / ۳
کشیدن /	جامه درسرکشیدار	:	المزمل	← مزمل / ۱
کندن /	کندار	:	نزاعة	← معارج / ۱٦
کهستن /	کهستاران	:	المخسرین	← شعراء / ۱۸۱
گدشتن /	گدشتاری	:	العدوان	← مائده / ۲، ٦۲، قصص / ۲۸
گردانستن /	گردانستار	:	مغیراً	← انفال / ۵۳
گرفتن /	برمرگرفتار	:	رقیب	← هود / ۹۳
	برمرگرفتاران	:	المتر بصین	← طور / ۳۱
	دروزن گرفتار	:	کاذب	← هود / ۹۳
	راست کر گرفتار	:	مصدق	← آل عمران / ۸۱، انعام / ۹۲
گرو یستن /	گرو یستاران	:	مؤمنون	← نساء / ۱٦۲، مائده / ۸۸
گریستن /	گریستاران	:	بکیّا	← مریم / ۵۸
گزاردن /	شکرگزاردار	:	شکور	← سباء / ۱۹، شوری / ۳۳
گستردن /	گسترداران	:	الماهدون	← ذاریات / ٤۸
گشتن /	گشتار	:	راغب	← مریم / ٤٦
گفتن /	گفتاران	:	قائلین	← احزاب / ۱۸
گندادن /	اوزون گنداداران	:	المضعفون	← روم / ۳۹
گواریدن /	گواریدار	:	مدراراً	← انعام / ٦، هود / ۵۲، نوح / ۱۱
لرزیدن /	لرزیدار	:	الراجفة	← نازعات / ٦
ماندن /	ماندار	:	باق	← نحل / ۹٦

نشستن	/ نشستار	: قاعداً	← یونس / ۱۲
نگاشتن	/ **نگاشتار**	: المصوّر	← حشر / ۲٤
نگرستن	/ **نگرستاران**	: الناظرین	← اعراف / ۱۰۸، حجر / ۱٦
نمودن	/ **ره نمودار**	: هادی	← اعراف / ۱۸٦
نوشتن	/ **نوشتار**	: کاتب	← بقره / ۲۸۲
نیوشیدن	/ **نیوشیداران**	: سماعون	← مائده / ٤۱، توبه / ٤۷
هیشتن	/ **هیشتار**	: تارک	← هود / ۱۲

کار برد ویژهٔ دیگری که در این ترجمه دیده می شود واژهٔ **پیماد** است به جای **پیمانه** که در ترجمهٔ **کیل** آمده است (یوسف / ۵۹، ٦۰، ٦۳، ۸۸).

گمان می رود که این واژه از دو بخش درست شده باشد. پیم (از مصدر پیمیدن[113]) و پسوند «اد»[114].

۱۱۳— **پیمیدن** / پیمند، پیمید (مطففین / ۲، ۳، اسراء / ۳۵).

در ترجمهٔ حاضر **پیمودن** به معنی درودن و دروکردن آمده است. انعام / ۱٤۱.

۱۱٤— در شعر عنصری **نماد** به جای نمود به کار رفته است ولی با این نوع کار برد در ترجمهٔ قرآن ما پیوستگی ندارد: زان گشاید فقع که بگشادی زان نمـاید ترا که بنمادی/ دیوان، ص ۳٤٦، لغت‌فرس / ۱۱٤

نمونهٔ بسیار خوبی برای پیماد واژهٔ **پاساد** است که در برهان قاطع آمده است «**پاساد**: بروزن آزاد به معنی صیانت باشد و آن محافظت کردن است خود را از سخنان هزل وقبیح و افعال شنیعه وقبیحه» به گمان من پاساد از دو بخش **پاس** (از مصدر پاسیدن) است به معنی نگه داشتن و مراقبت کردن وپسوند «اد». / التفهیم، ص ۸۵.



برخی دیگر از ویژگی های زبانی این ترجمه

۱- واژه های دشوار و ناآشنا

واژه های ناشناختهٔ این متن آن اندازه است که نه بررسی کامل یک یک آنها در این پیش گفتار می گنجد و نه حتی همگی آنها را در اینجا می توان فهرست وار یاد کرد. از این روی برای ازمیان بردن این کاستی برآن شدیم تا همگی واژه ها و کاربردها را در مجلدی جداگانه همراه با برابرهای قرآنی فراهم آوریم و در این پیش گفتار تنها پاره ای از واژه های دشوار و ناآشنا را برگزیدیم تا نمونه ای باشد از زبان این متن و در سه بخش جدا تنظیم کردیم:

۱– واژه هایی که درفرهنگ ها ومتن های دیگر نشانه ای ازآنها یافت می شود.

۲– واژه هایی که درمتن های در دسترس وفرهنگ ها نتوانستم نشانی ازآنها بیابم.

۳– کاربردها و ترکیب ها و عبارتهای فعلی که درفرهنگ ها نیامده است و درمتن های دیگر کمتر دیده شد.

۱– واژه هایی که درفرهنگ ها و یا متن های دیگرنشانه ای ازآنهایافت می شود:

بزدرها[115] : شرر ← مرسلات / ۳۲	**ترن**[117] : رطب ← انعام / ۵۹	**تاپال**[116] : جذع ← مریم / ۲۳، ۲۵	**توه جوف**[118] : حرضاً ← یوسف / ۸۵

۱۱۵– این واژه تنها در کتاب مهذب الاسماء به صورت **بزدرک** درترجمهٔ الشرارو الشرر آمده است ص ۱۷۵.

۱۱۶– **تاپال** را در لغت به معنی تنهٔ درخت ضبط کرده اند ولی شاهدی از برای آن نیاورده اند اما درمتن های فارسی به کاررفته است: تفسیری برعشری از قرآن، ص ۴۰ - ۴۵، درترجمهٔ مقامات حریری در برابر «اعجاز» **تاپال ها** آمده است، مقامهٔ ۲۹، مهذب الاسماء، ص ۷۷.

۱۱۷– **ترن** درمتن های فارسی میانه آمده است بنگرید به: منظومهٔ درخت آسوریگ، ص ۱۳۲، واژه نامهٔ بند هش، ص ۱۵۶. درهردومتن واژهٔ ترن به معنی جوان است.

۱۱۸– درترجمه های دیگر دربرابر واژهٔ **حرضاً** تباه شده، اندوه خورده، بگداخته آورده اند(طبری، ترجمهٔ سورآبادی، ق ۲۱). واژهٔ **توه** که صورتی است از تباه و معنی آن روشن است، اما بخش دوم آن، **جوف**، به گمان من کار بردی است از واژهٔ **زوف**، که در هدایة المتعلمین آمده است: «و اگر آماس ریم گیرد و **زوف نکند**» ص ۳۵۴. **زوف کردن** در اینجا ظاهراً به معنی گداخته شدن وپخته شدن است وباشاهد متن ما بی مناسبت نیست.



دجکی[119]	: عقدة	← طه / ۲۷		حفرة	← آل عمران / ۱۰۳
دشکیو[120]	: هلوعاً	← معارج / ۱۹	کویلک	: صنوان	← رعد / ٤
رشت[121]	: ذراعاً	← حاقه / ۳۲	کیل[125]	: جائر	← نحل / ۹
رمزک[122]	: زلقاً	← کهف / ٤۰		ضیزی	← نجم / ۲۲
شتفت[123]	: السقف	← نحل / ۲٦، طور / ٥		عوج	← زمر/۲۸، طه/۱۰۸
کریشکی[124]	: جرف	← توبه / ۱۰۹		عوجاً	← آل عمران/ ۹۹

۱۱۹— **دجک** در فرهنگهای فارسی **دژک** به‌معنی گره و بند آمده است که با متن ما نیز سازوار است. اما در بارهٔ دگرگونی دژک به صورت دجک باید گفت که در این متن‌چندباراین دگرگونی آوائی دیده می شود یکی در واژهٔ اجگهنان ودیگر در همین واژهٔ دجک. ۱۲۰— **دشکیو** ظاهراً صورتی است از دش (= دژ) + شکیو.

۱۲۱— **رشت** که در این متن در برابر ذراع آمده است صورتی است از **ارشت** که به‌معنی نیزه و واحدی برای اندازه گیری بوده است و در زبان فارسی به شکل ارش، رش، ارشن دیده می شود. در متن های کهن فارسی **نیزه‌بالا** به‌معنی به اندازهٔ یک نیزه به کار رفته است:

جایی که گذرگاه دل محزونست　　آنجا دو هزار **نیزه بالا** خونست / رودکی، ص ٥١٤

چنانک در کنارهٔ خندق وحوالی شهر یک **نیزه بالا** آب می رفت. / تاریخ سیستان، ص ۳۹۷

به یک **نیزه‌بالا** یکی کنده کرد　　سپه را به گردش پراکنده کرد / شاهنامه، ج ٥، ص ۳۱۲

نیزه بالاست خون زغمزهٔ تو　　که به مشکین سنان همی ریزد / خاقانی، ص ٤٦۸

«و از میان آن عمارتی ریخته ساخته مقدار ده **نیزه بالا**....» تاریخ طبرستان، ج ۲، ص ۱۲۳

۱۲۲— در فرهنگها واژهٔ **رمزک** به معنی لغزیدن است، در همین متن **رمزیدن** و **رمزایستن** هم به‌معنی لغزیدن آمده است.

۱۲۳— **شتفت** در این متن برابر سقف آمده است در ترجمه های دیگر **سفد**، **سفت** و **سفد** و **شفد** به کار رفته است. ترجمهٔ تفسیر طبری، ص ۱۰۳۱ - ۱۰۵۹؛ قرآن شمارهٔ ۹۹۹ آستان قدس، نحل / ۲٦؛ تفسیر نسفی، کهف / ٤۲، بقره/ ۲٥۹، واژهٔ **شتفت** و **شتف** در فرهنگ مهذب الاسماء چندین بار دیده شد بنگرید به: ۱٦۰، ۱٦۲، ۱٦۳. ظاهراً این کلمه می تواند از مصدر **شتفتن** باشد که درفرهنگ مصادراللغه آمده است: التسنیم: چون خریشته **شتفتن** ص ۱٤٦.

در شعر مسعود سعد **شفته** به معنی چفته، از مصدر چفتن، دار بست و چوب بستی که برای درخت انگور می سازند: کنند رو یم همرنگ برگ رز به خزان　　چو **شفتهٔ** رزم اندر بلا بپیچانند / مسعود سعد، ص ۱۲۰

۱۲٤— در متن های فارسی **کریج** و **کریجک** به معنی خانهٔ کوچک و خانهٔ کوچک از نی وعلف آمده است: تفسیر قرآن پاک، ص ۹۷، تفسیر قرآن مجید، ج ۲، ص ۳۳ - ۳۷، حدیقه سنایی، ص ٤۱٦. ولی درمتن این ترجمه دربرابر حفره **کریشک** آمده است درفرهنگ مهذب الاسماء هم به همین معنی دیده شد ص ۹٤.

۱۲٥— **کیل** در فرهنگ های فارسی به معنی خمیده و کج آمده است، در متن های فارسی واژهٔ **کیل** به همین معنی فراوان است در دیوان قطران آمده است:

تا علیل و کیل دارد عاشقانرا جان وپشت　　آرزوی زلف **کیل** و بویهٔ چشم علیل / دیوان، ص ۲۱٥.

در ترجمهٔ نهایه شیخ طوسی هم به صورت **کیله** آمده است: ص ٥۲۳. در فرهنگ مهذب الاسماء هم مکرر آمده است، ص ۲۱٦ - ۲۳۷ - ۲۹۸. بنگرید به فرهنگ مصادراللغه، ص ۹٥-۹٦-۲۰۹.

گرسه‌ی[126]	: جوع	← نحل/۱۱۲		گوسرای[128]	: اذن	← توبه/۶۱
گل کردی[127]	: بنیان	← صف/٤		مشتوی[129]	: قبضة	← طه/۹۶

۲– واژه هایی که نشانه هایی از آنها را درفرهنگ ها و متن های دیگر نیافتیم.

ازن	: زوج	← حج/۵		وزر	← قیامة/۱۱
اکن	: الآن	← نساء/۱۸	سرزک	: قنوان	← انعام/۹۹
بارخواری	: غفلة	← مریم/۳۹	کلونک	: مشکاة	← نور/۳۵
سبوزآن	: حسیسها	← انبیاء/۱۰۲	کنک	: العنکبوت	← عنکبوت/٤۱
سبوزی	: رکزا	← مریم/۹۸	کوت	: الاصم	← هود/۲٤
ستادی	: ملجا	← توبه/۱۱۸	کینوا	: الخرطوم	← قلم/۱۶

۳– نمونه ای از کار بردها و ترکیب ها و عبارتهای فعلی که در متن ها وفرهنگها کمتر دیده شده است:

بارخوار گندادیم	: اغفلنا	← کهف/۲۸	برمر گیرید	: انتظروا	← انعام/۱۵۸
بارخواری کردم	: فرّطت	← زمر/۵۶	بوش آمد	: افاق	← اعراف/۱٤۳
بدس بر	: انذر	← انعام/۵۱	بونده دهیم	: نوف	← هود/۱۵
می برمردارد	: یتر بص	← توبه/۹۸	می بونده کنم	: اوفی	← یوسف/۵۹

۱۲۶– گرسه به جای گرسنه در متن های فارسی میانه آمده است بنگرید به: واژه‌نامهٔ بند هش، ص ۳۹۲؛ واژه‌نامهٔ مینوی خرد، ص ۱۵۶، واژه‌نامهٔ گزیده های زاداسپرم، ص ۱۵۹.

۱۲۷– گل کردرا مترجم در برابر بنیان آورده است و این بدان سبب است که درسیستان «بناهای ایشان همه از گل بود به حکم آن کی چوب را خوره افتد». مسالک وممالک، ص ۱۹۳

۱۲۸– گوسرای ظاهراً از دو بخش گووسرای است گوشاید صورتی باشد از گوه به معنی خوب و نیکوچنانکه در سورهٔ اعراف/ ۱۲ آمده است (گوه = گیه = وه = به) و اما واژهٔ سرای از مصدر سرودن وسراییدن است به معنی شنیدن، که درمتن های فارسی میانه ومتون فارسی آمده است: شاهنامه، ج ۱، ص ۸۷، ج ۲، ص ۹٤، ج ۳، ص ٦، ج ۷، ص ۲٦۸

در فرهنگ های فارسی واژهٔ گوش سرای را چنین معنی کرده اند، گوش سرای: آن باشد که چون چیزی گویند بشنود. و این شاهد را برای آن آورده اند:

دو گوش سخت کن وبیهده سخن مشنو — مباش رنجه که‌آنسان شنیدگوش سرای/لغت فرس، صحاح الفرس

مسعودسعد درشعری گفته است:

خواندمت شعرهای طبع آویز — گفتمت مدحهای گوش سرای/ ص ۵۱۸

در ترجمه های قرآن در برابر اُذُن، گوش، خوش شنوا آمده است (مائده/٤۵، توبه/٦۱، حاقه/۱۲) درتفسیرشنقشی هونیوش در برابر اُذُن آمده است که معنی واژهٔ گوسرای را درقرآن ما روشن می کند.

۱۲۹– مشتودرمتون دیگر هم آمده است، بنگرید به: فرهنگ مصادراللغه، ص ٦۷.



واژه	برابر	نشانی	واژه	برابر	نشانی
می برستون کردند[130]	یعبد	← اعراف/ ۷۰		صدق	← صافات/ ۳۷
بهم کرد	الّف	← آل عمران/ ۱۰۳	**رمیت کند**[131]	یرم	← نساء/ ۱۱۲
خنک زدنی	شهیق	← هود/ ۱۰۶	**زورفرازی مکنید**	لا تعلوا	← دخان/ ۱۹
دجک بستید	عقدتم	← مائده/ ۸۹	**زورفرازی مگیر**	لا تعلوا	← نمل/ ۳۱
درستاد کرده	مکنون	← صافات/ ۴۹	**زوشی کن**[132]	اغلظ	← توبه/ ۷۳
می درستاد کنید	تحصنون	← یوسف/ ۴۸	**ستاد جای**	موئلاً	← کهف/ ۵۸
درگوردهیم او یرا	نوله	← نساء/ ۱۱۵		ملتحداً	← کهف/ ۲۷
دست برد	فاز	← احزاب/ ۷۱	**ستادی گرفتن**	لواذاً	← نور/ ۶۳
دست هنگ گرفتند	اعتصموا	← نساء/ ۱۴۶	**ستیزه بستندی**	لجوا	← مؤمنون/ ۷۵
دندان سپید کرد	تبسّم	← نمل/ ۱۹	**تاگست کنید**[133]	لیسوؤا	← اسراء/ ۷
راست کرگرفت	فآمن	← عنکبوت/ ۲۶	**محا کردی ایما**[134]	کفّرنا	← مائده/ ۶۵

۱۳۰— **برستون کردن** بتکرار در برابر عبادت آمده است این واژه نیز در هیچ یک از فرهنگهای فارسی ضبط نشده است. در تفسیر قرآن پاک و تفسیری برعشری از قرآن تعبیر **بی ستون شدن** و **بی ستون گشتن** بیشتر در معنی و برابر **کفر** به کار گرفته شده است. بنگرید به: ص ۲۷ - ۳۲ - ۳۹ - ۸۷ - وص ٥٤ - ۲٦۸ - ۳۸۷.

در ترجمه و قصه های قرآن نیز **بی ستو** و **بی ستود** بارها در برابر **کفر** آمده است. باید گفت که در هیچ یک از سه کتاب که نام بردیم حتٰی یکبار هم **برستون کردن** نیامده است و در سراسر ترجمهٔ حاضر هم یکبار **بی ستون** یا **بی ستود** دیده نمی شود و این نکته گمان مارا در تعیین حد و مرز و حوزه ای برای کار برد واژه ها تأیید می نماید.

۱۳۱— **رمیت کردن** که ظاهراً از ریشهٔ **رمی** به نظر می رسد و در این متن به این صورت آمده است و در جایی دیگر دیده نشد.

۱۳۲— **زوشی کردن** به معنی تندی و درشتی کردن، سختی نشان دادن است و به این شکل در فرهنگها ضبط نشده است، در متون فارسی واژهٔ **زوش** مکرر آمده است. از آن جمله است در گرشاسب‌نامه، ص ۸۲ - ۲۸۳ - ۲۸۸؛ شهریارنامه، از عثمان مختاری، ص ٦۲ — ٦٦ - ٦۷ - ۷٤ - ۷۳ - ۱۰٦ - ۱۱۵ - ۱۱۹ و.....

۱۳۳— واژهٔ **گست** به معنی بد و ناخوش و زشت در زبان فارسی به کار می رود. در ترجمهٔ تفسیر طبری **گشت - رویان** در ترجمهٔ **مقبوحین** آمده است (ص ۱۲٦۷) و در متن های دیگر مکرر دیده می شود، بنگرید به: دیوان ناصرخسرو، ص ۳۷٤، دیوان عبدالواسع جبلی ص ۳۱٤، ٦٦۹، دیوان قوامی رازی، ص ۳۲، دیوان سنائی غزنوی، ص ۳۹۱، دیوان مسعودسعد سلمان، ص ٦۸۱، الابنیه، ص ٦۲ - ۲۰۳، ترجمه و قصه های قرآن، ص ٦۷٤. این واژه به همین معنی در متن های فارسی میانه نیز آمده است نگاه کنید به: واژه‌نامهٔ بندهش، ص ۳٦۷.

۱۳٤— **محاکردن** در این ترجمه چندین بار به کار گرفته شده است ظاهراً این واژه از محو عربی است که به این صورت درآمده است در ترجمهٔ تفسیر طبری تنها یکبار **محاکاکردن** که ظاٰهراً شکل نادرستی از **محاکردن** است دیده می شود (ص ۲۹۹). در دیگر متن های فارسی مکرر **محاو یدن** و **محودن** یافت می شود، بنگرید به: ترجمهٔ تفسیر طبری، ص ۸۱۵، تفسیر شنقشی، ص ۱۱۳، پلی میان شعر هجائی و عروضی فارسی، ص ۱۱۳، ترجمهٔ قرآن موزهٔ پارس، ص ۲۵۰، ترجمه و قصه های قرآن، ص ۱۳۵ - ۳۷۳ - ۱۰۸۷، ۱۰۹٦، دیوان ناصر خسرو، ص ۹۲ - ۲۲٤، کشف المحجوب هجویری، ص ۳۵.



می نارا شدند	: یجحدون	← غافر/ ۶۳	می هکوی شدندی :	یعمهون	← مؤمنون/ ۷۵
می نارای شند	: یجحدون	← انعام/ ۳۳	هکوی کردی ایما :	لبسنا	← انعام/ ۹
نگرست کنید	: تبینوا	← نساء/ ۹۴	می هکوی لبیدید[۱۳۵] :	تهجرون	← مؤمنون/ ۶۷
ورتا نشند ازشما	: لم یعتزلوکم	← نساء/ ۹۱	هنبارده شد :	بطرت	← قصص/ ۵۸
وستام کردم	: توکلت	← توبه/ ۱۲۹	می هنبارده کردید :	تمرحون	← غافر/ ۷۵
و یجب کرد	: کتب	← مائده/ ۲۱			

۲ - نمونه‌هایی از مصدر و کاربرد فعل

کاربردهای فعلی در این متن از مصدرهای ویژه‌ای حکایت دارد که در متن های زبان فارسی و در دسترس یا کمتر دیده شده و یا اصلاً به‌کار نرفته است، در اینجا نمونه هایی از این مصدرها را یاد می کنیم:

آماریدن / بیامارید	← کهف/ ۴۹	**درحیندن؟** / درحیند	← نساء/ ۴۸
اشنختن / بیشنخت	← یوسف/ ۵۸	**درو شیدن** / بدر وشد	← زمر/ ۶۹
اشنیدن / بیشن	← نساء/ ۴۶	**دوارستن** / بدوارید	← مؤمنون/ ۱۰۸
اشنوانیدن / بیشنواند	← فاطر/ ۲۲	**دوستن** / بدوستن	← بقره/ ۲۶۰
اوسپاردن / بوسپارید	← بقره/ ۲۳۳	**رمزاندن** / برمزانند	← قلم/ ۵۱
بشردن / ببشردیم	← نساء/ ۱۴۱	**رمزیدن** / برمزد	← نحل/ ۹۴
پینداشتن / پینداشتید	← بقره/ ۲۱۴	**رمزایستن** / برمزایست	← آل عمران/ ۱۵۵
جوخیدن؟ / می جوخیدند	← زخرف/ ۵۷	**رهانستن** / برهانستند	← شعراء/ ۱۷۰
حناییدن؟ / بحنایند	← سباء/ ۴۶	**سپختن** / سپختنی	← طور/ ۱۳
دراوارستن؟ / دراوارست	← معارج/ ۱۸	**سوریدن** / سوریدنی	← اسراء/ ۴۱

۱۳۵— در برابر **تهجرون**، **می هکوی لبیدید** آورده است واژهٔ **هکوی** در فرهنگها به معنی سرگشته و حیران و پریشان آمده است ولی شاهدی برای آن به‌دست نداده‌اند. در ترجمه های دیگر برای **تهجرون** این گونه آمده است: یافه همی گفتید، هرزه می گفتید (طبری، ترجمه و قصه ها، قرآن ۲۱).

و امّا واژهٔ «لبیدید» از مصدر **لبیدن** است. این کلمه در متن های فارسی به این شکل چندان شاهدی ندارد.
مسعود سعد گفته است: مسعود سعد چند کنی ژاژ   چه فایده ز ژاژ لبیده / ص ۴۸۸
اگر واژه را درست بدانیم **لبیدن** به معنی هرزه لایی، هرزه درایی است و حتی در بیت مسعودسعد به گمان من بهتر است بخوانیم: مسعود سعد چند لبی ژاژ   چه فایده ز ژاژ لبیده

سیستن / سیستند	← یوسف / ۳۱	**گندادن** / گنداد	← کهف / ۸٦
شپیلیدن / شپیلیدنی	← انفال / ۳۵	**گندیدن** / گندد	← نساء / ۱۰۰
شریدن / نشرند	← طلاق / ٤	**گوارانیدن** / بگوارانیدیم	← اعراف / ۸٤
شمیدن / می شمند	← انسان / ۵	**گورزیدن** / بگورزیدند	← روم / ۹
شیشیدن / بشیشد	← اعراف / ۱۷٦	**گویشتن** ؟ / گو یشتن	← نور / ۱۱
کامستن / کامد	← کهف / ۵۵	**گهاراندن** / بگهاراند	← ابراهیم / ۱۷
کامست	← توبه / ۱۱۷	**مالستن** / مالستنی	← ص / ۳۳
کچیلیدن / می کچیلید	← مائده / ۳۱	**مجیدن** / بمجیدندی	← انعام / ۷
کهستن / بکهد	← بقره / ۲۷٦	**نگرستن** / می نگرستند	← ذاریات / ٤٤
کهیستن / نکهیست	← کهف / ۳۳	**نگشتن** / تابنگسد	← طه / ٦۹
گردانستن / گردانستنی	← اسراء / ۷۷	می نگسد	← ابراهیم / ۱۷
گرو یستن / بگرو یستند	← بقره / ۲۵۳	بنگشت	← صافات / ۱٤۲

۳ - اسم‌مصدر - شت[۱۳۶]

در سرتاسر این ترجمه حتّی یکبار هم اسم مصدر با - شن یا - ش به کار نرفته است و همه جا اسم مصدرها به - شت پایان می گیرد. این کار برد در متن‌های فارسی دورهٔ اول هم فراوان نیست. به نمونه هایی از این اسم مصدر توجه کنید:

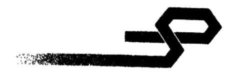
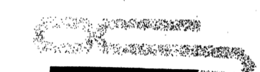
آرایشت (یونس / ۲٤)، **آزمایشت** (دخان / ۳۳)، **آفرینشت** (لقمان/ ۱۰)، **آمرزشت** (بقره / ۲۲۱)، **آمیزشت** (بقره / ۲۲۰)، **برزشت** (رعد / ۲۹)، **زیشت** (قصص / ۵۸)، **سرزنشت** (یوسف / ۹۲)، **گرویشت** (طور / ۲۱)، **گهارشت** (فاطر / ۱۲)، **منشتی** (لقمان / ۱۷)، **نان خورشت** (مؤمنون / ۲۰).

٤ - ی حاصل‌مصدر

«ی» یا «یی» حاصل مصدر: در این متن همه جا «گی» حاصل مصدر به صورت «ی» ضبط شده است:

تازه‌ی	: تازگی	← انسان / ۱۱، مطففین / ۲٤
تشنه‌ی	: تشنگی	← توبه / ۱۲۰
جاودانه‌ی	: جاودانگی	← ق / ۳٤

۱۳٦ــ شادروان استاد معین این پساوند را معادل - شن و -ش فارسی می دانند: اسم مصدر حاصل مصدر، ص ۱۸.

دشمنای : دشمناگی، دشمنایگی ← آل عمران/ ۱۱۸، مائده/ ٦٤

دیوانه ی : دیوانگی ← اعراف/ ۱۸٤، مؤمنون/ ۲۵

رنجه ی : رنجگی ← توبه/ ۱۲۰، حجر/ ٤۸

گرسه ی : گرسگی، گرسنگی ← مائده/ ۳، توبه/ ۱۲۰

۵ - برخی کاربردهای فعلی ویژه

پاره ای از فعل ها در این متن به گونه ای ویژه به کار رفته اند که در متن های دیگر کمتر دیده شده است:

شدن / بشه : اذهب ← طه/ ۲٤، ٤۲

شهد : تصیر ← شوری/ ۵۳

بشهد : تذهب ← انفال/ ٤٦

بودن / بهد : تک ← نساء/ ٤۰، لقمان/ ۱٦

بهود : تکون ← انفال/ ۷

ببهود : فیکون ← مریم/ ۳۵، یس/ ۸۲

گفتن / بگه : قل ← آل عمران/ ۱۵، ۹۵، مائده/ ٤

مگه : لا تقل ← اسراء/ ۲۳

گهد : قال ← نساء/ ۱۸، ۷۲، انعام/ ۳۰

نمی گهند : ان یقولون ← کهف/ ۵

گوهند : یقولوا ← نور/ ۵۱، منافقون/ ٤

گوهی : قلت ← هود/ ۷

٦- ویژگی های آوائی

از ویژگیهای چشمگیر و نمودار این ترجمه کاربرد «گ» است در آغاز برخی از واژه ها، که می توان آن را به دو بخش نمود:

۱ـ به کاررفتن «گ» به جای «و» آغازین درفارسی میانه.

برخی از واژه هایی که درفارسی میانه با «و» آغاز شده است و در زبان فارسی



به‌صورت «ب» درآمده است در این ترجمه به شکل «گ» دیده می‌شود:

بتر / گتر	← زمر / ۳۵، فصلت / ۲۷.	**بیست / گیست**	← انفال / ٦٥
بد / گد	← آل عمران / ۱۲، مائده / ٦۲.	**بیمار / گیمار**	← صافات / ۸۹، ۱٤٥
برابر / گراگر	← آل عمران / ۱۱۳، نساء / ۸۹	**بیند / گیند**	← توبه / ۹٤، نجم / ۱۲
بهانه / گهانه	← بقره / ۲۲٤، نساء / ۳٦	**بیوه گان / گیوه گان**	← نور / ۳۲
بهشت / گهیشت	← آل عمران / ۹۲، شوری / ۲۲	**خون بها / خون گها**	← نساء / ۹۲

۲ــ به کار رفتن «گو» به جای «و» آغازین فارسی میانه که درفارسی به صورت «ب» آمده است:

وارانیدن (= بارانیدن) / **گوارانیدن**	← انفال / ۳۲	ورده (= برده) / **گورده**	← نحل / ۷۵
واشامه (= باشامه) / **گواشامه***	← نور / ۳۱	بورزیدند (= ببرزیدند) / **بگورزیدند**	← روم / ۹
وافته (= بافته) / **گوافته**	← واقعه / ۱۵	وس (= بس) / **گوس**	← نساء / ٦
واد (= باد) / **گواد** (به گوادشیم)	← سجده / ۱۰	وش (= بیش) / **گوش**	← بقره / ۲۷۵
ور (= بر) / **گور**	← طه / ۲۵	وه (= به) / **گوه**	← اعراف / ۱۲
ورد (=برد) / **گورد** (سنگهای گورد)	← تحریم / ٦	ویشه (= بیشه) / **گویشه**	← حجر / ۷۸

با توجه به بحثی که در آغاز این پیش گفتار در بارهٔ گونه ها داشتیم و با سنجش این کار برد ویژهٔ آوائی با کار بردهای متفاوت در گونه های دیگر زبان، می توان گفت که «و» آغازین فارسی میانه در همهٔ گونه های زبان فارسی به یک شکل دگرگون نشده است بلکه برخی از گونه ها در این نوع دگرگونی های آوائی آیین‌مندی ویژه‌ای را نشان می دهند. مثلاً در تفسیر شنقشی برخلاف ترجمهٔ ما «و» آغازین فارسی میانه به صورت «ب»

---

* این واژه به همین شکل درفرهنگهای فارسی ضبط شده است: **گواشمه**: با اول مفتوح، مقنعه باشد که زنان برسر اندازند (جهانگیری) و در برهان آمده است «دامنی را گویند و آن مقنعه و رو پاکی باشد که زنان برسر اندازند» به کارگرفتن «گ» آغازین به جای «و» یا «ب» درمتن های دیگر نیز نمونه هایی دارد درالابنیه می خوانیم: «قنابری تر بد است و گورغست، و گرمست و خشک اندر درجه ی اوّل.» ص ۲۵۷.

این واژه در فرهنگها به صورت برغست، ورغست و گاه گرغست آمده است (جهانگیری، برهان قاطع).

گوالیدن به معنی بالیدن و رشدکردن نمونه‌ای دیگرست برای کاربرد «گو» به‌جای «و» آغازین. فرهنگ نویسها بدون درنظر گرفتن آیین‌مندی دگرگونی «و» به «گو» آنرا به‌صورت **گوالیدن** هم آورده‌اند (جهانگیری، برهان قاطع، دهخدا، معین) در داراب‌نامه آمده است: «داراب نبیرهٔ اسفندیار بود و از نسل عادیان بود که کودک به سالی چند **گوالیدی**، داراب در هفته یی **گوالیدی**» ج ۱، ص ۱٤.




درآمده است که معمولاً در فارسی به‌شکل «گ» به کار می رود برای نمونه چند شاهد می آوریم: پای‌بدران / پای‌گذران ص ۱۱۲، فابذشت/فاگذشت ص ۲۰۶، بزند / گزند ص ۸۵ - ۲۰۷، بروش / گروش ص ۹۸، برونده / گرونده ص ۸٤، ببستراند / بگستراند ص ۵۰.

از این دست کار برد در ترجمه و قصه های قرآن نیز می بینیم. در سراسر این متن به‌جای گرویدن / برویدن به کار رفته است[۱۳۷].

بنابراین می توان گفت که ناهمگونیهای آوائی که در بسیاری از متن های فارسی دیده می شود نشان کار بردهای ویژهٔ هریک از گونه های زبان فارسی است نه‌آنکه صرفاً نتیجهٔ «ابدال» آواهای مختلف در متن های گونه گون زبان فارسی باشد. برای مثال: اگر یک گونه به‌جای تشنگی / جشنگی[۱۳۸] را به کار برد یا به‌جای گسیل / گسید[۱۳۹] را، نمی توان حکم کرد که در فارسی بطور عام «ت» به «ج» یا «د» به «ل» بدل می شود بلکه می توان گفت که در این گونهٔ زبانی این ویژگی آوائی دیده می شود، پیداست که این نظر نفی کنندهٔ آن نیست که برخی از گونه ها در دگرگونی یک آوا به‌شکل واحدی عمل کرده باشند و در به کار گرفتن یک یا چند صورت مختلف از این دگرگونی ها هم خوانی داشته باشند.

از این روی در پژوهشهای آوایی گونه ها باید کتابهای هرحوزه و دوره را جداگانه بررسی کرد و سپس با گونه های دیگر سنجید چون خود این ناهم‌خوانی های آوائی می تواند ابزاری برای بازشناختن گونه ها از یک دیگر باشد.

کار بردهای آوایی این متن بسیار گسترده و گوناگون است و دسته بندی و سنجش

۱۳۷— بنگرید به: ترجمه و قصه های قرآن، ص ۶۰۰ - ۶۰۳ - ۶۰۷ - ۶۲۳ - ۶۲٤ - ۶۲۵ - ۶۹۶ - ۷۰۷ - ۷٤۱ - ۷۵۳ و..... در تفسیر شنقشی هم برویدن مکرّر آمده است بنگرید به: ص ٤، ۱۳۶، ۱۸۰ و... نیز در بسیاری از ترجمه های کهن قرآن که با گونهٔ زبانی سورآبادی هم خوانی دارند این کار برد دیده می شود.

۱۳۸— این دگرگونی آوائی را در همهٔ گونه ها نمی توان دید باتوجه به قرائن شاید بتوان گفت که این کار برد در دوره‌ای خاص درحوزهٔ بخارا و نسا و.... به کارمی رفته است چون در متن های دیگری که دردست داریم کمتر به این شیوهٔ کار برد برمی خوریم. بنگرید به: هدایة المتعلمین فی الطب، ص ۱۶۸، ۲۲۵، ۳۶۵ و بسیاری از صفحه ها. تفسیر نسفی، جشنه (= تشنه)، جشنگان (=تشنگان)، ص ۲۲۱ - ٤۳۵ و ٤٤۹.

۱۳۹— برای دیدن نمونه هایی از آن بنگرید به: ترجمهٔ تفسیر طبری: ص ۶۵۹ - ۷۹۳ - ۷۹۵ - ۱٤۲۶ - ۱٤۳۰، تفسیر شنقشی: ص ٤۶، مجمع الانساب، ص ۹۷.



همهٔ آنها به بررسی و پژوهش جداگانه‌ای نیازمند است[140] در اینجا تنها نمونه‌هایی از این کاربردها را به‌دست می‌دهیم:

واژه	نشانی	واژه	نشانی
آبادان کردن / **آودان کردن**	← توبه / ۱۹	تبه / **توه**	← اعراف / ۱۳۹
آب کش / **آوکش**	← یوسف / ۱۹	دبیری / **دو یری**	← بقره / ۲۸۳
آبی / **آوی**	← نساء / ۴۳	ز بر / **زور**	← نساء / ۱۱
ابر / **اور**	← نور / ۴۰	سبز / **سوز**	← یس / ۸۰
باز / **واز**	← بقره / ۲۴۳	ستبر / **ستور**	← آل‌عمران / ۱۵۹
برآمدن / **ورآمدن**	← طه / ۱۰۳	شب / **شو**	← آل‌عمران / ۱۱۳
برتران / **ورتران**	← آل‌عمران / ۱۳۹	شکیبا / **شکیوا**	← کهف / ۶۹
بردارد / **وردارد**	← جمعه / ۵	کابین / **کاو ین**	← بقره / ۲۳۷
برواره / **ورواره**	← فرقان / ۷۵	گبران / **گوران**	← حج / ۱۷
بی توشگان / **وی توشگان**	← واقعه / ۷۳	فریب / **فریو**	← آل‌عمران / ۱۸۵
بی راهی / **وی‌راهی**	← یونس / ۳۲	مهر بانی / **مهروانی**	← مریم / ۳۲
بی زار / **وی‌زار**	← انعام / ۱۹	نردبان / **نردوان**	← زخرف / ۲۳
بی هش / **وی‌هش**	← اعراف / ۱۴۳	نگهبان / **نگه‌وان**	← نساء / ۶

۱۴۰– باتوجه به ناهم گونی های بسیار زیادی که در هریک از گونه‌های زبانی متن‌های فارسی به‌چشم می‌خورد به گمان من نباید همهٔ این ناهم گونی ها و دیگرگونی های آوائی را در برابر هم قرار داد.

دوگانگی یا چندگانگی کاربرد واژه‌ها در متن‌های فارسی به بررسی و پژوهش فراوان نیاز دارد این نمونه‌ها از ترجمهٔ تفسیر طبری است: **بلگ** / برگ، ص ۵۳، ۱۲۸۵؛ **پهرلو** / پهلو، ص ۹۲؛ **دشمناذگی** / دشمنایگی، ص ۳۷۳، ۴۱۸، ۴۲۲؛ **سولاخ** / سوراخ، ص ۹۲، ۱۹۶، ۵۰۲؛ **شرمسراز**/ شرمسار، ص ۱۲۸۲، ۱۲۸۳؛ **کیخدا** / کدخدا، ص ۵۳؛ **نیوکو**/ نیکو، ص ۱۰۴، ۲۸۵، ۵۴۰.

تفسیر شنقشی: **بشخش** / بخشش، ص ۱۰۳، ۲۳۸؛ **بشخیدن** / بخشیدن، ص ۱۲۳، ۱۴۲، ۲۳۸؛ **پیایه** / پیاده، ص ۱۹۲، ۱۹۳؛ **درغ** / دروغ، ص ۱۱۴، ۲۴۲؛ **یافدگان** / یافتگان، ص ۲۳۰، ۲۴۵.

تفسیری بر عشری از قرآن مجید: **اوستاخی** / گستاخی، ص ۳۹۴؛ **افسانیدن** / افشانیدن، ص ۱۰۵؛ **پای‌فرنجن** / پای ورنجن، ص ۳۶۱، ۳۶۵؛ **چابیدن**/چاویدن، ص ۳۰۵، ۳۰۶؛ **راستخیز**/رستاخیز، ص۱۳۱، ۲۳۵؛ **فرتودی** / فرتوتی، ص ۷۴، ۲۳۲.

این دست چندگانگی ها و ناهم خوانی ها بیشتر در آثاری آمده است که نشانه های گونه ای یا گویشی در آنها دیده می شود و در نوشته هایی که در راه رسیدن به زبان معیار و روند تکامل زبان گام می زنند کمتر آمده است، از این روی در شعر سعدی و حافظ این نوع ناهم خوانی بسیار کم است و در شعر و نوشته های مولانا بیشتر:

آری ستیزه می کن تا من همی ستیزم   چندین زبون نیم که زاستیز تو گریزم /دیوان ، ج ٤، ص ٤٢.

۷ـ برخی از کاربردهای رسم‌الخطی

آرزوا: آرزو ← جمعه/۶، نجم/۲۳ — کینوا: ← قلم/۱۶

توا: تو ← اعراف/۱۹، انفال/۳۳ — گلوا: گلو ← مائده/۳

خوا: خوک ← مائده/۳، انعام/۱۴۵ — نوا: نو ← رعد/۵، ابراهیم/۱۹

دوا: دو ← مائده/۱۰۷، طه/۶۳ — نیکوا: نیکو ← احزاب/۲۸، معارج/۵

۸ ـ کاربردهای ویژه

برخی کاربردهای ویژه و کهن‌دیگر نیز در این متن دیده می شود که درخور تأمل بیشتر است از آن جمله است:

۱ــ «آنرای» به معنی آنرا که.(بسنجید با: تکوین زبان فارسی، ص ۷۶) یادآور می شود که این کلمه در متن به صورت آنرای، آنرا یِ ضبط شده است.

آنرای: للّتی ← اسراء/۹ — ما ← مریم/۴۲

لمّا ← یونس/۵۷

۲ــ «بی» که در متن های فارسی میانه بتکرار در همین معانی به کار رفته است (بسنجید با: واژه‌نامهٔ گزیده های زاداسپرم، ص ۱۱۳ - ۱۱۴).

بی اوی: الیه ← انعام/۳۶ — بی تا: الاّ ← توبه/۳۱

ولکنه ← اعراف/۱۸۹ — بی توا: الیک ← بقره/۲۶۰

۳ــ «تـ» بیشتر در برابر «فـ» عربی آمده است و گاه حرف «تـ» درجایی به کار گرفته شده است که در متن های دیگر معمولاً «مر» علامت مفعول بی واسطه به کار رفته است. یادآور می شود که در سراسر این متن کلمهٔ «مر» دیده نشده است.

تآن: فانّماهی ← صافات/۱۹ — تبید: فتکونون ← انفال/۵۲

فانه ← جمعه/۸ — تدانستی آن: فقدعلمته ← مائده/۱۱۶

فهو ← مائده/۴۵ — تگد بخت‌شی: فتشقی ← طه/۱۱۷

تاوی: فانه ← بقره/۲۴۹ — تنیک: فنعما ← بقره/۲۷۱

تپیادگان: فرجالاً ← بقره/۲۳۹

۴ــ «کو» در برابر «فـ» و گاه برابر «فلـ» و گاه در برابر «لـ» به کار برده شده است و گفتنی




است که گاه نیز درمعنایی تأکیدی آمده است بی آنکه برابر واژه یا حرفی عربی قرارداشته باشد:

کوآر:	فلیأت	← طور/ ۳۸
کوبایست:	فلتقم	← نساء/ ۱۰۲
کوبکش:	فلیمدد	← حج/ ۱۵
کوبید:	فلیکونوا	← نساء/ ۱۰۲
کوکارکن:	فلیعمل	← کهف/ ۱۱۰
کوگنevery:	لیجدوا	← توبه/ ۱۲۳
کومشه:	لا تذهب	← فاطر/ ۸
کومکه:	لایبخس	← بقره/ ۲۸۲
کووستام کنند:	فلیتوکل	← مائده/ ۱۱



یادآوری دربارهٔ ضبط برخی از واژه‌ها

ضبط پاره‌ای از واژه‌هایی که در این ترجمه به کار رفته است در متن روشن نیست از این روی در ضبط متن دست نبردیم و این واژه‌ها را به شکلی که در متن آمده بود نگاه داشتیم از آن جمله است:

آوردن / آفردن این واژه چندبار در این ترجمه به کار رفته است (زمر/ ٦٩، زخرف / ١١، روم / ١٩) و در همهٔ موارد به شکلی است که هم می توان آوردن خواند و هم آفردن، ضبط متن را آوردن گذاشتیم ولی بدنیست یادآور شویم که در متن های دیگر نیز آفردن دیده می شود[۱۴۱].

پنگ؛ واژهٔ **پنگ** در برابر ناصیه دو بار به کار رفته است هود / ٥٦، رحمن / ٤١. ضبط این کلمه در متن روشن نیست و باتوجه به صورت مضبوط در مهذب الاسماء چنین خوانده شد[۱۴۲]. در زبان مردم دزفول واژهٔ تیک به معنی ناصیه وپیشانی به کار می رود[۱۴۳] ولی در ترانه های نیمروز پیَنک به معنی پیشانی است[۱۴۴] و این خود می تواند قرینهٔ دیگری برای ضبط ما باشد.

کوژان انگبین: النّحل (نحل / ٦٨) این واژه را در نسخه بروشنی می توان کوژان انگبین خواند و در متن هم به همین شکل ضبط شد.

این واژه در متن های فارسی میانه به صورت ووز *VAVZ* آمده و در فرهنگهای فارسی به شکل بوز ضبط شده است[۱۴۵]. کاربردهای آوائی ویژهٔ این متن و دگرگونی

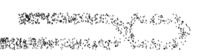
١٤١— شرح فارسی شهاب الاخبار، ص ٥٩ - ٦٨، ص ٧٦ **(آفریدن)** تفسیر قرآن کریم، نسخهٔ مورخ ٥٢٣ هـ ، بنیاد فرهنگ ایران، ص ٨٧، ترجمهٔ قرآن سال ٥٥٦ هـ به کوشش، دکتر محمدجعفر یاحقی، ٥٩ - ٦٣٠ - ٦٣١.

١٤٢— فرهنگ مهذب الاسماء، ص ٢٢٣، ٢٦٢.

١٤٣— اشارهٔ شفاهی همکار محترم آقای عبدالعلی فرزام.

١٤٤— ترانه های نیمروز، مجموعه ای از دو بیتی و تصنیف های سیستانی، عیسی نیکوکار، مرکز مردم شناسی.

١٤٥— واژه‌نامهٔ بندهش، ص ٣١٠، نیز بنگرید به: برهان قاطع، لغت نامهٔ دهخدا.




«و» آغازین به «گو» این امکان را می دهد که متن را به گوژان تغییر دهیم. اما این نکته نیز گفتنی است که برخی از گونه های زبانی «گ»را به صورت«ک» به کار می برده اند[146].

درحنیدن، درحیندن که در متن بارها در ترجمهٔ افتراء به کار گرفته شده است. بآسانی می توانستیم باگذاشتن یک نقطه در بالا، آن را به درخیندن بدل کنیم یا نقطه ای درپایین بگذاریم و آن را درجیندن یا درجنیدن بخوانیم.

فرهنگ های فارسی این واژه را، چنانکه در متن آمده است، نیاورده اند ولی در متن های فارسی گاه گاه به صورتهای نزدیک به متن قرآن برمی خوریم.

در دیوان ناصرخسرو برچمیدن، پرخمیدن، برخمیدن[147] به معنی بافتن و سرهم کردن آمده است ولی مفهوم بافتن برکسی، نسبت دادن و تهمت زدن برکسی از آن استنباط نمی شود.

درمتن های فارسی میانه مصدر دروجنیدن / دروزنیدن DRŌZĒNĪDAN/DRŌJĒNĪDAN و یا درختن / DRUXTAN به معنی فریب دادن و دروغ گفتن و عهدشکستن آمده است[148].

با درنظر داشتن واژه های فارسی میانهٔ بسیاری که ترجمان این قرآن در این ترجمه به کار برده است گمان می کنم درختن یا دروجنیدن و شاید بتوان گفت درخنیدن یا درخیندن درست باشد.

۱٤٦— «چند لفظ است درپارسی کی اگر بران جمله کی در افواه است نبشته شود شنیع باشد شرط آن است کی حرفی را کی محل تهمت است بدل کنند، چنانکه در کستاخی و کسیل کردن بنویسند «بستاخی کند» و به الف نیز روا دارند، گویند: «استاخی کند» و «فلان را اسیل کردم» دستوردبیری، چاپ ترکیه، ص ۹.

۱٤۷— برچمیدن /سخن با سرشبان جز سخته وپخته مگوهرگز
ولیکن با رم ازهرگونه ای کاید همی برچم / ص ۸۱

پرخمیدن /وز هوس خویش همی پرخمی   بیهده ای درخور مقدار خویش / ۱۷۷

برخمیدن /رستن به مال نیست به علمست و کارکرد   خیره محال و بیهده تا چند برخمی / ٤۵۹

۱٤۸— واژه نامه های زاد اسپرم، ص ۱۷٦، بندهش، ص ۳۷۷، مینوی خرد، ص ۱٤۵، ارتای ویرازنامک، ص ۸٤، ۸۵.

درترجمهٔ تفسیر طبری در ترجمهٔ نقضت (نحل / ۹۲) آمده است شکستن پیمان چنان زن که واخیند....

درترجمه های دیگر بازشکافت و باز بگشاد (کشف الاسرار) بشکافت (ق / ۲۱) دیده می شود و درهمین آیه درترجمهٔ انکاثاً؛ فرهم خیند، شکستنی، آمده است (طبری، نحل / ۹۲).

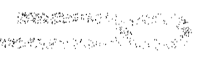
ظاهراً معنی ترجمهٔ تفسیر طبری و برابرهایی که در ترجمه های دیگر آمده است بامعنی درختن در ارتای ویرازنامک مناسبت دارد. ولی آیا می شود گفت که این هردو واژه درختن (=درجنیدن) و واخینیدن از یک ریشه است، که ظاهراً چنین نیست. یا مصدر واخینیدن یا فرهم خیندن با مصدر خیدن، واخیدن، فرخمیدن (=فلخمیدن) و فلخودن هم ریشه است.

به هرحال شباهت های این مصدرها، باتوجه به معانی داده شده، ازنظر معنایی و صوری بسیار زیاد است.

ژرف؛ این واژه چندبار در این ترجمه آمده است. (نمل/ ٤٤، نور/ ٤٠، طه/ ١٠٧)ضبط این کلمه درمتن به‌صورت **رزف** است.

درفارسی میانه واژهٔ ژرف به شکل ZOFR آمده است شاید در گونهٔ زبانی نویسنده این کلمه تلفظ دیگری داشته است و شاید هم ضبط متن را بتوان درست دانست[١٤٩].

١٤٩— بنگرید به: واژه‌نامه‌های زاد اسپرم، ص ٢٤٧، بندهش، ص ١٧٩، مینوی خرد، ص ١٦٣، ارتای ویرازنامک، ص ١١٦.




سخن پایانی برای آغازی دیگر

در این پیشگفتار که به درازا کشید، کوشیدیم تنها نمونه هایی از و یژگیهای زبانی این متن را از سه جهت نشان دهیم:

۱— گونهٔ زبانی این متن

۲— پیوستگی با زبان فارسی میانه

۳— پیوند با کهن ترین آثار زبان فارسی

و کوشیدیم در حد امکان برای نخستین بار از راه بررسی یک گونهٔ زبانی به حوزه و دورهٔ تقریبی متن آن دست یابیم از آنجا که از یکسو تا کنون متن های فارسی و پیوند آنها با گونه های زبانی بطور مستقل سنجیده نشده است و از سویی دیگر و یژگیهای زبانی این متن بسیار زیاد و ناشناخته است در هرگام با پرسشهای تازه ای رو بر و می شدیم.

پیداست که روشن شدن دشواریها و پیوندهای زبانی این متن و شناخت موقع و مقام گونهٔ زبانی آن در روند تکاملی زبان به بررسی تاریخی تمامی واژه های آن نیاز دارد، همچنانکه شناخت و ارزیابی همه جانبهٔ مسائل و ویژگیهای گونه گونه آن از نگاه متن شناسی و نسخه شناسی و خط و نگارش و ترجمهٔ تاریخی قرآن و.... به بررسی های فراوان و گسترده نیازمند است که این پیش گفتار همگی آنها را برنمی تابد و از توان یک پژوهشگر نیز بیرون است.

چه بسا که خواندن این متن برای صاحب نظران در حوزه های گوناگون پژوهشی، پرسشها و مسأله های تازهٔ دیگری پیش آورد که یا ما به آنها نرسیده ایم و یا به آنها برنخورده ایم.

با این همه، ازمیان پرسشهای فراوانی که برای ما پیش آمده است چند نمونه را یاد می کنیم، تا شاید پاسخ های صاحب نظران روشنایی بیشتری برحوزه و دورهٔ زبانی این ترجمه و بطور کلی برچگونگی پیدایش و روند تکاملی زبان فارسی بیفکند:

۱— آیا روزگار شکل یابی و ترکیب چنین گونه های زبانی به پیش از اسلام می رسد؟

۲— آیا می توان گفت که پس از اسلام نیز زبان فارسی میانه یا شاخه‌ای از آن در حوزهٔ زبانی مترجم فعال بوده است؟

۳— با توجه به اینکه هرمتنی از جمله ترجمه های قرآن درپاسخ به نیاز یا ضرورتی اجتماعی فراهم می آمده است آیا آشنایان به زبان این ترجمه بجز سیستان، درچه حوزهٔ جغرافیائی می زیسته اند؟

٤— آیا مشخصات تاریخی، اجتماعی، سیاسی و دینی حوزهٔ سیستان تا چه روزگاری می توانسته است با ادامهٔ زندگی چنین گونهٔ زبانی سازگاری داشته باشد؟

۵— آیا از راه پژوهش و بررسی متن های فارسی می توان موقع و مقام مشابهی برای گونه های دیگر در روند تکاملی زبان فارسی جستجو کرد؟

✲ ✲ ✲

از سالهای سال پیش اندیشهٔ فراهم آوردن یک فرهنگ برای برابرهای واژگان قرآنی را در دل داشتم، ترجمه های کهن قرآن هم چون ترجمهٔ طبری و کشف الاسرار و ترجمهٔ سورآبادی و بسیاری ترجمه های دیگر را بارها خواندم و دریافتم که از این برگردانهای فارسی می توان یک فرهنگ بی مانند فراهم آورد که به هرروی برای نوشتن فرهنگ بزرگ تاریخی زبان فارسی یک روز به کار خواهد آمد، هم‌چنانکه برای دردست داشتن یک ترجمهٔ درست و دقیق ازقرآن نیزباید از همگی این ترجمه ها بهره گرفت.

از این روی در ماههای پایانی سال ۱۳۶۰ برای بررسی ترجمه های کهن قرآن در آستان قدس رضوی راهی مشهد شدم، با همراهی و محبت بی اندازهٔ یاران و دوستان کتابدار توانستم بیشترینهٔ برگردانهای قرآنی آن کتب‌خانه را ببینم.

از فرورفتن در این دریای دور فرود کرانه ناپدید، گوهرهایی به‌دست آمد که دست هیچ گوهرشناسی آنها را نپسوده بود و هیچ صاحب دل وپژوهشگری گَردِ فراموشی قرون را ازچهرهٔ خاموش وپاک آنها نزدوده بود. دهها ترجمهٔ گران ارج را از آن گنج خانه برگزیدم، یگانه گوهر میانهٔ این برگردانها، که هرکدام را در نوع خود کم‌مانند می یابم، همین ترجمهٔ پر بهاست که پیش چشم دارید.

کشف این ترجمهٔ نادرو کهن آن‌چنان مرا شگفت‌زده و خوشحال کرد که شرح و بیانش برایم دشوار است و تا همین لحظه بارها و بارها ازخود پرسیده ام چه گونه و چه سان



این ترجمهٔ تاریخی ازچشم روشن‌بین و جویای صدها محقق و پژوهشگر و کتابشناس دورمانده است و چگونه است که شادروان دکتر احمدعلی رجائی و دیگر همکاران دانشمند این مرد را توفیق برخورد با این متن نبوده است؟ به هرروی دست‌یاب کردن و شناختن این متن ارجمند را بختی می‌دانم برای خود و فرهنگ این سرزمین، بختی که تاکنون از هرکسی چهره پوشانیده است.

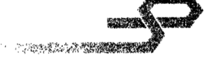
عکس این نسخه بزودی فراهم شد، باشوق و ذوق تمام دم افزون چندبار آنرا خواندم و سپس به بازنویسی این متن پرداختم.

یافتن پاره‌ای از واژه‌های دشوار و ناشناخته و ردیابی و بازشناختن آنها،دشواری و سختی جانفرسای این کار را برایم آسان می‌کرد. بازنویسی و بازخوانی این کار باهمهٔ ناسازیها به‌پایان آمد، سپس به گزینش برابرها برای واژه‌های پانوشت پرداختم و درحد توانایی این کار را نیز سامان دادم.

با چندین‌ناشر و سازمان و مؤسسه ،مستقیم و غیرمستقیم،صحبت‌کردم و از ارزش فرهنگی و تاریخی و زبانی و اجتماعی این کتاب سخن گفتم، که بیشتر درنمی یافتند، و هرکس به بهانه ای تن زدند یا ازسنگینی کارنالیدند ویا ناتوانی مالی را دست‌آویز کردند.

بازار و میدان سخن فراخ و گرم بود و مرد کار کم ونایاب، بناچارخود کمر برمیان بستم و به‌طبع و نشراین کتاب، تک وتنها دست‌یازیدم، همهٔ کارهای این کتاب برگردن خودم گذاشته شد از تهیّهٔ متن ویادداشت گرفته تا غلط گیری وپیراستن وپرداختن متن از اشتباه و نادرستی و تهیهٔ کاغذ و حتّیٰ پاره‌ای از کارهای صفحه آرایی.

کاریا بهتر بگویم کارگونه‌ای که برای این ترجمهٔ گران سنگ و بی همتا انجام شد خورا و سزای آن نیست و سخن نگفته بسیار است؛ برای پاره‌ای ازواژه‌ها شواهدی از متن های دیگر داشتم که در این پیش گفتار نمی گنجید؛ بسیاری از لغات این متن در برخی از گونه‌ها و گویش‌های امروز زبان فارسی به کار می رود که نیازمند مقاله‌ای جداگانه است؛ حدس و گمان دربارهٔ پاره‌ای از واژه‌ها را ننوشتم تا دیگران با یقین و بی گمان بنویسند، پانوشت‌ها را بسیار کوتاه نوشتم؛ با همهٔ خستگی ها و پریشانی ها و ناسازی های روزگار، آنچه درتوان داشتم به کاربردم تا واژه‌های دشوارخوان وناشناخته و



نایاب این ترجمه را درست بخوانم.

کوشیدم ضبط متن را دست نبرم و واژه ها و حرفها را به همان شکل که در نسخه نوشته شده است نگهدارم.

برای دور بودن متن از هرگونه بدخوانی و نادرست خوانی دست نوشت و نمونه ها را بارها و بارها من و یاران پژوهشگر خواندیم و روشنایی دیدگان و بهترین روزهای زندگی مان را در لابلای حرفها و واژه ها و سطرهای این کتاب گذاشتیم تا شما بهتر و روشن تر و آسان تر بخوانید.

با این همه، کم و کاستی و نادرستی می تواند در آن راه یافته باشد. از خوانندگان چشم داریم تا از آگاهی های خود، به هرگونه و به هراندازه، مارا بی بهره نگذارند.

سخن گفتن از دشواری ها و سختی ها و حتّیٰ یادآوری از همهٔ آزارها و تلخی ها که دیدم و شنیدم اندوه زیستن را بیشتر می کند، همهٔ هستی و نیستی خودرا برای بهتر به انجام رسیدن این کار صرف کردم، آن اندازه خون دل خوردم که بارها و بارها می خواستم از همه‌چیز دست بکشم و کار را رها کنم.

شاید اگر این فرسودگی های جان و تن و روان سوزیها نمی بود می توانستم این ترجمهٔ عزیز را از لونی دیگر بیارایم اما نشد و روزگار و حال و هوا این مجال را نداد.

جدا از ایمان و اعتقاد به نفس کار و یاری وپشتیبانی خداوند این کتاب، بیش از هرچیز و هرکس، نگاه پاک وچشمان مهربان و یاد خاطرهٔ برادرم محمّد تمامی خستگی ها و تلخی ها و آزارها را برایم گوارا می کرد و یاور و پشتیبان من بود.

«تا سرو سبز و

زاغ سیاه و

فلک اندر گشتن و

شب به بیرون شدن و

روز به بیرون آمدن» یادش گرامی باد

علی رواقی

تیرماه ۱۳٦٤

تهران

درآغاز قرآن قدس دوصفحه به خط ونگارش متفاوت از متن
آمده است برای نگهداری امانت این دوصفحه را همچنان پیش از
متن قرآن می آوریم.

بسم الله الرحمن الرحيم اللهم انك تعلم سري وعلانيتي فاقبل معذرتي وتعلم ما في نفسي وتعلم حاجتي فاعطني سؤالي
فاغفر لي ذنوبي فانه لا يغفر الذنوب جميعا الا انت برحمتك يا ارحم الراحمين اللهم اني اسالك بان لك الحمد لا اله الا انت
الحنان المنان يا بديع السموات والارض يا ذا الجلال والاكرام يا حي يا قيوم برحمتك استغيث وصلى الله على محمد وآله اجمعين اللهم اني
اسالك بوجهك الكريم عليك يا رب واسالك بحق طه نبينا وبحق آدم وحوا عليك يا رب واسالك بحق الحمد لله رب العالمين عليك
يا رب واسالك بحق الم ذلك الكتاب لا ريب فيه عليك يا رب واسالك بحق آية الكرسي عليك يا رب واسالك بحق آمن الرسول عليك يا رب
واسالك بحق الم الله لا اله الا هو الحي القيوم نزل عليك الكتاب عليك يا رب واسالك بحق شهد الله عليك يا رب واسالك بحق
قل اللهم مالك الملك عليك يا رب واسالك بحق يا ايها الناس اتقوا ربكم عليك يا رب واسالك بحق يا ايها الذين آمنوا اوفوا بالعقود عليك يا رب
واسالك بحق الحمد لله الذي خلق السموات والارض وجعل الظلمات والنور عليك يا رب واسالك بحق المص كتاب انزل اليك فلا يكن في صدرك
حرج منه عليك يا رب واسالك بحق يسالونك عن الانفال عليك يا رب واسالك بحق براءة من الله عليك يا رب واسالك الر تلك آيات الكتاب الحكيم
عليك يا رب واسالك بحق الر كتاب احكمت عليك يا رب واسالك بحق الر تلك آيات الكتاب المبين عليك يا رب واسالك بحق المر تلك آيات الكتاب عليك
يا رب واسالك بحق الر كتاب انزلناه اليك عليك يا رب واسالك الر تلك آيات الكتاب وقرآن مبين عليك يا رب واسالك اتى امر الله فلا تستعجلوه
عليك يا رب واسالك بحق سبحان الذي اسرى بعبده ليلا من المسجد الحرام الى المسجد الاقصى عليك يا رب واسالك بحق الحمد لله الذي انزل على عبده الكتاب
ولم يجعل له عوجا قيما لينذر باسا شديدا عليك يا رب واسالك كهيعص ذكر رحمة ربك عبده زكريا عليك يا رب واسالك بحق طه ما انزلنا
عليك القرآن لتشقى عليك يا رب واسالك بحق اقترب للناس حسابهم عليك يا رب واسالك بحق يا ايها الناس اتقوا ربكم ان زلزلة الساعة شيء عظيم
عليك يا رب واسالك بحق قد افلح المؤمنون عليك يا رب واسالك بحق سورة انزلناها وفرضناها عليك يا رب واسالك بحق تبارك الذي نزل الفرقان عليك يا رب
واسالك بحق طسم تلك آيات الكتاب المبين عليك يا رب واسالك بحق طس تلك آيات القرآن وكتاب مبين عليك يا رب واسالك بحق طسم تلك آيات الكتاب المبين
عليك يا رب واسالك بحق الم تلك آيات الكتاب الحكيم عليك يا رب واسالك بحق الم تنزيل الكتاب عليك يا رب
واسالك بحق الم غلبت الروم في ادنى الارض عليك يا رب واسالك بحق الحمد لله الذي له ما في السموات وما في الارض عليك يا رب
واسالك بحق يا ايها النبي اتق الله ولا تطع الكافرين والمنافقين عليك يا رب واسالك بحق يس والقرآن الحكيم عليك يا رب واسالك بحق والصافات صفا عليك يا رب واسالك
بحق الحمد لله فاطر السموات والارض عليك يا رب واسالك بحق تنزيل الكتاب من الله العزيز الحكيم عليك يا رب واسالك بحق حم تنزيل الكتاب من الله العزيز العليم غافر
الذنب عليك يا رب واسالك بحق ص والقرآن ذي الذكر عليك يا رب واسالك بحق حم تنزيل من الرحمن الرحيم عليك يا رب واسالك بحق حم عسق كذلك يوحي اليك عليك يا رب واسالك بحق حم والكتاب المبين
عليك يا رب واسالك بحق حم تنزيل الكتاب من الله العزيز الحكيم عليك يا رب واسالك بحق حم تنزيل الكتاب من الله العزيز الحكيم ما خلقنا السموات
والارض عليك يا رب واسالك بحق الذين كفروا وصدوا عن سبيل الله عليك يا رب واسالك بحق انا فتحنا لك فتحا مبينا عليك يا رب واسالك
بحق يا ايها الذين آمنوا لا تقدموا بين يدي الله ورسوله عليك يا رب واسالك بحق ق والقرآن المجيد عليك يا رب واسالك بحق
والذاريات ذروا فالحاملات وقرا فالجاريات يسرا عليك يا رب واسالك بحق والطور وكتاب مسطور في رق منشور عليك يا رب واسالك بحق
والنجم اذا هوى عليك يا رب واسالك بحق اقتربت الساعة وانشق القمر عليك يا رب واسالك بحق الرحمن علم القرآن عليك يا رب واسالك
بحق اذا وقعت الواقعة عليك يا رب واسالك بحق سبح لله ما في السموات وما في الارض وهو العزيز الحكيم عليك يا رب واسالك بحق قد سمع
الله قول التي تجادلك في زوجها وتشتكي الى الله عليك يا رب واسالك بحق سبح لله ما في السموات وما في الارض وهو العزيز الحكيم عليك يا رب
واسالك بحق يا ايها الذين آمنوا لا تتخذوا عليك يا رب واسالك بحق سبح لله ما في السموات وما في الارض عليك يا رب واسالك بحق يسبح لله
ما في السموات وما في الارض الملك القدوس العزيز الحكيم عليك يا رب واسالك بحق اذا جاءك المنافقون عليك يا رب واسالك بحق يسبح لله ما في
السموات وما في الارض له الملك وله الحمد عليك يا رب واسالك بحق يا ايها النبي اذا طلقتم النساء عليك يا رب واسالك بحق يا ايها النبي لم تحرم
ما احل الله لك عليك يا رب واسالك بحق تبارك الذي بيده الملك عليك يا رب واسالك بحق ن والقلم وما يسطرون عليك يا رب واسالك بحق الحاقة ما الحاقة عليك
يا رب واسالك بحق سأل سائل بعذاب واقع عليك يا رب واسالك بحق انا ارسلنا نوحا الى قومه عليك يا رب واسالك بحق قل اوحي الي انه استمع نفر
من الجن عليك يا رب واسالك بحق يا ايها المزمل عليك يا رب واسالك بحق يا ايها المدثر عليك يا رب واسالك بحق لا اقسم بيوم القيامة عليك يا رب واسالك
بحق هل اتى على الانسان حين من الدهر عليك يا رب واسالك بحق والمرسلات عرفا عليك يا رب واسالك بحق عم يتساءلون عليك يا رب واسالك بحق والنازعات
غرقا عليك يا رب واسالك بحق عبس وتولى عليك يا رب واسالك بحق اذا الشمس كورت واذا النجوم انكدرت عليك يا رب واسالك بحق اذا السماء انفطرت عليك
يا رب واسالك بحق ويل للمطففين عليك يا رب واسالك بحق اذا السماء انشقت عليك يا رب واسالك بحق والسماء ذات البروج عليك يا رب واسالك بحق والسماء
والطارق عليك يا رب واسالك بحق سبح اسم ربك الاعلى عليك يا رب واسالك بحق هل اتاك حديث الغاشية عليك يا رب واسالك بحق والسماء ذات البروج ؟

وبالفجر والشفع والوتر وليال عشر عفوك يا رب واسألك بحق لا اقسم بهذا البلد عفوك يا رب واسألك بحق والشمس وضحاها عفوك يا رب واسألك بحق
والليل إذا يغشى عفوك يا رب واسألك بحق والضحى والليل إذا سجى عفوك يا رب واسألك بحق ألم نشرح لك صدرك عفوك يا رب واسألك بحق والتين
والزيتون عفوك يا رب واسألك بحق اقرأ باسم ربك الذي خلق عفوك يا رب واسألك بحق إنا أنزلناه في ليلة القدر عفوك يا رب واسألك بحق لم يكن الذين
كفروا من أهل الكتاب عفوك يا رب واسألك بحق إذا زلزلت الأرض زلزالها عفوك يا رب واسألك بحق والعاديات ضبحا عفوك يا رب واسألك بحق
القارعة ما القارعة وما أدراك ما القارعة عفوك يا رب واسألك بحق ألهاكم التكاثر عفوك يا رب واسألك بحق والعصر إن الإنسان لفي خسر عفوك يا رب
واسألك بحق ويل لكل همزة لمزة عفوك يا رب واسألك بحق ألم تر كيف فعل ربك بأصحاب الفيل عفوك يا رب واسألك بحق لإيلاف قريش عفوك يا رب
واسألك بحق أرأيت الذي يكذب بالدين عفوك يا رب واسألك بحق إنا أعطيناك الكوثر عفوك يا رب واسألك بحق قل يا أيها الكافرون
عفوك يا رب واسألك بحق إذا جاء نصر الله والفتح عفوك يا رب واسألك بحق تبت يدا أبي لهب عفوك يا رب واسألك بحق قل هو الله أحد
عفوك يا رب واسألك بحق قل أعوذ برب الفلق عفوك يا رب واسألك بحق قل أعوذ برب الناس عفوك يا رب واسألك بحق [illegible] عفوك يا رب واسألك بحق [illegible]
آیه کلام خدا [illegible] جبرئیل علیه السلام و جبرئیل علیه السلام بر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم [illegible] عفوك يا رب واسألك بحق [illegible]
واسألك بحق [illegible] عفوك يا رب واسألك بحق [illegible]
[illegible] علیه السلام عفوك يا رب واسألك بحق [illegible] عفوك يا رب واسألك بحق [illegible]
[illegible] عفوك يا رب واسألك بحق آن نام که [illegible] عفوك يا رب واسألك بحق [illegible]
[illegible] عفوك يا رب واسألك بحق [illegible] عفوك يا رب واسألك بحق [illegible]
[illegible] عفوك يا رب واسألك بحق [illegible] عفوك يا رب واسألك بحق آن نام که [illegible]
واسألك بحق آن نام که [illegible] عفوك يا رب واسألك بحق آن نام که [illegible]
[illegible] عفوك يا رب واسألك بحق [illegible] عفوك يا رب واسألك بحق آن نام که [illegible]
[illegible] عفوك يا رب واسألك بحق آن نام که یونس علیه السلام [illegible]
واسألك بحق [illegible] عفوك يا رب واسألك بحق آن نام که [illegible] عفوك يا رب واسألك بحق آن نام که [illegible]
[illegible] عفوك يا رب واسألك بحق آن نام که [illegible] علیه السلام [illegible]
علیه السلام [illegible] عفوك يا رب واسألك بحق آن نام که ایوب علیه السلام [illegible]
عفوك يا رب واسألك بحق آن نام که سلیمان علیه السلام [illegible] عفوك يا رب واسألك بحق آن نام که [illegible]
[illegible] اجابت کردانی عفوك يا رب واسألك
بحق آن [illegible] عفوك يا رب واسألك بحق آن نام که عیسی علیه السلام [illegible] عفوك يا رب واسألك
بحق [illegible] عفوك يا رب واسألك بحق [illegible] عفوك يا رب واسألك بحق آن نام [illegible]
[illegible] عفوك يا رب واسألك بحق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] دار السلام فرود آری [illegible]
[illegible] يا ارحم الراحمين [illegible]
[illegible] برحمتك يا ارحم الراحمين

بتاریخ ۶ [illegible] ۱۳۴۲
[illegible]

۴۲ [illegible] ۲۶
۵۴

قرآن قدس

(۲۱۳) ..... درآن، اختلاف کردند درآن واختلاف نکردند در آن بی ایشان که داده‌ـ
شدند آن از پس آن آمد بدیشان دیدوریها. حسدی را میان ایشان. ره نمود خدای ایشانرا
کبگرو یستند آنرای[1] اختلاف کردند در آن از حق به فرمان اوی. خدای ره نماید کرا خواهد
بی رهی راست. (۲۱۴) یا پینداشتید[2] کدرشید در گهیشت[3] نیامد به شما صفت ایشان
کبگدشتند از پیش شما. رسید بدیشان سختی و دشخواری و جنبانیده شدند تا می گفت پیغامبر
و ایشان کبگرو یستند[4] وا اوی، کی بهد[5] نصرت خدای؟ بدان کنصرت خدای نزدیک
است. (۲۱۵) می پرسند ترا: چی خزین کنند[6]. بگه: آن خزین کنید از نیکی پدر و مادر
را و نزدیکتران را و یتیمان را و درویشان را و مسافر را و آن کنید.... خـ ... ـدان
داناست. (۲۱۶) ویجب کرده شد[7] ور شما کازار کردن[8]، آن دشخواری شما را شاید که
دوست دارید چیزی.... شما را، خدای داند و شما ندانید. (۲۱۷) می پرسند ترا از مایگان[9]
حرام، کازار کردن دران. کازار کردن دران بزرگ است، وازردن از ره خدای و کافر شدن
بدان و مزگت حرام و بیرون کردن اهل آن.... مهتر نزدیک خدای و شرک مهتر از کشتن.
همیشه می کازار کنند وا شما تا وازگردانند شما را .... توانند، کی واز گردد از شما از دین
اوی، بمیرد اوی کافر... عمل‌های ایشان درین گیتی و آن جهن. ایشان ایاران[10] آتش
بند[11]، ایشان در آنجا جاودانگان. (۲۱۸) ....

---

۱ ــ آنرای: آن را که. *
۲ ــ پینداشتید: پنداشتید.
۳ ــ گهیشت: بهشت. *
٤ ــ کبگرو یستند: که بگرو یستند.
۵ ــ بهد: بُوَد؛ باشد.
٦ ــ خزین کنند: هزینه کنند. *
۷ ــ ویجب کرده شد: واجب کرده شد.
۸ ــ کازار کردن: کارزار کردن.
۹ ــ مایگان: ماه. *
۱۰ ــ ایاران: یاران. *
۱۱ ــ بند: بُوَند؛ باشند.

... ماذا ينفقون قل العفو كذلك يبين الله لكم الآيات

لعلكم تتفكرون في الدنيا والآخرة ويسألونك عن اليتامى قل إصلاح

لهم خير وإن تخالطوهم فإخوانكم والله يعلم المفسد من المصلح ولو شاء

الله لأعنتكم إن الله عزيز حكيم ولا تنكحوا المشركات حتى يؤمن ولأمة

مؤمنة خير من مشركة ولو أعجبتكم ولا تنكحوا المشركين حتى يؤمنوا

ولعبد مؤمن خير من مشرك ولو أعجبكم أولئك يدعون إلى النار والله يدعو

إلى الجنة والمغفرة بإذنه ويبين آياته للناس لعلهم يتذكرون ويسألونك عن المحيض

قل هو أذى فاعتزلوا النساء في المحيض ولا تقربوهن حتى يطهرن فإذا تطهرن فأتوهن من

حيث أمركم الله إن الله يحب التوابين ويحب المتطهرين نساؤكم حرث

لكم فأتوا حرثكم أنى شئتم وقدموا لأنفسكم واتقوا الله واعلموا أنكم

ملاقوه وبشر المؤمنين ولا تجعلوا الله عرضة لأيمانكم أن تبروا وتتقوا

وتصلحوا بين الناس والله سميع عليم لا يؤاخذكم الله باللغو في أيمانكم

(۲۱۹) ..... مهتر از منفعت آن دوا[1] می پرسند ترا: چی خزین کنید؟ بگه[2]: اوزونی[3]، چنان می دیدور کند خدای شما را.... شاید کشما حایست کنید[4]. (۲۲۰) درین گیتی و آن جهن[5]. می پرسند ترا از یتیمان بگه: نیکی کردن ... گیه[6] ار آمیزشت کنید[7] وا ایشان، تبرادران[8] شمااند. خدای داند توه کار را از نیک کار. ار خهستی[9]... در رنج اوکندی شما را. خدای عزیزی درست کارست. (۲۲۱) به زنی مکنید زنان مشرکه را تا بگرویند بستاری[10] ..... گیه از زنی آزاد مشرکه، ار همه شگفت کند شما را. و زن مدهید مردان مشرک را تا بگرویند[11] .... مومن گیه از مردی آزاد مشرک، ار همه شگفت کند شما را. ایشان می خوانند بی آتش. خدای می خواند .... ت و آمرزشت[12] به فرمان اوی و می دیدور کند نشانهای اوی مردمان را، شاید کایشان پند پدیرند. (۲۲۲) می پرسند ترا از حیض .... اری، ورتاشیداز[13] زنان در حیض و نزدیک مشید بدیشان تا پاک شند. ازمان[14] خود را بشویند، آیید بدیشان .... فرمود شما را خدای، خدای دوست دارد تو به کناران[15] را و دوست دارد پاکی کناران[16] را. (۲۲۳) زنان شما کشته اند ..... ید به کشتهٔ شما چون خواهید و پیش کنید نفسهای شما را. بپرخیزید[17] از خدای و بدانید کشما ... وی هید[18] و میزدک بر[19] مومنان را. (۲۲۴) مکنید خدای را گهانه ی[20] سوگندان شما را که نیکی نکنید و بنپرخیزید .... خدای اشنوای[21] داناست. (۲۲۵) بنگیرد شما را خدای ... در سوگندان شما..............

---

۱ ــ آن دوا: آن دو. ٭
۲ ــ بگه: بگو.
۳ ــ اوزونی: افزونی.
٤ ــ حایست کنید= تَتَفَكَّرُونَ ٭ : فکر کنید؛ بیندیشید.
۵ ــ آن جهن: آن جهان.
٦ ــ گیه: به؛ نیک؛ خوب. ٭
۷ ــ آمیزشت کنید: آمیزش کنید.
۸ ــ تبراداران شما = فَإِخْوَانُكُمْ.
۹ ــ خهستی: خواستی.
۱۰ ــ بستار: پرستار؛ بنده؛ کنیزک. ٭
۱۱ ــ بگرویند: بگروند.
۱۲ ــ آمرزشت: آمرزش.
۱۳ ــ ورتاشید از: کناره کنید؛ دور شوید؛ یکسو شوید.
۱٤ ــ ازمان: هزمان؛ هرزمان. ٭
۱۵ ــ توبه کناران: توبه کاران؛ توبه کنان.
۱٦ ــ پاکی کناران: پاکیزگان؛ پاکیزه کاران.
۱۷ ــ بپرخیزید: بپرهیزید.
۱۸ ــ هید: هستید.
۱۹ ــ میزدک بر: مژده بر. ٭
۲۰ ــ گهانه ی: بهانه ی. ٭
۲۱ ــ اشنوای: شنوا؛ سمیع.

خلق الله في ارحامهن ان كن يومن بالله واليوم الاخر وبعولتهن احق

بردهن في ذلك ان ارادوا اصلاحا ولهن مثل الذي عليهن بالمعروف وللرجال عليهن

درجة والله عزيز حكيم الطلاق مرتان فامساك بمعروف او تسريح باحسان

ولا يحل لكم ان تاخذوا مما اتيتموهن شيئا الا ان يخافا الا يقيما حدود الله

فان خفتم الا يقيما حدود الله فلا جناح عليهما فيما افتدت به تلك حدود

الله فلا تعتدوها ومن يتعد حدود الله فاولئك هم الظالمون فان طلقها فلا تحل

له من بعد حتى تنكح زوجا غيره فان طلقها فلا جناح عليهما ان يتراجعا ان

ظنا ان يقيما حدود الله وتلك حدود الله يبينها لقوم يعلمون واذا طلقتم النساء

فبلغن اجلهن فامسكوهن بمعروف او سرحوهن بمعروف ولا تمسكوهن

ضرارا لتعتدوا ومن يفعل ذلك فقد ظلم نفسه ولا تتخذوا ايات الله هزوا

واذكروا نعمت الله عليكم وما انزل عليكم من الكتاب والحكمة يعظ

كم به واتقوا الله واعلموا ان الله بكل شيء عليم ٩٩

فلا تعـ

(۲۲۸) .... آن بیافرید خدای در رحمهای ایشان ار هند[۱] کمی بگرو یند به خدای و به روز آن جهن[۲] و شو یان ایشان سزاوارتر هند ... در آن ار خواهند نیکی کردن. ایشان را هم چنان وریشان است به نیکوی و مردان را وریشان فضلی. خدای عزیزی درست کارست. (۲۲۹) طلاق دو بارست. واز گرفتن[۳] به نیکوی یا گسید کردن[۴] به نیکوی. حلال نبهد[۵] شما را که بستانید زان دادید ایشان را چیزی، بی‌آنکه ترسند که به پای نکنند حدهای خدای ..... ترسید که به پای نکنید حدهای خدای بزه نیست وران دوا، دران خود را وازخرد بدان. آن‌اند حدهای خدا مگدرید[۶] وران. کی بگدرد ور حدهای خدای ایشان ایشان‌اند ستمکاران. (۲۳۰) ار طلاق کند اوی را حلال ... او یرا از پس تا به‌شوی کند شوی جد[۷] اوی. ار طلاق کند اوی را، بزه نیست وران دوا، که یک بی دیگر واز آیند. ار.... که بپای کنند حدهای خدای. آن‌اند حدهای خدای می دیدور کنیم آن قومی را که می دانند. (۲۳۱) ازمان طلاق کنید زنان، ترسید به[۸] زمان ایشان واز گیرید ایشان را به نیکوی، یا گسید کنید ایشان را به نیکوی. واز مگیرید ایشان را دشخواری‌نمودن را، تا گدشتاری کنید[۹]. کی کند آن، ستم کرد ور نفس اوی. مگیرید آیتهای خدای را اوسوسی. ایاد کنید نعمت خدای ورشما و آن فرود کرد ورشما از کتاب و حکمت، می پند دهد شما بدان بپرخیزید از خدای و بدانید که خدای به هر چیزی....

---

۱ ــ هند: هستند.
۲ ــ آن‌جهن: آن جهان.
۳ ــ وازگرفتن: نگاه داشتن.
٤ ــ گسید کردن: گسیل کردن. *
٥ ــ حلال نبهد: حلال نباشد.
٦ ــ مگدرید: مگذرید.
۷ ــ جد: جز؛ غیر.
۸ ــ ترسید به = فَبَلَغْنَ : تارسند به.
۹ ــ گدشتاری کنید: از حد درگذرید.

لا تعلمون والوالدات يرضعن أولادهن حولين كاملين لمن أراد أن يتم
الرضاعة وعلى المولود له رزقهن وكسوتهن بالمعروف لا تكلف نفس إلا
وسعها لا تضار والدة بولدها ولا مولود له بولده وعلى الوارث مثل ذلك
فإن أرادا فصالا عن تراض منهما وتشاور فلا جناح عليهما وإن أردتم أن تستر
ضعوا أولادكم فلا جناح عليكم إذا سلمتم ما آتيتم بالمعروف واتقوا
الله واعلموا أن الله بما تعملون بصير والذين يتوفون منكم ويذرون أزواجا
يتربصن بأنفسهن أربعة أشهر وعشرا فإذا بلغن أجلهن فلا جناح عليكم فيما
فعلن في أنفسهن بالمعروف والله بما تعملون خبير ولا جناح عليكم فيما
عرضتم به من خطبة النساء أو أكننتم في أنفسكم علم الله أنكم ستذكرونهن ولكن
لا تواعدوهن سرا إلا أن تقولوا قولا معروفا ولا تعزموا عقدة النكاح
حتى يبلغ الكتاب أجله واعلموا أن الله يعلم ما في أنفسكم فاحذروه واعلموا
أن الله غفور حليم لا جناح عليكم إن طلقتم النساء ما لم تمسوهن

(۲۳۲) .... ندانید. (۲۳۳) مادران می شیردهند فرزندان ایشان را دوسال تمام، کرا خواهد که تمام کند...... اره‌ی. ور پدرست روزی‌دادن ایشان و جامه پوشیدن ایشان به نیکوی ورنهاده نشهد ورنفسی بی....... کودشخواری نموده مشه[1] مادری به فرزند اوی و نی پدری به فرزند اوی. ورمیراث برست همچنان.... ازشیر واز کردن از بسند کاری[2] ازآن‌ـ دوا و مشاورتی، بزه نیست وران دوا ار خواهید که....... فرزندان شما را، بزه نیست ورشما، ازمان بوسپارید[3] آن دادید به نیکوی، بپرخیزید... بدانید که خدای بدان می کنید بیناست. (۲۳۴) ایشان می میرند از شما و می هیلند[4] انبازانی ..... به نفسها ایشان چهار ماه و ده روز. ازمان کرسند به زمان ایشان، بزه نیست ور شما در آن....... در نفسهای ایشان به نیکوی. خدای بدان می کنید آگه است. (۲۳۵) بزه نیست ورشما دران ... نید بدان، از خواستن زنان. یا پنهام کردید[5] در نفسهای شما. داند خدای شما. انوز[6] ایاد کنید ایشان را.... مکنید ایشان را نکاح بی‌آن که گوهید قولی نیکوا. منشتی مکنید[7] بستن نکاح ..... کتاب به زمان آن و بدانید که خدای داند آن در نفسهای شما. بترسید ازوی و بدانید .... (۲۳۶) ...... نرسیدید بدیشان یا نام‌زد نکردید



۱ ــ کودشخواری نموده مشه: گزند نباید کرد؛ زیان نکند؛ زیان نباید کرد.
۲ ــ بسند کاری: خشنودی؛ رضامندی. *
۳ ــ بوسپارید: بسپارید. *
٤ ــ می‌هیلند: می هلند؛ می گذارند.
۵ ــ پنهام کردید: پنهان کردید.
٦ ــ انوز: زود بود که؛ باشد که. *
۷ ــ منشتی مکنید: دل ننهید؛ عزم نکنید؛ آهنگ نکنید. *

لوا قالوا وما لنا ألا نقاتل في سبيل الله وقد أخرجنا من ديارنا وأبنائنا

كتب عليهم القتال تولوا إلا قليلا منهم والله عليم بالظالمين

لهم نبيهم إن الله قد بعث لكم طالوت ملكا قالوا أنى يكون له

ل علينا ونحن أحق بالملك منه ولم يؤت سعة من المال قال إن الله

جعه عليكم وزاده بسطة في العلم والجسم والله يؤتي ملكه من

والله واسع عليم وقال لهم نبيهم إن آية ملكه أن يأتيكم التابوت

فيه سكينة من ربكم وبقية مما ترك آل موسى وآل هارون تحمله الملائكة

ذلك لآية لكم إن كنتم مؤمنين فلما فصل طالوت بالجنود قال إن الله

مبتليكم بنهر فمن شرب منه فليس مني ومن لم يطعمه فإنه مني إلا من

اغترف غرفة بيده فشربوا منه إلا قليلا منهم فلما جاوزه هو والذين

آمنوا معه قالوا لا طاقة لنا اليوم بجالوت وجنوده قال الذين يظنون

أنهم ملاقوا الله كم من فئة قليلة غلبت فئة كثيرة بإذن الله والله مع

الصابرين ولما برزوا لجالوت وجنوده قالوا ربنا أفرغ علينا صبرا وثبت

[illegible] الله وقضا [illegible]

که کازار نکنید[1]. گفتند: چیست ایما را که کازار نکنیم در ره خدای و بیرون کرده‌شدیم از خانهای ایما و پسران ایما. ازمان[2] ویجب کرده شد وریشان کازارکردن، واز گشتند بی‌خجاره‌ی[3] ازیشان. خدای داناست به ستمکاران. ﴿۲۴۷﴾ گفت ایشان را پیغامبر ایشان: خدای بفرستاد شما را طالوت را بپادشای. گفتند: چون بهد اوی را پادشای وریما و ایما سزاوارترهیم به پادشای ازوی و داده نشد فراخی از مال. گفت: خدای بگزید او یرا ورشما و بیوزود او یرا فراخی در علم و جسم. خدای دهد پادشای اوی کرا خواهد، خدای فراخ روزی داناست. ﴿۲۴۸﴾ گفت ایشان را پیغامبر ایشان که: نشان پادشاهی است که آرد به شما تابوت، درآن آرامشی از خداوند شما و بقیتی زان بهیشتند[4] گره موسی و گره هرون. می وردارند آن را فریستگان؛ در آن نشانی شما را، ارهید گرو یستاران[5]. ﴿۲۴۹﴾ ازمان بیرون... طالوت به سپهها، گفت: خدای آزمودار شماست به جوی.کی بشمد[6] از ان، نیست از من.کی نخورد ازان تاوی[7] از منست. بی کی ورداشت ورداشتنی به دست اوی.بشمیدند از آن بی‌خجاره ازیشان.ازمان گداره‌شد[8] وران اوی و ایشان کبگرو یستندوا اوی گفتند: توان نیست ایما را امروز به جالوت و سپههای او. گفتند ایشان که می‌یقین‌شند کایشان پدیره‌آمداران[9] خدای‌اند:چند از گرهی خجاره غلبه کرد ورگرهی فروان[10] به فرمان خدای. خدای وا..... ﴿۲۵۰﴾ ..... و سپههای اوی را گفتند: خداوند ایما، فرود ریز وریما شکیوای[11] و باستان[12]..... ﴿۲۵۱﴾ ......

---

۱ ــ **کازارنکنید:** کارزار نکنید.
۲ ــ **ازمان:** هرزمان؛ هنگامی که.
۳ ــ **خجاره‌ی:** اندک؛ کم؛ در ترجمهٔ «قَلیلاً». ٭
٤ ــ **بهیشتند:** رها کردند؛ گذاشتند؛ ترک کردند.
۵ ــ **گرویستاران:** گرو یدگان.
٦ ــ **بشمد:** بیاشامد؛ باز خورد. ٭
۷ ــ **تاوی:** پس اوی.
۸ ــ **گداره شد:** بگذشت.
۹ ــ **پدیره آمداران:** بینندگان؛ رسندگان.
۱۰ ــ **فروان:** بسیار؛ زیاد؛ فراوان.
۱۱ ــ **شکیوای:** شکیبایی.
۱۲ ــ **باستان:** بر جای بدار؛ استوار دار؛ محکم کن.

الله الملك والحكمة وعلمه مما يشاء ولولا دفع الله الناس بعضهم

ببعض لفسدت الأرض ولكن الله ذو فضل على العالمين تلك آيات الله نتلوها

عليك بالحق وإنك لمن المرسلين تلك الرسل فضلنا بعضهم على بعض منهم

من كلم الله ورفع بعضهم درجات وآتينا عيسى ابن مريم البينات وأيدناه

بروح القدس ولو شاء الله ما اقتتل الذين من بعدهم من بعد ما جاءتهم البينات

ولكن اختلفوا فمنهم من آمن ومنهم من كفر ولو شاء الله ما اقتتلوا ولكن

الله يفعل ما يريد يا أيها الذين آمنوا أنفقوا مما رزقناكم من قبل أن يأتي يوم

لا بيع فيه ولا خلة ولا شفاعة والكافرون هم الظالمون الله لا إله إلا هو

الحي القيوم لا تأخذه سنة ولا نوم له ما في السماوات وما في الأرض من ذا

الذي يشفع عنده إلا بإذنه يعلم ما بين أيديهم وما خلفهم ولا يحيطون بشيء

من علمه إلا بما شاء وسع كرسيه السماوات والأرض ولا يؤوده حفظهما وهو

العلي العظيم لا إكراه في الدين قد تبين الرشد من الغي فمن يكفر بالطاغوت

ويؤمن بالله فقد استمسك بالعروة الوثقى لا انفصام لها والله سميع عليم

وداد اوی را خدای پادشای و حکمت و بیامخت اوی را آن خواست. ار وازداشتن خدای نبودی مردمان را، برخی را زیشان ...... خی، توه شدی زمین، بی خدای خداوند فضلی ورجهانیان. ﴿۲۵۲﴾ آن اند نشانهای خدای. می خوانیم آن ورتوا به حق و توا از فرستادگان هی[1]. ﴿۲۵۳﴾ آن اند پیغامبران. فضل کردیم برخی را زیشان ور برخی زیشان. بود... سخن گفت خدای و ورداشت برخی را زیشان درجها. و دادیم عیسی را، پسر مریم را، دیدورها و قوی کردیم او یرا ... تنزیل پاک[2]، ار خهستی[3] خدای کازار نکردندی ایشان کاز پس ایشان بودند از پس آن آمد بدیشان دیدورها...... اختلاف کردند. زیشان بود کی بگرویست وزیشان بود کی کافر شد، ار خهستی خدای کازار نکردندی، بی[4] خدای کند آن خواهد. ﴿۲۵٤﴾ یا ایشان کبگرویستید! خزین کنید[5] زان روزی دادیم شما را از پیش آن که آید روزی خرید و فرخت نبهد[6] دران و نی دوستی و نی شفاعت. کافران ایشان اند ستمکاران. ﴿۲۵۵﴾ خدای نیست خدای مگر اوی، زنده‌ی پاینده. بنگیرد او یرا کسه‌ی[7] و نی خواب. او یراست آن در آسمانها و آن در زمین. کی است اوی شفاعت کند نزدیک اوی بی به‌فرمان اوی. داند آن پیش ایشان است و آن پس ایشان و درنگیرند به چیزی ... علم اوی بی‌بدان خواهد، فراخ شد علم اوی در آسمانها و زمین و گران‌نکند او یرا نگه‌داشت آن دوا. اوی است ... وری بزرگ. ﴿۲۵٦﴾ مکره کردن نیست در دین. دیدور شد راستی از کیلی[8]، کی کافر شهد به دیو، بگروید به خدای، بگرفت گوشه‌ی خستوارتر[9]. بریدن نیست آن را. خدای اشنوای داناست.

١ ــ هی: هستی.
٢ ــ تنزیل پاک: روح القدس.
٣ ــ خهستی: خواستی.
٤ ــ بی: لکن. ٭
٥ ــ خزین کنید: هزینه کنید. ٭
٦ ــ نبهد: نباشد.
٧ ــ کسه: غنودن؛ غنود؛ غنوه؛ غنو. ٭
٨ ــ کیلی: کژی؛ بی راهی. ٭
٩ ــ خستوارتر: استوارتر. ٭

ـا عونهم من النور الى الظلمت اولئك اصحب النار هم فيها

جاودان ... ایشان در ان

خالدون الم تر الى الذي حاج [illegible] في ربه ان [illegible] اذ قال ابرهيم

ربي الذي يحيي ويميت قال انا احيي واميت قال ابرهيم فان الله ياتي بالشمس من

المشرق فات بها من المغرب فبهت الذي كفر والله لا يهدي القوم الظالمين

مشرق ... بیار ان را ... از مغرب

او كالذي مر على قرية وهي خاوية على [illegible] قال انى يحيي هذه الله بعد موتها

فاماته الله مائة عام ثم بعثه قال كم لبثت قال لبثت يوما او بعض يوم قال

بل لبثت مائة عام فانظر الى [illegible] وانظر الى [illegible] ولـ

ولنجعلك آية للناس وانظر الى [illegible] ثم نكسوها لحما فلما

تبين له قال اعلم ان الله على كل [illegible] واذ قال [illegible] رب ارني كيف تحيي

الموتى قال اولم تؤمن قال بلى ولكن [illegible] قال فخذ اربعة من الطير

فصرهن اليك ثم اجعل على كل [illegible] ثم ادعهن ياتينك سعيا واعلم ان

الله عزيز حكيم مثل الذين ينفقون اموالهم في [illegible] كمثل حبة انبتت سبع

حدای عزیز ... درست کارست ... مثل ایشان که هزینه کنند

سنابل في كل سنبلة مائة حبة والله [illegible] والله واسع عليم الذين ينفقون

خوشه ... صد دانه ... خدای فراخ ... ایشان که هزینه کنند

﴿۲۵۷﴾ ... دیوان بند[1]، می بیرون آرند ایشان را از روشنای بی‌تاریکی ها. ایشان ایاران آتش بند. ایشان در آنجا جاودانگان بند. ﴿۲۵۸﴾ ای ننگری بی اوی که پیکار کرد وا ابرهیم در خداوند اوی؟ داد اوی را خدای پادشای. گفت ابرهیم: خداوند من اوی است که زنده کند و بمیراند. گفت: من زنده کنم و بمیرانم. گفت ابرهیم: خدای بیارد خرشید را از مشرق، بیار آن را از مغرب. هکوی شد[2] اوی که کافر شد. خدای ره ننماید قوم ستمکارانرا. ﴿۲۵۹﴾ یا چون اوی کبرفت وردهی آن افتادار[3] بود ورشتفتهای[4] آن. گفت: چون زنده کند این را خدای پس مرگی[5] آن. بمیرانید اوی را خدای صد سال، واز ورانگیخت اوی را. گفت: چند درنگ کردی؟ گفت: درنگ کردم روزی یا برخ روزی. گفت: بل درنگ کردی صدسال، بنگر بی‌طعام توا و شراب توا، بنگشت. بنگر بی خر توا، تا کنیم ترا نشانی مردمان را. بنگر بی‌استخوانها چون می زنده کنیم آن را، واز ور پوشانیم وران گوشتی. ازمان[6] دیدور شد اوی را، گفت: دانم که خدای ور هر چیزی توانا. ﴿۲۶۰﴾ که گفت ابرهیم: خداوند من! بنمای مرا، چون می زنده کنی مردگان را. گفت: ای یقین نشدی؟ گفت: بلی، بی[7] تا بیارامد دل من. گفت: بگیر چهار از مرغان، بهم کن[8] ایشان را بی‌توا، واز کن ور هر کهی زیشان پاره‌ی. واز بخوان ایشان را تا آیند به توا به دوستن[9]. بدان که خدای عزیزی درست کارست. ﴿۲۶۱﴾ مثل ایشان که می خزین کنند مالها ایشان درسبیل خدای، چون مثل دانه‌ی ورآرد هفت خوشه، درهر خوشه‌ی صد دانه. خدای یک دوا کند[10] کرا خواهد. خدای فراخ روزی داناست. ﴿۲۶۲﴾ ایشان می خزین کنند ....

---

۱ ــ بند: باشند.
۲ ــ هکوی شد: درماند؛ مبهوت شد؛ سرگردان شد. *
۳ ــ افتادار: افتاده؛ فروافتاده.
٤ ــ شتفتها: چفته ها؛ کازه ها؛ سقف ها. *
۵ ــ مرگی: مرگ.
٦ ــ ازمان: هرزمان؛ زمانی که.
۷ ــ بی: لکن.
۸ ــ بهم کن: درهم کن.
۹ ــ دوستن: دو یدن؛ (بدوستن: دوان.)*
۱۰ ــ یک دوا کند: بیفزاید؛ افزون کند.

لا خوف عليهم ولا هم يحزنون قول معروف ومغفرة خير من صدقة يتبعها

أذى والله غني حليم يا أيها الذين آمنوا لا تبطلوا صدقاتكم بالمن والأذى

كالذي ينفق ماله رئاء الناس ولا يؤمن بالله واليوم الآخر فمثله كمثل صفوان

عليه تراب فأصابه وابل فتركه صلدا لا يقدرون على شيء مما كسبوا والله لا

يهدي القوم الكافرين ومثل الذين ينفقون أموالهم ابتغاء مرضات الله وتثبيتا

من أنفسهم كمثل جنة بربوة أصابها وابل فآتت أكلها ضعفين فإن لم يصبها

وابل فطل والله بما تعملون بصير أيود أحدكم أن تكون له جنة من نخيل وأعناب

تجري من تحتها الأنهار له فيها من كل الثمرات وأصابه الكبر وله ذرية

ضعفاء فأصابها إعصار فيه نار فاحترقت كذلك يبين الله لكم الآيات

لعلكم تتفكرون يا أيها الذين آمنوا أنفقوا من طيبات ما كسبتم ومما أخرجنا

لكم من الأرض ولا تيمموا الخبيث منه تنفقون ولستم بآخذيه إلا أن

تغمضوا فيه واعلموا أن الله غني حميد الشيطان يعدكم الفقر ويأمركم

بالفحشاء والله يعدكم مغفرة منه وفضلا والله واسع عليم يؤتي الحكمة من

نی‌ترس بهد وریشان و نی‌ایشان انده برند. ﴿۲۶۳﴾ قولی نیکوا و آمرزشتی[1] گیه از صدقه‌ی پس‌رو کند[2] آنرا دشخواری. خدای وی‌نیازی بردبارست. ﴿۲۶۴﴾ یا ایشان که بگرو یستید! توه مکنید صدقهای شما، به منت و دشخواری. چون اوی کمی خزین کند مال اوی به چشم‌دیدی[3] مردمان و نگرو ید به خدای و به روز آن جهن. مثل اوی چون مثل سنگی وران خاکی، رسید بدان بارانی سخت، بهیشت[4] آن را روده[5]. توانای ندارند ور چیزی زان کسب کردند. خدای ره ننماید قوم کافران را. ﴿۲۶۵﴾ مثل ایشان که می خزین کنند مالها ایشان، طلبیدن خشنودی خدای را و استانیدنی[6] را از نفسها ایشان چون مثل بستانی به بالای، رسید بدان بارانی سخت. بداد بار آن یک دوا، ار نرسید بدان بارانی سخت تنرم‌بارانی[7]. خدای بدان می کنید بیناست. ﴿۲۶۶﴾ ای دوست دارد یکی از شما که بهد اوی را بوستانی از خرما و انگور؟ می رود از زیر آن جویها، اوی را دران از همه میوها. رسید بدوی پیری؛ اوی را فرزندانی سستان. رسید بدان بادی سخت، دران آتشی، بسوخت. چنان می دیدور کند خدای شما را نشانها. شاید کشما حایشت کنید[8]. ﴿۲۶۷﴾ یا ایشان که بگرو یستید! خزین کنید از پاکی ها آن کسب کردید، و زان بیرون آوردیم شما را از زمین و قصد مکنید پلید را، زان می‌خزین کنید و ناید ستداران[9] آن بی‌آن که چشم فروگیرید[10] دران. و بدانید که خدای وی نیازی ستوده است. ﴿۲۶۸﴾ دیو می وعده کند شما را حاجتمندی و می‌فرماید شما را به فاحشی. خدای می‌وعده کند شما را آمرزشتی از وی و فضلی. خدای فراخ روزی داناست. ﴿۲۶۹﴾ دهد حکمت کرا..........

۱ ــ آمرزشتی: آمرزشی.
۲ ــ پس‌رو کند: پس‌روی کند.
۳ ــ چشم‌دیدی: از بهرنمایش. ٭
٤ ــ بهیشت: بهشت؛ بگذاشت.
۵ ــ روده: هموار؛ لغزان؛ سخت. ٭
٦ ــ استانیدن: ثابت کردن؛ برجای بداشتن.
۷ ــ تنرم بارانی: بارانی خرد و نرم. ٭
۸ ــ حایشت کنید: اندیشه کنید؛ تفکر کنید. ٭
۹ ــ ستداران: گیرندگان.
۱۰ ــ چشم فرو گیرید: چشم بپوشید.

نفقتم من نفقة أو نذرتم من نذر فإن الله يعلمه وما للظالمين من أنصار

الصدقات فنعما هي وإن تخفوها وتؤتوها الفقراء فهو خير لكم

عنكم من سيئاتكم والله بما تعملون خبير ليس عليك هداهم ولكن

يهدي من يشاء وما تنفقوا من خير فلأنفسكم وما تنفقون إلا ابتغاء وجه

وما تنفقوا من خير يوف إليكم وأنتم لا تظلمون للفقراء الذين أحصروا

سبيل الله لا يستطيعون ضربا في الأرض يحسبهم الجاهل أغنياء من التعفف

تعرفهم بسيماهم لا يسألون الناس إلحافا وما تنفقوا من خير فإن الله به عليم

ينفقون أموالهم بالليل والنهار سرا وعلانية فلهم أجرهم عند ربهم

ولا خوف عليهم ولا هم يحزنون الذين يأكلون الربا لا يقومون إلا كما

الذي يتخبطه الشيطان من المس ذلك بأنهم قالوا إنما البيع مثل الربا

وأحل الله البيع وحرم الربا فمن جاءه موعظة من ربه فانتهى فله ما سلف

وأمره إلى الله ومن عاد فأولئك أصحاب النار هم فيها خالدون يمحق الله

الربا ويربي الصدقات والله لا يحب كل كفار أثيم إن الذين آمنوا وعملوا

الصالحات وأقاموا الصلاة وآتوا الزكاة لهم أجرهم عند ربهم ولا

(۲۷۰) آن خزین کردید از خزینی، یا نذر کردید از نذری، خدای داند آن و نبهد[۱] ستم کاران را هیچ نصرت کنارانی[۲]. (۲۷۱) ار اشکرا کنید[۳] صدقه‌ها تنیک[۴] است آن، و ار پنهام کنید آن ودهید آن بی‌حاجتمندان، آن گیه بهد شما را. و محا کنیم[۵] از شما از گستی‌های[۶] شما. خدای بدان می کنید آگه است. (۲۷۲) نیست ور توا ره‌نمودن ایشان ، بی خدای ره نماید کرا خواهد و آن خزین کنید از نیکی تنفسهای[۷] شما را. و خزین نمی کنید بی طلبیدن خشنودی خدای را. و آن خزین کنید از نیکی، بونده داده‌شهد[۸] بی‌شما. و شما ستم کرده نشید. (۲۷۳) حاجتمندان را، ایشان که بشرده شدند[۹] در سبیل خدای، نتوانند رفتنی در زمین، می پیندارد ایشان را نادان وی نیازان از پاکی کردن.اشناسی[۱۰] ایشان را به نشان ایشان. نخواهند از مردمان به سختی و آن خزین کنید از نیکی، خدای بدان داناست. (۲۷۴) ایشان کمی خزین کنند ماها ایشان به شو[۱۱] و روز، پنهام و اشکرا[۱۲]، ایشان را بهد مزد ایشان نزدیک خداوند ایشان. نی‌ترس بهد وریشان و نی ایشان انده برند. (۲۷۵) ایشان می خورند گوش[۱۳]، ورنخیزند، بی‌چنان ورخیزد اوی کمی بسپرد اوی را دیو از دیوانه‌ی آن بدان ایشان گفتند: خرید و فرخت هم چون گوش است. حلال کرد خدای خرید و فرخت و حرام کرد گوش ، کی آمد بدوی پندی از خداوند اوی واز شد، او یراست آن بگدشت[۱۴] وکار اوی بی‌خدای است. کی دیگر بار کند، ایشان ایاران آتش‌بند. ایشان در آنجا جاودانگان بند. (۲۷۶) بکهد[۱۵] خدای گوش و بیوزاید صدقها. خدای دوست ندارد هر ناسپاسی بزه کر[۱۶] را. (۲۷۷) ایشان بگرو یستند و کردند ....

---

۱ ــ نبهد: نباشد.
۲ ــ نصرت کناران: یاوران؛ یاران؛ یاری گران.
۳ ــ اشکرا کنید: آشکارا کنید.
٤ ــ تنیک: پس نیک. ٭
۵ ــ محا کنیم: پاک می کنیم؛ می‌پوشانیم. ٭
٦ ــ گستی‌ها: بدیها. ٭
۷ ــ تنفسها: نفسها. ٭
۸ ــ بونده داده شهد: تمام وکامل داده‌شود. ٭
۹ ــ بشرده شدند: بازداشته و محبوس شدند. ٭
۱۰ ــ اشناسی: شناسی.
۱۱ ــ شو: شب.
۱۲ ــ اشکرا: آشکارا.
۱۳ ــ گوش: افزونی؛ سود؛ ربا. ٭
١٤ ــ بگدشت: بگذشت.
۱۵ ــ بکهد: بکاهد؛ نیست کند. ٭
١٦ ــ بزه کر: بزهکار.

عليهم ولا هم يحزنون يا ايها الذين امنوا اتقوا الله وذروا ما بقي

[illegible] مؤمنين فان لم تفعلوا فاذنوا بحرب من الله ورسوله وان تبتم

فلكم رءوس اموالكم لا تظلمون ولا تظلمون وان كان ذو عسرة فنظرة الى

ميسرة وان تصدقوا خير لكم ان كنتم تعلمون واتقوا يوما ترجعون فيه الى

الله ثم توفى كل نفس ما كسبت وهم لا يظلمون يا ايها الذين امنوا اذا تداينتم

بدين الى اجل مسمى فاكتبوه وليكتب بينكم كاتب بالعدل ولا ياب كاتب

ان يكتب كما علمه الله فليكتب وليملل الذي عليه الحق وليتق الله ربه ولا يبخس

منه شيئا فان كان الذي عليه الحق سفيها او ضعيفا او لا يستطيع ان يمل هو

فليملل وليه بالعدل واستشهدوا شهيدين من رجالكم فان لم يكونا رجلين

فرجل وامراتان ممن ترضون من الشهداء ان تضل احداهما فتذكر احداهما

الاخرى ولا ياب الشهداء اذا ما دعوا ولا تسأموا ان تكتبوه صغيرا او كبيرا

الى اجله ذلكم اقسط عند الله واقوم للشهادة وادنى الا ترتابوا الا ان تكون

تجارة حاضرة تديرونها بينكم فليس عليكم جناح الا تكتبوها واشهدوا اذا

تبايعتم ولا يضار كاتب ولا شهيد وان تفعلوا فانه فسوق بكم واتقوا الله

ترس بهد وریشان، و نی ایشان انده برند. ﴿۲۷۸﴾ یا ایشان کبگرو یستید! بپرخیزید از خدای و بهیلید[1] آن بماند از گوش[2] ارهید گرویستاران[3]. ﴿۲۷۹﴾ ار نکردید آگه بید به حربی از خدای و پیغامبر اوی، ار توبه کنید شما را سرهای مالهای شما. نکهید[4] و کهسته نشید[5]. ﴿۲۸۰﴾ ار بهد خداوند تنگدستی، تزمان دادنی[6] تا بی فراخ دستی[7] که صدقه کنید، گیه بهد شما را ارهید کمی دانید. ﴿۲۸۱﴾ بپرخیزید[8] از روزی که واز آورده شید[9] دران بی خدای واز بونده داده‌شهد[10] هر نفسی آن کسب کرد. و ایشان ستم کرده نشند. ﴿۲۸۲﴾ یا ایشان کبگرو یستید! ازمان یک و دیگر را اوام دهید[11]، اوامی تا بی[12] زمانی نامزد کرده،بنو یسید آن، کو بنو یس[13] میان شما نوشتاری[14] براستی. کو سروازمزن[15] نوشتاری، که بنو یسد چنان بیامخت[16] اوی را خدای. کو بنو یس و کو املا کن[17] اوی کوروی است حق، و کوبپرخیز از خدای خداوند اوی و کو مکه[18] از ان چیزی، از هست اوی کوروی است حق وی‌خردی یا سستی، یا نتواند که املا کند اوی، کو املا کن ولی اوی براستی. و گوه گیرید[19] دو گوه از مردان شما، ار نبند دو مرد، تمردی[20] و دو زن، از کی بپسندید از گوهان، ار فرموش کند یکی زان دوا، ایاد کند[21] یکی زان دوا ور دیگر. کو سروازمزنند گوهان[22] ازمان[23] خوانده شند. و کو سیر مشید کبنو یسید آن خورد یا بزرگ تا بی زمان آن. آن راستر[24] نزدیک خدای و استاده‌تر[25] گوای را و نزدیک‌تر که گمامند نشید[26] بی آن کبهد[27] بازرگانی حاضر می گردانید آن را میان شما. نیست ور شما بزه‌ی کی بننو یسید آن و گوه گیرید ازمان.....

---

۱ ــ **بهیلید** : بگذار ید.
۲ ــ **گوش** : افزونی؛ سود؛ ربا. *
۳ ــ **گرو یستاران** : گرو یدگان؛ مؤمنین.
٤ ــ **نکهید** : نکاهید؛ ستم نکنید. *
۵ ــ **کهسته نشید** : ستم نپذیر ید. *
٦ ــ **تزمان دادن** : زمان و مهلت دادن. *
۷ ــ **فراخ دستی** : توانگری؛ فراخی.
۸ ــ **بپرخیز ید** : بپرهیز ید.
۹ ــ **واز آورده شید** : باز گردانیده شو ید.
۱۰ ــ **بونده داده شهد** : کامل وتمام‌داده‌شود. *
۱۱ ــ **اوام دهید** : وام دهید.
۱۲ ــ **تا بی** : تا؛ تابه.
۱۳ ــ **کوبنو یس** : باید بنو یسد . *
١٤ ــ **نوشتار** : نو یسنده؛ دبیر؛ کاتب.
۱۵ ــ **کو سر واز مزن** : سرپیچی مکن: بازمایست.
۱٦ ــ **بیامخت** : بیاموخت.
۱۷ ــ **کو املا کن** : تا بنو یسد.
۱۸ ــ **کومکه** : مکاه.
۱۹ ــ **گوه گیر ید** : گواه گیر ید.
۲۰ ــ **تمردی** : پس مردی. *
۲۱ ــ **اباد کند** : یاد کند.
۲۲ ــ **گوهان** = **شهدا** : گواهان.
۲۳ ــ **ازمان** : آنگاه؛ چون.
۲٤ ــ **راستر** : درست‌تر؛ به داد نزدیکتر.
۲۵ ــ **استاده‌تر** : پاینده‌تر؛ استوارتر.
۲٦ ــ **گمامند نشید** : در شک نیفتید؛ به گمان نشو ید.
۲۷ ــ **کبهد** : که باشد؛ که بُوَد.

كم الله والله بكل شيء عليم وإن كنتم على سفر ولم تجدوا كاتبا فرهن

مقبوضة فإن أمن بعضكم بعضا فليؤد الذي اؤتمن أمانته وليتق الله ربه

ولا تكتموا الشهادة ومن يكتمها فإنه آثم قلبه والله بما تعملون عليم

لله ما في السموات وما في الأرض وإن تبدوا ما في أنفسكم أو تخفوه يحاسبكم

به الله فيغفر لمن يشاء ويعذب من يشاء والله على كل شيء قدير آمن الرسول بما أنزل

إليه من ربه والمؤمنون كل آمن بالله وملائكته وكتبه ورسله لا نفرق بين أحد

من رسله وقالوا سمعنا وأطعنا غفرانك ربنا وإليك المصير لا يكلف

الله نفسا إلا وسعها لها ما كسبت وعليها ما اكتسبت ربنا لا تؤاخذنا

إن نسينا أو أخطأنا ربنا ولا تحمل علينا إصرا كما حملته على الذين من قبلنا

ربنا ولا تحملنا ما لا طاقة لنا به واعف عنا واغفر لنا وارحمنا أنت مولانا

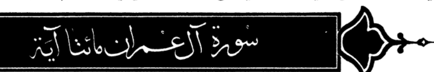
فانصرنا على القوم الكافرين

بسم الله الرحمن الرحيم

الم الله لا إله إلا هو الحي القيوم نزل عليك الكتاب بالحق مصدقا لما بين يديه

وأنزل التوراة والإنجيل من قبل هدى للناس وأنزل الفرقان إن الذين

می آموزد شما را خدای. خدای به هر چیزی داناست. (۲۸۳) ار بید ور سفری و نگندید[1] دویری[2] گروگانهای ستده[3]، ار خستوارگیرد[4] برخی از شما برخی را، کو بگزار[5] اوی کخستوار گرفته شد امانت اوی. و کو بپرخیز[6] از خدای خداوند اوی. و پنهام مکنید گوای کی پنهام کند آن، تان[7] بزه کر[8] است دل اوی. خدای بدان می کنید داناست. (۲۸۴) خدایراست آن در آسمانها و آن در زمین، و ار اشکرا کنید آن در نفسهای شما یا پنهام کنید[9] آن، حساب کند وا شما بدان. خدای بیامرزد کرا خواهد و عذاب کند کرا خواهد. خدای ور هر چیزی توانا. (۲۸۵) بگرو یست پیغامبر بدان فرود کرده شد اوی از خداوند اوی و مومنان همه بگرو یستند به خدای و فریستگان اوی و کتابهای اوی و پیغامبران اوی. جدا نکنیم میان یکی از پیغامبران اوی. گفتند: اشنیدیم و فرمان‌برداری کردیم.آمرزشت توا خداوند ایما! بی‌تواست شدن‌جای[10]. (۲۸۶) ور ننهد خدای ور نفسی بی به توان آن، اوی راست آن کسب کرد، ور وی است آن کسب کرد. خداوند ایما[11]! مگیر ایما را ار فرموش کردیم یا خطا کردیم. خداوند ایما ! ورمنه وریما[12] گرانی، چنان ور نهادی آن وریشان کاز پیش ایما بودند. خداوند ایما! ورمنه وریما آن توان نیست ایما را بدان. عفو کن زیما و بیامرز ایما را و رحمت کن وریما. توا مهتر ایما هی[13]. نصرت کن ایما را ور قوم کافران.





به نام خدای مهربانی رحمت کنار[14]. (۱) سوگند به الف و لام و میم. (۲) خدای نیست خدای، مگر اوی زنده‌ی پاینده. (۳) فرود کرد ورتوا کتاب بحق راست کر-گرفتار[15] اان رای[16] پیش آنست .... (۴) ....

---

۱ ــ نگندید: نیابید. *
۲ ــ دوبر: کاتب؛ نو یسنده. *
۳ ــ ستده: فراستده؛ گرفته.
٤ ــ خستوار گیرد: استوار گیرد.
۵ ــ کوبگزار: پس ادا کند؛ بدهد.
٦ ــ کوبپرخیز: باید بترسد و بپرهیزد.
۷ ــ تان: پس او؛ پس آن.
۸ ــ بزه کر: گناهکار؛ بزهکار.
۹ ــ پنهام کنید: پنهان کنید. *
۱۰ ــ شدن جای: بازگشتن گاه.
۱۱ ــ ایما: ما.
۱۲ ــ ورمنه وریما: برمنه بر ما.
۱۳ ــ هی: هستی. *
۱٤ ــ رحمت کنار: رحیم.
۱۵ ــ راست کر گرفتار: باور دارنده.
۱٦ ــ اان رای: آن را که. *

[illegible] عزيز ذو انتقام ان الله لا يخفى عليه

شيء في الارض ولا في السماء هو الذي يصوركم في الارحام كيف يشاء لا اله الا

هو العزيز الحكيم هو الذي انزل عليك الكتاب منه آيات محكمات هن ام

الكتاب واخر متشابهات فاما الذين في قلوبهم زيغ فيتبعون ما تشابه منه ابتغاء

الفتنة وابتغاء تاويله وما يعلم تاويله الا الله والراسخون في العلم يقولون آمنا

به كل من عند ربنا وما يذكر الا اولوا الالباب ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هديتنا

وهب لنا من لدنك رحمة انك انت الوهاب ربنا انك جامع الناس ليوم لا ريب فيه

ان الله لا يخلف الميعاد ان الذين كفروا لن تغني عنهم اموالهم ولا اولادهم من

الله شيئا واولئك هم وقود النار كداب آل فرعون والذين من قبلهم كذبوا

باياتنا فاخذهم الله بذنوبهم والله شديد العقاب قل للذين كفروا ستغلبون

وتحشرون الى جهنم وبئس المهاد قد كان لكم آية في فئتين التقتا فئة تقاتل

في سبيل الله واخرى كافرة يرونهم مثليهم راي العين والله يؤيد بنصره من

يشاء ان في ذلك لعبرة لاولي الابصار زين للناس حب الشهوات من النساء والبنين

والقناطير المقنطرة من الذهب والفضة والخيل المسومة والانعام والحرث

کافر شدند به آیتهای خدای، ایشان را عذابی سخت بهد[۱]. خدای عزیز است، خداوند داد وازآوردن[۲]. (۵) خدای پنهام نشهد وروی چیزی در زمین و نی در آسمان. (۶) اوی او یست، می نگارد شما را در رحمها چون خواهد. نیست خدای مگر اوی عزیز درست کار. (۷) اوی او یست، فرود کرد ورتوا کتاب زان نشانهای محکم. ایشان‌اند اصل کتاب و دیگرانی مانستها[۳]. امّا ایشان کدر دلها ایشان کیلی[۴] می پس‌روی کنند آن رای مانسته شد[۵] ازان طلبیدن فتنه را و طلبیدن تفسیر آن را، و نداند تفسیر آن مگر خدای فروشداران[۶] در علم می گهند[۷]: بگرو یستیم بدان همه از نزدیک خداوند ایما[۸]. و پند نپدیرند بی‌خداوندان خردها. (۸) خداوند ایما ! مگردان دلها ایما ، پس آنکه ره نمودی ایما را، و ده ایما را از نزدیک توا رحمتی. تواتوهی[۹] بخشیدار[۱۰]. (۹) خداوند ایما ! توا بهم کنار[۱۱] مردمان هی روزی را گمامندی نیست دران. خدای خلاف نکند وعده. (۱۰) ایشان کافر شدند، منفعت نکند زیشان مالها ایشان و نی فرزندان ایشان از خدای چیزی. ایشان ایشانند هیزم آتش. (۱۱) چون خوی[۱۲] گره فرعون، ایشان کاز پیش ایشان بودند، دروزن گرفتند[۱۳] به آیتها ایما. بگرفت ایشان را خدای به گنهان ایشان. خدای سخت عقوبت است. (۱۲) بگه ایشان را که کافر شدند: انوز غلبه کرده‌شید[۱۴] وحشر کرده‌شید بی‌دوزخ. گد[۱۵] است جایگه. (۱۳) بود شما را نشانی در دو گره بهم آمدند. گرهی می کازار کنند[۱۶] در سبیل خدای و دیگرانی کافر می دیدید ایشان را، دو چند ایشان به دیدن چشم[۱۷]. خدای قوی کند، به نصرت اوی، کرا خواهد. در آن عبرتی است خداوندان بصرها. (۱۴) آراسته شد مردمان را دوستی شهوتها از زنان و پسران و گنجهای گنج نهاده از زر و سیم و اسبان نشا......



۱ ــ بهد : باشد.
۲ ــ داد وازآوردن : انتقام؛ کینه کشیدن.
۳ ــ مانستها : مانندها.
۴ ــ کیلی : کژی؛ میل و گرایش. *
۵ ــ مانسته شد : مانند شد.
۶ ــ فروشداران : استواران؛ ثابت قدمان.
۷ ــ می گهند : می گویند.
۸ ــ ایما : ما.
۹ ــ توا توهی : تو توهستی.
۱۰ ــ بخشیدار : بخشنده؛ دهنده.
۱۱ ــ بهم کنار : فراهم‌آورنده.
۱۲ ــ خوی : شیوه؛ رسم و عادت.
۱۳ ــ دروزن گرفتند : دروغزن پنداشتند.
۱۴ ــ انور غلبه کرده شید : زود باشد که مغلوب شوید.
۱۵ ــ گد : بد.
۱۶ ــ می کازار کند : کارزار می کنند.
۱۷ ــ دیدن چشم : به چشم دیدار.

ذلك متاع الحيوة الدنيا والله عنده حسن المآب قل أؤنبئكم بخير من ذلكم

للذين اتقوا عند ربهم جنات تجري من تحتها الأنهار خالدين فيها وأزواج

مطهرة ورضوان من الله والله بصير بالعباد الذين يقولون ربنا إننا آمنا

فاغفر لنا ذنوبنا وقنا عذاب النار الصابرين والصادقين والقانتين والمنفقين

والمستغفرين بالأسحار شهد الله أنه لا إله إلا هو والملائكة وأولوا العلم

قائما بالقسط لا إله إلا هو العزيز الحكيم إن الدين عند الله الإسلام وما

اختلف الذين أوتوا الكتاب إلا من بعد ما جاءهم العلم بغيا بينهم ومن يكفر

بآيات الله فإن الله سريع الحساب فإن حاجوك فقل أسلمت وجهي لله ومن اتبعن

وقل للذين أوتوا الكتاب والأميين أأسلمتم فإن أسلموا فقد اهتدوا وإن تولوا فإنما عليك البلاغ

والله بصير بالعباد إن الذين يكفرون بآيات الله ويقتلون النبيين بغير حق ويقتلون

الذين يأمرون بالقسط من الناس فبشرهم بعذاب أليم أولئك الذين حبطت

أعمالهم في الدنيا والآخرة وما لهم من ناصرين ألم تر إلى الذين أوتوا نصيبا

من الكتاب يدعون إلى كتاب الله ليحكم بينهم ثم يتولى فريق منهم وهم

معرضون ذلك بأنهم قالوا لن تمسنا النار إلا أياما معدودات وغرهم

آن است برخورداری زندگانی این گیتی. خدای نزدیک اوی است نیکوی واز آمدن‌جای.
۱۵ بگه: ای آگه کنم شما را به گیه[1] ازان؟ ایشان را که بپرخیزیدند[2] نزدیک خداوند ایشان بوستانها بهد، می رود از زیر آن جوها. جاودانگان بند دران و انبازانی پاک کرده و خشنودی از خدای. خدای بیناست به بندگان. ۱۶ ایشان می گهند: خداوند اما! اما بگرو یستیم، بیامرز اما را گنهان اما و نگه دار اما را از عذاب آتش. ۱۷ شکیوای‌کناران[3] و راست گفتاران و فرمانبرداری کناران[4] و خزین کناران[5] و آمرزشت خهستاران[6] به سحرها. ۱۸ دیدور کرد خدای، کاوی نیست خدای مگر اوی و فریشتگان و خداوندان علم استادار[7] به راستی. نیست خدای مگر اوی عزیز درستکار. ۱۹ دین نزدیک خدای نرم شدن است. اختلاف نکردند ایشان که داده شدند کتاب، بی از پس آن آمد بدیشان علم، حسدی را میان ایشان. کی کافر بهد[8] به آیتهای خدای، خدای زودحساب[9] است. ۲۰ ار پیکار کنند وا توا، بگه: نرم گرفتم[10] روی خود خدای را و کی پس روی کند مرا. بگه ایشان را که داده شدند کتاب و امیان را: ای نرم شدید؟ ار نرم شید .... ور تواست رسانیدن. خدای بیناست به بندگان. ۲۱ ایشان می کافر شند به آیتهای خدای و می کشتند پیغامبران را بجد حق و می کشتند ایشان را کمی فرمایند براستی از مردمان میزدک بر[11] ایشان را به عذابی دردمند کنار[12]. ۲۲ ایشان ایشان‌اند کتوه‌شد[13] عملها ایشان درین گیتی و آن جهن[14]. و نبهد ایشان را هیچ نصرت کنارانی[15].
۲۳ ای ننگری بی ایشان که داده شدند نیاوه‌ی[16] از کتاب؟ می خوانده شند بی کتاب خدای، تا حکم کند میان ایشان. واز می وازگردد گرهی ازیشان و ایشان روی گردانستاران[17]. ۲۴ آن بدان ایشان گفتند: نرسد بدما آتش بی روزهای شمرده و بفریفت ایشان را...........



---

۱ ــ گیه : به؛ بهتر؛ خوب. *
۲ ــ بپرخیز بدند : بپرهیز یدند. *
۳ ــ شکیوای کناران : شکیبایان.
٤ ــ فرمانبرداری کناران : فرمانبرداران.
۵ ــ خزین کناران : هزینه کنندگان. *
٦ ــ آمرزشت خهستاران : آمرزش خواهان.
۷ ــ استادار : ایستاده؛ برقرار؛ قائم.
۸ ــ کافر بهد : کافر بشود.
۹ ــ زود حساب : زود شمار.
۱۰ ــ نرم گرفتم : سپردم؛ تسلیم شدم؛ بگرویدم.
۱۱ ــ میزدک بر : مژده بر؛ مژدگان ده.
۱۲ ــ دردمند کنار : دردناک.
۱۳ ــ کتوه شد : که تباه شد.
۱٤ ــ آن جهن : آن جهان.
۱۵ ــ نصرت کناران : یاری گران.
۱٦ ــ نیاوه‌ی : برخی؛ بهره‌ای. *
۱۷ ــ روی گردانستاران : روی بگردانندگان.

﴿۶۷﴾ نبود ابرهیم جهود و نی ترسا، بی بود پاکی مسلمان و نبود از مشرکان. ﴿۶۸﴾ سزاوارتر مردمان به ابرهیم ایشان‌اند که پس‌روی کردند اوی را و این پیغامبر و ایشان کبگرو یستند. خدای ولی مومنان است. ﴿۶۹﴾ [دوست] دارند گرهی از اهل کتاب اروی‌ره کنند شما را، وی‌ره نمی کنند بی نفسها ایشان را و نمی دانند. ﴿۷۰﴾ ... اهل کتاب! چرا می کافر شید به آیتهای خدای؟ و شما می گوای دهید. ﴿۷۱﴾ یاهل کتاب! چرا می‌آمیزید ... را به باطل و می‌پنهام کنید[1] حق؟ و شما می دانید. ﴿۷۲﴾ گفتند گرهی از اهل کتاب ... بدان فرود کرده شد وریشان کبگرو یستند در اول روز و کافر شید در وادم[2] آن. شاید کایشان واز آیند. ﴿۷۳﴾ خستوارمگیرید[3] بی کرا پس‌روی کرد دین شما را. بگه: ره ره خدای است که داده شهد یکی هم چنان داده شدید یا ... ر کنند واشما نزدیک خداوند شما. بگه: فضل به دست خدای است، دهد آن کرا خواهد. خدای فراخ‌روزی داناست. ﴿۷۴﴾ گیرد به رحمت اوی کرا خواهد. خدای خداوند فضلی بزرگ است. ﴿۷۵﴾ از اهل کتاب هست کی ار خستوارگیری اوی را ... دینار پر بگزارد آن بی‌توا. وزیشان هست کی ارخستوار گیری اوی را به دیناری، بنگزارد آن بی توا بی‌آن که همیشه بی وران استادار[4]. آن بدان ایشان گفتند: نیست وریما در امیان بزه‌ی. و می گهند ور خدای دروغ ایشان می دانند. ﴿۷۶﴾ بل کی وفا کند به عهداوی وبپرخیزد، خدای دوست دارد پرخیزکاران را. ﴿۷۷﴾ ایشان می خرند ... خدای و سوگندان ایشان بهای خجاره[5] ایشان نیاوه[6] نبهد[7] ایشان را در آن جهن[8] و سخن نگهد ایشان را ... و ننگرد بی ایشان به روز رستاخیز و پاک نکند ایشان را. ایشان را عذابی دردمند کنار[9] بهد. ﴿۷۸﴾ زیشان هست



۱ ــ می نهام کنید: پنهان می کنید. *
۲ ــ وادم: پایان، آخر.
۳ ــ خسوارمگیرید: استوار مگیرید. *
۴ ــ استادار: برپای؛ ایستاده؛ قائم.
۵ ــ خجاره: کم؛ اندک؛ قلیل. *
۶ ــ نیاوه: بهره؛ نصیب؛ برخ. *
۷ ــ نبهد: ننهند.
۸ ــ آن جهن: آن جهان.
۹ ــ دردمند کنار: دردناک.

لفريقا يلوون السنتهم بالكتاب لتحسبوه من الكتاب وما هو من الكتاب ويقولو

ن هو من عند الله وما هو من عند الله ويقولون على الله الكذب وهم يعلمون

ما كان لبشر ان يوتيه الله الكتاب والحكم والنبوة ثم يقول للناس كونوا

عبادا لي من دون الله ولكن كونوا ربانيين بما كنتم تعلمون الكتاب وبما كنتم

تدرسون ولا يامركم ان تتخذوا الملائكة والنبيين اربابا ايامركم بالكفر بعد اذ

انتم مسلمون واذ اخذ الله ميثاق النبيين لما آتيتكم من كتاب وحكمة ثم جاءكم

رسول مصدق لما معكم لتؤمنن به ولتنصرنه قال أأقررتم واخذتم على ذلكم

اصري قالوا اقررنا قال فاشهدوا وانا معكم من الشاهدين فمن تولى بعد ذلك

فاولئك هم الفاسقون افغير دين الله يبغون وله اسلم من في السماوات والار

ض طوعا وكرها واليه يرجعون قل آمنا بالله وما انزل علينا وما انزل على ابراهيم

واسمعيل واسحق ويعقوب والاسباط وما اوتي موسى وعيسى والنبيون من

ربهم لا نفرق بين احد منهم ونحن له مسلمون ومن يبتغ غير الاسلام دينا

فلن يقبل منه وهو في الآخرة من الخاسرين كيف يهدي الله قوما كفروا بعد

ايمانهم وشهدوا ان الرسول حق وجاءهم البينات والله لا يهدي القوم الظالمين

گرهی، می گردانند زبانها ایشان به دروغ، تا پیندارند[1] آن را از کتاب و نیست آن از کتاب، و می گهند[2]: آن از نزدیک خدای است. و نیست آن از نزدیک خدای. و می گهند ور خدای دروغ و ایشان می دانند. (۷۹) نبهد بشری را که دهد اوی را خدای کتاب و حکم و پیغامبری واز گهد[3] مردمان را: بید[4] بندگانی مرا از بیرون خدای، بی بودید خداییان بدان بودید می آمختید[5] کتاب و بدان بودید می خواندید. (۸۰) نمی فرماید شما را که گیرید فریستگان را و پیغامبران را خدایانی. ای می فرماید شما را به کافری پس آن شما مسلمانان هید؟ (۸۱) وکه بگرفت خدای پیمان پیغامبران آن رای دادم شمارا ازکتاب وحکمت. وازآمد به شما پیغامبری راست کر گرفتار[6]، آن رای واشما بگرو یید بدوی و نصرت کنید اوی را. گفت: ای خواستواشدید[7] و بستدید ورآن پیمان من. گفتند: خواستواشدیم . گفت: گوه بید، من واشما از گوهان ام. (۸۲) کی واز گردد پس آن ایشان ایشان اند... (۸۳) ای جد دین خدای می طلبید؟اوی را نرم شد کی در آسمانها و زمین خوش کام[8] و دشکام[9] و بی اوی واز آورده شید. (۸٤) بگه: بگرو یستیم به خدای و بدان فرود کرده شد وریما، و بدان فرود کرده شد ور ابرهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و اسباط، و بدان داده شد موسی و عیسی و پیغامبران از خداوند ایشان. جدا نکنیم میان یکی زیشان،وایما اوی را نرم‌شداران[10] هیم[11]. (۸۵) کی طلبد جد مسلمانی دینی، پدیرفته نشهد[12] ازوی،و اوی درآن جهن از زیان‌کران[13] بهد. (۸٦) چون ره نماید خدای قومی را که کافر شدند پس گرو یشت[14] ایشان و گوای دادند که پیغامبر حق است، و آمد بدیشان دیدوریها. خدای ره ننماید قوم ستمکاران را.



۱ ــ **پیندارند** = لحسبوا: پندار ید.

۲ ــ **می گهند** : می گویند.

۳ ــ **گهد** : گوید.

٤ ــ **بید** : باشید.

۵ ــ **می آمختید** : می آموختید.

٦ ــ **راست کر گرفتار**: باور دارنده.

۷ ــ **خــواستوا شــدید** : خستو شدید؛ اقرار دادید؛ بگرو یدید. *

۸ ــ **خوش کام** : از میان جان؛ خوش منشی .

۹ ــ **دشکام** : ناخوش منشی؛ بدمنشی .

۱۰ ــ **نرم‌شداران** : گردن نهادگان.

۱۱ ــ **هیم** : هستیم.

۱۲ ــ **پدیرفته نشهد** : پذیرفته نشود.

۱۳ ــ **زیان کران** : زیان کاران.

۱٤ ــ **گرو یشت** : گروش: ایمان.

أولئك جزاؤهم أن عليهم لعنة الله والملائكة والناس أجمعين خالدين فيها

لا يخفف عنهم العذاب ولا هم ينظرون إلا الذين تابوا من بعد ذلك وأصلحوا

فإن الله غفور رحيم إن الذين كفروا بعد إيمانهم ثم ازدادوا كفرا لن

تقبل توبتهم وأولئك هم الضالون إن الذين كفروا وماتوا وهم كفار فلن يقبل من

أحدهم ملء الأرض ذهبا ولو افتدى به أولئك لهم عذاب أليم وما لهم من ناصرين

لن تنالوا البر حتى تنفقوا مما تحبون وما تنفقوا من شيء فإن الله به عليم كل الطعا

م كان حلا لبني إسرائيل إلا ما حرم إسرائيل على نفسه من قبل أن تنزل التورية قل فأتوا

بالتورية فاتلوها إن كنتم صادقين فمن افترى على الله الكذب من بعد ذلك فأو

لئك هم الظالمون قل صدق الله فاتبعوا ملة إبراهيم حنيفا وما كان من المشركين

إن أول بيت وضع للناس للذي ببكة مباركا وهدى للعالمين فيه آيات بينات

مقام إبراهيم ومن دخله كان آمنا ولله على الناس حج البيت من استطاع إليه

سبيلا ومن كفر فإن الله غني عن العالمين قل يا أهل الكتاب لم تكفرون بآيات الله

والله شهيد على ما تعملون قل يا أهل الكتاب لم تصدون عن سبيل الله من آمن

تبغونها عوجا وأنتم شهداء وما الله بغافل عما تعملون يا أيها الذين آمنوا إن

(۸۷) ایشان پاداش ایشان بهد[1] وریشان بهد لعنت خدای وفریشتگان و مردمان همه. (۸۸) جاودانگان بند دران. سبک کرده‌نشهد[2] ازیشان عذاب، و نی ایشان زمان داده شند[3]. (۸۹) بی‌ایشان کتوبه کردند از پس آن، و نیکی کردند خدای آمرزیدگاری رحمت کنارست. (۹۰) ایشان کافر شدند پس گرو یشت ایشان، واز بیوزودند کافری، پذیرفته نشهد توبت ایشان. و ایشان ایشان‌اند وی‌رهان[4]. (۹۱) ایشان کافر شدند و بمردند ایشان کافران پذیرفته نشهد ازیکی زیشان پر زمین زر، ار همه خود را واز خرد بدان. ایشان ایشان را بهد عذابی دردمند کنار[5] و نبهد ایشان را هیچ نصرت کنارانی. (۹۲) نرسید به گهیشت[6] تا خزین کنید[7] زان می دوست دارید، و آن خزین کنید از چیزی، خدای بدان داناست. (۹۳) همه طعام بود حلال بنی‌اسرایل را بی‌آن حرام کرد اسرایل ورنفس اوی از پیش آن کفرود کرده شد توریت. بگه: بیارید به توریت، بخوانید آن را، ارهید راست گفتاران. (۹۴) کی درحنند[8] ورخدای دروغ از پس آن ایشان ایشان‌اند ستمکاران. (۹۵) بگه: راست گفت خدای. پس‌روی کنید دین ابرهیم را پاک و نبود از مشرکان. (۹۶) نخستین خانه‌ی نهاده شد مردمان را، آن است به مکه برکه کرده و رهنمونی جهانیان را. (۹۷) درآن نشانهای دیدور استادن‌جای[9] ابرهیم کی درشهد در ان بهد ایمن. خدای را ورمردمان حج خانه کی تواند بی‌آن راهی. و کی کافر شهد خدای وی‌نیازست از جهانیان. (۹۸) بگه: یاهل کتاب! چرا می کافرشید به آیتهای خدای؟ خدای گوه است ورآن می کنید. (۹۹) بگه: یاهل کتاب! چرا می‌واززنید از ره خدای؟ کی بگرو یست می طلبید آن را کیلی[10] شما گوهان. نیست خدای بارخوار[11] زان می کنید. (۱۰۰) یا ایشان کبگرو یستید! ار



۱ ــ بهد : باشد.
۲ ــ سک کرده نشهد: سبک کرده‌نشود.
۳ ــ زمان داده سد : مهلت داده شوند.
٤ ــ وی‌رهان : بی رهائی.
٥ ــ دردمند کنار: دردناک.
٦ ــ گهیست : بهشت. ٭
٧ ــ خزین کنید : هزینه کنید. ٭
٨ ــ درحنند : بیافد؛ بندد؛ فرسازد. ٭
٩ ــ استادن جای ـ مقام.
١٠ ــ کیلی : کژی و ناراستی. ٭
١١ ــ بارخوار: ناآگاه؛ بی خبر؛ غافل. ٭

تطيعوا فريقا من الذين اوتوا الكتاب يردوكم بعد ايمانكم كافرين وكيف

فرمان بردارى كنيد گروهى را از ايشان كه داده شدند كتاب باز گردانند شمارا پس از گرويدن شما كافران و چون

تكفرون وانتم تتلى عليكم ايات الله وفيكم رسوله ومن يعتصم بالله فقد

بى كافر شويد و شما بر خوانده مى شود بر شما آيتهاى خداى و در شما پيغامبر او و هر كه دست زند در خداى

هدي الى صراط مستقيم يا ايها الذين امنوا اتقوا الله حق تقاته ولا تموتن

راه نموده شد بى راهى راست يا ايشان كه گرويدند بترسيد از خداى چون سزاى ترسيدن او و نميريد

الا وانتم مسلمون واعتصموا بحبل الله جميعا ولا تفرقوا واذكروا نعمة

الا و شما مسلمانان و دست زنيد برسن خداى همه و پراكنده مشويد و ياد كنيد نعمت

الله عليكم اذ كنتم اعداء فالف بين قلوبكم فاصبحتم بنعمته اخوانا

خداى بر شما كه بوديد دشمنان پس الفت داد ميان دلهاى شما پس گشتيد به نعمت او برادران

وكنتم على شفا حفرة من النار فانقذكم منها كذلك يبين الله لكم اياته

و بوديد بر كرانه گو از آتش پس برهانيد شما را ازان چنين پيدا مى كند خداى مر شما را نشانهاى او

لعلكم تهتدون ولتكن منكم امة يدعون الى الخير ويامرون بالمعروف

تا شما راه يابيد و بايد كه باشد از شما گروهى مى خوانند بسوى نيكى و مى فرمايند بنيكوى

وينهون عن المنكر واولئك هم المفلحون ولا تكونوا كالذين تفرقوا وا

و مى وازنند از زشتى و ايشان ايشان رستگاران و مباشيد چون ايشان كه پراكنده شدند

ختلفوا من بعد ما جاءهم البينات واولئك لهم عذاب عظيم يوم تبيض

و اختلاف كردند از پس آنكه آمد بديشان نشانها و ايشان ايشان را عذابى بزرگ روزى كه سپيد شود

وجوه وتسود وجوه فاما الذين اسودت وجوههم اكفرتم بعد ايمانكم

رويها و سيه شود رويها اما ايشان كه سيه شد رويهاى ايشان آيا كافر شديد پس گرويدن شما

فذوقوا العذاب بما كنتم تكفرون واما الذين ابيضت وجوههم ففي رحمة

بچشيد عذاب بدان بوديد كه كافر شديد و اما ايشان كه سپيد شد رويهاى ايشان در رحمت

الله هم فيها خالدون تلك ايات الله نتلوها عليك بالحق وما الله يريد ظلما

خداى ايشان در آنجا جاودانه اند آن آيتهاى خداى مى خوانيم آن را بر تو بحق و نيست خداى مى خواهد ستمى

للعالمين ولله ما في السموات وما في الارض والى الله ترجع الامور كنتم

بر جهانيان و خداى راست آنچه در آسمانها و آن در زمين و بخداى وا گردد كارها بوديد

خير امة اخرجت للناس تامرون بالمعروف وتنهون عن المنكر وتؤمنون

بهترين گروهى كه بيرون آورده شد مردمان را مى فرمائيد بنيكوى و مى وازنند از زشتى و مى گرويد

فرمان‌برداری کنید گرهی را ازیشان، که داده شدند کتاب، واز گردانند شما را پس گرو یشت[1] شما را کافرانی. (۱۰۱) چون می کافرشید شما، می خوانده شهد ور شما آیتهای خدای و در شماست پیغامبر اوی، کی دست هنگ گیرد[2] به خدای تره نموده شد[3] بی راهی راست. (۱۰۲) یا ایشان کبگرو یستید! بپرخیزید از خدای، چون سزای پرخیزیدن[4] اوی و نمیرید بی شما مسلمانان. (۱۰۳) دست هنگ گیرید به عهد خدای همه، و مپراکنید، ایاد کنید[5] نعمت خدای ورشما کبودید دشمنانی، بهم کرد[6] میان دلهای شما. شدید به نعمت اوی برادرانی،و بودید ور کرانه‌ی کریشکی[7] از آتش برهانست[8] شما را از آن. چنان می دیدور کند خدای شما را نشانهای اوی، شاید کشما ره‌برید. (۱۰٤) کو باش از شما گرهی، می خوانند بی‌نیکی و می فرمایند به نیکوی و می واززنند[9] از گستی[10]. ایشان ایشان‌اند نیکبخت شداران[11]. (۱۰۵) مبید[12] چون ایشان که بپراکندند و اختلاف کردند، از پس آن آمد بدیشان دیدورها. ایشان ایشان را بهد عذابی بزرگ. (۱۰٦) آن روز سپید شهد رویهای و سیه شهد رویهای. اما ایشان که سیه شهد رویها ایشان، ای کافر شدید پس گرو یشت شما؟ تبچشید[13] عذاب بدان بودید می کافر شدید. (۱۰۷) اما ایشان که سپید شهد رویها ایشان، تدر[14] رحمت خدای، ایشان در آنجا جاودانگان بند. (۱۰۸) آن‌اند آیتهای خدای! می خوانیم آن ور توا به حق. نیست خدای می خواهد ستمی ور جهانیان. (۱۰۹) خدایراست آن در آسمانها و آن در زمین، بی خدای واز آید کارها. (۱۱۰) بودید گیه[15] گرهی، کبیرون آورده شد مردمانرا،می فرمایید به نیکوی و می واززنید از گستی و می بگرو یید



۱ ــ گرو یشت : گروش؛ ایمان. ☼
۲ ــ دست هنگ گیرد : دست درزند. ☼
۳ ــ تره نموده شد : پس راه نموده شد. ☼
٤ ــ پرخیزیدن : پرهیزیدن.
۵ ــ ایاد کنید : یاد کنید.
٦ ــ بهم کرد : فراهم آورد.
۷ ــ کریشک : مغاک؛ کنده. ☼
۸ ــ برهانست : برهانید. ☼
۹ ــ می واز زنند : باز می دارند.
۱۰ ــ گستی : زشتی و ناپسندی. ☼
۱۱ ــ نیکبخت شداران : نیک بختان.
۱۲ ــ مبید : مباشید.
۱۳ ــ تبچشید : پس بچشید. ☼
۱٤ ــ تدر = فَفِی . ☼
۱۵ ــ گیه : به؛ خیر؛ نیک. ☼

بالله ولو آمن أهل الكتاب لكان خيرا لهم منهم المؤمنون وأكثرهم الفاسقون

لن يضروكم إلا أذى وإن يقاتلوكم يولوكم الأدبار ثم لا ينصرون

ضربت عليهم الذلة أينما ثقفوا إلا بحبل من الله وحبل من الناس وباؤوا بغضب

من الله وضربت عليهم المسكنة ذلك بأنهم كانوا يكفرون بآيات الله

ويقتلون الأنبياء بغير حق ذلك بما عصوا وكانوا يعتدون ليسوا سواء

من أهل الكتاب أمة قائمة يتلون آيات الله آناء الليل وهم يسجدون يؤمنون

بالله واليوم الآخر ويأمرون بالمعروف وينهون عن المنكر ويسارعون

في الخيرات وأولئك من الصالحين وما يفعلوا من خير فلن يكفروه والله عليم

بالمتقين إن الذين كفروا لن تغني عنهم أموالهم ولا أولادهم من الله شيئا

وأولئك أصحاب النار هم فيها خالدون مثل ما ينفقون في هذه الحياة الدنيا

كمثل ريح فيها صر أصابت حرث قوم ظلموا أنفسهم فأهلكته وما

ظلمهم الله ولكن أنفسهم يظلمون يا أيها الذين آمنوا لا تتخذوا بطانة

من دونكم لا يألونكم خبالا ودوا ما عنتم قد بدت البغضاء من أفواههم

وما تخفي صدورهم أكبر قد بينا لكم الآيات إن كنتم تعقلون ها أنتم

به خدای. اربگرو یستندی اهل کتاب، بودی گیه[۱] ایشانرا. زیشان هست مومنان و گو یشتر[۲] ایشان فاسقان اند. (۱۱۱) زیان نکنند شما را بی دشخواری.ار کازار کنند[۳] واشما، ورگردانند به شما پشتها: واز نصرت کرده نشند. (۱۱۲) زده شد وربشان خواری کجا گندادە شدند[۴]، بی به عهدی از خدای و عهدی از مردمان. واز آمدند به خشمی از خدای و زده‌شد وریشان درو یشی. آن بدان ایشان بودند می‌کافر شدند به آیتهای خدای و می کشتند پیغامبران را به جد[۵] حق. آن بدان نافرمان شدند و بودند می گدشتاری کردند[۶]. (۱۱۳) ناند گراگر[۷] از اهل کتاب گرهی استادار[۸]، می خوانند آیتهای خدای در هنگامهای شو[۹] و ایشان می سجده‌گیرند. (۱۱٤) می بگرو یند[۱۰] به خدای و به روز آن‌جهن[۱۱] و می فرمایند به نیکوی و می واززنند از گستی[۱۲] و می شتاوکنند[۱۳] در نیکی ها. ایشان از نیکان‌بند. (۱۱۵) آن کنید از نیکی، ناسپاسی کرده نشید آن. خدای داناست به پرخیزکاران[۱٤]. (۱۱٦) ایشان کافر شدند، منفعت نکند زیشان مالها ایشان و نی فرزندان ایشان از خدای چیزی. ایشان ایاران[۱۵] آتش‌بند: ایشان در آنجا جاودانگان بند. (۱۱۷) مثل آن می خزین کنند در زندگانی این گیتی. چون مثل بادی در آن سردی رسید به کشته‌ی قومی ستم کردند ورنفسها ایشان، هلاک کرد آنرا. ستم نکرد وریشان خدای بی ور نفسها ایشان می ستم کردند.

(۱۱۸) یا ایشان کبگرو یستید! مگیرید دوستانی از بیرون شما باک نبرند شما را توهی. و دوست دارند آن هلاک شید. پدید آمد دشمنای از دهنهای ایشان؛ و آن پنهام کند گورها[۱٦] ایشان مهتر. دیدور کردیم شما را نشانها، ارهید[۱۷] که خرد را می کار فرمایید. (۱۱۹) ای شما



۱ ـ گیه: به: خوب: نیک. *
۲ ـ گویشتر: بیشتر: بیشی. *
۳ ـ کازار کنند: کارزار کنند.
٤ ـ گنداده شدند: افگنده شدند.
۵ ـ جد: جز: غیر. *
٦ ـ می گدشتاری کردند: از حد در می گذشتند ستم و تجاوز می کردند.
۷ ـ گراگر: برابر.
۸ ـ استادار: ایستاده.
۹ ـ شو: شب.
۱۰ ـ می بگرو یند: می گروند.
۱۱ ـ آن جهن: آن جهان.
۱۲ ـ گستی: زشتی: بدی. *
۱۳ ـ می ستاو کنند: پیشی می گیرند.
۱٤ ـ پرخیزکاران: پرهیزکاران.
۱۵ ـ ایاران: یاران. *
۱٦ ـ گورها: سینه ها: دلها. *
۱۷ ـ هید: هستند.

اولا تحبونهم ولا يحبونكم وتؤمنون بالكتب كله واذا لقوكم قالوا

ای گره من دوست دارید ایشانرا و دوست نمی دارند شمارا و می گروید بکتاب همه و اچو ازمان بدین اسد شمارا گهند

امنا واذا خلوا عضوا عليكم الانامل من الغيظ قل موتوا بغيظكم ان الله

گروییدیم ازمان شماسید خایند ورشما سر انگشتان از خشم بگو بمیرید بخشم شما خدای

عليم بذات الصدور ان تمسسكم حسنة تسؤهم وان تصبكم سيئة يفرحوا

داناست بدان در کورها اررسید شما نکوی اندهگن کند ایشانرا و اررسید شما بکستی رامش رسید

بها وان تصبروا وتتقوا لا يضركم كيدهم شيئا ان الله بما يعملون محيط

بدان و ارشکیبوای کنید و بپرهیزید زیان نکند شمارا کید ایشان چیزی خدای بدان می کنید در کوهاست

واذ غدوت من اهلك تبوئ المؤمنين مقاعد للقتال والله سميع عليم اذ همت

که بامداد کردی از اهل تو جای کردی مومنانرا نشستنگاه کارزار کرد خدای اشنوا و داناست که اندیشه کردند

طائفتان منكم ان تفشلا والله وليهما وعلى الله فليتوكل المؤمنون ولقد نصركم

دو گروه از شما که بددل شدند خدای ولی ان دو و بر خدای کو توکل کنید مومنان نصرت کرد شمارا

الله ببدر وانتم اذلة فاتقوا الله لعلكم تشكرون اذ تقول للمؤمنين الن يكفيكم

خدای بحرب بدر شما سیستان بودید بپرهیزید از خدای شاید کشما شکر کنید که می گفتی مومنانرا کوس بکند شمارا

ان يمدكم ربكم بثلثة الاف من الملائكة منزلين بلى ان تصبروا وتتقوا ويا

که مدد رسید شمارا خداوند شما سه هزار از فرشتگان فرود کردگان بلی ارشکیبوای کنید و بپرهیزید ابید

توكم من فورهم هذا يمددكم ربكم بخمسة الاف من الملائكة مسومين

شما ارزوی ایشان این مدد رسید شمارا خداوند شما پنج هزار از فرشتگان نشان کردگان

وما جعله الله الا بشرى لكم ولتطمئن قلوبكم به وما النصر الا من عند الله

نکردان خدای بی مژده کی شمارا تا ارام امید دلهای شما بدان نیست نصرت بی از نزدیک خدای

العزيز الحكيم ليقطع طرفا من الذين كفروا او يكبتهم فينقلبوا خائبين

عزیز درستکار تا ببرد گروهی از ایشان که کافر شدند یا هلاک کند ایشانرا وار کردند نومید شداران

ليس لك من الامر شيء او يتوب عليهم او يعذبهم فانهم ظالمون ولله ما في

نیست ترا از کار چیزی یا توبه دهد ورشان یا عذاب کند ایشانرا ایشان ستمکاران خدای است انچه در

السموات وما في الارض يغفر لمن يشاء ويعذب من يشاء والله غفور رحيم يايها

اسمانها و انچه در زمین بیامرزد کراخواهد و عذاب کند کراخواهد خدای امرزنده بخشاینده یا

الذين امنوا لا تاكلوا الربوا اضعافا مضاعفة واتقوا الله لعلكم تفلحون

ایشان کبگرویدند مخورید کوش یک دو ها یک دو کرده بپرهیزید از خدای شاید کشما بیک بخت رسید

ای گره می دوست دارید ایشانرا و دوست نمی دارند شما را و می بگرویید به کتاب همه ی آن. ازمان پدیره آیند شما را، گهند: بگرو بستیم؛ ازمان[1] تنها شند بخایند[2] ور شما سرانگشتان از خشم. بگه: بمیرید، به‌حشم شما. خدای داناست بدان در گورها[3]. (۱۲۰) ار رسد به شما نیکوی، اندهگن کند ایشانرا و ار رسد به شما گستی[4]، رامشتی شند[5] بدان. وار شکیوای کنید و بپرخیزید[6]، زیان نکند شما را کید ایشان چیزی. خدای بدان می کنید در گرفتار[7] است. (۱۲۱) که بامداد کردی از اهل توا می‌جای‌کردی مومنان را نشستن‌جایهای کازارکردنرا[8]. خدای اشنوای داناست. (۱۲۲) که اندیشه کردند دو گره از شما که بددل شند خدای ولی آن دوا[9]. ور خدای کووستام کنید[10] مومنان. (۱۲۳) نصرت کرد شما را خدای به حرب بدر، شما سستان بودید؛ بپرخیزید از خدای، شاید کشما شکر گزارید. (۱۲۴) که می گفتی مومنان را: ای گوسی نکند[11] شما را، که مدد فرستد شما را خداوند شما به سه هزار از فریشتگان فرود کردگان؟ (۱۲۵) بلی، ارشکیوای کنید و بپرخیزید ، آیند به شما از روی ایشان[12] این مدد فرستد شما را خداوند شما به پنج هزار از فریستگان نشان کردگان. (۱۲۶) نکرد آن خدای بی‌میزدکی[13] شما را، تا بیارامد دلهای شما بدان. نیست نصرت بی‌از نزدیک خدای عزیز درست‌کار. (۱۲۷) تا ببرد کرانه‌ی ازیشان که کافر شدند یا هلاک کند ایشانرا، واز گردند نومیدشداران[14]. (۱۲۸) نیست ترا از کار چیزی یا توبه پدیرد ورایشان یا عذاب کند ایشان را؛ ایشان ستمکاران. (۱۲۹) خدای راست آن در آسمانها و آن در زمین. بیامرزد کرا خواهد و عذاب کند کرا خواهد. خدای آمرزیدگاری رحمت‌کناریست. (۱۳۰) یا ایشان کبگرو یستید! مخورید گوش[15] یک دوهای یک دوا کرده[16]. بپرخیزید از خدای، شاید کشما نیک‌بخت شید.

۱ ــ **ازمان**: هزمان؛ هنگامی که.

۲ ــ **بخایند**: بدندان گیرند؛ بگزند.

۳ ــ **گورها**: سینه ها؛ دل‌ها. ٭

٤ ــ **گستی**: بدی؛ سختی.

۵ ــ **رامشتی شند**: شادمان شوند؛ شادکامی کنند.

٦ ــ **بپرخیزید**: بپرهیزید.

۷ ــ **درگرفتار**: دانا؛ آگاه به همه؛ احاطه کننده.

۸ ــ **کازار کردن**: کارزار کردن.

۹ ــ **آن دوا**: آن دو.

۱۰ ــ **کووستام کنید** = **فَلیتوکل**: باید توکل کنند. ٭

۱۱ ــ **گوسی نکند**: بسنده نبود؛ بس نباشد.

۱۲ ــ **از روی ایشان** = **من فَورِهم**.

۱۳ ــ **میزدک**: مژده؛ بشارت.

١٤ ــ **نومید شداران**: نومیدان؛ تهی دستان.

۱۵ ــ **گوش**: افزونی؛ سود؛ ربا.

۱٦ ــ **یک دوا کرده**: دوچندان کرده؛ افزوده کرده.

واتقوا النار التي أعدت للكافرين وأطيعوا الله والرسول لعلكم ترحمون
بترسید از آتش که ساخته شد کافران را فرمان برداری کنید خدای را و پیغامبر را شاید کشما رحمت کرده شوید

وسارعوا إلى مغفرة من ربكم وجنة عرضها السموات والأرض أعدت
بشتابید به آمرزشی از خداوند شما و بوستانی که پهنای آن چند آسمانها و زمین ساخته شد

للمتقين الذين ينفقون في السراء والضراء والكاظمين الغيظ والعافين عن
پرهیزکاران را ایشان که هزینه کنند در درویشی و توانگری و فروخورندگان خشم را و عفوکاران از

الناس والله يحب المحسنين والذين إذا فعلوا فاحشة أو ظلموا أنفسهم ذكروا
مردمان و خدای دوست دارد نیکوکاران را ایشان اگر کنند فاحشی یا ستم کنند در تنهای ایشان یاد کنند

الله فاستغفروا لذنوبهم ومن يغفر الذنوب إلا الله ولم يصروا على ما
خدای را آمرزش خواهند گناهان ایشان را که آمرزد گناهان مگر خدای و مصر نشوند و ران

فعلوا وهم يعلمون أولئك جزاؤهم مغفرة من ربهم وجنات تجري من تحتها
کردند و ایشان می دانند ایشان پاداش ایشان آمرزش از خداوند ایشان و بوستانها می رود از زیر آن

الأنهار خالدين فيها ونعم أجر العاملين قد خلت من قبلكم سنن فسيروا
جویها جاودانگان در آن نیک است مزد کارکنان بگذشت از پیش شما نهادها بروید

في الأرض فانظروا كيف كان عاقبة المكذبين هذا بيان للناس وهدى
در زمین بنگرید چون بود سرانجام دروغ زنان این پیدا کردن مردمان را و راه نمونی

وموعظة للمتقين ولا تهنوا ولا تحزنوا وأنتم الأعلون إن كنتم مؤمنين
و پند پرهیزکاران را سست مشوید و اندوهگین مشوید شما هید برتران اگر هستید گرویدگان

إن يمسسكم قرح فقد مس القوم قرح مثله وتلك الأيام نداولها بين
اگر رسد شما را خستگی رسید آن گروه خستگی همچون آن این روزها می گردانیم آن را میان

الناس وليعلم الله الذين آمنوا ويتخذ منكم شهداء والله لا يحب الظالمين
مردمان تا داند خدای ایشان را که گرویدند و گیرد از شما شهیدان و خدای دوست ندارد ستمکاران را

وليمحص الله الذين آمنوا ويمحق الكافرين أم حسبتم أن تدخلوا الجنة ولما
تا پاک کند خدای ایشان را که گرویدند و نیست کند کافران را یا پنداشتید که در شوید در بهشت

يعلم الله الذين جاهدوا منكم ويعلم الصابرين ولقد كنتم تمنون الموت
و نداند خدای ایشان را که جهاد کردند از شما و بداند شکیبایان را و بودید که آرزو کردید مرگ

من قبل أن تلقوه فقد رأيتموه وأنتم تنظرون وما محمد إلا رسول قد خلت
از پیش آن که ببینید آن را دیدید آن و شما می نگرستید نبود محمد مگر پیغامبری بگذشتند

(۱۳۱) بپرخیزید[1] از آن آتش که ساخته شد کافران را. (۱۳۲) فرمانبرداری کنید خدای را و پیغامبر را، شاید کشما رحمت کرده شید. (۱۳۳) بشتاو ید بی آمرزشتی[2] از خداوند شما و بوستانی پهنای آن چند آسمانهاوزمین ساخته شدپرخیزکاران[3] را. (۱۳۴) ایشان کمی-خزین کنند[4] در رامشت[5] و دشخواری و فروخورداران[6] خشم را و عفوکناران از مردمان. خدای دوست دارد نیکوی کناران را. (۱۳۵) ایشان ازمان کنند فاحشی یا ستم کنند ور نفسها ایشان، ایاد کنند[7] خدای را آمرزشت خواهند گنهان ایشان را. کی آمرزد گنهان مگر خدای و مصر نشند ور آن کردند و ایشان می دانند. (۱۳۶) ایشان پاداش ایشان بهد آمرزشتی از خداوند ایشان و بوستانهای می رود از زیر آن جویها، جاودانگان بند در آن. نیک است مزد کارگران. (۱۳۷) بگدشت از پیش شما نهادها ی، بروید درزمین بنگرید چون بود فرجام دروزن گرفتاران[8]. (۱۳۸) این دیدوری مردمان را و ره‌نمونی و پندی پرخیزکاران را. (۱۳۹) سست مشید و انده مبرید، شماهید ورتران[9] ارهید گرو یستاران. (۱۴۰) از رسد به شما خسته‌ی[10] رسید به قوم خسته‌ی هم‌چنان، آن‌اند روزها، می‌گردانیم آن را میان مردمان، تا داند خدای ایشانرا کبگرو یستند و کند از شما شهیدانی. خدای دوست ندارد ستم کاران را. (۱۴۱) تا پاک کند خدای ایشان را کبگرویستند و بکهد[11] کافران را. (۱۴۲) یا پنداشتید که درشید در گهیشت[12]؟و نداند خدای ایشان را کجهاد کردند از شما و بداند شکیوا ان[13] را. (۱۴۳) بودید می آرزوا کردید[14] مرگی از پیش آن کدیدید[15] آن تخود[16] دیدید آن و شما می نگرستید. (۱۴۴) نبود محمد بی پیغامبری بگدشتند



۱ ــ بپرخیزید : بپرهیزید.
۲ ــ آمرزشتی : آمرزشی. ٭
۳ ــ پرخیزکاران : پرهیزکاران.
٤ ــ کمی خزین کنند : که هزینه می کنند. ٭
۵ ــ رامشت : شادی؛ توانگری.
٦ ــ فروخورداران : فرو برندگان؛ فروخورندگان.
۷ ــ ایاد کنند : یاد کنند.
۸ ــ دروزن گرفتاران : دروغ زنان؛ بدروغ دارندگان.
۹ ــ ورتران : برتران.
۱۰ ــ خسته‌ی : خستگی؛ ریش و جراحت. ٭
۱۱ ــ بکهد : بکاهد. ٭
۱۲ ــ گهیشت : بهشت.
۱۳ ــ شکیوا ان : شکیبایان.
۱٤ ــ می آرزوا کردید : آرزو می کردید.
۱۵ ــ کدیدید : که دیدید.
۱٦ ــ تخود : پس‌خود. ٭

از پیش اوی پیغامبران. ای ار بمرد یا کشته شد، وازگشتید ور پاشنکهای[1] شما؟ کی واز-
گردد ور دو پاشنک زیان نکند خدای را چیزی؛ وانوز پاداش دهد[2] خدای شکر گزارداران[3]
را. (١٤٥) نبهد نفسی را که بمیرد بی به فرمان خدای. کتابی زمان پیدا کرده. کی می خواهد
پداش این گیتی دهیم اوی را از آن و کی می خواهد پاداش آن جهن دهیم اوی را از آن،
وانوز پاداش دهیم شکرگزارداران را. (١٤٦) چند از پیغامبری کازار کردند واوی
جماعتها ی فراوان. بودند سست نشدند آن رای رسید بدیشان در سبیل خدای، سست نشدند و
نرمی نکردند. خدای دوست دارد شکیوای کناران[4] را. (١٤٧) نبود قول ایشان بی آن که
گفتند: خداوند اما[5]! بیامرز اما را گنهان اما و توهی[6] اما در کار اما و باستان قدمهای اما
و نصرت کن اما را ور... کافران. (١٤٨) دادایشان را خدای پاداش این گیتی و نیکوی
پاداش آن جهن. خدای دوست دارد نیکوی کناران را. (١٤٩) یا ایشان کبگرو یستید! ار
فرمانبرداری کنید ایشان را که کافر شدند، واز گردانند شما را ور پاشنکها شما. واز گردند
زیان کران[7]. (١٥٠) بل خدای مهتر شماست، اوی گیه نصرت کناران است. (١٥١)
انوز اوکنیم[8] در دلها ایشان که کافر شدند ترس بدان شرک گرفتند به خدای، آن رای[9] فرود
نکرد بدان حجتی و جایگه ایشان آتش بهد و گد[10] است جایگه ستم کاران. (١٥٢) راست
کرد شما را خدای وعدهٔ اوی که می کشتید ایشان را به فرمان اوی، تا ازمان بددل شدید[11] و
پیکار کردید در کار و نافرمان شدید، از پس آن بنمود شما را آن می دوست دارید. از شما
هست کی می خواهد این گیتی و از شما هست کی می خواهد آن جهن. واز بگردانست شما را
از ایشان تا بیازماید شما را. عفو کرد از شما خدای خداوند فضلی ور مومنان. (١٥٣) که بشتاو-
می رفتید، واز نمی استادید وریکی

١ ــ پاسنکها : پاشنه‌ها.
٢ ــ انوز پاداش دهد : زود پاداش دهد.
٣ ــ شکرگزارداران : سپاس گزاران.
٤ ــ شکیوای کناران : شکیبایان؛ صابران.
٥ ــ اما : ما.
٦ ــ توهی : تباهی؛ اسراف؛ فساد.
٧ ــ زیان کران : زیان کاران.
٨ ــ انوز اوکنیم : زود بیفکنیم.
٩ ــ آن رای : آن را که.
١٠ ــ گد : بد.
١١ ــ بد دل شدید : سستی کردید.

والرسول يدعوكم في أخراكم فأثابكم غما بغم لكيلا تحزنوا على ما فاتكم
وپيغامبر مي خواند شما را در واپسين شما تا پاداش داد شما را اندهي با اندهي تا اندوه مبريد ور آن چه شد از شما

ولا ما أصابكم والله خبير بما تعملون ثم أنزل عليكم من بعد الغم أمنة نعاسا
و نه آن رسيد شما را خداي آگاه است بدان مي كنيد وا فرود كرد ور شما از پس اندوه ايمني خوابي

يغشى طائفة منكم وطائفة قد أهمتهم أنفسهم يظنون بالله غير الحق ظن
به در پوشيد گروهي از شما و گروهي اندوهگين كرد ايشان را تنهاي ايشان مي ظن كردند بخداي جز حق ظن

الجاهلية يقولون هل لنا من الأمر من شيء قل إن الأمر كله لله يخفون في أنفسهم ما لا
جاهلي مي گفتند اي هست ما را از كار چيزي بگو كار همه از خداي است پنهان كنند در تنها ايشان آن

يبدون لك يقولون لو كان لنا من الأمر شيء ما قتلنا هاهنا قل لو كنتم في بيوتكم
آشكار نكنند ترا مي گفتند اگر بودي ما را از كار چيزي كشته نشدي ما اينجا بگو اگر بودي در خانها شما

لبرز الذين كتب عليهم القتل إلى مضاجعهم وليبتلي الله ما في صدوركم وليمحص
بيرون شدي ايشان كه نبشته شده بر ايشان كشتن تا جاهاي ايشان تا بيازمايد خداي آن در گورها شما تا پاك كند

ما في قلوبكم والله عليم بذات الصدور إن الذين تولوا منكم يوم التقى الجمعان
آن در دلها شما خداي دانا بدان در گورها ايشان وا گشتند از شما روز در رسيدند دو گروه

إنما استزلهم الشيطان ببعض ما كسبوا ولقد عفا الله عنهم إن الله غفور حليم
بلغزانيد ايشان را ديو به برخي آن كسب كردند عفو كرد خداي از ايشان خداي آمرزنده است بردبار

يا أيها الذين آمنوا لا تكونوا كالذين كفروا وقالوا لإخوانهم إذا ضربوا
يا ايشان كه بگرويدند مباشيد چون ايشان كه كافر شدند و گفتند برادران ايشان را از آن برفتند

في الأرض أو كانوا غزى لو كانوا عندنا ما ماتوا وما قتلوا ليجعل الله ذلك حسرة في قلوبهم
در زمين يا بودند غازيان اگر بودندي بنزديك ما بنمردندي و كشته نشدندي تا كند خداي آن ستماني در دلها ايشان

والله يحيي ويميت والله بما تعملون بصير ولئن قتلتم في سبيل الله أو متم
خداي زنده كند و ميراند خداي بدان مي كنيد بيناست اگر كشته شويد در ره خداي يا بميريد

لمغفرة من الله ورحمة خير مما يجمعون ولئن متم أو قتلتم لإلى الله تحشرون
آمرزشي از خداي و رحمتي به از آن همي گنند اگر بميريد يا كشته شويد به خداي حشر كرده شويد

فبما رحمة من الله لنت لهم ولو كنت فظا غليظ القلب لانفضوا من حولك
تو رحمتي بود از خداي نرم شدي ايشان را اگر بودي تو درشتي بستور دل بپراگنده شدندي از پيرامون تو

فاعف عنهم واستغفر لهم وشاورهم في الأمر فإذا عزمت فتوكل على
عفو كن از ايشان و آمرزش خواه ايشان را و اشارت كن وا ايشان در كار از آن مستي ساختي وپشت كن ور

و پیغامبر می خواند شما را در وادم[1] شما، تا پاداش دهد شما را اندهی باندهی، تا انده نبرید ور آن بشد از شما و نی آن رسید به شما. خدای آگه است بدان می کنید. ﴿۱۵۴﴾ واز فرود کرد ورشما از پس انده ایمنی و خوابی و می ور پوشید ور گرهی از شما و گرهی اندیشه‌مند کرد ایشان را نفسها ایشان. می ظن کردند به خدای جد حق ظن جاهلی. می گهند[2]: ای هست ایما را از کار هیچ چیزی؟ بگه: کار همه‌ی آن خدای‌را، می پنهام کنند درنفسها ایشان آن اشکرا نکنند[3] ترا می گهند : اربودی ایما را از کار چیزی، کشته نشدی ایما اینجا. بگه: ار بودی در خانه‌های شما، بیرون شدی ایشان که ویجب کرده شد[4] ور ایشان کشتن بی‌خفتن‌جایها ایشان، تا بیازماید خدای آن درگورهای[5] شما، تا پاک کند آن در دلهای شما. خدای دانا بدان درگورها. ﴿۱۵۵﴾ ایشان واز گشتند از شما آن روز که به هم آمدند دوگره برمزایست[6] ایشانرا دیو به برخی آن کسب کردند. عفو کرد خدای از یشان. خدای آمرزیدگاری بردبارست. ﴿۱۵۶﴾ یا ایشان کبگرو یستید! مبید چون ایشان که کافر شدند و گفتند برادران ایشان را ازمان برفتند در زمین، یا بودند غازیان ار بودندی نزدیک ایما بنمردندی و کشته نشدندی، تا کند خدای آن پشیمانی در دلها ایشان. خدای زنده کند و بمیراند. خدای بدان می کنید بیناست. ﴿۱۵۷﴾ ار کشته شید در ره خدای، یا بمیرید بی آمرزشتی از خدای و رحمتی گیه[7] زان می‌به هم کنند. ﴿۱۵۸﴾ ار بمیرید یا کشته شید، بی‌خدای حشر کرده شید. ﴿۱۵۹﴾ ترحمتی[8] بود از خدای نرم شدی ایشان را، ار بودی توا زوشی[9] ستوردلی[10] بپراکندندی از پیرامون توا، عفو کن زیشان و آمرزشت خواه[11] ایشانرا و اشارت کن وا ایشان در کار. ازمان منشتی شی[12] وستام کن[13] ور



۱ ــ وادم : آخر؛ پس؛ پس پشت.
۲ ــ می گهد : می گویند.
۳ ــ اشکرا نکنند : آشکار نکنند.
٤ ــ ویجب کرده شد : واجب کرده شد.
۵ ــ گورها : سینه ها : دلها. ٭
٦ ــ برمزایست : بلغزانید؛ از جای ببرد. ٭
۷ ــ گیه : به؛ بهتر؛ نیک.
۸ ــ ترحمتی : به رحمتی.
۹ ــ زوش : تندخو؛ درشت سخن. ٭
۱۰ ــ ستوردل : ستبر دل؛ سخت دل.
۱۱ ــ آمرزشت خواه : آمرزش خواه.
۱۲ ــ منشتی شی : عزیمت کنی؛ قصد و آهنگ کنی. ٭
۱۳ ــ وستام کن : توکل کن؛ اعتماد کن. ٭

الله ان الله يحب المتوكلين ان ينصركم الله فلا غالب لكم وان يخذلكم فمن

ذا الذي ينصركم من بعده وعلى الله فليتوكل المؤمنون وما كان لنبي ان

يغل ومن يغلل يات بما غل يوم القيامة ثم توفى كل نفس ما كسبت وهم لا

يظلمون افمن اتبع رضوان الله كمن باء بسخط من الله وماويه جهنم وبئس

المصير هم درجت عند الله والله بصير بما يعملون لقد من الله على المومنين

اذ بعث فيهم رسولا من انفسهم يتلوا عليهم اياته ويزكيهم ويعلمهم

الكتاب والحكمة وان كانوا من قبل لفي ضلال مبين اولما اصابتكم مصيبة

قد اصبتم مثليها قلتم انى هذا قل هو من عند انفسكم ان الله على كل شيء قدير

وما اصابكم يوم التقى الجمعان فباذن الله وليعلم المومنين وليعلم الذين نافقوا

وقيل لهم تعالوا قاتلوا في سبيل الله او ادفعوا قالوا لو نعلم قتالا لاتبعناكم

هم للكفر يومئذ اقرب منهم للايمان يقولون بافواههم ما ليس في قلوبهم

والله اعلم بما يكتمون الذين قالوا لاخوانهم وقعدوا لو اطاعونا ما

قتلوا قل فادرءوا عن انفسكم الموت ان كنتم صادقين ولا تحسبن الذين

قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون فرحين بما اتيهم الله من

خدای. خدای دوست دارد وستام‌کناران[1] را. (۱۶۰) ار نصرت کند شما را خدای غلبه‌کنار[2] نبهد شما را ار فرود هیلد[3] شما را، کی است اوی کنصرت کند شما را از پس اوی ورخدای‌کو وستام‌کنید مومنان. (۱۶۱) نبهد پیغامبری را که خیانت کند و کی خیانت کند، آرد آن خیانت‌کرد به روز رستاخیز، واز بونده داده شهد[4] هر نفسی بدان کسب کرد. و ایشان ستم کرده نشند. (۱۶۲) ای کی پس‌روی کند خشنودی خدای را چون کی واز آمد بخشمی از خدای و جایگه اوی دوزخ بهد و گد[5] است شدن‌جای. (۱۶۳) ایشان را درجها بهد نزدیک خدای. خدای بیناست بدان می کنند. (۱٦٤) منت نهاد خدای ورمومنان، کبفرستاد دریشان پیغامبری از نفسهای ایشان. می خواند وریشان آیتهای اوی و می پاک کند ایشان را و می آموزد ایشانرا کتاب و حکمت، و بودند از پیش در وی‌رهی دیدور. (۱٦٥) ای ازمان رسید به شما مصیبتی، رسانیدید دوچندان گفتید: از کجاست این؟ بگه: آن از نزدیک نفسهای شما. خدای ور هر چیزی تواناست. (۱٦٦) آن رسید به شما آن روز که بهم آمدند دو گره، تبفرمان[6] خدای بود تا داند مومنان را. (۱٦٧) تا داندایشان را کمنافق کردند و گفته شد ایشان را: بیایند تا کازار کنند در ره خدای یا انبوه کنند. گفتند: ار دانستی کازارکردن پس‌روی کردی شما را.ایشان کافری را آن روز نزدیکترهند زیشان گرو یشت[7] را. می گهند به دهنها ایشان، آن نیست در دلها ایشان. خدای داناتر بدان می پنهام کنند. (۱٦٨) ایشان گفتند برادران ایشانرا و بنشستند: ار فرمانبرداری کردی اما را، کشته نشدندی. بگه: واز کنید از نفسهای شما مرگی، ار هید راست گفتاران. (۱٦٩) مپیندارید ایشانرا که کشته شدند در ره خدای مردگان، بل زندگان‌اند نزدیک خداوند ایشان می روزی داده شند. (۱۷۰) رامشتی‌شداران[8] بدان داد ایشانرا....



---

۱ ــ **وستام کناران** : توکل کنان؛ اعتماد کنندگان. ٭
۲ ــ **غلبه کنار**: چیره؛ غالب.
۳ ــ **فرود هیلد**: فروهلد؛ خوار کند.
٤ ــ **بونده داده شهد** : تمام‌وکامل داده‌شود. ٭
۵ ــ **گد** : بد.
٦ ــ **تبفرمان** : پس‌به‌فرمان . ٭
۷ ــ **گرو یشت** : گروش؛ ایمان. ٭
۸ ــ **رامشتی شداران** : شادمانان.

فضله ويستبشرون بالذين لم يلحقوا بهم من خلفهم الا خوف عليهم ولا هم

بفضل اوی و می شادی کنند بدیشان که در نرسیدند بدیشان از پس ایشان که نبود بیم بر ایشان و نه ایشان

يحزنون يستبشرون بنعمة من الله وفضل وان الله لا يضيع اجر المومنين الذين

اندوهگین شوند می شادی کنند بنعمتی از خدای و فضلی و خدای ضایع نکند مزد مومنان ایشان

استجابوا لله والرسول من بعد ما اصابهم القرح للذين احسنوا منهم واتقوا

جواب کردند خدای را و پیغامبر را از پس آنکه رسید بدیشان جراحت ایشان را که نیکویی کردند از ایشان و بپرهیزیدند

اجر عظيم الذين قال لهم الناس ان الناس قد جمعوا لكم فاخشوهم فزادهم

مزدی بزرگ بود ایشان که گفت ایشان را مردمان که مردمان جمع کردند شما را بترسید از ایشان بیفزود

ايمانا وقالوا حسبنا الله ونعم الوكيل فانقلبوا بنعمة من الله وفضل

ایشان را گرویدنی و گفتند بسنده است ما را خدای و نیک است کارساز بازگشتند بنعمتی از خدای و فضلی

لم يمسسهم سوء واتبعوا رضوان الله والله ذو فضل عظيم انما ذلكم

نرسید بدیشان بدی و پی روی کردند خشنودی خدای را و خدای خداوند فضل بزرگ است آن

الشيطان يخوف اولياءه فلا تخافوهم وخافون ان كنتم مومنين ولا يحزنك

دیو است که می ترساند دوستان اوی را مترسید از ایشان و بترسید از من اگر هستید گرویدگان و اندوهگین مکناد ترا

الذين يسارعون في الكفر انهم لن يضروا الله شيا يريد الله الا يجعل لهم حظا

ایشان که می شتابند در کافری ایشان زیان نکنند خدای را چیزی می خواهد خدای که نکند ایشان را بهره

في الاخرة ولهم عذاب عظيم ان الذين اشتروا الكفر بالايمان لن يضروا الله

در آن جهان و ایشان را عذابی بزرگ بود ایشان که بخریدند کافری را بگرویدن زیان نکنند خدای را

شيا ولهم عذاب اليم ولا يحسبن الذين كفروا انما نملي لهم خير لانفسهم

چیزی و ایشان را عذابی دردناک بود و مپندارید ایشان که کافر شدند که ما مهلت دهیم ایشان را بهتر است ایشان را

انما نملي لهم ليزدادوا اثما ولهم عذاب مهين ما كان الله ليذر المومنين

ما مهلت دهیم ایشان را تا بیفزایند بزه و ایشان را عذابی خوار کننده بود نیست خدای که بگذارد مومنان را

على ما انتم عليه حتى يميز الخبيث من الطيب وما كان الله ليطلعكم على

بدان که شما بر آنید تا جدا کند پلید را از پاک و نیست خدای که آگاه کند شما را بر

الغيب ولكن الله يجتبي من رسله من يشا فامنوا بالله ورسله وان تومنوا و

غیب و لیکن خدای بگزیند از پیغامبران اوی کرا خواهد بگروید بخدای و پیغامبران اوی و اگر بگروید

تتقوا فلكم اجر عظيم ولا يحسبن الذين يبخلون بما اتيهم الله من فضله

و بپرهیزید شما را مزدی بزرگ بود و مپندارید ایشان که بخیلی کنند بدانچه داد ایشان را خدای از فضل اوی

فضل اوی و می رامشت پدیرند[1] بدیشان که درنرسیدند بدیشان از پس ایشان نی ترس بهد وریشان و نی ایشان انده برند. (۱۷۱) می رامشت پدیرند به نعمتی از خدای و فضلی. خدای ضایع نکند مزد مومنان. (۱۷۲) ایشان کجواب کردند[2] خدای را و پیغامبر را، از پس آن رسید بدیشان خسته‌ی[3]، ایشانرا که نیکوی کردند از ایشان و بپرخیزیدند مزدی بزرگ بهد. (۱۷۳) ایشان گفت ایشانرا ناس[4]: مردمان به هم آمدند شما را. بترسید زیشان. بیوزود ایشانرا گرو یشتی و گفتند: گوس بهد[5] ایما را خدای و نیک است نگه‌وان. (۱۷٤) واز گشتند به نعمتی از خدای و فضلی، نرسید بدیشان گدی و پس‌روی کردند خشنودی خدای را. خدای خداوند فضلی بزرگ است. (۱۷۵) اوی است دیو می ترساند شما را از ولیان اوی. مترسید زیشان و بترسید از من، ارهید گرویستاران. (۱۷٦) نگر اندهگن نکنند ترا ایشان، کمی شتاو کنند[6] در کافری. ایشان زیان نکنند خدای را چیزی. می خواهد خدای که نکند ایشانرا نیاوه‌ی[7] درآن جهن. و ایشانرا عذابی بزرگ بهد. (۱۷۷) ایشان بخریدند کافری را به گرو یشت[8] زیان نکردند خدای را چیزی و ایشانرا عذابی دردمند کنار بهد. (۱۷۸) کو مپیندارید ایشان که کافر شدند آن می مهلت دهیم ایشانرا گیه بهد نفسها ایشانرا. می مهلت دهیم ایشانرا تا بیوزایند بزه. و ایشانرا عذابی خوارکنار[9] بهد. (۱۷۹) نیست خدای تا بهیلد[10] مومنان را ور آن شما ور آن هید تا جدا کند پلید را از پاک. نیست خدای تا وررساند شما را ور غیب. بی خدای بگزیند از پیغامبران اوی کرا خواهد. بگرو یید به خدای و پیغامبران اوی ار بگرو یید و بپرخیزید[11]، شما را مزدی بزرگ بهد. (۱۸۰) کو مپیندارید ایشانرا کمی بخیلی کنند بدان داد ایشانرا خدای از فضل اوی

---

۱ ــ **می رامشت پدیرند** : شادی می کنند.
۲ ــ **کجواب کردند** : که جواب کردند.
۳ ــ **حسته‌ی** : خستگی؛ ریش؛ جراحت. ☼
٤ ــ **ناس** : مردم.
۵ ــ **گوس بهد** : بسنده است. ☼
٦ ــ **کمی ستاو کنند** : شتاب می کنند.
۷ ــ **نیاوه** : بهره؛ حظّ؛ برخ. ☼
۸ ــ **گرو یشت** : ایمان؛ گروش.
۹ ــ **خوار کنار**: خوارکننده.
۱۰ ــ **بهیلد** : بماند؛ بگذارد.
۱۱ ــ **بپرخیزید** : بپرهیزید. ☼

هو خيرا لهم بل هو شر لهم سيطوقون ما بخلوا به يوم القيامة ولله ميراث

السموات والارض والله بما تعملون خبير لقد سمع الله قول الذين قالوا ان الله

فقير ونحن اغنيا سنكتب ما قالوا وقتلهم الانبيا بغير حق ونقول ذوقوا

عذاب الحريق ذلك بما قدمت ايديكم وان الله ليس بظلام للعبيد الذين قالوا

ان الله عهد الينا الا نومن لرسول حتى ياتينا بقربان تاكله النار قل قد جاكم

رسل من قبلي بالبينات وبالذي قلتم فلم قتلتموهم ان كنتم صادقين فان كذبوك

فقد كذب رسل من قبلك جاوا بالبينات والزبر والكتاب المنير كل نفس ذائقة

الموت وانما توفون اجوركم يوم القيامة فمن زحزح عن النار وادخل الجنة فقد

فاز وما الحيوة الدنيا الا متاع الغرور لتبلون في اموالكم وانفسكم ولتسمعن

من الذين اوتوا الكتاب من قبلكم ومن الذين اشركوا اذى كثيرا وان تصبروا

وتتقوا فان ذلك من عزم الامور واذ اخذ الله ميثاق الذين اوتوا الكتاب لتبيننه

للناس ولا تكتمونه فنبذوه وراء ظهورهم واشتروا به ثمنا قليلا فبئس ما

يشترون لا تحسبن الذين يفرحون بما اتوا ويحبون ان يحمدوا بما لم يفعلوا فلا

تحسبنهم بمفازة من العذاب ولهم عذاب اليم ولله ملك السموات والارض

آن گیه بهد ایشانرا، بل آن گتر[1] بهد ایشانرا. انوز طوق کرده شند[2] آن بخیلی کردند بدان به روز رستاخیز.خدای را میراث آسمانها و زمین. خدای بدان می کنید آگه است. ﴿۱۸۱﴾ اشنید خدای قول ایشان که گفتند ک :خدای حاجتمند است و ایما وی‌نیازان. انوز بنو یسیم آن گفتند و کشتن ایشانرا پیغامبران را بجدحق و می گهیم: چشید عذاب سوزان. ﴿۱۸۲﴾ آن بدان پیش کرد دستهای شما. خدای نیست ستم کار ور بندگان. ﴿۱۸۳﴾ ایشان گفتند که: خدای وصیت کرد بی ایما راست کر نگیریم پیغامبری را تا آرد بدیما قربانی می خورد آنرا آتش. بگه: آوردند به شما پیغامبرانی از پیش من دیدوریها و بدان که گفتید.چرا می کشتید ایشانرا ارهید راست گفتاران. ﴿۱۸۴﴾ ار دروزن گیرند ترا، تدروزن گرفته شدند[3] پیغامبرانی از پیش توا[4]، آوردند دیدوریها و نوشتی‌ها و کتاب دروشیدار[5]. ﴿۱۸۵﴾ هر نفسی چشیدار[6] مرگی[7] و بونده داده شید[8] مزدهای شما به روز رستاخیز. کی دور کرده شهد از آتش ودر- کرده شهد درگهیشت[9] تدست‌برد[10] و نیست زندگانی این گیتی بی برخورداری فریو[11]. ﴿۱۸۶﴾ می آزموده شند در مالهای شما و نفسهای شما و می اشنند ازیشان که داده شدند کتاب از پیش شما و ازیشان که شرک گرفتند دشخواری فراوان ارشکیوای کنید و بپرخیزید آن از منشتی[12] کارها. ﴿۱۸۷﴾ و که بگرفت خدای پیمان ایشان که داده شدند کتاب تا دیدور کنیم آن مردمان را و پنهام نکنید آن بینداختند اوی را گداره‌ی[13] پشتها ایشان و بخریدند بدان بهای خجاره[14]. گد[15]است آن می خرند. ﴿۱۸۸﴾ مپیندار ایشانرا که می رامشتی شند[16] بدان کردند و می دوست دارند که ستوده شند بدان نکردند مپیندار ایشانرا برستنی از عذاب و ایشانرا عذابی دردمند کنار. ﴿۱۸۹﴾ خدای راست پادشای آسمانها و زمین



۱ ــ گتر: بدتر.
۲ ــ **انوز طوق کرده شند** : زود بود که طوق در گردن کرده شوند.
۳ ــ **تدروزن گرفته شدند** : دروغ‌زن گرفته شدند.
٤ ــ **توا** : تو.
٥ ــ **دروشیدار**: روشن؛ هو یدا. *
٦ ــ **چشیدار**: چشنده.
۷ ــ **مرگی** : مرگ. *
۸ ــ **بونده داده شید** : تمام بدهند شما را. *
۹ ــ **گهیشت** : بهشت.
۱۰ ــ **تدست‌برد** : پس پیروز و فایز گشت. *
۱۱ ــ **فریو**: فریب؛ غرور.
۱۲ ــ **منشتی** : آهنگ؛ قصد. *
۱۳ ــ **گداره‌ی** : ورای؛ پس.
۱٤ ــ **خجاره** : اندک؛ کم. *
۱۵ ــ **گد** : بد.
۱٦ ــ **می رامشتی شند** : شاد می شوند.

والله على كل شيء قدير ان في خلق السموات والارض واختلاف الليل والنهار لايات

لاولي الالباب الذين يذكرون الله قياما وقعودا وعلى جنوبهم ويتفكرون

في خلق السموات والارض ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانك فقنا عذاب النار

ربنا انك من تدخل النار فقد اخزيته وما للظالمين من انصار ربنا اننا سمعنا

مناديا ينادي للايمان ان امنوا بربكم فامنا ربنا فاغفر لنا ذنوبنا وكفر

عنا سيئاتنا وتوفنا مع الابرار ربنا واتنا ما وعدتنا على رسلك ولا تخزنا يوم

القيامة انك لا تخلف الميعاد فاستجاب لهم ربهم اني لا اضيع عمل عامل منكم

من ذكر او انثى بعضكم من بعض فالذين هاجروا واخرجوا من ديارهم واوذوا

في سبيلي وقاتلوا وقتلوا لاكفرن عنهم سيئاتهم ولادخلنهم جنات تجري

من تحتها الانهار ثوابا من عند الله والله عنده حسن الثواب لا يغرنك تقلب

الذين كفروا في البلاد متاع قليل ثم ماويهم جهنم وبئس المهاد لكن الذين

اتقوا ربهم لهم جنات تجري من تحتها الانهار خالدين فيها نزلا من عند الله

وما عند الله خير للابرار وان من اهل الكتاب لمن يؤمن بالله وما انزل اليكم

وما انزل اليهم خاشعين لله لا يشترون بايات الله ثمنا قليلا اولئك لهم اجرهم

خدای ور هر چیزی توانا. (۱۹۰) در آفریدن آسمانها و زمین و مختلف شدن شو و روز، نشانهاست خداوندان خردها را. (۱۹۱) ایشان می ایاد کنند خدای را بپایان[1] و نشستگان ور پهلوها ایشان و می حایشت کنند[2] در آفریدن آسمانها و زمین. خداوند ایما! نیافریدی این باطل. پاکی ترا، برهان ایما را از عذاب آتش. (۱۹۲) خداوند ایما! توا کرا درکنی در آتش، خوار کردی اوی را و نبهد ستم کاران را هیچ نصرت کنارانی. (۱۹۳) خداوند ایما! ایما اشنیدیم خوانداری[3] کمی خواند بی گرویشت[4]: بگروید به خداوند شما. بگرویستیم. خداوند ایما! بیامرز ایما را گنهان ایما، و محاکن[5] زیما گستی های[6] ایما[7] و بمیران ایما را وانیکان. (۱۹٤) خداوند ایما ! ده ایما را آن وعده کردی ایما را ور زبانها پیغامبران توا، و خوار مکن ایما را به روز رستاخیز. توا خلاف نکنی وعده. (۱۹۵) جواب کرد ایشانرا خداوند ایشان: من ضایع نکنم کار کارکناری[8] از شما، از نری یا ماده. برخی از شما از برخی. ایشان کهجره کردند[9] و بیرون کرده شدند از خانها ایشان و دشخواری نموده شدند در ره من و کازار کردند و کشته شدند محاکنم ازیشان گستی ها ایشان و درکنم ایشان را در بوستانها، می رود از زیر آن جویها، پاداشی از نزدیک خدای. خدای نزدیک اوی است نیکوی پاداش. (۱۹۶) نگر بنفریود ترا گشتن ایشان که کافر شدند در شهرها. (۱۹۷) برخورداری خجاره واز جایگه ایشان دوزخ بهد، و گدست[10] جایگه. (۱۹۸) بی ایشان کبپرخیزیدند[11] از خداوند ایشان، ایشانرا بوستانهای بهد، می رود از زیر آن جویها، جاودانگان بند دران پاداشی از نزدیک خدای. آن نزدیک خدای است، گیه[12] بهد نیکان را. (۱۹۹) از اهل کتاب است کی می بگروید به خدای وبدان فرود کرده شد بی شما و بدان فرود کرده شد بی ایشان، نرم شداران[13] خدای را نخرند به آیتهای خدای بهای خجاره[14]. ایشان ایشانرا بهد مزد ایشان



۱ ــ بپایان : ایستاده؛ ایستادگان.
۲ ــ می حایشت کنند =یَتَفَکَّرُونَ : اندیشه می کنند. ٭
۳ ــ خواندار: آواز دهنده؛ ندا کننده.
٤ ــ گرویشت : گروش؛ ایمان.
۵ ــ محاکن : بپوشان؛ محو کن؛ دورکن. ٭
٦ ــ گستی ها : بدی ها. ٭
۷ ــ ایما : ما.
۸ ــ کارکنار: کارکننده.
۹ ــ کهجره کردند : که هجرت کردند.
۱۰ ــ گدست : بداست.
۱۱ ــ کبپرخیزیدند : که بپرهیز یدند.
۱۲ ــ گیه : خوب؛ بهتر؛ نیک. ٭
۱۳ ــ نرم شداران : گردن نهادگان؛ فروتنان.
۱٤ ــ خجاره : اندک؛ کم. ٭

نزدیک خداوند ایشان. خدای زودحساب است. (۲۰۰) یا ایشان کبگرو یستید! شکیوای کنید وشکیوا بید[1] و اسبان ببندید و بپرخیزید از خدای، شاید کشما نیک بخت شید.



سورة النساء مائة وست وسبعون آية

مكية

به نام خدای مهربانی رحمت کنار. (۱) یا مردمان! بپرخیزید از خداوند شما؛ اوی که بیافرید شما را از یک نفس و بیافرید از وی انباز اوی و بپراکند از آن دوا مردانی فراوان و زنانی و بپرخیزید از آن خدای که یک از دیگر می خواهید بدوی واز بریدن خویشی ها. خدای هست ور شما نگه‌وان. (۲) دهید یتیمان را ماها ایشان وبدل مگیرید پلید را به پاک. مخورید ماها ایشان وا ماهای شما. اوی هست بزه‌ی بزرگ. (۳) ار ترسید که راستی‌نکنید در یتیمان، بزنی کنید آن خوش است شما را از زنان دوگان و سه‌گان و چهارگان؛ ار ترسید که راستی نکنید تیکی[2] یا آن پادشا شد راست دستهای شما. آن نزدیک‌تر که جور نکنید. (٤) و دهید زنان را کاوینهای ایشان عطیه‌ی، ار خوش‌شند شما را از چیزی ازوی به نفس بخورید آن نوشی گهارشتی[3]. (۵) مدهید وی‌خردان را ماهای شما آن که کرد خدای شما را استادی. روزی دهید ایشانرا در آن و جامه پوشید ایشانرا وگوهید[4] ایشان را قولی نیکوا. (٦) بیازمایید یتیمان را، تا ازمان رسند به نکاح، ارگینید[5] ازیشان‌راستی، دهید بی‌ایشان ماها ایشان و مخورید آن بتوهی[6] و بیشی، که بزرگ شند. کی هست وی‌نیاز[7]، کوپاکی کن کی هست حاجتمند، کوبخور به نیکوی،

---

۱ ــ بید: باشید.
۲ ــ تیکی: پس یک: پس یکی.
۳ ــ گهارشتی: نوش و گوارنده. ٭
٤ ــ گوهید: گویید.
۵ ــ گینید: بینید.
٦ ــ توهی: تباهی؛ اسراف؛ گزاف کاری. ٭
۷ ــ وی‌نیاز: بی نیاز.

فإذا دفعتم إليهم أموالهم فأشهدوا عليهم وكفى بالله حسيبا للرجال نصيب

مما ترك الوالدان والأقربون وللنساء نصيب مما ترك الوالدان والأقربون

مما قل منه أو كثر نصيبا مفروضا وإذا حضر القسمة أولوا القربى واليتامى

والمساكين فارزقوهم منه وقولوا لهم قولا معروفا وليخش الذين لو تركوا

من خلفهم ذرية ضعافا خافوا عليهم فليتقوا الله وليقولوا قولا سديدا إن الذين

يأكلون أموال اليتامى ظلما إنما يأكلون في بطونهم نارا وسيصلون سعيرا

يوصيكم الله في أولادكم للذكر مثل حظ الأنثيين فإن كن نساء فوق اثنتين

فلهن ثلثا ما ترك وإن كانت واحدة فلها النصف ولأبويه لكل واحد منهما السدس

مما ترك إن كان له ولد فإن لم يكن له ولد وورثه أبواه فلأمه الثلث فإن كان

له إخوة فلأمه السدس من بعد وصية يوصي بها أو دين آباؤكم وأبناؤكم

لا تدرون أيهم أقرب لكم نفعا فريضة من الله إن الله كان عليما حكيما ولكم

نصف ما ترك أزواجكم إن لم يكن لهن ولد فإن كان لهن ولد فلكم الربع مما

تركن من بعد وصية يوصين بها أو دين ولهن الربع مما تركتم إن لم يكن لكم

ولد فإن كان لكم ولد فلهن الثمن مما تركتم من بعد وصية توصون بها أو دين

ازمان[1] دهید بی‌ایشان مالهای ایشان، گوه گیرید ورایشان. گوس به خدای نگه‌وانی.

(۷) مردان را نیاوه‌ی[2] زان بهیشتند[3] پدر و مادر و نزدیکتران و زنان را نیاوه‌ی زان بهیشتند پدر و مادر و نزدیکتران زان خجاره[4] شد از آن، یا فروان شد نیاوه‌ی فریضه کرده.

(۸) ازمان حاضر شند به قسمت خداوندان نزدیکی و یتیمان و درو یشان، روزی دهید ایشانرا از آن وگوهید ایشانرا قولی نیکوا. (۹) کو بترسند ایشان ار بهیشتندی از پس ایشان فرزندانی سستان، ترسیدندی ورایشان. کو بپرخیزید از خدای وگوهید قولی راست.

(۱۰) ایشان می‌خورند مالهای یتیمان به ستم می‌خورند در شکنبها[5] ایشان آتش و انوز درکرده‌شند[6] در آتش. (۱۱) می‌وصیت کند شما را خدای در فرزندان شما: نر را چند نیاوه‌ی دوماده، اربند زنان زور دوا[7]، ایشانرا دو برخ زان بهیشتند ، اربهد یکی تاویراست نیم و پدر و مادر او یرا، هریکی را زان دوا شش‌یک زان بهیشت، اربهد اویرا فرزندی. ار نبهد او یرا فرزندی میراث گیرد از وی پدر و مادر اوی. مادر او یرا سیک، ار بهد او یرا برادری، تمادر[8] او یرا شش‌یک از پس وصیتی کمی‌وصیت کرده شهد بدان یا اوامی.[9] پدران شما و پسران شما، ندانید کدام ازیشان نزدیکتر شما را به منفعت، فریضه‌ی از خدای. خدای هست دانای درست کار. (۱۲) شما را نیم آن بهیشتند انبازان شما، ار نبهد ایشانرا فرزندی. ار بهد ایشانرا فرزندی، شما را چهار یک زان بهیشتند از پس وصیتی کمی وصیت کند بدان یا اوامی. ایشانرا چهاریک زان بهیشتید ، ار نبهد شما را فرزندی. ار بهد شما را فرزندی، ایشانرا هشت‌یک زان‌بهیشتید ، از پس وصیتی کمی وصیت کنید بدان یا اوامی.



۱ ــ ازمان : هزمان؛ هنگامی که.
۲ ــ نیاوه : بهره؛ نصیب. ※
۳ ــ بهیشتند : بهشتند؛ بگذاشتند.
٤ ــ خجاره : اندک؛ کم؛ قلیل. ※
۵ ــ شکنبها : شکم ها.
٦ ــ انوز درکرده شند : زود بود که در شوند.
۷ ــ زوردوا : بیش از دو.
۸ ــ تمادر : پس مادر.
۹ ــ اوام : وام.

ار بهد مردی میراث گرفته شهد[1] کلاله، یا زنی او یرا برادری یا خواهری، هریکی را زان دوا، شش یک. ار بند گو یشتر[2] از آن، ایشان شریکان اند درسیک، از پس وصیتی که وصیت کرده شهد بدان یا اوامی. جد دشخواری نموداری[3] وصیتی از خدای. خدای دانای بردبارست.

(۱۳) آن اند حدهای خدای، کی فرمان برداری کند خدای را و پیغامبر او یرا، درکند او یرا در بوستانهای می رود از زیر آن جویها، جاودانگان بند درآن. آن است دست بردن بزرگ. (۱٤) کی نافرمان شهد خدای را و پیغامبر او یرا و بگدرد ورحدهای اوی، درکند او یرا در آتشی جاودانه شدار[4] درآن. و او یرا بهد عذابی خوارکنار[5]. (۱۵) آن زنان که می کنند فاحشی از زنان شما، گوه گیرید وریشان چهار از شما، ار گوای دهند، وازگیرید ایشانرا در خانها تا بمیراند ایشانرا مرگی[6]، یا کند خدای ایشانرا راهی. (۱٦) آن دوا کمی کنند آن از شما، دشخواری نمایید آن دورا، ار توبه کنند و نیکی کنند، روی گردانید از آن دوا. خدای هست توبه پدیرفتاری رحمت کنار. (۱۷) توبه پدیرفتن ورخدای است، ایشانرا که می کنند گدی[7] بنادانی، واز می توبه کنند از نزدیکی ایشان، توبه پدیرد خدای وریشان. هست خدای دانای درست کار. (۱۸) نیست توبه پدیرفتن ایشان را که می کنند گستیها[8]، تا ازمان[9] حاضر آید به یکی زیشان مرگی ، گهد: من توبه کردم اکن[10]. و نی ایشان می میرند ایشان کافران. ایشان بساختیم ایشانرا عذابی دردمند کنار.

(۱۹) یا ایشان که بگرو یستید! حلال نبهد شما را که میراث گیرید زنان را دژکام[11] و مبشرید[12] ایشانرا تا ببرید برخی آن دادید ایشانرا بی آن کنند فاحشی دیدور. صحبت گیرید وا ایشان بنیکوی، ار دشخوار دارید ایشانرا، شاید که دشخوار دارید چیزی



۱ ــ شهد: شود.
۲ ــ گویشتر: بیشتر. *
۳ ــ دشخواری نمودار: گزند رساننده؛ زیان کننده.
٤ ــ جاودانه شدار: جاویدان.
۵ ــ خوارکنار: خواری نمای؛ خوارکننده.
٦ ــ مرگی: مرگ. *
۷ ــ گدی: بدی.
۸ ــ گستیها: بدی ها؛ گناهها. *
۹ ــ ازمان: هزمان؛ هنگامی که.
۱۰ ــ اکن: اکنون؛ الان. *
۱۱ ــ دژکام: بناچار؛ بناکام.
۱۲ ــ مبشرید: بازمدارید؛ منع نکنید. *

ويجعل الله فيه خيرا كثيرا وان اردتم استبدال زوج مكان زوج واتيتم احديهن

قنطارا فلا تاخذوا منه شيئا اتاخذونه بهتانا واثما مبينا وكيف تاخذونه

وقد افضى بعضكم الى بعض واخذن منكم ميثاقا غليظا ولا تنكحوا ما نكح

اباؤكم من النساء الا ما قد سلف انه كان فاحشة ومقتا وساء سبيلا حرمت

عليكم امهاتكم وبناتكم واخواتكم وعماتكم وخالاتكم وبنات

الاخ وبنات الاخت وامهاتكم اللاتي ارضعنكم واخواتكم من الرضاعة

وامهات نسائكم وربائبكم اللاتي في حجوركم من نسائكم اللاتي دخلتم

بهن فان لم تكونوا دخلتم بهن فلا جناح عليكم وحلائل ابنائكم الذين من

اصلابكم وان تجمعوا بين الاختين الا ما قد سلف ان الله كان غفورا رحيما

والمحصنات من النساء الا ما ملكت ايمانكم كتاب الله عليكم واحل لكم

ما وراء ذلكم ان تبتغوا باموالكم محصنين غير مسافحين فما استمتعتم به

منهن فاتوهن اجورهن فريضة ولا جناح عليكم فيما تراضيتم به من بعد

الفريضة ان الله كان عليما حكيما ومن لم يستطع منكم طولا ان ينكح المحصنات

المومنات فمن ما ملكت ايمانكم من فتياتكم المومنات والله اعلم

کند خدای دران نیکی فراوان. (۲۰) ار خواهید بدل طلبیدن انبازی به جای انبازی، و دادید یکی را زیشان پوستی گاو دینار پر، مستانید از آن چیزی. ای می بستانید آن به دروغ و بزه‌ی دیدور. (۲۱) چون می ستانید آن، و رسید برخی از شما بی‌برخی و بستدند از شما پیمانی زوش[1]. (۲۲) بزنی مکنید آن بزنی کردند پدران شما از زنان بی‌آن بگدشت. آن هست فاحشی و خشمی و گد[2] راهی. (۲۳) حرام کرده شد ورشما مادران شما و دختران شما و خواهران شما و عمتان شما و خالتان شما و دختران برادر و دختران خواهر و مادران شما؛ آن زنان که شیر دادند شما را و خواهران شما از هم‌شیره و مادران زنان شما و دختران زنان شما؛ آن زنان که در کنارهای شمااند از زنان شما؛ آن زنان کدر شدید بدیشان، ار نبودید که‌در-شدید بدیشان، بزه نیست ورشما و زنان پسران شما؛ ایشان کاز[3] پشتهای شمااند و که بهم کنید میان دو خواهر، بی آن بگدشت. خدای هست آمرزیدگاری رحمت‌کنار. (۲۴) پاک‌دامنان از زنان بی‌آن پادشا شد راست‌دستهای شما، کتاب خدای ورشما و حلال کرد شما را آن گداره‌ی[4] آنست که بطلبید به مالهای شما پاک‌دامنان جد[5]زناکناران[6]. آن برخورداری گرفتید بدان زیشان،دهید ایشانرا کاوینها ایشان فریضه‌ی و بزه‌نیست ورشما درآن پسندکار-شدید[7] بدان از پس فریضه. خدای هست دانای درست‌کار. (۲۵) کی نتواند از شما به فضل که بزنی کند زنان پاک‌دامن مومنه را کی آن پادشا شد راست‌دستهای شما از بستاران[8] شما مومنه کان. خدای داناتر



۱ ــ **زوش** : سخت؛ استوار. *
۲ ــ **گد** : بد. *
۳ ــ **کاز**: که از.
٤ ــ **گداره‌ی** : وراء؛ بیرونِ.
۵ ــ **جد** : جز؛ غیر. *
٦ ــ **زناکناران** : زناکنندگان.
۷ ــ **پسندکارشدید** : راضی شدید؛ رضا دادید.
۸ ــ **بستاران** : پرستاران؛ کنیزکان؛ بندگان. *

بإيمانكم بعضكم من بعض فانكحوهن بإذن أهلهن وآتوهن أجورهن بالمعروف

محصنات غير مسافحات ولا متخذات أخدان فإذا أحصن فإن أتين بفاحشة

فعليهن نصف ما على المحصنات من العذاب ذلك لمن خشي العنت منكم وأن

تصبروا خير لكم والله غفور رحيم يريد الله ليبين لكم ويهديكم سنن الذين

من قبلكم ويتوب عليكم والله عليم حكيم والله يريد أن يتوب عليكم

ويريد الذين يتبعون الشهوات أن تميلوا ميلا عظيما يريد الله أن يخفف عنكم

وخلق الإنسان ضعيفا يا أيها الذين آمنوا لا تأكلوا أموالكم بينكم بالباطل

إلا أن تكون تجارة عن تراض منكم ولا تقتلوا أنفسكم إن الله كان بكم رحيما

ومن يفعل ذلك عدوانا وظلما فسوف نصليه نارا وكان ذلك على الله يسيرا

إن تجتنبوا كبائر ما تنهون عنه نكفر عنكم سيئاتكم وندخلكم مدخلا

كريما ولا تتمنوا ما فضل الله به بعضكم على بعض للرجال نصيب مما

اكتسبوا وللنساء نصيب مما اكتسبن واسألوا الله من فضله إن الله كان بكل

شيء عليما ولكل جعلنا موالي مما ترك الوالدان والأقربون والذين عقدت

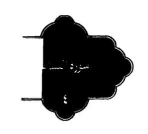
أيمانكم فآتوهم نصيبهم إن الله كان على كل شيء شهيدا الرجال قوامون

به گرو یشت[1] شما. برخی از شما از برخی،بزنی کنید ایشانرا به دستوری اهلان[2] ایشان و دهید ایشانرا کاو ینها ایشان بنیکوی. پاک‌دامنان جد زناکناران و نی گرفتاران دوستانی، ازمان بشوی‌داده‌شند[3]، ار کنند فاحشی، وریشان است نیم آن ور آزادان است از عذاب؛آن کرا ترسد از زنا از شما که شکیوای کنید، گیه بهد[4] شما را. خدای آمرزیدگاری رحمت کنارست.

(۲۶) می خواهد خدای تا دیدورکند شما را و وره نماید شمارا راهها ایشان کاز پیش شما و توبه‌پدیرد ورشما. خدای دانای درست کارست. (۲۷) خدای می خواهد کتوبه پدیرد ورشما و می‌خواهند ایشان که می‌پس‌روی کنند شهوتها، که بگردید گشتنی بزرگ.

(۲۸) می خواهد خدای که سبک کند از شما وآفریده شد انسان سست. (۲۹) یا ایشان کبگرو یستند ! مخورید مالهای شما، میان شما بباطل، بی‌آن کبهد بازرگانی از پسند کاری از شما و مکشید نفسهای شما را. خدای هست به شما رحمت کنار. (۳۰) کی کند آن به گدشتاری و ستم، انوز درکنیم او یرا در آتش وهست آن ور خدای آسان.

(۳۱) ار دوربید از کبیرتها، آن می واززده‌شید از آن، محاکنیم[5] از شما گستیهای[6] شما ودرکنیم شما را درکردن‌جای خوش. (۳۲) آرزوا مکنید[7] آن فضل کرد خدای بدان برخی را از شما ور برخی. مردانرا نیاوه‌ی[8] زان کسب کردند و زنان را نیاوه‌ی زان کسب کردند. بخواهید از خدای از فضل اوی. خدای هست به هر چیزی دانا. (۳۳) هریکی را کردیم عصبگان[9] زان بهیشتند[10] پدر ومادر ونزدیکتران. ایشان که دجک بستند[11] سوگندان شما، دهید ایشانرا نیاوه‌ی ایشان. خدای هست ورهر چیزی گواه. (۳۴) مردان کدخدایان اند



۱ ــ گرویشت: گروش؛ ایمان.
۲ ــ اهلان : کسها؛ پیوستگان.
۳ ــ بشوی داده شند : شوهر کنند.
٤ ــ گیه بهد : نیک باشد. *
۵ ــ محاکنیم : بپوشیم؛ ناپیدا کنیم و بستریم. *
٦ ــ گستیها : بدیها؛ گناهان. *
۷ ــ آرزوا مکنید : آرزو و تمنّا مکنید.
۸ ــ نیاوه : بهره؛ برخ؛ نصیب. *
۹ ــ عصبگان : میراث داران؛ ورثه؛ پسران عم. *
۱۰ ــ بهیشتند : ترک کردند؛ بگذاشتند.
۱۱ ــ دجک بستند : گره بستند؛ عقد و بند بستند. *

على النساء بما فضل الله بعضهم على بعض وبما انفقوا من اموالهم فالصالحات

قانتات حافظات للغيب بما حفظ الله واللاتي تخافون نشوزهن فعظوهن

واهجروهن في المضاجع واضربوهن فان اطعنكم فلا تبغوا عليهن سبيلا ان

الله كان عليا كبيرا وان خفتم شقاق بينهما فابعثوا حكما من اهله وحكما

من اهلها ان يريدا اصلاحا يوفق الله بينهما ان الله كان عليما خبيرا واعبدوا

الله ولا تشركوا به شيئا وبالوالدين احسانا وبذي القربى واليتامى والمساكين

والجار ذي القربى والجار الجنب والصاحب بالجنب وابن السبيل وما ملكت

ايمانكم ان الله لا يحب من كان مختالا فخورا الذين يبخلون ويامرون الناس بالبخل

ويكتمون ما اتاهم الله من فضله واعتدنا للكافرين عذابا مهينا والذين

ينفقون اموالهم رئاء الناس ولا يؤمنون بالله ولا باليوم الاخر ومن يكن

الشيطان له قرينا فساء قرينا وماذا عليهم لو امنوا بالله واليوم الاخر

وانفقوا مما رزقهم الله وكان الله بهم عليما ان الله لا يظلم مثقال ذرة

وان تك حسنة يضاعفها ويؤت من لدنه اجرا عظيما فكيف اذا جئنا من

كل امة بشهيد وجئنا بك على هؤلاء شهيدا يومئذ يود الذين كفروا

ورزنان. بدان فضل کرد خدای برخی را زیشان ور برخی و بدان خزین کردند از مالها ایشان، زنان نیک فرمان‌برداری کناران[1] نگه‌داشتاران[2] غیب را بدان نگه‌داشت خدای.آن زنان که می‌ترسید از نافرمانی ایشان، پند دهید ایشانرا و ببرید زیشان در خفتن‌جایها و بزنید ایشانرا، ار فرمان‌برداری کنند شما را، مطلبید وریشان گهانه‌ی[3] خدای هست وردوری بزرگ. (۳۵) ار ترسید از مخالفتی میان آن دوا، بفرستید داوری از اهل مرد و داوری از اهل زن، ار خواهند نیکی کردن، شایسته کند خدای میان آن دوا. خدای هست دانای آگه.

(۳۶) برستون کنید[4] خدای را و شرک مگیرید بدوی چیزی، وا پدر و مادر نیکوی کردن واخداوندان نزدیکی و یتیمان و درویشان و همسایه خداوند نزدیکی و همسایه‌ی دور و ایار پهلوا[5] و مسافر و آن پادشا شد راست‌دستهای شما. خدای دوست ندارد کرا هست گشی کناری[6] فخرکنار[7]. (۳۷) ایشان می‌بخیلی کنند و می‌فرمایند مردمانرا به بخیلی و می‌پنهام کنند[8] آن دادایشانرا خدای از فضل اوی و بساختیم کافران را عذابی خوارکنار.

(۳۸) ایشان می‌خزین کنند مالها ایشان به چشم دیدی[9] مردمان و نمی‌گروند به خدای و به روز آن جهن، کی بهد دیو او یرا قرینی گد[10] قرینی. (۳۹) چبودی وریشان ار بگرویستندی به خدای و به روز آن جهن[11] و خزین کردندی زان روزی داد ایشانرا خدای. هست خدای بدیشان دانا. (۴۰) خدای ستم نکند چند سنگ موری خورد، ار بهد نیکوی، یک‌دو کند[12] آنرا ودهد از نزدیک اوی مزدی بزرگ. (۴۱) چون بهد ازمان آرند از هر گرهی گواهی و آرند ترا ورین گره گواه. (۴۲) آن روز دوست دارند ایشان که کافر شدند



۱ ــ فرمان برداری کناران : فرمانبرداران.
۲ ــ نگه‌داشتاران : نگه‌داران؛ نگاه‌دارندگان.
۳ ــ گهانه : بهانه.
٤ ــ برستون کنید : بپرستید. *
۵ ــ ایار پهلوا : یار سفر؛ هم پهلو.
٦ ــ گشی کنار: گشی کننده؛ متکبّر. *
۷ ــ فخرکنار: نازنده؛ فخرآور.
۸ ــ می‌پنهام کنند : پنهان می کنند.
۹ ــ چشم دیدی : از بهر نمایش؛ از بهر ریا. *
۱۰ ــ گد : بد.
۱۱ ــ آن جهن : آن جهان.
۱۲ ــ یک دو کند : بفزاید؛ دوچندان کند.

وعصوا الرسول لو تسوى بهم الارض ولا يكتمون الله حديثا يا ايها الذين

امنوا لا تقربوا الصلوة وانتم سكارى حتى تعلموا ما تقولون ولا جنبا

الا عابرى سبيل حتى تغتسلوا وان كنتم مرضى او على سفر او جاء احد منكم

من الغائط او لامستم النساء فلم تجدوا ماء فتيمموا صعيدا طيبا فامسحوا

بوجوهكم وايديكم ان الله كان عفوا غفورا الم تر الى الذين اوتوا

نصيبا من الكتاب يشترون الضلالة ويريدون ان تضلوا السبيل والله اعلم

باعدائكم وكفى بالله وليا وكفى بالله نصيرا من الذين هادوا يحرفون

الكلم عن مواضعه ويقولون سمعنا وعصينا واسمع غير مسمع وراعنا

ليا بالسنتهم وطعنا في الدين ولو انهم قالوا سمعنا واطعنا واسمع

وانظرنا لكان خيرا لهم واقوم ولكن لعنهم الله بكفرهم فلا يؤمنون

الا قليلا يا ايها الذين اوتوا الكتاب امنوا بما نزلنا مصدقا لما معكم

من قبل ان نطمس وجوها فنردها على ادبارها او نلعنهم كما لعنا اصحاب

السبت وكان امر الله مفعولا ان الله لا يغفر ان يشرك به ويغفر ما دون

ذلك لمن يشاء ومن يشرك بالله فقد افترى اثما عظيما الم تر الى الذين يزكون

و نافرمان شدند پیغامبر را، ار گراگر کرده شی[1] بدیشان زمین و پنهام نکنند از خدای حدیثی. (۴۳) یا ایشان کبگرو یستید ! نزدیک مشید به نماز و شما مستان،تابدانید آن می گوهید و نی جنبان، بی گداره کرداران[2] رهی تا خود رابشو یید. اربید بیماران یاور سفری، یا آمد یکی از شما از غایط یا بمجیدید[3] زنان را، نگندید[4] آوی[5]، قصد کنید خاکی پاک را، مسح کنید رویهای شما و دستهای شما، خدای هست عفوکناری آمرزیدگار. (۴۴) ای ننگری بی ایشان کداده شدند نیاوه‌ی از کتاب؟ می خرند وی‌رهی و می خواهند که وی ره شند از ره. (۴۵) خدای داناتر به دشمنان شما گوس[6] به خدای ولی و گوس به خدای نصرت کناری. (۴۶) ازیشان که جهودی کردند، می گردانند سخن را از جایگهای آن و می گهند[7]: اشنیدیم و نافرمان شدیم و بیشن[8] جد اشنانیده‌ی[9] و راعنا گردانستنی به زبانها ایشان وطعنه کردنی دردین. ار ایشان گفتندی: اشنیدیم و فرمانبرداری کردیم بیشن و بنگر بدیما بودی گیه ایشانرا واستاده‌تر. بی‌بلعنت کرد ایشانرا خدای به کافری ایشان نمی گرو یند بی‌خجاره‌ی. (۴۷) یا ایشان کداده شدند کتاب! بگرو یید بدان فرود کردیم راستکر-گرفتار[10] آن رای[11] واشما از پیش آن که محاکنیم[12] رویهای واز گردانیم آنرا ور پسهای آن یا بلعنت کنیم ایشانرا چنان بلعنت کردیم ایاران شنبه‌را و هست کار خدای کرده. (۴۸) خدای نیامرزد که شرک گرفته شهد بدوی و بیامرزد آن بیرون آنست کرا خواهد کی شرک گیرد به خدای درحیند[13] بزه‌ی بزرگ. (۴۹) ای ننگری بی ایشان کمی ستایند[14]



۱ ــ گراگر کرده‌شی: برابر کرده شود؛ هموار و راست کرده شود.
۲ ــ گداره کرداران: گذرندگان.
۳ ــ بمجیدید: نزدیکی کردید؛ گرد آمدید.
٤ ــ نگندید: نیابید. *
۵ ــ آو: آب.
٦ ــ گوس: بس؛ بسنده.
۷ ــ می گهند: می گویند.
۸ ــ بیشن: بنیوش؛ بشنو. *
۹ ــ جد اشنانیده‌ی: نا اشنیده؛ ناشنویده.
۱۰ ــ راست کر گرفتار: باوردارنده.
۱۱ ــ آن رای: آن را که. *
۱۲ ــ محاکنیم: بستریم. *
۱۳ ــ درحیند: برسازد؛ ببافد. *
۱٤ ــ می ستایند: پاکیزه کنند.

انفسهم بل الله يزكي من يشاء ولا يظلمون فتيلا انظر كيف يفترون على الله

الكذب وكفى به اثما مبينا الم تر الى الذين اوتوا نصيبا من الكتاب يؤمنون

بالجبت والطاغوت ويقولون للذين كفروا هؤلاء اهدى من الذين امنوا سبيلا

اولئك الذين لعنهم الله ومن يلعن الله فلن تجد له نصيرا ام لهم نصيب من

الملك فاذا لا يؤتون الناس نقيرا ام يحسدون الناس على ما اتاهم الله من فضله

فقد اتينا ال ابراهيم الكتاب والحكمة واتيناهم ملكا عظيما فمنهم

من امن به ومنهم من صد عنه وكفى بجهنم سعيرا ان الذين كفروا باياتنا سوف

نصليهم نارا كلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غيرها ليذوقوا العذاب

ان الله كان عزيزا حكيما والذين امنوا وعملوا الصالحات سندخلهم جنات

تجري من تحتها الانهار خالدين فيها ابدا لهم فيها ازواج مطهرة وندخلهم

ظلا ظليلا ان الله يامركم ان تؤدوا الامانات الى اهلها واذا حكمتم

بين الناس ان تحكموا بالعدل ان الله نعما يعظكم به ان الله كان سميعا

بصيرا يا ايها الذين امنوا اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولي الامر منكم

فان تنازعتم في شيء فردوه الى الله والرسول ان كنتم تؤمنون بالله واليوم الاخر ذ

نفسهای ایشانرا؟ بل خدای بستاید کرا خواهد و ستم کرده‌نشند چند دسه‌ی[1] خسته[2].
(۵۰) بنگر چون می درحینند[3] ورخدای دروغ، گوس[4] بدوی بزه‌ی دیدور. (۵۱) ای ننگری بی ایشان کداده شدند نیاوه‌ی[5] از کتاب؟ می بگروند به کندای[6] و دیو و می گهند ایشانرا که کافر شدند این گره ره‌نمودارتر ازیشان اند کبگرو یستند به ره. (۵۲) ایشان ایشان‌اند، بلعنت کرد ایشانرا خدای. کرا بلعنت کند خدای، نگندی[7] او یرا نصرت کناری. (۵۳) یا ایشانرا نیاوه‌ی از پادشای،نون[8] ندهند مردمانرا چند دنگی[9] خسته . (۵۴) یا می حسد کنند ورمردمان ورآن داد ایشانرا خدای از فضل اوی. دادیم گره ابرهیم را کتاب و حکمت و دادیم ایشانرا پادشای بزرگ. (۵۵) زیشان هست کی بگرویست بدان، وزیشان هست کی وازرد ازآن.گوس[10] به دوزخ آتشی. (۵۶) ایشان کافر شدند به آیتها ایما، انوز درکنیم ایشانرا در آتشی، هر باری نرم شهد پوستها ایشان بدل دهیم ایشانرا پوستهای جد آن، تا بچشند عذاب. خدای هست عزیزی درست کار. (۵۷) ایشان کبگرو یستند و کردند نیکیها، انوز درکنیم ایشانرا در بوستانهای می رود از زیر آن جویها، جاودانگان‌بند در آن همیشه. ایشانرا درآنجا انبازانی پاک کرده بهد و درکنیم ایشانرا در سایه‌ی سایه‌مند. (۵۸) خدای می فرماید شما را که بگزارید امانتها بی اهل آن. ازمان حکم کنید میان مردمان حکم کنید براستی. خدای نیک می پند دهد شما را بدان. خدای هست اشنوای بینا. (۵۹) یا ایشان کبگرو یستید! فرمانبرداری کنید خدای را و فرمانبرداری کنید پیغامبر را و خداوندان کار را از شما، ار پیکار کردید در چیزی، ترد کنید[11] آنرا بی خدای و پیغامبر، ار هید که می بگرو یید به خدای و به روز آن جهن[12].



۱ ــ دسه : رشته‌ای که درمیان هسته‌ی خرماست.
۲ ــ خسته : هسته. ٭
۳ ــ می درحینند : می بافند؛ برمی سازند. ٭
٤ ــ گوس : بس؛ بسنده.
۵ ــ نیاوه : بهره؛ برخ؛ نصیب. ٭
٦ ــ کندای = اَلجِبْتِ : دیو . ٭
۷ ــ نگندی : نیابی .
۸ ــ نون : آنگاه.٭
۹ ــ دنگ = نقیر: اندک.
۱۰ ــ گوس : بسنده؛ بس.
۱۱ ــ ترد کنید : باز گردانید؛ باز دهید. ٭
۱۲ ــ آن جهن : آن جهان.

ذلك خير واحسن تاويلا الم تر الى الذين يزعمون انهم امنوا بما انزل اليك وما

انزل من قبلك يريدون ان يتحاكموا الى الطاغوت وقد امروا ان يكفروا

به ويريد الشيطن ان يضلهم ضللا بعيدا واذا قيل لهم تعالوا الى ما انزل

الله والى الرسول رايت المنفقين يصدون عنك صدودا فكيف اذا اصبتهم

مصيبة بما قدمت ايديهم ثم جاءوك يحلفون بالله ان اردنا الا احسانا وتوفيقا

اوليك الذين يعلم الله ما في قلوبهم فاعرض عنهم وعظهم وقل لهم في

انفسهم قولا بليغا وما ارسلنا من رسول الا ليطاع باذن الله ولو انهم اذ

ظلموا انفسهم جاءوك فاستغفروا الله واستغفر لهم الرسول لوجدوا

الله توابا رحيما فلا وربك لا يومنون حتى يحكموك فيما شجر بينهم ثم لا

يجدوا في انفسهم حرجا مما قضيت ويسلموا تسليما ولو انا كتبنا عليهم

ان اقتلوا انفسكم او اخرجوا من دياركم ما فعلوه الا قليل منهم ولو انهم

فعلوا ما يوعظون به لكان خيرا لهم واشد تثبيتا واذا لاتينهم من

لدنا اجرا عظيما ولهدينهم صرطا مستقيما ومن يطع الله والرسول

فاوليك مع الذين انعم الله عليهم من النبين والصديقين والشهدا والصالحين

آن گیه و نیکوتر به عاقبت. (۶۰) ای ننگری بی ایشان کمی گهند[1] ایشان بگرو یستند بدان فرود کرده شد بی‌توا و بدان فرود کرده شد از پیش توا؟ می خواهند که داوری برند بی دیو و فرموده‌شدند که کافرشدند بدان. می خواهد دیو که وی‌ره کند ایشانرا، وی‌رهی دور. (۶۱) ازمان گفته شهد ایشانرا: بیایید بی‌آن فرود کرد خدای و بی‌پیغامبر، گینی[2] منافقان را می روی گردانند از توا، روی گردانستنی. (۶۲) چون بهد ازمان رسد بدیشان مصیبتی، بدان پیش کرد دستها ایشان واز آیند به توا، می سوگند خورند به خدای که نخهستیم[3] بی‌نیکوی کردنی و شایسته کردنی. (۶۳) ایشان ایشان‌اند، داند خدای آن در دلها ایشان است. روی‌گردان ازیشان و پند ده ایشانرا و بگه ایشانرا در نفسها ایشان قولی تمام.

(۶۴) نفرستادیم هیچ پیغامبری بی تافرمان‌برداری کرده شهد به فرمان خدای. ار ایشان که ستم کردند ورنفسها ایشان آمدندی به توا، آمرزشت خهستندی[4] از خدای و آمرزشت خهستی[5] ایشانرا پیغامبر، گندادندی[6] خدای را توبه‌پدیرفتاری[7] رحمت‌کنار. (۶۵) سوگند به خداوند توا، نگرو یند تا داور کنند ترا در آن اختلاف افتاد میان ایشان،وازنگندند[8] در نفسها ایشان تنگی زان قضا کردی ونرم‌شند نرم‌شدنی. (۶۶) ار ایما ویجب کردی وریشان که بکشید نفسهای شما را، یا بیرون شید از خانها شما، نکردندی آن بی‌خجاره‌ی[9] زیشان.ارایشان کردندی آن می پند داده شدند بدان، بودی گیه ایشانرا و سخ‌تر به استانیدن.

(۶۷) نون[10] دادی ایشانرا از نزدیک ایما مزدی بزرگ. (۶۸) وره‌نمودی ایشانرا رهی راست. (۶۹) کی فرمان‌برداری کند خدای را و پیغامبر را ایشان وا ایشان‌اند کنعمت کرڎ[11] خدای وریشان از پیغامبران و راست‌گو یان و گوهان و نیکان.



۱ ـ می گهند: می گو یند.
۲ ـ گینی: بینی. *
۳ ـ نخهستیم: نخواستیم.
٤ ـ خهستندی: می خواستند. *
۵ ـ خهستی: می خواست.
٦ ـ گندادندی: می یافتند. *
۷ ـ توبه‌پدیرفتار: توبه پذیرنده.
۸ ـ وازنگندند: نیابند. *
۹ ـ خجاره: اندک؛ کم؛ قلیل. *
۱۰ ـ نون: آنگاه. *
۱۱ ـ کنعمت کرد: که نعمت کرد.

وحسن اولئك رفيقا ذلك الفضل من الله وكفى بالله عليما يا ايها الذين

امنوا خذوا حذركم فانفروا ثبات او انفروا جميعا وان منكم لمن ليبطئن

فان اصابتكم مصيبة قال قد انعم الله علي اذ لم اكن معهم شهيدا ولئن

اصابكم فضل من الله ليقولن كان لم تكن بينكم وبينه مودة يا ليتني كنت

معهم فافوز فوزا عظيما فليقاتل في سبيل الله الذين يشرون الحيوة الدنيا

بالاخرة ومن يقاتل في سبيل الله فيقتل او يغلب فسوف نؤتيه اجرا عظيما

وما لكم لا تقاتلون في سبيل الله والمستضعفين من الرجال والنساء والولدان

الذين يقولون ربنا اخرجنا من هذه القرية الظالم اهلها واجعل لنا من لدنك

وليا واجعل لنا من لدنك نصيرا الذين امنوا يقاتلون في سبيل الله والذين

كفروا يقاتلون في سبيل الطاغوت فقاتلوا اولياء الشيطان ان كيد

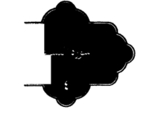
الشيطان كان ضعيفا الم تر الى الذين قيل لهم كفوا ايديكم واقيموا

الصلوة واتوا الزكوة فلما كتب عليهم القتال اذا فريق منهم يخشون

الناس كخشية الله او اشد خشية وقالوا ربنا لم كتبت علينا القتال

لولا اخرتنا الى اجل قريب قل متاع الدنيا قليل والاخرة خير لمن اتقى

و نیک رفیقان‌اند ایشان. ﴿۷۰﴾ آن است فضل از خدای، گوس[1] به خدای دانا.
﴿۷۱﴾ یا ایشان کبگرو یستید ! بگیرید حذر شما، بیرون شید گرهها یا بیرون شید همه.
﴿۷۲﴾ از شما هست کی درنگ کند ار رسد به شما مصیبتی، گهد: نعمت کرد خدای ورمن که نبودم وا ایشان گواه. ﴿۷۳﴾ اررسد به شما فضلی از خدای، گهد: گوهی نبود میان شما و میان اوی دوستی، یا کاشکی من بودی وا ایشان تا دست بردی دست‌بردنی[2] بزرگ. ﴿۷۴﴾ کو کازارکنید در ره‌خدای ایشان می‌فروشند زندگانی این گیتی بدان‌جهن[3]. کی کازارکند در سبیل خدای، کشته شهد یا غلبه کند، انوز دهیم[4] او یرا مزدی بزرگ. ﴿۷۵﴾ چیست شما را کازارنمی کنید در سبیل خدای و سست گرفتگان از مردان و زنان و خوردان[5]؟ ایشان می گهند: خداوند ایما! بیرون آر ایما را ازین ده ستمکار اهل آن وکن ایما را از نزدیک توا ولی وکن ایما را از نزدیک توا نصرت‌کناری. ﴿۷۶﴾ ایشان بگرو یستند، می کازارکنند[6] در سبیل خدای. ایشان که کافر شدند می کازار کنند در ره دیو، کازارکنید وا ولیان دیو. کید دیو هست سست. ﴿۷۷﴾ ای ننگری بی‌ایشان، گفته شد ایشانرا: وازدارید دستهای شما و به پای کنید نماز و بدهید زکوه، ازمان ویجب کرده شد[7] وریشان کازار کردن، ازمان گرهی زیشان‌می‌ترسند از مردمان چون ترسیدن خدای یا سختر بترسیدن. گفتند: خداوند ایما! چرا ویجب کردی وریما کازار کردن؟ چرا پس نکردی ایما را تا بی زمانی نزدیک؟ بگه: برخورداری این گیتی خجاره و آن جهن گیه کرا بپرخیزد[8]



۱ ــ **گوس**: بسنده؛ بس. *
۲ ــ **دست بردن**: رستن؛ پیروزی یافتن. *
۳ ــ **آن‌جهن**: آن جهان.
٤ ــ **انوز دهیم**: زود بدهیم.
۵ ــ **خوردان**: کودکان؛ فرزندان.
٦ ــ **می کازار کنند**: کارزار می کنند.
۷ ــ **ویجب کرده شد**: واجب کرده شد.
۸ ــ **بپرخیزد**: بپرهیزد.

تظلمون فتيلا أينما تكونوا يدرككم الموت ولو كنتم في بروج مشيدة
وإن تصبهم حسنة يقولوا هذه من عند الله وإن تصبهم سيئة يقولوا هذه
من عندك قل كل من عند الله فما لهؤلاء القوم لا يكادون يفقهون حديثا
ما أصابك من حسنة فمن الله وما أصابك من سيئة فمن نفسك وأرسلناك
للناس رسولا وكفى بالله شهيدا من يطع الرسول فقد أطاع الله ومن تولى
فما أرسلناك عليهم حفيظا ويقولون طاعة فإذا برزوا من عندك بيت
طائفة منهم غير الذي تقول والله يكتب ما يبيتون فأعرض عنهم وتوكل
على الله وكفى بالله وكيلا أفلا يتدبرون القرآن ولو كان من عند غير الله
لوجدوا فيه اختلافا كثيرا وإذا جاءهم أمر من الأمن أو الخوف أذاعوا
به ولو ردوه إلى الرسول وإلى أولي الأمر منهم لعلمه الذين يستنبطونه
منهم ولولا فضل الله عليكم ورحمته لاتبعتم الشيطان إلا قليلا فقاتل
في سبيل الله لا تكلف إلا نفسك وحرض المؤمنين عسى الله أن يكف بأس
الذين كفروا والله أشد بأسا وأشد تنكيلا من يشفع شفاعة حسنة يكن
له نصيب منها ومن يشفع شفاعة سيئة يكن له كفل منها وكان الله على كل

و ستم کرده نشند چند دسه‌ی[1] خسته[2]. ﴿۷۸﴾ کجا بید در رسد به شما مرگی[3]، ار همه بید در کوشکهای بلند کرده. ار رسد بدیشان نیکوی، می گهند: این از نزدیک خدای است، و اررسد بدیشان گستی[4]، می گهند: این از نزدیک توا. بگه: همه از نزدیک خدای است. چیست این قوم را، نکامند[5] که دریاوند حدیثی؟ ﴿۷۹﴾ آن رسید به توا از نیکوی تاز[6]خدای است و آن رسید به توا از گستی تاز نفس توا و بفرستادیم ترا مردمانرا پیغامبری. گوس[7] به خدای گواهی. ﴿۸۰﴾ کی فرمان‌برداری کند پیغامبر را، فرمان‌برداری کرد خدای را. کی واز گردد نفرستادیم ترا وریشان نگه‌وان. ﴿۸۱﴾ و می گهند فرمان‌برداری ازمان بیرون شند از نزدیک توا می شوهنگ کند[8] گرهی زیشان جد آن می گهند[9]. خدای بنو یسد آن می‌شوهنگ کنند . روی گردان ازیشان، وستام کن[10] ورخدای. گوس به خدای نگه‌وانی. ﴿۸۲﴾ ای بنحایند[11]در قران اربودی از نزدیک جد[12] خدای گندادندی[13] درآن اختلافی فراوان. ﴿۸۳﴾ ازمان آید بدیشان کاری از ایمنی یا ترس، اشکرا کنند[14] آن.ار رد کردندی آنرا بی‌پیغامبر و بی‌خداوندان کار ازیشان دانستندی آن ایشان که می بیرون آرند آن ازیشان، ارنبودی فضل خدای‌ورشما و رحمت اوی، پس روی کردی دیو را بی‌خجاره‌ی[15]. ﴿۸۴﴾ کازار کن در سبیل خدای، ورنهاده نشی[16] بی وا نفس توا و ورانگیز مومنان را، شاید خدای که واز دارد حرب ایشان که کافر شدند. خدای سختر به حرب و سختر به عقوبت. ﴿۸۵﴾ کی شفاعت کند، شفاعتی نیکوا، بهد او یرا نیاوه‌ی[17] از آن و کی شفاعت کند شفاعتی گست، بهد او یرا نیاوه‌ی از آن. و هست خدای ورهر

سورة النساء
٤

۱ ــ دسه = فتیل: کم و بسیار اندک. *
۲ ــ خسته : هسته. *
۳ ــ مرگی : مرگ. *
٤ ــ گستی : بدی؛ زشتی. *
٥ ــ نکامند : نخواهند؛ نزدیک نیست. *
٦ ــ تاز: پس از.
۷ ــ گوس : بسنده؛ بس.
۸ ــ می‌شوهنگ کند: به شب می اندیشد و می گوید.
۹ ــ می گهند : می گویند.
۱۰ ــ وستام کن : توکل کن؛ اعتماد کن. *
۱۱ ــ بنحایند : اندیشه نکنند. *
۱۲ ــ جد = غیر: جز.
۱۳ ــ گندادندی : می یافتند . *
۱٤ ــ اشکرا کنند : آشکارا کنند.
۱٥ ــ خجاره : اندک؛ کم؛ قلیل. *
۱٦ ــ ورنهاده نشی : تکلیف کرده نشود .
۱۷ ــ نیاوه : بهر؛ برخ؛ نصیب. *

فحيوا بأحسن منها أو ردوها إن الله كان على كل

شيء حسيبا الله لا إله إلا هو ليجمعنكم إلى يوم القيامة لا ريب فيه ومن

أصدق من الله حديثا فما لكم في المنافقين فئتين والله أركسهم بما كسبوا

أتريدون أن تهدوا من أضل الله ومن يضلل الله فلن تجد له سبيلا ودوا لو تكفرون

كما كفروا فتكونون سواء فلا تتخذوا منهم أولياء حتى يهاجروا في سبيل

الله فإن تولوا فخذوهم واقتلوهم حيث وجدتموهم ولا تتخذوا منهم

وليا ولا نصيرا إلا الذين يصلون إلى قوم بينكم وبينهم ميثاق أو جاءوكم

حصرت صدورهم أن يقاتلوكم أو يقاتلوا قومهم ولو شاء الله لسلطهم

عليكم فلقاتلوكم فإن اعتزلوكم فلم يقاتلوكم وألقوا إليكم السلم

فما جعل الله لكم عليهم سبيلا ستجدون آخرين يريدون أن يأمنوكم ويأ

منوا قومهم كلما ردوا إلى الفتنة أركسوا فيها فإن لم يعتزلوكم

ويلقوا إليكم السلم ويكفوا أيديهم فخذوهم واقتلوهم حيث ثقفتموهم

وأولئكم جعلنا لكم عليهم سلطانا مبينا وما كان لمؤمن أن يقتل مؤمنا

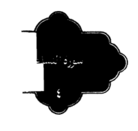
إلا خطأ ومن قتل مؤمنا خطأ فتحرير رقبة مؤمنة ودية مسلمة إلى أهله

چیزی توانا. ﴿۸۶﴾ ازمان درودداده‌شید درودی، درود دهید بنیکوتر از آن، یا رد کنید آن.خدای هست ورهر چیزی نگه‌وان. ﴿۸۷﴾ خدای نیست خدای، مگر اوی. بهم کند شما را تا بی روز رستاخیر. گمامندی نیست در آن کی راست کرتر[1] از خدای به حدیث. ﴿۸۸﴾ چیست شما را در منافقان دوگره خدای هلاک کرد ایشانرا بدان کسب کردند. ای می خواهید که ره نمایید کرا وی‌ره کرد خدای؟ کرا وی‌ره کند خدای، نگندی[2] او یرا راهی. ﴿۸۹﴾ دوست دارند ارکافر شید، چنان کافر شدند تبید[3] گراگر[4]. مگیرید ازیشان ولیانی تا هجره کنند در سبیل خدای. ار واز گردند، بگیرید ایشانرا و بکشید ایشانرا کجا گندید[5] ایشانرا و مگیرید ازیشان ولی و نی نصرت کناری. ﴿۹۰﴾ بی ایشان که می پیوندند وا قومی میان شما و میان ایشان پیمانی، یا آیند به شما تنگ شهد گورهای[6] ایشان که کازار کنند واشما، یا کازار کنند وا قوم ایشان. ارخهستی[7] خدای ورگماشتی ایشانرا ورشما، کازار کردی واشما. ارورتاشند[8] از شما، کازار نکنند واشما و اوکنند بی شما صلح نکرد خدای شما را وریشان راهی. ﴿۹۱﴾ انوز گندید[9] دیگرانی می خواهند که ایمن شند از شما وایمن شند از قوم ایشان. هر باری رد کرده شند بی فتنه واز گردانسته شند درآن.ار ورتانشند[10] از شما و نیوکنند بی شما صلح، واز ندارند[11] دستها ایشان بگیرید ایشانرا و بکشید ایشانرا کجا گندید ایشانرا. ایشان کردیم شما را وریشان حجتی دیدور. ﴿۹۲﴾ نبهد مومنی را که بکشد مومنی را بی بخطا. کی بکشد مومنی را بخطا، آزاد کردن گورده‌ی[12] مومنه و خون گها[13] اسپرده[14] بی اهل آن



۱ ــ **راست‌کرتر** : راست گوی‌تر؛ راست‌تر.
۲ ــ **نگندی** : نیابی.
۳ ــ **تبید** : تا باشید.
٤ ــ **گراگر** : برابر.
۵ ــ **گندید** : یابید. *
٦ ــ **گورها** : سینه ها؛ دلها. *
۷ ــ **خهستی** : خواستی؛ می خواست.
۸ ــ **ورتاشند** : کناره کنند؛ کران گیرند؛ دور شوند. *
۹ ــ **انوز گندید** : زود بود که بیابید. *
۱۰ ــ **ورتانشند** : دور نشوند؛ کرانه نگیرند؛ جدا نگردند. *
۱۱ ــ **وازندارند** : باز ندارند.
۱۲ ــ **گورده** : برده. *
۱۳ ــ **خون گها** : خون‌بها. *
١٤ ــ **اسپرده** : سپرده.

بی‌آن کصدقه کنند. ار بهد از قومی دشمنی شما را و اوی مومن آزاد کردن گورده‌ی[1] مومنه. ار بهد از قومی میان شما و میان ایشان پیمانی خون گهای[2] اسپرده بی‌اهل او و آزاد کردن گورده‌ی مومنه. کی نگندد[3] به روزه داشتن دومایگان[4]، یک پس دیگر توبتی از خدای و هست خدای دانای درست‌کار. ﴿۹۳﴾ کی بکشد مومنی را قصد کنار، تپاداش[5] اوی دوزخ بهد جاودانه شدار[6] درآن و بخشم شد خدای وروی و بلعنت کرد او یرا و بساخت او یرا عذابی بزرگ. ﴿۹۴﴾ یا ایشان کبگرویستید! ازمان بروید در سبیل خدای نگرست کنید[7] و مگوهید[8] کرا اوکند بی‌شما صلح، نه‌ای مومن، می طلبید منفعت زندگانی این گیتی. نزدیک خدای است غنیمتهای فراوان. چنان بودید از پیش، منت کرد خدای ورشما. نگرست کنید، خدای هست بدان‌می کنید آگه. ﴿۹۵﴾ گراگرنیند[9] نشستاران[10] از مومنان، جد خداونذان مضرت و جهادکناران در ره خدای به مالها ایشان و نفسها ایشان. فضل کرد خدای جهادکناران را به مالها ایشان و نفسها ایشان ورنشستاران درجه‌ی. و همه را وعده کرد خدای گهیشت[11] و فضل کرد خدای جهادکناران را ورنشستاران، مزدی بزرگ. ﴿۹۶﴾ درجهای از وی و آمرزشتی و رحمتی. هست خدای آمرزیدگاری رحمت‌کنار. ﴿۹۷﴾ ایشان می‌میرانند ایشانرا فریشتگان ستم‌کاران نفسها ایشان، گهند[12]: در چی بودید؟ گهند : بودیم سست‌گرفتگان در زمین. گهند : آن نبود زمین خدای فراخ، هجره کردید بی‌آن؟ ایشان جایگه ایشان دوزخ بهد و گد شدن‌جای[13].
﴿۹۸﴾ بی[14] سست گرفتگان[15] از مردان و زنان



۱ ــ **گورده** : برده. ‌*
۲ ــ **خون گها** : خون‌بها.
۳ ــ **نگندد** : نیابد. ‌*
٤ ــ **مایگان** : ماه. ‌*
۵ ــ **تپاداش** : تا پاداش؛ پس پاداش.
٦ ــ **جاودانه شدار** : جاو ید؛ جاودانی.
۷ ــ **نگرست کنید** : نیک نگاه کنید و بررسید. ‌*
۸ ــ **مگوهید** : مگو یید.
۹ ــ **گراگرنیند** : برابر نیستند.
۱۰ ــ **نشستاران** : نشستگان.
۱۱ ــ **گهیشت** : بهشت. ‌*
۱۲ ــ **گهند** : گو یند.
۱۳ ــ **شدن‌جای** : جای بازگشت.
١٤ ــ **بی** : مگر؛ جزاز. ‌*
۱۵ ــ **سست گرفتگان** : زبون داشتگان؛ سست‌یافتگان.

والولدان لا يستطيعون حيلة ولا يهتدون سبيلا فاولئك عسى الله ان يعفوا

عنهم وكان الله عفوا غفورا ومن يهاجر في سبيل الله يجد في الارض مراغما

كثيرا وسعة ومن يخرج من بيته مهاجرا الى الله ورسوله ثم يدركه الموت

فقد وقع اجره على الله وكان الله غفورا رحيما واذا ضربتم في الارض

فليس عليكم جناح ان تقصروا من الصلوة ان خفتم ان يفتنكم الذين كفروا

ان الكافرين كانوا لكم عدوا مبينا واذا كنت فيهم فاقمت لهم الصلوة

فلتقم طائفة منهم معك وليأخذوا اسلحتهم فاذا سجدوا فليكونوا من

ورائكم ولتات طائفة اخرى لم يصلوا فليصلوا معك وليأخذوا حذرهم

واسلحتهم ود الذين كفروا لو تغفلون عن اسلحتكم وامتعتكم فيميلون

عليكم ميلة واحدة ولا جناح عليكم ان كان بكم اذى من مطر او كنتم

مرضى ان تضعوا اسلحتكم وخذوا حذركم ان الله اعد للكافرين عذابا

مهينا فاذا قضيتم الصلوة فاذكروا الله قياما وقعودا وعلى جنوبكم

فاذا اطمانتم فاقيموا الصلوة ان الصلوة كانت على المؤمنين كتابا موقوتا

ولا تهنوا في ابتغاء القوم ان تكونوا تألمون فانهم يألمون كما تألمون وترجون

و خورداں، نتوانند حیلتی وره نبرند راهی. ﴿۹۹﴾ ایشان شاید خدای که عفو کند ازیشان. هست خدای عفوکناری آمرزیدگار. ﴿۱۰۰﴾ کی هجره کند در سبیل خدای، گندد[1] در زمین شدن‌جای فراوان و فراخی و کی بیرون شهد از خانه‌ی اوی هجره‌کنار بی‌خدای و پیغامبر اوی، واز در رسد بدوی مرگی[2]، ویجب شد[3] مزد اوی ورخدای. هست خدای آمرزیدگاری رحمت کنار. ﴿۱۰۱﴾ ازمان[4] برو ید در زمین، نیست ورشما بزه‌ی که کم کنید از نماز، ار ترسید که در فتنه اوکنند شما را، ایشان که کافر شدند. کافران هند شما را دشمنی‌دیدور. ﴿۱۰۲﴾ ازمان بی‌دریشان بپای کنی ایشانرا نماز، کوبایست گرهی زیشان واتوا و کو بگیرید سلاحها ایشان. ازمان سجده گیرند،کو بید از گدارهٔ شماکو آی گرهی دیگر نماز نکردند، کو نماز کنند واتوا و کو بگیرند حذر ایشان و سلاحها ایشان. دوست دارند ایشان که کافر شدند، اربارخوارشید[5] از سلاحهای شما و کالایهای شما، حمله کنند ورشما یک حمله و بزه نیست ورشما اربهد به شما دشخواری از باران یا بید بیماران که بنهید سلاحهای شما و بگیرید حذر شما. خدای بساخت کافران را عذابی خوارکنار. ﴿۱۰۳﴾ ازمان تمام کنید نماز، ایاد کنید خدای را بپایان[6] و نشستگان وریهلوهای شما. ازمان بیارامید، بپای کنید نماز. نماز هست ورمومنان فریضه‌ی وقت پیدا کرده. ﴿۱۰۴﴾ سست مشید در طلبیدن قوم. ارهید که می دردمند شید ایشان می دردمند شند چنان می دردمند شید و می مید دارید[7]



۱ ــ **گندد** : یابد. ٭
۲ ــ **مرگی** : مرگ. ٭
۳ ــ **و یجب شد** : واجب شد.
٤ ــ **ازمان** : هزمان؛ هنگامی که.
۵ ــ **بارخوارشید**: غافل شو ید؛ بی آگاهی شو ید. ٭
٦ ــ **بپایان** : ایستاده؛ ایستادگان.
۷ ــ **می مید دار ید** : امید می دار ید.

من الله ما لا يرجون وكان الله عليما حكيما إنا أنزلنا إليك الكتاب بالحق لتحكم

بين الناس بما أراك الله ولا تكن للخائنين خصيما واستغفر الله إن الله كان

غفورا رحيما ولا تجادل عن الذين يختانون أنفسهم إن الله لا يحب من كان خوانا

أثيما يستخفون من الناس ولا يستخفون من الله وهو معهم إذ يبيتون ما لا

يرضى من القول وكان الله بما يعملون محيطا ها أنتم هؤلاء جادلتم عنهم في

الحياة الدنيا فمن يجادل الله عنهم يوم القيامة أم من يكون عليهم وكيلا

ومن يعمل سوءا أو يظلم نفسه ثم يستغفر الله يجد الله غفورا رحيما ومن يكسب

إثما فإنما يكسبه على نفسه وكان الله عليما حكيما ومن يكسب خطيئة أو

إثما ثم يرم به بريئا فقد احتمل بهتانا وإثما مبينا ولولا فضل الله عليك

ورحمته لهمت طائفة منهم أن يضلوك وما يضلون إلا أنفسهم وما يضرونك

من شيء وأنزل الله عليك الكتاب والحكمة وعلمك ما لم تكن تعلم وكان

فضل الله عليك عظيما لا خير في كثير من نجواهم إلا من أمر بصدقة أو معروف

أو إصلاح بين الناس ومن يفعل ذلك ابتغاء مرضات الله فسوف نؤتيه أجرا

عظيما ومن يشاقق الرسول من بعد ما تبين له الهدى ويتبع غير سبيل المؤمنين

از خدای، آن مید نمی دارید[1]. هست خدای دانای درست کار. (۱۰۵) ایما فرود کردیم بی توا کتاب حق، تا حکم کنی میان مردمان بدان بنمود ترا خدای. مباش خیانت کران را پیکار کشی. (۱۰۶) آمرزشت خواه از خدای. خدای هست آمرزیدگاری رحمت کنار. (۱۰۷) پیکار مکن ازیشان کمی خیانت کنند ورنفسها ایشان. خدای دوست ندارد کرا هست خیانت کری بزه کر. (۱۰۸) می پنهام شند از مردمان و پنهام نمی شند از خدای. اوی واایشان است که می شوهنگ کنند[2] آن رای[3] نپسندد از سخن. هست خدای بدان می کنند در گرفتار[4]. (۱۰۹) ای شما ای گره! پیکار کردید ازیشان در زندگانی این گیتی کی پیکار کند واخدای ازیشان به روز رستاخیز، یا کی بهد وریشان نگه‌وان. (۱۱۰) کی کند گدی یا ستم، کند ور نفس اوی واز آمرزشت خواهد از خدای، گندد[5] خدای را آمرزیدگاری رحمت کنار. (۱۱۱) کی کسب کند بزه‌ی، کسب کند آن ورنفس اوی. هست خدای دانای درست کار. (۱۱۲) کی کسب کند گنهی یا بزه‌ی، واز[6] رمیت کند[7] بدان وی گنهی را ورداشت دروغی و بزه‌ی دیدور. (۱۱۳) ار نبودی فضل خدای ورتوا و رحمت اوی، اندیشه کردی گرهی زیشان، که وی‌ره کنند ترا و وی‌ره نمی کنند بی نفسها ایشانرا و زیان نکنند ترا از چیزی و فرود کرد خدای ورتوا کتاب و حکمت و بیامخت[8] ترا آن نبودی کدانستی و هست فضل خدای ور توا بزرگ. (۱۱۴) خیر نیست در فروانی از رازان[9] ایشان بی کی فرمود صدقه‌ی یا نیکوی کردنی یا راستی کردنی میان مردمان. کی کندآن طلبیدن خشنودی خدای را انوز دهیم[10] او یرا مزدی بزرگ. (۱۱۵) کی مخالف شهد[11] پیغامبررا، از پس آن دیدور شد او یرا ره‌راست و پس روی کند جددین مومنان را

سورة النساء ٤

۱ ــ میدنمی دارید : امید نمی دار ید؛ درترجمهٔ لا یرجون.
۲ ــ می شوهنگ کنند : به شب می اندیشند و تدبیر می کنند. *
۳ ــ آن رای : آن را که. *
٤ ــ در گرفتار : دانا؛ فرارسیده؛ درگیرنده.
۵ ــ گندد : یابد. *
٦ ــ واز = ثُمَّ: پس؛ باز.
۷ ــ رمیت کند : اندازد؛ متهم کند. *
۸ ــ بیامخت : بیاموخت.
۹ ــ رازان : راز؛ رازها؛ رازگفتن. *
۱۰ ــ انوزدهیم : زود بدهیم. *
۱۱ ــ مخالف شهد : نافرمانی کند.

در گور دهیم[۱] او یرا آن در گورگرفت[۲] و درکنیم او یرا در دوزخ و گدشدن‌جای[۳]. ﴿۱۱۶﴾ خدای نیامرزد که شرک گرفته شهد بدوی و بیامرزد آن **بیرون آنست؛ کرا** خواهد کی شرک گیرد به **خدای**، وی‌ره شد وی‌رهی دور. ﴿۱۱۷﴾ نمی خوانند از بیرون اوی بی‌مادگانی را و نمی خوانند بی‌دیوی رانده را. ﴿۱۱۸﴾ بلعنت **کرد[۴] او یرا خدای**. گفت: گیرم از بندگان توا **نیاوه‌ی فریضه کرده**. ﴿۱۱۹﴾ وی‌ره کنم ایشانرا **وآرزوا نمایم[۵]** ایشانرا و بفرمایم ایشانرا تا ببرند گوشهای ستوران و بفرمایم ایشانرا تا بگردانند دین خدای را. کی گیرد دیو را ولی از بیرون خدای، زیان کرد زیانی دیدور. ﴿۱۲۰﴾ وعده کند ایشانرا و آرزوا نماید ایشانرا و وعده نمی کند ایشانرا دیو بی‌فریو[۶]. ﴿۱۲۱﴾ ایشان جایگه ایشان دوزخ بهد ونگندند[۷] از آن گریختن‌جای. ﴿۱۲۲﴾ ایشان بگرو یستند و کردند نیکیها انوز درکنیم[۸] ایشانرا در بوستانهای می‌رود از زیر آن جویها، جاودانگان بند دران همیشه. وعده‌ی خدای حق است. کی راست‌کرتر[۹] از خدای به گفتن. ﴿۱۲۳﴾ نیست به آرزوهای شما و نی‌آرزوهای اهل کتاب. کی کند گدی[۱۰]، پاداش داده شهد بدان و نگندند او یرا از بیرون خدای ولی و نی نصرت‌کناری. ﴿۱۲۴﴾ کی کند از نیکیها از نری یا ماده‌ی، اوی مومن،ایشان می درکرده شند درگهیشت[۱۱] و ستم کرده‌نشند چند دنگی[۱۲] خسته[۱۳]. ﴿۱۲۵﴾ کی نیکوتر به دین از کی نرم گرفت روی اوی خدای راو اوی نیکوکار و پس‌روی کرد دین ابرهیم را پاک.و گرفت خدای ابرهیم را دوستی. ﴿۱۲۶﴾ خدای راست آن در آسمانها و آن در زمین. هست خدای بهرچیزی در گرفتار[۱۴]. ﴿۱۲۷﴾ می جواب طلبند از توا در زنان، بگه: خدای می جواب کند شما را دریشان و آن می خوانده **شهد[۱۵] ورشما درکتاب،در** یتیمان زنان، آن زنان که بدادید ایشانرا آن ویجب کرده شد ایشانرا



۱ ــ **درگور دهیم** : واگذاریم؛ برگماریم؛ دردل اندازیم. ٭
۲ ــ **درگور گرفت** : دردل گرفت.
۳ ــ **شدن جای** : بازگشتن گاه.
٤ ــ **بلعنت کرد** : لعنت کرد.
۵ ــ **آرزوا نمایم** : به آرزو افکنم؛ آرزو دهم.
٦ ــ **فریو** : فریب.
۷ ــ **نگندند** : نیابند. ٭
۸ ــ **انوز درکنیم** : زود بود که درآریم.
۹ ــ **راست کرتر** : راست گوی‌تر؛ راست‌تر.
۱۰ ــ **گدی** : بدی.
۱۱ ــ **گهیشت** : بهشت.
۱۲ ــ **دنگ** = نقیر: اندک.
۱۳ ــ **خسته** : هسته. ٭
۱٤ ــ **درگرفتار**: دانا؛ فرارسیده.
۱۵ ــ **می خوانده شهد** : خوانده می شود.

وترغبون ان تنكحوهن والمستضعفين من الولدان وان تقوموا لليتامى بالقسط

وما تفعلوا من خير فان الله كان به عليما وان امراة خافت من بعلها نشوزا

او اعراضا فلا جناح عليهما ان يصلحا بينهما صلحا والصلح خير واحضرت

الانفس الشح وان تحسنوا وتتقوا فان الله كان بما تعملون خبيرا ولن تستطيعوا

ان تعدلوا بين النساء ولو حرصتم فلا تميلوا كل الميل فتذروها كالمعلقة

وان تصلحوا وتتقوا فان الله كان غفورا رحيما وان يتفرقا يغن الله كلا من سعته

وكان الله واسعا حكيما ولله ما في السموات وما في الارض ولقد وصينا

الذين اوتوا الكتاب من قبلكم واياكم ان اتقوا الله وان تكفروا فان لله ما

في السموات وما في الارض وكان الله غنيا حميدا ولله ما في السموات وما في

الارض وكفى بالله وكيلا ان يشا يذهبكم ايها الناس ويات باخرين وكان

الله على ذلك قديرا من كان يريد ثواب الدنيا فعند الله ثواب الدنيا والاخرة

وكان الله سميعا بصيرا يا ايها الذين امنوا كونوا قوامين بالقسط شهداء لله

ولو على انفسكم او الوالدين والاقربين ان يكن غنيا او فقيرا فالله اولى بهما

فلا تتبعوا الهوى ان تعدلوا وان تلووا او تعرضوا فان الله كان بما تعملون خبيرا

و **می رغبت کنید** که بزنی کنید ایشانرا وسست گرفتگان[1] از خوردان و که بایستید یتیمان را براستی. و آن کنید از نیکی، خدای هست بدان دانا. ﴿۱۲۸﴾ **ار زنی داند** از شوی اوی نافرمانی یا **روی گردانستنی**[2]، بزه نیست وران دوا که صلح کنند میان آن دوا صلحی و صلح گیه[3] و حاضر کرده شند نفسها به بخیلی و که نیکوی کنید و بپرخیزید[4]، خدای هست بدان‌می کنید آگه. ﴿۱۲۹﴾ نتوانید که راستی کنید میان زنان، ار همه حریص شید، مگردید همه گشتن بهلید[5] آنرا چون آویخته و که نیکی کنید و بپرخیزید، خدای هست آمرزیدگاری رحمت کنار. ﴿۱۳۰﴾ ار بپراکنند، وی نیازکند خدای همه را از فراخی. اوی هست خدای فراخ‌روزی درست کار. ﴿۱۳۱﴾ خدای راست آن در آسمانها و آن در زمین. وصیت کردیم ایشانرا که داده شدند کتاب از پیش شما و شما را که بپرخیزید از خدای.ار کافر شید،خدای را آن در آسمانها و آن در زمین. هست خدای وی‌نیازی ستوده. ﴿۱۳۲﴾ خدای راست آن در آسمانها و آن در زمین. گوس[6] به خدای نگه‌وانی. ﴿۱۳۳﴾ ار خواهد ببرد شما را یا مردمان و بیارد دیگران. هست خدای ورآن توانا. ﴿۱۳۴﴾ کی هست می خواهد پاداش این گیتی نزدیک خدای است پاداش این گیتی و آن جهن. هست خدای اشنوای بینا. ﴿۱۳۵﴾ یا ایشان **کبگرو یستند!** بید استاداران[7] به راستی، گوهان خدای را ار همه ورنفسهای شما یا **ور پدر و مادر و نزدیکتران.** ار بهد وی نیاز[8] یا حاجتمند ، **خدای سزاوارتر بدان دوا. پس روی‌مکنید هوی را، که راستی نکنید.ار بگردید یا روی گردانید، خدای هست بدان می کنید آگه.**



۱ ــ **سست گرفتگان:** ناتوانان؛ ضعیفان؛ بیچارگان.
۲ ــ **روی گردانستن:** روی گردانیدن. *
۳ ــ **گیه:** به؛ خوب؛ نیک: بهتر.
٤ ــ **بپرخیزید:** بپرهیزید.
۵ ــ **بهلید:** بهلید؛ بگذارید.
٦ ــ **گوس:** بسنده؛ بس.
۷ ــ **استاداران:** ایستادگان.
۸ ــ **وی‌نیاز:** بی نیاز.

يا ايها الذين امنوا امنوا بالله ورسوله والكتاب الذي نزل على رسوله والكتاب الذي

انزل من قبل ومن يكفر بالله وملائكته وكتبه ورسله واليوم الاخر فقد ضل

ضلالا بعيدا ان الذين امنوا ثم كفروا ثم امنوا ثم كفروا ثم ازدادوا كفرا

لم يكن الله ليغفر لهم ولا ليهديهم سبيلا بشر المنافقين بان لهم عذابا اليما

الذين يتخذون الكافرين اوليا من دون المؤمنين ايبتغون عندهم العزة فان العزة لله

جميعا وقد نزل عليكم في الكتاب ان اذا سمعتم ايات الله يكفر بها ويستهزا

بها فلا تقعدوا معهم حتى يخوضوا في حديث غيره انكم اذا مثلهم ان الله جامع

المنافقين والكافرين في جهنم جميعا الذين يتربصون بكم فان كان لكم فتح

من الله قالوا الم نكن معكم وان كان للكافرين نصيب قالوا الم نستحوذ عليكم

ونمنعكم من المؤمنين فالله يحكم بينكم يوم القيامة ولن يجعل الله للكافرين

على المؤمنين سبيلا ان المنافقين يخادعون الله وهو خادعهم واذا قاموا

الى الصلوة قاموا كسالى يراءون الناس ولا يذكرون الله الا قليلا مذبذبين

بين ذلك لا الى هؤلاء ولا الى هؤلاء ومن يضلل الله فلن تجد له سبيلا يا ايها الذين امنوا لا تتخذوا

الكافرين اوليا من دون المؤمنين اتريدون ان تجعلوا لله عليكم سلطانا مبينا

(۱۳۶) یا ایشان کبگرو یستید! بگرو یید به خدای و پیغامبر اوی و کتاب آن کفرود کرده شد ور پیغامبر اوی و کتاب آن کفرود کرده شد از پیش. کی کافر شهد به خدای و فریشتگان اوی و کتابهای اوی و پیغامبران اوی و به روز آن جهن، وی ره شد وی راهی دور. (۱۳۷) ایشان کبگرو یستند، وازکافر شدند، وازبگرو یستند، وازکافر شدند، واز بسیوزودند کافری، نیست خدای تا بیامرزد ایشانرا و نی ره نماید ایشانرا راهی. (۱۳۸) میزدک بر[1] منافقان را، بدان کایشانرا بهدعذابی دردمند کنار. (۱۳۹) ایشان کمی گیرند کافران را ولیانی از بیرون مومنان، ای می طلبند نزدیک ایشان عزیزی، عزیزی خدای راست همه. (۱٤۰) و فرود کرد ورشما در کتاب که ازمان اشنید آیتهای خدای، ناسپاسی کرده شهد بدان و اوسوس کرده شهد بدان، منشینید وا ایشان تا درشند در حدیثی جدآن. شما نون[2] هم‌چون ایشان هید. خدای بهم کنار[3] منافقان است و کافران در دوزخ همه. (۱٤۱) ایشان می برمردارند[4] به شما، ار بهد شما را گشادی[5] از خدای، گهند: ای نبودیم واشما؟ و ار بهد کافران را نیاوه‌ی[6]، گهند: ای غلبه نکردیم ورشما و بنبشردیم[7] شما را از مومنان؟ خدای حکم کند میان شما به روز رستاخیز و نکرد خدای کافران را ور مومنان راهی. (۱٤۲) منافقان می فریو اندازند[8] واخدای واوی فریفتار[9] ایشان است. ازمان ورخیزند بی‌نماز ورخیزند اجگهنان[10]، می چشم دیدی نمایند[11] مردمان را و ایاد نکنند خدای را بی‌خجاره[12]. (۱٤۳) رانده گان[13] میان آن نی بی این گره... کرا وی ره کند خدای، نگندی[14] او یرا راهی. (۱٤٤) یا ایشان کبگرو یستید! مگیرید کافران را ولیانی از بیرون مومنان، ای می خواهید که کنید خدای را ور شما حجتی دیدور؟



۱ ـ **میزدک بر:** مژده ده.
۲ ـ **نون:** آنگاه؛ هنگامی که. *
۳ ـ **بهم کنار:** فراهم آرنده؛ گردآورنده.
٤ ـ **می برمردارند:** انتظار می برند؛ چشم می دارند. *
۵ ـ **گشاد:** گشایش؛ نصرت؛ ظفر.
٦ ـ **نیاوه:** نصیب؛ بهره؛ برخ. *
۷ ـ **بنبشردیم:** باز نداشتیم. *
۸ ـ **می فریو اندازند:** فریب می آرند؛ حیله می کنند.
۹ ـ **فریفتار:** فریبنده. *
۱۰ ـ **اجگهنان:** به کاهلی؛ کاهلان. *
۱۱ ـ **می چشم دیدی نمایند:** خودنمایی کنند؛ می نمایند.
۱۲ ـ **خجاره:** اندک؛ کم؛ قلیل. *
۱۳ ـ **رانده گان:** گردندگان؛ سرگردانان ومتحیّران.
۱٤ ـ **نگندی:** نیابی. *

إن المنافقين في الدرك الأسفل من النار ولن تجد لهم نصيرا إلا الذين تابوا وأصلحوا

منافقان در دورکی فرودترین بند از آتش ونیابی ایشانرا یاری گری بی اسان که توبه کردند و نیکی کردند

واعتصموا بالله وأخلصوا دينهم لله فأولئك مع المؤمنين وسوف يؤت الله

ودست فنک کردند بخدای و خالص کردند دین اسان خدای را اسان وا مومنان بند و اوزد هد خدای

المؤمنين أجرا عظيما ما يفعل الله بعذابكم إن شكرتم وآمنتم وكان الله

مومنان مزدی بزرگی چکند خدای بعذاب شما از شکر کرید و بگروید و هست خدای

شاكرا عليما لا يحب الله الجهر بالسوء من القول إلا من ظلم وكان الله سميعا

شکر پذیری دانا دوست ندارد خدای آشکارای بکدی از سخن بی کی ستم کرده شده و هست خدای اشنوار

عليما إن تبدوا خيرا أو تخفوه أو تعفوا عن سوء فإن الله كان عفوا قديرا إن

دانا او اشکارا کنید نیکی یا نهان کنید ان یا عفو کنید از بدی خدای هست عفو کاری توانا

الذين يكفرون بالله ورسله ويريدون أن يفرقوا بين الله ورسله ويقولون نؤمن

اسان کی کافر شوند بخدای و پیغامبران اوی و می خواهند که جدا کنند میان خدای و پیغامبران اوی و می گویند بگرویم

ببعض ونكفر ببعض ويريدون أن يتخذوا بين ذلك سبيلا أولئك هم الكافرون

ببرخی و کافر شیم ببرخی و می خواهند که گیرند میان ان راهی ایشان اسان اند کافران

حقا وأعتدنا للكافرين عذابا مهينا والذين آمنوا بالله ورسله ولم يفرقوا

حقا و بساختیم کافرانرا عذابی خوار کار اسان که بگرویدند بخدای و پیغامبران اوی و جدا نکردند

بين أحد منهم أولئك سوف يؤتيهم أجورهم وكان الله غفورا رحيما

میان یکی از ایشان ایشان اوزدهیم اسانرا مزدها اسان هست خدای امرزگاری رحمت کار

يسألك أهل الكتاب أن تنزل عليهم كتابا من السماء فقد سألوا موسى

می خواهند ازتو اهل کتاب که فرود آری بر ایشان کتابی از آسمان خواستند از موسی

أكبر من ذلك فقالوا أرنا الله جهرة فأخذتهم الصاعقة بظلمهم ثم

مهتر ازان گفتند بنمای بما خدای آشکارا بگرفت اسانرا مرگی به ستم اسان دار

اتخذوا العجل من بعد ما جاءتهم البينات فعفونا عن ذلك وآتينا موسى

بگرفتند گوساله را از پس آن آمد بدیشان دلیلها عفو کردیم ازان و دادیم موسی را

سلطانا مبينا ورفعنا فوقهم الطور بميثاقهم وقلنا لهم ادخلوا

حجتی پیدا و برداشتیم زبر اسان کوه را بپیمان اسان و گفتیم اسانرا در شوید

الباب سجدا وقلنا لهم لا تعدوا في السبت وأخذنا منهم ميثاقا غليظا

در بر سجده کنان و گفتیم اسانرا که دست ازکنید در شنبه و بستدیم ازایشان پیمانی درشت

(۱۴۵) منافقان در درک فرودتر بند از آتش و نگندی[1] ایشانرا نصرت کناری[2]. (۱۴۶) بی ایشان که توبه کردند و نیکی کردند و دست هنگ گرفتند[3] به خدای و خالص کردند دین ایشان خدای را، ایشان وامومنان بند. انوزدهد[4] خدای مومنان را مزدی بزرگ. (۱۴۷) چکند خدای به عذاب شما ارشکر گزارید و بگرو یید. هست خدای شکر پدیرفتاری دانا. (۱۴۸) دوست ندارد خدای اشکرای[5] به گدی[6] از سخن، بی که ستم کرده شد. هست خدای اشنوای دانا. (۱۴۹) ار اشکرا کنید نیکی یا پنهام کنید[7] آن یا عفو کنید از گدی، خدای هست عفوکناری توانا. (۱۵۰) ایشان می کافرشند به خدای و پیغامبران اوی و می خواهند که جدا کنند میان خدای و پیغامبران اوی و می گهند: بگرو یم به برخی و کافرشیم به برخی و می خواهند که گیرند میان آن راهی. (۱۵۱) ایشان ایشان‌اند کافران حقا و بساختیم کافران را عذابی خوارکنار. (۱۵۲) ایشان بگرو یستند به خدای و پیغامبران اوی و جدا نکردند میان یکی زیشان، ایشان انوزدهیم ایشانرا مزدها ایشان. هست خدای آمرزیدگاری رحمت کنار. (۱۵۳) می خواهند ازتوا اهل کتاب کفرود آری وریشان کتابی از آسمان. بخهستند[8] از موسی مهتر از آن. گفتند: بنمای بدیما خدای را اشکرا. بگرفت ایشان را مرگی به ستم ایشان واز بگرفتند گوساله را از پس آن. آمد بدیشان دیدورها. عفو کردیم از آن و دادیم موسی را حجتی دیدور. (۱۵۴) ورداشتیم زور ایشان که را به پیمان ایشان و گفتیم ایشانرا درشید در سجده گرفتاران و گفتیم ایشانرا گدشتاری مکنید[9] درشنبه و بستدیم ازیشان پیمانی زوش[10].

سورة النساء ٤

۱ ــ **نگندی:** نیابی. ⁕
۲ ــ **نصرت کنار:** یاری گر؛ یار.
۳ ــ **دست هنگ گرفتند:** چنگ در زدند؛ دست در زدند. ⁕
٤ ــ **انوز دهد:** زود بود که بدهد.
٥ ــ **اشکرا:** آشکارا.
٦ ــ **گدی:** بدی.
۷ ــ **پنهام کنید:** پنهان کنید. ⁕
۸ ــ **بخهستند:** بخواستند.
۹ ــ **گدشتاری مکنید:** از اندازه مگذر ید.
۱۰ ــ **زوش:** غلیظ؛ درشت؛ محکم. ⁕

فبما نقضهم ميثاقهم وكفرهم بآيات الله وقتلهم الأنبياء بغير حق وقولهم

بشکستن ایشان پیمان ایشان را و کافر شدن ایشان به آیتهاء خدای و کشتن ایشان پیغامبران را بنا حق و گفتن ایشان

قلوبنا غلف بل طبع الله عليها بكفرهم فلا يؤمنون إلا قليلا وبكفرهم

دلهاء ما در غلاف است بل مهر کرد خدای بر آن به کافری ایشان نمی گروند مگر اندکی و به کافر شدن ایشان

وقولهم على مريم بهتانا عظيما وقولهم إنا قتلنا المسيح عيسى ابن مريم

و گفتن ایشان بر مریم دروغی بزرگ و گفتن ایشان ما بکشتیم مسیح را عیسی پسر مریم را

رسول الله وما قتلوه وما صلبوه ولكن شبه لهم وإن الذين اختلفوا

پیغامبر خدای و نکشتند او را و بردار نکردند او را ولیکن مانسته کرده شد ایشان را و ایشان که اختلاف کردند

فيه لفي شك منه ما لهم به من علم إلا اتباع الظن وما قتلوه يقينا بل رفعه

در آن در گمانی اند از آن نیست ایشان را بدان هیچ علم مگر پیروی کردن ظن و نکشتند او را بی گمان بل برد او را

الله إليه وكان الله عزيزا حكيما وإن من أهل الكتاب إلا ليؤمنن به قبل

خدای بنزدیک وی و هست خدای عزیزی درستکار و نیست از اهل کتاب مگر که بگروید بدوی پیش

موته ويوم القيامة يكون عليهم شهيدا فبظلم من الذين هادوا حرمنا

مرگ اوی و روز رستاخیز باشد بر ایشان گواه بستم از ایشان که جهود گشتند حرام کردیم

عليهم طيبات أحلت لهم وبصدهم عن سبيل الله كثيرا وأخذهم الربوا

بر ایشان پاکیها حلال کرده بود ایشان را و بازداشتن ایشان از راه خدای فراوانی و ستدن ایشان ربوا

وقد نهوا عنه وأكلهم أموال الناس بالباطل وأعتدنا للكافرين منهم عذابا

و بازداشته بودند از آن و خوردن ایشان مالهاء مردمان بباطل و ساختیم کافران را از ایشان عذابی

أليما لكن الراسخون في العلم منهم والمؤمنون يؤمنون بما أنزل إليك وما

دردناک لیکن استواران در علم از ایشان و مومنان می گروند بدان فرو فرستاده شد بتو و بدان

أنزل من قبلك والمقيمين الصلوة والمؤتون الزكوة والمؤمنون بالله واليوم

فرو فرستاده شد پیش از تو و بپای داران نماز و دهندگان زکوة و گرویدگان بخدای و بروز

الآخر أولئك سنؤتيهم أجرا عظيما إنا أوحينا إليك كما أوحينا إلى نوح

دیگر ایشان بدهیم ایشان را مزدی بزرگ ما وحی کردیم بتو چنانک وحی کردیم بنوح

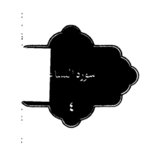
والنبيين من بعده وأوحينا إلى إبراهيم وإسماعيل وإسحق ويعقوب والأ

و پیغامبران از پس اوی و وحی کردیم به ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و اسباط

سباط وعيسى وأيوب ويونس وهارون وسليمان وآتينا داود زبورا ورسلا

و عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان و دادیم داود را زبور و پیغامبران

(۱۵۵) به شکستن ایشان پیمان ایشان و کافر شدن ایشان به آیتهای خدای و کشتن ایشان پیغامبران را به‌جد[1] حق و گفتن ایشان دلهای ایما درغلاف است. بل مهر کرد خدای وران به کافری ایشان. نمی گرو یند بی‌خجاره‌ی. (۱۵۶) و کافر شدن ایشان و گفتن ایشان ور مریم دروغی بزرگ. (۱۵۷) و گفتن ایشان ایما بکشتیم مسیح را، عیسی را، پسر مریم را، پیغامبر خدای را و بنکشتند او یرا و وردار نکردند او یرا بی مانسته کرده شد[2] ایشانرا. ایشان که اختلاف کردند دران درگمامندی هند[3] ازان.نیست ایشانرا بدان هیچ علم بی‌پس‌روی کردن ظن را و ندانستند او یرا بیقین. (۱۵۸) بل ورداشت او یرا خدای بی‌اوی. هست خدای عزیزی درست‌کار. (۱۵۹) نیست از اهل کتاب تا بی بگرو ید بدوی پیش مرگی[4] اوی و به روز رستاخیز بهد وریشان گواه. (۱۶۰) ستمی ازیشان که جهودی کردند، حرام کردیم وریشان پاکیها حلال کرده شد ایشانرا واززدن ایشان از ره خدای فروان[5]. (۱۶۱) و ستدن ایشان گوش[6] واز زده شدند از آن و خوردن ایشان مالهای مردمان بباطل و بساختیم کافران را زیشان عذابی دردمند کنار. (۱۶۲) بی فروشداران[7] در علم ازیشان و مومنان می بگرو یند بدان فرود کرده شد بی‌توا و بدان فرود کرده شد از پیش توا،و بپای کناران[8] نماز و داداران[9] زکوه و گرو یستاران به خدای و به روز آن جهن[10]. ایشان انوز دهیم ایشانرا مزدی بزرگ. (۱۶۳) ایما وحی کردیم بی‌توا چنان وحی کردیم بی‌نوح و پیغامبران از پس اوی و وحی کردیم بی ابرهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و اسباط و عیسی و ایوب و یونس و هرون و سلیمن ودادیم داود را زبور. (۱۶۴) پیغامبرانی



۱ ــ **جد**: غیر؛ جز. ٭
۲ ــ **مانسته کرده شد**:ماننده شد؛ مانند کرده شد.
۳ ــ **گمامندی**: گمان‌مندی؛ شک.
٤ ــ **مرگی**: مرگ. ٭
۵ ــ **فروان**: فراوان.
٦ ــ **گوش**: افزونی؛ ربا؛ سود. ٭
۷ ــ **فروشداران**: دانایان؛ استواران.
۸ ــ **بپای کناران**: به پای دارندگان.
۹ ــ **داداران**: دهندگان.
۱۰ ــ **آن جهن**: آن جهان.

قصه کردیم ایشانرا ور توا از پیش،و پیغامبرانی قصه نکردیم ایشانرا ورتوا. و سخن گفت خدای موسی را سخن گفتنی. ﴿۱۶۵﴾ پیغامبرانی میزدک برداران[۱] و بدس‌برداران[۲]، تا نبهد مردمانرا ورخدای حجتی پس پیغامبران.هست خدای عزیزی درست‌کار. ﴿۱۶۶﴾ بی‌خدای می گوای دهد بدان فرودکرد بی‌توا[۳] فرود کرد آن به علم اوی و فریشتگان می گوای دهند گوس[۴] به خدای گواهی. ﴿۱۶۷﴾ ایشان کافر شدند، واز زدند از ره خدای، وی‌ره شدند وی‌راهی[۵] دور. ﴿۱۶۸﴾ ایشان که کافر شدند و ستم کردند،نیست خدای تا بیامرزد ایشانرا و نی‌ره نماید ایشانرا راهی. ﴿۱۶۹﴾ بی‌راه دوزخ، جاودانگان در آن همیشه. هست آن ورخدای آسان. ﴿۱۷۰﴾ یا مردمان! آورد به شما پیغامبر به حق از خداوند شما. بگرو یید، گیه[۶] بهد شما را. ار کافرشید خدای راست آن در آسمانها و زمین. هست خدای دانای درست‌کار. ﴿۱۷۱﴾ یاهل کتاب! اوزون فرومشید[۷] در دین شما و مگوهید[۸] ورخدای مگر حق. مسیح عیسی پسر مریم، پیغامبر خدای بود و سخن اوی بود اوکند آن بی‌مریم و روحی بود ازوی، بگرو یید به خدای و پیغامبران اوی و مگوهید سه، وازشید، گیه بهد شما را. خدای یک خدای است. پاکی او یرا، کبهد[۹]او یرا فرزندی. او یراست آن در آسمانها و آن در زمین. گوس به خدای نگه‌وانی[۱۰]. ﴿۱۷۲﴾ ننگ ندارد مسیح کبهد بنده‌ی خدای را و نی فریشتگان نزدیک کردگان.[۱۱] کی ننگ دارد از برستون‌کردن[۱۲] اوی و بزرگ منشتی کند[۱۳]، انوز حشر کند ایشانرا بی‌اوی همه. ﴿۱۷۳﴾ اما ایشان کبگرو یستند و کردند نیکیها، بونده دهد[۱۴] ایشانرا مزدهای ایشان و بیوزاید ایشانرا



۱ ــ **میزدک برداران:** مژده دهندگان.
۲ ــ **بدس‌برداران:** بیم کنندگان.
۳ ــ **بی‌توا:** به تو.
٤ ــ **گوس:** بسنده؛ بس.
۵ ــ **وی‌راهی:** بی راهی.
٦ ــ **گیه:** به؛ بهتر؛ نیک.
۷ ــ **اوزون فرومشید:** از حد درمگذرید.
۸ ــ **مگوهید:** مگویید.
۹ ــ **کبهد:** که باشد.
۱۰ ــ **نگه‌وان:** نگه‌بان.
۱۱ ــ **نزدیک کردگان:** نزدیکان.
۱۲ ــ **برستون کردن:** پرستیدن. ٭
۱۳ ــ **بزرگ‌منشتی کند:** گردن کشد؛ سرکشی کند.
۱٤ ــ **بونده دهد:** تمام دهد. ٭

فضله واما الذين استنكفوا واستكبروا فيعذبهم عذابا اليما ولا يجدون لهم

دون الله وليا ولا نصيرا يايها الناس قد جاكم برهان من ربكم وانزلنا

كم نورا مبينا فاما الذين امنوا بالله واعتصموا به فسيدخلهم في رحمة منه

ضل ويهديهم اليه صراطا مستقيما يستفتونك قل الله يفتيكم في الكلالة

امرؤ هلك ليس له ولد وله اخت فلها نصف ما ترك وهو يرثها ان لم يكن لها

د فان كانتا اثنتين فلهما الثلثان مما ترك وان كانوا اخوة رجالا ونسا

للذكر مثل حظ الانثيين يبين الله لكم ان تضلوا والله بكل شي عليم

بسم الله الرحمن الرحيم

يا ايها الذين امنوا اوفوا بالعقود احلت لكم بهيمة الانعام الا ما يتلى عليكم

غير محلي الصيد وانتم حرم ان الله يحكم ما يريد يايها الذين امنوا لا تحلوا شعاير

الله ولا الشهر الحرام ولا الهدي ولا القلايد ولا امين البيت الحرام يبتغون

فضلا من ربهم ورضوانا واذا حللتم فاصطادوا ولا يجرمنكم شنان قوم

ان صدوكم عن المسجد الحرام ان تعتدوا وتعاونوا على البر والتقوى ولا تعاونوا

فضل اوی. اما ایشان که ننگ داشتند و بزرگ‌منشتی کردند[1]، عذاب کند ایشانرا، عذابی دردمندکنار و نگندند[2] ایشانرا... بیرون خدای ولی و نی نصرت کناری ﴿۱۷۴﴾ **یا مردمان!** آمد به شما حجتی از خداوند شما و فرود کردیم... شما روشنای دیدور. ﴿۱۷۵﴾ **اما ایشان** کبگرو یستند به خدای و دست‌هنگ گرفتند[3] بدوی، انوز درکند[4] ایشانرا در رحمتی ازوی فضلی و ره نماید ایشانرا بی‌اوی راهی راست. ﴿۱۷۶﴾ می جواب طلبند از توا. بگه: خدای می‌جواب کند شما را در کلاله... مردی بمرد، نیست او یرا فرزندی و او یرا خواهری تاو یراست[5] نیم آن بهیشت. اوی میراث گیرد از وی، ار نبهد او یرا فرزندی. اربند دوا تآن دورا[6] دو برخ زان بهیشت. اربند برادرانی مردانی و زنانی، نر را چند نیاوه‌ی[7] دو ماده. می دیدور کند خدای شما را که وی‌ره نشید[8]. خدای بهر چیزی داناست.



سورة المائدة مائة وعشرون آية

به نام خدای مهربانی رحمت کنار. ﴿۱﴾ .... ان کبگرو یستید! وفا کنید به عهدها. حلال کرده شد شما را دهن‌بستان[9] ستوران، بی‌آن می خوانده شهد ورشما حلال گرفتاران صید و شما محرمان. خدای حکم کند آن خواهد. ﴿۲﴾ یا ایشان کبگرو یستید! حلال مگیرید نشانهای [خدا]ی و نی‌مایگان[10] حرام و نی‌قربان و نی‌قلاید و نی قصدکناران[11] خانه‌ی حرام. می طلبید فضلی از خداوند ایشان و خشنودی. ازمان کاز احرام بیرون آیید، صید کنید. نگر کسب نکند شما را دشمنای[12] قوم......

---

۱ ــ **بزرگ‌منشتی کردند:** گردن کشیدند.
۲ ــ **نگندند:** نیابند. ٭
۳ ــ **دست‌هنگ گرفتند:** دست در زدند. ٭
٤ ــ **انوز درکند:** زود بود که درآرد.
۵ ــ **تاو یرا:** پس او یرا.
٦ ــ **تآن دوا:** پس آن دو.
۷ ــ **نیاوه:** بهره: برخ؛ حظّ. ٭
۸ ــ **وی‌ره نشید:** گمراه نگردید.
۹ ــ **دهن‌بستان:** چارپایان. ٭
۱۰ ــ **مایگان:** ماه. ٭
۱۱ ــ **قصدکناران:** قصد کنندگان.
۱۲ ــ **دشمنای:** دشمنی؛ دشمن داشتن. ٭

على الاثم والعدوان واتقوا الله ان الله شديد العقاب حرمت عليكم الميتة والد

م ولحم الخنزير وما اهل لغير الله به والمنخنقة والموقوذة والمتردية وا

لنطيحة وما اكل السبع الا ما ذكيتم وما ذبح على النصب وان تستقسموا

بالازلام ذلكم فسق اليوم يئس الذين كفروا من دينكم فلا تخشوهم وا

خشون اليوم اكملت لكم دينكم واتممت عليكم نعمتي ورضيت لكم

الاسلام دينا فمن اضطر في مخمصة غير متجانف لاثم فان الله غفور رحيم

يسالونك ماذا احل لهم قل احل لكم الطيبات وما علمتم من الجوارح مكلبين

تعلمونهن مما علمكم الله فكلوا مما امسكن عليكم واذكروا اسم الله

عليه واتقوا الله ان الله سريع الحساب اليوم احل لكم الطيبات وطعام الذين

اوتوا الكتاب حل لكم وطعامكم حل لهم والمحصنات من المؤمنات

والمحصنات من الذين اوتوا الكتاب من قبلكم اذا اتيتموهن اجورهن

محصنين غير مسافحين ولا متخذي اخدان ومن يكفر بالايمان فقد حبط عمله

وهو في الاخرة من الخاسرين يا ايها الذين امنوا اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا

وجوهكم وايديكم الى المرافق وامسحوا برءوسكم وارجلكم الى الكعبين

ور بزه و گدشتاری[1]. بپرخیزید از خدای. خدای سخت عقوبت است. ﴿۳﴾ حرام کرده شد ورشما مردار و خون و گوشت خوا[2] و آن بانگ ورداشته شد جد خدای را بدان و گلوا اوشرده[3] و به عصا بزده و از بالای بیفتاده، به سرو زده[4] و آن بخورد دد بی‌آن کشتار کردید، و آن کشته شد وربتان و که بخشست کنید[5] بتیرها.آن فاسق. امروز نومید شدند، ایشان که کافر شدند از دین شما مترسید ازیشان‌وبترسیدازمن. امروز تمام کردم شما را دین شما و تمام کردم ورشما نعمت‌من و بپسندیدم شما را مسلمانی را دینی.کی بیچاره کرده شهد درگرسه‌ی[6] جدگشتار[7] بزه‌ی را خدای آمرزیدگاری رحمت‌کنارست. ﴿۴﴾ می‌پرسند ترا: چی حلال کرده شد ایشان را؟ بگه: حلال‌کرده...شمارا پاکیها و آن بیامختید[8] از صیدکناران سگ‌آمختاران[9] می‌آموزید ایشانرا زان بیامخت شما را خدای. بخورید زان واز-گرفت ور شما وایاد کنید نام خدای ورآن. بپرخیزید از خدای. خدای زود حساب است. ﴿۵﴾ امروز حلال کرده شد شما را پاکیها و طعام ایشان که داده شدند کتاب حلال است شما را و طعام شما حلال است ایشانرا و پاک‌دامنان از مومنه‌کان و پاک‌دامنان ازیشان که داده شدند کتاب از پیش شما، ازمان[10] دهید ایشانرا کاوینها ایشان، پاک‌دامنان جد زناکناران و نی‌گرفتاران دوستانی.کی کافر شهد به گرویشت[11]، توه‌شد[12] عمل اوی و اوی درآن جهن از زیان‌کران بهد. ﴿۶﴾ یا ایشان کبگرو یستید! ازمان ورخیزید[13] بی‌نماز، بشو یید رویهای شما و دستهای شما......



۱ ــ **گدشتاری:** افزونی جو یی؛ از حد درگذشتن.
۲ ــ **گوشت خوا:** گوشت خوک.
۳ ــ **گلوا اوشرده:** خفه کرده.
۴ ــ**بسرو زده:** به شاخ زده و مرده.
۵ ــ **بخشست کنید:** بخش کنید.
۶ ــ **گرسه‌ی:** گرسنگی. *
۷ ــ **جد گشتار:** نه گراینده.
۸ ــ **بیامختید:** بیاموختید.
۹ ــ **سگ آمختاران:** سگ‌بانان؛ دانایان به تعلیم و شکار.
۱۰ ــ **ازمان:** هنگامی‌که.
۱۱ ــ **گرویشت:** گروش؛ ایمان.
۱۲ ــ **توه‌شد:** تباه شد.
۱۳ ــ **ورخیزید:** برخیز ید.

وان كنتم جنبا فاطهروا وان كنتم مرضى او على سفر او جاء احد منكم من الغايط

اگر باشید جنبان پس بشوید اگر باشید بیماران یا در سفر یا آمد یکی از شما از غایط

او لامستم النسآء فلم تجدوا ماء فتيمموا صعيدا طيبا فامسحوا بوجوهكم

یا بپسودید زنان را نیابید آب قصد کنید خاکی پاک را روی‌های شما

وايديكم منه ما يريد الله ليجعل عليكم من حرج ولكن يريد ليطهركم وليتم

و دستهای شما از آن نمی‌خواهد خدای تا کند بر شما هیچ تنگی لیکن می‌خواهد تا پاک کند شما را تا تمام کند

نعمته عليكم لعلكم تشكرون واذكروا نعمة الله عليكم وميثاقه

نعمت او بر شما شاید که شما شکر کنید یاد کنید نعمت خدای بر شما و پیمان او

الذي واثقكم به اذ قلتم سمعنا واطعنا واتقوا الله ان الله عليم بذات الصدور

که پیمان گرفت و از شما بدان که گفتید شنیدیم و فرمان برداری کردیم بترسید از خدای خدای داناست بدان در دلها

يا ايها الذين امنوا كونوا قوامين لله شهداء بالقسط ولا يجرمنكم شنان قوم

ای ایشان که گرویدید باشید استادگان خدای را گواهان براستی مکسب کند شما را دشمنی قومی

على الا تعدلوا اعدلوا هو اقرب للتقوى واتقوا الله ان الله خبير بما تعملون

بر آن که راستی نکنید راستی کنید آن نزدیکتر به پرهیزکاری است بترسید از خدای خدای آگاه است بدان که کنید

وعد الله الذين امنوا وعملوا الصالحات لهم مغفرة واجر عظيم والذين كفروا

وعده کرد خدای ایشان را که گرویدند و کردند نیکیها ایشان را آمرزش بود و مزدی بزرگ و ایشان که کافر شدند

وكذبوا باياتنا اولئك اصحاب الجحيم يا ايها الذين امنوا اذكروا نعمة الله

و دروغ کردند آیتهای ما را ایشان یاران دوزخ‌اند ای ایشان که گرویدند یاد کنید نعمت خدای

عليكم اذ هم قوم ان يبسطوا اليكم ايديهم فكف ايديهم عنكم واتقوا

بر شما که اندیشه کردند قومی که دراز کنند بشما دستهای ایشان باز داشت دستهای ایشان از شما بترسید

الله وعلى الله فليتوكل المؤمنون ولقد اخذ الله ميثاق بني اسرائيل وبعثنا منهم

از خدای و بر خدای توکل کنند مومنان بگرفت خدای پیمان بنی اسرائیل و برانگیختیم از ایشان

اثني عشر نقيبا وقال الله اني معكم لئن اقمتم الصلوة واتيتم الزكوة وامنتم

دوازده پیشوا گفت خدای من با شمام اگر بپای کنید نماز و بدهید زکوة و بگروید

برسلي وعزرتموهم واقرضتم الله قرضا حسنا لاكفرن عنكم سياتكم

بپیغامبران من و عون کنید ایشان را و وام دهید خدای را وامی نیکو ببرم از شما گناهان شما

ولادخلنكم جنات تجري من تحتها الانهار فمن كفر بعد ذلك منكم فقد

و در کنم شما را بوستانها می‌رود زیر آن جویها هر که کافر شد پس از آن از شما

ار بید جنبان تخود[1] را بشویید. اربید بیماران یا ورسفری، یا آمد یکی از شما از غایط، یا بمجیدید[2] زنان را، نگندید[3] آوی[4]، قصد کنید خاکی پاک را، مسح کنید رویهای شما و دستهای شما از آن. نمی خواهد خدای تا کند ورشما هیچ تنگی، بی می خواهد تا پاک کند شما را تا تمام کند نعمت اوی ورشما. شاید کشما شکر گزارید. ﴿۷﴾ اياد کنید[5] نعمت خدای ورشما و پیمان اوی که پیمان گرفت واشما بدان که گفتید: اشنیدیم[6] و فرمان برداری کردیم. بپرخیزید از خدای. خدای داناست بدان در گورها[7]. ﴿۸﴾ یا ایشان کبگرو یستید! بید استاداران[8] خدای را گوهان براستی. نگر کسب نکند شما را دشمنای قومی ورآن که راستی نکنید، راستی کنید. آن نزدیکتر پرخیزکاری را. بپرخیزید از خدای. خدای آگه است بدان می کنید. ﴿۹﴾ وعده کرد خدای ایشان را کبگرو یستند و کردند نیکیها ایشانرا آمرزشتی[9] بهد و مزدی بزرگ. ﴿۱۰﴾ ایشان کافر شدند و دروزن گرفتند[10] به آیتها ایما ایشان ایاران دوزخ بند. ﴿۱۱﴾ یا ایشان کبگرو یستید! اياد کنید نعمت خدای ورشما، که اندیشه کردند قومی که دراز کنند بی شما دستها ایشان واز داشت دستها ایشان از شما. بپرخیزید از خدای، ور خدای کووستام کنند[11] مومنان. ﴿۱۲﴾ بگرفت خدای پیمان بنی اسرایل و بفرستادیم زیشان دوازده سرهنگ[12]. گفت خدای: من واشماام، ار بپای کنید نماز و بدهید زکوه و بگرو یید به پیغامبران من و عون کنید ایشانرا و اوام دهید خدای را اوامی نیکوا، محاکنم[13] از شما گستیها[14] شما و درکنم شما را بوستانهای می رود از زیر آنها جویها. کی کافر شهد پس آن از شما



۱ ــ **تخود**: پس خود؛ مرخود.
۲ ــ **بمجیدید**: نزدیکی کنید؛ گرد آیید.
۳ ــ **نگندید**: نیابید.
٤ ــ **آو**: آب.
۵ ــ **اياد کنید**: یاد کنید.
٦ ــ **اشنیدیم**: شنیدیم.
۷ ــ **گورها**: سینه ها؛ دلها.*
۸ ــ **استاداران**: ایستادگان.
۹ ــ **آمرزشتی**: آمرزشی.
۱۰ ــ **دروزن گرفتند**: به دروغ داشتند.
۱۱ ــ **کووستام کنند**: بایدتوکل کنند؛ تکیه کنند.*
۱۲ ــ **سرهنگ**: سالار لشکر.
۱۳ ــ **محاکنم**: بپوشانم؛ بسترم.*
۱٤ ــ **گستیها**: بدیها؛ گناهها.*

ضلّ سواء السبيل فبما نقضهم ميثاقهم لعنّاهم وجعلنا قلوبهم قاسية يحرّفون

ره ... پس بشکستن ایشان پیمان ایشان لعنت کردیم ایشان را و کردیم دلهاشان را سخت ...

الكلم عن مواضعه ونسوا حظّا ممّا ذكّروا به ولا تزال تطّلع على خائنة منهم

سخنها از جایگاهها و فراموش کردند بهره ای از آن چه پند داده شدند بدان و همیشه ...

فاعف عنهم واصفح إنّ الله يحبّ المحسنين ومن الذين قالوا إنّا نصارى أخذنا

عفو کن ایشان و درگذار خدای دوست دارد نیکوکاران را و از ایشان که گفتند ما ترسایانیم بگرفتیم

ميثاقهم فنسوا حظّا ممّا ذكّروا به فأغرينا بينهم العداوة والبغضاء

پیمان ایشان فراموش کردند بهره ای از آن چه پند داده شدند بدان و برانگیختیم میان ایشان دشمنی و دشمنایگی

إلى يوم القيامة وسوف ينبّئهم الله بما كانوا يصنعون يا أهل الكتاب قد

تا بروز رستاخیز و زود آگه کند ایشان را خدا بدان بودند می کردند یا اهل کتاب

جاءكم رسولنا يبيّن لكم كثيرا ممّا كنتم تخفون من الكتاب ويعفو عن

آمد بشما پیغامبر ما پیدا کند شما را بسیاری از چه بودید پنهان می کردید از کتاب و عفو کند از

كثير قد جاءكم من الله نور وكتاب مبين يهدي به الله من اتّبع رضوانه سبل السلام

فراوانی آمد بشما از خدای روشنائی و کتابی پیدا ره نماید بدان خدای کرا پس روی کند خشنودی او را راه سلامت

ويخرجهم من الظلمات إلى النور بإذنه ويهديهم إلى صراط مستقيم لقد

و بیرون آرد ایشان را از تاریکیها بروشنائی بفرمان او و راه نماید ایشان را براه راست

كفر الذين قالوا إنّ الله هو المسيح ابن مريم قل فمن يملك من الله شيئا إن أراد أن

کافر شدند ایشان که گفتند خدای او است مسیح پسر مریم بگو که پادشاه دارد از خدای چیزی اگر خواهد که

يهلك المسيح ابن مريم وأمّه ومن في الأرض جميعا ولله ملك السماوات والأرض

هلاک کند مسیح را پسر مریم را و مادر او را و کرا در زمین همه و خدای را پادشاهی آسمانها و زمین

وما بينهما يخلق ما يشاء والله على كلّ شيء قدير وقالت اليهود والنصارى نحن

و آن میان آن دو را آفریند آنچه خواهد و خدای بر همه چیزی توانا و گفتند جهودان و ترسایان ما

أبناء الله وأحبّاؤه قل فلم يعذّبكم بذنوبكم بل أنتم بشر ممّن خلق يغفر لمن

پسران خدای ایم و دوستان او بگو چرا می عذاب کند شما را بگناهان شما بل شما خلقی اید از آنکه آفرید بیامرزد کرا

يشاء ويعذّب من يشاء ولله ملك السماوات والأرض وما بينهما وإليه المصير

خواهد و عذاب کند کرا خواهد و خدای را پادشاهی آسمانها و زمین و آن میان آن دو را و بدو است بازگشت

يا أهل الكتاب قد جاءكم رسولنا يبيّن لكم على فترة من الرسل أن تقولوا ما جاءنا من بشير ولا

وی ره شد از راستی ره. ﴿۱۳﴾ بـشکستن ایشان پیمان ایشان، بلعنت کردیم ایشانرا و کردیم دلها ایشانرا سخت شدار[1]. می گردانند سخن را از جایگهها آن وفرموش کردند[2] نیاوه‌ی[3] زان پند داده شدند بدان همیشه می وررسی ورخیانتی زیشان...... عفوکن زیشان و درگدار. خدای دوست دارد نیکوی کناران را. ﴿۱٤﴾ ازیشان که گفتند: ایما ترساان هیم، بگرفتیم پیمان ایشان. فرموش کردند نیاوه‌ی زان پند داده‌شدند بدان. ورانگیختیم میان ایشان عداوه و دشمنای تابی روز رستاخیز. انوز آگه کند[4] ایشانرا خدای، بدان بودند می کردند. ﴿۱۵﴾ یاهل کتاب[5]! آمد به شما پیغامبر ایما. می دیدور کند شما راورفروانی، زان بودید می پنهام کردید[6] از کتاب و عفو کنند از فروانی[7]. آمد به شما از خدای روشنای و کتابی دیدور. ﴿۱۶﴾ ره نماید بدان خدای کرا پس‌روی کند خشنودی او یرا رههای سلامت و می بیرون آرد ایشانرا از تاریکیها بی روشنای‌به فرمان اوی و می ره نماید ایشانرا بی‌رهی راست. ﴿۱۷﴾ کافر شدند ایشان که گفتند: خدای اوی است مسیح، پسر مریم. بگه: کی پادشای دارد از خدای چیزی ارخواهد که هلاک کند مسیح را، پسر مریم را، و مادر او یرا و کرا در زمین همه. خدای را پادشای آسمانها و زمین و آن میان آن دوا،بیافریند آن خواهد. خدای ورهر چیزی توانا. ﴿۱۸﴾ گفتند جهودان و ترساان: ایما پسران خدای اند[8] و دوستان اوی. بگه: چرا می عذاب کند شما را به گنهان شما؟ بل شما خلق هید از کی بیافرید. بیامرزد کرا خواهد و عذاب کند کرا خواهد. خدای را پادشای آسمانها و زمین و آن میان آن دوا. بی اوی است شدن جای. ﴿۱۹﴾ یاهل کتاب! آمدبه شما پیغامبر ایما... ور....

سورة المائدة
۵

۱ ــ **سخت شدار:** سخت.
۲ ــ **فرموش کردند:** فراموش کردند.
۳ ــ **نیاوه:** بهره؛ نصیب؛ حظ. *
٤ ــ **انوز آگه کند:** زود بود که بیاگاهاند.
۵ ــ **یاهل کتاب:** یا اهل کتاب.
٦ ــ **می پنهام کردید:** پنهان می کردید. *
۷ ــ **فروانی:** فراوانی.
۸ ــ **ایما... اند:** ما ... هستیم.

فقد جاءكم بشير ونذير والله على كل شيء قدير وإذ قال موسى لقومه يا قوم

اذكروا نعمة الله عليكم إذ جعل فيكم أنبياء وجعلكم ملوكا وآتاكم ما لم

يؤت أحدا من العالمين يا قوم ادخلوا الأرض المقدسة التي كتب الله لكم ولا

ترتدوا على أدباركم فتنقلبوا خاسرين قالوا يا موسى إن فيها قوما جبارين وإنا

لن ندخلها حتى يخرجوا منها فإن يخرجوا منها فإنا داخلون قال رجلان من الذين

يخافون أنعم الله عليهما ادخلوا عليهم الباب فإذا دخلتموه فإنكم غالبون و

على الله فتوكلوا إن كنتم مؤمنين قالوا يا موسى إنا لن ندخلها أبدا

ما داموا فيها فاذهب أنت وربك فقاتلا إنا هاهنا قاعدون قال رب إني لا أملك

إلا نفسي وأخي فافرق بيننا وبين القوم الفاسقين قال فإنها محرمة عليهم أربعين

سنة يتيهون في الأرض فلا تأس على القوم الفاسقين واتل عليهم نبأ ابني

آدم بالحق إذ قربا قربانا فتقبل من أحدهما ولم يتقبل من الآخر قال لأقتلنك قال

إنما يتقبل الله من المتقين لئن بسطت إلي يدك لتقتلني ما أنا بباسط يدي إليك

لأقتلك إني أخاف الله رب العالمين إني أريد أن تبوء بإثمي وإثمك فتكون من

أصحاب النار وذلك جزاء الظالمين فطوعت له نفسه قتل أخيه فقتله فأصبح

بدس‌بری[1]. آمد به شما میزدک بری[2] و بدس‌بری . خدای ورهر چیزی توانا. ﴿۲۰﴾ که گفت موسی قوم او یرا: یا قوم من! اباد کنید[3] نعمت خدای ورشما که کرد در شما پیغامبران و کرد شما را پادشاان[4] و داد شما را آن نداد یکی را از جهانیان. ﴿۲۱﴾ یا قوم من! در شید در زمین پاک کرده، آن که ویجب کرد[5] خدای شما را. واز مگردید ور پسهای شما واز گردید زیان کران. ﴿۲۲﴾ گفتند یا موسی: در آنجا قومی بزرگ منشتی کناران[6]اند؛ ایما در نشیم درآن، تا بیرون آیند از آن. ار بیرون آیند از آن، ایما درشداران هند[7]. ﴿۲۳﴾ گفتند دو مرد ازیشان کمی ترسیدند کنعمت کرد خدای ورآن دوا: درشید وریشان دردر، ازمان درشید درآن شما غلبه کناران بید،ورخدای وستام کنید[8]، ارهید گرو یستاران. ﴿۲۴﴾ گفتند:یا موسی ایما درنشیم درآن هرگز، چند دایم‌بند درآن. بشه[9] توا و خداوند توا کازارکنید. ایما اینجا نشستاران هند. ﴿۲۵﴾ گفت:خداوند من! من پادشای ندارم‌بی ور نفس خود و برادر خود. جدا کن میان ایما و میان قوم فاسقان. ﴿۲۶﴾ گفت: آن حرام کرده‌است وریشان چهل‌سال هکوی می گردند[10] در زمین. اندهمبر ورقوم فاسقان. ﴿۲۷﴾ بخوان وریشان خبر دو پسر آدم بحق، که قربان کردند قربانی. پدیرفته شد ازیکی زان دوا و پدیرفته نشد از دیگر. گفت: بکشم ترا. گفت: بپدیرد خدای از پرخیزکاران[11]. ﴿۲۸﴾ ار درازکنی بی‌من دست توا، تا بکشی مرا، نه‌ام من دراز کنار[12] دست خود بی‌توا، تا بکشم ترا. من می ترسم از خدای خداوند جهانیان. ﴿۲۹﴾ من می‌خواهم که ورداری بزه‌ی من و بزه‌ی توا تبی[13]از ایاران آتش. آن است پاداش ستم‌کاران. ﴿۳۰﴾ خوش‌کامه شد[14] او یرا نفس اوی، در کشتن برادر اوی. بکشت او یرا؛ شد



۱ ــ **بدس‌بر**: بیم کننده؛ ترساننده.*
۲ ــ **میزدک‌بر**: مژده دهنده.
۳ ــ **اباد کنید**: یاد کنید.
٤ ــ **پادشاان**: پادشاهان.
٥ ــ **ویجب کرد**: واجب کرد.
٦ ــ **بزرگ‌منشتی کناران**: گردنکشان.
۷ ــ **ایما درشداران هند** = فاناداخلون: ما در- شوندگان‌ایم.
۸ ــ **وستام کنید**: توکل و اعتماد کنید.*
۹ ــ **بشه**: برو.
۱۰ ــ **هکوی می گردند**: سرگشته می گردند.*
۱۱ ــ **پرخیزکاران**: پرهیزکاران.
۱۲ ــ **درازکنار**: دراز کننده.
۱۳ ــ **تبی**: تا باشی.
١٤ ــ **خوش کامه شد**: خوش کرده‌ومطیع گشت.

من الخاسرين فبعث الله غرابا يبحث في الارض ليريه كيف يواري سوأة اخيه

از زیان کاران بفرستاد خدای کلاغی که می‌کاوید در زمین تا بنماید اورا چون بپوشد عورت برادر اوی

قال يا ويلتى اعجزت ان اكون مثل هذا الغراب فاواري سوأة اخي فاصبح من

گفت یا وای بر من ناتوان شدم که بودی همچون این کلاغ بپوشیدی عورت برادر خود شد از

النادمين من اجل ذلك كتبنا على بني اسرائيل انه من قتل نفسا بغير نفس او فساد

پشیمانان از سبب آن نبشتیم بر بنی اسرائیل آنکه بکشد تنی بی تنی یا تباهی

في الارض فكانما قتل الناس جميعا ومن احياها فكانما احيا الناس جميعا

در زمین گویی بکشت مردمان را همه یکی زنده کند گویی زنده کرد مردمان را همه

ولقد جاءتهم رسلنا بالبينات ثم ان كثيرا منهم بعد ذلك في الارض

آورده‌اند بدیشان پیغامبران ما پیداها و از فراوانی ایشان پس از آن در زمین

لمسرفون انما جزاء الذين يحاربون الله ورسوله ويسعون في الارض فسادا ان

نه گزاف کاران‌اند پاداش آنان که کارزار کنند خدای را و پیغامبر اورا و می‌روند در زمین تباهی

يقتلوا او يصلبوا او تقطع ايديهم وارجلهم من خلاف او ينفوا من الارض

که کشته شوند یا بردار کرده شوند یا بریده شود دستها ایشان و پایها ایشان از خلاف یا رانده شوند از زمین

ذلك لهم خزي في الدنيا ولهم في الاخرة عذاب عظيم الا الذين تابوا من

آن ایشان را خواری بود در گیتی و ایشان را در آن جهان عذابی بزرگ بود مگر آنان که توبه کردند از

قبل ان تقدروا عليهم فاعلموا ان الله غفور رحيم يا ايها الذين امنوا اتقوا

پیش آنکه توانا شوید بر ایشان بدانید که خدای آمرزگاری بخشاینده است یا ایشان که گرویده‌اید بترسید

الله وابتغوا اليه الوسيلة وجاهدوا في سبيله لعلكم تفلحون ان الذين كفروا

از خدای و بطلبید به اوی نزدیکی و جهاد کنید در ره اوی تا باشد که رستگار شوید ایشان که کافر شدند

لو ان لهم ما في الارض جميعا ومثله معه ليفتدوا به من عذاب يوم القيامة

اگر ایشان را بود آنچه در زمین است همه و همچندان و آن تا خود را از خود بدان از عذاب روز رستخیز

ما تقبل منهم ولهم عذاب اليم يريدون ان يخرجوا من النار وما هم بخارجين

پذیرفته نشود از ایشان و ایشان را عذابی دردمند بود خواهند که بیرون آیند از آتش و نبود ایشان بیرون آمدگان

منها ولهم عذاب مقيم والسارق والسارقة فاقطعوا ايديهما جزاء بما كسبا

از آن و ایشان را عذابی دایم بود مرد دزد و زن دزد ببرید دستهای ایشان پاداش بدان کسب کردند

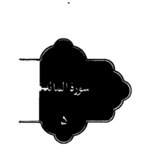
نكالا من الله والله عزيز حكيم فمن تاب من بعد ظلمه واصلح فان الله يتوب

عقوبتی از خدای خدای عزیزی درست کار است که توبه کند از پس ستم اوی و نیکی کند خدای توبه پذیرد

از زیان کران. ﴿۳۱﴾ بفرستاد خدای گراغی[1]، می کچلید[2] در زمین، تا بنماید او یرا چون بپوشید عورت برادر اوی، گفت: یا وای من، ای ناتوان شدم که بودی هم‌چون این گراغ بپوشیدی عورت برادر خود. شد از پشیمانان. ﴿۳۲﴾ از سبب آن ویجب کردیم وربنی اسرایل، آن کی بکشت نفسی بجد[3] نفسی یا توهی در زمین، گوهی[4] بکشت مردمانرا همه. کی زنده بهیشت آنرا، گوهی زنده بهیشت مردمانرا همه. آوردند بدیشان پیغامبران ایما دیدوریها؛ واز فروانی[5] زیشان پس آن در زمین توهی کناران[6] اند. ﴿۳۳﴾ پاداش ایشان که می محارب شند[7] خدای را و پیغامبراو یرا ومی روند در زمین به توهی، که کشته شند، یا وردار-کرده شند، یا بریده شهد دستها ایشان و پایها ایشان از خلاف، یا رانده شند از زمین. آن ایشانرا خواری بهد درین گیتی و ایشانرا در آن جهن عذابی بزرگ بهد. ﴿۳۴﴾ بی ایشان که توبه کردند از پیش آن که توانا شید وریشان، بدانید کخدای آمرزیدگاری رحمت کنارست.

﴿۳۵﴾ یا ایشان کبگرو یستید! بپرخیزید ازخدای و بطلبید بی اوی نزدیکی وجهاد-کنید در ره اوی. شاید کشها نیک بخت شید[8]. ﴿۳۶﴾ ایشان که کافرشدند، ار ایشانرا ببد آن درزمین همه وهم چندان وآن، تا خود راوازخرند[9] بدان ازعذاب روز رستاخیز، پدیرفته-نشی[10] زیشان وایشانرا عذابی دردمند کنار بهد. ﴿۳۷﴾ می خواهند که بیرون آیند ازآتش و نیند ایشان بیرون آمداران از آن وایشانرا عذابی دایم بهد. ﴿۳۸﴾ مرد دزد و زن دزد ببرید دستهای آن دوا، پاداشی بدان کسب کردند عقوبتی ازخدای. خدای عزیزی درست کارست.

﴿۳۹﴾ کی توبه کند از پس ستم اوی و نیکی کند خدای توبه پدیرد



۱ ــ **گراغی:** کلاغی. *
۲ ــ **می کچلید:** می کاوید. *
۳ ــ **بجد:** جزاز؛ غیراز.
٤ ــ **گوهی:** گویی.
٥ ــ **فروانی:** فراوانی.
٦ ــ **توهی کناران:** تباهی کاران؛ گزاف کاران.
۷ ــ **می محارب شند:** جنگ می کنند.
۸ ــ **نیک بخت شید:** نیک بخت شوید.
۹ ــ **واز خرند:** باز خرند.
۱۰ ــ **پدیرفته نشی:** نپذیرند.

عليه ان الله غفور رحيم الم تعلم ان الله له ملك السموات والارض يعذب من يشا

وروی خدای امرزکاری رحیمکارست ای نه دانی که خدای او برا پادشاهی اسمانها وزمین عذاب کند کرا خواهد

ويغفر لمن يشا والله على كل شي قدير يا ايها الرسول لا يحزنك الذين يسارعون

ویامرزد کرا خواهد خدای بر همه چیز توانا یا پیغامبر اندوهگین نکند ترا ایشان

في الكفر من الذين قالوا امنا بافواههم ولم تؤمن قلوبهم ومن الذين هادوا

در کافری از ایشان که گفتند بگرویدیم بدهنها ایشان ونگرویدست دلهای ایشان جهودان

سماعون للكذب سماعون لقوم اخرين لم ياتوك يحرفون الكلم من بعد

بشنیداران دروغ را نوشنیداران قومی دیگر نیامدند نزد تو مگردانند سخن را از پس

مواضعه يقولون ان اوتيتم هذا فخذوه وان لم تؤتوه فاحذروا ومن يرد الله فتنته

جایها ان می گویند ار داده شید این بگیرید ان وار داده نشید ان بپرهیزید و هرکه خواهد خدای

فلن تملك له من الله شيئا اولئك الذين لم يرد الله ان يطهر قلوبهم لهم في الدنيا

پادشاه نباشی او برا از خدای چیزی ایشان ایشان اند که نه خواهد خدای که پاک کند ایشان را در

خزي ولهم في الاخرة عذاب عظيم سماعون للكذب اكالون للسحت فان

خواری و ایشانرا در ان جهان عذابی بزرگ نوشنیداران دروغ را خورداران رشوت ار

جاءوك فاحكم بينهم او اعرض عنهم وان تعرض عنهم فلن يضروك شيئا

امدند ترا حکم کن میان ایشان یا روی گردان از ایشان ار روی گردانی زیان نکنند ترا چیزی

وان حكمت فاحكم بينهم بالقسط ان الله يحب المقسطين وكيف

ار حکم کنی حکم کن میان ایشان براستی چون

يحكمونك وعندهم التورية فيها حكم الله ثم يتولون من بعد ذلك وما

بیداور کنند ترا ونزدیک ایشانست توریت دراو حکم خدای وازپس ان ونیند

اولئك بالمؤمنين انا انزلنا التورية فيها هدى ونور يحكم بها النبيون

ایشان گرویدگان فرستادیم توریت حکم کنند بدان پیغامبران

الذين اسلموا للذين هادوا والربانيون والاحبار بما استحفظوا من كتاب

ایشان که گردن نهادند جهودان را و دانشمندان بدانچه نگاه داشتن خواستند از کتاب

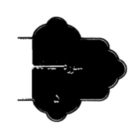
الله وكانوا عليه شهداء فلا تخشوا الناس واخشون ولا تشتروا باياتي ثمنا

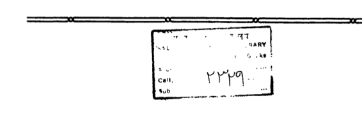
خدای وبودند مترسید از مردمان وبترسید از من بخرید بایتها من بهای

قليلا ومن لم يحكم بما انزل الله فاولئك هم الكافرون وكتبنا عليهم

خواره کی حکم نکند بدان فرو کرد خدای ایشان ایشانند کافران وبجب کردیم ور ایشان

وروی. خدای آمرزیدگاری رحمت کنارست. ﴿۴۰﴾ ای ندانی که خدای او یرا، پادشای آسمانها و زمین، عذاب کند کرا خواهد و بیامرزد کرا خواهد. خدای ور هر چیزی توانا.
﴿۴۱﴾ یا پیغامبر! نگر اندهگن نکنند ترا ایشان کمی شتاو کنند[1] در کافری ازیشان که گفتند: بگرو یستیم به دهنها ایشان و بنگرو یست دلها ایشان وازیشان کجهودی کردند نیوشیداران[2] دروغ را، نیوشیداران قومی دیگران را. نیامدند به توا، می گردانند سخن را از پس جایگهها آن. می گهند ار داده شید این، تبگیرید[3] آن و ارداده نشید آن، بترسید. کی خواهد خدای آزمودن اوی، پادشای نداری او یرا از خدای چیزی. ایشان ایشان‌اند، کنمی خواهد خدای که پاک کند دلها ایشان. ایشانرا درین گیتی خواری بهد و ایشانرا درآن جهن عذابی بزرگ بهد. ﴿۴۲﴾ نیوشیداران دروغ را، خورداران[4] رشوت را، ار آیند به توا، حکم کن میان ایشان یا روی گردان ازیشان. ار روی گردانی ازیشان، زیان نکنند ترا چیزی. ار حکم کنی، حکم کن میان ایشان براستی. خدای دوست دارد راستی کناران[5] را.
﴿۴۳﴾ چون می داورکنند[6] ترا و نزدیک ایشان است توریت، در آنجا حکم خدای واز می وازگردند از پس آن و نبند ایشان مومنان. ﴿۴۴﴾ ایما فرود کردیم توریت در آنجا ره‌نمونی و روشنای حکم کنند بدان پیغامبران، ایشان که نرم شدند، ایشانرا کجهودی کردند[7] و خداییان و دانشمندان بدان نگه‌داشتن طلبیده شدند از کتاب خدای و بودند ورآن گوهان. مترسید از مردمان بترسید ازمن. مخرید به آیتهای من بهای خجاره[8]، کی حکم نکند بدان فرود کرد خدای، ایشان ایشان‌اند کافران. ﴿۴۵﴾ ویجب کردیم وریشان




RARY
Call. ۲۳۲۹
Sub

۱ ــ **کمی شتاو کنند:** شتاب می کنند؛ می شتابند.
۲ ــ **نیوشیداران:** شنوندگان.
۳ ــ **تبگیرید:** بگیرید؛ پس بگیرید.
٤ ــ **خورداران:** خورندگان. *
۵ ــ **راستی کناران:** داد دهندگان؛ راست کاران. *
٦ ــ **می داور کنند:** داور می کنند.
۷ ــ **کجهودی کردند:** که جهودی کردند.
۸ ــ **خجاره:** اندک؛ کم؛ قلیل. *

درآن نفس به نفس و چشم به چشم و بینی به بینی وگوش به گوش و دندان به دندان و جراحتها قصاص‌اند. کی صدقه کند بدان، تان[1] کفارتی اویرا. و کی حکم‌نکند بدان فرود کرد خدای، ایشان ایشان‌اند ستم کاران. ﴿٤٦﴾ و بگزیدیم وراثرهای ایشان عیسی را، پسر مریم را، راست کر گرفتار[2]، آن رای[3] پیش آنست از توریت و دادیم او یرا انجیل، درآن ره‌نمونی و روشنای و راست کرگرفتار آن رای پیش آنست از توریت وره‌نمونی و پندی پرخیزکاران را. ﴿٤٧﴾ کو حکم کنید اهل انجیل بدان فرود کرد خدای در آن کی حکم‌نکند، بدان فرود کرد خدای ایشان ایشان‌اند فاسقان. ﴿٤٨﴾ فرود کردیم بی‌توا کتاب بحق، راست‌کــرگرفتار آن‌رای پیش آنست از کتاب و گوای وران. حکم کن میان ایشان بدان فرود کرد خدای و پس‌روی مکن آرزوهـا ایشانرا زان آمد به توا از حق. هریکی را کردیم از شما شریعتی و دینی. ارخهستی[4] خدای کردی شما را یک گره، بی‌تا بیازماید شما را دران داد شما را. پیشی کنید به نیکیها، بی‌خدای است واز آمدن شما همه. آگه کند شما را بدان‌بودید دران می اختلاف کردید. ﴿٤٩﴾ حکم کن میان ایشان، بدان فرود کرد خدای و پس روی مکن آرزوها ایشانرا و بترس ازیشان که بنگردانند ترا از برخی آن فرود کرد خدای بی‌توا. ار واز گردند بدان، می خواهد خدای که‌رساند بدیشان برخی گنهان ایشان و فروانی[5] از مردمان فاسقان‌اند. ﴿٥٠﴾ ای حکم جاهلی می طلبند؟ کی نیکوتر از خدای به حکم، قومی را کمی یقین شند[6] ؟ ﴿٥١﴾ یا ایشان کبگرو یستید! مگیرید

۱ ـــ **تآن = فَهُوَ:** پس آن؛ که آن. ٭
۲ ـــ **راست کرگرفتار:** راست دارنده.
۳ ـــ **آن رای:** آن را که. ٭
٤ ـــ **خهستی:** می خواست .
۵ ـــ **فروانی:** فراوانی .
٦ ـــ **کمی یقین شند:** بی گمان شوند.

اليهود والنصارى اولياء بعضهم اولياء بعض ومن يتولهم منكم فانه منهم

جهودان را و ترسایان را دوستان ... ولیانی یکدیگر اند ... از ایشانست

ان الله لا يهدي القوم الظالمين فترى الذين في قلوبهم مرض يسارعون

خدای ره ننماید قوم ستمکاران را کی بینی آنان را که در دلهاشان بیماریست شتاب کنند

فيهم يقولون نخشى ان تصيبنا دائرة فعسى الله ان ياتي بالفتح او امر من عنده

در ایشان می گویند می ترسیم که رسد بما ... شاید خدای که آرد فتح یا کاری از نزد او

فيصبحوا على ما اسروا في انفسهم نادمين ويقول الذين امنوا اهؤلاء الذين

شوند بر آنچه پنهان کردند در تنهاشان پشیمانان و گوید آنان که ایمان آوردند آیا اینها آنانند که

اقسموا بالله جهد ايمانهم انهم لمعكم حبطت اعمالهم فاصبحوا

سوگند خوردند بخدای سخت ترین سوگندهای ایشان که ایشان با شما اند نیست شد عملها ایشان شدند

خاسرين يا ايها الذين امنوا من يرتد منكم عن دينه فسوف ياتي الله بقوم

زیانکاران ای آنان که ایمان آوردند هر که برگردد از شما از دین او زود بیارد خدای قومی

يحبهم ويحبونه اذلة على المؤمنين اعزة على الكافرين يجاهدون في سبيل الله

دوست دارد ایشانرا و دوست دارند او را خواران بر مومنان عزیزان بر کافران جهاد کنند در راه خدای

ولا يخافون لومة لائم ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله واسع عليم انما وليكم

و نترسند از ملامت ملامت کننده آن فضل خدای است میدهد آن را که خواهد و خدای فراخ داناست ولی شما

الله ورسوله والذين امنوا الذين يقيمون الصلوة ويؤتون الزكوة وهم راكعون

خدای است و پیغامبر او و آنان که ایمان آوردند آنانکه بر پای میکنند نماز و می دهند زکوة و ایشان رکوع کنندگان

ومن يتول الله ورسوله والذين امنوا فان حزب الله هم الغالبون يا ايها الذين

هر که دوستی گیرد خدای را و پیغامبر او را و آنانرا که ایمان آوردند پس گروه خدای ایشانند غلبه کنندگان ای آنان

امنوا لا تتخذوا الذين اتخذوا دينكم هزوا ولعبا من الذين اوتوا الكتاب من

که ایمان آوردند مگیرید آنانرا که گرفتند دین شما را افسوس و بازی از آنان که داده شدند کتاب از

قبلكم والكفار اولياء واتقوا الله ان كنتم مؤمنين واذا ناديتم الى

پیش شما و کافران را دوستان و بترسید از خدای اگر هستید مومنان و چون آواز کنید به

الصلوة اتخذوها هزوا ولعبا من الذين اوتوا الكتاب من قبلكم والكفار

نماز گیرند آنرا افسوس و بازی از آنان که داده شدند کتاب از پیش شما و کافران را

اولياء واتقوا الله ان كنتم مؤمنين واذا ناديتم الى الصلوة اتخذوها هزوا ولعبا

دوستان و بترسید از خدای اگر هستید مومنان و چون آواز کنید بنماز گیرند آنرا افسوس و بازی

آن بدان ایشان قومی هند خرد را کار نمی فرمایند. ﴿۵۹﴾ بگه: یاهل کتاب[1]! عیب نمی کنید زیما بی آن کبگرو یستیم به خدای و بدان فرود کرده شد بی ایما و بدان فرود کرده شد از پیش و گو یشتر[2] شما فاسقان اند. ﴿۶۰﴾ بگه: ای آگه کنم شما را به گتر[3] از آن پاداش نزدیک خدای. کی بلعنت کرد او یرا خدای و بخشم شد ور وی و کرد ازیشان کپیان و خوکان و برستون کرد[4] دیورا. ایشان گتراند به جایگاه و وی ره‌تر از راستی ره. ﴿۶۱﴾ ازمان آیند به شما، گهند: بگرو یستیم. و درشدند به کافری. و ایشان بیرون شدند بدان. خدای داناتر بدان بودند می پنهام کردند[5]. ﴿۶۲﴾ گینی فروانی را زیشان می شتاو کنند[6] در بزه و گدشتاری[7] وخوردن ایشان رشوت. گد است آن بودند می کردند. ﴿۶۳﴾ چرا واز- نمی زنند ایشانرا خداییان و دانشمندان از گفتن ایشان بزه و خوردن ایشان رشوت؟ گد است آن بودند می کردند. ﴿۶۴﴾ گفتند جهودان: نعمت خدای وازگرفته، غل کرده باد دستها ایشان و لعنت کرده‌بند بدان گفتند؛ بل نعمت اوی فراخ است خزین کند[8] چون خواهد. و بیوزاید[9] فروانی را زیشان آن فرود کرده شد بی‌توا از خداوند توا وی رهی و کافری. اوکندیم میان ایشان عداوت و دشمنای تا بی روز رستاخیز. هر باری ور اوروزند[10] آتشی حرب را، بمیراند آنرا خدای و می روند درزمین به توهی. خدای دوست ندارد توهی کناران را. ﴿۶۵﴾ ار اهل کتاب بگرو یستندی و بپرخیزیدندی، محا کردی ایما[11] زیشان گستها ایشان و در کردی ایما ایشانرا در بوستانهای نعمت. ﴿۶۶﴾ ار ایشان بپای کردندی توریت و انجیل و آن فرود کرده شد بی ایشان از خداوند ایشان، بخوردندی از زور ایشان و از زیر



۱ ــ **یاهل کتاب:** یا اهل کتاب.
۲ ــ **گویشتر:** بیشتر. *
۳ ــ **گتر:** بدتر.
٤ ــ **برستون کرد:** پرستید. *
۵ ــ **می پنهام کردند:** پنهان می کردند. *
٦ ــ **می شتاو کنند:** شتاب می کنند.
۷ ــ **گدشتاری:** از حد درگذشتن؛ ستم کردن.
۸ ــ **خزین کند:** هزینه کند.
۹ ــ **بیوزاید:** بیفزاید.
۱۰ ــ **وراوروزند:** برافروزند.
۱۱ ــ **محا کردی ایما:** محو کردیم؛ بپوشیدیم؛ بستردیم.

ارجلهم منهم امة مقتصدة وكثير منهم ساء ما يعملون يا يها الرسول بلغ

ما انزل اليك من ربك وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله يعصمك من الناس

ان الله لا يهدي القوم الكافرين قل يا اهل الكتب لستم على شيء حتى تقيموا

التورية والانجيل وما انزل اليكم من ربكم وليزيدن كثيرا منهم ما انزل

اليك من ربك طغيانا وكفرا فلا تاس على القوم الكافرين ان الذين امنوا

والذين هادوا والصابئون والنصارى من امن بالله واليوم الاخر وعمل صالحا

فلا خوف عليهم ولا هم يحزنون لقد اخذنا ميثاق بني اسرءيل وارسلنا اليهم رسلا

كلما جاءهم رسول بما لا تهوى انفسهم فريقا كذبوا وفريقا يقتلون

وحسبوا الا تكون فتنة فعموا وصموا ثم تاب الله عليهم ثم عموا وصموا

كثير منهم والله بصير بما يعملون لقد كفر الذين قالوا ان الله هو المسيح

ابن مريم وقال المسيح يا بني اسرءيل اعبدوا الله ربي وربكم انه من يشرك بالله

فقد حرم الله عليه الجنة وماويه النار وما للظالمين من انصار لقد كفر الذين

قالوا ان الله ثالث ثلثة وما من اله الا اله وحد وان لم ينتهوا عما يقولون ليمسن

الذين كفروا منهم عذاب اليم افلا يتوبون الى الله ويستغفرونه والله غفور

پایها ایشان. زیشان هست گرهی راستی کنار[1]، و فروانی زیشان گد است آن‌می کنند.
(۶۷) یا پیغامبر! برسان آن فرود کرده شد بی‌توا از خداوند توا. ار نکنی تنرسانی[2] پیغامهای اوی، خدای می نگه‌دارد ترا از مردمان. خدای ره ننماید قوم کافران را. (۶۸) بگه: **یاهل کتاب! ناید[3] ور چیزی تا بپای کنید توریت و انجیل وآن فرو کرده شد بی‌شما از** خداوند شما. و بیوزاید فروانی را زیشان،آن فرودکرده شد بی‌توا از خداوند توا وی‌رهی و کافری. انده مبر ورقوم کافران. (۶۹) ایشان بگرو یستند و ایشان کجهودی کردند و صابیان و ترساکان کی بگرو ید به خدای و به روز آن جهن و کرد نیکی، نی ترس بهد وریشان و نی ایشان انده برند. (۷۰) بگرفتیم پیمان بنی اسرایل و بفرستادیم بی ایشان پیغامبرانی. هر باری آمد بدیشان پیغامبری بدان آرزوا نکرد[4] نفسها ایشان، گرهی را دروزن گرفتند وگرهی را می بکشتند. (۷۱) پینداشتند که نبهد فتنه، کور شدند و کوت شدند[5]، وازتو به پدیرفت خدای وریشان؛ واز کور شدند و کوت شدند فروانی زیشان. خدای بیناست بدان می کنند. (۷۲) کافر شدند ایشان که گفتند: خدای اوی است مسیح پسر مریم. گفت مسیح: یا بنی اسرایل! برستون کنید[6] خدای را، خداوند من و خداوند شما. آن کی شرک گیرد به خدای، حرام کرد خدای وروی گهیشت[7] وجایگه اوی آتش بهد و نبهد ستم کناران[8] را هیچ نصرت کنارانی[9]. (۷۳) کافر شدند ایشان که گفتند که: خدای سیدگر[10] سه است. نیست هیچ خدای مگر یک خدای. ار وازنشند زان می گهند، رسد بدیشان که کافر شدند، زیشان عذابی دردمند کنار[11]. (۷۴) ای توبه نکنند بی‌خدای و آمرزشت نخواهند[12] ازوی؟ خدای آمرزیدگاری



۱ ــ **راستی کنار:** میانه‌رو؛ راست کردار.
۲ ــ **تنرسانی:** پس نرسانیده باشی.
۳ ــ **ناید:** نیستید.
٤ ــ **آرزوا نکرد:** آرزو نکرد.
۵ ــ **کوت شدند:** کر شدند. *
٦ ــ **برستون کنید:** بپرستید. *
۷ ــ **گهیشت:** بهشت.
۸ ــ **ستم کناران:** ستم کنندگان.
۹ ــ **نصرت کناران:** یاری گران؛ نصرت کنندگان.
۱۰ ــ **سیدگر:** سدیگر؛ سوم.
۱۱ ــ **دردمند کنار:** دردناک.
۱۲ ــ **آمرزشت نخواهند:** آمرزش نخواهند.

ما المسيح ابن مريم الا رسول قد خلت من قبله الرسل وامه صديقة

كانا ياكلان الطعام انظر كيف نبين لهم الايات ثم انظر انى يؤفكون

قل اتعبدون من دون الله ما لا يملك لكم ضرا ولا نفعا والله هو السميع العليم

قل يا اهل الكتاب لا تغلوا في دينكم غير الحق ولا تتبعوا اهواء قوم قد ضلوا من قبل

واضلوا كثيرا وضلوا عن سواء السبيل لعن الذين كفروا من بني اسرائيل على لسان

داود وعيسى ابن مريم ذلك بما عصوا وكانوا يعتدون كانوا لا يتناهون عن

منكر فعلوه لبئس ما كانوا يفعلون ترى كثيرا منهم يتولون الذين كفروا

لبئس ما قدمت لهم انفسهم ان سخط الله عليهم وفي العذاب هم خالدون

ولو كانوا يؤمنون بالله والنبي وما انزل اليه ما اتخذوهم اولياء ولكن كثيرا منهم

فاسقون لتجدن اشد الناس عداوة للذين امنوا اليهود والذين اشركوا ولتجدن

اقربهم مودة للذين امنوا الذين قالوا انا نصارى ذلك بان منهم قسيسين ورهبانا

وانهم لا يستكبرون واذا سمعوا ما انزل الى الرسول ترى اعينهم تفيض من

الدمع مما عرفوا من الحق يقولون ربنا امنا فاكتبنا مع الشاهدين وما لنا لا نؤمن

بالله وما جاءنا من الحق ونطمع ان يدخلنا ربنا مع القوم الصالحين فاثابهم الله بما قالوا

رحمت کنارست[1]. (۷۵) نبود مسیح، پسر مریم، بی پیغامبری. بگذشت از پیش اوی پیغامبران. و مادر اوی راست گوی بود، بودند می خوردند طعام. بنگر چون می دیدور کنیم ایشانرا نشانها؛ واز بنگر چون می گردانسته شند.[2] (۷۶) بگه: ای می برستون کنید[3] از بیرون خدای آن رای[4] پادشای ندارد شما را مضرتی و نی منفعتی؟ و خدای او یست اشنوای دانا. (۷۷) بگه: یاهل کتاب! اوزون فرومشید[5] در دین شما جد حق و پس روی مکنید آرزوهای قـومی را وی ره شدند از پیش و وی ره کردند فروانی را، و وی ره شدند از راستی ره. (۷۸) لعنت کرده شدند ایشان که کافر شدند از بنی اسرایل ورزبان داود و عیسی پسر مریم، آن بدان نافرمان شدند و بودند می گدشتاری کردند[6]. (۷۹) بودند یک و دیگر را واز نمی زدند از گستی[7] کردند آن، گد است آن بودند می کردند. (۸۰) گینی[8] فروانی را زیشان می به ولی گیرند ایشانرا که کافر شدند. گد است آن پیش کرد ایشانرا نفسها ایشان. بخشم شد خدای وریشان و در عذاب ایشان جاودانگان بند. (۸۱) ار بودندی می بگرو یستندی به خدای و پیغامبر و بدان فرود کرده شد بی اوی، نگرفتندی ایشانرا ولیانی. بی فروانی زیشان فاسقان اند. (۸۲) گندی[9] سختر مردمان به عداوت ایشانرا کبگرو یستند جهودان را و ایشان را که شرک گرفتند و گندی نزدیکتر ایشان به دوستی ایشانرا کبگرو یستند، ایشان گفتند: ایما ترساان[10] هیم[11] آن بدان زیشان هست قسیسان و زاهدان و ایشان بزرگ منشتی نکنند[12]. (۸۳) ازمان اشنند[13] آن فرود کرده شد بی پیغامبر، گینی چشمهای ایشان می ریزد از آب، زان اشنختند[14] از حق. می گهند: خداوند ایما! بگرو یستیم، بنو یس ایما راوا گوهان. (۸۴) چیست ایما را که نمی گرو یم به خدای و آن آمد بدیما از حق؟ و می طمع داریم که در کند ایما را، خداوند ایما، واقوم نیکان. (۸۵) پاداش داد ایشانرا خدای بدان گفتند،



۱ ــ **رحمت کنار** = رَحِیم.
۲ ــ **می گردانسته شند**: باز گردانیده می شوند.
۳ ــ **می برستون کنید**: می پرستید. *
٤ ــ **آن رای**: آن را که. *
۵ ــ **اوزون فرومشید**: از حد درمگذر ید.
٦ ــ **می گدشتاری کردند**: از حد درمی گذشتند.
۷ ــ **گستی**: بدی. *
۸ ــ **گینی**: می بینی.
۹ ــ **گندی**: می یابی. *
۱۰ ــ **ترساان**: ترسایان.
۱۱ ــ **هیم**: هستیم.
۱۲ ــ **بزرگ منشتی نکنند**: گردن کشی نکنند.
۱۳ ــ **اشنند**: بشنوند.
۱٤ ــ **اشنختند**: شناختند.

جنات تجري من تحتها الانهار خالدين فيها وذلك جزاء المحسنين والذين كفروا

وكذبوا باياتنا اولئك اصحاب الجحيم يا ايها الذين امنوا لا تحرموا طيبات ما

احل الله لكم ولا تعتدوا ان الله لا يحب المعتدين وكلوا مما رزقكم الله حلالا

طيبا واتقوا الله الذي انتم به مؤمنون لا يؤاخذكم الله باللغو في ايمانكم

ولكن يؤاخذكم بما عقدتم الايمان فكفارته اطعام عشرة مساكين

من اوسط ما تطعمون اهليكم او كسوتهم او تحرير رقبة فمن لم يجد فصيام

ثلاثة ايام ذلك كفارة ايمانكم اذا حلفتم واحفظوا ايمانكم كذلك يبين

الله لكم اياته لعلكم تشكرون يا ايها الذين امنوا انما الخمر والميسر والا

نصاب والازلام رجس من عمل الشيطان فاجتنبوه لعلكم تفلحون انما يريد

الشيطان ان يوقع بينكم العداوة والبغضاء في الخمر والميسر ويصدكم عن

ذكر الله وعن الصلوة فهل انتم منتهون واطيعوا الله واطيعوا الرسول

واحذروا فان توليتم فاعلموا انما على رسولنا البلاغ المبين ليس على الذين امنوا

وعملوا الصالحات جناح فيما طعموا اذا ما اتقوا وامنوا وعملوا

الصالحات ثم اتقوا وامنوا ثم اتقوا واحسنوا والله يحب المحسنين يا ايها

بوستانهای می رود از زیر آن جویها جاودانگان بـــند دران. آنست پاداش نیکوی کناران[1].

(۸۶) ایشان که کافر شدند و دروزن گرفتند به آیتهای ایما، ایشان ایاران[2] دوزخ بند.

(۸۷) یا ایشان کبگرو یستید! حرام مگیرید پاکیها آن حلال کرد خدای شما را و گدشتاری مکنید. خدای دوست ندارد گدشتاری کناران[3] را. (۸۸) خورید زان روزی داد شما را خدای حلالی پاک. بپرخیزید از آن خدای کشما بدوی گرو یستاران[4] هید.

(۸۹) بنگیرد شما را خدای بلغو در سوگندان شما، بی‌بگیرد شما را بدان دجک بستید[5] سوگندان. کفارت آن طعام دادن ده درویش از میانه‌تر آن می طعام دهید اهلان شما را یا جامه پوشیدن ایشان یا آزاد کردن گورده‌ی[6] کی نگندد[7] به روزه داشتن سه‌روز. آنست کفارت سوگندان شما ازمان سوگند خورید. نگه دارید سوگندان شما را. چنان می دیدور کند خدای شما را نشانهای اوی. شاید کشما شکرگزارید. (۹۰) یا ایشان کبگرو یستید! می ومقامری[8] و بتان و تیرها، شرک اند، از عمل دیواند. دور بید از آن شاید کشما نیک‌بخت شید. (۹۱) می خواهد دیو که او کند میان شما عداوت و دشمنای[9] در می ومقامری ، واز زند شما را از ایاد کرد[10] خدای و از نماز. ای شما وازشداران[11] هید؟

(۹۲) فرمان‌برداری کنید خدای را و فرمان بـرداری کنید پیغامبر را و بترسید. ار واز گردید، بدانید که ور پیغامبر ایماست رسانیدن دیدور. (۹۳) نیست وریشان کبگرو یستند و کردند نیکیها بزه‌ی، درآن طعام خوردند ازمان که بپرخیزیدند و بگرو یستند و کردند نیکیها واز بپرخیزیدند و بگرو یستند، واز بپرخیزیدند و نیکوی کردند. خدای دوست دارد نیکوی کناران[12] را. (۹۴) یا



۱ ــ **نیکوی کناران:** نیکان.
۲ ــ **ایاران:** یاران. *
۳ ــ **گدشتاری کناران:** از حد درگذرندگان.
٤ ــ **گرو یستاران:** گرو یدگان.
۵ ــ **دجک بستید:** عقد بستید. *
٦ ــ **گورده:** برده؛ بنده.
۷ ــ **نگندد:** نیابد. *
۸ ــ **مقامری:** قمار باختن.
۹ ــ **دشمنای:** زشتی؛ کینه؛ دشمنی.
۱۰ ــ **ایاد کرد:** یاد کرد؛ یاد.
۱۱ ــ **وازشداران:** باز ایستادگان.
۱۲ ــ **نیکوی کناران:** نیکان.

الذين آمنوا ليبلونكم الله بشيء من الصيد تناله أيديكم ورماحكم ليعلم الله من

يخافه بالغيب فمن اعتدى بعد ذلك فله عذاب أليم يا أيها الذين آمنوا لا تقتلوا

الصيد وأنتم حرم ومن قتله منكم متعمدا فجزاء مثل ما قتل من النعم يحكم

به ذوا عدل منكم هديا بالغ الكعبة أو كفارة طعام مساكين أو عدل

ذلك صياما ليذوق وبال أمره عفا الله عما سلف ومن عاد فينتقم الله منه والله

عزيز ذو انتقام أحل لكم صيد البحر وطعامه متاعا لكم وللسيارة وحرم

عليكم صيد البر ما دمتم حرما واتقوا الله الذي إليه تحشرون جعل الله

الكعبة البيت الحرام قياما للناس والشهر الحرام والهدي والقلائد ذلك

لتعلموا أن الله يعلم ما في السماوات وما في الأرض وأن الله بكل شيء عليم

اعلموا أن الله شديد العقاب وأن الله غفور رحيم ما على الرسول إلا

البلاغ والله يعلم ما تبدون وما تكتمون قل لا يستوي الخبيث والطيب

ولو أعجبك كثرة الخبيث فاتقوا الله يا أولي الألباب لعلكم تفلحون

يا أيها الذين آمنوا لا تسألوا عن أشياء إن تبد لكم تسؤكم وإن تسألوا عنها

حين ينزل القرآن تبد لكم عفا الله عنها والله غفور حليم قد سألها قوم

ایشان کبگرو یستید! می آزماید شما را خدای به چیزی از صید رسد بدان دستهای شما و نیزهای شما، تا داند خدای کرا ترسد ازوی بناپدیدی کی گدشتاری کند پس آن، او یرا عذابی دردمند کنار[1] بهد. ﴿۹۵﴾ یا ایشان کبگرو یستید! مکشید صید را و شما محرمان کی بکشت آن از شما قصدکناری[2] را تپاداش[3] هم چنان بکشت از ستوران. حکم کنند بدان دو خداوند عدل از شما قربانی رسیدار[4] کعبه، یا کفارت طعام دادن درو یشانی، یا فدای آن روزه داشتنی، تا بچشد عقوبت کار اوی. عفو کرد خدای زان بگدشت. کی دیگربار کند، داد وازآرد خدای ازوی. خدای عزیزست، خداوند دادواز آوردن[5]. ﴿۹۶﴾ حلال‌کرده شد شما را صید دریا و طعام آن برخورداری شما را و کاروان را و حرام کرده شد ورشما صیددست[6]، چند دایم بید[7] محرمان. بپرخیزید ازآن خدای کی بی اوی حشر کرده شید. ﴿۹۷﴾ کرد خدای کعبه را خانه‌ی حرام را، استادن‌جای[8] مردمانرا و مایگان[9] حرام و قربان و قلاید. آن تا بدانید که خدای داند آن در آسمانها و آن در زمین. خدای به هر چیزی داناست. ﴿۹۸﴾ بدانید که خدای سخت‌عقوبت است. خدای آمرزیدگاری رحمت کنارست[10]. ﴿۹۹﴾ نیست وریپغامبر بی‌رسانیدن. خدای داند آن می اشکرا کنید و آن می پنهام کنید. ﴿۱۰۰﴾ بگه: گراگر نیند[11] پلید و پاک، ارهمه شگفت کند ترا فروانی پلید. بپرخیزید از خدای یا خداوندان خردها! شاید کشما نیک‌بخت شید. ﴿۱۰۱﴾ یا ایشان کبگرو یستید! مپرسید از چیزهای ار اشکرا کرده شهد[12] شما را، اندهگن کند شما را. و ار بپرسید از آن، آن هنگام کفرود شد قران، اشکرا کرده شهد شما را. عفوکرد خدای از آن. خدای آمرزیدگاری بردبارست. ﴿۱۰۲﴾ پرسیدند آن قومی



۱ ــ دردمند کنار: دردناک.
۲ ــ قصد کنار: قصد کننده.
۳ ــ تپاداش: پس پاداش؛ که پاداش. =فَجَزاءٌ
٤ ــ رسیدار: رسیده؛ رسنده.
۵ ــ داد وازآوردن: انتقام؛ کینه کشیدن.
٦ ــ دست: دشت. *
۷ ــ چند دایم بید =مَادُمْتُم.
۸ ــ استادن جای =قِیَاماً.
۹ ــ مایگان=شهر:ماه. *
۱۰ ــ رحمت کنار =رَحیم.
۱۱ ــ گراگرنیند: برابر نیستند.
۱۲ ــ اشکرا کرده شهد: آشکارا شود.

من قبلكم ثم اصبحوا بها كافرين ما جعل الله من بحيرة ولا سائبة ولا وصيلة

ولا حام ولكن الذين كفروا يفترون على الله الكذب واكثرهم لا يعقلون

واذا قيل لهم تعالوا الى ما انزل الله والى الرسول قالوا حسبنا ما وجدنا عليه

اباءنا اولو كان اباؤهم لا يعلمون شيئا ولا يهتدون يا ايها الذين امنوا عليكم

انفسكم لا يضركم من ضل اذا اهتديتم الى الله مرجعكم جميعا فينبئكم

بما كنتم تعملون يا ايها الذين امنوا شهادة بينكم اذا حضر احدكم الموت

حين الوصية اثنان ذوا عدل منكم او اخران من غيركم ان انتم ضربتم في الارض

فاصابتكم مصيبة الموت تحبسونهما من بعد الصلاة فيقسمان بالله ان ارتبتم

لا نشتري به ثمنا ولو كان ذا قربى ولا نكتم شهادة الله انا اذا لمن الاثمين

فان عثر على انهما استحقا اثما فاخران يقومان مقامهما من الذين استحق عليهم

الاوليان فيقسمان بالله لشهادتنا احق من شهادتهما وما اعتدينا انا اذا لمن

الظالمين ذلك ادنى ان ياتوا بالشهادة على وجهها او يخافوا ان ترد ايمان بعد

ايمانهم واتقوا الله واسمعوا والله لا يهدي القوم الفاسقين يوم يجمع الله

الرسل فيقول ماذا اجبتم قالوا لا علم لنا انك انت علام الغيوب اذ قال الله

از پیش شما واز شدند بدان کافران. ﴿۱۰۳﴾ نکرد خدای از بحیره[۱] ونی سایبه[۲] و نی وصیله[۳] و نی حام[۴] بی ایشان که کافر شدند می درحینند[۵] ورخدای دروغ و گو یشتر[۶] ایشان خرد را کار نمی فرمایند. ﴿۱۰۴﴾ ازمان گفته شهد ایشانرا: بیایید بی آن فرودکرد خدای و بی پیغامبر، گهند: گوس بهد[۷] ایما را آن گندادیم[۸] ورآن پدران ایما را. ای ار همه هند پدران ایشان، ندانند چیزی و ره‌نبرند؟ ﴿۱۰۵﴾ یا ایشان کبگرو یستید! ورشماست نفسهای شما. زیان نکند شما را کی وی‌ره شهد ازمان که ره‌برید. بی‌خدای است واز آمدن شما همه. آگه کند شما را بدان بودید می کردید. ﴿۱۰۶﴾ یا ایشان کبگرو یستید! گوای میان شما، ازمان حاضر آید به‌یکی ازشما مرگی، هنگام وصیت دو خداوند عدل از شما یا دوی دیگر از جد شما، ار شما برفتید در زمین، رسید به شما مصیبت مرگی. می واز گیرید آن دو را از پس نماز می سوگند-خورند به خدای، ار گمامند شید، نخریم بدان بهای ارهمه بهد خداوند نزدیکی و پنهام نکنیم گوای خدای. ایما نون[۹] از بزه کران هند. ﴿۱۰۷﴾ ار وررسیده شهد[۱۰] ورآن کان دوا سزاوار شدند بزه‌ی آن دوی دیگر، بایستند به جای آن دوا ازیشان که سزاوار شده شد وریشان نخستینان. سوگند خورند به خدای گوای ایما سزاوارتر از گوای آن دوا و گدشتاری نکردیم. ایمانون از ستم کاران هند. ﴿۱۰۸﴾ آن نزدیکتر که آرند گوای ور روی آن یا ترسند که‌رد-کرده شهد سوگندانی پس سوگندان ایشان. بپرخیزید از خدای و بیشنید[۱۱]. خدای ره ننماید قوم فاسقان را. ﴿۱۰۹﴾ آن روز بهم کند[۱۲] خدای پیغامبران را، گهد: چی جواب کرده شدید؟ گهند[۱۳]: علم نیست ایما را. توا توا هی[۱۴] دانای ناپدیدیها. ﴿۱۱۰﴾ که گفت خدای

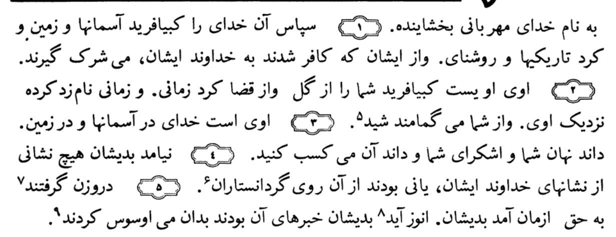
۱ ــ **بحیره**: ماده شتر گوش شکافته.
۲ ــ **سایبه**: شتر یله کرده به نذر.
۳ ــ **وصیله**: ماده شتر یا گوسفند پیوسته به برادر.
٤ ــ **حام**: نری که ازاو ده بچه گرفته باشند.
۵ ــ **می درحینند**: می بافند؛ می بندند.
٦ ــ **گو یشتر**: بیشتر.
۷ ــ **بهد**: بُوَد؛ باشد.
۸ ــ **گندادیم**: یافتیم. *
۹ ــ **نون**: آنگاه. *
۱۰ ــ **وررسیده شهد**: دانسته شود؛ دیدور گردد.
۱۱ ــ **بیشنید**: بشنو ید؛ نیوشید.
۱۲ ــ **بهم کند**: فراهم آرد؛ گرد آورد.
۱۳ ــ **گهند**: گو یند.
۱٤ ــ **توا هی**: تو هستی.

یا عیسی پسر مریم! ایاد کن[1] نعمت من ور توا، ور پدر و مادر توا. که قوی کردم ترا به جبریل پاک. می سخن گفتی مردمانرا در منجک[2] و پیری و که بیامختم[3] ترا کتاب و حکمت و توریت و انجیل که می درساختی از گل چون نمون[4] مرغان به فرمان من می دمیدی درآن بود پریدار[5] به فرمان من.و می گوه کردی[6] نابینا را و پیس را به فرمان من. که می بیرون آوردی مردگان را به فرمان من. که واز داشتم بنی اسرایل را از توا، که آوردی بدیشان دیدوریها. گفتند ایشان که کافر شدند زیشان:نیست این بی‌جادوی دیدور. ﴿۱۱۱﴾ که وحی کردم بی‌حواریان که: بگروید به من و پیغامبر من. گفتند: بگرو یستیم و گوه‌باش بدان کاایما مسلمانان هیم[7].
﴿۱۱۲﴾ که گفتند حواریان: یا عیسی پسر مریم! ای تواند خداوند توا کفرود کند وریما خوانی از آسمان؟ گفت: بپرخیزید از خدای، ارهید گرو یستاران[8]. ﴿۱۱۳﴾ گفتند: می خواهیم کبخوریم از آن و بیارامد دلها ایما و دانیم که راست گفتی ایما را و بیم ورآن از گوهان. ﴿۱۱٤﴾ گفت عیسی پسر مریم: ای خدای خداوند ایما! فرود کن وریما خوانی از آسمان، بهد ایما را عیدی، اول ایما را و آخر ایما را، و نشانی از توا و روزی ده ایما را، توا گیه روزی‌داداران[9] هی[10]. ﴿۱۱۵﴾ گفت خدای: من فرودکنار[11] آن هم[12] ورشما؛ کی کافر شهد[13] پس آن از شما، من عذاب کنم او یرا عذابی عذاب نکنم آن یکی را از جهانیان. ﴿۱۱٦﴾ که گهد خدای: یا عیسی پسر مریم! ای توا گفتی مردمانرا: گیرید مرا و مادر مرا دوخدای از بیرون خدای؟ گهد: پاکی ترا.نبودمرا که گفتی آن نبودمرا حق اربودم گفتم آن،تدانستی[14] آن

سورة المائدة
۵

۱ ــ **ایاد کن:** یاد کن.
۲ ــ **منجک:** گهواره؛ گاهواره. *
۳ ــ **بیامختم:** بیاموختم.
٤ ــ **نمون:** مانند و سان. *
۵ ــ **پریدار:** پرنده. *
٦ ــ **می گوه کردی:** به می کردی؛ به می نمودی. *
۷ ــ **هیم:** هستیم.
۸ ــ **گرو یستاران:** گرو یدگان؛ مؤمنین.
۹ ــ **روزی‌داداران:** روزی‌دهان.
۱۰ ــ **هی:** هستی.
۱۱ ــ **فرود کنار:** فرو فرستنده.
۱۲ ــ **هم:** ام؛ هستم.
۱۳ ــ **کافرشهد:** کافر شود.
۱٤ ــ **تدانستی:** پس دانستی؛ تادانستی.

دانی آن درضمیر من است وندانم آن درغیب توا. تواتوهی[1] دانای ناپدیدیها. (۱۱۷) نگفتم ایشانرا بی آن بفرمودی مرا بدان کبرستون کنید[2] خدای را، خداوند من و خداوند شما و بودم وریشان گواه چند دایم بودم[3] دریشان. ازمان بمیرانیدی مرا، بودی توا نگه‌وان وریشان و توا ورهر چیزی گواهی. (۱۱۸) ار عذاب کنی ایشانرا، تایشان بندگان تواانـد، و ار بیامرزی ایشانرا، توا توهی عزیز درستکار. (۱۱۹) گهد خدای: این آن روز است کمنفعت کند راست گفتاران را راست گفتن ایشان. ایشانرا بوستانها بهد، می رود از زیر آن جویها. جاودانگان بند درآن هیشه. خشنود شد خدای ازیشان و خشنود شدند ازوی. آن است دست‌ـبردن[4] بزرگ. (۱۲۰) خدای راست پادشای آسمانها و زمین و آن درآن است واوی ورهر چیزی تواناست.


سورة الانعام مائة وخمس وستون آية — مكية

به نام خدای مهربانی بخشاینده. (۱) سپاس آن خدای را کبیافرید آسمانها و زمین و کرد تاریکیها و روشنای. واز ایشان که کافر شدند به خداوند ایشان، می شرک گیرند. (۲) اوی او یست کبیافرید شما را از گل واز قضا کرد زمانی. و زمانی نام‌زدکرده نزدیک اوی. واز شما می گمامند شید[5]. (۳) اوی است خدای در آسمانها و در زمین. داند نهان شما و اشکرای شما و داند آن می کسب کنید. (٤) نیامد بدیشان هیچ نشانی از نشانهای خداوند ایشان، یانی بودند از آن روی گردانستاران[6]. (۵) دروزن گرفتند[7] به حق ازمان آمد بدیشان. انوز آید[8] بدیشان خبرهای آن بودند بدان می اوسوس کردند[9].

---

۱ ــ **توهی:** تو یی؛ تو هستی.
۲ ــ **کبرستون کنید:** که بپرستید.*
۳ ــ **چند دایم بودم:** تا بودم؛ هرچند بودم.
٤ ــ **دست بردن:** رستگاری؛ پیروزی.*
۵ ــ **می گمامندشید:** به گمان شوید.
٦ ــ **روی گردانستاران:** روی گردانندگان.
۷ ــ **دروزن گرفتند:** بدروغ داشتند.
۸ ــ **انوز آید:** زود بیاید.
۹ ــ **می اوسوس کردند:** افسوس می کردند.

الم يروا كم اهلكنا من قبلهم من قرن مكناهم في الارض ما لم نمكن لكم

وارسلنا السماء عليهم مدرارا وجعلنا الانهار تجري من تحتهم فاهلكنا

هم بذنوبهم وانشانا من بعدهم قرنا اخرين ولو نزلنا عليك كتابا في قرطاس

فلمسوه بايديهم لقال الذين كفروا ان هذا الا سحر مبين وقالوا لولا

انزل عليه ملك ولو انزلنا ملكا لقضي الامر ثم لا ينظرون ولو جعلناه

ملكا لجعلناه رجلا وللبسنا عليهم ما يلبسون ولقد استهزئ برسل من قبلك

فحاق بالذين سخروا منهم ما كانوا به يستهزءون قل سيروا في الارض ثم انظروا

كيف كان عاقبة المكذبين قل لمن ما في السموات والارض قل لله كتب

على نفسه الرحمة ليجمعنكم الى يوم القيامة لا ريب فيه الذين خسروا

انفسهم فهم لا يؤمنون وله ما سكن في الليل والنهار وهو السميع العليم

قل اغير الله اتخذ وليا فاطر السموات والارض وهو يطعم ولا يطعم

قل اني امرت ان اكون اول من اسلم ولا تكونن من المشركين قل اني اخاف

ان عصيت ربي عذاب يوم عظيم من يصرف عنه يومئذ فقد رحمه وذلك

الفوز المبين وان يمسسك الله بضر فلا كاشف له الا هو وان يمسسك بخير

(۶) ای ننگرند چند هلاک کردیم از پیش ایشان از گرهی؟ جای کردیم ایشانرا در زمین، آن جای نکردیم شما را و بفرستادیم آسمان را وریشان گواریدار[1] و کردیم جویها، می رفت از زیر ایشان. و هلاک کردیم ایشانرا به گنهان ایشان و ورآوردیم از پس ایشان گرهی دیگران. (۷) ار فرود کردی ایما ورتوا کتابی در کاغدی[2]، بمجیدندی[3] آن به دستها ایشان، گفتندی ایشان که کافر شدند: نیست این بی‌جادوی دیدور. (۸) گفتند: چرا فرود کرده نشد وروی فریسته‌ی؟ ار فرود کردی ایما فریسته‌ی قضا کرده شدی کار، واز زمان داده نشدندی. (۹) ار کردی ایما او یرا فریسته‌ی، کردی او یرا مردی و هکوی کردی ایما وریشان آن می هکوی کنند[4]. (۱۰) اوسوس کرده شدند پیغامبرانی از پیش توا. درگرفت بدیشان که اوسوس کردند زیشان، آن بودند بدان می اوسوس کردند. (۱۱) بگه: برو ید در زمین، واز بنگرید، چون بود فرجام دروزن گرفتاران[5]. (۱۲) بگه: کراست آن در آسمانها و زمین؟بگه خدای را؛ ویجب کرد[6] ورخود رحمت، بهم کند شما را تا بی روز رستاخیر گمامندی نیست[7] درآن. ایشان که زیان کردند ورنفسها ایشان ایشان نمی گرو یند. (۱۳) او یرا آن ساکن شد در شو و روز. اوی است اشنوای[8] دانا. (۱۴) بگه: ای جد خدای گیرم ولی، آفریدگار آسمانهاو زمین؟ اوی طعام دهدوطعام-داده نشهد. بگه: من فرموده شدم کیم[9] نخستین کی نرم شد و مباش از مشرکان. (۱۵) بگه: من می‌ترسم، ار نافرمان شم خداوند خود را، از عذاب روز بزرگ. (۱۶) کی بگرداند از وی آن روز، ترحمت کرد[10] وروی. آن است دست‌بردن[11] دیدور. (۱۷) ار رساندبتواخدای دشخواری، واز کنار[12] نبهد آنرا مگر اوی. و ار رسد به توا نیکی،

سورة الأنعام ۶

۱ ــ **گواریدار:** بارنده؛ باران ریزنده.
۲ ــ **کاغد:** کاغذ. *
۳ ــ **بمجیدندی:** می‌پسودند؛ می گرفتند. *
٤ ــ **می هکوی کنند:** شوریده می کنند. *
۵ ــ **دروزن گرفتاران:** دروغ‌زن گیرندگان.
۶ ــ **ویجب کرد:** واجب کرد.
۷ ــ **گمامندی:** شک؛ گمان.
۸ ــ **اشنوا**= سَمیع: شنوا.
۹ ــ **کیم:** که باشم.
۱۰ ــ **ترحمت کرد:** پس ببخشود.
۱۱ ــ **دست بردن:** رستگاری؛ پیروزی.
۱۲ ــ **واز کنار:** گشاینده.

فهو على كل شيء قدير وهو القاهر فوق عباده وهو الحكيم الخبير قل أي شيء

أكبر شهادة قل الله شهيد بيني وبينكم وأوحي إلي هذا القرآن لأنذركم

به ومن بلغ أئنكم لتشهدون أن مع الله آلهة أخرى قل لا أشهد قل إنما هو إله

واحد وإنني بريء مما تشركون الذين آتيناهم الكتاب يعرفونه كما يعرفون

أبناءهم الذين خسروا أنفسهم فهم لا يؤمنون ومن أظلم ممن افترى على

الله كذبا أو كذب بآياته إنه لا يفلح الظالمون ويوم نحشرهم جميعا ثم

نقول للذين أشركوا أين شركاؤكم الذين كنتم تزعمون ثم لم تكن فتنتهم

إلا أن قالوا والله ربنا ما كنا مشركين انظر كيف كذبوا على أنفسهم

وضل عنهم ما كانوا يفترون ومنهم من يستمع إليك وجعلنا على قلوبهم

أكنة أن يفقهوه وفي آذانهم وقرا وإن يروا كل آية لا يؤمنوا بها حتى

إذا جاءوك يجادلونك يقول الذين كفروا إن هذا إلا أساطير الأولين

وهم ينهون عنه وينأون عنه وإن يهلكون إلا أنفسهم وما يشعرون ولو

ترى إذ وقفوا على النار فقالوا يا ليتنا نرد ولا نكذب بآيات ربنا ونكون

من المؤمنين بل بدا لهم ما كانوا يخفون من قبل ولو ردوا لعادوا لما نهوا

اوی ور هر چیزی توانا. (۱۸) اوی است مقهور کنار[1] زور بندگان اوی. اوی است درست کار آگه. (۱۹) بگه: ای چه چیزی مهتر به گوای؟ بگه: خدای گواه است میان من و میان شما. و وحی کرده شد بی‌من این قران، تا بدس برم[2] شما را بدان وکرا برسد. ای شما می گوای دهید وا خدای خدای دیگرست؟بگه: گوای نمی دهم. بگه: اوی یک خدای است، من وی‌زارهم[3] زان‌می شرک گیرید. (۲۰) ایشان کدادیم ایشانرا کتاب، می اشناسند[4] آنرا چنان می اشناسند پسران ایشانرا. ایشان که زیان کردند ورنفسها ایشان، ایشان نمی گرو یند. (۲۱) کی ستم‌کارتر از کی درحیند[5] ورخدای دروغ، یا دروزن گرفت به آیتهای اوی، آن نیک‌بخت نشند ستم‌کاران. (۲۲) آن روز حشر کنیم ایشانرا همه واز گوهیم ایشانرا که شرک گرفتند: کجاست شریکان شما، ایشان کبودید می گفتید؟ (۲۳) واز نبهد عذرآوردن ایشان بی‌آن که گفتند: سوگند به خدای، خداوند ایما نبودیم مشرکان. (۲٤) بنگر چون دروغ گفتند ورنفسها ایشان و گم‌شد ازیشان، آن بودند می دروغ درحیدند[6]. (۲۵) زیشان هست کی می نیوشد[7] بی‌توا وکردیم ور دلها ایشان پوشستهای که درنیاوند آن و درگوشها ایشان گرانی. ارگینند[8] هر نشانی، نگرو یند بدان. تا ازمان آیند به توا می پیکار کنند وا توا می گهند ایشان که کافر شدند: نیست این بی افسانهای نخستینان. (۲٦) ایشان‌می‌واز زنند از آن و می دور بند از آن و هلاک می کنند بی‌نفسها ایشان را و نمی دانند. (۲۷) ارگینی[9] توا که واز گرفته شند ور آتش، گهند: یا کاشکی ایما رد کرده شید[10] و دروزن نگیرید به آیتها خداوند ایما و بید از مومنان. (۲۸) بل پدید آید ایشانرا آن بودند می پنهام کردند[11] از پیش. ار رد کرده شندی[12]، واز آیندی[13] آن رای واز زده شدند[14]



---

۱ ــ **مقهورکنار:** قهر کننده؛ فروشکننده.
۲ ــ **بدس برم:** بیم کنم؛ بیم دهم؛ بترسانم.
۳ ــ **وی زارهم:** بی زارم.
٤ ــ **می اشناسند:** می شناسند.
۵ ــ **درحیند:** فرابافت. *
٦ ــ **می دروغ درحیدند:** دروغ می بافتند. *
۷ ــ **می نیوشد:** می شنود؛ نیوشه می کند.
۸ ــ **گینند:** بینند. *
۹ ــ **گینی:** بینی.
۱۰ ــ **ایما رد کرده شید:** باز گردانیده شو یم. *
۱۱ ــ **می پنهام کردند:** پنهان می کردند.
۱۲ ــ **رد کرده شندی:** باز گردانیده آیند.
۱۳ ــ **واز آیندی:** باز گردند.
۱٤ ــ **واز زده شدند:** باز داشته شدند.

عنه وانهم لكاذبون وقالوا ان هي الا حياتنا الدنيا وما نحن بمبعوثين ولو ترى

اذ وقفوا على ربهم قال اليس هذا بالحق قالوا بلى وربنا قال فذوقوا العذاب

بما كنتم تكفرون قد خسر الذين كذبوا بلقاء الله حتى اذا جاءتهم الساعة

بغتة قالوا يا حسرتنا على ما فرطنا فيها وهم يحملون اوزارهم على ظهورهم

الا ساء ما يزرون وما الحيوة الدنيا الا لعب ولهو وللدار الاخرة خير للذين

يتقون افلا تعقلون قد نعلم انه ليحزنك الذي يقولون فانهم لا يكذبونك

ولكن الظالمين بايات الله يجحدون ولقد كذبت رسل من قبلك فصبروا

على ما كذبوا واوذوا حتى اتاهم نصرنا ولا مبدل لكلمات الله ولقد جاءك

من نبإ المرسلين وان كان كبر عليك اعراضهم فان استطعت ان تبتغي نفقا

في الارض او سلما في السماء فتاتيهم باية ولو شاء الله لجمعهم على الهدى

فلا تكونن من الجاهلين انما يستجيب الذين يسمعون والموتى يبعثهم الله ثم اليه

يرجعون وقالوا لولا نزل عليه اية من ربه قل ان الله قادر على ان ينزل اية ولكن

اكثرهم لا يعلمون وما من دابة في الارض ولا طائر يطير بجناحيه الا امم

امثالكم ما فرطنا في الكتاب من شيء ثم الى ربهم يحشرون والذين كذبوا

از آن وایشان دروزنان بند. (۲۹) گفتند: نیست آن بی زندگانی ایما این گیتی و نیم ایما انگیختگان. (۳۰) ارگینی که واز گرفته شند ور خداوند ایشان، گهد: ای نیست این حق؟ گهند: بلی سوگند به خداوند ایما. گهد: بچشید عذاب، بدان بودید می کافر شدید.
(۳۱) زیان کردند ایشان کدروزن گرفتند به پدیره آمدن[1] خدای، تا ازمان آمد بدیشان رستاخیز ناگهان گهند: یا پشیمانی ایما ورآن بارخواری کردیم[2] درآن وایشان می وردارند[3] بزها ایشان ور پشتها ایشان. بدان گد است آن می بزه کنند. (۳۲) نیست زندگانی این گیتی بی بازی واکاری[4] و خانه‌ی آن جهن[5] گیه[6] ایشانرا که می بپرخیزند، ای خرد را کارنفرمایید؟ (۳۳) دانیم کان می اندهگن کند ترا، آن می گهند ایشان. بدروغ منسوب نکنند ترا بی ستمکاران به آیتهای خدای می نارای شند[7]. (۳٤) دروزن گرفته شدند[8] پیغامبرانی از پیش توا، شکیوای کردند ورآن، دروزن گرفته شدند و دشخواری نموده شدند تا آمد بدیشان نصرت ایما و بدل کنار[9] نیست سخنان خدای را. آمد به توا از خبر فرستادگان.
(۳۵) ار هست که بزرگ آمد ورتوا روی گردانستن[10] ایشان، ار توانی که بطلبی سوراخی در زمین یا سردی[11] در آسمان، آری بدیشان نشانی. ار خهستی خدای، بهم کردی[12] ایشانرا ور ره‌نمونی. مباش از نادانان. (۳٦) می جواب کنند ایشان که می اشنند[13]. و مردگان ورانگیزد ایشانرا خدای. واز بی اوی واز آورده شند. (۳۷) گفتند: چرا فرود کرده نشد وروی نشانی از خداوند اوی؟ بگه: خدای توانا ورآن کفرود کند نشانی؛ بی گویشتر[14] ایشان نمی دانند. (۳۸) نیست هیچ موجنده‌ی[15] در زمین و نی پریداری[16] که بپرد به دوبال اوی، یا نی گرهها‌اند همچون شما. بارخواری نکردیم[17] در کتاب هیچ چیزی. واز بی خداوند ایشان می حشر کرده شند[18]. (۳۹) ایشان کدروزن گرفتند

سورة الأنعام
٦

۱ ــ **پدیره آمدن:** دیدار؛ رسیدن.
۲ ــ **بارخواری کردیم:** سستی کردیم؛ تقصیر کردیم. *
۳ ــ **می وردارند:** برمی گیرند؛ برمی دارند.
٤ ــ **اکاری**: بازی. *
۵ ــ **آن جهن:** آن جهان.
٦ ــ **گیه:** به؛ بهتر؛ نیک.
۷ ــ **می نارای شند:** منکر می شوند. *
۸ ــ **دروزن گرفته شدند:** دروغ زن گرفتندشان.
۹ ــ **بدل کنار:** برگرداننده؛ بدل کننده.
۱۰ ــ **روی گردانستن:** روی گردانیدن. *
۱۱ ــ **سرد:** نردبان. *
۱۲ ــ **بهم کردی:** فراهم می کرد؛ گردمی آورد.
۱۳ ــ **می اشنند:** می شنوند.
۱٤ ــ **گویشتر:** بیشتر. *
۱۵ ــ **موجنده:** جمبنده.
۱٦ ــ **پریدار:** پرنده. *
۱۷ ــ **بارخواری نکردیم:** سستی نکردیم؛ فرو نگذاشتیم. *
۱۸ ــ **می حشر کرده شند:** گرد کرده می شوند.

بآياتنا صم وبكم في الظلمات من يشإ الله يضلله ومن يشأ يجعله على صراط مستقيم

قل أرأيتكم إن أتاكم عذاب الله أو أتتكم الساعة أغير الله تدعون إن

كنتم صادقين بل إياه تدعون فيكشف ما تدعون إليه إن شاء وتنسون ما

تشركون ولقد أرسلنا إلى أمم من قبلك فأخذناهم بالبأساء والضراء لعلهم

يتضرعون فلولا إذ جاءهم بأسنا تضرعوا ولكن قست قلوبهم وزين لهم

الشيطان ما كانوا يعملون فلما نسوا ما ذكروا به فتحنا عليهم أبواب

كل شيء حتى إذا فرحوا بما أوتوا أخذناهم بغتة فإذا هم مبلسون فقطع

دابر القوم الذين ظلموا والحمد لله رب العالمين قل أرأيتم إن أخذ الله سمعكم

وأبصاركم وختم على قلوبكم من إله غير الله يأتيكم به انظر كيف

نصرف الآيات ثم هم يصدفون قل أرأيتكم إن أتاكم عذاب الله بغتة أو جهرة

هل يهلك إلا القوم الظالمون وما نرسل المرسلين إلا مبشرين ومنذرين فمن آمن

وأصلح فلا خوف عليهم ولا هم يحزنون والذين كذبوا بآياتنا يمسهم العذاب

بما كانوا يفسقون قل لا أقول لكم عندي خزائن الله ولا أعلم الغيب ولا

أقول لكم إني ملك إن أتبع إلا ما يوحى إلي قل هل يستوي الأعمى والبصير أفلا

به آیتهای ایما، کوتان[1] اند و گنگان اند در تاریکیها. کی خواهد خدای وی ره کند او یرا و کی خواهد کند او یرا وراهی راست. (۴۰) بگه: ای چگوهید ار آید به شما عذاب خدای یا آید به شما رستاخیز؟ ای جد خدای را می خوانید؟ ارهید راست گفتاران. (۴۱) بل کاو یرا خوانید واز کند آن می خوانید بی اوی ار خواهد و فرموش کند آن می شرک گیرید. (۴۲) . بفرستادیم بی گرههای از پیش توا. بگرفتیم ایشانرا به سختی و دشخواری. شاید کایشان زاری کنند[2]. (۴۳) چرا کامد بدیشان عذاب ایما زاری نکردند؟ بی سخت شد دلها ایشان و بیاراست ایشانرا دیو، بدان بودند می کردند. (۴٤) ازمان فرموش کردند آن پند داده شدند بدان، بگشادیم وریشان درهای هر چیزی، تا ازمان رامشتی شدند[3]، بدان داده شدند بگرفتیم ایشانرا ناگهان. ازمان ایشان نومیدشداران[4]. (۴۵) بریده شد اصل قوم ایشان که ستم کردند. سپاس خدای را خداوند جهانیان را. (۴٦) بگه: ای چگوهید[5] ار بگیرد خدای گوشهای شما و چشمهای شما و مهر کند وردلهای شما؟ کی است خدای جد خدای آرد به شما آن؟ بنگر چون می دیدور کنیم نشانها، و از ایشان می روی گردانند. (۴۷) بگه: ای چگوهید ار آید به شما عذاب خدای ناگهان یا اشکرا؟ ای هلاک کرده شند بی‌قوم فاسقان؟ (۴۸) نفرستیم فرستادگانرا بی‌میزدک برداران[6] و بدس‌برداران[7] کی بگرو ید و نیکی کند، نی‌ترس بهد وریشان و نی ایشان اندهبرند. (۴۹) ایشان دروزن گرفتند به آیتها ایما، رسد بدیشان عذاب، بدان بودند می‌فاسقی کردند. (۵۰) بگه: نمی گهم[8] شما را نزدیک من است خزینهای[9] خدای و ندانم غیب و نمی گهم شما را من فریسته‌ی[10] هم پس‌روی نمی‌کنم بی‌آن رای[11] می وحی کرده شهد بی‌من. بگه: ای گراگربند[12] کور و بینا؟ ای

---

۱ ــ **کوتان:** کران.*
۲ ــ **زاری کنند:** تضرع کنند.
۳ ــ **رامشتی شدند:** شاد شدند.
٤ ــ **نومید شداران:** نومیدان.
۵ ــ **چگوهید:** چه گو یید.
٦ ــ **میزدک برداران:** مژده دهندگان.
۷ ــ **بدس‌برداران:** ترسانندگان.
۸ ــ **نمی گهم:** نمی گو یم.
۹ ــ **خزینها:** گنج ها.
۱۰ ــ **فریسته:** فرشته.
۱۱ ــ **آن رای:** آن را که.
۱۲ ــ **گراگربند:** برابر باشند.

سورة الأنعام ٦

تتفكرون وانذر به الذين يخافون ان يحشروا الى ربهم ليس لهم من دونه ولي ولا شفيع

لعلهم يتقون ولا تطرد الذين يدعون ربهم بالغداة والعشي يريدون وجهه

ما عليك من حسابهم من شيء وما من حسابك عليهم من شيء فتطردهم

فتكون من الظالمين وكذلك فتنا بعضهم ببعض ليقولوا اهؤلاء من الله

عليهم من بيننا أليس الله بأعلم بالشاكرين وإذا جاءك الذين يؤمنون بآياتنا

فقل سلام عليكم كتب ربكم على نفسه الرحمة انه من عمل منكم سوءا

بجهالة ثم تاب من بعده واصلح فانه غفور رحيم وكذلك نفصل الآيات

ولتستبين سبيل المجرمين قل اني نهيت ان اعبد الذين تدعون من دون الله قل

لا اتبع اهواءكم قد ضللت اذا وما انا من المهتدين قل اني على بينة من ربي

وكذبتم به ما عندي ما تستعجلون به ان الحكم الا لله يقص الحق وهو خير

الفاصلين قل لو ان عندي ما تستعجلون به لقضي الامر بيني وبينكم والله اعلم

بالظالمين وعنده مفاتح الغيب لا يعلمها الا هو ويعلم ما في البر والبحر وما

تسقط من ورقة الا يعلمها ولا حبة في ظلمات الارض ولا رطب ولا يابس

الا في كتاب مبين وهو الذي يتوفاكم بالليل ويعلم ما جرحتم بالنهار ثم يبعثكم

حاشت نکنید[1]؟ ﴿۵۱﴾ بدس‌بر[2] بدان ایشانرا که می‌ترسند که حشر کرده شند بی‌خداوند ایشان. نیست ایشانرا از بیرون اوی ولی و نی‌شفاعت‌کناری[3]. شاید کایشان بپرخیزند. ﴿۵۲﴾ مران ایشانرا کمی‌خوانند خداوند ایشان را به بامداد و او یارگه[4] می‌خواهند پاداش اوی. نیست ورتوا از حساب ایشان هیچ چیزی و نیست از حساب توا وریشان هیچ چیزی. برانی ایشانرا تبی[5] از ستم‌کاران. ﴿۵۳﴾ چنان بیازمودیم برخی را زیشان به برخی، تا گهند: این گره‌اند کمنت‌نهاد[6] خدای وریشان از میان ایما، ای نیست خدای داناتر به شکرگزارداران[7]؟ ﴿۵۴﴾ ازمان آیند به توا، ایشان که می‌بگروند به آیتهای ایما، بگه: سلام ورشما. ویجب کرد خداوند شما ورخود رحمت. آن کی کنداز شما گدی بنادانی، واز توبه کند از پس آن و نیکی کند اوی آمرزیدگاری رحمت‌کنارست. ﴿۵۵﴾ چنان می‌دیدور کنیم نشانها، تا دیدورشهد ره گنه‌کاران. ﴿۵۶﴾ بگه: من واز زده شدم کبرستون کنم[8] ایشانرا کمی‌خوانید از بیرون خدای. بگه: پس‌روی نمی‌کنم آرزوهای شما را. وی ره شدم نون[9] ونه‌ام من از ره‌برداران[10]. ﴿۵۷﴾ بگه: من ور دیدوری هم از خداوند من و دروزن گرفتید بدان، نیست نزدیک من آن می‌شتاوکنید[11] بدان. نیست حکم مگر خدای را، حکم کند به حق و اوی گیه حکم‌کناران[12] است. ﴿۵۸﴾ بگه: ار نزدیک من بید[13] آن می‌شتاوکنید بدان، قضا کرده شهد کار میان من و میان شما. خدای داناتر به ستم‌کاران. ﴿۵۹﴾ نزدیک اوی است خزینهای غیب نداند آنرا مگر اوی. و داند آن در دست[14] و دریا و بنیفتد هیچ برگی درخت تابی داند آنرا و نی‌دانه‌ی در تاریکیهای زمین. نی ترن[15] و نی‌خشک، یابی در کتابی دیدورست. ﴿۶۰﴾ اوی او یست کمی‌میراند شما را به شو[16] و داند آن کسب کردید به روز. واز ورانگیزد شما را

۱ ــ **حاشت نکنید:** اندیشه نکنید. *
۲ ــ **بدس‌بر:** بترسان؛ بیم کن.
۳ ــ **شفاعت کنار:** خواهشگر.
٤ ــ **او یارگه:** شبانگاه. *
۵ ــ **تبی:** پس باشی.
٦ ــ **کمنت نهاد:** که منت نهاد.
۷ ــ **شکرگزارداران:** شکرکنان؛ سپاسگزاران.
۸ ــ **کبرستون کنم:** که بپرستم.
۹ ــ **نون:** در این هنگام. *
۱۰ ــ **ره‌برداران:** راه‌یافتگان.
۱۱ ــ **می‌شتاوکنید:** شتاب می‌کنید.
۱۲ ــ **حکم کناران:** داوری کنان.
۱۳ ــ **بید:** باشید.
١٤ ــ **دست:** دشت. *
۱۵ ــ **ترن:** تر؛ تری. *
۱٦ ــ **شو:** شب.

فيه ليقضى اجل مسمى ثم اليه مرجعكم ثم ينبئكم بما كنتم تعملون وهو القاهر

فوق عباده ويرسل عليكم حفظة حتى اذا جا احدكم الموت توفته رسلنا

وهم لا يفرطون ثم ردوا الى الله مولىهم الحق الا له الحكم وهو اسرع الحـ

قل من ينجيكم من ظلمت البر والبحر تدعونه تضرعا وخفيه لئن انجىنا من

هذه لنكونن من الشكرين قل الله ينجيكم منها ومن كل كرب ثم انتم

تشركون قل هو القادر على ان يبعث عليكم عذابا من فوقكم او من تحت

ارجلكم او يلبسكم شيعا ويذيق بعضكم باس بعض انظر كيف نصرف الايـ

لعلهم يفقهون وكذب به قومك وهو الحق قل لست عليكم بوكيل

لكل نبا مستقر وسوف تعلمون واذا رايت الذين يخوضون في ايتنا فاعرض

عنهم حتى يخوضوا في حديث غيره واما ينسينك الشيطن فلا تقعد

بعد الذكرى مع القوم الظلمين وما على الذين يتقون من حسابهم من شي

ولكن ذكرى لعلهم يتقون وذر الذين اتخذوا دينهم لعبا ولهوا وغرتهم

الحيوة الدنيا وذكر به ان تبسل نفس بما كسبت ليس لها من دون الله ولي

ولا شفيع وان تعدل كل عدل لا يوخذ منها اوليك الذين ابسلوا بما

درآن، تا قضا کند زمانی نام‌زدکرده. واز بی اوی است واز آمدن شما. واز آگه کند شما را بدان بودید می کردید. ﴿٦١﴾ اوی است مقهورکنار[1] زور بندگان اوی و بفرستد ورشما نگه‌وانانی، تا ازمان آید به یکی از شما مرگی می‌میرانند او یرا پیغامبران اما و ایشان بارخواری نکنند[2]. ﴿٦٢﴾ واز رانده شند بی‌خدای مهتر ایشان حق. بدان کاو یراست حکم و اوی زودشمارتر[3] حساب کناران[4] است. ﴿٦٣﴾ بگه: کی می رهاند شما را از تاریکیها دست[5] و دریا، می خوانید او یرا بزاریدن[6] و پنهامی[7]، ار برهانی اما را ازین، بیم از شکرگزارداران[8]. ﴿٦٤﴾ بگه: خدای برهاند شما را از آن و از هر اندهی، واز شما می شرک گیرید. ﴿٦٥﴾ بگه: اوی است توانا ورآن کبفرستد ورشما عذابی، از زور شما یا از زیر پایهای شما. یا بیامیزد شما را گرهها و بچشاند برخی را از شما سختی برخی. بنگر چون می دیدور کنیم نشانها شاید کایشان دریاوند. ﴿٦٦﴾ و دروزن گرفت بدان قوم توا و آن حق است. بگه: نام[9] ورشما نگه‌وان. ﴿٦٧﴾ هر خبری را استادن جای انوز بـــدانند [10].

﴿٦٨﴾ ازمان گینی[11] ایشانرا کمی درشند در آیتها اما، روی گردان ازیشان، تا درشند در حدیثی جد آن. ار فرموش کند واتوا دیو، منشین پس اياد کرد واقوم ستم کاران. ﴿٦٩﴾ نیست وریشان کمی بپرخیزند از حساب ایشان هیچ چیزی بی ایـادکـرد شاید کایشان بپرخیزند. ﴿٧٠﴾ بهیل[12] ایشانرا که گرفتند دین ایشانرا بازی و اکار[13] وبفریفت ایشانرا زندگانی این گیتی و پند ده بدان که هلاک کرده شهد نفسی، بدان کسب کرد، نیست آنرا از بیرون خدای ولی و نی شفاعت کناری[14]. ار فدا کند هر فدای ستده نشهد[15] ازوی. ایشان ایشان اند که هلاک کرده شدند بدان



١ ــ مقهورکنار: فروشکننده؛ قهرکننده.
٢ ــ بارخواری نکنند: افراط نکنند. *
٣ ــ زود شمارتر = أسْرَع.
٤ ــ حساب کناران: شمارندگان.
٥ ــ دست: دشت. *
٦ ــ زاریدن: زاری کردن؛ زاری.
٧ ــ پنهامی: پنهانی. *
٨ ــ شکرگزارداران: سپاسگزاران.
٩ ــ نام: نه ام؛ نیستم.
١٠ ــ انوز بدانند = سَوْفَ تَعْلَمُون.
١١ ــ گینی: می بینی.
١٢ ــ بهیل: بگذار؛ دست بدار.
١٣ ــ اکار: بازی؛ باز یچه. *
١٤ ــ شفاعت کنار: خواهشگر.
١٥ ــ ستده نشهد: گرفته نشود.

كسبوا لهم شراب من حميم وعذاب اليم بما كانوا يكفرون قل اندعوا

من دون الله ما لا ينفعنا ولا يضرنا ونرد على اعقابنا بعد اذ هدىنا الله كالذى

استهوته الشياطين فى الارض حيران له اصحاب يدعونه الى الهدى ائتنا

قل ان هدى الله هو الهدى وامرنا لنسلم لرب العالمين وان اقيموا الصلوة

واتقوه وهو الذى اليه تحشرون وهو الذى خلق السموات والارض بالحق ويوم

يقول كن فيكون قوله الحق وله الملك عالم الغيب والشهادة وهو الحكيم

الخبير واذ قال ابراهيم لابيه ازر اتتخذ اصناما الهة انى اريك وقومك فى ضلال

مبين وكذلك نرى ابراهيم ملكوت السموات والارض وليكون من الموقنين

فلما جن عليه الليل راى كوكبا قال هذا ربى فلما افل قال لا احب الافلين

فلما راى القمر بازغا قال هذا ربى فلما افل قال لئن لم يهدنى ربى لاكونن من

القوم الضالين فلما راى الشمس بازغة قال هذا ربى هذا اكبر فلما افلت قال

يا قوم انى برى مما تشركون انى وجهت وجهى للذى فطر السموات والارض

حنيفا وما انا من المشركين وحاجه قومه قال اتحاجونى فى الله وقد هدان

ولا اخاف ما تشركون به الا ان يشاء ربى شيئا وسع ربى كل شيء علما افلا تتذكرون

کسب کردند. ایشانرا شرابی بهد از حمیم و عذابی دردمند کنار[1]، بدان بودند می کافر شدند.
(۷۱) بگه: ای می خوانیم از بیرون خدای آن‌رای منفعت نکند ایما را و مضرت نکند ایما را. وازگردانسته شـیم ورپاشنکهای ایما[2]، پس آن که ره نمود ایما را خدای، چون اوی که ببردند او یرا دیوان در زمین هکوی[3] او یرا ایارانی می خوانند او یرا بی ره آی بـدیما، بگه که: ره خدای آن است ره و فرموده شدیم تا نرم شیم خداوند جهانیان را. (۷۲) وکه بپای کنید نماز و بپرخیزید ازوی. اوی او یست کبی اوی حشر کرده شید. (۷۳) اوی او یست که بیافریدآسمانها و زمین بحق. آن روز گهد: بباش! ببهود[4]. قول اوی حق است و او یرا پادشای آن روز که دمیده شهد درصور دانای ناپدیدی و حاضری. اوی است درست کاری آگه.
(۷٤) که گفت ابرهیم پدر او یرا آزر را: ای می گیری صنمان را خدایانی؟ من می گینم[5] ترا و قوم ترا در وی‌رهی‌دیدور. (۷۵) چنان بنمودیم ابرهیم را پادشای آسمانها و زمین، تا بهد از یقین‌شداران[6]. (۷٦) ازمان درآمـــدوروی شو، دید ستاره، گفت: این است خداوند من. ازمان فرود شد، گفت: دوست ندارم فروشداران[7] را. (۷۷) ازمان دید مه را ورآمدار[8]، گفت: این است خداوند من. ازمان فرود شد، گفت: ار ره ننماید مرا خداوند من، بم از قوم وی‌راهان. (۷۸) ازمان دید خرشید را ورآمدار ، گفت: این است خداوند من، این مهتر. ازمان فرود شد، گفت: یا قوم من! من وی‌زارهم، زان می شرک گیرید. (۷۹) من روی گرفتم[9] روی خود او یرا کبیافرید آسمانها و زمین پاک، و نیم من از مشرکان. (۸۰) پیکار کرد وااوی قوم اوی. گفت: ای می پیکار کنید وامن در خدای، و ره نمود مرا و نمی‌ترسم آن می شرک گیرید بدوی، بی‌آن کخواهد[10] خداوندمن چیزی. فراخ شد خداوند من ور هر چیزی به علم، ای پند نپدیرند؟



۱ ــ **دردمند کنار**: دردناک.
۲ ــ **پاشنکهای ایما**: پاشنه های ما.
۳ ــ **هکوی**: فرومانده و حیران. *
٤ ــ **ببهود**: بباشد =فَيَكُون.
۵ ــ **می گینم**: می بینم. *
٦ ــ **یقین‌شداران**: بی گمانان.
۷ ــ **فروشداران**: فروشوندگان.
۸ ــ **ورآمدار**: برآمده.
۹ ــ **روی گرفتم**: روی فرا دادم؛ روی نمودم.
۱۰ ــ **کخواهد**: که خواهد.

وكيف اخاف ما اشركتم ولا تخافون انكم اشركتم بالله ما لم ينزل به

عليكم سلطانا فاي الفريقين احق بالامن ان كنتم تعلمون الذين امنوا ولم

يلبسوا ايمانهم بظلم اولئك لهم الامن وهم مهتدون وتلك حجتنا اتيناها

ابرهيم على قومه نرفع درجات من نشاء ان ربك حكيم عليم ووهبنا له اسحق

ويعقوب كلا هدينا ونوحا هدينا من قبل ومن ذريته داود وسليمن وايوب

ويوسف وموسى وهرون وكذلك نجزي المحسنين وزكريا ويحيى وعيسى والياس

كل من الصالحين واسمعيل واليسع ويونس ولوطا وكلا فضلنا على العالمين

ومن اباهم وذرياتهم واخوانهم واجتبيناهم وهديناهم الى صراط مستقيم

ذلك هدى الله يهدي به من يشاء من عباده ولو اشركوا لحبط عنهم ما كانوا

يعملون اولئك الذين اتيناهم الكتاب والحكم والنبوة فان يكفر بها هؤلاء

فقد وكلنا بها قوما ليسوا بها بكافرين اولئك الذين هدى الله فبهداهم اقتده

قل لا اسئلكم عليه اجرا ان هو الا ذكرى للعالمين وما قدروا الله حق قدره

اذ قالوا ما انزل الله على بشر من شيء قل من انزل الكتاب الذي جاء به موسى نورا

وهدى للناس تجعلونه قراطيس تبدونها وتخفون كثيرا وعلمتم ما لم تعلموا

(۸۱) چون ترسم آن شرک گرفتید و نمی ترسید شما که شرک گرفتید به خدای، آن رای فرود نکرد بدان ورشما حجتی. کدام از دوگره سزاوارتر به ایمنی، ارهید کمی دانید؟ (۸۲) ایشان بگرو یستند و نیامیختند گرو یشت[1] ایشان را به ستم.ایشان ایشان را بهد ایمنی و ایشان ره‌برداران[2]. (۸۳) آن است حجت ایما! دادیم آن ابرهیم را.... اوی ورداریم درجهای کی خواهیم. خداوند توا درست کاری داناست. (۸٤) دادیم او یرا اسحق و یعقوب همه را ره نمودیم و نوح را ره نمودیم از پیش واز فرزندان اوی داود را و سلیمن را و ایوب را و یوسف را و موسی را و هرون را. چنان پاداش دهیم نیکوی کناران[3] را. (۸۵) زکریا را و یحیی را و عیسی را و الیاس را، همه از نیکان بودند. (۸٦) و اسمعیل راو یسع را و یونس را و لوط را و همه را فضل کردیم ورجهانیان. (۸۷) از پدران ایشان و فرزندان ایشان و برادران ایشان، بگزیدیم ایشانرا و ره نمودیم ایشانرا بی راهی راست. (۸۸) آن است ره خدای! ره نماید بدان کرا خواهد از بندگان اوی. ار شرک گرفتندی توه شدی زیشان آن بودند می کردند. (۸۹) ایشان ایشان‌اند که دادیم ایشانرا کتاب و حکم و پیغامبری، ارکافرشند بدان این گره،ورگماریم[4] بدان قومی را نبند بدان کافران. (۹۰) ایشان ایشان‌اند که ره نمود خدای بره نمودن ایشان پی بر[5]. بگه: نمی خواهم از شما ور آن مزدی نیست اوی بی‌ایاد کردی[6] جهانیان را. (۹۱) صفت نکردند خدای را چون سزای صفت کردن‌اوی گفتند: فرود نکرد خدای ور بشری هیچ چیزی. بگه: کی فرود کرد کتاب آن کاورد آن موسی روشنای و ره نمونی مردمانرا؟ می کنید آنرا در کاغدهای[7] می اشکرا کنید آن و می پنهام کنید فروانی[8] و آمخته شدید[9] آن ندانستید



۱ ــ **گرو یشت**: گروش؛ ایمان.
۲ ــ **ره‌برداران**: راه یافتگان.
۳ ــ **نیکوی کناران**: نیکان.
٤ ــ **ورگماریم**: برگماریم؛ می گماریم.
۵ ــ **پی‌بر**: پی روی کن.
٦ ــ **ایاد کرد**: یاد کرد.
۷ ــ **کاغدها**: کاغذها. *
۸ ــ **فروانی**: فراوانی.
۹ ــ **آمخته شدید**: آموخته شدید.

أنتم ولا آباؤكم قل الله ثم ذرهم في خوضهم يلعبون وهذا كتاب أنزلناه

شما و نی پدران شما بگو خدای پس واگذار ایشان را در بیهوده ایشان می بازی کنند و این کتابی فرو فرستادیم او را

مبارك مصدق الذي بين يديه ولتنذر أم القرى ومن حولها والذين يؤمنون

بوسته کرده راست کوی کننده آنرا که میان پیش او بود و تا بیم کنی اصل دیها را و کرا کرد آن است و انانکی می گروند

بالآخرة يؤمنون به وهم على صلاتهم يحافظون ومن أظلم ممن افترى

بدان جهان می گروند بدان و ایشان بر نماز ایشان نگاه داری کنند و که ستمکار تر از کسی که دروغ

على الله كذبا أو قال أوحي إلي ولم يوح إليه شيء ومن قال سأنزل مثل ما أنزل الله

بر خدای دروغ یا گفت وحی کرده شد بمن و وحی کرده نشد بوی چیزی و کسی که گفت زود فرو فرستم همچنان فرو فرستاد خدای

ولو ترى إذ الظالمون في غمرات الموت والملائكة باسطوا أيديهم أخرجوا

و اگر بینی که ستمکاران در سختیها مرگ باشند و فرشتگان گسترانیده دستها ایشان بیرون کنید

أنفسكم اليوم تجزون عذاب الهون بما كنتم تقولون على الله غير الحق

نفسها شما را امروز پاداش داده شوید عذاب خواری بدان بودید می گفتید بر خدای جز حق

وكنتم عن آياته تستكبرون ولقد جئتمونا فرادى كما خلقناكم أول مرة

و بودید از آیتهای او می گردن کشی کردید و آمدید بما تنهایان چنان آفریدیم شما را نخستین بار

وتركتم ما خولناكم وراء ظهوركم وما نرى معكم شفعاءكم الذين زعمتم

و بهلید آن داده بودیم شما را از پس پشتها شما و نمی بینیم با شما شفیعان شما را آن که گمانید

أنهم فيكم شركاء لقد تقطع بينكم وضل عنكم ما كنتم تزعمون إن الله

ایشان در شما انبازان اند بریده شد میان شما و گم شد از شما آن بودید که گمانید خدای

فالق الحب والنوى يخرج الحي من الميت ومخرج الميت من الحي ذلكم الله فأنى

شکافنده دانه و خسته بیرون آرد زنده از مرده و بیرون آرنده مرده از زنده آن است خدای چون

تؤفكون فالق الإصباح وجعل الليل سكنا والشمس والقمر حسبانا ذلك

می گردانیده شوید شکافنده بامداد و کرد شب را آرامیدن و آفتاب و ماه بحساب آن

تقدير العزيز العليم وهو الذي جعل لكم النجوم لتهتدوا بها في ظلمات البر

اندازه عزیز دانا و او آنست که کرد شما را ستارگان تا راه یابید بدان در تاریکیهای دشت

والبحر قد فصلنا الآيات لقوم يعلمون وهو الذي أنشأكم من نفس واحدة

و دریا پیدا کردیم نشانها گروهی که دانند و او آنست که پیدا کرد شما را از یک تن

فمستقر ومستودع قد فصلنا الآيات لقوم يفقهون وهو الذي أنزل من السماء

ایستادن جای و ابسپردن جای پیدا کردیم نشانها گروهی که در یابند و او آنست که فرو کرد از آسمان

شما ونی پدران شما. بگه: خدای واز بهیل[1] ایشانرا در نابکاری[2] ایشان می بازی کنند.
(۹۲) این کتابی فرود کردیم آنرا ببرکه کرده، راست کر گرفتار[3] آن رای[4] پیش آنست تا بدس بری[5] اصل دهها را و کرا پیرامون آنست، ایشان کمی بگرو یند بدان جهن، می بگرو یند بدان وایشان ور نمازها ایشان می نگه وانی کنند. (۹۳) کی ستم کارتر از کی درحنند[6] ورخدای دروغ، یا گفت: وحی کرده شد بی من و وحی کرده نشد بی اوی چیزی. کی گفت: انوز فرود کنم هم چنان فرود کرد خدای. ار گینی[7] که ستم کاران درسختیها مرگی بند و فریشتگان کشیداران[8] دستها ایشان، بیرون کنید نفسهای شما را. امروز پاداش داده شید عذاب خواری، بدان بودید می گفتید ور خدای جد حق و بودید از آیتهای اوی می بزرگ- منشتی کردید. (۹٤) آمدید بدیما تنها کان[9]، چنان بیافریدیم شما را نخست بار و بهیلید آن دادیم شما را گداره‌ی[10] پشتهای شما و نمی گینیم وا شما شفیعان شما را ایشان که گفتید ایشان در شما شریکان اند. ببرید پیوسته‌ی شما و گم شد از شما آن بودید می گفتید. (۹٥) خدای شکافتار[11] دانه‌ی و خسته[12] می بیرون آرد زنده را از مرده ومی بیرون آرد مرده را از زنده. او یست خدای، چون می گردانسته شید[13]. (۹٦) شکافتار بام است و کنار[14] شو را ساکنی[15] وخرشید و مه به حساب اند. آن است تقدیر عزیز دانا. (۹۷) اوی او یست، کرد شما را ستارگان، تا ره برید بدان در تاریکیهای دشت و دریا. دیدور کردیم نشانها قومی را کمی دانند. (۹۸) اوی او یست کور آورد[16] شما را ازیک نفس، استادن جای واسپردن جای . دیدور کردیم نشانها قومی راکه می دریاوند. (۹۹) اوی او یست کفرود کرد ازآسمان

سورة الانعام ٦

۱ ــ بهیل: دست بدار.
۲ ــ نابکاری: بیهوده گفتن.
۳ ــ راست کر گرفتار: باور دارنده؛ راست دارنده.
٤ ــ آن رای: آن را که. *
٥ ــ بدس بری: بترسانی؛ بیم کنی.
٦ ــ درحند: می بافد؛ فرا بافت. *
۷ ــ گینی: می بینی.
۸ ــ کشیداران: گسترندگان.
۹ ــ تنها کان: تنها؛ یگانه.
۱۰ ــ گداره‌ی: پس؛ پشت؛ وراء.
۱۱ ــ شکافتار: شکافنده؛ گشاینده.
۱۲ ــ خسته: هسته.
۱۳ ــ می گردانسته شید: برمی گردانندشمارا.
۱٤ ــ کنار: کننده.
۱٥ ــ ساکنی: آرام.
۱٦ ــ کورآورد : که بیافر ید؛ که پدید کرد.

مآءً فأخرجنا به نبات كل شيء فأخرجنا منه خضرا نخرج منه حبا متراكبا ومن النخل

آبی بیرون آوردیم بدان نبات هر چیزی بیرون آوردیم ازان سبزی بیرون آریم ازان دانه ای بر یک دیگر نهاده و از

من طلعها قنوان دانية وجنات من أعناب والزيتون والرمان مشتبها وغير متشابه

از شکوفها ان سر ... نزدیک و بوستانها از انگور و زیتون و انار مانسته و جدا مانسته

انظروا إلى ثمره إذا أثمر وينعه إن في ذلكم لآيات لقوم يؤمنون وجعلوا لله شركاء

بنگرید به میوه ان ... و رسیدن ان در ان نشانها قومی را که ... کردند خدای را انبازان

الجن وخلقهم وخرقوا له بنين وبنات بغير علم سبحانه وتعالى عما يصفون

... و دروغ کنند او را پسران و دختران بی علم پاکی او را و برتر است ازان که صفت کنید

بديع السماوات والأرض أنى يكون له ولد ولم تكن له صاحبة وخلق كل شيء وهو

نوکننده آسمانها و زمین چون بود او را فرزندی و نبود او را زنی و بیافرید هر چیزی او

بكل شيء عليم ذلكم الله ربكم لا إله إلا هو خالق كل شيء فاعبدوه وهو على

بهر چیزی دانا اوی است خدای خداوند شما نیست خدای مگر اوی آفریدگار هر چیزی بپرستید او را و او بر

كل شيء وكيل لا تدركه الأبصار وهو يدرك الأبصار وهو اللطيف الخبير

هر چیزی نگهدار است در نرسد بدو چشمها و اوی دررسد چشمها را و اوی است لطیف آگاه

قد جاءكم بصائر من ربكم فمن أبصر فلنفسه ومن عمي فعليها وما أنا عليكم

آمد شما را حجتها از خداوند شما کی بینا شد تن خویش را و کی کور شد بر وی است و نه ام من بر شما

بحفيظ وكذلك نصرف الآيات وليقولوا درست ولنبينه لقوم يعلمون

نگهبان و چنین ... نشانها تا گویند ساختی و تا پیدا کنیم آن قومی را که دانند

اتبع ما أوحي إليك من ربك لا إله إلا هو وأعرض عن المشركين ولو شاء الله ما أشر

پیروی کن آنچه وحی کرده شد بتو از خداوند تو نیست خدای مگر اوی و روی گردان از مشرکان اگر خواستی خدای انباز نگرفتندی

كوا وما جعلناك عليهم حفيظا وما أنت عليهم بوكيل ولا تسبوا الذين

و نکردیم ترا بر ایشان نگهبان و نه تو بر ایشان نگهدار و دشنام مکنید آنها را که

يدعون من دون الله فيسبوا الله عدوا بغير علم كذلك زينا لكل أمة عملهم

می خوانند بیرون خدای تا دشنام دهند خدای را ستم بی علم چنین آراستیم هر امتی را عمل ایشان

ثم إلى ربهم مرجعهم فينبئهم بما كانوا يعملون وأقسموا بالله جهد أيمانهم

پس سوی خداوند ایشان است بازگشت ایشان آگاه کند ایشان را بدانچه بودند می کردند و سوگند خوردند بخدای سخت سوگند ایشان

لئن جاءتهم آية ليؤمنن بها قل إنما الآيات عند الله وما يشعركم أنها إذا جاءت

اگر آید بدیشان نشانی بگروند بدان بگو نشانها نزدیک خدای است چه آگاه کند شما را که آن چون بیاید

آوی[1]. بیرون آوردیم بدان نبات هر چیزی،بیرون آوردیم از آن سوزی[2]،می بیرون آریم از آن دانه‌ی یک ور دیگر نهاده[3] و ازخرماها از کاردوهای[4] آن سرزکهای[5] نزدیک و بوستانهای از انگوروزیتون وانارمانسته[6] وجدمانسته[7] بنگرید بی میوه‌ی آن ازمان[8] بارآرد و رسیدن آن. در آن نشانها قومی را کمی بگروند. (۱۰۰) کردند خدای را جنیان را شریکانی و بیافرید ایشانرا و دروغ گفتند او یرا بپسران و دختران به جد علم. پاکی او یرا وردور است زان می صفت کنند. (۱۰۱) نوکننده‌ی[9] آسمانها و زمین چون بهد او یرا فرزندی و نبود او یرا زنی و بیافرید هرچیزی. اوی بهر چیزی دانا. (۱۰۲) اوی است خدای خداوند شما. نیست خدای مگر اوی، آفریدگار هر چیزی. برستون کنید[10] او یرا. اوی ور هر چیزی نگه‌وان است. (۱۰۳) درنرسد بدوی بصرها و اوی دررسد به‌بصرها و اوی است لطیفی آگه. (۱۰٤) آمد به شما حجتهای[11] از خداوند شما، کی بینا شد تنفس[12] او یرا و کی کورشهد توروی[13] است ونه ام من ور شما نگه‌وان. (۱۰۵) چنان می دیدور کنیم نشانها تا گهند بیامختی و تا دیدور کنیم آن قومی را کمی دانند. (۱۰٦) پس روی کن آن را وحی کرده شد بی‌توا از خداوند توا. نیست خدای مگر اوی و روی گردان از مشرکان. (۱۰۷) ارخهستی خدای، شرک نگرفتندی ونکردیم تراوریشان نگه‌وان ونه ای توا وریشان نگه‌وان. (۱۰۸) دژنام‌مدهید[14] ایشانرا کمی خوانند از بیرون خدای. دژنام دهند خدای را دشمنای[15] بجد علم، چنان بیاراستیم هر گرهی را عمل ایشان؛ وازبی‌خداوند ایشان است واز آمدن ایشان. آگه کند ایشانرا بدان بودند می کردند. (۱۰۹) سوگند خوردند به خدای سختر سوگندان ایشان، ارآید بدیشان نشانی،بگروند بدان.بگه: نشانها نزدیک خدای است، چی دانسته‌کند شما را آن ازمان آید



۱ ــ آو: آب.
۲ ــ سوزی: سبزی. ٭
۳ ــ یک‌ور دیگر نهاده: برهم نهاده.
٤ ــ کاردو: شکوفه. ٭
۵ ــ سرزکها: شاخه‌ها؛ خوشه‌ها. ٭
٦ ــ مانسته: مانندە.
۷ ــ جد مانسته: ناماننده.
۸ ــ ازمان: هنگامی که؛ آنگاه که.
۹ ــ نوکننده: نو آفریننده.
۱۰ ــ برستون کنید: بپرستید. ٭
۱۱ ــ حجتها: دیدوریها؛ نشانها.
۱۲ ــ تنفس: مرنفس.
۱۳ ــ توروی = فَعَلَیْهَا: پس بروی است.
۱٤ ــ دژنام مدهید: بد مگویید.
۱۵ ــ دشمنای: به‌ستم؛ به دشمنی. ٭

لا يومنون ونقلب افدتهم وابصرهم كما لم يومنوا به اول مرة ونذرهم

في طغينهم يعمهون ولو اننا نزلنا اليهم الملئكة وكلمهم الموتى

وحشرنا عليهم كل شي قبلا ما كانوا ليومنوا الا ان يشا الله ولكن اكثرهم

يجهلون وكذلك جعلنا لكل نبي عدوا شيطين الانس والجن يوحي بعضهم الى

بعض زخرف القول غرورا ولو شا ربك ما فعلوه فذرهم وما يفترون ولتصغى

اليه افدة الذين لا يومنون بالاخرة وليرضوه وليقترفوا ما هم مقترفون

افغير الله ابتغي حكما وهو الذي انزل اليكم الكتب مفصلا والذين اتينهم

الكتب يعلمون انه منزل من ربك بالحق فلا تكونن من الممترين وتمت كلمة ربك

صدقا وعدلا لا مبدل لكلمته وهو السميع العليم وان تطع اكثر من في

الارض يضلوك عن سبيل الله ان يتبعون الا الظن وان هم الا يخرصون ان ربك هو

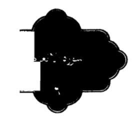
اعلم من يضل عن سبيله وهو اعلم بالمهتدين فكلوا مما ذكر اسم الله عليه

ان كنتم بايته مومنين وما لكم الا تاكلوا مما ذكر اسم الله عليه وقد

فصل لكم ما حرم عليكم الا ما اضطررتم اليه وان كثيرا ليضلون باهوائهم

بغير علم ان ربك هو اعلم بالمعتدين وذروا ظهر الاثم وباطنه ان الذين

نمی گرو یند. (۱۱۰) می گردانیم[۱] دلها ایشان و چشمها ایشان چنان نگرو یستند بدان نخست بار و بهیلیم[۲] ایشانرا در وی رهی، ایشان می هکوی شند[۳]. (۱۱۱) ار ایما فرود کردی بی ایشان فریشتگان و سخن گفتندی ایشانرا مردگان و حشر کردی ایما وریشان هر چیزی معاینه[۴] نبودند کبگرو یستند بی آن خواهد خدای.بی گو یشتر[۵] ایشان می نادانی کنند. (۱۱۲) چنان کردیم هر پیغامبری را دشمنی؛دیوان انسیان و جنیان را.می وسوسه اوکند[۶] برخی ایشان بی برخی آرایشت[۷] قول فریوی[۸]؛ار خهستی خداوند توا نکردندی آن.بهیل[۹] ایشانرا و آن می دروغ درحینند[۱۰]. (۱۱۳) تا بگردد بی آن دلها ایشان کنمی گرو یند بدان جهن تا بپسندند آن و تا کسب کنند آن ایشان کسب کناران[۱۱] اند. (۱۱٤) ای جد خدای طلبم داوری؟ اوی او یست کفرود کرد بی شما کتاب دیدور کرده؛ ایشان، که دادیم ایشانرا کتاب، می دانند کان فرود کرده از خداوند توا بحق، مباش از گمامندشداران[۱۲]. (۱۱۵) تمام شد سخن خداوند توا براستی وعدل، بدل کنار[۱۳] نیست سخنان او یرا؛ اوی است اشنوای دانا. (۱۱٦) ارفرمان‌برداری کند گو یشتر کرا در زمین است، می وی ره کنند ترا از ره خدای، پس‌روی نمی کنند بی ظن را، ناند ایشان بی می دروغ گهند. (۱۱۷) خداوند توا اوی داناتر بکی وی ره شد از ره اوی؛ اوی داناتر به ره‌برداران[۱۴] (۱۱۸) بخورید زان ایاد کرده شد[۱۵] نام خدای ورآن، ارهید به آیتهای اوی گرو یستاران[۱٦]. (۱۱۹) چیست شما را کنمی خورید زان ایاد کرده شد نام خدای ورآن و دیدور کرد شما را آن حرام کرد ورشما بی آن بیچاره کرده شدید بی آن و فروانی می وی ره شند به آرزوها ایشان بجد علم، خداوند توا اوی داناتر به گدشتاری کناران[۱۷]. (۱۲۰) بهیلید اشکرای[۱۸] بزه و پنهامی آن. ایشان



۱ ــ **می گردانیم:** برمی گردانیم.
۲ ــ **بهیلیم:** دست بدار یم.
۳ ــ **می هکوی شند:** سرگشته می شوند. *
٤ ــ **معاینه:** رو یاروی.
۵ ــ **گو یشتر:** بیشتر. *
٦ ــ **می وسوسه اوکند:** تلقین می کند.
۷ ــ **آرایشت:** آرایش.
۸ ــ **فریو:** فریب.
۹ ــ **بهیل:** بگذار؛ دست بدار.
۱۰ ــ **درحینند:** فرابافند. *
۱۱ ــ **کسب کناران:** ورزندگان.
۱۲ ــ **گمامندشداران:** گمامندان.
۱۳ ــ **بدل کنار:** گرداننده.
۱٤ ــ **ره‌برداران:** راه یافتگان.
۱۵ ــ **ایاد کرده شد:** یاد شد.
۱٦ ــ **گرو یستاران=مؤمنین:** گرو یدگان.
۱۷ ــ **گدشتاری کناران:** از اندازه درگذرندگان؛ از حد درگذرندگان.
۱۸ ــ **اشکرا:** آشکارا.

يكسبون الإثم سيجزون بما كانوا يقترفون ولا تأكلوا مما لم يذكر اسم الله

عليه وإنه لفسق وإن الشياطين ليوحون إلى أوليائهم ليجادلوكم وإن

أطعتموهم إنكم لمشركون أومن كان ميتا فأحييناه وجعلنا له نورا يمشي

به في الناس كمن مثله في الظلمات ليس بخارج منها كذلك زين للكافرين ما

كانوا يعملون وكذلك جعلنا في كل قرية أكابر مجرميها ليمكروا فيها وما

يمكرون إلا بأنفسهم وما يشعرون وإذا جاءتهم آية قالوا لن نؤمن حتى نؤتى

مثل ما أوتي رسل الله الله أعلم حيث يجعل رسالته سيصيب الذين أجرموا صغار

عند الله وعذاب شديد بما كانوا يمكرون فمن يرد الله أن يهديه يشرح صدره

للإسلام ومن يرد أن يضله يجعل صدره ضيقا حرجا كأنما يصعد في السماء كذلك

يجعل الله الرجس على الذين لا يؤمنون وهذا صراط ربك مستقيما قد فصلنا الآيات

لقوم يذكرون لهم دار السلام عند ربهم وهو وليهم بما كانوا يعملون

ويوم يحشرهم جميعا يا معشر الجن قد استكثرتم من الإنس وقال أولياؤهم

من الإنس ربنا استمتع بعضنا ببعض وبلغنا أجلنا الذي أجلت لنا قال النار مثواكم

خالدين فيها إلا ما شاء الله إن ربك حكيم عليم وكذلك نولي بعض الظالمين بعضا بما

کسب کنند بزه، انوزپاداش داده‌شند بدان بودند می کسب کردند. ﴿۱۲۱﴾ مخورید زان ایاد کرده نشد نام خدای ورآن و آن فاسقی. دیوان‌می وسوسه اوکنند بی‌ولیان ایشان تا پیکار کنند واشما؛ ارفرمان‌برداری کنید ایشانرا، شما مشرکان بید. ﴿۱۲۲﴾ ای کی بود مرده، زنده کردیم او یرا و کردیم او یرا روشنای؛ می رود بدان در مردمان چون کی مثل اوی در تاریکیها؟ نیست بیرون‌آمدار[1] از آن چنان آراسته شد کافران را، آن بودند می کردند. ﴿۱۲۳﴾ چنان کردیم در هر دهی مهتران گنه‌کاران[2] آن، تا مکر کنند درآن و مکر نمی کنند بی‌به نفسها ایشان و نمی دانند. ﴿۱۲۴﴾ ازمان آید بدیشان نشانی، گهند: نگرو یم تا داده‌شیم هم‌چنان داده شدند پیغامبران خدای؛ خدای داناتر کجا کند پیغامها اوی؛ انوزرسد بدیشان که گنه کردند خواری نزدیک خدای و عذابی سخت بدان بودند می کافر شدند. ﴿۱۲۵﴾ کی خواهد خدای که ره نماید او یرا، بگشاید گور[3] اوی مسلمانی را؛ و کی خواهد که وی‌ره کند او یرا، کند گور او یرا تنگی تنگ؛ گوهی[4] می ورشهد[5] درآسمان، چنان کند خدای پلیدی وریشان کنمی گرو یند. ﴿۱۲۶﴾ این است دین خداوند توا؛ راست دیدورکردیم نشانها قومی را که می پند پدیرند[6]. ﴿۱۲۷﴾ ایشانرا بهد خانه‌ی سلامت نزدیک خداوند ایشان؛ اوی ولی ایشان است بدان بودند می کردند. ﴿۱۲۸﴾ آن روز حشر کنیم ایشانرا همه.یا گره‌جنیان! فروان وی ره‌کردید از انسیان و گهند ولیان ایشان از انسیان: خداوند اما! برخورداری گرفت[7] برخی اما به برخی‌و رسیدیم به زمان اما، آن که زمان کردی اما را، گهد: آتش جایگه شما؛ جاودانگان بید درآن، بی‌آن‌خواهدخدای؛ خداوند توا درست‌کاری داناست. ﴿۱۲۹﴾ چنان ورگماریم[8] برخی ستم‌کاران را وربرخی بدان



۱ ــ بیرون آمدار: بیرون آینده.
۲ ــ گنه کاران = مُجرِمین.
۳ ــ گور: سینه؛ دل. *
٤ ــ گوهی: گو یی.
۵ ــ می ورشهد: برمی شود.
٦ ــ می پند پدیرند: پند می گیرند.
۷ ــ برخورداری گرفت: بهره‌مند شد.
۸ ــ ورگمار یم: برگمار یم.

يا معشر الجن والانس الم ياتكم رسل منكم يقصون عليكم

اياتي وينذرونكم لقاء يومكم هذا قالوا شهدنا على انفسنا وغرتهم الحيوة

الدنيا وشهدوا على انفسهم انهم كانوا كافرين ذلك ان لم يكن ربك

مهلك القرى بظلم واهلها غافلون ولكل درجات مما عملوا وما ربك بغافل

عما يعملون وربك الغني ذو الرحمة ان يشا يذهبكم ويستخلف من بعدكم

ما يشاء كما انشاكم من ذرية قوم اخرين ان ما توعدون لات وما انتم بمعجزين

قل يا قوم اعملوا على مكانتكم اني عامل فسوف تعلمون من تكون له عاقبة

الدار انه لا يفلح الظالمون وجعلوا لله مما ذرا من الحرث والانعام نصيبا فقالوا

هذا لله بزعمهم وهذا لشركائنا فما كان لشركائهم فلا يصل الى الله وما كان

لله فهو يصل الى شركائهم ساء ما يحكمون وكذلك زين لكثير من المشركين

قتل اولادهم شركاؤهم ليردوهم وليلبسوا عليهم دينهم ولو شاء الله ما

فعلوه فذرهم وما يفترون وقالوا هذه انعام وحرث حجر لا يطعمها الا من

نشاء بزعمهم وانعام حرمت ظهورها وانعام لا يذكرون اسم الله عليها

افتراء عليه سيجزيهم بما كانوا يفترون وقالوا ما في بطون هذه الانعام

بودند می کسب کردند. ﴿۱۳۰﴾ یا گره جنیان‌وانسیان! ای نیامد به شما پیغامبرانی از شما؟ می قصه کردند ورشما آیتهای من و می بدس بردند[1] شما را، پدیره آمدن[2] روز شما این ؛گهند گوای دادیم ورنفسهای ایما، و بفریفت ایشانرا زندگانی این گیتی و گوای دهند ورنفسها ایشان؛ ایشان بودند کافران. ﴿۱۳۱﴾ آن آنست که نیست خداوند توا هلاک کنار[3] دهها به ستمی و اهل آن بارخواران[4]. ﴿۱۳۲﴾ هریکی را درجها زان کردند؛ نیست خداوند توا بارخوار زان‌می کنند. ﴿۱۳۳﴾ خداوندتوا وی‌نیاز[5]ست خداوند رحمت؛ارخواهد ببردشمارا وخلیفت کند از پس شما آن خواهد چنان‌ور آورد شما را از فرزندان قومی دیگرانی. ﴿۱۳۴﴾ آن می وعده کرده شید[6]،آمدار[7]ست و نیید[8] شما پیشی‌کناران[9]. ﴿۱۳۵﴾ بگه: یا قوم‌من! کارکنیدورجایگه شما،من کارکنار[10] هم، انوز بدانید کی بهداو یرا فرجام خانه، آن نیک‌بخت‌نشند[11] ستم‌کاران. ﴿۱۳۶﴾ کردند خدای را زان بیافرید از کشته و ستوران نیاوه‌ی[12]. گفتند: این خدای را به گفتن ایشان و این شریکان ایما را. آن هست شریکان ایشانرا نرسد بی‌خدای و آن هست خدای تان رسد بی‌شریکان ایشان. گد است آن می‌حکم کنند. ﴿۱۳۷﴾ چنان بیاراست فروانی را از مشرکان، کشتن فرزندان شریکان ایشانرا، تا هلاک کنند ایشانرا و تا هکوی کنند[13] وریشان دین ایشان، ار خهستی خدای، نکردندی آن. بهیل ایشانرا و آن می دروغ درحینند[14]. ﴿۱۳۸﴾ گفتند: این ستورانی و کشته‌ی حرام‌اند. نخورد آنرا بی کی خواهیم به گفتن ایشان و ستورانی حرام کرده شد پشتهای آن و ستورانی ایاد نکنند نام خدای ورآن دروغ درحیندنی‌ور وی. انوز پاداش دهد[15] ایشانرا بدان بودند می دروغ درحیدند . ﴿۱۳۹﴾ گفتند: آن در شکنبهای[16] این ستوران است



۱ ــ می‌بدس بردند: بیم می نمودند؛ بیم دادند. *
۲ ــ پدیره آمدن: رسیدن؛ دیدار.
۳ ــ هلاک کنار: هلاک کننده.
٤ ــ بارخواران: ناآگاهان؛ بی خبران. *
۵ ــ وی‌نیاز: بی نیاز.
٦ ــ می‌وعده کرده شید: شما را وعده می کنند.
۷ ــ آمدار: آمدنی.
۸ ــ نیید: نه‌اید؛ نیستید.
۹ ــ پیشی کناران: عاجز کنندگان؛ درگذرندگان.
۱۰ ــ کارکنار: کارکننده.
۱۱ ــ نیک‌بخت نشند: رستگار نگردند.
۱۲ ــ نیاوه: بهره؛ برخ؛ نصیب. *
۱۳ ــ تاهکوی کنند: تاشوریده کنند. *
١٤ ــ می دروغ درحینند: دروغ می بافند.
۱۵ ــ انوزپاداش دهد: زودا که جزا دهد.
۱٦ ــ شکنب: شکم.

خالصة لذكورنا ومحرم على ازواجنا وان يكن ميتة فهم فيه شركاء سيجزيهم

وصفهم انه حكيم عليم قد خسر الذين قتلوا اولادهم سفها بغير علم

وحرموا ما رزقهم الله افتراء على الله قد ضلوا وما كانوا مهتدين وهو الذي

انشا جنات معروشات وغير معروشات والنخل والزرع مختلفا اكله والزيتون

والرمان متشابها وغير متشابه كلوا من ثمره اذا اثمر واتوا حقه يوم حصاده

ولا تسرفوا انه لا يحب المسرفين ومن الانعام حمولة وفرشا كلوا مما رز

الله ولا تسرفوا انه لا يحب المسرفين ومن الانعام حمولة وفرشا كلوا مما

رزقكم الله ولا تتبعوا خطوات الشيطان انه لكم عدو مبين ثمانية ازواج

من الضان اثنين ومن المعز اثنين قل الذكرين حرم ام الانثيين اما اشتملت عليه

ارحام الانثيين نبئوني بعلم ان كنتم صادقين ومن الابل اثنين ومن البقر اثنين

قل الذكرين حرم ام الانثيين اما اشتملت عليه ارحام الانثيين ام كنتم شهداء

اذ وصيكم الله بهذا فمن اظلم ممن افترى على الله كذبا ليضل الناس بغير علم

ان الله لا يهدي القوم الظالمين قل لا اجد في ما اوحي الي محرما على طاعم يطعمه

الا ان يكون ميتة او دما مسفوحا او لحم خنزير فانه رجس او فسقا اهل لغير الله

خالص نران ایما را و حرام کرده ورانبازان ایما ار بهد مردار[1] ایشان درآن شریکان‌اند. انوز پاداش دهد ایشانرا به صفت کردن ایشان. اوی درست‌کاری داناست. (۱۴۰) زیان کردند ایشان که بکشتند فرزندان ایشانرا وی‌خردی[2] بجد علم و حرام کردند آن روزی داد ایشانرا خدای دروغ درحیندنی[3] ورخدای. وی‌ره شدند و نبودند ره‌برداران[4]. (۱۴۱) اوی او یست کورآورد بوستانهای ماسیابسته[5] و جد ماسیابسته[6] و خرما و کشته، مختلف بار آن، و زیتون و انار مانسته[7] و جدمانسته . بخورید از میوه‌ی آن ازمان بار آرد و بدهید حق آن روز پیمودن آن و توهی مکنید. اوی دوست ندارد توهی کناران[8] را. (۱۴۲) از ستوران باریان[9] و خوردان[10]، بخورید زان روزی داد شما را خدای و پس روی مکنید گامهای دیو را. اوی شما را دشمنی دیدور[11]ست. (۱۴۳) هشت ازن[12]، از میشان دوا[13] و از بزان دوا، بگه: ای دو نر حرام کرد یا دوماده، یا آن ور پوشید[14] ورآن رحمهای دوماده؟ آگه کنید مرا به علم، ارهید راست‌گفتاران[15]. (۱۴۴) و از وشتران دوا و ازگاوان دوا. بگه: ای دو نر حرام کرد یا دو ماده، یا آن ورپوشید ورآن رحمهای دوماده، یا بودید حاضرآمداران[16] که وصیت کرد شما را خدای بدین؟ کی ستم کارتر از کی درحیند[17] ورخدای دروغی تا وی‌ره کند مردمانرا بجد علم. خدای ره‌ننماید قوم ستم کاران را. (۱۴۵) بگه: نمی گندم[18] درآن وحی کرده شد بی‌من حرام کرده ور خورداری[19] کبخورد آن بی‌آن کبهد[20] مردار یا خونی ریخته یا گوشتی خوا[21]، تان پلیدی یا فاسقی بانگ ورداشته شد جد[22] خدای را بدان



۱ ــ **مردار:** مرده.
۲ ــ **وی‌خردی:** بنادانی.
۳ ــ **دروغ درحیندن:** دروغ بافتن. *
٤ ــ **ره‌برداران:** راه‌یافتگان.
۵ ــ **ماسیابسته** = مَعْرُوشَات : دار بست و چفته بسته. *
٦ ــ **جدما سیابسته:** = غَیْر مَعْرُوشَات. *
۷ ــ **مانسته:** مانندە؛ هم‌رنگ؛ شبیه.
۸ ــ **توهی کناران:** گزاف کاران؛ تباه کاران.
۹ ــ **باریان:** بارکشندگان.
۱۰ ــ **خوردان:** خردان.
۱۱ ــ **دیدور:** آشکار؛ پدیدار.
۱۲ ــ **ازن:** گونه؛ جفت. *
۱۳ ــ **دوا:** دو.
۱٤ ــ **ورپوشید:** در بر گرفت.
۱۵ ــ **راست گفتاران:** راست گویان.
۱٦ ــ **حاضرآمداران:** گواهان.
۱۷ ــ **درحیند:** ببافد؛ فرا بافت . *
۱۸ ــ **نمی گندم:** نمی‌یابم. *
۱۹ ــ **خوردار:** خورنده.
۲۰ ــ **کبهد:** که بود؛ که باشد.
۲۱ ــ **خوا:** خوگ. *
۲۲ ــ **جد:** جز؛ غیر.

فمن اضطر غير باغ ولا عاد فان ربك غفور رحيم وعلى الذين هادوا حرمنا

كل ذي ظفر ومن البقر والغنم حرمنا عليهم شحومهما الا ما حملت

ظهورهما او الحوايا او ما اختلط بعظم وانا لصادقون فان كذبوك فقل

ربكم ذو رحمة واسعة ولا يرد باسه عن القوم المجرمين سيقول الذين

اشركوا لو شاء الله ما اشركنا ولا اباؤنا ولا حرمنا من شيء كذلك كذب

الذين من قبلهم حتى ذاقوا باسنا قل هل عندكم من علم فتخرجوه لنا ان تتبعون

الا الظن وان انتم الا تخرصون قل فلله الحجة البالغة فلو شاء لهديكم اجمعين

قل هلم شهداءكم الذين يشهدون ان الله حرم هذا فان شهدوا فلا تشهد

معهم ولا تتبع اهواء الذين كذبوا باياتنا والذين لا يؤمنون بالاخرة وهم بربهم

يعدلون قل تعالوا اتل ما حرم ربكم عليكم الا تشركوا به شيئا وبالوالدين

احسانا ولا تقتلوا اولادكم من املاق نحن نرزقكم واياهم ولا تقربوا الفوا

حش ما ظهر منها وما بطن ولا تقتلوا النفس التي حرم الله الا بالحق ذلكم و

صيكم به لعلكم تعقلون ولا تقربوا مال اليتيم الا بالتي هي احسن حتى يبلغ

اشده واوفوا الكيل والميزان بالقسط لا نكلف نفسا الا وسعها واذا قلتم

کی بیچاره کرده شهد جدگدشتاری کناری[1] و نی ورحد گدشتاری[2] خداوند توا آمرزیدگاری رحمت کنارست[3]. (۱۴۶) وریشان کجهودی کردند، حرام کردیم هر خداوند چنگلی[4] و از گاوان و گوسبندان حرام کردیم وریشان پههای[5] آن دوا[6] بی آن ورداشت پشتهای آن دوا، یا چـــرب رودیها[7]، یا آن بیامیخت به استخوانی............. ایما راست گفتاران[8] اند. (۱۴۷) اردروزن گیرند ترا، بگه: خداوند شما خداوند رحمتی فراخ است، و رد کرده نشهد عذاب اوی از قوم گنه کاران. (۱۴۸) انوز می گهند ایشان که شرک گرفتند: ارخهستی خدای شرک نگرفتی ایما و نی پدران ایما و حرام نکردی ایما هیچ چیزی، چنان دروزن گرفتند ایشان کاز پیش ایشان بودند، تا بچشیدند عذاب ایما. بگه: ای هست نزدیک شما هیچ علمی؟ بیرون آر بدان ایما را. پس‌روی نمی کنید بی ظن راو نایدشما بی می دروغ گوهید. (۱۴۹) بگه: خدای را حجت رسیدار[9] ارخهستی ره نمودی شما را همه. (۱۵۰) بگه: بیارید گوهان شما را. ایشان می گوای دهند که خدای حرام کرد این. ارگوای دهـنـد، گـوای مـده واایـشـان و پس روی مـکـن آرزوها ایشان را کدروزن گرفتندبه آیتها ایما و ایشان کنمی گروند بدان جهن، ایشان به خداوند ایشان می شرک گیرند. (۱۵۱) بگه: بیایید تا بخوانم آن حرام کرد خداوند شما ورشما: شرک مگیرید بدوی چیزی وا پدر و مادر نیکوی‌کردن و مکشید فرزندان شما را از درو یشی، ایما روزی‌دهیم شما را و ایشانرا و نزدیک مشید به فاحشیها، آن اشکرا شد از آن و آن پنهام شد ومکشید آن نفس را که حرام کرد خدای بی بحق آن. وصیت کرد شما را بدان شاید کشما خرد را کار فرمایید. (۱۵۲) و نزدیک مشید به مال یتیم بی بدان آن نیکوتر تا رسد به قوت اوی. وفا کنید به پیمانه و ترازوا[10] براستی، ورننهیم[11] ورنفسی بی به توان آن. ازمان گوهید

سوره

۱ ــ **گدشتاری کنار:** ستم کننده؛ سرکش.
۲ ــ **ورحد گدشتار:** از حد گذرنده.
۳ ــ **رحمت کنار**= رحیم.
٤ ــ **چنگل:** سم پا که شکافته نباشد. *
۵ ــ **پهها:** پیه ها.
٦ ــ **آن دوا:** آن دو.
۷ ــ **چرب رودیها:** رودگانها. *
۸ ــ **راست گفتاران:** راست گو یان.
۹ ــ **رسیدار:** تمام رسیده.
۱۰ ــ **ترازوا:** ترازو.
۱۱ ــ **ورننهیم:** درنخواهیم؛ تکلیف نمی کنیم.

فاعدلوا ولو كان ذا قربى وبعهد الله أوفوا ذلكم وصاكم به لعلكم تذ

كرون وأن هذا صراطي مستقيما فاتبعوه ولا تتبعوا السبل فتفرق بكم عن

سبيله ذلكم وصاكم به لعلكم تتقون ثم آتينا موسى الكتاب تماما على

الذي أحسن وتفصيلا لكل شيء وهدى ورحمة لعلهم بلقاء ربهم يؤمنون وهذا

كتاب أنزلناه مبارك فاتبعوه واتقوا لعلكم ترحمون أن تقولوا إنما أنزل

الكتاب على طائفتين من قبلنا وإن كنا عن دراستهم لغافلين أو تقولوا لو أنا

أنزل علينا الكتاب لكنا أهدى منهم فقد جاءكم بينة من ربكم وهدى و

رحمة فمن أظلم ممن كذب بآيات الله وصدف عنها سنجزي الذين يصدفون

عن آياتنا سوء العذاب بما كانوا يصدفون هل ينظرون إلا أن تأتيهم الملائكة

أو يأتي ربك أو يأتي بعض آيات ربك يوم يأتي بعض آيات ربك لا ينفع نفسا إيمانها

لم تكن آمنت من قبل أو كسبت في إيمانها خيرا قل انتظروا إنا منتظرون إن

الذين فرقوا دينهم وكانوا شيعا لست منهم في شيء إنما أمرهم إلى الله ثم

ينبئهم بما كانوا يفعلون من جاء بالحسنة فله عشر أمثالها ومن جاء بالسيئة

فلا يجزى إلا مثلها وهم لا يظلمون قل إنني هداني ربي إلى صراط مستقيم دينا قيما

راست گوهید ارهمه بهد خداوند نزدیکی.و به عهد خدای وفا کنید، آن وصیت کردشمارابدان. **شاید** کشما پند پدیرید. (۱۵۳) این است دین من راست! پس‌روی کنید آنرا و پس‌روی **مکنید** رهها را بپراکند شما را از ره اوی. آن وصیت کرد شما را بدان، شاید کشما بپرخیزید.

(۱۵۴) **واز دادیم** موسی را کتاب تمام ورآن آن نیکوتر و دیدور کردنی هر چیزی را و ره‌نمونی **و رحمتی.** شاید کایشان به پدیره آمدن خداوند ایشان می بگرو یند. (۱۵۵) این کتابی فرود **کردیم** آنرا بسبرکه کرده. پس روی کنید آنرا و بپرخیزید. شاید کشما رحمت کرده شید.

(۱۵۶) که نگوهید که: فرود کرده شد کتاب ور دوگره از پیش ایما و بودیم از خواندن **ایشان** بارخواران[1]. (۱۵۷) یا نگوهید: ار ایما فرود کرده شدی وریما کتاب، بودی ایما **ره‌نمودارتر** ازیشان. آمد به شما دیدوری از خداوند شما و ره‌نمونی و رحمتی، کی ستم کارتر از کی **دروزن** گرفت به آیتهای خدای و روی گردانست از آن. انوز پاداش دهیم ایشانرا کمی روی‌- **گردانند** از آیتها ایما، گدی عذاب بدان بودند می روی گردانستند. (۱۵۸) برمرمی دارند[2] **بی آن** که آید بدیشان فریشتگان، یا آید فرمان خداوند توا،یاآید برخی نشانهای خداوند توا. آن **روز** آید برخی نشانهای خداوند توا، منفعت نکند نفسی را گرویشت[3] آن نبود بگرویست از **پیش** یا کسب کرد در گرویشت آن نیکی. بگه: برمرگیرید[4] ایما برمرگرفتاران‌اند[5].

(۱۵۹) ایشان بپراکندند دین ایشان و بودند گرهها نه‌ای زیشان در چیزی. کار ایشان **بی خدای** است، واز آگه کند ایشانرا، بدان بودند می کردند. (۱۶۰) کی آردنیکوی، او یرا **ده** چندان و کی آرد گستی[6]، پاداش داده نشهد[7] بی‌هم‌چنان و ایشان ستم کرده نشند[8].

(۱۶۱) بگه: من ره نمود مرا خداوند من بی‌راهی راست، دینی راست،



۱ ــ **بارخواران:** ناآگاهان؛ بی خبران. *
۲ ــ **برمرمی دارند:** چشم می دارند. *
۳ ــ **گرویشت:** گروش؛ ایمان.
٤ ــ **برمرگیرید:** چشم دارید. *
۵ ــ **ایما... اند:** ما... ایم.
٦ ــ **گستی:** بدی. *
۷ ــ **پاداش داده نشهد:** پاداش ندهند او را.
۸ ــ **ستم کرده نشند:** برآنهاستم نشود.

ملة ابرهيم حنيفا وما كان من المشركين قل ان صلاتي ونسكي ومحياي ومماتي لله
دین ابرهیم پاک و نبود از مشرکان بگو نماز من و کوسپند کشتن من و زندگانی من و مرگ من خدای را

رب العالمين لا شريك له وبذلك امرت وانا اول المسلمين قل اغير الله ابغي
خداوند جهانیان انباز نیست او را و بدان فرمودند مرا و من نخستین مسلمانانم بگو ای جز خدای طلبم

ربا وهو رب كل شيء ولا تزر وازرة وزر اخرى ثم الى ربكم مرجعكم فينبئكم
خدای و او خداوند هر چیزی و نه بردارد بردارنده بار دیگری پس باز گشت شما واز آمدن شما آگه کنم شما را

بما كنتم فيه تختلفون وهو الذي جعلكم خلائف الارض ورفع بعضكم
بدان بودید در آن اختلاف کردید و اوست که کرد شما را خلیفتان زمین و بر داشت برخی از شما

فوق بعض درجات ليبلوكم في ما اتاكم ان ربك سريع العقاب وانه لغفور رحيم
زور برخی درجه تا بیازماید شما را در آن داد شما را خداوند تو زود عقوبت است و او آمرزگاری رحمت کارست

بسم الله الرحمن الرحيم
بنام خدای روزی دهان بخشاینده

المص كتاب انزل اليك فلا يكن في صدرك حرج منه لتنذر به وذكرى للمؤمنين
بو کتابی فرو فرستاده بتو نباید در دل تو تنگی از وی تا بیم کنی و یاد کردی مر مؤمنان را

اتبعوا ما انزل اليكم من ربكم ولا تتبعوا من دونه اولياء قليلا ما تذكرون
پس روی کنید آن که فرو فرستاده شد بشما از خداوند شما و پس روی مکنید از بیرون او دوستان اندک پند میگیرید

وكم من قرية اهلكناها فجاءها باسنا بياتا او هم قائلون فما كان دعواهم
چند از دهی هلاک کردیم آنرا آمد بدیشان عذاب ما شب یا ایشان خفتگان بود خواندن ایشان

اذ جاءهم باسنا الا ان قالوا انا كنا ظالمين فلنسئلن الذين ارسل اليهم
که آمد بدیشان عذاب ما مگر آن که گفتند که ما بودیم ستمکاران پس بپرسیم آنها که فرستاده شد بدیشان

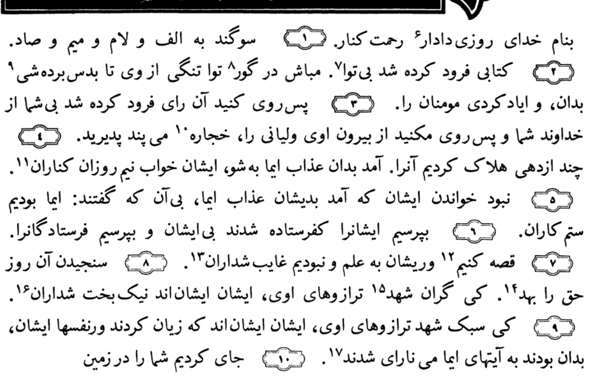
ولنسئلن المرسلين فلنقصن عليهم بعلم وما كنا غائبين والوزن يومئذ الحق
پیغامبران بپرسیم پس قصه کنیم بر ایشان بعلم و نبودیم غایب سنجیدن در آن روز حق است

فمن ثقلت موازينه فاولئك هم المفلحون ومن خفت موازينه فاولئك
پس کی گران شود سنجیده ای او آنان ایشان اند رستگاران کی سبک شود ترازوهای او ایشان

الذين خسروا انفسهم بما كانوا بآياتنا يظلمون ولقد مكناكم في الارض
ایشان اند که زیان کردند بتن خود بدانچه بودند بآیتهای ما ستم میکردند و بدرستی جای کردیم شما را در زمین

دین ابرهیم پاک و نبود از مشرکان. (۱۶۲) بگه: نماز من و گوسبند کشانی[1] من و زندگانی من و مرگی[2] من، خدای را خداوند جهانیان را. (۱۶۳) شریک نیست او یرا و بدان فرموده شدم و من نخستین نرم‌شداران[3] ام. (۱۶٤) بگه: ای جد خدای طلبم خدای؟ و اوی خداوند هر چیزی...... و بزه ورندارد بزه‌ورداشتار[4] بزه‌ی دیگری، واز بی من است واز آمدن شما. آگه کنم شما را بدان بودید درآن می اختلاف کردید. (۱۶۵) اوی او یست کرد شما را خلیفتان زمین و ورداشت برخی را از شما زوربرخی درجها تا بیازماید شما را، درآن داد شما را. خداوند توا زود عقوبت است و اوی آمرزیدگاری رحمت‌کنار[5] ست.





بنام خدای روزی‌دادار[6] رحمت‌کنار. (۱) سوگند به الف و لام و میم و صاد. (۲) کتابی فرود کرده شد بی‌توا[7]. مباش در گور[8] توا تنگی از وی تا بدس‌برده‌شی[9] بدان، و ایادکردی مومنان را. (۳) پس‌روی کنید آن رای فرود کرده شد بی‌شما از خداوند شما و پس‌روی مکنید از بیرون اوی ولیانی را، خجاره[10] می پند پدیرید. (٤) چند ازدهی هلاک کردیم آنرا. آمد بدان عذاب ایما به‌شو، ایشان خواب نیم‌روزان کناران[11].
(۵) نبود خواندن ایشان که آمد بدیشان عذاب ایما، بی‌آن که گفتند: ایما بودیم ستم‌کاران. (٦) بپرسیم ایشانرا کفرستاده شدند بی‌ایشان و بپرسیم فرستادگانرا.
(۷) قصه کنیم[12] وریشان به علم و نبودیم غایب شداران[13]. (۸) سنجیدن آن روز حق را بهد[14]. کی گران شهد[15] ترازوهای اوی، ایشان ایشان‌اند نیک‌بخت شداران[16].
(۹) کی سبک شهد ترازوهای اوی، ایشان ایشان‌اند که زیان کردند ورنفسها ایشان، بدان بودند به آیتهای ایما می ناری شدند[17]. (۱۰) جای کردیم شما را در زمین

۱ ــ **گوسبند کشان:** گوسفند کشی.
۲ ــ **مرگی:** مرگ. *
۳ ــ **نرم‌شداران:** گردن نهادگان؛ گردن دادگان.
٤ ــ **بزه‌ورداشتار:** بزه‌مند.
۵ ــ **رحمت‌کنار**=رحیم.
٦ ــ **روزی‌دادار**= رحمن.
۷ ــ **بی‌توا:** به تو.
۸ ــ **گور:** سینه. *
۹ ــ **بدس‌برده‌شی:** بیم کنی؛ بیم دهی.
۱۰ ــ **خجاره:** اندک؛ کم؛ قلیل. *
۱۱ ــ **نیم‌روزان کناران:** خفتگان نیمروز.
۱۲ ــ **قصه کنیم:** برگوییم؛ خوانیم.
۱۳ ــ **غایب شداران:** غایبان.
۱٤ ــ **بهد:** بود؛ باشد.
۱۵ ــ **گران شهد:** گران شود.
۱٦ ــ **نیک‌بخت شداران:** نیک‌بختان؛ رستگاران.
۱۷ ــ **می‌نارای شدند:** کافر می شدند؛ ستم می کردند. *

وجعلنا لكم فيها معايش قليلا ما تشكرون ولقد خلقناكم ثم صورناكم

وکردیم شمارا دران زیستنها چندی می شکر کزاریند بیافریدیم شمارا وازنکاشتیم شمارا

ثم قلنا للملائكة اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابليس لم يكن من الساجدين

وازکفتیم فریشتکانرا سجده کنید ادم را سجده کردند مکر ابلیس نبود از سجده کرداران

قال ما منعك الا تسجد اذ امرتك قال انا خير منه خلقتني من نار وخلقته من

کفت چی بشیورد توان که سجده نکردی چون فرمودم ترا کفت من بهترم ازوی بیافریدی مرا از آتش وبیافریدی اورا از

طين قال فاهبط منها فما يكون لك ان تتكبر فيها فاخرج انك من الصاغرين

کل کفت فروشو ازان نبیاید ترا که بزرکی منشی کنی دران بیرون شو تو از خواران هی

قال انظرني الى يوم يبعثون قال انك من المنظرين قال فبما اغويتني لاقعدن

کفت زمان ده مرا تا روز که ور کانکیخته شوند کفت تو از زمان دادکانی کفت بدان که کمراه کردی مرا بنشینم

لهم صراطك المستقيم ثم لآتينهم من بين ايديهم ومن خلفهم وعن ايمانهم

ایشانرا ورده تو راست وازآیم بدیشان ازپیش ایشان وازپس ایشان وازراست ایشان

وعن شمائلهم ولا تجد اكثرهم شاكرين قال اخرج منها مذءوما مدحورا لمن

وازچپ ایشان ونیابی بیشتر ایشانرا شکر کزاران کفت بیرون شو ازان نکوهیده دورکرده کرا

تبعك منهم لاملأن جهنم منكم اجمعين ويا آدم اسكن انت وزوجك الجنة

بسروی کند ترا از ایشان پرکنم دوزخ را ازشما همه یا ادم ساکن شو تو وایاز تو دربوستان

فكلا من حيث شئتما ولا تقربا هذه الشجرة فتكونا من الظالمين فوسوس لهما

بخورید از انجا خواهید ونزدیک مشوید بدین درخت که از ستمکاران وسوسه کرد ایشانرا

الشيطان ليبدي لهما ما ووري عنهما من سوآتهما وقال ما نهاكما ربكما

دیو تا پیدا کند ازان دوا انچه پوشیده بود ازان دوا از عورتهاء ایشان وکفت باز نداشت شمارا خداوند شما

عن هذه الشجرة الا ان تكونا ملكين او تكونا من الخالدين وقاسمهما اني لكما

ازین درخت مکر ازان که ببید دو فریشته یا ببید از جاودانه وسوکند خورد ازدوان من شمادورا

لمن الناصحين فدلاهما بغرور فلما ذاقا الشجرة بدت لهما سوآتهما وطفقا

از نصیحت کنندکانم فرود آورد ایشانرا بفریو از مان چشیدند درخت پیدا آمد ازدورا عورتهاء ایشان ودراستادند

يخصفان عليهما من ورق الجنة وناداهما ربهما الم انهكما عن تلكما الشجرة

بی ورنهادند وازبرک درختان بوستان وبخواند ازدورا خداوند ایشان نه بازداشتم شمادورا ازان درخت

واقل لكما ان الشيطان لكما عدو مبين قالا ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا

ونکفتم شمادورا که دیو شمادورا دشمنی پیدا است کفتند خداوندا ستم کردیم بر تنهاء خویش اکر نیامرزی مارا

و کردیم شما را درآن زیشتها[1]،خجاره[2]می شکر گزارید. (۱۱) بیافریدیم شما را واز بنگاشتیم شما را، واز گفتیم فریشتگانرا: سجده گیرید آدم را. سجده گرفتند مگر ابلیس، نبود از سجده گرفتاران[3]. (۱۲) گفت: چی ببشرد[4] ترا که سجده نگرفتی کفرمودم ترا؟ گفت: من گوه‌ام[5] ازوی، بیافریدی مرا از آتش و بیافریدی او یرا از گل. (۱۳) گفت: فرود شه، از آن نبهد ترا که بزرگ‌منشتی کنی درآن. بیرون شه توا از خواران[6] هی. (۱۴) گفت: زمان ده مراتا بی‌آن روز کانگیخته شند[7]. (۱۵) گفت: توا از زمان دادگان[8] هی. (۱۶) گفت: بدان وی‌ره کردی مرا، بنشینم ایشانراور ره توا راست. (۱۷) واز آیم بدیشان از پیش ایشان و از پس ایشان و از راست‌دست ایشان و از چپ دست ایشان و نگندی[9] گو یشتر[10] ایشانرا شکرگزارداران[11]. (۱۸) گفت: بیرون شه از آن بهرسده‌ی[12] دورکرده[13]، کرا پس‌روی کند تراازیشان، پرکنم دوزخ را از شما همه. (۱۹) یادم! ساکن شه[14] توا و انباز توا در بوستان. بخورید از کجا خواهید و نزدیک مشید بدین درخت تبی[15] از ستم کاران. (۲۰) وسوسه اوکند آن دو را دیو تا بنماید آن دورا آن پوشیده شد از آن دوا از عورتهای آن دوا و گفت: وازنزد[16]شما دورا خداوند شما دو ازین درخت بی‌آن که بید دو فریسته یا بید از جاودانه شداران[17]. (۲۱) سوگند خورد آن دو را: من شما دو را از نصیحت کناران[18] هم. (۲۲) فرود هشت[19] آن دورا به فریو[20]. ازمان بچشیدند درخت، پدید آمد آن دو را عورتهای آن دوا و دراستادند[21] می ورنهادند ورآن دوا از برگ درختان و بخواند آن دو را خداوند آن دوا: ای واز نزدم شما دو را از آن درخت و نگفتم شما دو را که دیو شما دو را دشمنی دیدورست؟ (۲۳) گفتند: خداوند ایما! ستم کردیم ورنفسها ایما، ار بنیامرزی ایما را



۱ ــ **زیشتها**: زیستنها؛ روزی‌ها. *
۲ ــ **خجاره**: اندک؛ کم؛ قلیل. *
۳ ــ **سجده گرفتاران**: سجده کنان.
٤ ــ **ببشرد**: بازداشت.
۵ ــ **گوه‌ام**: بهترم.
٦ ــ **خواران**: کوچکان؛ ذلیلان.
۷ ــ **کانگیخته شند**: که برانگیخته شوند.
۸ ــ **زمان دادگان**: مهلت یافتگان.
۹ ــ **نگندی**: نیابی. *
۱۰ ــ **گویشتر**: بیشتر. *
۱۱ ــ **شکرگزارداران**: سپاسگزاران.
۱۲ ــ **بهرسده‌ی(؟)**: نکوهیده. = «مذؤماً». *
۱۳ ــ **دور کرده**: رانده؛ خوار شده.
١٤ ــ **ساکن شه**: آرام گیر.
۱۵ ــ **تبی**: تاباشی.
۱٦ ــ **وازنزد**: بازنداشت.
۱۷ ــ **جاودانه شداران**: جاودانان.
۱۸ ــ **نصیحت کناران**: پند دهندگان.
۱۹ ــ **فرودهشت**: اندرافکند؛ فرود آورد.
۲۰ ــ **فریو**: فریب.
۲۱ ــ **دراستادند**: آغاز کردند.

وترحمنا لنكونن من الخاسرين قال اهبطوا بعضكم لبعض عدو ولكم في

الارض مستقر ومتاع الى حين قال فيها تحيون وفيها تموتون ومنها تخر

جون يا بني ادم قد انزلنا عليكم لباسا يواري سواتكم وريشا ولباس

التقوى ذلك خير ذلك من ايات الله لعلهم يذكرون يا بني ادم لا يفتننكم

الشيطان كما اخرج ابويكم من الجنة ينزع عنهما لباسهما ليريهما

سواتهما انه يراكم هو وقبيله من حيث لا ترونهم انا جعلنا الشياطين

اولياء للذين لا يؤمنون واذا فعلوا فاحشة قالوا وجدنا عليها اباءنا والله

امرنا بها قل ان الله لا يامر بالفحشاء اتقولون على الله ما لا تعلمون قل امر ربي

بالقسط واقيموا وجوهكم عند كل مسجد وادعوه مخلصين له الدين كما

بداكم تعودون فريقا هدى وفريقا حق عليهم الضلالة انهم اتخذوا الشياطين

اولياء من دون الله ويحسبون انهم مهتدون يا بني ادم خذوا زينتكم عند كل

مسجد وكلوا واشربوا ولا تسرفوا انه لا يحب المسرفين قل من حرم زينة

الله التي اخرج لعباده والطيبات من الرزق قل هي للذين امنوا في الحياة الدنيا

خالصة يوم القيامة كذلك نفصل الايات لقوم يعلمون قل انما حرم ربي

و رحمت نکنی وریما،بیم از زیان کران[1]. ﴿۲۴﴾ گفت: فرود شید[2]. برخی ازشما برخی را دشمن است وشما را در زمین استادن جای و برخورداری[3] تا بی هنگام. ﴿۲۵﴾ گفت: درآن می زیید و درآن می میرید وزان می بیرون آورده شید. ﴿۲۶﴾ یا فرزندان آدم! فرود کردیم ورشما لباسی، می پوشد عورتهای شما و لباسی و لباس پرخیزکاری[4] آن گیه،آن از نشانهای خدای است. شاید کایشان پند پدیرند. ﴿۲۷﴾ یا فرزندان آدم! نگر درفتنه نیوکند[5] شما را دیو چنان بیرون آورد پدر و مادر شما از بوستان. می بیرون کرد از آن دوا لباس آن دوا، تا بنماید آن دو را عورتهای آن دوا. اوی می نماید شما اوی و گره اوی، از کجا نمی گینید[6] ایشانرا. ایما کردیم دیوان را ولیانی ایشانرا که نمی گرو یند. ﴿۲۸﴾ ازمان[7] کنند فاحشی، گهند: گنداديم[8] ورآن پدران ایما را، خدای فرمود ایما را بدان. بگه: خدای نمی فرماید به فاحشی. ای می گوهید ورخدای آن ندانید؟ ﴿۲۹﴾ بگه: فرمود خداوند من براستی و باستانید[9] رویهای شما نزدیک هر مزگتی[10] و بخوانید او یرا یکتا کناران[11]. او یرا دین، چنان نخستْ بار بیافرید شما را، واز آیید. ﴿۳۰﴾ گرهی را ره نمود و گرهی راویجب-شد[12] وریشان وی راهی. ایشان گرفتند دیوان را ولیانی از بیرون خدای. ومی پیندارند کایشان رهبرداران[13] اند. ﴿۳۱﴾ یا فرزندان آدم! بگیرید آرایشت[14] شما نزدیک هرمزگتی و بخورید و بشمید[15] و توهی مکنید. اوی دوست ندارد توهی کناران[16] را. ﴿۳۲﴾ بگه: کی حرام کرد آرایشت خدای، آن کبیرون آورد بندگان او یرا و پاکیها از روزی، بگه: آن ایشانرا کبگرو یستند در زندگانی این گیتی خالص به روز رستاخیز، چنان می دیدور کنیم[17] نشانها قومی را کمی دانند. ﴿۳۳﴾ بگه: حرام کرد خداوند من



۱ ــ زیان کران: زیان کاران.
۲ ــ فرود شید: فرو رو ید.
۳ ــ برخورداری: متاع.
٤ ــ پرخیزکاری: پرهیزکاری.
۵ ــ نگردرفتنه نیوکند: مبادا در فتنه افکند.
٦ ــ نمی گینید: نمی بینید. *
۷ ــ ازمان: آنگاه، هنگامی که.
۸ ــ گنداديم: یافتیم. *
۹ ــ باستانید: راست دار ید.
۱۰ ــ مزگت: مسجد.
۱۱ ــ یکتا کناران = مُخلصین: یک رو یگان؛ خالص کنندگان.
۱۲ ــ ویجب شد: واجب شد.
۱۳ ــ رهبرداران: راه یافتگان.
١٤ ــ آرایشت: آرایش.
۱۵ ــ بشمید: بنوشید؛ بازخور ید؛ بیاشامید. *
۱۶ ــ توهی کناران: گزاف کاران؛ اسراف کنندگان. *
۱۷ ــ می دیدور کنیم: پدید می کنیم؛ جدا می کنیم.

الفواحش ما ظهر منها وما بطن والاثم والبغي بغير الحق وان تشركوا بالله ما لم

ينزل به سلطانا وان تقولوا على الله ما لا تعلمون ولكل امة اجل فاذا جاء اجلهم

لا يستاخرون ساعة ولا يستقدمون يا بني آدم اما ياتينكم رسل منكم يقصون

عليكم اياتي فمن اتقى واصلح فلا خوف عليهم ولا هم يحزنون والذين كذبوا

باياتنا واستكبروا عنها اولئك اصحاب النار هم فيها خالدون فمن اظلم

ممن افترى على الله كذبا او كذب باياته اولئك ينالهم نصيبهم من الكتاب

حتى اذا جاءتهم رسلنا يتوفونهم قالوا اين ما كنتم تدعون من دون الله قالوا ضلوا

عنا وشهدوا على انفسهم انهم كانوا كافرين قال ادخلوا في امم قد خلت

من قبلكم من الجن والانس في النار كلما دخلت امة لعنت اختها حتى اذا اداركوا

فيها جميعا قالت اخراهم لاولاهم ربنا هؤلاء اضلونا فاتهم عذابا ضعفا

من النار قال لكل ضعف ولكن لا تعلمون وقالت اولاهم لاخراهم فما كان

لكم علينا من فضل فذوقوا العذاب بما كنتم تكسبون ان الذين كذبوا

باياتنا واستكبروا عنها لا تفتح لهم ابواب السماء ولا يدخلون الجنة حتى يلج

الجمل في سم الخياط وكذلك نجزي المجرمين لهم من جهنم مهاد ومن فوقهم

فاحشیها. آن اشکرا شد[1] از آن و آن پنهام شد و بزه و گدشتاری[2] بجد حق وکه شرک گیرید به خدای آن رای فرود نکرد بدان حجتی و که گوهید ورخدای آن ندانید. (۳۴) هر گرهی را زمـانـی. ازمان آید زمان ایشان، پس نشند[3] ساعتی و پیش نشند[4]. (۳۵) یا فرزندان آدم! ار آید به شما پیغامبران از شما، می‌قصه کنند ورشما آیتهای من، کی بپرخیزد و نیکی کند، نی‌ترس بهد وریشان و نی ایشان انده برند. (۳۶) ایشان کدروزن گرفتند به آیتهای ایما و بزرگ‌منشتی کردند ازآن، ایشان ایاران آتش‌بند. ایشان در آنجا جاودانگان بند. (۳۷) کی ستم‌کارتر از کی درحیند[5] ورخدای دروغ، یا دروزن گرفت به آیتهای اوی. ایشان رسد بدیشان نیاوه[6] ایشان از کتاب، تا ازمان آیند بدیشان پیغامبران ایما، می میرانند ایشانرا گهند: کجاست آن بودید می خواندید از بیرون خدای؟ گهند: گم شدند زیماوگوای‌دهند ورنفسها ایشان. ایشان بودند کافران. (۳۸) گهد: درشید[7] در گرهها بگدشت[8] از پیش شمااز جنیان وانسیان در آتش هرباری درشهد گرهی لعنت کند ور ایار[9] اوی. تاازمان دررسند در آن همه گهند وادمینان[10] ایشان نخستینان ایشانرا: خداوند ایما! این گره وی ره کردند ایما را؛ ده ایشانرا عذابی یک دوا[11] از آتش. گهد: همه را یک‌دو بی[12] نمی دانند. (۳۹) گهند پیشینان ایشان پسینان ایشانرا: نبود شما را وریما هیچ فضلی. بچشید عذاب بدان بودید می کسب کردید. (۴۰) ایشان دروزن گرفتند به آیتها ایما و بزرگ‌منشتی کردند از آن گشاده نشهد ایشانرا درهای آسمان ودرنشند در گهیشت تا در شهد[13] وشتر[14] در سولاخ[15] سوزن. چنان پاداش دهیم گنه کاران را. (۴۱) ایشانرا از دوزخ جایگهی بهد و اززورایشان



۱ ــ **اشکرا شد**: آشکارا شد.
۲ ــ **گدشتاری**: از حد درگذشتن؛ افزونی جستن.
۳ ــ **پس نشند**: پس نمی روند.
٤ ــ **پیش نشند**: پیش نمی روند.
۵ ــ **درحیند**: بیافد؛ ببندد؛ فرا بافت. *
٦ ــ **نیاوه**: بهره؛ برخ؛ نصیب. *
۷ ــ **درشید**: درآیید.
۸ ــ **بگدشت**: بگذشت.
۹ ــ **ایار**: یار.
۱۰ ــ **وادمینان**: بازپسینیان.
۱۱ ــ **یک دوا**: افزونی؛ دوچندان.
۱۲ ــ **بی**: لکن.
۱۳ ــ **درشهد**: درشود.
۱٤ ــ **وشتر**: شتر.
۱۵ ــ **سولاخ**: سوراخ.

غواشٍ وكذلك نجزي الظالمين والذين آمنوا وعملوا الصالحات لا نكلف نفسا

إلا وسعها أولئك أصحاب الجنة هم فيها خالدون ونزعنا ما في صدورهم من

غل تجري من تحتهم الأنهار وقالوا الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي

لولا أن هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق ونودوا أن تلكم الجنة أورثتموها بما

كنتم تعملون ونادى أصحاب الجنة أصحاب النار أن قد وجدنا ما وعدنا ربنا حقا

فهل وجدتم ما وعد ربكم حقا قالوا نعم فأذن مؤذن بينهم أن لعنة الله على

الظالمين الذين يصدون عن سبيل الله ويبغونها عوجا وهم بالآخرة كافرون و

بينهما حجاب وعلى الأعراف رجال يعرفون كلا بسيماهم ونادوا أصحاب الجنة

أن سلام عليكم لم يدخلوها وهم يطمعون وإذا صرفت أبصارهم تلقاء أصحاب

النار قالوا ربنا لا تجعلنا مع القوم الظالمين ونادى أصحاب الأعراف رجالا

يعرفونهم بسيماهم قالوا ما أغنى عنكم جمعكم وما كنتم تستكبرون

أهؤلاء الذين أقسمتم لا ينالهم الله برحمة ادخلوا الجنة لا خوف عليكم ولا أنتم

تحزنون ونادى أصحاب النار أصحاب الجنة أن أفيضوا علينا من الماء أو مما رزقكم

الله قالوا إن الله حرمهما على الكافرين الذين اتخذوا دينهم لهوا ولعبا وغرتهم

پوشستها. چنان پاداش دهیم ستم کاران را. (۴۲) ایشان کبگرو یستند و کردند نیکیها، ورنهیم ور نفسی بی‌به توان آن. ایشان ایاران گهیشت[1] بند. ایشان در آنجا جاودانگان بند. (۴۳) بیرون کنیم آن در گورها[2] ایشان بهد از کینه‌ی، می رود از زیر ایشان جویها. گهند: سپاس آن خدای را که ره نمود ایما را بدین نبودیم که ره بردیم، ار آنرا نبود که ره نمود ایما را خدای. آوردند پیغامبران خداوند ایما به حق و خوانده شند که آن است گهیشت، میراث داده شدید آن، بدان بودید می کردید. (۴۴) بخوانند ایاران گهیشت ایاران آتش را که گندادیم[3] آن وعده کرد ایما را خداوند ایماحق. ای گندادید آن وعده کرد خداوند شما حق؟ گهند: نعم. بانگ کند بانگ کناری[4] میان ایشان که: لعنت خدای باد ور ستمکاران. (۴۵) ایشان می واززنند[5] از ره خدای و می طلبند آنرا کیلی[6] و ایشان بدان جهن کافران اند. (۴۶) میان آن دوا حجابی؛ور باروها[7]مردانی، می اشناسند[8] همه را به نشان ایشان و بخوانند ایاران گهیشت را که: سلام ورشما. در نشند در[9] آن و ایشان می طمع دارند. (۴۷) ازمان گردانسته شهد[10] چشمهای ایشان سوی ایاران آتش، گهند: خداوند ایما! مکن ایما را وا قوم ستمکاران. (۴۸) بخوانند ایاران باروها مردانی را می اشناسند ایشانرا به نشان ایشان گهند: منفعت نکرد از شما بهم کردن شما وآن بودید می بزرگ-منشتی کردید[11]. (۴۹) ای این گره ایشان‌اند کسوگند خوردند نرساند بدیشان خدای رحمتی، درشید درگهیشت. نی ترس بهد ورشما ونی شما انده برید. (۵۰) بخوانند ایاران آتش ایاران گهیشت را که فرود ریزید وریما از آب یا زان روزی داد شما را خدای. گهند که: خدای حرام کرد آن دوا ور کافران. (۵۱) ایشان گرفتند دین ایشانرا اکاری[12] و بازی؛ وبفریفت[13] ایشانرا



۱ ــ **ایاران گهیشت:** خداوندان بهشت؛ بهشتیان.
۲ ــ **گورها:** سینه ها؛ دلها. *
۳ ــ **گندادیم:** یافتیم. *
٤ ــ **بانگ کنار:** آواز دهنده؛ منادی گر.
۵ ــ **می واز زنند:** می بگردند و بگردانند.
٦ ــ **کیلی:** کژی. *
۷ ــ **باروها:** دیوارها؛ بالاها.
۸ ــ **می اشناسند:** می شناسند.
۹ ــ **در نشند در:** وارد نشوند.
۱۰ ــ **گردانسته شهد:** گردانیده شود.
۱۱ ــ **می بزرگ منشتی کردید:** گردن کشی می کردید؛ تکبر می کردید.
۱۲ ــ **اکاری:** افسوس و بازی. *
۱۳ ــ **بفریفت:** فریفته کرد.

الحيوة الدنيا فاليوم ننسيهم كما نسوا لقاء يومهم هذا وما كانوا بآياتنا

يجحدون ولقد جئناهم بكتاب فصلناه على علم هدى ورحمة لقوم يؤمنون

هل ينظرون الا تأويله يوم يأتي تأويله يقول الذين نسوه من قبل قد جاءت رسل

ربنا بالحق فهل لنا من شفعاء فيشفعوا لنا او نرد فنعمل غير الذي كنا

نعمل قد خسروا انفسهم وضل عنهم ما كانوا يفترون ان ربكم الله الذي خلق

السموات والارض في ستة ايام ثم استوى على العرش يغشي الليل النهار يطلبه

حثيثا والشمس والقمر والنجوم مسخرات بامره الا له الخلق والامر تبارك الله

رب العالمين ادعوا ربكم تضرعا وخفية انه لا يحب المعتدين ولا تفسدوا في

الارض بعد اصلاحها وادعوه خوفا وطمعا ان رحمت الله قريب من المحسنين

وهو الذي يرسل الرياح نشرا بين يدي رحمته حتى اذا اقلت سحابا ثقالا سقناه لبلد

ميت فانزلنا به الماء فاخرجنا به من كل الثمرات كذلك نخرج الموتى لعلكم

تذكرون والبلد الطيب يخرج نباته باذن ربه والذي خبث لا يخرج الا نكدا

كذلك نصرف الآيات لقوم يشكرون لقد ارسلنا نوحا الى قومه فقال يا قوم

اعبدوا الله ما لكم من اله غيره اني اخاف عليكم عذاب يوم عظيم قال الملأ

زندگانی این گیتی. امروز فروموش کنیم ایشانرا، چنان فروموش کردند پدیره‌آمدن[۱] روز ایشان این و نبودند به آیتهای ایما می نارای شدند[۲]. (۵۲) آوردیم بدیشان کتابی، دیدور کردیم آنرا ورعلمی، ره نمونی ورحمتی قومی را کمی بگرویند. (۵۳) برمر نمی دارند[۳] بی عاقبت آن؟ آن روز کاید عاقبت آن می گهند ایشان کفروموش کردند آن از پیش آوردند پیغامبران خداوند ایما حق، ای هست ایما را هیچ شفاعت کنارانی[۴] تا شفاعت کنند ایما را؟ یا رد کرده شیم[۵] تا کنیم جد آن بودیم می کردیم. زیان کردند ورنفسها ایشان و گم شد از یشان آن بودند می دروغ درحیدند[۶]. (۵۴) خداوند شما آن خدای است کبیافرید آسمانها و زمین در شش روز، واز غلبه کرد ور عرش می ورپوشد[۷] شو را ور روز. می طلبد آنرا زودی خرشید و مه و ستارگان، نرم کردگان[۸] به فرمان اوی، بدان اویراست آفرینشت[۹] و فرمان. بزرگوارست خدای، خداوند جهانیان. (۵۵) بخوانید خداوند شما را به زاریدن[۱۰] و پنهامی[۱۱]. اوی دوست ندارد گدشتاری کناران[۱۲] را. (۵۶) و توهی مکنید در زمین پس نیکی کردن آن و بخوانید او یرا بترس و مید[۱۳]. رحمت خدای نزدیک است از نیکوی کناران[۱۴]. (۵۷) اوی اویست کبفرستد بادها را پراکنداران[۱۵] پیش رحمت اوی تا ازمان وردارند اورهای[۱۶] گرانبار برانیم آنرا بی[۱۷] شهری مرده فرودکنیم بدان آب، بیرون آریم بدان از همه میوها چنان بیرون آریم مردگانرا. شاید کشما پند پدیرید[۱۸]. (۵۸) شهری پاک می بیرون آید نبات آن به فرمان خداوند آن، آن که پلید شد[۱۹] بیرون نیاید بی خجاره‌ی[۲۰] چنان می دیدور کنیم نشانها قومی را کمی شکر گزارند. (۵۹) بفرستادیم نوح را بی قوم اوی. گفت: یا قوم من! برستون کنید[۲۱] خدای را، نیست شما را هیچ خدای جد اوی. من می ترسم ورشما از عذاب روز دردمند کنار[۲۲]. (۶۰) گفتند مهتران

---

۱ ــ **پدیره‌آمدن:** دیدار.
۲ ــ **می نارای شدند:** منکر شدند؛ نااستوار گشتند. *
۳ ــ **برمرنمی دارند:** چشم نمی دارند. *
٤ ــ **شفاعت کناران:** خواهشگران.
۵ ــ **رد کرده شیم:** باز گردانیده شویم.
٦ ــ **می دروغ درحیدند:** دروغ می بافتند. *
۷ ــ **می ور پوشد:** می پوشاند.
۸ ــ **نرم کردگان:** فرمانبرداران؛ رام کردگان.
۹ ــ **آفرینشت:** آفرینش.
۱۰ ــ **زاریدن:** تضرّع.
۱۱ ــ **پنهامی:** پنهانی. *
۱۲ ــ **گدشتاری کناران:** از حد درگذرندگان.
۱۳ ــ **مید:** امید.
۱٤ ــ **نیکوی کناران:** نیکان؛ نیکوکاران.
۱۵ ــ **پراکنداران**=نشرا: پراکندگان. اختلاف قرائت است؛ «بشرا» هم خوانده اند.
۱٦ ــ **اورها:** ابرها.
۱۷ ــ **بی:** به؛ با.
۱۸ ــ **پند پدیرید:** در یاد آرید.
۱۹ ــ **پلید شد:** ناخوش و ناپاک شد.
۲۰ ــ **خجاره:** اندک؛ کم؛ دشوار؛ سخت. *
۲۱ ــ **برستون کنید:** بپرستید.
۲۲ ــ **دردمند کنار:** دردناک. / این قرآن «الیم» آورده است و قرآنهای دیگر «عظیم».

مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ

رَبِّ الْعَالَمِينَ أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنْصَحُ لَكُمْ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ

أَوَعَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنْذِرَكُمْ وَلِتَتَّقُوا وَلَعَلَّكُمْ

تُرْحَمُونَ فَكَذَّبُوهُ فَأَنْجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَأَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا

إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا عَمِينَ وَإِلَى عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا

لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ

وَإِنَّا لَنَظُنُّكَ مِنَ الْكَاذِبِينَ قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ

الْعَالَمِينَ أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ أَوَعَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ

مِنْ رَبِّكُمْ عَلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنْذِرَكُمْ وَاذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ

نُوحٍ وَزَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَسْطَةً فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ قَالُوا أَجِئْتَنَا

لِنَعْبُدَ اللَّهَ وَحْدَهُ وَنَذَرَ مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ

قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ رِجْسٌ وَغَضَبٌ أَتُجَادِلُونَنِي فِي أَسْمَاءٍ سَمَّيْتُمُوهَا

أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا نَزَّلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ

فَأَنْجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَقَطَعْنَا دَابِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَمَا كَانُوا

از قوم اوی: ایما می گینیم[1] ترا در وی‌رهی دیدور. ﴿٦١﴾ گفت: یا قوم من! نیست به من وی‌رهی، بی‌من پیغامبری هم از خداوند جهانیان. ﴿٦٢﴾ رسانم به شما پیغامهای خداوند من و نصیحت کنم شما را و دانم از خدای آن نمی دانید. ﴿٦٣﴾ ای شگفتی کردید که آمد به شما ایاد کردی[2] از خداوند شما ور زبان مردی از شما؟ تا بدس برد[3] شما را و تا بپرخیزید. شاید کشما رحمت کرده شید. ﴿٦٤﴾ دروزن گرفتند اویرا و برهانستیم اویرا و ایشانرا که وا اوی بودند در کشتی و غرق کردیم ایشانرا کدروزن گرفتند به آیتها ایما. ایشان بودند قومی کوران. ﴿٦٥﴾ بی عادیان برادر ایشان را، هود را، گفت: یا قوم من! برستون کنید[4] خدای را، نیست شما را هیچ خدای جد اوی، ای بنپرخیزید؟ ﴿٦٦﴾ گفتند مهتران ایشان که کافر شدند از قوم اوی: ایما می گینیم ترا در وی‌خردی[5] و ایما می پینداریم ترا از دروزنان[6].
﴿٦٧﴾ گفت: یا قوم من! نیست به من وی‌خردی، بی‌من پیغامبری هم از خداوند جهانیان. ﴿٦٨﴾ رسانم به شما پیغامهای خداوند من و من شما را نصیحت کناری[7] خستوار[8]هم. ﴿٦٩﴾ ای شگفتی کردید که آمد به شما ایادکردی از خداوند شما ور زبان مردی از شما؟ تا بدس برد شما را و ایاد کنید که کرد شما را خلیفتان از پس قوم نوح و بیوزود شما را در آفرینشت فراخی. ایاد کنید نعمت های خدای، شاید کشما نیک‌بخت‌شید[9].
﴿٧٠﴾ گفتند: ای آمدی بدیما تا برستون‌کنیم خدای را یگانه و بهیلیم[10] آن بودند می برستون کردند پدران ایما؟ آر بدیما آن می وعده کنی ایما را ارهی از راست گفتاران[11].
﴿٧١﴾ گفت: ویجب شد ورشما از خداوند شما پلیدی و خشمی، ای می پیکار کنید وا من در نامهای که نام کردید آن شما و پدران شما؟ فرود نکرد خدای بدان هیچ حجتی. برمر گیرید[12]، من وا شما از برمر گرفتاران[13]ام. ﴿٧٢﴾ برهانستیم اویرا وایشانرا که وا اوی بودند به رحمتی زیما و ببریدیم اصل ایشانرا کدروزن گرفتند به آیتها ایما و نبودند

---

۱ ــ می گینیم: می بینیم. ‌*
۲ ــ ایاد کرد: یاد کرد؛ پند.
۳ ــ بدس‌برد: بیم کند؛ بیم دهد؛ آگاهی دهد. ‌*
٤ ــ برستون کنید: بپرستید.
۵ ــ وی‌خردی: بی خردی.
٦ ــ دروزنان: دروغ گویان؛ دروغ‌زنان.
۷ ــ نصیحت کنار: نیک‌خواه؛ پندگو.
۸ ــ خستوار: استوار؛ درست و راست؛ امین.
۹ ــ شید: شوید.
۱۰ ــ بهیلیم: دست بداریم؛ بگذریم.
۱۱ ــ راست گفتاران: راست گویان.
۱۲ ــ برمرگیرید: چشم دارید؛ بپایید؛ گوش دارید. ‌*
۱۳ ــ برمرگرفتاران: چشم دارندگان؛ پایندگان. ‌*

مومنين والى ثمود اخاهم صالحا قال يا قوم اعبدوا الله ما لكم من اله غيره

قد جاتكم بينة من ربكم هذه ناقة الله لكم اية فذروها تاكل في ارض الله

ولا تمسوها بسوء فياخذكم عذاب اليم واذكروا اذ جعلكم خلفا من بعد عاد

وبواكم في الارض تتخذون من سهولها قصورا وتنحتون الجبال بيوتا فاذكروا

الاء الله ولا تعثوا في الارض مفسدين قال الملا الذين استكبروا من قومه للذين

استضعفوا لمن امن منهم اتعلمون ان صالحا مرسل من ربه قالوا انا بما ارسل به مومنون

قال الذين استكبروا انا بالذي امنتم به كافرون فعقروا الناقة وعتوا عن امر ربهم

وقالوا يا صالح ايتنا بما تعدنا ان كنت من المرسلين فاخذتهم الرجفة فاصبحوا في

دارهم جاثمين فتولى عنهم وقال يا قوم لقد ابلغتكم رسالة ربي ونصحت لكم

ولكن لا تحبون الناصحين ولوطا اذ قال لقومه اتاتون الفاحشة ما سبقكم بها

من احد من العالمين انكم لتاتون الرجال شهوة من دون النسا بل انتم قوم مسرفون

وما كان جواب قومه الا ان قالوا اخرجوهم من قريتكم انهم اناس يتطهرون

فانجيناه واهله الا امراته كانت من الغابرين وامطرنا عليهم مطرا فانظر

كيف كان عاقبة المجرمين والى مدين اخاهم شعيبا قال يا قوم اعبدوا الله ما

مومنان. ﴿۷۳﴾ بی ثمودیان، برادر ایشانرا، صالح را، گفت: یا قوم من! برستون کنید[1] خدای را. نیست شما را هیچ خدای جد اوی. آمد به شما دیدوری از خداوند شما، این وشتر[2] خدای است شما را نشانی.بهیلید[3] اویرا تا بخورد در زمین خدای و مرسانید بدوی گدی. بگیرد شما را عذابی دردمند کنار[4]. ﴿۷۴﴾ ایاد کنید که کرد شما را خلیفتان از پس عادیان وجای کرد شما را در زمین. می گیرید از نرمان[5] آن کوشکها و می‌کنید از کهها خانها. ایاد-کنید نعمتهای خدای و مرو ید در زمین توهی کناران[6]. ﴿۷۵﴾ گفتند مهتران ایشان کبزرگ منشی کردند از قوم اوی، ایشانرا که سست گرفته شدند[7] کرا بگرو یست از یشان؛ ای می دانید که صالح فرستاده از خداوند اوی؟ گفتند: ایما بدان فرستاده شد بدان مومنان اند. ﴿۷۶﴾ گفتند ایشان کبزرگ منشی کردند[8] : ایما بدان بگرو یستید بدان کافران اند. ﴿۷۷﴾ بکشتند و شتر را و نافرمان شدند از فرمان خداوند ایشان، و گفتند: یا صالح! آر بدیما آن می وعده کنی ایما را، ارهی از فرستادگان. ﴿۷۸﴾ بگرفت ایشانرا صیحت. شدند[9] در خانها ایشان مردگان. ﴿۷۹﴾ واز گشت از یشان و گفت: یا قوم من! رسانیدم به شما پیغامها خداوند من و نصیحت کردم شما را، بی دوست‌نمی دارید نصیحت کناران[10] را. ﴿۸۰﴾ ولوط را که گفت قوم او یرا: ای می کنیدفاحشی؟ پیشی-نکرد[11] وا شمابدان هیچ یکی از جهانیان. ﴿۸۱﴾ ای شما می آیید به مردان به شهوه از-بیرون[12] زنان؟بل شماقومی توهی کناران[13] هید. ﴿۸۲﴾ نبود جواب قوم اوی بی آن که گفتند: بیرون کنید ایشانرا از ده شما. ایشان مردمانی هند می پاکی‌کنند. ﴿۸۳﴾ برهانستیم او یرا و اهل او یرا بی زن اوی، بود از ماندگان[14]. ﴿۸۴﴾ و بگوارانیدیم[15] وریشان بارانی. بنگر چون بود فرجام گنه کاران. ﴿۸۵﴾ بی مدینیان، برادر ایشانرا، شعیب را، گفت: یا قوم من! برستون کنید خدای را. نیست

۱ ــ برستون کنید: بپرستید.
۲ ــ وشتر: اشتر؛ شتر.
۳ ــ بهیلید: دست بدار ید؛ بگذار ید.
٤ ــ دردمند کنار: دردناک.
۵ ــ نرمان: زمین های نرم.
٦ ــ توهی کناران: فساد کنان.
۷ ــ سست گرفته شدند: ضعیف داشتگان بودند؛ بیچارگان بودند.
۸ ــ بزرگ منشی کردند: گردن کشی کردند ؛ نافرمانی کردند.
۹ ــ شدند: بگردیدند.
۱۰ ــ نصیحت کناران: نصیحت کنان.
۱۱ ــ پیشی نکرد: پیشی نگرفت.
۱۲ ــ از بیرون =مِن دُونِ.
۱۳ ــ توهی کناران: گزاف کاران؛ اسراف کنندگان.
۱٤ ــ ماندگان: واماندگان.
۱۵ ــ بگوارانیدیم: ببار یدیم؛ بارانیدیم.

لكم من إله غيره قد جاءتكم بينة من ربكم فأوفوا الكيل والميزان ولا تبخسوا

الناس أشياءهم ولا تفسدوا في الأرض بعد إصلاحها ذلكم خير لكم إن كنتم

مؤمنين ولا تقعدوا بكل صراط توعدون وتصدون عن سبيل الله

من آمن به وتبغونها عوجا واذكروا إذ كنتم قليلا فكثركم وانظروا

كيف كان عاقبة المفسدين وإن كان طائفة منكم آمنوا بالذي أرسلت به

وطائفة لم يؤمنوا فاصبروا حتى يحكم الله بيننا وهو خير الحاكمين

قال الملأ الذين استكبروا من قومه لنخرجنك يا شعيب والذين آمنوا معك

من قريتنا أو لتعودن في ملتنا قال أولو كنا كارهين قد افترينا على الله كذبا

إن عدنا في ملتكم بعد إذ نجانا الله منها وما يكون لنا أن نعود فيها إلا أن

يشاء الله ربنا وسع ربنا كل شيء علما على الله توكلنا ربنا افتح بيننا وبين

قومنا بالحق وأنت خير الفاتحين وقال الملأ الذين كفروا من قومه لئن

اتبعتم شعيبا إنكم إذا لخاسرون فأخذتهم الرجفة فأصبحوا في دارهم جاثمين

الذين كذبوا شعيبا كأن لم يغنوا فيها الذين كذبوا شعيبا كانوا هم الخاسرين

فتولى عنهم وقال يا قوم لقد أبلغتكم رسالات ربي ونصحت لكم فكيف

شما را هیچ خدای جد اوی. آمد به شما دیدوری از خداوند شما. وفا کنید به پیمانه و ترازوا[1]، و مکهید مردمان را چیزهای ایشان و توهی مکنید در زمین پس نیکی کردن آن. آن گیه بهد شما را، ارهید گرو یستاران[2]. (۸۶) منشینید به هر راهی می وعید برید و می وازرنید از ره خدای آن کی بگرو یست بدان. می طلبید آنرا کیلی[3] و یاد کنید که بودید خجاره[4]. فروان کرد شما را. بنگرید چون بود فرجام توهی کناران[5]. (۸۷) بود گرهی از شما بگرو یستند بدان فرستاده شدم بدان و گرهی نگرو یستند. شکیوای کنید، تا حکم کند خدای میان ایما. اوی گیه حکم کناران[6] است. (۸۸) گفتند مهتران ایشان، کبزرگ منشتی کردند از قوم اوی: بیرون کنیم ترا یا شعیب و ایشانرا کبگرو یستندوا تو از ده ایما، یا واز آیید در دین ایما. گفت: ارهمه هند دشخوار داشتاران[7]. (۸۹) درحینیم[8] ورخدای دروغ، ار واز آییم در دین شما، پس آن کبرهانست ایما را خدای از آن.نبهد ایما را که واز آییم درآن بی آن کخواهد خدای، خداوند ایما. فراخ شد خداوند ایما ورهر چیزی به علم. ور خدای وستام کردیم[9]. خداوند ایما! حکم کن میان ایما و میان قوم ایما به حق. توا گیه حکم کناران هی[10]. (۹۰) گفتند مهتران ایشان، که کافر شدند، از قوم اوی: ار پس روی کنید شعیب را، شما نون[11] زیان کران[12] بید. (۹۱) بگرفت ایشانرا صیحت[13]. شدند در خانها ایشان مردگان. (۹۲) ایشان در وزن گرفتند شعیب را گوهی نبودند درآن. ایشان در وزن گرفتند شعیب را بودند ایشان زیان کران. (۹۳) واز گشت از یشان و گفت: یا قوم من! رسانیدم به شما پیغامهای خداوند من و نصیحت کردم شما را، چون



۱ ــ **ترازوا:** ترازو.
۲ ــ **گرو یستاران:** گرو یدگان.
۳ ــ **کیلی:** کژی. *
٤ ــ **خجاره:** انــدک؛ کم؛ قلیل. *
۵ ــ **توهی کناران:** بدکاران.
٦ ــ **حکم کناران:** داوران؛ حکم کنندگان.
۷ ــ **دشخوارداشتاران:** ناخواهندگان.
۸ ــ **درحینیم:** فرا بافته باشیم؛ ببافیم. *
۹ ــ **وستام کردیم:** توکل کردیم؛ تکیه کردیم؛ اعتماد کردیم. *
۱۰ ــ **هی:** ای؛ هستی.
۱۱ ــ **نون:** آنگاه. *
۱۲ ــ **زیان کران:** زیان کاران؛ زیان‌زدگان.
۱۳ ــ **صیحت:** بانگ سخت.

آسى على قوم كافرين وما أرسلنا في قرية من نبي إلا أخذنا أهلها بالبأساء والضراء

لعلهم يضرعون ثم بدلنا مكان السيئة الحسنة حتى عفوا وقالوا قد مس آباءنا الضراء

والسراء فأخذناهم بغتة وهم لا يشعرون ولو أن أهل القرى آمنوا واتقوا لفتحنا

عليهم بركات من السماء والأرض ولكن كذبوا فأخذناهم بما كانوا يكسبون

أفأمن أهل القرى أن يأتيهم بأسنا بياتا وهم نائمون أوأمن أهل القرى أن يأتيهم

بأسنا ضحى وهم يلعبون أفأمنوا مكر الله فلا يأمن مكر الله إلا القوم الخاسرون

أولم يهد للذين يرثون الأرض من بعد أهلها أن لو نشاء أصبناهم بذنوبهم ونطبع

على قلوبهم فهم لا يسمعون تلك القرى نقص عليك من أنبائها ولقد جاءتهم

رسلهم بالبينات فما كانوا ليؤمنوا بما كذبوا من قبل كذلك يطبع الله

على قلوب الكافرين وما وجدنا لأكثرهم من عهد وإن وجدنا أكثرهم

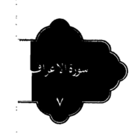
لفاسقين ثم بعثنا من بعدهم موسى بآياتنا إلى فرعون وملئه فظلموا بها فا

نظر كيف كان عاقبة المفسدين وقال موسى يا فرعون إني رسول من رب

العالمين حقيق على أن لا أقول على الله إلا الحق قد جئتكم ببينة من ربكم فا

رسل معي بني إسرائيل قال إن كنت جئت بآية فأت بها إن كنت من الصادقين فألقى

انده برم ور قوم کافران. ﴿۹۴﴾ نفرستادیم در دهی هیچ پیغامبری، یا نی بگرفتیم اهل آنرا به سختی و دشخواری[1]. شاید کایشان زاری کنند. ﴿۹۵﴾ واز بدل کردیم به جایگه گستی[2] نیکوی، تا فروان شدند و گفتند: رسید به پدران ایما دشخواری و رامشت[3] بگرفتیم ایشانرا ناگهان و ایشان ندانستند. ﴿۹۶﴾ ار اهل دهها بگرو یستندی و بپرخیزیدندی، بگشادی ایما وریشان برکهای[4] از آسمان و زمین، بی دروزن گرفتند، بگرفتیم ایشانرا بدان بودند می کسب کردند. ﴿۹۷﴾ ای ایمن شدند اهل دهها، که آمد بدیشان عذاب ایما به شو و ایشان خواب کناران[5]؟ ﴿۹۸﴾ یا ایمن شدند اهل دهها، که آمد بدیشان عذاب ایما[6] چاشتگه[7] و ایشان می بازی کنند. ﴿۹۹﴾ ای ایمن شدند از مکر خدای؟ ایمن نشند[8] از مکر خدای بی قوم زیان کران. ﴿۱۰۰﴾ ای دیدور نکرد[9] ایشانرا، کمی میراث گیرند زمین را از پس اهل آن، ار خواهیم بگیریم ایشانرا به گنهان ایشان و مهر کنیم ور دلها ایشان؟ ایشان نمی اشنند[10]. ﴿۱۰۱﴾ آن‌اند دهها! می قصه کنیم ورتوا از خبرهای آن و آوردند بدیشان پیغامبران ایشان دیدوریها، نبودند کبگرو یستند بدان دروزن گرفتند[11] از پیش. چنان مهر کند خدای ور دلهای کافران. ﴿۱۰۲﴾ نگندادیم[12] گو یشتر[13] ایشانرا هیچ عهدی و گندادیم گو یشتر ایشانرا فاسقان. ﴿۱۰۳﴾ واز بفرستادیم از پس ایشان موسی را به آیتهای ایما بی فرعون و گره اوی. نارای شدند[14] بدان. بنگر چون بودفرجام توهی کناران[15]. ﴿۱۰۴﴾ گفت موسی: یا فرعون! من پیغامبری هم از خداوند جهانیان. ﴿۱۰۵﴾ ویجب است ور من که نگوهم[16] ور خدای مگر حق. آوردم به شما دیدوری از خداوند شما. بفرست وا من بنی اسرایل را. ﴿۱۰۶﴾ گفت: ار هی کاوردی نشانی.... ﴿۱۰۷﴾ ....



۱ ــ **دشخواری:** دشواری؛ گزند؛ بیچارگی.
۲ ــ **گستی:** بدی. *
۳ ــ **رامشت:** شادی.
٤ ــ **برکها:** برکات؛ افزونی ها.
۵ ــ **خواب کناران:** خفتگان.
٦ ــ **ایما:** ما.
۷ ــ **چاشتگه:** چاشتگاه.
۸ ــ **ایمن نشند:** ایمن نشوند.
۹ ــ **دیدور نکرد:** پدید نکرد؛ راه ننمود.
۱۰ ــ **نمی اشنند:** نمی شنوند.
۱۱ ــ **دروزن گرفتند:** بدروغ داشتند.
۱۲ ــ **نگندادیم:** نیافتیم.
۱۳ ــ **گویشتر:** بیشتر. *
۱٤ ــ **نارای شدند:** بیداد کردند؛ ستم کردند. *
۱۵ ــ **توهی کناران:** فساد کاران.
۱٦ ــ **نگوهم:** نگو یم.

عصاه فاذا هي ثعبان مبين ونزع يده فاذا هي بيضاء للناظرين قال الملأ من قوم

عصاء او ی ازمان ان ماری پدید بود و بیرون آورد دست اوی ازمان ان سپید بود نگرندگان را گفتند مهتران از قوم

فرعون ان هذا لساحر عليم يريد ان يخرجكم من ارضكم فماذا تأمرون قالوا

فرعون این جادو ساری دانا است میخواهد که بیرون کند شما را از زمین شما چه می فرمایید گفتند

ارجه واخاه وارسل في المدائن حاشرين يأتوك بكل ساحر عليم وجاء السحرة فرعون

پس بس اورا و برادر اورا و بفرست در شارستانها گرد کنندگان تا آرند بتو هر جادوی دانا را و آمدند جادو ساران فرعون را

قالوا ان لنا لاجرا ان كنا نحن الغالبين قال نعم وانكم لمن المقربين قالوا يا

گفتند ما را مزدی است اگر باشیم ما غلبه کاران گفت نعم و شما از نزدیک کردگان گفتند یا

موسى اما ان تلقي واما ان نكون نحن الملقين قال القوا فلما القوا سحروا اعين

موسی یا آن که تو افکنی یا آنکه باشیم ما افکنندگان گفت بیفکنید چون افکندند جادوی کردند چشمهای

الناس واسترهبوهم وجاءو بسحر عظيم واوحينا الى موسى ان الق عصاك

مردمان و بترسانیدند ایشان را و آوردند جادوی بزرگ و وحی کردیم بموسی که بیفکن عصای تو را

فاذا هي تلقف ما يافكون فوقع الحق وبطل ما كانوا يعملون فغلبوا هنالك

ازمان ان می فرو برد آنچه می کردند و درست شد حق و باطل شد آنچه بودند که می کردند غلبه کرده شدند آنجا

وانقلبوا صاغرين والقي السحرة ساجدين قالوا آمنا برب العالمين رب موسى

و بازگشتند خوار شدگان و افکنده شدند جادو ساران سجده کنندگان گفتند بگرویدیم بخداوند جهانیان خداوند موسی

وهارون قال فرعون آمنتم به قبل ان آذن لكم ان هذا لمكر مكرتموه في المدينة

و هارون گفت فرعون بگرویدید بدو پیش از آنکه دستوری کردم شما را این مکری است که مکر کردید اینرا در شارستان

لتخرجوا منها اهلها فسوف تعلمون لاقطعن ايديكم وارجلكم من خلاف

تا بیرون کنید از آن اهل آنرا زود بدانید ببرم دستهای شما و پایهای شما از خلاف

ثم لاصلبنكم اجمعين قالوا انا الى ربنا منقلبون وما تنقم منا الا ان آمنا بآيات

پس بردار کنم شما را همه گفتند ما بخداوند ما بازگشتگانیم و عیب نمی کنی از ما مگر آنکه بگرویدیم بآیتهای

ربنا لما جاءتنا ربنا افرغ علينا صبرا وتوفنا مسلمين وقال الملأ من قوم فرعون

خداوند ما چون آمد بما خداوند ما بریز بر ما شکیبایی و بمیران ما را مسلمانان و گفتند مهتران از قوم فرعون

اتذر موسى وقومه ليفسدوا في الارض ويذرك وآلهتك قال سنقتل ابناءهم

ای بهلی موسی و قوم اورا تا تباهی کنند در زمین و بگذارند ترا و خدایان ترا گفت زود بکشیم پسران ایشان را

ونستحيي نساءهم وانا فوقهم قاهرون قال موسى لقومه استعينوا بالله واصبروا

و زنده بگذاریم زنان ایشان را و ما بر ایشان قهر کنندگانیم گفت موسی قوم اورا عون خواهید بخدای و شکیبایی کنید

عصای اوی ازمان آن ماری دیدور بود. ﴿۱۰۸﴾ و بیرون آورد دست اوی، ازمان آن سپید بود نگرستاران[1] را ﴿۱۰۹﴾ گفتند مهتران از قوم فرعون: این جادوساری[2] داناست. ﴿۱۱۰﴾ می خواهد که بیرون کند شما را از زمین شما، چمی فرمایید؟ ﴿۱۱۱﴾ گفتند: پس کن او یرا و برادر او یرا و بفرست در شارستانها[3] حشرکناران[4]. ﴿۱۱۲﴾ تا آرند به توا هر جادوساری دانا را. ﴿۱۱۳﴾ آمدند جادوساران به فرعون، گفتند: ای[5] هست ایما را مزدی اربیم ایما غلبه کناران[6]؟ ﴿۱۱۴﴾ گفت: نعم. شما از نـــزدیک کردگان بید[7]. ﴿۱۱۵﴾ گفتند: یا موسی یا آن کبیوکنی یا آن کبیم ایما اوکنداران[8]. ﴿۱۱۶﴾ گفت: بیوکنید. ازمان بیوکندند، جادوی کردند ورچشمهای مردمان و بترسانیدند ایشانرا و آوردند جادوی بزرگ. ﴿۱۱۷﴾ وحی کردیم بی موسی که بیوکن عصای توا. ازمان آن می نگشت[9] آن می کردند. ﴿۱۱۸﴾ ویجب شد حق و توه شد آن بودند می کردند. ﴿۱۱۹﴾ غلبه کرده شدند آنجا و واز گشتند خوارشداران[10]. ﴿۱۲۰﴾ اوکنده شدند جادوساران سجده گرفتاران[11]. ﴿۱۲۱﴾ گفتند: بگرو یستیم به خداوند جهانیان. ﴿۱۲۲﴾ خداوند موسی و هرون. ﴿۱۲۳﴾ گفت فرعون: بگرو یستید بدوی پیش آن کدستوری کردم[12] شما را. ایـن مـکری کمکر کردید[13] آنرا در شارستان، تا بیرون کنید از آن اهل آنرا، انوز بدانید. ﴿۱۲۴﴾ ببرم دستهای شما و پایهای شما از خلاف، واز وردار کنم شما را همه. ﴿۱۲۵﴾ گفتند: ایما بی خداوندایما واز-گشتاران اند[14]. ﴿۱۲۶﴾ عیب نمی کنی زیمابی آن کبگرو یستیم به آیتهای خداوندایما ازمان آمد بدیما. خداوند ایما فرود ریز وریما شکیوای و بمیران ایما را مسلمانان. ﴿۱۲۷﴾ گفتند مهتران از قوم فرعون: ای می بهیلی[15] موسی را و قوم او یرا تا توهی کننـد در زمین و بهیلند ترا و خدایان ترا؟ گفت: انوز بکشیم پسران ایشان را... زنان ایشان را و ایما زور ایشان مقهورکناران[16] هند. ﴿۱۲۸﴾ گفت موسی قوم او یرا: عون خواهید به خدای و شکیوای کنید.



۱ ــ **نگرستاران:** نگرندگان.
۲ ــ **جادوسار:** جادو؛ جادوگر؛ ساحر.
۳ ــ **شارستانها:** شهرها.
٤ ــ **حشرکناران:** فراهم آرندگان.
۵ ــ **ای:** آیا.
٦ ــ **غلبه کناران:** چیرگان؛ به آیندگان.
۷ ــ **بید:** باشید.
۸ ــ **اوکنداران:** افکنندگان.
۹ ــ **می نگشت:** می خورد؛ فرو می برد. ٭
۱۰ ــ **خوارشداران:** خواران؛ خوارشدگان.
۱۱ ــ **سجده گرفتاران:** سجده کنان.
۱۲ ــ **کدستوری کردم:** که فرمان دادم.
۱۳ ــ **کمکر کردید:** که مکر کردید.
۱٤ ــ **وازگشتاران:** باز گردندگان.
۱۵ ــ **می بهیلی:** دست باز داری.
۱٦ ــ **مقهورکناران:** فروشکنندگان؛ دست یافتگان.

ان الارض لله يورثها من يشاء من عباده والعاقبة للمتقين قالوا اوذينا من قبل ان

تاتينا ومن بعد ما جئتنا قال عسى ربكم ان يهلك عدوكم ويستخلفكم في

الارض فينظر كيف تعملون ولقد اخذنا ال فرعون بالسنين ونقص من الثمرات

لعلهم يذكرون فاذا جاءتهم الحسنة قالوا لنا هذه وان تصبهم سيئة يطيروا

بموسى ومن معه الا انما طائرهم عند الله ولكن اكثرهم لا يعلمون وقالوا

مهما تاتنا به من اية لتسحرنا بها فما نحن لك بمؤمنين فارسلنا عليهم الطوفان

والجراد والقمل والضفادع والدم ايات مفصلات فاستكبروا وكانوا قوما

مجرمين ولما وقع عليهم الرجز قالوا يا موسى ادع لنا ربك بما عهد عندك لئن

كشفت عنا الرجز لنؤمنن لك ولنرسلن معك بني اسرائيل فلما كشفنا عنهم

الرجز الى اجل هم بالغوه اذا هم ينكثون فانتقمنا منهم فاغرقناهم في اليم بانهم

كذبوا باياتنا وكانوا عنها غافلين واورثنا القوم الذين كانوا يستضعفون

مشارق الارض ومغاربها التي باركنا فيها وتمت كلمت ربك الحسنى على بني اسرائيل

بما صبروا ودمرنا ما كان يصنع فرعون وقومه وما كانوا يعرشون وجاوزنا

ببني اسرائيل البحر فاتوا على قوم يعكفون على اصنام لهم قالوا يا موسى اجعل لنا الها

زمین خدای را میراث دهد آن کرا خواهد از بندگان اوی و عاقبت پرخیزکاران را. ﴿۱۲۹﴾ گفتند: دشخواری نموده شدیم از پیش آن کامدی بدیما و از پس آن آمدی بدیما. گفت: شاید خداوند شما که هلاک کند دشمنان شما را و خلیفت کند شما را در زمین. بنگرد چون می کنید. ﴿۱۳۰﴾ بگرفتیم گره فرعون را به سالهای قحط و کهستنی[1] از میوها. شاید کایشان پند پذیرند. ﴿۱۳۱﴾ ازمان آمد بدیشان نیکوی، گفتند: ایماراست این. و ار رسد بدیشان گستی، مروگرفتندی[2] به موسی و به کی وا اوی بود. بدان مروی[3] ایشان نزدیک خدای است. بی گویشتر ایشان نمی دانند. ﴿۱۳۲﴾ گفتند: هرکدام آری بدیما بدان از نشانی تا جادوی کنی ایما را بدان، نیم[4] ایما ترا راست کرگرفتاران[5]. ﴿۱۳۳﴾ بفرستادیم وریشان اوبرد[6] وملخ و خبزملخ[7] و کزو[8] و خون نشانهای دیدور کرده. بزرگ‌منشتی کردند و بودند قومی گنه کاران. ﴿۱۳٤﴾ ازمان ویجب شد وریشان عذاب، گفتند: یا موسی! بخوان ایما را خداوند ترا بدان عهد گرفت نزدیک توا، ار وازکنی[9] زیما عذاب، راست کر گیریم[10] ترا و بفرستیم وا توا بنی اسرایل را. ﴿۱۳۵﴾ ازمان واز کردیم ازیشان عذاب، تـا بی زمان ایشان رسیداران[11] آن اند ازمان[12] ایشان می پیمان شکنند. ﴿۱۳٦﴾ داد واز آوردیم[13] ازیشان و غرق کردیم ایشانرا در دریا، بدان کایشان دروزن گرفتند به آیتهاایما و بودند از آن بارخواران[14]. ﴿۱۳۷﴾ و میراث دادیم قوم را، ایشان کبودند می سست گرفته شدند[15]، در مشرقهای زمین و مغربهای آن آن که برکه کردیم[16] درآن وتمام شد سخن خداوند توا بنیکوی ور بنی اسرایل بدان شکیوای کردند.و هلاک کردیم آن بود می کرد فرعون و قوم اوی و آن بودند می ماسیابستند[17]. ﴿۱۳۸﴾ گداره کردیم[18] بنی اسرایل را ور دریا. آمدندور قومی، می استادند ور صنمانی ایشانرا گفتند: یا موسی! کن ایما را خدای

سورة الاعراف
۷

۱ ـ **کهستن:** کاهش و کم کردن. *
۲ ـ **مروگرفتندی:** فال بد می گرفتند. *
۳ ـ **مرو:** اختر بد؛ فال بد. *
٤ ـ **نیم:** نه‌ایم؛ نیستیم.
۵ ـ **راست کر گرفتاران:** باوردارندگان؛ ایمان آرندگان.
٦ ـ **اوبرد:** آب مهیب؛ غرق آب. *
۷ ـ **خبزملخ:** دیوچه؛ دیفج؛ ملخ پیاده. *
۸ ـ **کزو:** وزغ؛ وک. *
۹ ـ **واز کنی:** بگشایی؛ باز بری.
۱۰ ـ **راست کر گیریم:** باور داریم.
۱۱ ـ **رسیداران:** رسندگان.
۱۲ ـ **ازمان:** هنگامی که.
۱۳ ـ **دادواز آوردیم:** کینه کشیدیم.
۱٤ ـ **بارخواران:** بی آگاهان؛ بی خبران. *
۱۵ ـ **می سست گرفته شدند:** ضعیف داشته شدند.
۱٦ ـ **برکه کردیم:** افزونی دادیم.
۱۷ ـ **می ماسیابستند:** چفته می بستند. *
۱۸ ـ **گداره کردیم:** گذشتیم.

كما لهم آلهة قال إنكم قوم تجهلون إن هؤلاء متبر ما هم فيه وباطل ما كانوا

يعملون قال أغير الله أبغيكم إلها وهو فضلكم على العالمين وإذ أنجينا

كم من آل فرعون يسومونكم سوء العذاب يقتلون أبناءكم ويستحيون

نساءكم وفي ذلكم بلاء من ربكم عظيم وواعدنا موسى ثلاثين ليلة وأتممنا

ها بعشر فتم ميقات ربه أربعين ليلة وقال موسى لأخيه هارون اخلفني في قومي

وأصلح ولا تتبع سبيل المفسدين ولما جاء موسى لميقاتنا وكلمه ربه قال رب

أرني أنظر إليك قال لن تراني ولكن انظر إلى الجبل فإن استقر مكانه فسوف تراني

فلما تجلى ربه للجبل جعله دكا وخر موسى صعقا فلما أفاق قال سبحانك تبت

إليك وأنا أول المؤمنين قال يا موسى إني اصطفيتك على الناس برسالاتي وبكلامي

فخذ ما آتيتك وكن من الشاكرين وكتبنا له في الألواح من كل شيء موعظة

وتفصيلا لكل شيء فخذها بقوة وأمر قومك يأخذوا بأحسنها سأريكم

دار الفاسقين سأصرف عن آياتي الذين يتكبرون في الأرض بغير الحق وإن يروا

كل آية لا يؤمنوا بها وإن يروا سبيل الرشد لا يتخذوه سبيلا وإن يروا سبيل الغي

يتخذوه سبيلا ذلك بأنهم كذبوا بآياتنا وكانوا عنها غافلين والذين كذبوا

چنان ایشانرا خدایان است. گفت: شما قومی هید می نادانی کنید. ﴿۱۳۹﴾ این گره هلاک کرده آن ایشان درآن‌اند و توه است آن بودند می کردند. ﴿۱۴۰﴾ گفت: ای جد خدای طلبم شما زا خدای؟ واوی‌فضل کرد شما را ورجهانیان. ﴿۱۴۱﴾ وکه برهانستیم شما را از گره فرعون. می چشانیدند شما را سختی عذاب. می کشتند پسران شما را وزنده می هیشتند[1] دختران شما را و درآن نعمتی بود از خداوند شما بزرگ. ﴿۱۴۲﴾ و وعده کردیم موسی را سی‌شو و تمام کردیم آنرا به ده. تمام شد وعده‌ی خداوند اوی چهل شو. گفت موسی برادر او یرا هرون را: خلیفتی کن مرا در قوم من و راستی کن و پس‌روی مکن ره توهی کناران[2] را. ﴿۱۴۳﴾ ازمان آمد موسی وعده‌ی ایما را و سخن گفت او یرا خداوند اوی، گفت: خداوند من! بنمای مرا تا بنگرم بی‌توا. گفت: هرگز نگینی[3] مرا، بی[4] بنگر بی که،ار بایستد به جای آن، انوزبگینی‌مـــرا. ازمان اشکرا شد قدرت خداوند اوی ور که،کرد آن را شکسته و بیفتاد موسی وی‌هش[5]. ازمان بوش آمد[6] گفت: پاکی ترا، واز آمدم بی توامن نخستین مومنان‌ام. ﴿۱۴۴﴾ گفت: یا موسی! من بگزیدم ترا ورمردمان به پیغامهای من و سخنان من بگیر آن دادم ترا و باش از شکرگزارداران[7]. ﴿۱۴۵﴾ بنو یشتیم[8] او یرا در لوحها از هر چیزی پندی و دیدور کردنی[9] هر چیزی را. بگیر آنرا به قوتی و بفرمای قوم ترا تا گیرند به نیکوتر آن. انوز بنمایم شما را جای فاسقان. ﴿۱۴۶﴾ انوز بگردانم از آیتهای خود ایشانرا، کمی بزرگ منشتی کنند در زمین بجد حق، ار گینند[10] هر نشانی، نگرو یند بدان‌و ار گینند ره راست، نگیرند آنرا ره‌و ارگینند[10] ره کیل[11]، گیرند آنرا ره، آن بدان ایشان در وزن گرفتند به آیتها ایما و بودند از آن بارخواران[12].
﴿۱۴۷﴾ ایشان در وزن گرفتند



۱ ــ **زنده می هیشتند:** زنده می گذاشتند.
۲ ــ **توهی کناران:** تباه کاران؛ بدکاران.
۳ ــ **نگینی:** نبینی.
٤ ــ **بی:** لکن.
۵ ــ **وی‌هش:** بی هوش.
٦ ــ **بوش آمد:** به هوش آمد.
۷ ــ **شکرگزارداران:** سپاسگزاران.
۸ ــ **بنویشتیم:** نوشتیم.
۹ ــ **دیدور کردن:** پیدا کردن؛ جدا کردن.
۱۰ ــ **گینند:** بینند.
۱۱ ــ **کیل:** کژ.
۱۲ ــ **بارخواران:** بی آگاهان؛ بی خبران. ﴿

بآياتنا ولقاء الآخرة حبطت أعمالهم هل يجزون إلا ما كانوا يعملون واتخذ قوم

موسى من بعده من حليهم عجلا جسدا له خوار ألم يروا أنه لا يكلمهم ولا يهديهم

سبيلا اتخذوه وكانوا ظالمين ولما سقط في أيديهم ورأوا أنهم قد ضلوا

قالوا لئن لم يرحمنا ربنا ويغفر لنا لنكونن من الخاسرين ولما رجع موسى إلى

قومه غضبان أسفا قال بئسما خلفتموني من بعدي أعجلتم أمر ربكم وألقى

الألواح وأخذ برأس أخيه يجره إليه قال ابن أم إن القوم استضعفوني وكادوا يقتلونني

فلا تشمت بي الأعداء ولا تجعلني مع القوم الظالمين قال رب اغفر لي ولأخي

وأدخلنا في رحمتك وأنت أرحم الراحمين إن الذين اتخذوا العجل سينالهم غضب

من ربهم وذلة في الحياة الدنيا وكذلك نجزي المفترين والذين عملوا السيئات

ثم تابوا من بعدها وآمنوا إن ربك من بعدها لغفور رحيم ولما سكت عن

موسى الغضب أخذ الألواح وفي نسختها هدى ورحمة للذين هم لربهم يرهبون

واختار موسى قومه سبعين رجلا لميقاتنا فلما أخذتهم الرجفة قال رب

لو شئت أهلكتهم من قبل وإياي أتهلكنا بما فعل السفهاء منا إن هي إلا فتنتك

تضل بها من تشاء وتهدي من تشاء أنت ولينا فاغفر لنا وارحمنا وأنت خير الغافرين

به آیتها ایما و پدیره آمدن[1] آن جهن، توه شد عملها ایشان. ای پاداش داده شند بی‌آن بودند می کردند؟ ﴿۱۴۸﴾ گرفتند قوم موسی از پس اوی از پیرایهای ایشان گوساله‌ی تنی او یرا بانگی، ای نمی دیدند کاوی سخن نمی گفت ایشانرا و ره نمی نمود ایشانرا راهی؟ گرفتند او یرا و بودند ستم کاران. ﴿۱۴۹﴾ ازمان پشیمان شدند و دیدند کایشان وی‌ره شدند، گفتند: اررحمت نکند وریما خداوند ایما و بنیامرزد ایما را، بیم از زیان کران[2]. ﴿۱۵۰﴾ ازمان واز آمد موسی بی‌قوم خود خشم‌آلود[3] اندهگن، گفت: بدخلیفتی کردی مرا از پس من، ای شتاو-کردید[4] در فرمان خداوند شما و بیوکند لوحها و بگرفت سر برادر اوی، می کشید او یرا بی اوی. گفت: یا پسر مادر! قوم سست گرفتند مرا و کامستند[5] که بکشند مرا. شاد کامه مکن به من دشمنان و مکن مرا وا قوم ستمکاران. ﴿۱۵۱﴾ گفت: خداوند من! بیامرز مرا و برادر مراو درکن[6] ایما را در رحمت توا. توا رحمت کنارتر[7] رحمت کناران هی[8]. ﴿۱۵۲﴾ ایشان گرفتند گوساله را، انوز رسد بدیشان خشمی از خداوند ایشان و خواری در زندگانی این گیتی. چنان پاداش دهیم دروغ درحیداران[9] را. ﴿۱۵۳﴾ ایشان که کردند گستیها[10]، وازتو به کردند از پس آن و بگرو یستند خداوند توا از پس آن آمرزیدگاری رحمت کنارست. ﴿۱۵۴﴾ ازمان ساکن شد از موسی خشم، بگرفت لوحها و در نسخت آن ره‌نمونی و رحمتی ایشانرا کایشان از خداوند ایشان می ترسند. ﴿۱۵۵﴾ بگزید موسی از قوم خود هفتاد مرد وعده‌ی ایما را. ازمان بگرفت ایشانرا صیحت[11]، گفت: خداوند من! ارخهستی[12] هلاک کردی ایشانرا از پیش و مرا، ای می هلاک کنی ایما را بدان کردند وی‌خردان زیما؟ نیست آن بی آزمودن توا، وی‌ره کنی بدان کراخواهی وره‌نمای کرا خواهی. توا ولی ایما هی. بیامرز ایما را ورحمت کن وریما، توا گیه آمرزیدگاران[13] هی. ﴿۱۵۶﴾



۱ ــ **پدیره آمدن**: دیدار.
۲ ــ **زیان کران**: زیان کاران.
۳ ــ **خشم‌آلود**: خشمگین؛ خشمناک.
۴ ــ **شتاو کردید**: بشتافتید؛ شتاب کردید.
۵ ــ **کامستند**: خواستند. *
۶ ــ **درکن**: درآور.
۷ ــ **رحمت کنارتر**: مهربان‌تر؛ بخشنده‌تر.
۸ ــ **هی**: هستی.
۹ ــ **دروغ درحیداران**: دروغ‌بافندگان. *
۱۰ ــ **گستیها**: بدیها. *
۱۱ ــ **صیحت**: بانگ سخت؛ زلزله.
۱۲ ــ **خهستی**: خواستی.
۱۳ ــ **آمرزیدگاران**: آمرزندگان.

واكتب لنا في هذه الدنيا حسنة وفي الاخرة انا هدنا اليك قال عذابي اصيب به

من اشاء ورحمتي وسعت كل شيء فساكتبها للذين يتقون ويؤتون الزكوة وا

لذين هم باياتنا يؤمنون الذين يتبعون الرسول النبي الامي الذي يجدونه مكتوبا

عندهم في التورية والانجيل يامرهم بالمعروف وينهيهم عن المنكر

ويحل لهم الطيبات ويحرم عليهم الخبائث ويضع عنهم اصرهم والاغلال

التي كانت عليهم فالذين امنوا به وعزروه ونصروه واتبعوا النور الذي

انزل معه اولئك هم المفلحون قل يا ايها الناس اني رسول الله اليكم جميعا الذي

له ملك السموات والارض لا اله الا هو يحيي ويميت فامنوا بالله ورسوله النبي

الامي الذي يؤمن بالله وكلماته واتبعوه لعلكم تهتدون ومن قوم موسى امة

يهدون بالحق وبه يعدلون وقطعناهم اثنتي عشرة اسباطا امما واوحينا الى

موسى اذ استسقيه قومه ان اضرب بعصاك الحجر فانبجست منه اثنتا عشرة

عينا قد علم كل اناس مشربهم وظللنا عليهم الغمام وانزلنا عليهم المن

والسلوى كلوا من طيبات ما رزقناكم وما ظلمونا ولكن كانوا انفسهم

يظلمون واذ قيل لهم اسكنوا هذه القرية وكلوا منها حيث شئتم وقولوا

بنو یس ایما را درین گیتی نیکوی و درآن جهن، ایما واز آمدیم بی توا. گفت: عذاب من رسانم آن به کی خواهم و رحمت من فراخ شد ور هر چیزی. انوز بنو یسیم آن ایشانرا که می بپرخیزند و می بدهند زکوه، ایشان کایشان به‌آیتهای ایما می بگرو یند. ﴿۱۵۷﴾ ایشان می پس‌روی کنند پیغامبر را، پیغامبر امی‌را، اوی که می گندند[1] او یرا نو یشته[2] نزدیک ایشان در توریت و انجیل. می‌فرماید ایشانرا به نیکوی و می واززند ایشانرا از گستی، ومی‌حلال کند ایشانرا پاکیها و می‌حرام کند وریشان پلیدیها و می‌بنهد ازیشان بار ایشان و گرانیها آن کبود[3] وریشان. ایشان بگرو یستند بدوی وعون کردند او یرا و نصرت کردند او یرا و پس‌روی کردند آن روشنای را کفرود کرده شد وا اوی، ایشان ایشان‌اند نیک‌بخت شداران[4]. ﴿۱۵۸﴾ بگه: یا مردمان! من پیغامبر خدای هم بی‌شما همه، اوی کاو یراست پادشای آسمانها وزمین، نیست خدای مگر اوی، زنده کند و بمیراند. بگرو یید به خدای و پیغامبر اوی، پیغامبر امی اوی، کمی بگرو ید به خدای و سخنان اوی، پس روی کنید او یرا. شاید کشما ره‌برید. ﴿۱۵۹﴾ از قوم موسی گرهی می ره‌نمایند به حق و بدان می راستی کنند. ﴿۱۶۰﴾ بپراکندیم ایشانرا دوازده سبط[5] گرهها و وحی کردیم بی‌موسی، که آب طلبیدند از وی قوم اوی، که بزن عصای توا ورسنگ. برفت از آن دوازده چشمه. دانستند هر مردمانی شمیدن‌جای[6] ایشان و سایه کردیم وریشان اور[7] را و فرود کردیم وریشان طرنجبین[8] و مرغ بریان. بخوریداز پاکیها، آن روزی دادیم شما را ونقصان نکردند ایما را،بی[9] بودندور نفسها ایشان می‌ستم کردند. ﴿۱۶۱﴾ که گفته شد ایشانرا ساکن شید[10] درین ده و بخورید از آن، کجا خواهید و گوهید:



۱ ــ می گندند: می یابند. *
۲ ــ نو یشته: نوشته.
۳ ــ کبود: که بود.
٤ ــ نیک‌بخت شداران: رستگاران.
۵ ــ سبط: گروه.
٦ ــ شمیدن‌جای: آبشخور؛ آبخورگاه. *
۷ ــ اور: ابر.
۸ ــ طرنجبین: ترنجبین.
۹ ــ بی: لکن.
۱۰ ــ ساکن شید: بیارامید.

حطة وادخلوا الباب سجدا نغفر لكم خطيئاتكم سنزيد المحسنين فبدل الذين

ظلموا منهم قولا غير الذي قيل لهم فأرسلنا عليهم رجزا من السماء بما

كانوا يظلمون وسئلهم عن القرية التي كانت حاضرة البحر اذ يعدون في السبت

اذ تأتيهم حيتانهم يوم سبتهم شرعا ويوم لا يسبتون لا تأتيهم كذلك نبلوهم

بما كانوا يفسقون واذ قالت امة منهم لم تعظون قوما الله مهلكهم او

معذبهم عذابا شديدا قالوا معذرة الى ربكم ولعلهم يتقون فلما نسوا ما ذكروا

به انجينا الذين ينهون عن السوء واخذنا الذين ظلموا بعذاب بئيس بما كانوا

يفسقون فلما عتوا عما نهوا عنه قلنا لهم كونوا قردة خاسئين واذ تاذن

ربك ليبعثن عليهم الى يوم القيامة من يسومهم سوء العذاب ان ربك لسريع

العقاب وانه لغفور رحيم وقطعناهم في الارض امما منهم الصالحون ومنهم

دون ذلك وبلوناهم بالحسنات والسيئات لعلهم يرجعون فخلف من بعدهم

خلف اضاعوا الصلوة واتبعوا الـ ورثوا الكتاب ياخذون عرض هذا

الادنى ويقولون سيغفر لنا وان يأتهم عرض مثله يأخذوه الم يؤخذ عليهم

ميثاق الكتاب ان لا يقولوا على الله الا الحق ودرسوا ما فيه والدار الاخرة خير

بیوکن زیما گنهان ایما. ودرشید در در سجده گرفتاران[1] تا بیامرزیم شما را گنهان شما. انوزبیوازیم نیکوی کناران[2] را. ﴿۱۶۲﴾ بدل کردند ایشان که ستم کردند زیشان قولی جد[3] آن گفته شد ایشانرا و فرود کردیم وریشان عذابی از آسمان، بدان بودند می ستم کردند. ﴿۱۶۳﴾ بپرس ایشانرا از آن ده ، کبود حاضرشدار[4] دریا، که می گدشتاری کردند[5] در شنبه که می آمدند بدیشان ماهیان ایشان روز شنبه ایشان اشکرا آن روز که شنبه نمی داشتند، نمی آمدند بدیشان. چنان بیازمودیم ایشانرا بدان بودند می فاسق کردند. ﴿۱۶٤﴾ که گفتند گرهی زیشان: چرا می پند دهید قومی را خدای هلاک کنار[6] ایشان است، یا عذاب کنار[7] ایشان است عذابی سخت؟ گفتند: عذری را بی خداوند شما، شاید کایشان بپرخیزند. ﴿۱۶۵﴾ ازمان فرموش کردند آن پند داده شدند بدان، برهانستیم ایشانرا کمی واززدند از گدی[8] و بگرفتیم ایشانرا که ستم کردند به عذابی سخت، بدان بودند می فاسق کردند. ﴿۱۶٦﴾ ازمان نافرمان شدند زان، واز زده شدند از آن گفتیم ایشانرا: بید کپیانی[9] دوارسته[10]. ﴿۱۶۷﴾ که آگه کرد خداوند توا، بفرستم وریشان تابی روز رستاخیز کی بچشاند ایشانرا سختی عذاب. خداوند توا زودعقوبت است و اوی آمرزیدگاری رحمت کنار[11]ست. ﴿۱۶۸﴾ بپراکندیم ایشانرا در زمین گرهها، زیشان هست نیکان وزیشان هست بیرون آن و بیازمودیم ایشانرا به نیکو یها و گستیها[12]، شاید کایشان واز آیند. ﴿۱۶۹﴾ ور آمد از پس ایشان گرهی، میراث گرفتند کتاب، می گیرند منفعت این نزدیکتر و می گهند: انوز آمرزیده شهد[13] ایما را، ار آید بدیشان منفعتی هم چنان بگیرند آن. ای گرفته نشد وریشان پیمان کتاب که نگوهند ورخدای مگر حق؟ و بخواندند آن درآن است وخانه ی آن جهن گیه



۱ ــ **سجده گرفتاران:** سجده کنان.
۲ ــ **نیکوی کناران:** نیکان؛ نیکوکاران.
۳ ــ **جد:** جز؛ غیر.
٤ ــ **حاضرشدار:** نزدیک.
۵ ــ **می گدشتاری کردند:** از حد می گذشتند.
٦ ــ **هلاک کنار:** هلاک کننده.
۷ ــ **عذاب کنار:** عذاب کننده. شکنجه کننده.
۸ ــ **گدی:** بدی.
۹ ــ **کپیان:** بوزینگان.
۱۰ ــ **دوارسته:** گریخته ؛ دور شده ؛ خوار شده .
۱۱ ــ **رحمت کنار** = رحیم.
۱۲ ــ **گستیها:** بدیها.
۱۳ ــ **انوز آمرزیده شهد:** زود بودکه آمرزیده شود.

يتقون أفلا تعقلون والذين يمسكون بالكتاب وأقاموا الصلوة إنا لا نضيع

أجر المصلحين وإذ نتقنا الجبل فوقهم كأنه ظلة وظنوا أنه واقع بهم

خذوا ما ءاتيناكم بقوة واذكروا ما فيه لعلكم تتقون وإذ أخذ ربك من

بني ءادم من ظهورهم ذريتهم وأشهدهم على أنفسهم ألست بربكم

قالوا بلى شهدنا أن تقولوا يوم القيامة إنا كنا عن هذا غافلين أو تقولوا إنما

أشرك ءاباؤنا من قبل وكنا ذرية من بعدهم أفتهلكنا بما فعل المبطلون و

كذلك نفصل الآيات ولعلهم يرجعون واتل عليهم نبأ الذي ءاتيناه ءاياتنا فا

نسلخ منها فأتبعه الشيطان فكان من الغاوين ولو شئنا لرفعناه بها ولكنه

أخلد إلى الأرض واتبع هواه فمثله كمثل الكلب إن تحمل عليه يلهث أو تتركه

يلهث ذلك مثل القوم الذين كذبوا بآياتنا فاقصص القصص لعلهم يتفكرون

ساء مثلا القوم الذين كذبوا بآياتنا وأنفسهم كانوا يظلمون من يهد الله

فهو المهتدي ومن يضلل فأولئك هم الخاسرون ولقد ذرأنا لجهنم كثيرا من

الجن والإنس لهم قلوب لا يفقهون بها ولهم أعين لا يبصرون بها ولهم ءاذان

لا يسمعون بها أولئك كالأنعام بل هم أضل أولئك هم الغافلون ولله الأسماء

ایشانرا که می‌بپرخیزند. ای خرد را کار نفرمایند؟ ﴿۱۷۰﴾ ایشان دست می درزنند به کتاب و بپای کردند نماز، ایما ضایع نکنیم مزد نیکی کناران[1]. ﴿۱۷۱﴾ که ورداشتیم که را زورایشان گوهی[2] آن اوری بود و یقین شدندکان افتادار[3]ست بدیشان. بگیرید آن دادیم شما را به قوتی و ایاد کنید[4] آن در آن است. شاید کشما بپرخیزید. ﴿۱۷۲﴾ وکه بگرفت خداوند توا از فرزندان آدم از پشتها ایشان فرزندان ایشانرا و گوه گرفت[5] ایشانرا ورنفسها ایشان. ای نه‌ام خداوند شما؟ گفتند: بلی، گوای دادیم که نگوهند به روز رستاخیز ایما بودیم ازین بارخواران[6]. ﴿۱۷۳﴾ یا بگوهند که:شرک گرفتند پدران ایما از پیش و بودیم فرزندانی از پس ایشان. ای می هلاک کنی ایما را بدان کردند توهی کناران[7]؟ ﴿۱۷۴﴾ چنان می دیدور کنیم نشانها. شاید کایشان واز آیند. ﴿۱۷۵﴾ بخوان وریشان خبر اوی کدادیم او یرا آیتهای ایما. بیرون شد از آن، در رسید بدوی دیو، شد از وی‌راهان. ﴿۱۷۶﴾ ارخهستی ایما[8] ورداشتی او یرا بدان،بی‌اوی بگشت[9] بی‌زمین و پس‌روی کرد هوای او یرا. مثل اوی چون مثل سگ است ار حمله کنی‌وروی‌بشیشد[10] یا بهیلی[11] او یرا بشیشد . آن است مثل قوم ایشان کدروزن گرفتند به آیتها ایما. واز راند حدیث، شاید کایشان حنایشت کنند[12]. ﴿۱۷۷﴾ گد است مثل قوم ایشان کدروزن گرفتند به آیتها ایما ورنفسها ایشان بودند می‌ستم کردند. ﴿۱۷۸﴾ کرا ره‌نماید خدای، اوی است ره‌بردار و کرا وی‌ره کند، ایشان ایشان‌اند زیان‌کران[13]. ﴿۱۷۹﴾ بیافریدیم دوزخ را برای فروانی از جنیان وانسیان. ایشانرا دلهای بهد کدر نیاوند بدان و ایشانرا چشمها که نگینند[14] بدان و ایشانرا گوشهای که نیشنند[15] بدان. ایشان چون ستوران‌اند، بل ایشان وی‌ره‌تر. ایشان ایشان‌اند بارخواران. ﴿۱۸۰﴾ خدای راست نامهای



۱ ــ **نیکی کناران:** نیک کاران؛ به صلاح آورندگان.
۲ ــ **گوهی:** گویی.
۳ ــ **افتادار:** افتادنی ؛ افتنده .
٤ ــ **اياد کنید:** یاد کنید.
۵ ــ **گوه گرفت:** گواه کرد؛ گواه گرفت.
٦ ــ **بارخواران:** بی‌آگاهان؛ غافلان. *
۷ ــ **توهی کناران:** بیهوده کاران؛ کژکاران.
۸ ــ **ارخهستی ایما:** اگر می خواستیم .
۹ ــ **بگشت:** بنشست و گرایید؛ میل کرد.
۱۰ ــ **بشیشد:** زبان بیرون کند و بدمد. *
۱۱ ــ **بهیلی:** دست باز داری؛ بگذاری.
۱۲ ــ **حنایشت کنند:** بیندیشند؛ اندیشه کنند. *
۱۳ ــ **زیان کران:** زیان کاران.
۱٤ ــ **نگینند:** نبینند.
۱۵ ــ **نیشنند:** نمی شنوند.

الحسنى فادعوه بها وذروا الذين يلحدون في أسمائه سيجزون ما كانوا يعملون

وممن خلقنا أمة يهدون بالحق وبه يعدلون والذين كذبوا بآياتنا سنستدرجهم

من حيث لا يعلمون وأملي لهم إن كيدي متين أولم يتفكروا ما بصاحبهم

من جنة إن هو إلا نذير مبين أولم ينظروا في ملكوت السماوات والأرض وما

خلق الله من شيء وأن عسى أن يكون قد اقترب أجلهم فبأي حديث بعده يؤمنون

من يضلل الله فلا هادي له ويذرهم في طغيانهم يعمهون يسألونك عن الساعة

أيان مرساها قل إنما علمها عند ربي لا يجليها لوقتها إلا هو ثقلت في السماوات

والأرض لا تأتيكم إلا بغتة يسألونك كأنك حفي عنها قل إنما علمها عند

الله ولكن أكثر الناس لا يعلمون قل لا أملك لنفسي نفعا ولا ضرا إلا ما شاء الله

ولو كنت أعلم الغيب لاستكثرت من الخير وما مسني السوء إن أنا إلا نذير وبشير

لقوم يؤمنون هو الذي خلقكم من نفس واحدة وجعل منها زوجها ليسكن

إليها فلما تغشاها حملت حملا خفيفا فمرت به فلما أثقلت دعوا الله ربهما

لئن آتيتنا صالحا لنكونن من الشاكرين فلما آتاهما صالحا جعلا له شركاء فيما

آتاهما فتعالى الله عما يشركون أيشركون ما لا يخلق شيئا وهم يخلقون

نیکوا. بخوانید او یرا بدان بهیلید ایشانرا که می کیلی درآرند[1] در نامهای اوی. انوز پاداش داده شند آن بودند می کردند. ﴿۱۸۱﴾ از کی بیافریدیم گرهی، می ره‌نمایند به حق و بدان می راستی کنند. ﴿۱۸۲﴾ ایشان کدروزن گرفتند به آیتها ایما، انوز بگیریم ایشانرا از کجا ندانند. ﴿۱۸۳﴾ ومهلت دهم ایشانرا. کید من قوی است. ﴿۱۸۴﴾ ای سحنابند[2] نیست به ایار ایشان هیچ دیوانه‌ی؟ نیست اوی بی بدس‌بری[3] دیدور. ﴿۱۸۵﴾ ای ننگرند در پادشای آسمانها و زمین و آن بیافرید خدای از چیزی؟ شاید کبهود[4] نزدیک شد زمان ایشان، به کدام حدیثی پس آن می بگرویند. ﴿۱۸۶﴾ کرا وی‌ره کند خدای، ره‌نمودار[5] نبهد او یرا و بهیلیم[6] ایشانرا در وی‌رهی ایشان می هکوی‌شند[7]. ﴿۱۸۷﴾ می پرسند ترا از رستاخیز کی بهد بپای شدن[8]، بگه: علم آن نزدیک خداوند من است. اشکرا نکند آنرا وقت آنرا مگر اوی پنهام شد در آسمانها و زمین. نیاید به شما بی‌ناگهان. می پرسند ترا گوهی توا دانای از آن. بگه: علم آن نزدیک خدای، بی گویشتر مردمان نمی دانند. ﴿۱۸۸﴾ بگه: پادشای ندارم نفس خود را سودی و نی زیانی، بی آن خواهد خدای اربودی کدانستی غیب فروان کردی[9] از نیکی و نرسدی به من گدی[10]. نه‌ام من بی‌بدس‌بری و میزدک‌بری[11] قومی را که می بگرویند. ﴿۱۸۹﴾ اوی او یست، بیافرید شما را از یک نفس و کرد ازوی انباز اوی تا بیارامد بی اوی. ازمان نزدیکی کرد بدوی، بارگرفت[12] باری سبک،برفت بدان. ازمان گران استاد[13] بخواندند خدای را، خداوند آن دو را: ار دهی ایما را فرزندی نیک، بیم از شکرگزاراران[14]. ﴿۱۹۰﴾ ازمان داد آن دو را فرزندی نیک، کردند او یرا شریکانی درآن داد آن دو را. ور دور است خدای زان می شرک گیرند. ﴿۱۹۱﴾ ای‌می شرک گیرند آن رایِ[15] نیافریند چیزی وایشان می آفریده شند؟



۱ ــ **می کیلی درآرند:** کژی می کنند؛ میل می کنند.
۲ ــ **سحنابند:** اندیشه نمی کنند. *
۳ ــ **بدس‌بر:** بیم دهنده؛ بیم‌نما.
۴ ــ **کبهود:** که باشد.
۵ ــ **ره‌نمودار:** ره‌نما؛ راه نماینده.
۶ ــ **بهیلیم:** دست بازدار یم؛ گذار یم.
۷ ــ **می هکوی‌شند:** سرگشته و سرگردان می شوند.
۸ ــ **بپای شدن:** پدید آمدن؛ بودن گاه. = مرسیها: آمدن گاه آن.
۹ ــ **فروان کردی:** بسیار کردی.
۱۰ ــ **گدی:** بدی.
۱۱ ــ **میزدک بر:** مژده دهنده.
۱۲ ــ **بار گرفت:** بارور گشت.
۱۳ ــ **گران استاد:** گران شد.
۱۴ ــ **شکرگزاراران:** سپاسگزاران.
۱۵ ــ **آن رای:** آن را که.

يستطيعون لهم نصرا ولا انفسهم ينصرون وان تدعوهم الى الهدى لا يتبعوكم
سواء عليكم ادعوتموهم ام انتم صامتون ان الذين تدعون من دون الله
عباد امثالكم فادعوهم فليستجيبوا لكم ان كنتم صادقين الهم ارجل
يمشون بها ام لهم ايد يبطشون بها ام لهم اعين يبصرون بها ام لهم اذان
يسمعون بها قل ادعوا شركاءكم ثم كيدون فلا تنظرون ان وليي الله الذي نزل
الكتاب وهو يتولى الصالحين والذين تدعون من دونه لا يستطيعون نصركم
ولا انفسهم ينصرون وان تدعوهم الى الهدى لا يسمعوا وتريهم ينظرون اليك
وهم لا يبصرون خذ العفو وامر بالعرف واعرض عن الجاهلين واما ينزغنك
من الشيطان نزغ فاستعذ بالله انه سميع عليم ان الذين اتقوا اذا مسهم
طائف من الشيطان تذكروا فاذا هم مبصرون واخوانهم يمدونهم
في الغي ثم لا يقصرون واذا لم تاتهم باية قالوا لولا اجتبيتها قل انما اتبع ما يوحى
الي من ربي هذا بصائر من ربكم وهدى ورحمة لقوم يؤمنون واذا قرئ القران
فاستمعوا له وانصتوا لعلكم ترحمون واذكر ربك في نفسك تضرعا و
خيفة ودون الجهر من القول بالغدو والاصال ولا تكن من الغافلين ان الذين

﴿۱۹۲﴾ نتوانند ایشانرا نصرت کردنی و نی نفسها ایشانرا می نصرت کنند. ﴿۱۹۳﴾ اربخوانی ایشانرا بی[1] ره، پس روی نکنند شما را. گراگرست[2] ورشما ای می بخوانید ایشانرا یا شما خموش استاداران[3]. ﴿۱۹٤﴾ ایشان کمی خوانید از بیرون خدای، بندگان اند هم چون شما. بخوانید ایشانرا. کو جواب کنید[4] شما را، ارهید راست گفتاران. ﴿۱۹۵﴾ ای ایشانرا پایهای می روند بدان، یا ایشانرا دستهای می گیرند بدان، یا ایشانرا چشمها کمی گینند[5] بدان، یا ایشانرا گوشهای کمی اشنند بدان؟ بگه: بخوانید شریکان شما واز کید کنید مرا وزمان مدهید مرا. ﴿۱۹٦﴾ ولی من خدای است، اوی کفرود کرد کتاب و اوی به ولی گیرد نیکان را. ﴿۱۹۷﴾ ایشان کمی خوانند از بیرون اوی، نتوانند نصرت کردن شما و نی نفسها ایشانرا می نصرت کنند. ﴿۱۹۸﴾ اربخوانی ایشانرا بی ره راست، نیشنند[6] وگینی[7] ایشانرا می نگرند بی تواو ایشان نمی گینند. ﴿۱۹۹﴾ بگیر عفو و بفرمای به نیکوی و روی گردان از نادانان. ﴿۲۰۰﴾ ار وسوسه او کند[8] به توا از دیو وسوسه ی، وازداشت خواه به خدای. اوی اشنوای داناست. ﴿۲۰۱﴾ ایشان کبپرخیزیدند، ازمان رسد بدیشان وسوسه ی از دیو، پندپدیرند ازمان ایشان بینااان. ﴿۲۰۲﴾ و برادران ایشان می کشند ایشانرا در وی رهی واز وازنشند[9]. ﴿۲۰۳﴾ ازمان نیاری بدیشان نشانی، گهند: چرا در نحیندی[10] آن؟ بگه: می پس-روی کنم آن رای می وحی کرد بی من از خداوند من، این حجتها از خداوند شما و ره نمونی و رحمتی قومی را که می بگرویند. ﴿۲۰٤﴾ ازمان خوانده شهد قرآن، بنیوشید آنرا وخموش-ایستید[11] شاید کشما رحمت کرده شید. ﴿۲۰۵﴾ ایاد کن خداوند ترا در نفس توا به زاریدن[12] و پنهامی و بیرون اشکرای از سخن به بامداد و او یارگه[13] و مباش از بارخواران[14]. ﴿۲۰٦﴾ ایشان

سورة الاعراف
۷

۱ ــ **بی:** به؛ به سوی.
۲ ــ **گراگرست:** برابرست.
۳ ــ **خموش استاداران:** خاموشان.
٤ ــ **کوجواب کنید**=فَلیَستَجیبوا: که اجابت کنید.*
۵ ــ **کمی گینند:** که می بینند.
٦ ــ **نیشنند:** نمی شنوند.
۷ ــ **گینی:** می بینی.
۸ ــ **وسوسه او کند:** تباه کند؛ وسوسه کند.
۹ ــ **وازنشند:** باز نمی ایستند؛ فرو نمی ایستند.
۱۰ ــ **درنحیندی:** فرانبافتی؛ نساختی.*
۱۱ ــ **خموش ایستید:** خاموش باشید.
۱۲ ــ **زاریدن:** تضرع.
۱۳ ــ **او یارگه:** شبانگاه؛ نماز دیگر.*
۱٤ ــ **بارخواران:** ناآگاهان؛ غافلان.*

عند ربك لا يستكبرون عن عبادته ويسبحونه وله يسجدون

بسم الله الرحمن الرحيم

يسألونك عن الانفال قل الانفال لله والرسول فاتقوا الله واصلحوا ذات بينكم
واطيعوا الله ورسوله ان كنتم مؤمنين انما المؤمنون الذين اذا ذكر الله
وجلت قلوبهم واذا تليت عليهم اياته زادتهم ايمانا وعلى ربهم يتوكلون
الذين يقيمون الصلوة ومما رزقناهم ينفقون اولئك هم المؤمنون حقا لهم
درجات عند ربهم ومغفرة ورزق كريم كما اخرجك ربك من بيتك بالحق
وان فريقا من المؤمنين لكارهون يجادلونك في الحق بعد ما تبين كانما يساقون
الى الموت وهم ينظرون واذ يعدكم الله احدى الطائفتين انها لكم
وتودون ان غير ذات الشوكة تكون لكم ويريد الله ان يحق الحق بكلماته
ويقطع دابر الكافرين ليحق الحق ويبطل الباطل ولو كره المجرمون اذ
تستغيثون ربكم فاستجاب لكم اني ممدكم بالف من الملائكة مردفين
وما جعله الله الا بشرى ولتطمئن به قلوبكم وما النصر الا من عند الله ان الله

نزدیک خداوند توا بزرگ منشتی نکنند از برستون کردن[1] اوی و می تسبیح کنند او یراو او یرا می سجده گیرند.

سورة الانفال ست وثمانون آية

مكية

به نام خدای مهربانی رحمت کنار[2]. (۱) می پرسند ترا از غنیمتها، بگه: غنیمتها خدای را و پیغامبر را. بپرخیزید از خدای و راستی کنید میان شما و فرمان‌برداری کنید خدای را و پیغامبر اویرا، ارهید گرو یستاران[3]. (۲) مومنان ایشان‌اند ازمان ایادکـرده شهد خدای، بلرزد دلها ایشان و ازمان خوانده شهد وریشان آیتهای اوی، بیوزاید ایشانرا گرو یشتی، ورخداوند ایشان می وستام کنند[4]. (۳) ایشان می بپای کنند نمازو زان روزی دادیم ایشانرا، می خزین کنند[5]. (٤) ایشان ایشان‌اند مومنان حقا، ایشانرا درجهای بهد نزدیک خداوند ایشان و آمرزشتی[6] و روزی نیکوا. (۵) چنان بیرون آورد ترا خداوند توا از خانه‌ی توا به حق و گرهی از مومنان دشخورداشتاران[7] اند. (٦) می پیکار کنندوا توا در حق پس آن دیدور شد. گوهی می رانده شند[8] بی مرگی و ایشان می نگرند. (۷) که می وعده کند شما را خدای یکی از دو گره آن شما را و می دوست دارید که جد خداوندان سلاح بهود[9] شما را ومی‌خواهد خدای که درست کند حق را به سخنان اوی و ببرد اصل کافران. (۸) تا درست کند حق را و توه کند باطل را، ارهمه دشخواردارند گنه کاران. (۹) که می فریاد خهستید[10] از خداوند شما، جواب کرد شما را: من مدد-فرستادار[11] شمام به هزار از فریستگان پس ورنشانده گان[12]. (۱۰) نکرد آن خدای بی میزدکی[13] تا بیارامد بدان دلهای شما. نیست نصرت بی از نزدیک خدای. خدای

۱ ــ **برستون کردن:** پرستیدن؛ پرستش.
۲ ــ **رحمت کنار**=رحیم.
۳ ــ **گرو یستاران:** گرو یدگان.
٤ ــ **می وستام کنند:** توکل می کنند. *
۵ ــ **می خزین کنند:** هزینه می کنند. *
٦ ــ **آمرزشت:** آمرزش.
۷ ــ **دشخوار داشتاران:** دشواردارندگان؛ ناخواهندگان.
۸ ــ **می رانده شند:** رانده می شوند.
۹ ــ **بهود:** باشد؛ بُوَد.
۱۰ ــ **می فریاد خهستید:** فریاد می خواستید.
۱۱ ــ **مدد فرستادار:** مدد کننده.
۱۲ ــ **پس ورنشانده گان:** دمادم آیندگان.
۱۳ ــ **میزدک:** مژده؛ مژدگان.

عزيز حكيم إذ يغشيكم النعاس أمنة منه وينزل عليكم من السماء ماء ليطهركم

به ويذهب عنكم رجز الشيطان وليربط على قلوبكم ويثبت به الأقدام

إذ يوحي ربك إلى الملائكة أني معكم فثبتوا الذين آمنوا سألقي في قلوب

الذين كفروا الرعب فاضربوا فوق الأعناق واضربوا منهم كل بنان

ذلك بأنهم شاقوا الله ورسوله ومن يشاقق الله ورسوله فإن الله شديد العقاب

ذلكم فذوقوه وأن للكافرين عذاب النار يا أيها الذين آمنوا إذا لقيتم الذين

كفروا زحفا فلا تولوهم الأدبار ومن يولهم يومئذ دبره إلا متحرفا

لقتال أو متحيزا إلى فئة فقد باء بغضب من الله ومأواه جهنم وبئس المصير

فلم تقتلوهم ولكن الله قتلهم وما رميت إذ رميت ولكن الله رمى وليبلي

المؤمنين منه بلاء حسنا إن الله سميع عليم ذلكم وأن الله موهن كيد الكافرين

إن تستفتحوا فقد جاءكم الفتح وإن تنتهوا فهو خير لكم وإن تعودوا

نعد ولن تغني عنكم فئتكم شيئا ولو كثرت وأن الله مع المؤمنين يا أيها الذين

آمنوا أطيعوا الله ورسوله ولا تولوا عنه وأنتم تسمعون ولا تكونوا

كالذين قالوا سمعنا وهم لا يسمعون إن شر الدواب عند الله الصم البكم الذين

عزیزی درست کارست. ﴿۱۱﴾ که می ورپوشید ورشما خواب را ایمنی از وی و فرود کند ور شما از آسمان آوی[1] تا پاک کند شما را بدان و ببرد از شما وسوسه‌ی دیو و تا ببندد وردلهای شما و باستاند بدان قدمها. ﴿۱۲﴾ که می وحی کــرد خداوند توا بی فریستگان: من وا شمام، باستانید ایشانرا کبگرو یستند. انوز اوکنیم[2] در دلها ایشان که کافر شدند ترس. بزنید زور[3] گردنها و بزنید ازیشان هردست و پایهای. ﴿۱۳﴾ آن بدان ایشان مخالف شدند خدای را و پیغامبر او یرا، کی مخالف شهد[4] خدای‌راو پیغامبر او یرا خدای سخت عقوبت است. ﴿۱۴﴾ آن بچشید آن و کافران را بهد عذاب آتش. ﴿۱۵﴾ یا ایشان کبگرو یستید! ازمان پدیره آیید[5] ایشانرا که کافر شدند در حرب، ورمگردانید بدیشان پشتها. ﴿۱۶﴾ کی ورگرداند بدیشان آن روز پشت اوی بی گشتار[6] کازاری[7] را یا بهم‌آمدار[8] بی گرهی واز آمد به خشمی از خدای و جایگه اوی دوزخ بهد وگد است شدن‌جای[9]. ﴿۱۷﴾ بنکشتید ایشانرا. بی[10] خدای بکشت ایشانرا و بنینداختی که بینداختی بی‌خدای بینداخت تا نعمت دهد مومنان را از وی نعمتی نیکوا. خدای اشنوای[11] داناست. ﴿۱۸﴾ آن خدای سست کنارست[12] کید کافران. ﴿۱۹﴾ ار نصرت طلبید، آمد به شما گشاد[13] و ار وازشید، تآن گیه بهد[14] شما را و ار واز آیید، واز آییم و منفعت نکند از شما گره شما چیزی ار همه فروان شهد. خدای وا مومنان است. ﴿۲۰﴾ یا ایشان کبگرو یستید! فرمان‌برداری کنید خدای را و پیغامبر او یرا، واز مگردید از وی و شما می اشنید. ﴿۲۱﴾ مبید[15] چون ایشان که گفتند: اشنیدیم، و ایشان نمی اشنند. ﴿۲۲﴾ گتر[16] موجندگان[17] نزدیک خدای کوتان[18] اند، گنگان اند. ایشان



۱ ــ آو: آب.
۲ ــ انوز اوکنیم: زود بود که بیفکنیم.
۳ ــ زور: زبر.
٤ ــ مخالف شهد: خلاف کند؛ جدا شود.
۵ ــ پدیره آیید: ببینید.
٦ ــ گشتار: برگردنده.
۷ ــ کازار: کارزار.
۸ ــ بهم آمدار: پناه جوی؛ پناهنده.
۹ ــ شدن جای: بازگشتن گاه.
۱۰ ــ بی: لکن.
۱۱ ــ اشنوا: شنوا؛ شنونده.
۱۲ ــ سست کنار: سست کننده.
۱۳ ــ گشاد: پیروزی.
١٤ ــ تان گیه بهد: پس‌آن بهتر است. *
۱۵ ــ مبید: مباشید.
١٦ ــ گتر: بدتر؛ بدترین.
۱۷ ــ موجندگان: جنبندگان.
۱۸ ــ کوتان: کران. *

لا يعقلون ولو علم الله فيهم خيرا لأسمعهم ولو أسمعهم لتولوا وهم

معرضون يا أيها الذين آمنوا استجيبوا لله وللرسول إذا دعاكم لما يحييكم

واعلموا أن الله يحول بين المرء وقلبه وأنه إليه تحشرون واتقوا فتنة لا تصيبن

الذين ظلموا منكم خاصة واعلموا أن الله شديد العقاب واذكروا إذ أنتم

قليل مستضعفون في الأرض تخافون أن يتخطفكم الناس فآواكم وأيدكم

بنصره ورزقكم من الطيبات لعلكم تشكرون يا أيها الذين آمنوا لا تخونوا

الله والرسول وتخونوا أماناتكم وأنتم تعلمون واعلموا أنما أموالكم

وأولادكم فتنة وأن الله عنده أجر عظيم يا أيها الذين آمنوا إن تتقوا الله يجعل لكم

فرقانا ويكفر عنكم سيئاتكم ويغفر لكم والله ذو الفضل العظيم وإذ

يمكر بك الذين كفروا ليثبتوك أو يقتلوك أو يخرجوك ويمكرون ويمكر

الله والله خير الماكرين وإذا تتلى عليهم آياتنا قالوا قد سمعنا لو نشاء لقلنا

مثل هذا إن هذا إلا أساطير الأولين وإذ قالوا اللهم إن كان هذا هو الحق

من عندك فأمطر علينا حجارة من السماء أو ائتنا بعذاب أليم وما كان الله ليعذبهم

وأنت فيهم وما كان الله معذبهم وهم يستغفرون وما لهم ألا يعذبهم الله

خردرا کارنمی فرمایند. (۲۳) اردانستی خدای دریشان نیکی، اشنوا کردی[1] ایشانرا و ار اشنوا کردی ایشانرا، وازگشتندی و ایشان روی گردانستاران[2]. (۲٤) یا ایشان کبگرو یستید! جواب کنید خدای را و پیغامبر را، ازمان بخواند شما را آن رای زنده کند شما را. بدانید که خدای ببشرد[3] میان مرد و دل اوی و اوی کبی اوی حشر کرده شید. (۲۵) بپرخیزید از فتنه‌ی نرسد بدیشان که ستم کردند از شما خاصه و بدانید که خدای سخت‌عقوبت است. (۲٦) اياد کنید که شما بودید خجاره[4] سست گرفتگان[5] در زمین. می ترسیدید که بربایند شما را مردمان. جای کرد شما را و قوی کرد شما را به نصرت اوی و روزی داد شما را از پاکیها، شاید کشما شکرگزارید. (۲۷) یا ایشان کبگرو یستید! خیانت مکنید وا خدای و پیغامبر و خیانت مکنید ور امانتهای شما و شما می دانید. (۲۸) بدانید که مالهای شما و فرزندان شما فتنه اند. خدای نزدیک او یست مزدی بزرگ. (۲۹) یا ایشان کبگرو یستید! ار بپرخیزید از خدای، کند شما را بیرون شدی[6] و محا کند[7] از شما گستیهای[8] شما و بیامرزد شما را. خدای خداوند فضلی بزرگ است. (۳۰) که می مکر کردند به توا، ایشان که کافر شدند، تا واز گیرند ترا یا بکشند ترا یا بیرون کنند ترا می مکر کردند و می مکر کرد خدای. خدای گیه مکرکناران[9] است. (۳۱) ازمان خوانده شهد وریشان آیتها ایما، گهند: اشنیدیم ار خواهیم گوهیم هم چنین، نیست این بی افسانهای نخستینان. (۳۲) که گفتند: ای خداوند ار هست این آن حق از نزدیک توا، بگواران[10] وریما سنگی از آسمان، یا آر بدیما عذابی دردمند کنار[11]. (۳۳) نیست خدای تا عذاب کند ایشانرا و توا دریشان هی و نیست خدای عذاب کنار[12] ایشان و ایشان می آمرزشت خواهند. (۳٤) چیست ایشانرا کعذاب نمی کند ایشانرا خدای



۱ ــ **اشنوا کردی:** می شنوانید.
۲ ــ **روی گردانستاران:** برگردندگان.
۳ ــ **ببشرد:** باز می دارد؛ جدا کند. *
٤ ــ **خجاره:** کم؛ اندک؛ قلیل. *
۵ ــ **سست گرفتگان:** سست داشتگان.
٦ ــ **بیرون شد:** جدایی.
۷ ــ **محا کند:** ناپیدا کند و بسترد. *
۸ ــ **گستیها:** بدیها. *
۹ ــ **مکرکناران:** سگالندگان؛ مکرکنندگان. *
۱۰ ــ **بگواران:** بباران؛ فروبار.
۱۱ ــ **دردمند کنار:** دردناک.
۱۲ ــ **عذاب کنار:** شکنجه کننده.

ایشان می‌واززنند[1] از مزگت حرام و نبودند ولیان آن،ناند ولیان آن بی‌پرخیزکاران، بی گو یشتر ایشان نمی دانند. (۳۵) نبود نماز ایشان نزدیک خانه بی‌شپیلیدنی[2] و دست وردست زدنی[3]. بچشید عذاب بدان بودید می کافر شدید. (۳۶) ایشان کافر شدند می‌خزین کنند مالها ایشان تا واززنند از ره خدای. انوز خزین کنند[4] آنرا، واز بهد وریشان پشیمانی، واز غلبه کرده شند. ایشان که کافر شدند، بی دوزخ حشر کرده شند. (۳۷) تا جدا کند خدای پلید را از پاک و کند پلید را برخی را زان ور برخی، یک ور دیگر نهد[5] آنرا همه، کند آنرا در دوزخ. ایشان ایشان‌اند زیان کران[6]. (۳۸) بگه ایشانرا که کافر شدند ار وازشند، آمرزیده شهد ایشانرا آن بگدشت[7] و ار واز آیند بگدشت سنت نخستینان. (۳۹) کازار کنید واایشان تا نبهد فتنه و بهد دین همه‌ی آن خدای را.ار وازشند خدای بدان می کنید بیناست. (۴۰) ار واز گردند، بدانید که خدای مهتر شماست، نیک است ولی و نیک است نصرت کنار[8]. (۴۱) و بدانید کان غنیمت کردید از چیزی، خدای را پنج یک آن و پیغامبر را و خداوندان نزدیکی را و یتیمان را و درو یشان را و مسافر را، ارهید کبگرو یستید به خدای و بدان فرود کردیم ور بنده‌ی ایما روز فرقان، آن روزکبهم- آمدند دو گره. خدای ور هر چیزی توانا. (۴۲) شما به کرانه‌ی نزدیکتر بودید و ایشان به کرانه‌ی دورتر بودند، ورنشستگان[9] فرودتر بودند از شما، ار همه یک و دیگر را وعده کردید، اختلاف کردید در وعده.بی[10] تاقضا کند خدای، کاری بهد کرده، تا هلاک شهد کی هلاک شد از حجتی و بزید کی بزیست از حجتی.



۱ ــ می‌واززنند: برمی گردند.
۲ ــ شپلیدن: صفیر زدن. *
۳ ــ دست وردست زدن: دست زدن.
٤ ــ انوزخزین کنند: زود هزینه کنند.
۵ ــ یک وردیگرنهد: برهم نشاند.
٦ ــ زیان کران: زیان کاران.
۷ ــ بگدشت: بگذشت.
۸ ــ نصرت کنار: یاری گر.
۹ ــ ورنشستگان: سواران.
۱۰ ــ بی : لکن.

وان الله لسميع عليم اذ يريكهم الله في منامك قليلا ولو اريكهم كثيرا لفشلتم

ولتنازعتم في الامر ولكن الله سلم انه عليم بذات الصدور واذ يريكموهم

اذ التقيتم في اعينكم قليلا ويقللكم في اعينهم ليقضي الله امرا كان مفعولا

والى الله ترجع الامور يا ايها الذين امنوا اذا لقيتم فئة فاثبتوا واذكروا

الله كثيرا لعلكم تفلحون واطيعوا الله ورسوله ولا تنازعوا فتفشلوا

وتذهب ريحكم واصبروا ان الله مع الصابرين ولا تكونوا كالذين خرجوا من

ديارهم بطرا ورئاء الناس ويصدون عن سبيل الله والله بما يعملون محيط واذ

زين لهم الشيطان اعمالهم وقال لا غالب لكم اليوم من الناس واني جار لكم

فلما تراءت الفئتان نكص على عقبيه وقال اني بريء منكم اني ارى ما لا ترون

اني اخاف الله والله شديد العقاب اذ يقول المنافقون والذين في قلوبهم مرض

غر هؤلاء دينهم ومن يتوكل على الله فان الله عزيز حكيم ولو ترى اذ يتوفى

الذين كفروا الملائكة يضربون وجوههم وادبارهم وذوقوا عذاب الحريق

ذلك بما قدمت ايديكم وان الله ليس بظلام للعبيد كداب ال فرعون والذين

من قبلهم كفروا بايات الله فاخذهم الله بذنوبهم ان الله قوي شديد العقاب

خدای اشنوای داناست. ﴿٤٣﴾ که می‌نمود به توا ایشانرا در خواب توا خجاره[1] و ار بنمودی به توا ایشان را فراوان، بددل شدید[2] و پیکار کردید در کار بی‌خدای بسلامت کرد. اوی داناست بدان درگورها[3]. ﴿٤٤﴾ که می‌نمودی به توا ایشانرا که می‌بهم آمدید[4] در چشمهای شما خجاره و می‌خجاره کرد شما را در چشمها ایشان تا قضا کند خدای کاری بـهد کرده. بی‌خدای واز آید کارها. ﴿٤٥﴾ یا ایشان کبگرو یستید! ازمان بهم آیید گرهی را، بایستید وایاد کنید[5] خدای را فراوان. شاید کشما نیک‌بخت شید. ﴿٤٦﴾ فرمان‌برداری کنید خدای را و پیغامبر اویرا و پیکار مکنید تبددل شید و بشهد[6] دولت شما و شکیوای کنید. خدای واشکیواان است. ﴿٤٧﴾ مبید[7] چون ایشان کبیرون شدند از خانها ایشان بهنبارده[8] چشم دیدی[9] مردمان و می‌واززنید از ره خدای.... بدان می‌کنید درگرفتار[10]ست. ﴿٤٨﴾ که بیاراست ایشانرا دیو عملها ایشان و گفت: غلبه‌کنار[11] نیست شما را امروز از مردمان و من زنهار دادار[12]هم شما را. ازمان یک و دیگر را بدیدند دو گره واز خزید ور دو پاشنک[13] اوی، گفت: من وی‌زار هم از شما، من می گینم آن نمی گینید من می‌ترسم از خدای. خدای سخت عقوبت است. ﴿٤٩﴾ که می گفتند منافقان وایشان کدر[14] دلهای ایشان بیماری، بفریفت این گره را دین ایشان کی وستام کند[15] ور خدای خدای عزیزی درست کارست. ﴿٥٠﴾ ارگینی[16] توا کمی میرانند ایشان‌را که کافر شدند فریستگان می زنند ور رویها ایشان و پشتها ایشان. بچشید عذاب سوزان. ﴿٥١﴾ آن بدان پیش کرد دستهای شما. خدای نیست ستم کار ور بندگان. ﴿٥٢﴾ چون خوی[17] گره فرعون، ایشان کاز پیش ایشان بودند، کافر شدند به آیتهای خدای. بگرفت ایشانرا خدای به گنهان ایشان. خدای قوی سخت عقوبت است.

١ ــ **خجاره:** کم؛ اندک؛ قلیل. *
٢ ــ **بد دل شدید:** ترسیدید.
٣ ــ **گورها:** سینه ها؛ دلها.
٤ ــ **می بهم آمدید:** هم دیدار شدید.
٥ ــ **اياد كنيد:** ياد كنيد.
٦ ــ **بشهد:** بشود.
٧ ــ **مبید:** مباشید.
٨ ــ **بهنبارده:** نشاط گرفته. *
٩ ــ **چشم دیدی:** دیدار؛ نمایش.
١٠ ــ **درگرفتار:** دانا؛ تمام فرا رسیده.
١١ ــ **غلبه کنار:** چیره؛ غلبه کننده.
١٢ ــ **زنهار دادار:** امان دهنده.
١٣ ــ **پاشنک:** پاشنه.
١٤ ــ **کدر:** که در.
١٥ ــ **وستام کند:** توکل کند؛ اعتماد کند.
١٦ ــ **گینی:** می بینی.
١٧ ــ **خوی:** سیرت و عادت.

ذلك بأن الله لم يك مغيرا نعمة أنعمها على قوم حتى يغيروا ما بأنفسهم وأن
الله سميع عليم كدأب آل فرعون والذين من قبلهم كذبوا بآيات ربهم
فأهلكناهم بذنوبهم وأغرقنا آل فرعون وكل كانوا ظالمين إن شر الدواب
عند الله الذين كفروا فهم لا يؤمنون الذين عاهدت منهم ثم ينقضون عهدهم
في كل مرة وهم لا يتقون فإما تثقفنهم في الحرب فشرد بهم من خلفهم لعلهم
يذكرون وإما تخافن من قوم خيانة فانبذ إليهم على سواء إن الله لا يحب
الخائنين ولا تحسبن الذين كفروا سبقوا إنهم لا يعجزون وأعدوا لهم ما
استطعتم من قوة ومن رباط الخيل ترهبون به عدو الله وعدوكم وآخرين
من دونهم لا تعلمونهم الله يعلمهم وما تنفقوا من شيء في سبيل الله يوف
إليكم وأنتم لا تظلمون وإن جنحوا للسلم فاجنح لها وتوكل على الله إنه هو
السميع العليم وإن يريدوا أن يخدعوك فإن حسبك الله هو الذي أيدك بنصره
وبالمؤمنين وألف بين قلوبهم لو أنفقت ما في الأرض جميعا ما ألفت بين
قلوبهم ولكن الله ألف بينهم إنه عزيز حكيم يا أيها النبي حسبك الله ومن
اتبعك من المؤمنين يا أيها النبي حرض المؤمنين على القتال إن يكن منكم عشرون

(۵۳) آن بدان خدای نیست گردانستار[1] نعمتی را کنعمت کرد آن ور قومی،تا بگردانند آن به نفسها ایشان است. خدای اشنوای داناست. (۵۴) چون خوی[2] گره فرعون، ایشان کاز پیش ایشان بودند، دروزن گرفتند به آیتهای خداوند ایشان. هلاک کردیم ایشانرا به گنهان ایشان و غرق کردیم گره فرعون را و همه بودند ستم کاران. (۵۵) گتر[3] موجندگان[4] نزدیک خدای ایشان‌اند که کافر شدند، ایشان نمی گرو یند. (۵۶) ایشان کعهد گرفتی زیشان، واز می بشکنند[5] عهد ایشان در هر باری و ایشان بنپرخیزند. (۵۷) ارگندی[6] ایشانرا در حرب بران بدیشان کرا پس ایشان است. شاید کایشان پند پدیرند. (۵۸) اردانی از قومی خیانتی، بینداز بی ایشان ورگراگری[7]. خدای دوست ندارد خیانت کران را.
(۵۹) مپیندار[8] ایشانرا که کافر شدند، پیشی کردند. ایشان پیشی نکنند. (۶۰) بسازید ایشانرا آن توانید از قوتی از بستان[9] اسبان. می ترسانید بدان دشمنان خدای را و دشمنان شما را و دیگرانی از بیرون ایشان. ندانی ایشانرا، خدای داند ایشانرا. و آن خزین کردید از چیزی در ره خدای، بونده داده شهد[10] بی شما و شما ستم کرده نشید. (۶۱) ار بگردند صلح را، بگرد آنرا و وستام کن[11] ورخدای. اوی او یست اشنوای دانا. (۶۲) ار خواهند کبفریوند ترا، گوس[12] ترا خدای. اوی او یست کقوی کرد[13]ترابه نصرت اوی و به مومنان. (۶۳) و بهم کرد میان دلها ایشان، ار خزین کردی توا آن در زمین همه بهم نکردی میان دلها ایشان، بی‌خدای بهم کرد میان ایشان. اوی عزیزی درست کارست.
(۶۴) یا پیغامبرا! گوس ترا خدای و کی پس‌روی کرد ترا از مومنان. (۶۵) یا پیغامبرا! ورانگیز مومنان را ور کازار کردن، ار بهد از شما گیست[14]



۱ ــ **گردانستار**: گرداننده؛ تغییر دهنده.
۲ ــ **خوی**: عادت و سیرت.
۳ ــ **گتر**: بتر؛ بدتر.
٤ ــ **موجندگان**: جنبندگان؛ چهار پایان.
۵ ــ **می بشکنند**: می شکنند.
٦ ــ **گندی**: بیابی؛ در یابی. ●
۷ ــ **گراگری**: برابری.
۸ ــ **مپیندار**: مپندار.
۹ ــ **بستان**: برآخور بستگان.
۱۰ ــ **بونده داده شهد**: تمام داده‌شود.
۱۱ ــ **وستام کن**: توکل و اعتماد کن؛ تکیه کن. ●
۱۲ ــ **گوس**: بسنده؛ بس.
۱۳ ــ **کقوی کرد**: که قوی کرد.
۱٤ ــ **گیست**: بیست.

صابرون يغلبوا مائتين وإن يكن منكم مائة يغلبوا ألفا من الذين كفروا بأنهم قوم

شکیبا علبه کنند دو صد و اربود از ایشان صد علبه کنند و هزار را از ایشان که کافر شدند بدان که ایشان قومی اند

لا يفقهون الآن خفف الله عنكم وعلم أن فيكم ضعفا فإن يكن منكم مائة

درنمی یابند اکنون سبک کرد خدای از شما و دانست که در شما سستی ار بود از شما صد

صابرة يغلبوا مائتين وإن يكن منكم ألف يغلبوا ألفين بإذن الله والله مع الصابرين

شکیبا علبه کنند دو صد و اربود از شما هزار علبه کنند دو هزار بفرمان خدای و خدای با شکیبایان است

ما كان لنبي أن يكون له أسرى حتى يثخن في الأرض تريدون عرض الدنيا والله يريد

نبود هیچ پیغامبری را که بود او را اسیران تا علبه کند در زمین می خواهید متاع این گیتی و خدای می خواهد

الآخرة والله عزيز حكيم لولا كتاب من الله سبق لمسكم فيما أخذتم عذاب

آن جهان و خدای عزیز و درست کار است اگر نبودی کتابی از خدای که پیشی کرد برسیدی شما را در آن چه ستدید عذابی

عظيم فكلوا مما غنمتم حلالا طيبا واتقوا الله إن الله غفور رحيم

بزرگ بخورید از آن چه غنیمت کردید حلال پاک و بترسید از خدای که خدای آمرزگار و بخشاینده است

يا أيها النبي قل لمن في أيديكم من الأسرى إن يعلم الله في قلوبكم خيرا يؤتكم

یا ایها پیغامبر بگو مر آن کس را که در دست شما است از اسیران اگر داند خدای در دلهای شما نیکی دهد شما را

خيرا مما أخذ منكم ويغفر لكم والله غفور رحيم وإن يريدوا

به از آن چه ستده شد از شما و بیامرزد شما را و خداوند آمرزگار و بخشاینده است و اگر خواهند

خيانتك فقد خانوا الله من قبل فأمكن منهم والله عليم حكيم إن الذين آمنوا

خیانت کردن با تو خیانت کردند با خدای از پیش دست داد از ایشان و خدای دانا و درست کار است ایشان که بگرویدند

وهاجروا وجاهدوا بأموالهم وأنفسهم في سبيل الله والذين آووا ونصروا

و هجرت کردند و جهاد کردند بمالها و تنهای ایشان در راه خدای و ایشان که جای دادند و یاری کردند

أولئك بعضهم أولياء بعض والذين آمنوا ولم يهاجروا ما لكم من

ایشان برخی دوستان برخی اند و ایشان که بگرویدند و هجرت نکردند نیست شما را از

ولايتهم من شيء حتى يهاجروا وإن استنصروكم في الدين فعليكم النصر إلا على

میراث ایشان هیچ چیزی تا هجرت کنند و اگر یاری خواهند از شما در دین بر شما است یاری کردن مگر بر

قوم بينكم وبينهم ميثاق والله بما تعملون بصير والذين كفروا بعضهم

قومی که میان شما و میان ایشان پیمان است و خدای بدان چه می کنید بینا است و ایشان که کافر شدند برخی

أولياء بعض إلا تفعلوه تكن فتنة في الأرض وفساد كبير والذين آمنوا وهاجروا

دوستان برخی اند اگر نکنید آن بود فتنه در زمین و تباهی بزرگ و ایشان که بگرویدند و هجرت کردند

شکیوا غلبه کنند ور دویست و اربهد از شما صد، غلبه کنند ور هزار ازیشان که کافر شدند بدان کایشان قومی هند درنمی یاوند. (۶۶) اکن[1] سبک کرد[2] خدای از شما و دانست که درشما سستی. ار بهد از شما صد شکیوا، غلبه کنند ور دو یست.و اربهد از شما هزار، غلبه کنند ور دوهزار، به فرمان خدای. خدای واشکیواان است. (۶۷) نبهد پیغامبری را کبهد او یرا اسیران تا غلبه کند در زمین. می خواهید منفعت این گیتی، خدای می خواهد آن جهن. خدای عزیزی درست کارست. (۶۸) ار نبودی کتابی از خدای پیشی کرد[3]، رسیدی به شما درآن بستدید عذابی بزرگ. (۶۹) بخورید زان غنیمت کردید حلالی پاک و بپرخیزید از[4] خدای. خدای آمرزیدگاری رحمت کنار[5]ست. (۷۰) یا پیغامبر! بگه: کرا در دستهای شما از اسیران، ار داند خدای در دلهای شما، نیکی دهد شما را گیه[6] ازآن ستده شد از شما و بیامرزد شما را خدای آمرزیدگاری... (۷۱) ار خواهند خیانت کردن توا، خیانت کردند وا خدای از پیش،دست داد[7] ازیشان. خدای دانای درست کارست.

(۷۲) ایشان کبگرو یستند و هجره کردند وجهاد کردند به مالها ایشان و نفسها ایشان در ره خدای، ایشان جای کردند و نصرت کردند، ایشان برخی زیشان ولیان برخی. وایشان کبگرو یستند و هجره نکردند، نیست شما را از میراث ایشان هیچ چیزی تا هجره کنند، ار نصرت کنند واشما در دین، ورشماست نصرت کردن بی[8] ورقومی میان شما و میان ایشان پیمانی. خدای بدان می کنید بیناست. (۷۳) ایشان کافر شدند برخی زیشان ولیان برخی. ار نکنید آن، بهد[9] فتنه‌ی در زمین و توهی بزرگ. (۷۴) ایشان کبگرو یستند و هجره کردند



۱ ــ اکن: اکنون. *
۲ ــ سبک کرد: آسان کرد.
۳ ــ پیشی کرد: پیشی گرفت.
٤ ــ بپرخیزید از: بپرهیزید از.
۵ ــ رحمت کنار=رحیم.
٦ ــ گیه: به؛ بهتر؛ خوب.
۷ ــ دست داد: نیرو و قدرت داد.
۸ ــ بی: مگر؛ اِلاّ.
۹ ــ بهد: بود.

وجاهدوا في سبيل الله والذين آووا ونصروا أولئك هم المؤمنون حقا لهم مغفرة

و جهاد کردند در سبیل خدای ایشان که جای کردند و نصرت کردند ایشان ایشانند مومنان حقا ایشانرا آمرزش بود

ورزق كريم والذين آمنوا من بعد وهاجروا وجاهدوا معكم فأولئك

و روزی نیکوا ایشان که بگرویدند از پس و هجرت کردند و جهاد کردند با شما ایشان

منكم وأولوا الأرحام بعضهم أولى ببعض في كتاب الله إن الله بكل شيء عليم

از شما اند و خداوندان رحمها برخی ایشان سزاوارتر ببرخی در کتاب خدای خدای بهر چیزی داننده بود

سورة التوبة مائة وتسع وعشرون آية

براءة من الله ورسوله إلى الذين عاهدتم من المشركين فسيحوا في الأرض أربعة

بی زاری از خدای و پیغامبر اوی با ایشان که عهد کردید از مشرکان بروید در زمین چهار

أشهر واعلموا أنكم غير معجزي الله وأن الله مخزي الكافرين وأذان من

ماهان و بدانید که شما نه عاجز کنندگان خدای و خدای خوار کننده کافران است و آگاهی از

الله ورسوله إلى الناس يوم الحج الأكبر أن الله بريء من المشركين ورسوله

خدای و پیغامبر اوی به مردمان روز حج مهتر خدای بیزار است از مشرکان و پیغامبر اوی

فإن تبتم فهو خير لكم وإن توليتم فاعلموا أنكم غير معجزي الله وبشر الذين

ار توبه کنید آن بهتر است شما را و ار برگردید بدانید که شما نه عاجز کنندگان خدای و مژده ده ایشانرا

كفروا بعذاب أليم إلا الذين عاهدتم من المشركين ثم لم ينقصوكم شيئا ولم

که کافر شدند بعذابی دردناک مگر ایشان که عهد کردید از مشرکان پس نکاستند شما را چیزی

يظاهروا عليكم أحدا فأتموا إليهم عهدهم إلى مدتهم إن الله يحب المتقين

و یاری نکردند بر شما کسی را تمام کنید با ایشان عهد ایشان تا مدت ایشان خدای دوست دارد پرهیزگاران را

فإذا انسلخ الأشهر الحرم فاقتلوا المشركين حيث وجدتموهم وخذوهم

چون بگذرد ماهها حرام بکشید مشرکان را جایی که بیابید ایشانرا و بگیرید ایشانرا

واحصروهم واقعدوا لهم كل مرصد فإن تابوا وأقاموا الصلاة وآتوا

و در بند کنید ایشانرا و بنشینید ایشانرا در هر راهی ار توبه کنند و بپای کنند نماز و دهند

الزكاة فخلوا سبيلهم إن الله غفور رحيم وإن أحد من المشركين استجارك

زکوة رها کنید ایشانرا خدای آمرزگار مهربان است و ار کسی از مشرکان زنهار خواهد

فأجره حتى يسمع كلام الله ثم أبلغه مأمنه ذلك بأنهم قوم لا يعلمون

زنهار ده اورا تا بشنود سخن خدای و از پس برسان اورا بامن جای اوی آن بدان ایشان قومی اند نادانند

و جهاد کردند در سبیل خدای و ایشان که جای کردند و نصرت کردند، ایشان ایشان‌اند مومنان حقا. ایشانرا آمرزشتی بهد و روزی نیکوا. ﴿۷۵﴾ ایشان کبگرو یستند از پس و هجره کردند و جهاد کردند واشما، ایشان از شمااند و خداوندان رحمها برخی زیشان سزاوارتر به برخی در کتاب خدای. خدای به هر چیزی داناست.

سورة التوبة مائة وست وعشرون آية



مکیة

﴿۱﴾ وی‌زاری[1] از خدای و پیغامبر اوی بی ایشان کعهد گرفتید از مشرکان. ﴿۲﴾ برو ید در زمین چهار مایگان[2] و بدانید کشما جدپیشی کناران[3] خدای هید. خدای خوارکنار[4] کافران است. ﴿۳﴾ وآگاهی از خدای و پیغامبر اوی بی مردمان روز حج مهتر. خدای وی‌زارست ازمشرکان و پیغامبراوی؛ ار توبه کنید تآن[5] گیه بهد شما راو ار وازگردید بدانید کشما جدپیشی کناران خدای هید و میزدک‌بر[6] ایشانرا که کافر شدند به عذاب دردمندکنار. ﴿۴﴾ بی ایشان کعهد گرفتید[7] از مشرکان، واز بنکهستند[8] شما را چیزی وعون نکردند ورشما یکی را تمام کنید بی ایشان عهد ایشان تابی[9] غایت ایشان. خدای دوست دارد پرخیزکاران را. ﴿۵﴾ ازمان بگدرد مایگانهای حرام، بکشید مشرکان را، کجاگندید[10] ایشانراو بگیرید ایشانرا و دربشرید[11] ایشانرا و بنشینید ایشانرا ور هر رهی؛ ار توبه کنند و بپای کنند نماز و بدهند زکوه، خالی کنید[12] ره ایشانرا. خدای آمرزیدگاری رحمت کنارست. ﴿۶﴾ ار یکی از مشرکان زنهار طلبد از توا، زنهار ده او یرا تا بیشند[13] سخنان خدای. واز رسان او یرا به ایمن‌جای[14] اوی، آن بدان ایشان قومی هند نمی دانند. ﴿۷﴾ چون بهد

۱ ــ **وی‌زاری:** بیزاری.
۲ ــ **مایگان:** ماه. *
۳ ــ **پیشی کناران**= مُعجزین. *
۴ ــ **خوارکنار:** خوار کننده.
۵ ــ **تآن:** پس آن؛ مر آن.
۶ ــ **میزدک‌بر:** مژده ده؛ آگاه کن.
۷ ــ **کعهد گرفتید:** که پیمان بستید.
۸ ــ **بنکهستند:** کم نکردند؛ بنکاستند.
۹ ــ **تابی:** به سوی؛ به.
۱۰ ــ **گندید:** یابید؛ یافتید. *
۱۱ ــ **دربشرید:** بازدارید.
۱۲ ــ **خالی کنید:** دست باز دارید.
۱۳ ــ **بیشند:** بشنود.
۱۴ ــ **ایمن جای:** مأمن؛ پناه‌گاه.

يكون للمشركين عهد عند الله وعند رسوله الا الذين عاهدتم عند المسجد

الحرام فما استقاموا لكم فاستقيموا لهم ان الله يحب المتقين كيف وان

يظهروا عليكم لا يرقبوا فيكم الا ولا ذمة يرضونكم بافواههم وتابى

قلوبهم واكثرهم فاسقون اشتروا بايات الله ثمنا قليلا فصدوا عن سبيله

انهم ساء ما كانوا يعملون لا يرقبون في مؤمن الا ولا ذمة واولئك هم المعتدون

فان تابوا واقاموا الصلوة واتوا الزكوة فاخوانكم في الدين ونفصل الايات

لقوم يعلمون وان نكثوا ايمانهم من بعد عهدهم وطعنوا في دينكم فقاتلوا

ائمة الكفر انهم لا ايمان لهم لعلهم ينتهون الا تقاتلون قوما نكثوا ايما

نهم وهموا باخراج الرسول وهم بدءوكم اول مرة اتخشونهم فالله احق

ان تخشوه ان كنتم مؤمنين قاتلوهم يعذبهم الله بايديكم ويخزهم وينصركم

عليهم ويشف صدور قوم مؤمنين ويذهب غيظ قلوبهم ويتوب الله

على من يشاء والله عليم حكيم ام حسبتم ان تتركوا ولما يعلم الله الذين

جاهدوا منكم ولم يتخذوا من دون الله ولا رسوله ولا المؤمنين وليجة والله

خبير بما تعملون ما كان للمشركين ان يعمروا مساجد الله شاهدين على انفسهم

مشرکان را عهدی نزدیک خدای و نزدیک پیغامبر اوی، بی ایشان کعهد گرفتید، نزدیک مزگت حرام،چند راست بند شما را، راست بید[1] ایشانرا. خدای دوست دارد پرخیزکاران را. (۸) چون بهد ار وررسند ورشما، نگه ندارند در شما خویشی و نی حرمتی. می خشنود کنند شما را به دهنها ایشان و می ابا کند[2] دلها ایشان و گویشتر ایشان فاسقان اند. (۹) بخریدند به آیتهای خدای بهای خجاره[3]، وازردند از ره‌اوی ایشان گد است آن بودند می کردند. (۱۰) نگه ندارند در مومنی خویشی و نی حرمتی. ایشان ایشان اند گدشتاری‌کناران[4]. (۱۱) ار توبه کنند و بپای کنند نماز و بدهند زکوه تبرادران[5] شما اند در دین و می دیدور کنیم نشانها قومی را کمی دانند. (۱۲) ار بشکنند سوگندان ایشان از پس عهد ایشان و طعنه کنند در دین شما، کازار کنید[6] وا پیش روان[7] کفر؛ ایشان سوگندان نیست ایشانرا شاید کایشان وازشند. (۱۳) ای کازار نکنید وا قومی که بشکستند سوگندان ایشان واندیشه کردند به بیرون کردن پیغامبر؟ ایشان پیشی کردند ورشما نخست بار. ای می بترسید زیشان؟ خدای سزاوارتر که بترسید ازوی، ارهید گرویستاران[8]. (۱٤) کازار کنید واایشان، تا عذاب کند ایشانرا خدای به دستهای شما وخوار کند ایشانرا و نصرت کند شما را وریشان و شفا آرد گورهای قوم مومنان را. (۱۵) و ببرد خشم دلهای ایشان و توبه پدیرد خدای ورکی خواهد. خدای دانای درست کارست. (۱٦) یا پینداشتید... و نداند خدای ایشانرا که جهاد کردند ازشما و نگرفتند از بیرون خدای و نی پیغامبر اوی و نی مومنان، دوستانی. خدای آگه است بدان می کنند. (۱۷) نبهود[9] مشرکان را که آودان کنند[10] مزگتهای خدای گوای‌داداران[11] ورنفسها ایشان



۱ ــ **راست بید:** راست باشید.
۲ ــ **می ابا کند:** سر باز می زند.
۳ ــ **خجاره:** کم؛ اندک؛ قلیل. *
٤ ــ **گدشتاری کناران:** از اندازه درگذران؛ بیدادگران.
۵ ــ **تبرادران:** پس برادران.
٦ ــ **کازار کنید:** کارزار کنید.
۷ ــ **پیش روان:** پیشوایان.
۸ ــ **گرویستاران = مؤمنین** : گرویدگان.
۹ ــ **نبهود:** نباشد.
۱۰ ــ **آودان کنند:** آبادان کنند.
۱۱ ــ **گوای‌داداران:** گواهان.

بالكفر أولئك حبطت أعمالهم وفي النار هم خالدون إنما يعمر مساجد الله

من آمن بالله واليوم الآخر وأقام الصلاة وآتى الزكاة ولم يخش إلا الله

فعسى أولئك أن يكونوا من المهتدين أجعلتم سقاية الحاج وعمارة المسجد

الحرام كمن آمن بالله واليوم الآخر وجاهد في سبيل الله لا يستوون عند

الله والله لا يهدي القوم الظالمين الذين آمنوا وهاجروا وجاهدوا في

سبيل الله بأموالهم وأنفسهم أعظم درجة عند الله وأولئك هم الفائزون

يبشرهم ربهم برحمة منه ورضوان وجنات لهم فيها نعيم مقيم خالدين

فيها أبدا إن الله عنده أجر عظيم يا أيها الذين آمنوا لا تتخذوا آباءكم

وإخوانكم أولياء إن استحبوا الكفر على الإيمان ومن يتولهم منكم فأولئك

هم الظالمون قل إن كان آباؤكم وأبناؤكم وإخوانكم وأزواجكم

وعشيرتكم وأموال اقترفتموها وتجارة تخشون كسادها ومساكن تر

ضونها أحب إليكم من الله ورسوله وجهاد في سبيله فتربصوا حتى يأتي الله

بأمره والله لا يهدي القوم الفاسقين لقد نصركم الله في مواطن كثيرة

ويوم حنين إذ أعجبتكم كثرتكم فلم تغن عنكم شيئا وضاقت عليكم

به کافری. ایشان توه شد عملها ایشان و در آتش ایشان جاودانگان بند. ﴿۱۸﴾ آودان‌کند [1] مزگتهای خدای کی بگروید به خدای و به روز آن جهن و بپای کرد نماز و بداد زکوه و نترسید مگر از خدای. شاید کایشان بند از ره‌برداران[2]. ﴿۱۹﴾ ای کردید آب‌دادن حاجیان و آودان کردن مزگت حرام چون کی بگرویست به خدای و به روز آن جهن و جهاد کرد در سبیل خدای؟ گراگر نیند[3] نزدیک خدای. خدای ره ننماید قوم ستم‌کاران را. ﴿۲۰﴾ ایشان بگرویستند و هجره کردند و جهاد کردند در سبیل خدای به مالها ایشان و نفسها ایشان بزرگتر هند به درجه نزدیک خدای. ایشان ایشان‌اند دست‌برداران[4]. ﴿۲۱﴾ میزدک برد[5] ایشانرا خداوند ایشان به رحمتی از وی و خشنودی و بستانهای ایشانرا درآنجا نعمتی دایم بهد. ﴿۲۲﴾ جاودانگان بند درآن همیشه. خدای نزدیک اوی است مزدی بزرگ. ﴿۲۳﴾ یا ایشان کبگرویستید! مگیرید پدران شما را و برادران شما را ولیانی، ار بگزینند کافری را ورگرویشت[6]. کی به ولی گیرد ایشانرا از شما، ایشان ایشان‌اند ستم‌کاران. ﴿۲۴﴾ بگه: ار همه هند پدران شما و پسران شما و برادران شما و انبازان شما و قرابتان[7] شما و مالهای که کسب کردید آنرا و بازرگانی می‌ترسید از کاسدی[8] آن و جایگههای‌میکه بپسندید آن دوستر بی‌شما از خدای و پیغامبر اوی و جهاد کردن در سبیل اوی برمر گیرید[9]، تا آرد خدای به فرمان اوی. خدای ره ننماید قوم فاسقان را. ﴿۲۵﴾ نصرت کرد شما را خدای در جایگههای فروان و به روز حرب حنین که شگفت کرد شما را فروانی شما. واز نکرد از شما چیزی و تنگ شد ورشما



۱ ــ آودان کند: آبادان کند.
۲ ــ ره‌برداران: راه یافتگان.
۳ ــ گراگر نیند: یکسان نیستند.
٤ ــ دست‌برداران: رستگاران.
۵ ــ میزدک‌برد: مژده می‌دهد.
٦ ــ گرویشت: گروش؛ ایمان.
۷ ــ قرابتان: خویشان؛ پیوستگان.
۸ ــ کاسدی: ناروایی.
۹ ــ برمرگیرید: چشم می‌دارید. ٭

الارض بما رحبت ثم وليتم مدبرين ثم انزل الله سكينته على رسوله وعلى المؤمنين
وانزل جنودا لم تروها وعذب الذين كفروا وذلك جزاء الكافرين ثم يتوب
الله من بعد ذلك على من يشاء والله غفور رحيم يا ايها الذين امنوا انما المشر
كون نجس فلا يقربوا المسجد الحرام بعد عامهم هذا وان خفتم عيلة
فسوف يغنيكم الله من فضله ان شاء ان الله عليم حكيم قاتلوا الذين لا يؤمنو
ن بالله ولا باليوم الاخر ولا يحرمون ما حرم الله ورسوله ولا يدينون دين
الحق من الذين اوتوا الكتاب حتى يعطوا الجزية عن يد وهم صاغرون وقالت
اليهود عزير ابن الله وقالت النصارى المسيح ابن الله ذلك قولهم بافواههم
يضاهئون قول الذين كفروا من قبل قاتلهم الله انى يؤفكون اتخذوا احبارهم
ورهبانهم اربابا من دون الله والمسيح ابن مريم وما امروا الا ليعبدوا الها
واحدا لا اله الا هو سبحانه عما يشركون يريدون ان يطفئوا نور الله بافو
اههم ويابى الله الا ان يتم نوره ولو كره الكافرون هو الذي ارسل رسوله
بالهدى ودين الحق ليظهره على الدين كله ولو كره المشركون يا ايها الذين
امنوا ان كثيرا من الاحبار والرهبان لياكلون اموال الناس بالباطل ويصدون

زمین، بدان فراخ شد واز وازگشتید واپس‌شداران[1]. (۲۶) واز فرود کرد خدای آرامش اوی ور پیغامبر اوی،ور مومنان و فرود کرد سپههای کندیدید آن و عذاب کرد ایشانرا که کافر شدند. آن است پاداش کافران. (۲۷) واز توبه پدیرد خدای از پس آن ور کی خواهد. خدای آمرزیدگاری رحمت کنار[2]ست. (۲۸) یا ایشان کبگرو یستید! مشرکان پلیداند، نزدیک مشید به مزگت حرام پس سال ایشان این؛ارترسید از درو یشی، انوز وی نیاز کند[3] شما را خدای از فضل اوی ارخواهد. خدای دانای درست کارست. (۲۹) کازار کنید[4] وا ایشان کنمی گرو یند به خدای و نی به روز آن جهن و حرام نمی گیرند آن حرام کرد خدای و پیغامبر اوی و دین نمی گیرند دین حق ازیشان که داده شدند کتاب، تا بدهند جزیه از قوتی وایشان خوارشداران[5]. (۳۰) گفتند جهودان: عزیر پسر خدای است، و گفتند ترساان: مسیح پسر خدای است. آن است قول ایشان به دهنها ایشان، می مانسته شند[6] قول ایشانرا که کافر شدند از پیش. بلعنت کناد[7] ایشانرا خدای، چون می گردانسته‌شند[8]. (۳۱) گرفتند دانشمندان ایشانرا و زاهدان ایشانرا، خدایانی از بیرون خدای و مسیح را، پسر مریم را و فرموده نشدند بی‌تا برستون کنند[9] یک خدای را. نیست خدای مگر اوی، پاکی او یرا زان می‌شرک گیرند. (۳۲) می‌خواهند تا بمیرانند روشنای خدای را به دهنها ایشان و می ابا کند[10] خدای بی‌آن که تمام کند روشنای اوی، ار همه دشخواردارند[11] کافران. (۳۳) اوی او یست کبفرستاد پیغامبر او یرا به ره‌راست و دین حق، تا غلبه دهد او یرا ور دینها همه‌ی آن، ار همه دشخوار دارند مشرکان. (۳۴) یا ایشان کبگرو یستید! فروانی از دانشمندان و زاهدان می خورند مالهای مردمان بباطل و می واززنند

۱ ــ **واپس شداران:** پشت کردگان.
۲ ــ **رحمت کنار**=رحیم.
۳ ــ **انوزوی نیاز کند:** زودا که بی نیاز کند.
٤ ــ **کازار کنید:** کارزار کنید.
۵ ــ **خوارشداران:** خواران.
٦ ــ **می‌مانسته شند:** مانندگی می کنند.
۷ ــ **بلعنت کناد:** نفرین باد.
۸ ــ **می گردانسته شند:** گردانیده می شوند .
۹ ــ **برستون کنند:** پرستند.
۱۰ ــ **می ابا کند:** نمی خواهد.
۱۱ ــ **دشخوار دارند:** ناپسند و دشوار دارند.

عن سبيل الله والذين يكنزون الذهب والفضة ولا ينفقونها في سبيل الله فبشرهم

بعذاب أليم يوم يحمى عليها في نار جهنم فتكوى بها جباههم وجنوبهم

وظهورهم هذا ما كنزتم لأنفسكم فذوقوا ما كنتم تكنزون

إن عدة الشهور عند الله اثنا عشر شهرا في كتاب الله يوم خلق السموات

والأرض منها أربعة حرم ذلك الدين القيم فلا تظلموا فيهن أنفسكم وقاتلوا

المشركين كافة كما يقاتلونكم كافة واعلموا أن الله مع المتقين إنما

النسيء زيادة في الكفر يضل به الذين كفروا يحلونه عاما ويحرمونه عاما ليوا

طئوا عدة ما حرم الله فيحلوا ما حرم الله زين لهم سوء أعمالهم والله لا يهدي

القوم الكافرين يا أيها الذين آمنوا ما لكم إذا قيل لكم انفروا في سبيل الله اثاقلتم

إلى الأرض أرضيتم بالحياة الدنيا من الآخرة فما متاع الحياة الدنيا في الآخرة

إلا قليل إلا تنفروا يعذبكم عذابا أليما ويستبدل قوما غيركم ولا

تضروه شيئا والله على كل شيء قدير إلا تنصروه فقد نصره الله إذ أخرجه الذين

كفروا ثاني اثنين إذ هما في الغار إذ يقول لصاحبه لا تحزن إن الله معنا فأنزل

الله سكينته عليه وأيده بجنود لم تروها وجعل كلمة الذين كفروا السفلى

از ره خدای. ایشان می گنج نهند زر و سیم و خزین نکنند آنرا در ره خدای میزدک بر[1] ایشانرا به عذابی دردمند کنار[2]. ﴿۳۵﴾ آن روز تافته شهد[3] ورآن، در آتش دوزخ داغ کرده‌شهد[4] بدان پیشانیها ایشان و پهلوها ایشان و پشتها ایشان. این است آن گنج نهادید نفسهای شما را. بچشید آن بودید می گنج نهادید. ﴿۳۶﴾ شمار مایگانها نزدیک خدای دوازده‌مایگان[5] است در کتاب خدای آن روز کبیافرید آسمانها و زمین از آن چهار حرام‌اند. آن است دین راست. ستم مکنید وریشان ورنفسهای شما و کازار کنید وامشرکان همه چنان می کازار کنند واشما همه و بدانید که خدای‌وا پرخیزکاران است. ﴿۳۷﴾ تاخیر کردن زیادتی در کافری می وی‌ره‌شند بدان ایشان که کافر شدند، می حلال گیرند آنرا سالی و می‌حرام گیرند آنرا سالی، تا موافق آیند شمار آن رای‌حرام کرد خدای، بحلال گیرند آن حرام کرد خدای. آراسته شد ایشانرا گدی[6]عملها ایشان. خدای ره ننماید قوم کافران را. ﴿۳۸﴾ یا ایشان کبگرو یستید! چیست شما را ازمان گفته شهد شما را: بیرون شید در ره خدای گران شید[7] بی‌زمین؟ ای بپسندیدید به زندگانی این گیتی از آن جهن؟نیست برخورداری زندگانی این گیتی در آن‌جهن بی‌خجاره‌ی. ﴿۳۹﴾ ار بیرون نشید، عذاب کند شما را عذابی دردمند کنار[8]. و بدل گیرد قومی جد شما و زیان نکند او یرا.... خدای ورهر چیزی توانا. ﴿۴۰﴾ ار نصرت نکردید او یرا، نصرت کرد او یرا خدای، که بیرون کردند او یرا ایشان که کافر شدند دیگرم دوا[9] آن دوا در سوراخ که بودند که می گفت ایار او یرا: انده مبر، خدای وا ایما.فرود کرد خدای آرامش اوی وروی و قوی کرد او یرا به سپههای کندیدید آن و کرد سخن ایشانرا که کافر شدند فروتر



۱ ــ میزدک‌بر: مژده ده.
۲ ــ دردمند کنار: دردناک.
۳ ــ تافته شهد: گرم شود؛ تافته شود.
٤ ــ داغ کرده شهد: داغ کرده شود.
۵ ــ مایگان: ماه. *
٦ ــ گدی: بدی.
۷ ــ گران شید: خویشتن گران سازید.
۸ ــ دردمند کنار: دردناک.
۹ ــ دیگرم دوا: دوم دو=ثانِیَ اِثْنَین. *

وكلمة الله هي العليا والله عزيز حكيم انفروا خفافا وثقالا وجاهدوا باموا

لكم وانفسكم في سبيل الله ذلكم خير لكم ان كنتم تعلمون لو كان

عرضا قريبا وسفرا قاصدا لاتبعوك ولكن بعدت عليهم الشقة وسيحلفون

بالله لو استطعنا لخرجنا معكم يهلكون انفسهم والله يعلم انهم

لكاذبون عفا الله عنك لم اذنت لهم حتى يتبين لك الذين صدقوا وتعلم الكاذبين

لا يستاذنك الذين يؤمنون بالله واليوم الآخر ان يجاهدوا باموالهم

وانفسهم والله عليم بالمتقين انما يستاذنك الذين لا يؤمنون بالله واليوم

الآخر وارتابت قلوبهم فهم في ريبهم يترددون ولو ارادوا الخروج لاعدوا

له عدة ولكن كره الله انبعاثهم فثبطهم وقيل اقعدوا مع القاعدين لو

خرجوا فيكم ما زادوكم الا خبالا ولاوضعوا خلالكم يبغونكم الفتنة

وفيكم سماعون لهم والله عليم بالظالمين لقد ابتغوا الفتنة من قبل وقلبوا

لك الامور حتى جاء الحق وظهر امر الله وهم كارهون ومنهم من يقول

ائذن لي ولا تفتني الا في الفتنة سقطوا وان جهنم لمحيطة بالكافرين ان تصبك

حسنة تسؤهم وان تصبك مصيبة يقولوا قد اخذنا امرنا من قبل ويتولوا وهم

و سخن خدای آنست ورتر. خدای عزیزی درست کارست. (۴۱) بیرون شید سبکان[۱] و گرانان[۲] و جهاد کنید به مالهای شما و نفسهای شما در ره خدای. آن گیه بهود[۳] شما را ار هید کمی دانید. (۴۲) ار بودی منفعتی نزدیک و سفری آسان، پس روی کردی ترا. بی دور شد وریشان سفر. انوز می سوگند خورند به خدای ار توانستی اما بیرون شدی واشما. می هلاک کنند نفسها ایشانرا. خدای می داند کایشان دروزنان هند. (۴۳) عفو کرد خدای از توا. چرا دستوری کردی[۴] ایشانرا تادیدور شدی[۵] ترا ایشان که راست گفتندو دانستی دروزنان را. (۴۴) دستوری نمی خواهند از توا ایشان کمی بگرو یند به خدای و به روز آن جهن که جهاد کنند به مالها ایشان و نفسها ایشان. خدای داناست به پرخیزکاران.
(۴۵) می دستوری خواهند از توا ایشان کنمی گرو یند به خدای و به روز آن جهن و گمامند شد دلها ایشان. ایشان درگمامندی[۶] ایشان می گردند. (۴۶) ارخواستی بیرون شدن، بساختندی آنرا سازی[۷]. بی دشخوار داشت خدای بیرون شدن ایشان. گران کرد[۸] ایشانرا و گفته شد بنشینیدوا نشستاران[۹]. (۴۷) ار بیرون شدندی در شما نیوزودندی شما را بی توهی وبشتافتندی در میان شما. بطلبیدندی شما را فتنه و در شما نیوشیداران[۱۰] است ایشانرا. خدای داناست به ستم کاران. (۴۸) بطلبیدند فتنه از پیش و بگردانستند ترا کارها تا آمد حق و اشکرا شد[۱۱] فرمان خدای و ایشان دشخوارداشتاران[۱۲]. (۴۹) زیشان هست کی می گهد: دستوری کن مرا و در فتنه میوکن مرا.بدان که در فتنه افتادند. دوزخ در- گرفتارست[۱۳] به کافران. (۵۰) ار رسد به توا نیکوی، اندهگن کند ایشانرا و ار رسد به توا مصیبتی، گهند: بگرفتیم کار اما از پیش واز گشتندو ایشان



۱ ــ **سبکان:** سبک باران.
۲ ــ **گرانان:** گران باران.
۳ ــ **بهود:** باشد. *
٤ ــ **دستوری کردی:** دستور دادی؛ رخصت دادی.
۵ ــ **تادیدور شدی:** تا پیدا می شد.
٦ ــ **گمامندی:** شک و گمان.
۷ ــ **ساز:** سامان ؛ سازو برگ .
۸ ــ **گران کرد:** بازداشت.
۹ ــ **نشستاران:** نشستگان.
۱۰ ــ **نیوشیداران:** شنوندگان؛ جاسوسان.
۱۱ ــ **اشکرا شد:** آشکارا شد.
۱۲ ــ **دشخورداشتاران:** ناخواهان.
۱۳ ــ **درگرفتار:** فراگیرنده.

بالله ويؤمن للمؤمنين ورحمة للذين آمنوا منكم والذين يؤذون رسول الله لهم

عذاب أليم يحلفون بالله لكم ليرضوكم والله ورسوله أحق أن يرضوه إن

كانوا مؤمنين ألم يعلموا أنه من يحادد الله ورسوله فأن له نار جهنم خالدا فيها

ذلك الخزي العظيم يحذر المنافقون أن تنزل عليهم سورة تنبئهم بما في قلوبهم

قل استهزءوا إن الله مخرج ما تحذرون ولئن سألتهم ليقولن إنما كنا نخوض ونلعب

قل أبالله وآياته ورسوله كنتم تستهزءون لا تعتذروا قد كفرتم بعد إيمانكم

إن نعف عن طائفة منكم نعذب طائفة بأنهم كانوا مجرمين المنافقون والمنا

فقات بعضهم من بعض يأمرون بالمنكر وينهون عن المعروف ويقبضون

أيديهم نسوا الله فنسيهم إن المنافقين هم الفاسقون وعد الله المنافقين

والمنافقات والكفار نار جهنم خالدين فيها هي حسبهم ولعنهم الله ولهم

عذاب مقيم كالذين من قبلكم كانوا أشد منكم قوة وأكثر أموالا وأولادا

فاستمتعوا بخلاقهم فاستمتعتم بخلاقكم كما استمتع الذين من قبلكم

بخلاقهم وخضتم كالذي خاضوا أولئك حبطت أعمالهم في الدنيا والآخرة

وأولئك هم الخاسرون ألم يأتهم نبأ الذين من قبلهم قوم نوح وعاد وثمود

به خدای وراست کر گیرد[1] مومنان را و رحمتی ایشانرا کبگرو یستند ازشما. ایشان کمی-دشخواری نمایند پیغامبر خدایرا، ایشانرا عذابی دردمند کنار[2] بهد. ﴿۶۲﴾ می سوگند خورند به خدای شما را تا خشنود کنند شما را. خدای و پیغامبر اوی سزاوارتر که خشنود کنید اویرا، ارهید گرویستاران[3]. ﴿۶۳﴾ ای ندانید آن کی محارب شهد[4] خدای را و پیغامبر اویرا، اویرا بهد آتش دوزخ جاودانه‌شدار[5] درآن؟ آن است خواری بزرگ. ﴿۶۴﴾ می ترسند منافقان کفرود کرده شهد وریشان سورتی آگه کند ایشانرا بدان در دلها ایشان است. بگه: اوسوس کنید، خدای بیرون آوردارست[6] آن می ترسید. ﴿۶۵﴾ ار پرسی ایشانرا، گهند: ایما بودیم می درشدیم و می بازی کردیم. بگه[7]: ای خدای و نشانهای اوی و پیغامبر اوی بودید می اوسوس کردید؟ ﴿۶۶﴾ عذر میارید، کافر شدید پس گرو یشت شما. ار عفو کرده شهد از گرهی از شما، عذاب کرده شهد گرهی بدان کایشان بودند گنه کاران. ﴿۶۷﴾ مردان منافق و زنان منافقه برخی‌زیشان‌ولیان برخی می فرمایند به گستی[8] و می واز زنند از نیکوی و می درکشند دستها ایشان. فرموش کردند خدای را، فرموش کرد ایشانرا. منافقان ایشان‌اند فاسقان. ﴿۶۸﴾ وعده کرد خدای مردان منافق را و زنان منافقه را و کافران را، بهد آتش دوزخ جاودانه شداران در آن آن گوس بهد[9] ایشانرا.و بلعنت کرد[10] ایشانرا خدای. ایشانرا عذابی دایم بهد. ﴿۶۹﴾ چون ایشان کاز پیش شما بودند، بودند سختر از شما به قوت و گو یشتر[11] به مالها و فرزندان، برخورداری گرفتند به نیاوه‌ی[12] ایشان، برخورداری گرفتید به نیاوه‌ی شما، چنان برخورداری گرفتند ایشان کاز پیش شما بودند به نیاوه‌ی ایشان و در شدید چنان در شدند ایشان. توه شد عملها ایشان درین گیتی و آن جهن. ایشان ایشان‌اند زیان کران. ﴿۷۰﴾ ای نیامد بدیشان خبرایشان کاز پیش ایشان بودند گره نوح وعادیان و ثمودیان

۱ ــ راست کر گیرد: باور دارد.
۲ ــ دردمند کنار: دردناک.
۳ ــ گرویستاران: گرویدگان.
٤ ــ محارب شهد: خلاف کند؛ حرب کند.
۵ ــ جاودانه شدار: همیشه؛ جاوید.
٦ ــ بیرون آوردار: پدید آورنده.
۷ ــ بگه: بگو.
۸ ــ گستی: زشتی. ٭
۹ ــ گوس بهد: بس باشد.
۱۰ ــ بلعنت کرد: لعنت کرد.
۱۱ ــ گویشتر: بیشتر. ٭
۱۲ ــ نیاوه: سود؛ بهره. ٭

وقوم ابرهيم واصحاب مدين والمؤتفكات اتتهم رسلهم بالبينات فما
كان الله ليظلمهم ولكن كانوا انفسهم يظلمون والمؤمنون والمؤمنات
بعضهم اولياء بعض يامرون بالمعروف وينهون عن المنكر ويقيمون الصلوة
ويؤتون الزكوة ويطيعون الله ورسوله اولئك سيرحمهم الله ان الله عزيز
حكيم وعد الله المؤمنين والمؤمنات جنات تجري من تحتها الانهار خالدين
فيها ومساكن طيبة في جنات عدن ورضوان من الله اكبر ذلك هو الفوز العظيم
يا ايها النبي جاهد الكفار والمنافقين واغلظ عليهم ومأويهم جهنم وبئس المصير
يحلفون بالله ما قالوا ولقد قالوا كلمة الكفر وكفروا بعد اسلامهم وهموا
بما لم ينالوا وما نقموا الا ان اغنيهم الله ورسوله من فضله فان يتوبوا يك
خيرا لهم وان يتولوا يعذبهم الله عذابا اليما في الدنيا والاخرة وما لهم في الارض
من ولي ولا نصير ومنهم من عاهد الله لئن اتينا من فضله لنصدقن ولنكونن من
الصالحين فلما اتيهم من فضله بخلوا به وتولوا وهم معرضون فاعقبهم نفاقا
في قلوبهم الى يوم يلقونه بما اخلفوا الله ما وعدوه وبما كانوا يكذبون الم يعلموا
ان الله يعلم سرهم ونجويهم وان الله علام الغيوب الذين يلمزون المطوعين

و گره ابراهیم و ایاران مدین وشارستانهای[1] قوم لوط؟ آوردند بدیشان پیغامبران ایشان دیدورها. نیست خدای تا ستم کند وریشان، بی‌بودند ورنفسها ایشان می‌ستم کردند. (۷۱) مردان مومن و زنان مومنه، برخی زیشان ولیان برخی، می‌فرمایند به نیکوی و می‌واززنند از گستی[2] و می‌بپای کنند نماز و می‌دهند زکوه و می‌فرمان‌برداری کنند خدای را و پیغامبر اویرا. ایشان انوز رحمت کند[3] وریشان خدای. خدای عزیزی درست کارست. (۷۲) وعده کرد خدای مردان مومن را و زنان مومنه را بوستانهای می‌رود از زیر آن جویها، جاودانگان بند در آن و جایگههای خوش در بوستانهای عدن و خشنودی از خدای مهتر. آن آن است دست‌بردن بزرگ. (۷۳) یا پیغامبر! جهاد کن وا کافران و منافقان و زوشی کن[4] وریشان، جایگه ایشان دوزخ بهد. گد است شدن‌جای. (۷۴) می‌سوگند خورند به خدای، نگفتند و گفتند سخن کافری و کافر شدند پس نرم‌شدن[5] ایشان و اندیشه کردند بدان نرسیدند و عیب نکردند بی‌آن، وی نیاز کرد ایشانرا خدای و پیغامبر اوی از فضل اوی، ار توبه کنند بهود[6] گیه ایشانرا وار وازگردند، عذاب کند ایشانرا خدای عذابی دردمندکنار[7] درین گیتی و آن جهن؛ ونبهد ایشانرا در زمین هیچ ولی و نی نصرت‌کناری[8]. (۷۵) زیشان هست کی عهد گرفت واخدای، ار دهد ایما را از فضل اوی، صدقه دهیم و بیم از نیکان. (۷۶) ازمان داد ایشانرا از فضل اوی، بخیلی کردند بدان و وازگشتند و ایشان روی‌گردانستاران[9]. (۷۷) پاداش داد ایشانرا منافقی در دلها ایشان، تابی روز پدیره آیند اویرا؛بدان خلاف کردند خدای را آن وعده کردند اویرا وبدان بودند می‌دروغ گفتند. (۷۸) ای ندانند که خدای داند نهان ایشان و رازان[10] ایشان؟و خدای دانای ناپدیدیها. (۷۹) ایشان می‌عیب کنند خوش‌کامه‌شداران[11] را

سورة التوبة ۹

۱ ــ شارستانها: شهرها.
۲ ــ گستی: زشتی؛ بدی. ٭
۳ ــ انوزرحمت کند: زود بود که ببخشاید.
٤ ــ زوشی کن: درشتی کن؛ سخت باش.
٥ ــ نرم شدن: گردن نهادن.
٦ ــ بهود: باشد.
۷ ــ دردمندکنار: دردناک.
۸ ــ نصرت کنار: یاریگر.
۹ ــ روی گردانستاران: برگردندگان.
۱۰ ــ رازان: راز و سرگوشی.
۱۱ ــ خوش‌کامه‌شداران: افزون دهندگان؛ خوش‌منشان.

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ
از خوش‌کامه‌شدگان مؤمنان در صدقها و ایشان که نیابند مگر طاقت ایشان بس افسوس می‌کنند بر ایشان افسوس کرد خدای

مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ
از ایشان و ایشان را عذابی دردمند کار بهد آمرزش خواه ایشان را یا آمرزش نخواهی ایشان را اگر آمرزش خواهی ایشان را هفتاد

مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ
بار نیامرزد خدای ایشان را آن بدان است که ایشان کافر شدند بخدای و پیغامبر او و خدای راه ننماید گروه

الْفَاسِقِينَ فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ وَكَرِهُوا أَنْ يُجَاهِدُوا
فاسقان را شاد گشتند بازپس کردگان بنشستن ایشان خلاف پیغامبر خدای و دشوار داشتند که جهاد کنند

بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَالُوا لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا
بمالها و تنهای ایشان در سبیل خدای و گفتند بیرون مروید در گرمی بگو آتش دوزخ سخت‌تر بگرمی

لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ
اگر هستند که دریابند پس بخندند اندکی و بگریند بسیار پاداشت بدان بودند که کسب کردند

فَإِنْ رَجَعَكَ اللَّهُ إِلَى طَائِفَةٍ مِنْهُمْ فَاسْتَأْذَنُوكَ لِلْخُرُوجِ فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَدًا وَلَنْ
اگر باز آرد ترا خدای با گروهی از ایشان دستوری خواهند از تو بیرون شدن را بگو بیرون نشوید با من هرگز و

تُقَاتِلُوا مَعِيَ عَدُوًّا إِنَّكُمْ رَضِيتُمْ بِالْقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَاقْعُدُوا مَعَ الْخَالِفِينَ وَلَا تُصَلِّ
کارزار نکنید با من دشمنی را شما بپسندیدید بنشستن نخست بار بنشینید با بازپس شدگان و نماز مکن

عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَمَاتُوا
بر یکی از ایشان بمرد هرگز و مایست بر گور او که ایشان کافر شدند بخدای و پیغامبر او و مردند

وَهُمْ فَاسِقُونَ وَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَأَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الدُّنْيَا
و ایشان فاسقان و بشگفت نیارد ترا مالهای ایشان و فرزندان ایشان می‌خواهد خدای که عذاب کند ایشان را بدان در دنیا

وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ وَإِذَا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ أَنْ آمِنُوا بِاللَّهِ وَجَاهِدُوا مَعَ
و برود جانهای ایشان و ایشان کافران و چون فرو فرستاده شود سورتی که بگروید بخدای و جهاد کنید با

رَسُولِهِ اسْتَأْذَنَكَ أُولُو الطَّوْلِ مِنْهُمْ وَقَالُوا ذَرْنَا نَكُنْ مَعَ الْقَاعِدِينَ رَضُوا
پیغامبر او دستوری خواهند از تو خداوندان فضل از ایشان و گفتند بگذار ما را تا باشیم با نشستگان پسندیدند

بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ لَكِنِ الرَّسُولُ
بدانکه بودند با زنان و مهر کرده شد بر دلهای ایشان پس ایشان درنیابند لکن پیغامبر

وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَأُولَئِكَ لَهُمُ الْخَيْرَاتُ وَأُولَئِكَ
و ایشان که بگرویدند با او جهاد کردند بمالها ایشان و تنهای ایشان و ایشان را بهد نیکیها و ایشان

از مومنان درصدقها و ایشان نمی گندند[1] بی قوت ایشان، می اوسوس کند زیشان. اوسوس کرد[2] خدای ازیشان وایشان راعذابی دردمندکنار بهد. ﴿۸۰﴾ آمرزشت خواه[3] ایشانرا یا آمرزشت نخواهی ایشانرا، ار آمرزشت خواهی ایشانرا هفتادبار بنیامرزد خدای ایشانرا، آن بدان ایشان کافر شدند به خدای و پیغامبر اوی. خدای ره ننماید قوم فاسقان را. ﴿۸۱﴾ رامشتی شدند[4] پس کردگان[5] به نشستن ایشان خلاف پیغامبر خدای و دشخوار داشتند که جهاد کنند به مالها ایشان و نفسها ایشان در سبیل خدای. گفتند: بیرون مشید[6] در گرمی. بگه: آتش دوزخ سختر[7] به گرمی، ارهند[8] کمی دریاوند. ﴿۸۲﴾ کوبخندید خجاره[9] و کو بگریید فراوان پاداشی بدان بودند می کسب کردند. ﴿۸۳﴾ ار واز آرد ترا خدای بی[10] گرهی ازیشان،دستوری خواهندازتوا بیرون‌شدن را بگه: بیرون نشید وا من هرگز و کازار نکنید وا من وا دشمنی. شما بپسندیدید به نشستن، نخست‌بار بنشینید واپس‌شداران[11]. ﴿۸۴﴾ نماز مکن وریکی زیشان بمرد هرگز ؛ ومایست ور گور اوی. ایشان کافر شدند به خدای و پیغامبر اوی و بمردند ایشان فاسقان. ﴿۸۵﴾ نگراندهگن-نـــکند ترا مالها ایشان و فرزندان ایشان. می خواهد خدای که عذاب کند ایشانرا بدان درین گیتی و بمیرد نفسها ایشان و ایشان کافران. ﴿۸۶﴾ ازمان کفرود کرده شهد[12] سورتی که بگروید به خدای و جهاد کنید وا پیغامبر اوی دستوری خواهندازتوا[13] خداوندان فضل ازیشان و گفتند: بهیل[14] ایما را تابیم وا نشستاران[15]. ﴿۸۷﴾ بپسندیدند بدان که بند وا زنان و مهر کرده شد ور دلها ایشان. ایشان‌نمی اشنند[16]. ﴿۸۸﴾ بی پیغامبر و ایشان کبگرو یستند وااوی، جهاد کردند به مالها ایشان و نفسها ایشان، ایشان ایشانرا بهد نیکیها و ایشان



۱ ــ **نمی گندند**: نمی یابند.
۲ ــ **اوسوس کرد**: افسوس کرد.
۳ ــ **آمرزشت خواه**: آمرزش خواه.
٤ ــ **رامشتی شدند**: شاد شدند.
۵ ــ **پس کردگان**: بازپس گذاشتگان.
٦ ــ **بیرون مشید**: بیرون مرو ید.
۷ ــ **سختر**: سخت‌تر.
۸ ــ **هند**: هستند.
۹ ــ **خجاره**: کم؛ اندک.
۱۰ ــ **بی**: به؛ به‌سوی.
۱۱ ــ **پس شداران**: پس ماندگان.
۱۲ ــ **کفرود کرده شهد**: که فرو فرستاده شود؛ نازل شود.
۱۳ ــ **توا**: تو.
١٤ ــ **بهیل**: دست بدار؛ بمان.
۱۵ ــ **نشستاران**: نشستگان.
١٦ ــ **نمی اشنند**: نمی شنوند.

هم المفلحون أعدّ الله لهم جنّت تجري من تحتها الأنهار خالدين فيها ذلك

ایشان اند نیک بخت شده ایشان ساخت خدای ایشانرا بوستانها می رود از زیر آن جویها جاویدان اند در آن این است

الفوز العظيم وجاء المعذّرون من الأعراب ليؤذن لهم وقعد الذين كذبوا الله

دست بودن بزرگ آمدند عذر آورندگان از اعراب تا دستوری کرده شود ایشانرا و بنشستند ایشان که دروغ گفتند خدای

ورسوله سيصيب الذين كفروا منهم عذاب أليم ليس على الضعفاء ولا على

و پیغامبر او را بزودی برسد ایشان که کافر شدند از ایشان عذابی دردنمای نیست بر سستان و نی بر

المرضى ولا على الذين لا يجدون ما ينفقون حرج إذا نصحوا لله ورسوله ما على

بیماران و نی بر ایشان که نمی یابند آنچه نفقه کنند تنگی چون نصیحت کنند خدای را و پیغامبر او را نیست بر

المحسنين من سبيل والله غفور رحيم ولا على الذين إذا ما أتوك لتحملهم

نیکوکاران هیچ راهی و خدای آمرزگار بخشاینده است و نی بر ایشان که چون آمدند ترا تا برداری ایشان را

قلت لا أجد ما أحملكم عليه تولّوا وأعينهم تفيض من الدمع حزنا ألا يجدوا

گفتی نمی یابم آنچه بردارم شما را بر آن برگشتند و چشمهای ایشان می ریزد از اشک اندوه که نمی یابند

ما ينفقون إنما السبيل على الذين يستأذنونك وهم أغنياء رضوا بأن يكونوا

آنچه نفقه کنند جز این نیست راه بر ایشان است که دستوری خواهند از تو و ایشان توانگران اند خشنود شدند بدان که باشند

مع الخوالف وطبع الله على قلوبهم فهم لا يعلمون يعتذرون إليكم إذا

با زنان و مهر کرد خدای بر دلهای ایشان پس ایشان نمی دانند عذر آرند بشما چون

رجعتم إليهم قل لا تعتذروا لن نؤمن لكم قد نبّأنا الله من أخباركم وسيرى

باز آیید بایشان بگو عذر میارید هرگز باور نداریم شما را بدرستی که خبر داد ما را خدای از خبرهای شما و زود بیند

الله عملكم ورسوله ثم تردّون إلى عالم الغيب والشهادة فينبّئكم بما كنتم

خدای عمل شما و پیغامبر او پس باز گردانیده شوید با داننده نهان و آشکار پس آگاه کند شما را بدانچه بودید

تعملون سيحلفون بالله لكم إذا انقلبتم إليهم لتعرضوا عنهم فأعرضوا

می کنید زود سوگند خورند بخدای شما را چون باز گردید بایشان تا روی گردانید از ایشان روی گردانید

عنهم إنهم رجس ومأواهم جهنم جزاء بما كانوا يكسبون يحلفون لكم

از ایشان ایشان پلید اند و جایگاه ایشان دوزخ است پاداشت بدانچه بودند می کسب کردند سوگند خورند شما را

لترضوا عنهم فإن ترضوا عنهم فإن الله لا يرضى عن القوم الفاسقين الأعراب

تا خشنود شوید از ایشان پس اگر خشنود شوید از ایشان پس خدای خشنود نشود از گروه فاسقان اعرابیان

أشدّ كفرا ونفاقا وأجدر ألا يعلموا حدود ما أنزل الله على رسوله والله

سخت تر اند بکافری و منافقی و سزاوارتر که ندانند حدهای آنچه فرو فرستاد خدای بر پیغامبر او و خدای

ایشان اند نیک‌بخت شداران[1]. (۸۹) بساخت خدای ایشانرا بوستانهای می رود از زیر آن جویها، جاودانگان بند درآن. آن است دست‌بردن[2] بزرگ. (۹۰) آمدند عذرآورداران[3] از اعراب تا دستوری کرده شهد[4] ایشانرا و بنشستند ایشان کدروغ گفتند ورخدای و پیغامبر اوی. انوز رسد[5] بدیشان که کافر شدند زیشان عذابی دردمند کنار[6].

(۹۱) نیست ورسستان و نی‌ور بیماران و نی‌وریشان کنمی گندند[7] آن می‌خزین کنند تنگی ازمان نصیحت کنند خدای را و پیغامبر او یرا. نیست ورنیکوی کناران[8] هیچ بزه‌ی. خدای آمرزیدگاری رحمت کنار[9]ست. (۹۲) و نی وریشان ازمان آمدند به توا، تا ورداری ایشانرا، گفتی: نمی گندم[10] آن وردارم شما را ورآن، واز گشتند و چشمها ایشان می ریزد از آب از انده، کنمی گندند آن می خزین کننه. (۹۳) بزه وریشان است کمی دستوری خواهند از توا وایشان‌وی‌نیازان. بپسندیدند بدان که بندوا زنان ومهرکرد خدای ور دلها ایشان، ایشان نمی دانند. (۹۴) می عذر آرند بی شما، ازمان واز آیید بی ایشان. بگه: عذر میارید، راست کر نگیریم[11] شما را. آگه کرد ایما را خدای از خبرهای شما. انوز می گیند[12] خدای عمل شما و پیغامبر اوی واز رد کرده شید بی‌دانای ناپدیدی و حاضری. آگه کند شما را بدان بودید می کردید. (۹۵) انوز می‌سوگند خورند به خدای شما را، ازمان واز گردید بی ایشان تا روی گردانید ازیشان. روی‌گردانید ازیشان. ایشان پلیداند و جایگه ایشان دوزخ بهد. پاداشی بدان بودند می کسب کردند. (۹۶) می‌سوگند خورند شما راتاخشنودشید[13] ازیشان، ار خشنود شید ازیشان، خدای خشنود نشهد از قوم فاسقان. (۹۷) اعرابیان سختراند به کافری و منافق و سزاوارتر که ندانند حدهای آن فرود کرد خدای ور پیغامبر اوی. خدای

---

۱ ــ **نیک‌بخت شداران:** رستگاران.
۲ ــ **دست بردن:** پیروزی یافتن.
۳ ــ **عذرآورداران:** عذر خواهان.
٤ ــ **دستوری کرده شهد:** دستوری دهند شان.
۵ ــ **انوز رسد:** زود بود که برسد.
٦ ــ **دردمند کنار:** دردناک.
۷ ــ **کنمی گندند:** که‌نمی یابند.
۸ ــ **نیکوی کناران:** نیکان.
۹ ــ **رحمت کنار**=رحیم.
۱۰ ــ **نمی گندم:** نمی یابم.
۱۱ ــ **راست کر نگیریم:** باور نداریم.
۱۲ ــ **انوزمی گیند:** زود باشد که ببیند.
۱۳ ــ **خشنود شید:** خشنود شوید.

عليم حكيم ومن الأعراب من يتخذ ما ينفق مغرما ويتربص بكم الدوائر عليهم

دانا و درست کارست از اعرابیان هست کی می گیرد ان چه نفقه کند تاوانی و می بیوسد بشما گردشها را برایشان باد

دائرة السوء والله سميع عليم ومن الأعراب من يؤمن بالله واليوم الآخر

گشتن بد خدای شنوا و داناست از اعرابیان هست کی می گرود بخدای و روز بازپسین

ويتخذ ما ينفق قربات عند الله وصلوات الرسول ألا إنها قربة لهم سيدخلهم

و می گیرد ان چه خرج کند نزدیکیها نزدیک خدای و دعاهای پیغامبر بدان کان نزدیکی ایشان را اندر آرد ایشان را

الله في رحمته إن الله غفور رحيم والسابقون الأولون من المهاجرين والأنصار

خدای در رحمت اوی خدای آمرزگار بخشاینده است پیشی گیران پیشتران از هجرت کاران و یاریگران

والذين اتبعوهم بإحسان رضي الله عنهم ورضوا عنه وأعد لهم جنات تجري

آنان که پس روی کردند ایشان را به نیکوئی خشنود شد خدای از ایشان خشنود شدند از وی و بساخت ایشان را بهشتها می رود

تحتها الأنهار خالدين فيها أبدا ذلك الفوز العظيم وممن حولكم من

زیران جویها جاویدان همیشه آن است رستگاری بزرگ از کی گرداگرد شما از

الأعراب منافقون ومن أهل المدينة مردوا على النفاق لا تعلمهم نحن

اعرابیان منافقان اند و از اهل مدینه شیفته شدند بر منافقی ندانی ایشان را ما

نعلمهم سنعذبهم مرتين ثم يردون إلى عذاب عظيم وآخرون اعترفوا

دانیم ایشان را زود عذاب کنیم ایشان را دو باره وا گردانیده شوند با عذابی بزرگ دیگران اند که خستو شدند

بذنوبهم خلطوا عملا صالحا وآخر سيئا عسى الله أن يتوب عليهم إن الله

بگناهان ایشان بیامیختند عملی نیک و دیگری کی زشت است شاید خدای کی توبه دهد ایشان را خدای

غفور رحيم خذ من أموالهم صدقة تطهرهم وتزكيهم بها وصل عليهم

آمرزگار بخشاینده است بستان از مالهای ایشان صدقه پاک کنی ایشان را و بستایی ایشان را بدان و دعا کن بر ایشان

إن صلواتك سكن لهم والله سميع عليم ألم يعلموا أن الله هو يقبل التوبة عن

دعاهای تو آرامش ایشان را خدای شنوا دانا ای ندانستند که خدای اوی پذیرد توبه از

عباده ويأخذ الصدقات وأن الله هو التواب الرحيم وقل اعملوا فسيرى الله

بندگان اوی و بستاند صدقه ها خدای اوست توبه پذیر بخشاینده بگو کنید زود بیند خدای

عملكم ورسوله والمؤمنون وستردون إلى عالم الغيب والشهادة فينبئكم

کار شما و پیغامبر اوی و مومنان زود باز برده شید دانای نادیدنی و دیدنی آگاه کند شمارا

بما كنتم تعملون وآخرون مرجون لأمر الله إما يعذبهم وإما يتوب عليهم

بدانچه بودید می کردید دیگران پس کردگان فرمان خدای را یا عذاب کند ایشان را یا توبه دهد ایشان را

دانای درست کارست. (۹۸) از اعرابیان هست کی می گیرد آن می خزین کند تاوانی[۱] ومی برمردارد[۲] به شما سختیها. وریشان باد گشتار[۳] گدی. خدای اشنوای داناست.
(۹۹) از اعرابیان هست کی می بگرو ید[۴] به خدای و به روز آن جهن و می گیرد آن می خزین کند نزدیکیها نزدیک خدای و دعاهای پیغامبر.بدان کان نزدیکی ایشانرا.انوز- درکنند ایشانرا خدای در رحمت اوی. خدای آمرزیدگاری رحمت کنار[۵]ست. (۱۰۰) پیشی کناران[۶] نخستینان از هجره کناران[۷] وانصار، ایشان که پس روی کردند ایشانرا به نیکوی، خشنود شد خدای از یشان و خشنود شدند از وی و بساخت ایشانرا بوستانهای می رود زیر آن جویها. جاودانگان بند در آن همیشه. آن است دست بردن بزرگ. (۱۰۱) از کی پیرامون شما از اعرابیان منافقان اند.و از اهل مدینه ستنبه شدند[۸] ور منافق. ندانی ایشانرا، ایما دانیم ایشانرا، انوز عذاب کنیم[۹] ایشانرا دو باره. واز رد کرده شند بی عذابی بزرگ.
(۱۰۲) دیگرانی خواستوا شدند[۱۰] به گنهان ایشان، بیامیختند عملی نیک و دیگری گست[۱۱]. شاید خدای کتوبه پدیرد وریشان. خدای آمرزیدگاری رحمت کنارست. (۱۰۳) بستان از مالها ایشان صدقه، پاک کنی ایشانرا و بستای ایشانرا بدان و دعا کن وریشان دعاهای توا آرامشی ایشانرا. خدای اشنوا[۱۲]ی دانا. (۱۰۴) ای ندانند که خدای اوی بپدیرد توبه از بندگان اوی و بپدیرد صدقها؟ خدای او یست توبه پدیرفتاری[۱۳] رحمت کنار.
(۱۰۵) بگه: کار کنید، انوز می گیند[۱۴] خدای عمل شما و پیغامبر اوی و مومنان، انوز رد کرده شید بی دانای ناپدیدی و حاضری. آگه کند شما را بدان بودید می کردید. (۱۰۶) دیگرانی پس کردگان[۱۵] فرمان خدای را، یا عذاب کند ایشانرا یا توبه پدیرد وریشان.

---

۱ ــ **تاوان:** غرامت و زیان.
۲ ــ **می برمردارد:** چشم می دارد. *
۳ ــ **گشتار:** گردش؛ گشتن.
٤ ــ **بگرو ید:** بگرود.
۵ ــ **رحمت کنار**=رحیم.
٦ ــ **پیشی کناران:** پیشینگان.
۷ ــ **هجره کناران:** مهاجران.
۸ ــ **ستنبه شدند:** نافرمان شدند؛ شوخ شدند.
۹ ــ **انوز عذاب کنیم:** زود بود که عذاب کنیم.
۱۰ ــ **خواستوا شدند:** اقرار دادند؛ خستو شدند. *
۱۱ ــ **گست:** بد؛ زشت. *
۱۲ ــ **اشنوا**=سَمیع.
۱۳ ــ **توبه پدیرفتار:** توبه پذیر.
١٤ ــ **انوز می گیند:** زود باشد که ببیند.
۱۵ ــ **پس کردگان:** واپس گذاشتگان.

والله عليم حكيم والذين اتخذوا مسجدا ضرارا وكفرا وتفريقا بين المؤمنين

وارصادا لمن حارب الله ورسوله من قبل وليحلفن ان اردنا الا الحسنى والله يشهد

انهم لكاذبون لا تقم فيه ابدا لمسجد اسس على التقوى من اول يوم احق ان

تقوم فيه فيه رجال يحبون ان يتطهروا والله يحب المطهرين افمن اسس بنيانه

على تقوى من الله ورضوان خير ام من اسس بنيانه على شفا جرف هار فانهار به في

نار جهنم والله لا يهدي القوم الظالمين لا يزال بنيانهم الذي بنوا ريبة في

قلوبهم الا ان تقطع قلوبهم والله عليم حكيم ان الله اشترى من المؤمنين

انفسهم واموالهم بان لهم الجنة يقاتلون في سبيل الله فيقتلون ويقتلون

وعدا عليه حقا في التورىة والانجيل والقرآن ومن اوفى بعهده من الله فاستبشروا

ببيعكم الذي بايعتم به وذلك هو الفوز العظيم التائبون العابدون الحا

الحامدون السائحون الراكعون الساجدون الآمرون بالمعروف والناهون

عن المنكر والحافظون لحدود الله وبشر المؤمنين ما كان للنبي والذين امنوا

ان يستغفروا للمشركين ولو كانوا اولي قربى من بعد ما تبين لهم انهم اصحاب

الجحيم وما كان استغفار ابرهيم لابيه الا عن موعدة وعدها اياه فلما

خدای دانای درست کارست. ﴿۱۰۷﴾ ایشان گرفتند مسجدی دشخواری نمودن را و کافری را و جداکردن را میان مومنان ورگداربودن[1] کرا محارب شد خدای را و پیغامبر او یرا از پیش و می‌سوگندخورند کنخهستیم[2] بی‌نیکوی، خدای می گوای دهد کایشان دروزنان‌اند. ﴿۱۰۸﴾ مایست درآن هرگز مزگتی بنا کرده شد ور پرخیزکاری از اول روزی سزاوارتر که بایستی در آن. در آن مردانی‌هند می‌دوست‌دارند که پاکی کنند. خدای دوست دارد پاکی کناران[3] را. ﴿۱۰۹﴾ ای کی بنا کرد بنای اوی ور پرخیزکاری از خدای و خشنودی گیه یا کی بنا کرد بنای او ورکرانه‌ی کریشکی[4] افتادار[5]، افتاد بدان در آتش دوزخ؟ خدای ره ننماید قوم ستمکاران را. ﴿۱۱۰﴾ همیشه گل کردهای[6] ایشان‌آن که بنا کردند، گمامندی بهد در دلها ایشان بی‌آن که پاره شهد[7] دلها ایشان. خدای دانای درست کارست. ﴿۱۱۱﴾ خدای بخرید از مومنان نفسها ایشان و مالها ایشان، بدان کایشانرا بهد گهیشت[8]. می کازار- کنند در سبیل خدای، می کشند و می کشته شند. وعده‌ی وروی واجب در توریت وانجیل و قران. کی وفا کند به عهد اوی از خدای رامشت پدیر ید[9] به‌خرید و فرخت شما آن کخرید و فرخت کردید بدان، آن آنست دست بردن[10] بزرگ. ﴿۱۱۲﴾ توبه کناران[11]، برستون کناران[12]، سپاس داری کناران[13]، روزه‌داشتاران[14]، رکوع گرفتاران[15]، سجده گرفتاران[16] فرموداران[17] به نیکوی، واززداران[18] از گستی و نگه‌داشتاران[19] حدهای خدای را و میزدک‌بر[20] مومنان را. ﴿۱۱۳﴾ نبهد پیغامبر را و ایشانرا کبگرو یستند، که آمرزشت خواهند مشرکانرا ار همه بهد خداوندان نزدیکی از پس آن دیدور شد ایشانرا ایشان ایاران دوزخ بند. ﴿۱۱۴﴾ نبود آمرزشت‌خواستن ابرهیم پدر او یرا بی از وعده‌ی که وعده کرد آن او یرا. ازمان



۱ ــ **ورگداربودن:** راه‌بانی.
۲ ــ **کنخهستیم:** که نخواستیم.
۳ ــ **پاکی کناران:** پاکان؛ پاکیزگان.
٤ ــ **کریشک:** آب کند؛ بستررود.
٥ ــ **افتادار:** ریخته و ریزیده.
٦ ــ **گل کردها:** برآورده‌ها؛ بناها.
۷ ــ **پاره شهد:** بریده شود.
۸ ــ **گهیشت:** بهشت.
۹ ــ **رامشت پدیرید:** شاد باشید.
۱۰ ــ **دست بردن:** پیروزی یافتن.
۱۱ ــ **توبه کناران:** توبه کنندگان؛ واگردندگان.
۱۲ ــ **برستون کناران:** پرستندگان. *
۱۳ ــ **سپاس داری کناران:** سپاسگزاران؛ ستایندگان.
١٤ ــ **روزه داشتاران:** روزه‌داران.
۱۵ ــ **رکوع گرفتاران:** رکوع کنان.
۱٦ ــ **سجده گرفتاران:** سجده کنندگان.
۱۷ ــ **فرموداران:** فرمایندگان.
۱۸ ــ **واززداران:** بازدارندگان.
۱۹ ــ **نگه‌داشتاران:** نگه دارندگان.
۲۰ ــ **میزدک‌بر:** شاد کن؛ مژده ده.

تبين له أنه عدو لله تبرأ منه إن إبراهيم لأواه حليم وما كان الله ليضل قوما بعد

إذ هديهم حتى يبين لهم ما يتقون إن الله بكل شيء عليم إن الله له ملك السموات

والأرض يحيي ويميت وما لكم من دون الله من ولي ولا نصير لقد تاب الله على

النبي والمهاجرين والأنصار الذين اتبعوه في ساعة العسرة من بعد ما كاد تزيغ

قلوب فريق منهم ثم تاب عليهم إنه بهم رءوف رحيم وعلى الثلاثة الذين خلفوا

حتى إذا ضاقت عليهم الأرض بما رحبت وضاقت عليهم أنفسهم وظنوا

أن لا ملجأ من الله إلا إليه ثم تاب عليهم ليتوبوا إن الله هو التواب الرحيم يا أيها

الذين آمنوا اتقوا الله وكونوا مع الصادقين ما كان لأهل المدينة ومن حولهم

من الأعراب أن يتخلفوا عن رسول الله ولا يرغبوا بأنفسهم عن نفسه ذلك بأنهم

لا يصيبهم ظمأ ولا نصب ولا مخمصة في سبيل الله ولا يطؤون موطئا يغيظ

الكفار ولا ينالون من عدو نيلا إلا كتب لهم به عمل صالح إن الله لا يضيع

أجر المحسنين ولا ينفقون نفقة صغيرة ولا كبيرة ولا يقطعون واديا إلا كتب

لهم ليجزيهم الله أحسن ما كانوا يعملون وما كان المؤمنون لينفروا كافة فلولا

نفر من كل فرقة منهم طائفة ليتفقهوا في الدين ولينذروا قومهم إذا رجعوا

دیدور شد او یرا اوی دشمنی خدای را وی‌زاری کرد ازوی. ابرهیم زاری کناری[1] بـردبار بود. (۱۱۵) نیست خدای تا وی‌ره کند قومی را، پس آن که ره نمود ایشانرا، تا دیدور کند ایشانرا، آن می بپرخیزند. خدای به هر چیزی دانا. (۱۱۶) خدای او یرا پادشای آسمانها و زمین، زنده کند و بمیراندونبهد[2] شما را از بیرون خدای هیچ ولی و نی نصرت کناری[3]. (۱۱۷) توبه پدیرفت خدای ور پیغامبر و هجره کناران[4] و انصار یان؛ ایشان که پس روی کـردند او یرا در ساعت دشخواری، از پس آن کامست[5] که بگردد دلهای گرهی زیشان؛ واز توبه پدیرفت وریشان. اوی بدیشان مهروانی[6] رحمت کنارست. (۱۱۸) ور سه ایشان.... کردند. تا ازمان تنگ شد وریشان زمین بدان فراخ شد و تنگ شد وریشان نفسها ایشان و یقین شدند که‌ستادی[7] نیست از خدای بی اوی. واز توبه پدیرفت وریشان، تا توبه کنند. خدای او یست توبه‌پدیرفتاری[8] رحمت کنار[9]. (۱۱۹) یا ایشان کبگرو یستید! بپرخیزید از خدای و بید وا راست گفتاران[10]. (۱۲۰) نبهد اهل مدینه را و کرا پیرامون ایشان است از اعراب که پس‌شند از پیغامبر خدای و سیرنشند[11] به نفسها ایشان از نفس اوی.آن بدان ایشان نرسد بدیشان تشنه‌ی و نی رنجه‌ی و نی گرسه‌ی[12] در ره خدای و نسپرند سپردن جـای، درخـشم‌ـ کند کافران را و نگندند[13] از دشمنی عطای یا نی ویجب کرده شهد ایشانرا بدان عملی نیک. خدای ضایع نکند مزد نیکوی کـــناران. (۱۲۱) و خزین نکنند خز ینی[14] خورد ونی بزرگ و نبرند رود کده‌ی[15] تا نی ویجب کرده شهد ایشانرا، تا پاداش دهد ایشانرا خدای نیکوتر آن بودند می کردند. (۱۲۲) نبند مومنان تا بیرون‌شند همه.چرا بیرون نشند از هر گرهی زیشان گرهی تا دانا شدندی در دین تا بدس بردندی[16] قوم ایشانرا ازمان وازآمدندی



۱ ــ **زاری کنار:** زاری کننده؛ آه‌کننده.
۲ ــ **نبهد:** نباشد.
۳ ــ **نصرت کنار:** یارمند؛ یاریگر.
٤ ــ **هجره کناران:** مهاجرین.
۵ ــ **کامست:** خواست؛ نزدیک بود. *
٦ ــ **مهروان:** مهربان؛ رئوف.
۷ ــ **ستاد:** پناه گاه.
۸ ــ **توبه‌پدیرفتار:** توبه‌پذیر.
۹ ــ **رحمت کنار**=رَحیم.
۱۰ ــ **راست گفتاران:** راست گو یان.
۱۱ ــ **سیرنشنداز**= لایَرْغَبُوا عن
۱۲ ــ **گرسه‌ی:** گرسنگی. *
۱۳ ــ **نگندند:** نیابند. *
١٤ ــ **خزین:** هزینه و نفقه.
۱۵ ــ **رودکده:** رودخانه؛ وادی.
۱٦ ــ **بدس‌بردندی:** بیم کنند؛ بترسانند.

الیهم لعلهم یحذرون یا ایها الذین آمنوا قاتلوا الذین یلونکم من الکفار ولیجدوا

به ایشان شاید کایشان بپرهیزند ای ایشان کی گرویدند کارزار کنید وا ایشان کی نزدیک شده‌اند شما را از کافران و کو بیابند

فیکم غلظة واعلموا ان الله مع المتقین واذا ما انزلت سورة فمنهم

در شما درشتی و بدانید که خدای با پرهیزگاران است و چون فرو فرستاده شد سوره از ایشان هست

من یقول ایکم زادته هذه ایمانا فاما الذین آمنوا فزادتهم ایمانا وهم

کی گوید کدام از شما بیفزود او را این گرویدنی اما ایشان کی گرویدند بیفزود ایشان را گرویدنی و ایشان

یستبشرون واما الذین فی قلوبهم مرض فزادتهم رجسا الی رجسهم وماتوا

شادی می‌کنند اما ایشان کی در دل ایشان بیماری بیفزود ایشان را شکی وا شک ایشان و بمردند

وهم کافرون اولا یرون انهم یفتنون فی کل عام مرة او مرتین ثم لا یتوبون

و ایشان کافران ای نمی‌بینند کایشان را می‌آزمایند در هر سالی یک بار یا دو بار وا توبه نکنند

ولا هم یذکرون واذا ما انزلت سورة نظر بعضهم الی بعض هل یراکم من

نی ایشان پند پذیرند ازمان کی فرو کرده شود سوره بنگرد بعضی ایشان به بعضی ای هیچ کس می‌بیند شما را از

احد ثم انصرفوا صرف الله قلوبهم بانهم قوم لا یفقهون لقد جاءکم رسول

یکی وا گشتند بگردانید خدای دلهاء ایشان بدان کایشان گروهی اند در نمی‌یابند آمد شما را پیغامبری

من انفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم

از تنهاء شما سخت است بر وی آنچ رنج کشید حریص است بر شما به گرویدگان مهربان و رحمت کنار

فان تولوا فقل حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت وهو رب العرش العظیم

اگر روی گردانند بگوی بسنده است مرا خدای نیست خدای مگر اوی و روی وستنام کردم اوی خداوند عرش بزرگ است

بسم الله الرحمن الرحیم

بنام خدای مهربان رحمت کنار

الر تلک آیات الکتاب الحکیم اکان للناس عجبا ان اوحینا الی رجل منهم ان

ای محمد بالقرآن کار اینها آیات کتاب پر حکمت است ای هست مردمان را شگفتی که وحی کردیم به مردی از ایشان که

انذر الناس وبشر الذین آمنوا ان لهم قدم صدق عند ربهم قال الکافرون ان

بیم کن مردمان را و مژده ده ایشان را کی گرویدند کایشان را بود عمل نیک نزدیک خداوند ایشان گفتند کافران

هذا لسحر مبین ان ربکم الله الذی خلق السموات والارض فی ستة ایام ثم

این جادوی هویداست خداوند شما خدای است اوی کی آفرید آسمانها و زمین در شش روز وا

بی ایشان؛ شاید کایشان بترسیدندی. ﴿۱۲۳﴾ یا ایشان کبگرو یستید! کازار کنید وا ایشان که نزدیک‌ترشدند به شما از کافران و کوگندند[1] در شما زوشی[2] و بدانید که خدای وا پرخیزکاران است. ﴿۱۲۴﴾ ازمان کفرود کرده شهد سورتی، ازیشان هست کی می گهد: کدام از شما بیوزود او یرا، این گرو یشتی[3]؟اماایشان کبگرو یستند بیوزود ایشانرا گرو یشتی و ایشان می رامشت‌پدیرند[4]. ﴿۱۲۵﴾ اما ایشان کدر دلها ایشان بیماری،بیوزود ایشانرا شرکی وا شرک ایشان، و بمردند ایشان کافران. ﴿۱۲۶﴾ ای ننگرند کایشان می آزموده‌شند در هر سالی یک‌بار یا دو بار؟ واز توبه نکنند و نی ایشان پند پدیرند. ﴿۱۲۷﴾ ازمان کفرود- کرده شهد سورتی، بنگرد برخی زیشان بی برخی، ای می گیند شما را هیچ یکی؟وازبگشتند بگردانست خدای دلها ایشان. بدان کایشان قومی هند درنمی یاوند. ﴿۱۲۸﴾ آمد به شما پیغامبری از نفسهای شما. سخت است وروی آن بزه کنید،حریص است ورشما به مومنان مهروانی[5] رحمت کنار[6]. ﴿۱۲۹﴾ ار واز گردند، بگه: گوس[7] مرا خدای، نیست خدای مگر اوی ور وی وستام کردم[8]. اوی خداوند عرش بزرگ است.





بنام خدای مهربانی رحمت کنار . ﴿۱﴾ سوگند به الف و لام و را، کان آیتهای کتاب پرحکمت هند. ﴿۲﴾ ای هست مردمانرا شگفتی که وحی کردیم بی مردی زیشان که بدس بر[9] مردمانرا و میزدک بر[10] ایشانرا کبگرو یستند کایشانرا بهد عملی نیک نزدیک خداوند ایشان؟ گفتند کافران این جادوی دیدورست. ﴿۳﴾ خداوند شما خدای است اوی کبیافرید آسمانها و زمین در شش روز. واز

---

۱ ــ **کوگندند:** که بیابند. *
۲ ــ **زوشی:** درشتی و سختی. *
۳ ــ **گرویشت:** گروش؛ ایمان.
٤ ــ **می رامشت پدیرند:** شاد می شوند؛ مژدگان می دهند.
۵ ــ **مهروان**= رَئُوف.
٦ ــ **رحمت کنار**= رَحِیم.
۷ ــ **گوس:** بسنده؛ بس.
۸ ــ **وستام کردم:** توکل کردم. *
۹ ــ **بدس بر:** بیم کن.
۱۰ ــ **میزدک بر:** مژدگان ده.

يستوى على العرش يدبر الامر ما من شفيع الا من بعد اذنه ذلكم الله ربكم

فاعبدوه افلا تذكرون اليه مرجعكم جميعا وعد الله حقا انه يبدؤا

الخلق ثم يعيده ليجزى الذين امنوا وعملوا الصالحات بالقسط والذين

كفروا لهم شراب من حميم وعذاب اليم بما كانوا يكفرون هو الذى

جعل الشمس ضياء والقمر نورا وقدره منازل لتعلموا عدد السنين والحساب

ما خلق الله ذلك الا بالحق يفصل الايات لقوم يعلمون ان في اختلاف الليل

والنهار وما خلق الله في السموات والارض لايات لقوم يتقون ان الذين

لا يرجون لقاءنا ورضوا بالحيوة الدنيا واطمانوا بها والذين هم عن اياتنا غا

فلون اولئك ماويهم النار بما كانوا يكسبون ان الذين امنوا وعملوا

الصالحات يهديهم ربهم بايمانهم تجرى من تحتهم الانهار في جنات النعيم

دعويهم فيها سبحانك اللهم وتحيتهم فيها سلام واخر دعويهم ان

الحمد لله رب العالمين ولو يعجل الله للناس الشر استعجالهم بالخير لقضى

اليهم اجلهم فنذر الذين لا يرجون لقاءنا في طغيانهم يعمهون واذا مس

الانسان الضر دعانا لجنبه او قاعدا او قائما فلما كشفنا عنه ضره مر كان

غلبه کرد ورعرش، می سازد[1] کار. نیست هیچ شفاعت کناری[2] بی از پس فرمان اوی. اوی است خدای خداوند شما. برستون کنید[3] او یرا، ای پند نپذیرید؟ (٤) بی اوی است وازآمدن شما همه. وعده‌ی خدای حق است. اوی نخست بار بیافریند خلق را واز دیگر بار کند آنرا، تا پاداش دهد ایشانرا کبگرو یستند و کردند نیکیها براستی وایشان که کافر شدند، ایشانرا شرابی بهد از حمیم و عذابی دردمند کنار[4] بدان بودند می کافر شدند. (٥) اوی او یست کرد خرشید را روشنای و مه را روشنای وتقدیر کرد آنرا منزلها تا بدانید شمار سالها و حساب؛ نیافرید خدای آن بی بحق. می دیدور کند[5] نشانها قومی را کمی دانند. (٦) در مختلف‌شدن[6] شو و روز و آن بیافرید خدای در آسمانها و زمین، نشانها قومی را کمی بپرخیزند. (٧) ایشان کمیدنمی دارند[7] ثواب ایما و بپسندیدند به زندگانی این گیتی و بیارامیدند بدان ایشان کایشان از آیتهای ایما بارخواران[8] هند. (٨) ایشان جایگه ایشان آتش بهد بدان بودند می کسب کردند. (٩) ایشان کبگرو یستند و کردند نیکیها، ره نماید ایشانرا خداوند ایشان به گرو یشت ایشان. می رود از زیر ایشان جویها در بوستانهای نعمت. (١٠) خواندن ایشان در آن،پاکی ترا ای خداوند و درود ایشان در آن سلام بهد و وادم[9] خواندن ایشان: سپاس خدای را خداوند جهانیان‌را. (١١) ارشتاوانیدی[10] خدای مردمانرا به گدی چون شتاوانیدن ایشان به نیکی، قضا کرده شدی بی ایشان زمان ایشان. بهیلیم[11] ایشانرا کمیدنمی دارند ثواب ایما، در وی‌رهی ایشان می هکوی شند[12]. (١٢) ازمان رسد به انسان دشخواری، بخواند ایما را پهلوی اوی، یا نشستار[13]، یا بپای. ازمان واز کنیم ازوی دشخواری، اوی برود گوهی

سورة یونس
١٠

١ ــ **می سازد:** تدبیر می کند.
٢ ــ **شفاعت کنار:** خواهشگر؛ خواهش خواه.
٣ ــ **برستون کنید:** بپرستید. *
٤ ــ **دردمند کنار:** دردناک.
٥ ــ **می دیدور کند:** جدا می کند؛ پیدا می کند.
٦ ــ **مختلف شدن:** آمدن و شدن.
٧ ــ **کمید نمی دارند:** که امید نمی دارند.
٨ ــ **بارخواران:** ناآگاهان. *
٩ ــ **وادم:** آخر؛ پسین.
١٠ ــ **شتاوانیدی:** می شتابانید.
١١ ــ **بهیلیم:** دست بداریم؛ رها کنیم.
١٢ ــ **می هکوی شند:** سرگردان و متحیّر می شوند. *
١٣ ــ **نشستار:** نشسته.

لم يدعنا إلى ضر مسه كذلك زين للمسرفين ما كانوا يعملون ولقد أهلكنا
القرون من قبلكم لما ظلموا وجاءتهم رسلهم بالبينات وما كانوا
ليؤمنوا كذلك نجزي القوم المجرمين ثم جعلناكم خلائف في الأرض
من بعدهم لننظر كيف تعملون وإذا تتلى عليهم آياتنا بينات قال الذين
لا يرجون لقاءنا ائت بقرآن غير هذا أو بدله قل ما يكون لي أن أبدله من تلقاء
نفسي إن أتبع إلا ما يوحى إلي إني أخاف إن عصيت ربي عذاب يوم عظيم
قل لو شاء الله ما تلوته عليكم ولا أدراكم به فقد لبثت فيكم عمرا
من قبله أفلا تعقلون فمن أظلم ممن افترى على الله كذبا أو كذب بآياته
إنه لا يفلح المجرمون ويعبدون من دون الله ما لا يضرهم ولا ينفعهم
ويقولون هؤلاء شفعاؤنا عند الله قل أتنبئون الله بما لا يعلم في السماوات
ولا في الأرض سبحانه وتعالى عما يشركون وما كان الناس إلا أمة واحدة
فاختلفوا ولولا كلمة سبقت من ربك لقضي بينهم فيما فيه يختلفون ويقولون
لولا أنزل عليه آية من ربه فقل إنما الغيب لله فانتظروا إني معكم من
المنتظرين وإذا أذقنا الناس رحمة من بعد ضراء مستهم إذا لهم مكر

نخواند ایما را بی‌دشخواری کرسید بدوی. چنان آراسته شد توهی کناران[1] را آن بودند می کردند. (۱۳) هلاک کردیم گرهها را از پیش شما؛ ازمان که ستم کردند و آوردند بدیشان پیغامبران ایشان دیدوریها، نبودند کبگرو یستند. چنان پاداش دهیم قوم گنه کاران را.
(۱۴) واز کردیم شما را خلیفتان در زمین از پس ایشان، تا بنگریم چون می کنید.
(۱۵) ازمان خوانده شهد وریشان آیتهای ایما دیدوریها، گهند ایشان کمید نمی دارند ثواب ایما: آر قرانی جد این یا بدل کن آنرا. بگه: نبهد مرا کبدل کنم آن از سوی نفس خود پس روی[2] بی آنرای می وحی کرده شهد بی من. من می ترسم ار نافرمان‌شم خداوند خود را،از عذاب روز بزرگ. (۱۶) بگه: ار خهستی خدای، نخواندی آن ورشما و دانسته نکردی شما را بدان.درنگ کردم در شما یک چندی از پیش آن. ای خرد را کار نفرمایید؟ (۱۷) کی ستم کارتر از کی درحیند[3] ور خدای دروغی یا دروزن گرفت به آیتها اوی آن نیک بخت نشند گنه کاران. (۱۸) می برستون کنند[4] از بیرون خدای آن رای مضرت نکند ایشانرا و منفعت نکند ایشانرا و می گهند: این گره شفیعان ایما‌اند نزدیک خدای. بگه: ای می آگه‌کنید خدای را بدان نداند در آسمانها و نی در زمین؟ پاکی او یرا، ور دوراست زان‌می شرک‌گیرند. (۱۹) نبودند مردمان بی یک گره؛ اختلاف کردند.ار نبودی سخنی پیشی کرد از خداوند توا قضا کرده شدی میان ایشان در آن، در آن می اختلاف کنند. (۲۰) می گهند: چرا فرود کرده نشدور وی نشانی از خداوند اوی؟ بگه: غیب خدای را. برمرگیرید[5]، من‌وا شما از برمرگرفتاران[6] هم. (۲۱) ازمان بچشانیم مردمان را رحمتی از پس دشخواری کرسید بدیشان ازمان ایشانرا مکری در



۱ ــ **توهی کناران:** گزاف کاران؛ اسراف کاران.
۲ ــ **پس روی:**(ظ: پس روی نمی کنم، درست است.)
۳ ــ **درحیند:** ببافد؛ فرا بافت.
٤ ــ **می برستون کنند:** می پرستند. *
۵ ــ **برمرگیرید:** چشم دارید؛ گوش دارید. *
٦ ــ **برمر گرفتاران:** درنگرندگان؛ منتظران. *

آياتنا قل الله اسرع مكرا ان رسلنا يكتبون ما تمكرون هو الذي يسيركم في البر
والبحر حتى اذا كنتم في الفلك وجرين بهم بريح طيبة وفرحوا بها جاءتها ريح
عاصف وجاءهم الموج من كل مكان وظنوا انهم احيط بهم دعوا الله
مخلصين له الدين لئن انجيتنا من هذه لنكونن من الشاكرين فلما انجاهم اذا
هم يبغون في الارض بغير الحق يا ايها الناس انما بغيكم على انفسكم متاع
الحيوة الدنيا ثم الينا مرجعكم فننبئكم بما كنتم تعملون انما مثل الحيوة
الدنيا كماء انزلناه من السماء فاختلط به نبات الارض مما ياكل الناس
والانعام حتى اذا اخذت الارض زخرفها وازينت وظن اهلها انهم قادرون
عليها اتيها امرنا ليلا او نهارا فجعلناها حصيدا كان لم تغن بالامس كذلك
نفصل الايات لقوم يتفكرون والله يدعوا الى دار السلام ويهدي من يشاء
الى صراط مستقيم للذين احسنوا الحسنى وزيادة ولا يرهق وجوههم
قتر ولا ذلة اولئك اصحاب الجنة هم فيها خالدون والذين كسبوا السيئات
جزاء سيئة بمثلها وترهقهم ذلة ما لهم من الله من عاصم كانما اغشيت
وجوههم قطعا من الليل مظلما اولئك اصحاب النار هم فيها خالدون

آیتهای ایما. بگه: خدای زودتر به مکر، پیغامبران ایما می نویسند آن می مکر کنند. ﴿۲۲﴾ اوی او یست، می راند شما را در دشت و دریا.تا ازمان بید درکشتی و بروند بدیشان بادی خوش و رامشتی شند[1] بدان، آید بدان بادی سخت و آید بدیشان موج از هر جایگهی و یقین شند کایشان درگرفته شد بدیشان، بخوانند خدای را یکتاکناران[2] او یرا دین. ار برهانی ایما را ازین، بیم از شکرگزارداران[3]. ﴿۲۳﴾ ازمان برهاند ایشانرا، ازمان ایشان می گدشتاری‌ـ کنند در زمین به جد حق. یا مردمان! گدشتاری[4] شما ورنفسهای شما برخورداری زندگانی این گیتی، واز بی ایماست واز آمدن شما. آگه کنیم شما را بدان بودید می کردید. ﴿۲٤﴾ مثل زندگانی این گیتی چون آوی کفرود کردیم آنرا از آسمان، بیامیخت بدان نبات زمین. زان می خورند مردمان و ستوران، تا ازمان بگرفت زمین آرایشت آن و بیاراست و پینداشتند[5] اهل آن ایشان تواناان هند ورآن آمد بدان فرمان ایما به شو یا روز کردیم آنرا درووده[6]، گوهی نبود دی. چنان می دیدور کنیم نشانها قومی را کمی حماشت کنند[7]. ﴿۲۵﴾ خدای می خواند بی خانه‌ی سلامت و ره نماید کرا خواهد بی‌راهی راست. ﴿۲٦﴾ ایشانرا که نیکوی کردند، نیکوی بهد و زیادت ورنپوشد ور رویها ایشان گــردی و نی خواری. ایشان ایاران‌ـ گهیشت[8] بند. ایشان در آنجا جاودانگان بند. ﴿۲۷﴾ ایشان که کسب کردند گستیها، پاداش گستی هم چنان و می ور پوشد وریشان خواری. نبهد ایشانرا از خدای هیچ نگه‌داشتاری[9]، گوهی ور پوشیده شهد ور رویها ایشان پاره‌ی از شو تاریک. ایشان ایاران آتش بند. ایشان در آنجا جاودانگان بند.

۱ ــ **رامشتی شند**: شاد باشند.
۲ ــ **یکتاکناران**= مخلصین : پاک دارندگان؛ یکتا کنندگان.
۳ ــ **شکرگزارداران**: سپاسگزاران.
٤ ــ **گدشتاری**: از حد در گذشتن؛ ستم؛ فساد.
۵ ــ **پینداشتند**: پنداشتند.
٦ ــ **درووده**: ریز ریز شده.
۷ ــ **کمی حماشت کنند**: می اندیشند.
۸ ــ **ایاران گهیشت**: یاران بهشت؛ بهشتیان.
۹ ــ **نگه‌داشتار**: نگاه‌بان.

ويوم نحشرهم جميعا ثم نقول للذين أشركوا مكانكم أنتم وشركاؤكم

فزيلنا بينهم وقال شركاؤهم ما كنتم إيانا تعبدون فكفى بالله شهيدا

بيننا وبينكم إن كنا عن عبادتكم لغافلين هنالك تبلوا كل نفس ما

أسلفت وردوا إلى الله مولاهم الحق وضل عنهم ما كانوا يفترون قل من

يرزقكم من السماء والأرض أمن يملك السمع والأبصار ومن يخرج الحي من

الميت ويخرج الميت من الحي ومن يدبر الأمر فسيقولون الله فقل أفلا تتقون

فذلكم الله ربكم الحق فماذا بعد الحق إلا الضلال فأنى تصرفون كذلك حقت

كلمة ربك على الذين فسقوا أنهم لا يؤمنون قل هل من شركائكم من يبدؤا

الخلق ثم يعيده قل الله يبدؤا الخلق ثم يعيده فأنى تؤفكون قل هل من شركائكم

من يهدي إلى الحق قل الله يهدي للحق أفمن يهدي إلى الحق أحق

أن يتبع أمن لا يهدي إلا أن يهدى فما لكم كيف تحكمون وما يتبع أكثرهم

إلا ظنا إن الظن لا يغني من الحق شيئا إن الله عليم بما يفعلون وما كان هذا

القرآن أن يفترى من دون الله ولكن تصديق الذي بين يديه وتفصيل الكتاب

لا ريب فيه من رب العالمين أم يقولون افتراه قل فأتوا بسورة مثله وادعوا

(۲۸) آن روز حشر کنیم ایشانرا همه، واز گوهیم ایشانرا که شرک گرفتند: جایگه شما، شما و شریکان شما.جدا کنیم میان ایشان گهند شریکان ایشان: نبودید کاىما رامی برستون-کردید[۱]. (۲۹) گوس[۲] به خدای گواهی میان ایما و میان شما، که بودیم از برستون-کردن شما بارخواران[۳]. (۳۰) آنجا بیازماید هر نفسی آن پیش کرد و رد کرده شند بی خدای مهتر ایشان حق و گم شهد ازیشان آن بودند می دروغ درحیدند[۴]. (۳۱) بگه: کی می روزی دهد شما را از آسمان و زمین یا کی پادشای دارد ورگوشها و چشمها و کی بیرون آرد زنده را از مرده و بیرون آرد مرده را از زنده، کی می سازد کار؟ انوز می گهند[۵]: خدای. بگه: ای بنپرخیزید؟ (۳۲) او یست خدای خداوند شما حق. چیست پس حق بی وی راهی چون می‌گردانسته شید[۶]. (۳۳) چنان ویجب شد سخن خداوند توا وریشان که فاسق کردند، ایشان نمی گرو یند. (۳۴) بگه: ای هست از شریکان شما کی نخست بار بیافریند خلق را، واز دیگر بار کند آنرا؟ بگه: خدای نخست بار بیافریند خلق را، واز دیگر بار کند آنرا، چون می گردانسته شند . (۳۵) بگه: ای هست از شریکان شما کی می ره نماید بی حق؟ بگه: خدای می ره نماید به حق، ای کی می ره نماید بی حق سزاوارتر که پس روی کرده شهد تا آن کس که ره نبرد بی آن که ره نموده شهد. چیست شما را چون می حکم کنید؟ (۳۶) پس روی نمی کنند گو یشتر[۷] ایشان بی ظن را. ظن منفعت نکند از حق چیزی. خدای داناست بدان می کنند. (۳۷) نبود این قرآن که دروغ درحنیده-شد[۸] از بیرون خدای.بی راست کر گرفتن[۹] آن رای پیش آنست و دیدور کردن کتاب. گمامندی نیست درآن از خداوند جهانیان. (۳۸) یا می گهند: درحیند[۱۰] آن. بگه: بیارید سورتی هم‌چنان، بخوانید

---

۱ ــ **می برستون کردید:** می پرستیدید. ٭
۲ ــ **گوس:** بسنده؛ بس.
۳ ــ **بارخواران:** ناآگاهان. ٭
٤ ــ **می دروغ درحیدند:** دروغ می بافتند. ٭
٥ ــ **انوز می گهند:** زود بود که بگو یند.
٦ ــ **می گردانسته شید:** می گردانندتان.
۷ ــ **گو یشتر:** بیشتر. ٭
۸ ــ **دروغ درحنیده شد:** دروغ فرا بافته شد.
۹ ــ **راست کر گرفتن:** راست گو داشتن.
۱۰ ــ **درحیند:** فرا بافت. ٭

من استطعتم من دون الله ان كنتم صادقين بل كذبوا بما لم يحيطوا بعلمه

ولما ياتهم تاويله كذلك كذب الذين من قبلهم فانظر كيف كان

عاقبة الظالمين ومنهم من يؤمن به ومنهم من لا يؤمن به وربك اعلم بالمفسدين

وان كذبوك فقل لي عملي ولكم عملكم انتم بريئون مما اعمل وانا بريء

مما تعملون ومنهم من يستمعون اليك افانت تسمع الصم ولو كانوا لا

يعقلون ومنهم من ينظر اليك افانت تهدي العمي ولو كانوا لا يبصرون

ان الله لا يظلم الناس شيئا ولكن الناس انفسهم يظلمون ويوم يحشرهم كان

لم يلبثوا الا ساعة من النهار يتعارفون بينهم قد خسر الذين كذبوا بلقاء الله وما

كانوا مهتدين واما نرينك بعض الذي نعدهم او نتوفينك فالينا مرجعهم ثم

الله شهيد على ما يفعلون ولكل امة رسول فاذا جاء رسولهم قضي بينهم بالقسط

وهم لا يظلمون ويقولون متى هذا الوعد ان كنتم صادقين قل لا املك لنفسي

ضرا ولا نفعا الا ما شاء الله لكل امة اجل اذا جاء اجلهم فلا يستاخرون ساعة

ولا يستقدمون قل ارايتم ان اتاكم عذابه بياتا او نهارا ماذا يستعجل منه

المجرمون اثم اذا ما وقع امنتم به الان وقد كنتم به تستعجلون ثم قيل للذين

کرا توانید از بیرون خدای، ار هید راست گفتاران. (۳۹) بل دروزن گرفتند بدان، درنگرفتند به علم اوی. نیامد بدیشان عاقبت آن. چنان دروزن گرفتند ایشان کاز پیش ایشان بودند. بنگر چون بود فرجام[1] ستم کاران. (۴۰) زیشان هست کی می بگروید بدان وزیشان هست کی نگروید بدان. خداوند توا داناتر به توهی کناران[2]. (۴۱) ار دروزن گیرند ترا، بگه: مرا عمل من و شما را عمل شما. شما وی‌زاران[3] هید زان‌می کنم ومن‌وی‌زار هم زان می کنید. (۴۲) وزیشان هست کی می نیوشند بی‌توا، ای توا می اشنوانی کوتان[4] را، ار همه هند خرد را کار نمی فرمایند؟ (۴۳) زیشان هست کی می نگرد بی‌توا. ای توا می ره نمای کوران را، ار همه هند نمی گینند؟ (۴۴) خدای ستم نکند ورمردمان چیزی،بی‌مردمان ورنفسها ایشان می‌ستم کنند. (۴۵) آن روز حشر کنیم ایشانرا، گوهی درنگ نکردند بی‌ساعتی از روز. یک دیگر را می اشناسند[5] میان ایشان.زیان کردند ایشان کدروزن گرفتند به پدیره آمدن[6] خدای و نبودند ره‌برداران[7]. (۴۶) ار بنمایم ترا برخی آن می وعده کنیم ایشانرا، یا بمیرانیم ترا، بی ایماست واز آمدن ایشان. واز خدای گوه است ورآن می کنند. (۴۷) هر گرهی را پیغامبری، ازمان آید پیغامبر ایشان، قضا کرده شهد میان ایشان براستی وایشان ستم کرده نشند. (۴۸) می گهند: کی بهد این وعده، ار هید راست گفتاران؟ (۴۹) بگه: پادشای ندارم نفس خود را زیانی و نی سودی، بی آن خواهد خدای.هر گرهی را زمانی. ازمان آید زمان ایشان، پس نشند ساعتی و پیش نشند. (۵۰) بگه: ای چگوهید ار آید به شما عذاب اوی به شو یا روز چمی‌شتاوکنند[8] از آن... اران؟ (۵۱) ای واز ازمان ویجب شد بگرو یستید بدان. ای اکن[9] بودید بدان می شتاوکردید؟ (۵۲) واز گفته شهد ایشانرا



۱ ــ **فرجام:** عاقبت.
۲ ــ **توهی کناران:** بدکاران و تباهکاران.
۳ ــ **وی‌زاران:** بیزاران.
٤ ــ **کوتان:** کران. ٭
۵ ــ **می اشناسند:** می شناسند.
٦ ــ **پدیره آمدن:** دیدار کردن.
۷ ــ **ره‌برداران:** راه‌یافتگان.
۸ ــ **چمی شتاو کنند:** چرا شتاب می کنند.
۹ ــ **اکن:** اکنون. ٭

ظلموا ذوقوا عذاب الخلد هل تجزون إلا بما كنتم تكسبون ويستنبئونك

أحق هو قل إي وربي إنه لحق وما أنتم بمعجزين ولو أن لكل نفس ظلمت ما في

الأرض لافتدت به وأسروا الندامة لما رأوا العذاب وقضي بينهم بالقسط

وهم لا يظلمون ألا إن لله ما في السماوات والأرض ألا إن وعد الله حق ولكن

أكثرهم لا يعلمون هو يحيي ويميت وإليه ترجعون يا أيها الناس قد جاءتكم مو

عظة من ربكم وشفاء لما في الصدور وهدى ورحمة للمؤمنين قل بفضل الله

وبرحمته فبذلك فليفرحوا هو خير مما يجمعون قل أرأيتم ما أنزل الله لكم

من رزق فجعلتم منه حراما وحلالا قل آلله أذن لكم أم على الله تفترون وما ظن

الذين يفترون على الله الكذب يوم القيامة إن الله لذو فضل على الناس ولكن أكثر

[هم] لا يشكرون وما تكون في شأن وما تتلو منه من قرآن ولا تعملون من عمل إلا

كنا عليكم شهودا إذ تفيضون فيه وما يعزب عن ربك من مثقال ذرة في

الأرض ولا في السماء ولا أصغر من ذلك ولا أكبر إلا في كتاب مبين ألا إن أولياء

الله لا خوف عليهم ولا هم يحزنون الذين آمنوا وكانوا يتقون لهم البشرى

في الحياة الدنيا وفي الآخرة لا تبديل لكلمات الله ذلك هو الفوز العظيم ولا

.... ستم کردند: بچشید عذاب جاودانه‌ی، ای پاداش داده شید بی بدان بودید می کسب کردید؟ (۵۳) می آگاهی طلبند از توا، ای حق است آن؟ بگه: بلی، سوگند به خداوند من آن حق است و ناید شما پیشی کناران[1]. (۵٤) ار هر نفسی را بید[2] که ستم کـرد آن در زمین، تا خود را واز خـر ید بدان.واشکرا کنند[3] پشیمانی ازمان گینند[4] عذاب.و قضا کرده شهد میان ایشان براستی و ایشان ستم کرده نشند. (۵۵) بدان که خدای را آن در آسمانها و زمین. بدان که وعده‌ی خدای حق است، بی گو یشتر ایشان نمی دانند. (۵٦) اوی زنده کند و بمیراند. بی اوی واز آورده شید. (۵۷) یا مردمان! آمد به شما پندی از خداوند شما و شفا آن رای در گورها[5] و ره‌نمونی و رحمتی مومنان را. (۵۸) بگه: به فضل خدای و به رحمت اوی بدان کو رامشتی شید[6]، آن گیه زان می بهم کنند[7]. (۵۹) بگه: ای چگوهید آن فرود کرد خدای شما را از روزی، کردید از آن حرام و حلال؟ بگه: خدای دستوری کرد شما را، یا ور خدای می دروغ درحـــینید. (٦۰) چیست ظن ایشان کمی درحـینند ورخدای دروغ به روز رستاخیز؟ خدای خداوند فضلی ورمردمان، بی گو یشتر ایشان شکر نمی گزارند. (٦۱) نیی[8] درکاری و نخوانی از آن از قرانی و نکنی از عملی یانی بیم ور شما گواه که می درر و ید درآن‌وغایب نشهد از خداوند توا چند سنگ[9] موری خورد[10] در زمین و نی در آسمان و نی کهتر از آن و نی مهتر، یانی در کتابی دیدورست. (٦۲) بدان که ولیان خدای نی‌ترس بهد وریشان و نی ایشان انده برند. (٦۳) ایشان بگرو یستند و بودند می بپرخیز یدند. (٦٤) ایشانرا بهد میزدک[11] در زندگانی این گیتی و در آن جهن. بدل کردن نیست سخنان خدای را. آن آنست دست‌بردن[12] بزرگ. (٦۵) نگر

۱ ــ پیشی کناران = مُعجزین .
۲ ــ بید: بود.
۳ ــ اشکرا کنند: آشکارا کنند.
٤ ــ گینند: بینند.
۵ ــ گورها: سینه ها؛ دلها.
٦ ــ کورامشتی شید: باید شاد شو ید.
۷ ــ می بهم کنند: فراهم می آرند.
۸ ــ نیی: نباشی.
۹ ــ چند سنگ: هم سنگ؛ مقدار.
۱۰ ــ خورد: خرد.
۱۱ ــ میزدک: مژده؛ مژدگان.
۱۲ ــ دست‌بردن: پیروزی؛ رستگاری.

يحزنك قولهم إن العزة لله جميعا هو السميع العليم ألا إن لله من في السموات
ومن في الأرض وما يتبع الذين يدعون من دون الله شركاء إن يتبعون إلا الظن و
إن هم إلا يخرصون هو الذي جعل لكم الليل لتسكنوا فيه والنهار مبصرا إن في
ذلك لآيات لقوم يسمعون قالوا اتخذ الله ولدا سبحانه هو الغني له ما في السموات
وما في الأرض إن عندكم من سلطان بهذا أتقولون على الله ما لا تعلمون قل إن
الذين يفترون على الله الكذب لا يفلحون متاع في الدنيا ثم إلينا مرجعهم ثم
نذيقهم العذاب الشديد بما كانوا يكفرون واتل عليهم نبأ نوح إذ قال
لقومه يا قوم إن كان كبر عليكم مقامي وتذكيري بآيات الله فعلى الله توكلت
فأجمعوا أمركم وشركاءكم ثم لا يكن أمركم عليكم غمة ثم اقضوا إلي
ولا تنظرون فإن توليتم فما سألتكم من أجر إن أجري إلا على الله وأمرت أن
أكون من المسلمين فكذبوه فنجيناه ومن معه في الفلك وجعلناهم خلائف
وأغرقنا الذين كذبوا بآياتنا فانظر كيف كان عاقبة المنذرين ثم بعثنا من
بعده رسلا إلى قومهم فجاءوهم بالبينات فما كانوا ليؤمنوا بما كذبوا به من قبل
كذلك نطبع على قلوب المعتدين ثم بعثنا من بعدهم موسى وهارون إلى فرعون و

اندهگن نکند ترا قول ایشان. عزیزی خدای را همه، اوی است اشنوای دانا. (۶۶) بدان که خدای را کی در آسمانها و کی در زمین. پس روی نمی کنند ایشان، کمی خوانند از بیرون خدای شریکانی را، پس روی نمی کنند بی ظن را و ناند ایشان بی می دروغ گهند.
(۶۷) اوی او یست کرد شما را شو تا بیارامید در آن و روز را دیدوری. در آن نشانهاست قومی را کمی اشنند. (۶۸) گفتند: گرفت خدای فرزندی. پاکی او یرا، اوی است وی نیاز. او یرا آن در آسمانها و آن در زمین. نیست نزدیک شما هیچ حجتی بدین، ای می گوهید ور خدای آن نمی دانید؟ (۶۹) بگه: ایشان کمی درحینند[1] ورخدای دروغ. نیک بخت نشند. (۷۰) برخورداری[2] درین گیتی، واز بی ایماست واز آمدن ایشان، واز بچشانیم ایشانرا عذاب سخت بدان بودند می کافر شدند. (۷۱) بخوان وریشان خبر نوح که گفت قوم خود را: یا قوم من! ار بود بزرگ آمد ورشما استادن من و پنددادن من به آیتهای خدای، ورخدای وستام کردم[3]. اندازه کنید کار شما و شریکان شما. واز کومباش کار شما ورشما اندهی، وازبگزارید بی[4] من وزمان مدهید مرا. (۷۲) ار واز گردید، نخهستم[5] از شما هیچ مزدی. نیست مزد من بی ور خدای و فرموده شدم که بم[6] از مسلمانان. (۷۳) دروزن‌گرفتند او یرا و برهانستیم او یرا و کرا وااوی بود در کشتی و کردیم ایشانرا خلیفتان و غرق کردیم ایشانرا که دروزن گرفتند به آیتها ایما. بنگر چون بود فرجام بدس بردگان[7]. (۷۴) واز بفرستادیم... پس اوی پیغامبرانی بی قوم ایشان، آوردند بدیشان دیدوریها. نبودند کبگرو یستند بدان دروزن گرفتند بدان از پیش. چنان مهر کنیم وردلهای گدشتاری کناران[8].
(۷۵) واز بفرستادیم از پس ایشان موسی را وهرون را، بی فرعون

۱ ــ کمی درحینند: که می بافند. ٭
۲ ــ برخورداری: کالا؛ متاع.
۳ ــ وستام کردم: توکل کردم. ٭
٤ ــ بی: به؛ به سوی.
۵ ــ نخهستم: نخواستم.
٦ ــ بم: باشم.
۷ ــ بدس بردگان: بیم کردگان.
۸ ــ گدشتاری کناران: از حد درگذشتگان.

وملايه بآياتنا فاستكبروا وكانوا قوما مجرمين فلما جاءهم الحق من

عندنا قالوا إن هذا لسحر مبين قال موسى أتقولون للحق لما جاءكم أسحر

هذا ولا يفلح الساحرون قالوا أجئتنا لتلفتنا عما وجدنا عليه آباءنا

وتكون لكما الكبرياء في الأرض وما نحن لكما بمؤمنين وقال فرعون

ائتوني بكل ساحر عليم فلما جاء السحرة قال لهم موسى ألقوا ما أنتم ملقون

فلما ألقوا قال موسى ما جئتم به السحر إن الله سيبطله إن الله لا يصلح عمل

المفسدين ويحق الله الحق بكلماته ولو كره المجرمون فما آمن لموسى إلا ذرية

من قومه على خوف من فرعون وملايهم أن يفتنهم وإن فرعون لعال في الأرض

وإنه لمن المسرفين وقال موسى يا قوم إن كنتم آمنتم بالله فعليه توكلوا

إن كنتم مسلمين فقالوا على الله توكلنا ربنا لا تجعلنا فتنة للقوم الظالمين

ونجنا برحمتك من القوم الكافرين وأوحينا إلى موسى وأخيه أن تبوءا لقومكما

بمصر بيوتا واجعلوا بيوتكم قبلة وأقيموا الصلوة وبشر المؤمنين وقال

موسى ربنا إنك آتيت فرعون وملاه زينة وأموالا في الحيوة الدنيا ربنا ليضلوا

عن سبيلك ربنا اطمس على أموالهم واشدد على قلوبهم فلا يؤمنوا حتى يروا

و گره اوی به آیتهای ایما بزرگ‌منشتی کردند و بودند قومی گنه کاران. ﴿۷۶﴾ ازمان آمد بدیشان حق از نزدیک ایما، گفتند: این جادوساری[1] دیدور است. ﴿۷۷﴾ گفت موسی: ای می گوهید[2] حق را ازمان آمد به شما، ای جادوی است این؟ و نیک‌بخت نشند جادوساران. ﴿۷۸﴾ گفتند: ای آمدی بدیما تا بگردانی ایما را زان گندادیم[3] ورآن پدران ایما را؟ و بهد شما دو را بزرگواری در زمین و نیم ایما شما دو را راست کر گرفتاران[4]. ﴿۷۹﴾ گفت فرعون: آرید به من هر جادوساری دانا را. ﴿۸۰﴾ ازمان آمدند جادوساران، گفت ایشانرا موسی: بیوکنید آن شما اوکنداران[5] هید. ﴿۸۱﴾ ازمان بیوکندند، گفت موسی: آن آوردیدآن جادوی است، خدای انوز توه کند آنرا. خدای نیک نکند عمل توهی کناران[6]. ﴿۸۲﴾ و درست کند خدای حق را به سخنان اوی، ار همه دشخواردارند گنه کاران. ﴿۸۳﴾ راست کر نگرفت[7] موسی را بی فرزندانی از قوم اوی ورترسی از فرعون و گره ایشان که در فتنه اوکند ایشانرا. فرعون زورفرازی[8] بود در زمین و اوی از توهی کناران بود. ﴿۸۴﴾ گفت موسی: یا قوم من! ارهید کبگرو یستید به خدای، ور وی وستام کنید ار هید نرم‌شداران[9]. ﴿۸۵﴾ گفتند: ور خدای وستام کردیم. خداوند ایما! مکن ایما را فتنه‌ی قوم ستم کاران را. ﴿۸۶﴾ و برهان ایما را به رحمت توا از قوم کافران. ﴿۸۷﴾ وحی کردیم بی موسی و برادر اوی که جای کنید قوم شما دو را به مصر خانهای وکنید خانهای شما را قبله‌ی و بپای کنید نماز؛ و میزدک‌بر[10] مومنان را. ﴿۸۸﴾ گفت موسی: خداوند ایما! توا دادی فرعون را و گـــره او یرا آرایشتی و مالها در زندگانی این گیتی. خداوند ایما! تا وی‌ره کنند از ره توا. خداوند ایما! محاکن[11] ور مالها ایشان و سخت کن ور دلها ایشان بنگرو یند تا گینند[12]



۱ ــ **جادوساری:** جادوی.
۲ ــ **می گوهید:** می گویید.
۳ ــ **گندادیم:** یافتیم. *
٤ ــ **راست کر گرفتاران:** راست گو دارندگان؛ باور دارندگان.
۵ ــ **اوکنداران:** افکنندگان.
٦ ــ **توهی کناران:** تباه کاران؛ اسراف کنندگان.
۷ ــ **راست کر نگرفت:** بنگرو ید.
۸ ــ **زورفراز:** برتری جو ینده؛ گردن کش.
۹ ــ **نرم‌شداران:** گردن نهادگان.
۱۰ ــ **میزدک‌بر:** مژدگان ده؛ مژده بر.
۱۱ ــ **محاکن:** نیست و ناپیدا کن. *
۱۲ ــ **گینند:** بینند.

العذاب الاليم قال قد اجيبت دعوتكما فاستقيما ولا تتبعان سبيل الذين لا

يعلمون وجاوزنا ببني اسرائيل البحر فاتبعهم فرعون وجنوده بغيا وعدوا حتى

اذا ادركه الغرق قال امنت انه لا اله الا الذي امنت به بنو اسرائيل وانا من

المسلمين الان وقد عصيت قبل وكنت من المفسدين فاليوم ننجيك ببدنك لتكون

لمن خلفك اية وان كثيرا من الناس عن اياتنا لغافلون ولقد بوانا بني اسرائيل

مبوا صدق ورزقناهم من الطيبات فما اختلفوا حتى جاءهم العلم ان ربك يقضي

بينهم يوم القيامة فيما كانوا فيه يختلفون فان كنت في شك مما انزلنا اليك

فسال الذين يقرءون الكتاب من قبلك لقد جاءك الحق من ربك فلا تكونن من الممترين

ولا تكونن من الذين كذبوا بايات الله فتكون من الخاسرين ان الذين حقت عليهم

كلمة ربك لا يؤمنون ولو جاءتهم كل اية حتى يروا العذاب الاليم فلولا كانت

قرية امنت فنفعها ايمانها الا قوم يونس لما امنوا كشفنا عنهم عذاب

الخزي في الحيوة الدنيا ومتعناهم الى حين ولو شاء ربك لامن من في الارض

كلهم جميعا افانت تكره الناس حتى يكونوا مؤمنين وما كان لنفس ان

تؤمن الا باذن الله ويجعل الرجس على الذين لا يعقلون قل انظروا ماذا في السموات

عذاب دردمند کنار[1] (۸۹) گفت: جواب کرده شد خواندن شما دو را. راست بایستید و پس روی مکنید ره ایشانرا کنمی دانند. (۹۰) وگداره کردیم[2] بنی اسرایل را ور دریا. در رسید بدیشان فرعون و سپههای اوی به گدشتاری[3] وستم، تا ازمان در رسید بدوی غرق شدن، گفت: بگرو یستم کاوی نیست خدای مگراوی، بگرو یستند بدوی بنی اسرایل و من از مسلمانان هم. (۹۱) ای اکن[4] نافرمان شدی از پیش و بودی از توهی کناران[5]؟

(۹۲) امروز در بالای اوکنیم ترا به بدن‌توا تا بی کرا پس توا نشانی. و فروانی از مردمان از آیتهای ایما بارخواران[6] اند. (۹۳) جای کردیم بنی اسرایل را جایگه خوش و روزی دادیم ایشانرا از پاکیها. اختلاف نکردند، تا آمد بدیشان علم. خداوند توا حکم کند میان ایشان به روز رستاخیز، در آن می بودند در آن می اختلاف کردند. (۹۴) ارهی درگمامندی زان فرود کردیم بی توا، بپرس ایشانرا کمی خوانند کتاب از پیش توا. آمد به توا حق از خداوند توا. مباش از گمامندشداران[7]. (۹۵) ومباش ازیشان کدروزن گرفتند به آیتهای خدای، تبی[8] از زیان کران. (۹۶) ایشان ویجب شد وریشان سخن خداوند توا، نگرو یند.

(۹۷) ار آید بدیشان هر نشانی، تاگینند[9] عذاب دردمند کنار. (۹۸) چرا نبود دهی بگرو یست منفعت کرد آنرا گرو یشت[10] آن بی گره یونس؛ ازمان بگرو یستند، واز کردیم ازیشان عذاب خواری در زندگانی این گیتی و برخورداری دادیم ایشانرا تابی[11] هنگامی. (۹۹) ار خهستی خداوند توا بگرو یستی کی در زمین همه‌ی ایشان همه، ای توا می مکره کنی[12] مردمانرا تا بند مومنان؟ (۱۰۰) نبهد نفسی را که بگرو ید بی به‌فرمان.... (۱۰۱) .....



۱ ــ **دردمند کنار:** دردناک.
۲ ــ **گداره کردیم:** بگذرانیدیم.
۳ ــ **گدشتاری:** از اندازه درگذشتن؛ ستم کاری.
٤ ــ **اکن:** الان؛ اکنون. ٭
۵ ــ **توهی کناران:** بدکاران؛ تباهکاران.
٦ ــ **بارخواران:** ناآگاهان؛ بی خبران. ٭
۷ ــ **گمامندشداران:** گمان کنان؛ شک کنندگان.
۸ ــ **تبی:** تا باشی.
۹ ــ **گینند:** بینند.
۱۰ ــ **گرو یشت:** گروش؛ ایمان.
۱۱ ــ **تابی:** تا؛ به.
۱۲ ــ **می مکره کنی:** بنا خواست می آوری.

والارض وما تغني الآيات والنذر عن قوم لا يؤمنون فهل ينتظرون الا مثل ايام

الذين خلوا من قبلهم قل فانتظروا اني معكم من المنتظرين ثم ننجي رسلنا

والذين آمنوا كذلك حقا علينا ننج المؤمنين قل يا ايها الناس ان كنتم

في شك من ديني فلا اعبد الذين تعبدون من دون الله ولكن اعبد الله الذي

يتوفيكم وامرت ان اكون من المؤمنين وان اقم وجهك للدين حنيفا ولا تكونن

من المشركين ولا تدع من دون الله ما لا ينفعك ولا يضرك فان فعلت فانك اذا

من الظالمين وان يمسسك الله بضر فلا كاشف له الا هو وان يردك بخير فلا

راد لفضله يصيب به من يشاء من عباده وهو الغفور الرحيم قل يا ايها الناس قد جاءكم

الحق من ربكم فمن اهتدى فانما يهتدي لنفسه ومن ضل فانما يضل عليها وما

انا عليكم بوكيل واتبع ما يوحى اليك واصبر حتى يحكم الله وهو خير الحاكمين

بسم الله الرحمن الرحيم

الر كتاب احكمت آياته ثم فصلت من لدن حكيم خبير الا تعبدوا الا الله انني

لكم منه نذير وبشير وان استغفروا ربكم ثم توبوا اليه يمتعكم متاعا حسنا

و زمین و منفعت نکند نشانها و بدس بران[1] از قومی کنمی گرو یند. ﴿۱۰۲﴾ برمر نمی دارند[2] بی هم چون روزها ایشان که بگدشتند[3] از پیش ایشان. بگه[4]: برمرگیر ید، من واشما از برمرگرفتاران[5] هم. ﴿۱۰۳﴾ واز برهانیم پیغامبران اما را و ایشانرا کبگرو یستند، چنان واجب است وریما برهانیم مومنان را. ﴿۱۰۴﴾ بگه: یا مردمان! ار هید درگمامندی از دین من، برستون نمی کنم[6] ایشانرا کمی برستون کنید از بیرون خدای، بی می برستون کنم آن خدای را کمی میراند شما را و فرموده شدم که بم از مومنان. ﴿۱۰۵﴾ و باستان[7] روی توا دین را پاک و مباش از مشرکان. ﴿۱۰۶﴾ مخوان از بیرون خدای آن رای منفعت نکند ترا و مضرت نکند ترا ار کنی توا، نون[8] از ستم کاران هی. ﴿۱۰۷﴾ ار رساند به توا خدای دشخواری، واز کنار[9] نبهد آنرا مگر اوی. و ار خواهد به توا نیکی، واز گردانستار[10] نبهد فضلی او یرا، رساند آن به کی خواهد از بندگان اوی. اوی است آمرزیدگاری رحمت کنار[11]. ﴿۱۰۸﴾ بگه: یا مردمان! آمد به شما حق از خداوند شما، کی ره‌برد، تره‌برد[12] نفس او یرا و کی وی ره شهد، وی ره شهد وروی و نه ام من ورشما نگه‌وان. ﴿۱۰۹﴾ پس روی کن آن رای می وحی کرده شهد بی توا و شکیوای کن تا حکم کند خدای. اوی گیه حکم کناران[13] است.



سورة هود مائة وثلث عشر آیة

بنام خدای روزی‌دادار[14] رحمت کنار. ﴿۱﴾ سوگند به الف و لام و را، کتابی محکم‌کرده شد[15]، نشانهای آن واز دیدور کرده شد[16]. از نزدیک درست کاری آگه. ﴿۲﴾ برستون‌مکنید مگر خدای را. من شما را از وی بدس بری هم و میزدک بری[17]. ﴿۳﴾ و آمرزشت خواهید از خداوند شما واز توبه کنید بی اوی تا برخورداری دهد شما را برخورداری نیکوا

---

۱ ــ **بدس بران:** بیم کنندگان. *
۲ ــ **برمر نمی دارند:** چشم نمی دارند؛ انتظار ندارند. *
۳ ــ **بگدشتند:** بگذشتند.
٤ ــ **بگه:** بگو.
۵ ــ **برمرگرفتاران:** چشم دارندگان. *
٦ ــ **برستون نمی کنم:** نمی پرستم. *
۷ ــ **باستان:** به پای دار؛ به پای کن.
۸ ــ **نون:** آنگاه. *
۹ ــ **وازکنار:** گشاینده؛ باز برنده.
۱۰ ــ **واز گردانستار:** واگرداننده.
۱۱ ــ **رحمت کنار:** رَحیم.
۱۲ ــ **تره‌برد:** پس ره‌برد.
۱۳ ــ **حکم کناران:** حکم کنندگان؛ داوران.
١٤ ــ **روزی‌دادار:** بخشاینده.
۱۵ ــ **محکم کرده شد:** استوار شد.
۱٦ ــ **دیدور کرده شد:** گشاده و پیدا و روشن باز نمود.
۱۷ ــ **میزدک بر:** مژده دهنده.

إلى أجل مسمى ويؤت كل ذي فضل فضله وإن تولوا فإني أخاف عليكم عذاب يوم كبير

إلى الله مرجعكم وهو على كل شيء قدير ألا إنهم يثنون صدورهم ليستخفوا منه

ألا حين يستغشون ثيابهم يعلم ما يسرون وما يعلنون إنه عليم بذات الصدور

وما من دابة في الأرض إلا على الله رزقها ويعلم مستقرها ومستودعها كل

في كتاب مبين وهو الذي خلق السموات والأرض في ستة أيام وكان عرشه

على الماء ليبلوكم أيكم أحسن عملا ولئن قلت إنكم مبعوثون من بعد الموت

ليقولن الذين كفروا إن هذا إلا سحر مبين ولئن أخرنا عنهم العذاب إلى أمة معدودة

ليقولن ما يحبسه ألا يوم يأتيهم ليس مصروفا عنهم وحاق بهم ما كانوا به يستهزءون

ولئن أذقنا الإنسان منا رحمة ثم نزعناها منه إنه ليؤس كفور ولئن أذقناه نعماء

بعد ضراء مسته ليقولن ذهب السيئات عني إنه لفرح فخور إلا الذين صبروا وعملوا

الصالحات أولئك لهم مغفرة وأجر كبير فلعلك تارك بعض ما يوحى إليك وضائق به

صدرك أن يقولوا لولا أنزل عليه كنز أو جاء معه ملك إنما أنت نذير والله على كل

شيء وكيل أم يقولون افتراه قل فأتوا بعشر سور مثله مفتريات وادعوا من

استطعتم من دون الله إن كنتم صادقين فإلم يستجيبوا لكم فاعلموا أنما أنزل بعلم

تا بی زمانی نام زد کرده.و دهد هر خداوند فضلی را فضل اوی. ار واز گردند، من می ترسم ور شما از عذاب روز بزرگ. ﴿٤﴾ بی خدای است واز آمدن شما. اوی ور هر چیزی تواناست. ﴿٥﴾ بدان ایشان می دوتا کنند[1] گورها[2] ایشان، تا پنهام شند از وی بدان. آن هنگام می درسر کشند[3] جامها ایشان، داند آن می پنهام کنند و آن می اشکرا کنند. اوی داناست بدان در گورها. ﴿٦﴾ نیست هیچ موجنده‌ی[4] در زمین یا نی ورخدای است روزی اوی و داند استادن جای اوی و اسپردن‌جای[5] اوی. همه در کتاب دیدور است. ﴿٧﴾ اوی او یست کبیافرید آسمانها و زمین درشش روز و بود حکم اوی ورآب، تا بیازماید شما را کدام از شما نیکوتر به عمل. ارگوهی: شما انگیختگان[6] بید از پس مرگی، می گهند ایشان که کافر شدند: نیست این بی جادوی دیدور. ﴿٨﴾ ار پس کنیم از یشان عذاب تا بی هنگامی آماریده[7]، می گهند: چمی وازگیرد او یرا.بدان آن روز آمد بدیشان نیست گردانسته از یشان و درگرفت بدیشان، آن بودند بدان می اوسوس کردند. ﴿٩﴾ ار بچشانیم انسان را زیما رحمتی، واز دورکنیم آن‌ازوی،اوی‌نومیدی ناسپاس است. ﴿١٠﴾ ار بچشانیم او یرا نعمتی پس دشخواری کرسید بدوی، می گهد: بشد گستیها ازمن. اوی رامشتی‌شداری[8] فخرکنار[9]ست. ﴿١١﴾ بی ایشان که شکیوای کردند و کردند نیکیها. ایشان ایشانرا بهد آمرزشتی و مزدی بزرگ. ﴿١٢﴾ شاید کتوا هشتار[10]هی برخی آن می وحی کرده شهد بی‌توا و تنگ‌شدار[11]ست بدان گورتوا[12] که نگوهید چرا فرود کرده نشد وروی گنجی، یا نیامد وااوی فریسته‌ی[13] توا بدس‌بر[14] هی. خدای ورهر چیزی نگه‌وان است. ﴿١٣﴾ یا می گهند درحیند[15]آن. بگه: بیارید ده سورت هم چنان‌دروغ‌-درحـــنیده و بخوانید کرا توانید از بیرون خدای، ار هید راست گفتاران. ﴿١٤﴾ ارجواب نکنند شما را، بدانید کان فرود کرده‌شد به علم



١ ــ می‌دوتا کنند: دوتا می کنند.
٢ ــ گورها: سینه ها. *
٣ ــ می‌درسر کشند: درسرمی کشند.
٤ ــ موجنده: جمنده.
٥ ــ اسپردن جای: امانت گاه.
٦ ــ انگیختگان: برانگیختگان.
٧ ــ آماریده: شمرده. *
٨ ــ رامشتی شدار: شادان؛ شادمان.
٩ ــ فخرکنار: نازنده؛ فخرکننده.
١٠ ــ هشتار: دست‌بدارنده.
١١ ــ تنگ‌شدار: تنگ شده.
١٢ ــ توا: تو.
١٣ ــ فریسته: فرشته.
١٤ ــ بدس‌بر: بیم کننده؛ بیم‌نمای.
١٥ ــ درحیند: فرابافت .

الله وان لا اله الا هو فهل انتم مسلمون من كان يريد الحيوة الدنيا وزينتها نوف

اليهم اعمالهم فيها وهم فيها لا يبخسون اولئك الذين ليس لهم في الاخرة الا

النار وحبط ما صنعوا فيها وباطل ما كانوا يعملون افمن كان على بينة من

ربه ويتلوه شاهد منه ومن قبله كتاب موسى اماما ورحمة اولئك يؤمنون به

ومن يكفر به من الاحزاب فالنار موعده فلا تك في مرية منه انه الحق من ربك

ولكن اكثر الناس لا يؤمنون ومن اظلم ممن افترى على الله كذبا اولئك

يعرضون على ربهم ويقول الاشهاد هؤلاء الذين كذبوا على ربهم الا لعنة الله

على الظالمين الذين يصدون عن سبيل الله ويبغونها عوجا وهم بالاخرة هم كافرون

اولئك لم يكونوا معجزين في الارض وما كان لهم من دون الله من اولياء يضاعف

لهم العذاب ما كانوا يستطيعون السمع وما كانوا يبصرون اولئك الذين خسروا

انفسهم وضل عنهم ما كانوا يفترون لا جرم انهم في الاخرة هم الاخسرون

ان الذين امنوا وعملوا الصالحات واخبتوا الى ربهم اولئك اصحاب الجنة هم فيها

خالدون مثل الفريقين كالاعمى والاصم والبصير والسميع هل يستويان مثلا

افلا تذكرون ولقد ارسلنا نوحا الى قومه اني لكم نذير مبين ان لا تعبدوا الا الله

خدای. نیست خدای مگر اوی. ای شما نرم شداران هید؟ (۱۵) کی هست می خواهد زندگانی این گیتی و آرایشت آن، بونده دهیم[1] بی ایشان عملها ایشان درآن وایشان درآن کهسته نشند[2]. (۱۶) ایشان ایشان‌اند که نیست ایشانرا در آن جهن بی‌آتش و توه شد آن کردند در آن و توه است آن بودند می کردند. (۱۷) ای کی هست ور دیدوری از خداوند اوی و می‌خواند او یرا گـــوای داداری از وی؟از پیش اوی کتاب موسی امامی و رحمتی. ایشان می بگرو یند بدان. کی کافر شهد بدان از گرهها ایشان[3] وعده‌ی اوست؛ مباش درگمامندی از آن. آن حق است از خداوند توا. بی گو یشتر مردمان نمی گرو یند. (۱۸) کی ستم کارتر از کی درحیند[4] ور خدای دروغ، ایشان می عرضه کرده شند ور خداوند ایشان و می گهند گواهان: این گره ایشان‌اند که دروغ گفتند ورخداوند ایشان؛ بدان لعنت خدای بـاد ورستم کاران. (۱۹) ایشان می واززنند[5] ازره خدای و می طلبند آنرا کیلی[6] ایشان بدان‌جهن ایشان کافران‌اند. (۲۰) ایشان نبند پیشی کناران[7] در زمین و نبهد ایشانرا از بیرون خدای هیچ ولیانی، یک دو کرده شهد[8] ایشانرا عذاب. نبودند کمی توانستند اشنیدن و نبودند کمی دیدند[9]. (۲۱) ایشان ایشان‌اند که زیان کرد.... ور نفسها ایشان و گم‌شد ازیشان آن بودند می‌دروغ‌درحیدند[10]. (۲۲) حقا[11] کایشان درآن‌جهن ایشان‌اند زیان‌کرتران[12]. (۲۳) ایشان بگرو یستند وکردند نیکیها و نرمی کردند[13] بی‌خداوند ایشان، ایشان ایاران گهیشت بند. ایشان در آنجا جاودانگان‌بند. (۲۴) مثل دو گره چون کورست وکوت[14] و بینا و اشنوا[15] ای گراگر بند بمثل؟ ای پندنپذیر ید؟ (۲۵) بفرستادیم نوح را بی‌قوم اوی. من شما را بدس بری[16] دیدورهم. (۲۶) برستون‌مکنید[17] مگر خدای را.



۱ ـ **بونده دهیم:** تمام بدهیم؛ تمام بگزار یم. *

۲ ـ **کهسته نشند:** کم داده نشوند؛ نقصان نکنند. *

۳ ـ **ایشان:**(ظ: آتش یا آتشان(؟) درست است.)

٤ ـ **درحیند:** ببافد. *

۵ ـ **می وازنند:** می گردانند.

٦ ـ **کیلی:** کژی؛ عیب.

۷ ـ **پیشی کناران=** مُعجزین .

۸ ـ **یک دو کرده‌شهد:** دوچندان شود.

۹ ـ **کمی دیدند:** که می دیدند.

۱۰ ـ **می دروغ درحیدند:** دروغ می بافتند.

۱۱ ـ **حقّا=لا جَرَم:** براستی که.

۱۲ ـ **زیان کرتران:** زیان کارتران.

۱۳ ـ **نرمی کردند:** فروتنی کردند.

۱٤ ـ **کوت:** کر.

۱۵ ـ **اشنوا=**سَمیع.

۱٦ ـ **بدس‌بر:** بیم کننده.

۱۷ ـ **برستون مکنید:** مپرستید.

ني أخاف عليكم عذاب يوم أليم فقال الملأ الذين كفروا من قومه ما نريك

إلا بشرا مثلنا وما نريك اتبعك إلا الذين هم أراذلنا بادي الرأي وما نرى

لكم علينا من فضل بل نظنكم كاذبين قال يا قوم أرأيتم إن كنت على بينة

من ربي وآتاني رحمة من عنده فعميت عليكم أنلزمكموها وأنتم لها كار

هون ويا قوم لا أسألكم عليه مالا إن أجري إلا على الله وما أنا بطارد الذين

آمنوا إنهم ملاقوا ربهم ولكني أراكم قوما تجهلون ويا قوم من ينصرني من

الله إن طردتهم أفلا تذكرون ولا أقول لكم عندي خزائن الله ولا أعلم الغيب

ولا أقول إني ملك ولا أقول للذين تزدري أعينكم لن يؤتيهم الله خيرا الله

أعلم بما في أنفسهم إني إذا لمن الظالمين قالوا يا نوح قد جادلتنا فأكثرت جدا

لنا فأتنا بما تعدنا إن كنت من الصادقين قال إنما يأتيكم به الله إن شاء وما أنتم

بمعجزين ولا ينفعكم نصحي إن أردت أن أنصح لكم إن كان الله يريد أن يغويكم

هو ربكم وإليه ترجعون أم يقولون افتراه قل إن افتريته فعلي إجرامي وأنا بريء

مما تجرمون وأوحي إلى نوح أنه لن يؤمن من قومك إلا من قد آمن فلا تبتئس بما

كانوا يفعلون واصنع الفلك بأعيننا ووحينا ولا تخاطبني في الذين ظلموا

من می‌ترسم ور شما از عذاب روز دردمند کنار[1]. (۲۷) گفتند مهتران ایشان که کافر شدند از قوم اوی: نمی گینیم[2] ترا بی‌آدمی هم چون ایما و نمی گینیم ترا که پس‌روی کردند ترا بی‌ایشان کایشان فروتر ایما هند در ظاهر رای. و نمی گینیم شما را وریما هیچ فضلی، بل می پینداریم شما را دروزنان. (۲۸) گفت: یا قوم من! ای دیدید ار بودم ور دیدوری از خداوند من و دادمرا رحمتی از نزدیک اوی کور شد ورشما؟ ای می‌لازم کندشما را[3] آن و شما آنرا دشخوارداشتاران[4] ؟ (۲۹) یا قوم من! نمی‌خواهم از شما ورآن مالی. نیست مزد من بی‌ورخدای و نام من راندار[5] ایشان کبگرو یستند. ایشان پدیره‌آمداران[6] خداوند ایشان‌اند بی‌من می گینم شما را قومی می‌نادانی کنید. (۳۰) یا قوم من! کی می نصرت کند مرا از خدای ار برانم ایشانرا، ای پندنپذیرید؟ (۳۱) نمی گهم[7] شما را نزدیک من است خزینهای خدای و ندانم غیب و نمی گهم من فریسته‌ی هم و نمی گهم ایشانرا کمی حقیر دارد[8] چشمهای شما ندهد ایشانرا خدای نیکی. خدای داناتر بدان در نفسها ایشان است. من نون[9] از ستم کاران هم. (۳۲) گفتند: یا نوح! پیکار کردی واایما، فروان کردی پیکار ایما... بدیما آن می وعده کنی ایما را ارهی از راست گفتاران. (۳۳) گفت: آرد به شما آن خدای ارخواهد و ناید شما پیشی کناران[10]. (۳٤) ومنفعت نکند شما را نصیحت من، ار خواهم که نصیحت کنم شما را، ار خواهد خدای می‌خواهد که وی‌ره کند شما را اوی خـــداوند شما بی‌اوی وازآورده‌شید[11]. (۳۵) یا می گهند: درحیند[12] آن. بگه: ار درحینَدم آن، ورمن است گنه‌من و من وی‌زار هم زان می گنه کنید. (۳٦) وحی کرده شد بی‌نوح: آن نگرو ید از قوم توا بی کی بگرو ید. اندهگن‌مشه[13] بدان‌بودند می کردند. (۳۷) کن کشتی به علم ایما و فرمان ایما و سخن مگه وامن دریشان که ستم کردند.



۱ ــ **دردمند کنار:** دردناک.
۲ ــ **نمی گینیم:** نمی بینیم.
۳ ــ **می‌لازم کند شما را:** الزام کنیم شما را.
٤ ــ **دشخوارداشتاران:** ناخواهندگان.
۵ ــ **راندار:** دورکننده.
٦ ــ **پدیره‌آمداران:** وارسندگان.
۷ ــ **نمی گهم:** نمی گویم.
۸ ــ **کمی حقیر دارد:** که خوار می دارد؛ به سستی می نگرد.
۹ ــ **نون:** آنگاه. *
۱۰ ــ **پیشی کناران**= مُعجزین.
۱۱ ــ **واز آورده شید:** بازآورده می شوید.
۱۲ ــ **درحیند:** بافت؛ ساخت. *
۱۳ ــ **اندهگن مشه:** نومید مباش.

انهم مغرقون ويصنع الفلك وكلما مر عليه ملا من قومه سخروا منه قال ان

ایشان غرق کردگانند و میکرد کشتی هر باری بگذشت بروی گروهی از قوم او وی افسوس کردندی ازوی گفت اگر

تسخروا منا فانا نسخر منكم كما تسخرون فسوف تعلمون من ياتيه عذاب

افسوس کنی از ما اما او افسوس کنیم از شما چنان می افسوس کنید ازود بدانید کی ایو بروی عذاب

يخزيه ويحل عليه عذاب مقيم حتى اذا جاء امرنا وفار التنور قلنا احمل فيها من

خوار کند او و واجب شود وروی عذابی دایم تا از زمان امد فرمان ما و جوشید تنور گفتیم در وا در وان از

كل زوجين اثنين واهلك الا من سبق عليه القول ولا تخاطبني في الذين ظلموا

هر دو ازین دوا و اهل خود کی پیش کرد وروی عذاب و سخن مکو وا من در ستان که ستم کردند

انهم مغرقون ويصنع الفلك وكلما مر عليه ملا من قومه سخروا منه قال ان

ایشان غرق کردگانند و میکرد کشتی هر باری بر گذشتی بروی گروهی از قوم اوی افسوس کردندی ازوی گفت اگر

تسخروا منا فانا نسخر منكم كما تسخرون فسوف تعلمون ومن امن وما امن

افسوس کنی از ما اما او افسوس کنیم از شما چنان که افسوس کنید ازود بدانید کی بگرویست نگرویست

معه الا قليل وقال اركبوا فيها بسم الله مجريها ومرسيها ان ربي لغفور

وا وی مگر اندکی گفت در نشینید دران بنام خدای است راندن وا ایستادن او که خداوند من امرزنده کار

رحيم وهي تجري بهم في موج كالجبال ونادى نوح ابنه وكان في معزل يا بني

رحیم کار است اینک میرود بدیشان در موجی چون کوهها و خواند نوح پسر او را و بود در کرانه ای پسرک من

اركب معنا ولا تكن مع الكافرين قال ساوي الى جبل يعصمني من الماء قال

در نشین با ما و مباش وا کافران گفت ازود ایما بکوهی که نگه دارد مرا از اب گفت

لا عاصم اليوم من امر الله الا من رحم وحال بينهما الموج فكان من المغرقين

نگه داشت ایشان امروز از فرمان خدای مگر کی رحمت کرد و جدا شود میان ایشان موج شد از غرق کردگان

وقيل يا ارض ابلعي ماءك ويا سماء اقلعي وغيض الماء وقضي الامر واستوت على الجودي

گفته شد ای زمین فرو بر ابت خود و ای اسمان وا ایستی و فرو شد اب و قضا کرده شد کار و باستاد و بکوه جودی

وقيل بعدا للقوم الظالمين ونادى نوح ربه فقال رب ان ابني من اهلي وان وعدك

و گفته شد دوری باد قوم ستمکاران را و خواند نوح خداوند را گفت خداوند من پسر من از اهل من است و وعده تو

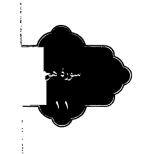
الحق وانت احكم الحاكمين قال يا نوح انه ليس من اهلك انه عمل غير صالح

حق است و تو راست ترین حکم کنندگانی گفت ای نوح اوی نیست از اهل تو اوی کرد و کاری نه نیک

فلا تسالن ما ليس لك به علم اني اعظك ان تكون من الجاهلين قال رب اني اعوذ

مخواه از من انچه نیست ترا بدان علم من پند دهم ترا که نباشی از نادانان گفت خداوند من من پناه

ایشان غرق کردگان‌بند[1]. ﴿۳۸﴾ می کرد کشتی. هر باری برفتی وروی گرهی از قوم اوی، اوسوس کردندی ازوی. گفت: ار اوسوس کنی زیما، ایما اوسوس کنیم از شما چنان می اوسوس کنید. ﴿۳۹﴾ انوز بدانید[2] کی آید بدوی عذابی، خوار کند او یرا و واجب شهد وروی عذابی دایم. ﴿۴۰﴾ تا ازمان آمد فرمان ایما، ورجوشید[3] تنور گفتیم: وردار درآن از هردوا[4] ازنی[5] دوا و اهل ترا.بی کی پیشی کرد وروی عذاب، کی بگرویست. نگرویست واوی بی‌خجاره‌ی[6]. ﴿۴۱﴾ گفت: درنشینید درآن، به نام خدای است راندن آن و وازگرفتن آن. خداوند من آمرزیدگار رحمت کنار[7]ست. ﴿۴۲﴾ آن می رفت بدیشان در موجی چون کهها و بخواند[8] نوح پسر او یرا و بود در کرانه‌ی: یا پسرک من[9]! ورنشین[10] وا ایما و مباش واکافران. ﴿۴۳﴾ گفت: انوز آیم بی کهی نگه دارد مرا از آب. گفت: نگه داشتار[11] نیست امروز از فرمان خدای، بی کی رحمت کرد. و ببشرد[12] میان آن دوا موج. شد از غرق کردگان. ﴿۴۴﴾ گفته شد: یا زمین! فروبر آب توا و یا آسمان! وازگیر[13]. فروشد آب و قضا کرده شد کار و باستاد[14] ور که جودی و گفته شد: دوری باد قوم ستم کاران را. ﴿۴۵﴾ بخواند نوح خداوند او یرا. گفت: خداوند من! پسرک من از اهل من است و وعده‌ی توا حق است و توا راست‌داورتر[15] داوران هی. ﴿۴۶﴾ گفت: یا نوح! اوی نیست از اهل توا. اوی کرد جد[16] نیک. مخواه از من آن نیست ترا بدان علم. من می پند دهم ترا که بی ازنادانان. ﴿۴۷﴾ گفت: خداوند من! من می وازداشت خواهم



۱ ــ **بند**: باشند؛ هستند.
۲ ــ **انوز بدانید**: زودا که بدانید.
۳ ــ **ورجوشید**: برآمد.
۴ ــ **هردوا**: هردو.
۵ ــ **ازن**: جفت؛ گونه.
۶ ــ **خجاره**: اندک؛ کم؛ قلیل. *
۷ ــ **رحمت کنار**=رَحیم.
۸ ــ **بخواند**: آواز داد.
۹ ــ **یا پسرک من**: ای پسر من!
۱۰ ــ **ورنشین**: سوار شو.
۱۱ ــ **نگه‌داشتار**: نگاه دارنده.
۱۲ ــ **ببشرد**: جدا کرد؛ باز داشت. *
۱۳ ــ **وازگیر**: باز دار؛ بازگیر.
۱۴ ــ **باستاد**: راست ایستاد.
۱۵ ــ **راست‌داورتر**: بادادتر؛ درست‌تر.
۱۶ ــ **جد**: غیر؛ جز.

بك ان اسئلك ما ليس لي به علم والا تغفر لي وترحمني اكن من الخاسرين قيل يا نوح

اهبط بسلام منا وبركات عليك وعلى امم ممن معك وامم سنمتعهم ثم

يمسهم منا عذاب اليم تلك من انباء الغيب نوحيها اليك ما كنت تعلمها

انت ولا قومك من قبل هذا فاصبر ان العاقبة للمتقين والى عاد اخاهم هودا

قال يا قوم اعبدوا الله ما لكم من اله غيره ان انتم الا مفترون يا قوم لا اسئلكم

عليه اجرا ان اجري الا على الذي فطرني افلا تعقلون ويا قوم استغفروا ربكم

ثم توبوا اليه يرسل السماء عليكم مدرارا ويزدكم قوة الى قوتكم ولا تتولوا

مجرمين قالوا يا هود ما جئتنا ببينة وما نحن بتاركي آلهتنا عن قولك وما نحن لك

بمؤمنين ان نقول الا اعتريك بعض آلهتنا بسوء قال اني اشهد الله واشهدوا

اني بريء مما تشركون من دونه فكيدوني جميعا ثم لا تنظرون اني توكلت على

الله ربي وربكم ما من دابة الا هو آخذ بناصيتها ان ربي على صراط مستقيم فان

تولوا فقد ابلغتكم ما ارسلت به اليكم ويستخلف ربي قوما غيركم ولا تضرونه

شيئا ان ربي على كل شيء حفيظ ولما جاء امرنا نجينا هودا والذين آمنوا معه برحمة

منا ونجيناهم من عذاب غليظ وتلك عاد جحدوا بآيات ربهم وعصوا رسله

به توا که خواهم از توا آن نیست مرا بدان علمو ار بنیامرزی مرا و رحمت نکنی ورمن، بم از زیان کران. (۴۸) گفته شد: یا نوح! فرودشه[1] به سلامی زیما و برکهای[2] ورتوا، ور گرههای از کی وا توا.و گرههای انوز[3] برخورداری دهیم ایشانرا واز رسد بدیشان درآن عذابی دردمند کنار. (۴۹) آن از خبرهای غیب هند. می وحی کنیم آن بی توا نبودی کدانستی آن توا و نی قوم توا از پیش این. شکیوای کن عاقبت پرخیزکاران را. (۵۰) بی عادیان برادر ایشانرا، هود را، گفت: یا قوم من! برستون کنید[4] خدای را. نیست شما را هیچ خدای جد اوی. ناید شما بی دروغ درحینداران[5]. (۵۱) یا قوم من! نمی خواهم از شما ورآن مزدی نیست مزدمن بی ور وی که بیافرید مرا، ای خرد راکار نفرمایید؟ (۵۲) یا قوم من! آمرزشت خواهید از خداوند شما، واز توبه کنید بی اوی تا بفرستد آسمان را ورشما گواریدار[6] و بیوزاید شما را قوتی وا قوت شما، واز مگردید گنه کاران. (۵۳) گفتند: یا هود! نیاوردی بدیما دیدوری و نیم ایما هشتاران[7] خدایان ایما از قول توا و نیم ایما ترا راست کر گرفتاران[8]. (۵۴) نمی گهم بی رسانیدند به توا برخی خدایان ایما دیوانه‌ی .گفت: من می گوه گیرم[9] خدای را. گوه‌بید[10] من وی‌زار[11]هم زان می شرک گیرید. (۵۵) از بیرون اوی.کید- کنید مرا همه، واز زمان مدهید مرا. (۵۶) من وستام کـردم[12] ورخدای خداوند من و خداوند شما. نیست هیچ موجنده‌ی[13] یانی اوی گرفتار[14]ست به پنک[15] اوی. خداوند من ور راهی راست است. (۵۷) ار وازگردید، رسانیدم به شما آن فرستاده شدم بدان بی شما و خلیفت کند خداوند من قومی جد شما و زیان نکنید او یرا چیزی. خداوند من ور هر چیزی نگه‌وان است. (۵۸) ازمان آمد فرمان ایما، برهانستیم هود را و ایشانرا کبگرو یستند وا اوی به رحمتی زیما و برهانستیم ایشانرا از عذابی زوش[16]. (۵۹) آن‌اند عادیان،نارای- شدند[17] به آیتهای خداوند ایشان و نافرمان شدند پیغامبران او یرا



---

۱ ــ فرودشه: فرود شو؛ فرود آی.
۲ ــ برکهای: برکتها؛ فزونیها.
۳ ــ انوز: زودا؛ زودبود که.
٤ ــ برستون کنید: بپرستید. *
۵ ــ دروغ درحینداران: دروغ سازان. *
٦ ــ گواریدار: ریزنده؛ بسیار بارنده.
۷ ــ هشتاران: دست‌بازدارندگان.
۸ ــ راست کر گرفتاران: باوردارندگان.
۹ ــ می گوه گیرم: گواه می گیرم.
۱۰ ــ بید: باشید.
۱۱ ــ وی‌زار: بیزار.
۱۲ ــ وستام کردم: توکل کردم؛ اعتماد کردم. *
۱۳ ــ موجنده: جمنده.
۱٤ ــ گرفتار: گیرنده.
۱۵ ــ پنک: موی پیشانی. *
۱٦ ــ زوش: سخت و درشت. *
۱۷ ــ نارای شدند: منکر شدند. *

وَأُتْبِعُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا إِنَّ عَادًا

كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بُعْدًا لِعَادٍ قَوْمِ هُودٍ وَإِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ

اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا

فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُجِيبٌ قَالُوا يَا صَالِحُ قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوًّا

قَبْلَ هَذَا أَتَنْهَانَا أَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا وَإِنَّنَا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ قَالَ

يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَآتَانِي مِنْهُ رَحْمَةً فَمَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ عَصَيْتُهُ

فَمَا تَزِيدُونَنِي غَيْرَ تَخْسِيرٍ وَيَا قَوْمِ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةً فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ

اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ قَرِيبٌ فَعَقَرُوهَا فَقَالَ تَمَتَّعُوا فِي دَارِكُمْ

ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ذَلِكَ وَعْدٌ غَيْرُ مَكْذُوبٍ فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا صَالِحًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ

بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَمِنْ خِزْيِ يَوْمِئِذٍ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ وَأَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةُ

فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا أَلَا إِنَّ ثَمُودَ كَفَرُوا رَبَّهُمْ

أَلَا بُعْدًا لِثَمُودَ وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ

فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِيذٍ فَلَمَّا رَأَى أَيْدِيَهُمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكِرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ

خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمِ لُوطٍ وَامْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحِكَتْ فَبَشَّرْنَاهَا

(۸۵) یا قوم من! وفا کنید[۱] به پیمانه و ترازوا[۲] به راستی و مکهید[۳] مردمانرا چیزها ایشان و مرو ید در زمین توهی کناران[۴]. (۸٦) طاعت خدای گیه بهد شما را، ارهید گرو یستاران[۵] و نیم من ورشما نگه‌وان. (۸۷) گفتند: یا شعیب! ای دین توا می فرماید ترا که بهیلیم[٦] آن می برستون کردند[۷] پدران ایما، یا آن که کنیم در مالها ایما آن خواهیم؟ توا توهی[۸] وی‌خردی نادان. (۸۸) گفت: یا قوم من! ای دیدید ار بودم ور دیدوری از خداوند من و روزی داد مرا ازوی روزی نیکوا؟ نمی خواهم که مخالف شم شما را بی‌آن واز زدم شما را از آن. نمی خواهم بی نیکی‌کردن چند توانم.نیست توفیق من بی‌به‌خدای وروی وستام-کردم[۹] و بی‌اوی واز آیم. (۸۹) یا قوم من! نگر کسب نـــکند شما را مخالفت من که رسد به شما هم‌چنان رسید به قوم نوح یا قوم هود یا قوم صالح وناند[۱۰] قوم لوط از شما دور. (۹۰) آمرزشت خواهید از خداوند شما. واز توبه کنید بی‌اوی. خداوند من رحمت کناری[۱۱] دوست‌داشتارست[۱۲]. (۹۱) گفتند: یا شعیب! درنمی یاویم[۱۳] فروانی زان می گوهی. ایما می گینیم[۱۴] ترا دریما سست؛ار نبودی گره توا به سنگ بکشتی ترا و نه‌ای تواوریما[۱۵]عزیز. (۹۲) گفت: یا قوم من! ای گره‌من‌عزیزترهند[۱٦] ورشما از خدای؟ و گرفتید او یرا گــداره‌ی شما پس پـــشتی. خداوند من بدان می کنید درگرفتار[۱۷]ست. (۹۳) یا قوم من! کار کنید ورجایگه شما، من کارکنار[۱۸] هم. انوز بدانید کی آید بدوی عذابی،خوار کند آنرا و کی اوی دروزن‌گـرفتار[۱۹]ست؛برمرگیرید[۲۰]، من‌وا شمابرمرگرفتار[۲۱] هم. (۹٤) ازمان آمد فرمان، ایما برهانستیم شعیب را وایشانرا کبگرو یستند وااوی به رحمتی زیما و بگرفت ایشانرا که ستم کردند صیحت، شدند در خانها ایشان مردگان.

سورهٔ هود
۱۱

۱ ــ وفا کنید به: تمام کنید.
۲ ــ ترازوا: ترازو.
۳ ــ مکهید: مکاهید.
٤ ــ توهی کناران: تباه کاران.
۵ ــ گرو یستاران: گرو یدگان.
٦ ــ بهیلیم: دست بداریم؛ بگذاریم.
۷ ــ می برستون کردند: می پرستیدند. *
۸ ــ توا توهی: تو توهستی.
۹ ــ وستام کردم: توکل کردم. *
۱۰ ــ ناند: نه اند؛ نیستند.
۱۱ ــ رحمت کنار=رَحیم.
۱۲ ــ دوست‌داشتار: مهربان؛ دوستدار.
۱۳ ــ درنمی‌یاویم: نمی فهمیم.
۱٤ ــ می گینیم: می بینیم.
۱۵ ــ وریما: برما.
۱٦ ــ هند: هستند.
۱۷ ــ درگرفتار= محط.
۱۸ ــ کارکنار: کننده.
۱۹ ــ دروزن‌گرفتار: دروغ زن. *
۲۰ ــ برمرگیرید: چشم بدارید : منتظر باشید. *
۲۱ ــ برمر گرفتار: رقیب؛ چشم دارنده. *

كأن لم يغنوا فيها ألا بعدا لمدين كما بعدت ثمود ولقد أرسلنا موسى بآياتنا الى

فرعون وملائه فاتبعوا أمر فرعون وما أمر فرعون برشيد يقدم قومه يوم

بفرعون وگروه او پس پیروی کردند فرمان فرعون را ... پیش رود گروه خود را روز

القيامة فأوردهم النار وبئس الورد المورود وأتبعوا في هذه لعنة ويوم

رستاخیز پس درآورد ایشانرا آتش ... در پس کرده شدند درین لعنت و روز

القيامة بئس الرفد المرفود ذلك من أنباء القرى نقصه عليك منها قائم وحصيد

رستاخیز ... عطا ... داده ... آن از خبرها ... میخوانیم بر تو ... ایستاده و درو ده

وما ظلمناهم ولكن ظلموا أنفسهم فما أغنت عنهم آلهتهم التي

ستم نکردیم ایشانرا ... پس سود نکرد ازیشان خدایان ایشان آن

يدعون من دون الله من شيء لما جاء أمر ربك وما زادوهم غير تتبيب وكذلك

می خوانند از فرود خدای ... آن زمان ... آمد فرمان خداوند تو ... جز زیان ... چنین است

أخذ ربك إذا أخذ القرى وهي ظالمة إن أخذه أليم شديد إن في ذلك لآية لمن

گرفتن خداوند تو آن زمان ... دیه‌ها را ... ستمکار ... گرفتن او ... دران نشانی ... مر کسی را

خاف عذاب الآخرة ذلك يوم مجموع له الناس وذلك يوم مشهود وما نؤخره

ترسید از عذاب ... آن روزی ... گرد کرده ... و آن روزی حاضر آمده ... و پس نمیکنیم آنرا

إلا لأجل معدود يوم يأت لا تكلم نفس إلا بإذنه فمنهم شقي وسعيد فأما الذين

... روز که آید ... سخن نگوید ... مگر بدستوری او ... ازیشان بدبخت ... و نیکبخت ... اما آنان

شقوا ففي النار لهم فيها زفير وشهيق خالدين فيها ما دامت السماوات

... در آتش ... ایشانرا ... جاویدان ... آسمانها

والأرض إلا ما شاء ربك إن ربك فعال لما يريد وأما الذين سعدوا ففي الجنة خالدين

و زمین مگر آنکه خواهد خداوند تو ... کارکننده ... اما آنانکه نیکبخت ... در بهشت ... جاویدان

فيها ما دامت السماوات والأرض إلا ما شاء ربك عطاء غير مجذوذ فلا تك

... آسمانها و زمین مگر آنکه خواهد خداوند تو ... عطا ... پس مباش

في مرية مما يعبد هؤلاء ما يعبدون إلا كما يعبد آباؤهم من قبل وإنا لموفوهم

... ازآنچه می پرستند ... مگر چنانکه ... پدران ایشان از پیش ...

نصيبهم غير منقوص ولقد آتينا موسى الكتاب فاختلف فيه ولولا كلمة سبقت

... ایشان ... و دادیم موسی را کتاب ... اختلاف کرده شد دران ... اگر نبودی سخنی ...

(۹۵) گوهی[1] نبودند درآن بدان دوری باد مدینیانرا، چنان هلاک شدند ثمودیان.
(۹۶) بفرستادیم موسی را به آیتها ایما حجتی دیدور. (۹۷) بی فرعون و گره اوی پس‌روی کردند فرمان فرعون را و نبود فرمان فرعون نیک. (۹۸) پیش روی کند قوم او یرا به روز رستاخیز. پیش برد ایشانرا ورآتش. گد بهد[2] پیش آمدن و پیش آورده[3]. (۹۹) و در رسانیده شدند درین گیتی لعنتی و به روز رستاخیز گد بهد عطای داده. (۱۰۰) آن از خبرها دهها است. می قصه کنیم آن ورتوا زان هست استادار[4] ودروده[5]. (۱۰۱) ستم نکردیم وریشان، بی ستم کردند ورنفسها ایشان. واز نکرد ازیشان خدایان ایشان آن کمی‌خوانند از بیرون خدای از چیزی، ازمان آمد فرمان خداوند توا و نیوزود ایشانرا جد زیانی. (۱۰۲) چنان است گرفتن خداوند توا، ازمان[6] بگیرد دهها را و آن ستم کار. گرفتن اوی دردمند کناری[7] سخت است. (۱۰۳) در آن نشانی کرا ترسد از عذاب آن جهن. آن روزی بهم کرده‌بند[8] آنرا مردمان و آن روزی حاضر آمده[9] بهد. (۱۰۴) و پس نکنیم آنرا بی زمانی آماریده[10] را. (۱۰۵) آن روز آید سخن نگهد نفسی بی به فرمان اوی، زیشان بهد گدبخت[11] ونیک بخت. (۱۰۶) اما ایشان که گدبخت شدند درآتش، ایشانرا درآنجا نالیدنی[12] بهد و خنک زدنی[13]. (۱۰۷) جاودانگان بند درآن چند دایم بند آسمانها و زمین بی آن خواهد خداوند توا، خداوند توا کنار[14] ست آن رای[15] می خواهد. (۱۰۸) اما ایشان که نیک بخت شدند، درگهیشت جاودانگان بند درآن چند دایم بند آسمانها و زمین بی آن خواهد خداوند توا، عطای جد[16] بریده. (۱۰۹) مباش درگمامندی[17] زان می برستون‌کنند[18] این گره. برستون نمی کنند بی هم چنان می برستون کردند پدران ایشان از پیش. و ایما بونده داداران[19] هیم نیاوه‌ی[20] ایشان جد کهسته[21]. (۱۱۰) دادیم موسی را کتاب. اختلاف کرده شد در آن. ار نبودی سخنی پیشی کرد

---

۱ ــ **گوهی:** گویی؛ پنداری.
۲ ــ **گد بهد:** بد باشد.
۳ ــ **پیش آورده:** درآمدن‌جای؛ جایی که به آن رسند.
٤ ــ **استادار:** برپای ایستاده.
۵ ــ **دروده:** کوفته و زیر و زبر شده.
٦ ــ **ازمان:** هنگامی که.
۷ ــ **دردمند کنار:** دردناک.
۸ ــ **بهم کرده بند:** فراهم آورده باشند.
۹ ــ **حاضر آمده:** گواه گرفته.
۱۰ ــ **آماریده:** شمرده. *
۱۱ ــ **گدبخت:** بدبخت.
۱۲ ــ **نالیدن**= زفیر.
۱۳ ــ **خنک زدن** = شهق: خروش و بانگ. *
۱٤ ــ **کنار:** کننده.
۱۵ ــ **آن رای:** آن را که. *
۱٦ ــ **جد:** جز؛ غیر.
۱۷ ــ **گمامندی:** گمان و شک.
۱۸ ــ **می برستون کنند:** می پرستند. *
۱۹ ــ **بونده داداران:** تمام دهندگان. *
۲۰ ــ **نیاوه:** بهره؛ برخ؛ نصیب. *
۲۱ ــ **کهسته:** کاسته.

سورهٔ هود ۱۱

من ربك لفي شك منه مريب وإن كلا لما ليوفينهم ربك أعمال

هم إنه بما يعملون خبير فاستقم كما أمرت ومن تاب معك ولا تطغوا إنه

بما تعملون بصير ولا تركنوا إلى الذين ظلموا فتمسكم النار وما لكم من

دون الله من أولياء ثم لا تنصرون وأقم الصلوة طرفي النهار وزلفا من الليل

إن الحسنات يذهبن السيئات ذلك ذكرى للذاكرين واصبر فإن الله لا يضيع

أجر المحسنين فلولا كان من القرون من قبلكم أولوا بقية ينهون عن الفساد

في الأرض إلا قليلا ممن أنجينا منهم واتبع الذين ظلموا ما أترفوا فيه وكانوا

مجرمين وما كان ربك ليهلك القرى بظلم وأهلها مصلحون ولو شاء ربك لجعل

الناس أمة واحدة ولا يزالون مختلفين إلا من رحم ربك ولذلك خلقهم وتمت

كلمة ربك لأملأن جهنم من الجنة والناس أجمعين وكلا نقص عليك من أنباء

الرسل ما نثبت به فؤادك وجاءك في هذه الحق وموعظة وذكرى للمؤمنين

وقل للذين لا يؤمنون اعملوا على مكانتكم إنا عاملون وانتظروا إنا منتظرون

ولله غيب السموات والأرض وإليه يرجع الأمر كله فاعبده وتوكل عليه وما

ربك بغافل عما تعملون

از خداوند توا قضا کرده شدی میان ایشان، ایشان درگمامندی هند از آن گمامندکنار[1]. (۱۱۱) همه را بونده دهیم[2] ایشانرا خداوند توا عملها ایشان، اوی بدان می کنید آگه است. (۱۱۲) راست بایست چنان فرموده شدی و کی توبه کرد واتــوا. وی‌رهی مکنید اوی بدان می کنید بیناست. (۱۱۳) مگردیدبی[3] ایشان که ستم کردند رسد به شما آتش و نبهد شما را هیچ از بیرون خدای هیچ ولیانی، واز نصرت کرده‌نشید. (۱۱٤) بپای کن نماز در دو کرانه‌ی روز و ساعتهای از شو. نیکو یها ببرند گستیها را. آن ایادکردی ایادکناران[4] را. (۱۱۵) و شکیوای کن. خدای ضایع نکند مزد نیکوی کناران[5]. (۱۱٦) چرا نبود از گرهها از پیش شما خداوندان طاعت، می واز زدند از توهی در زمین بی‌خجاره[6]ی از کی برهانستیم ازیشان و پس‌روی کردند ایشان که ستم کردند، آن نعمت داده شدند در آن و بودند گنه کاران. (۱۱۷) نیست خداوند توا تا هلاک کند دهها را به ستمی و اهل آن نیکی کناران[7]. (۱۱۸) ارخهستی[8] خداوند توا، کردی مردمانرا یک گره و همیشه اختلاف کناران[9]. (۱۱۹) بی کی رحمت کرد خداوند توا آن‌رای[10] بیافرید ایشانرا و تمام شد سخن خداوند توا، پر کنم دوزخ را از جنیان و مردمان همه. (۱۲۰) همه می قصه کنیم ورتوا از خبرهای پیغامبران آن باستانیم[11] بدان‌دل توا وآمد به توا درین حق و پندی و ایادکردی[12] مومنان را. (۱۲۱) بگه ایشانرا کنمی گرو یند: کار کنید ورجایگه شما، ایما کارکناران[13] هیم. (۱۲۲) وبرمرگیرید[14]، ایما برمرگرفتاران[15] هیم. (۱۲۳) خدای را ناپدیدی آسمانها و زمین، بی‌اوی واز آید کارهمه‌ی آن. برستون کن[16] او یرا و وستام کن[17] وروی. نیست خداوند توا بارخوار[18] زان می کنید.

سورة یوسف مائة واحدعشر آیة

مکیة



۱ ــ **گمامند کنار:** گمان‌مند؛ به گمان شده.
۲ ــ **بونده دهیم:** تمام دهیم. ◦
۳ ــ **بی:** به؛ به سوی.
٤ ــ **ایادکناران:** یاد کاران؛ پند گیرندگان. ◦
۵ ــ **نیکوی کناران:** نیکان؛ نیکوکاران.
٦ ــ **خجاره:** اندک. ◦
۷ ــ **نیکی کناران:** بسامانان و به صلاح آمدگان.
۸ ــ **خهستی:** خواستی: می خواست.
۹ ــ **اختلاف کناران:** خلاف کنندگان.
۱۰ ــ **آن رای:** آن را که. ◦
۱۱ ــ **باستانیم:** استوار گردانیم.
۱۲ ــ **اباد کرد:** پند.
۱۳ ــ **کارکناران:** کنندگان.
۱٤ ــ **برمر گیرید:** چشم دارید. ◦
۱۵ ــ **برمر گرفتاران:** چشم دارندگان. ◦
۱٦ ــ **برستون کن:** بپرست. ◦
۱۷ ــ **وستام کن:** توکل کن؛ اعتماد کن. ◦
۱۸ ــ **بارخوار:** ناآگاه؛ بی خبر. ◦

بسم الله الرحمن الرحيم

الر تلك ايات الكتاب المبين انا انزلناه قرانا عربيا لعلكم تعقلون نحن نقص

عليك احسن القصص بما اوحينا اليك هذا القران وان كنت من قبله لمن الغافلين

اذ قال يوسف لابيه يا ابت اني رايت احد عشر كوكبا والشمس والقمر رايتهم

لي ساجدين قال يا بني لا تقصص رؤياك على اخوتك فيكيدوا لك كيدا ان الشيطان

للانسان عدو مبين وكذلك يجتبيك ربك ويعلمك من تاويل الاحاديث ويتم نعمته

عليك وعلى ال يعقوب كما اتمها على ابويك من قبل ابراهيم واسحق ان ربك

عليم حكيم لقد كان في يوسف واخوته ايات للسائلين اذ قالوا ليوسف واخوه

احب الى ابينا منا ونحن عصبة ان ابانا لفي ضلال مبين اقتلوا يوسف او اطرحوه

ارضا يخل لكم وجه ابيكم وتكونوا من بعده قوما صالحين قال قائل منهم لا

تقتلوا يوسف والقوه في غيابت الجب يلتقطه بعض السيارة ان كنتم فاعلين قالوا

يا ابانا ما لك لا تامنا على يوسف وانا له لناصحون ارسله معنا غدا يرتع ويلعب وانا له

لحافظون قال اني ليحزنني ان تذهبوا به واخاف ان ياكله الذئب وانتم عنه غافلون

قالوا لئن اكله الذئب ونحن عصبة انا اذا لخاسرون فلما ذهبوا به واجمعوا ان

به نام خدای مهربانی رحمت کنار[1]. (۱) سوگند به الف و لام و را کان آیتهای کتاب دیدور هند[2]. (۲) ایما فرود کردیم آنرا قرانی به تازی، شاید کشما خرد را کار فرمایید. (۳) ایما می قصه کنیم ورتوا نیکوتر قصها، بدان وحی کردیم بی‌توا این قران و بودی از پیش آن از بارخواران[3]. (٤) گفت یوسف پدر او یرا: یا پدر من! من دیدم یازده ستاره و خرشید و مه، دیدم ایشانرا مرا سجده گرفتاران[4]. (۵) گفت: یا پسرک من! قصه مکن خواب توا[5] ور برادران توا، کید کنند ترا کیدی. دیو انسان را دشمنی دیدور[6]ست. (٦) چنان بگزیند ترا خداوند توا و بیاموزد ترا از تفسیر حدیثها و تمام کند نعمت اوی ور تواورگره یعقوب چنان تمام‌کرد آن ور پدر توا از پیش ابرهیم واسحق. خداوند توا دانای درست کارست. (۷) بود دریوسف و برادران اوی نشانها پرسیداران[7] را. (۸) گفتند: یوسف و برادر اوی دوستراند بی‌پدر ایما زیما و ایما گرهی اند. پدر ایما در وی‌رهی دیدورست. (۹) بکشید یوسف را یا اوکنید او یرا به زمینی تا خالی شهد[8] شما را روی پدر شما و بید از پس اوی قومی نیکان. (۱۰) گفت گفتاری[9] زیشان: مکشید یوسف را و اوکنید او یرا درناپدیدی چه، تا وردارند او یرا برخی کاروان، ار هید کناران[10]. (۱۱) گفتند: یا پدر ایما! چیست ترا کخستوار نمی گیری[11] ایما را وریوسف؟ ایما او یرا نصیحت کناران[12]هیم[13]. (۱۲) بفرست او یرا وا ایما فردا تا گوسبند چرانیم و بازی‌کنیم. ایما[14] او یرا نگه‌داشتاران[15] هند[16]. (۱۳) گفت: من می اندهگن کند مرا کببرید او یرا و ترسم کبخورد او یرا گرگ و شما از وی بارخواران هید. (۱٤) گفتند: ار بخورد او یرا گرگ، ایما گرهی اند، ایمانون[17] ز یان کران[18] هیم. (۱۵) ازمان ببردند او یرا واندازه‌کردند که

سورة یوسف ۱۲

۱ ــ **رحمت کنار**= رَحیم.
۲ ــ **هند**: هستند.
۳ ــ **بارخواران**: ناآگاهان. *
٤ ــ **سجده گرفتاران**: سجده کنان.
۵ ــ **توا**: تو.
٦ ــ **دیدور**: آشکار.
۷ ــ **پرسیداران**: پرسندگان.
۸ ــ **خالی شهد**: تنها ماند.
۹ ــ **گفتار**: گوینده.
۱۰ ــ **کناران**: کنندگان.
۱۱ ــ **کخستوار نمی گیری**: که استوارنمی داری.
۱۲ ــ **نصیحت کناران**: نصیحت کنندگان.
۱۳ ــ **هیم**: هستیم.
۱٤ ــ **ایما**: ما.
۱۵ ــ **نگه‌داشتاران**: نگاه‌بانان.
۱٦ ــ **هند**: اند؛ هستیم. *
۱۷ ــ **نون**: آنگاه. *
۱۸ ــ **زیان کران**: زیان کاران.

يجعلوه في غيابت الجب واوحينا اليه لتنبئنهم بامرهم هذا وهم لا يشعرون

وجاءو اباهم عشاء يبكون قالوا يا ابانا انا ذهبنا نستبق وتركنا يوسف

عند متاعنا فاكله الذئب وما انت بمؤمن لنا ولو كنا صادقين وجاءو على

قميصه بدم كذب قال بل سولت لكم انفسكم امرا فصبر جميل والله المستعان

على ما تصفون وجاءت سيارة فارسلوا واردهم فادلى دلوه قال يا بشرى هذا

غلام واسروه بضاعة والله عليم بما يعملون وشروه بثمن بخس دراهم معدودة

وكانوا فيه من الزاهدين وقال الذي اشتريه من مصر لامراته اكرمي مثويه

عسى ان ينفعنا او نتخذه ولدا وكذلك مكنا ليوسف في الارض ولنعلمه من تا

ويل الاحاديث والله غالب على امره ولكن اكثر الناس لا يعلمون ولما بلغ

اشده اتيناه حكما وعلما وكذلك نجزي المحسنين وراودته التي هو في بيتها

عن نفسه وغلقت الابواب وقالت هيت لك قال معاذ الله انه ربي احسن مثواي

انه لا يفلح الظالمون ولقد همت به وهم بها لولا ان رای برهان ربه كذلك

لنصرف عنه السوء والفحشاء انه من عبادنا المخلصين واستبقا الباب وقدت

قميصه من دبر والفيا سيدها لدا الباب قالت ما جزاء من اراد باهلك سوءا الا ان

کنند او یرا در ناپدیدی[1] چاه و وحی کردیم بی اوی آگه کنی ایشانرا به کار ایشان این؛وایشان ندانستند. ﴿۱۶﴾ آمدند به پدر ایشان شبانگاه می گریستند. ﴿۱۷﴾ گفتند: یا پدر ایما! ایما بشدیم می تیرانداختیم[2] وبهیشتیم[3] یوسف را نزدیک کالای ایما، بخورد او یرا گرگ و نه ای توا راست کر گرفتار[4] ایما را، ار همه هند راست گفتاران. ﴿۱۸﴾ آوردند ور پیراهن اوی خونی به دروغ. گفت: بل بیاراست شما را نفسهای شما کاری؛شکیوای نیکوا؛خدای عون-خهسته[5] ورآن می صفت کنید. ﴿۱۹﴾ آمد کاروانی، بفرستادند اوکش[6] ایشانرا. فرود-هشت دول[7] اوی، گفت: یا میزدک[8] من این غلامی. و پنهام کردند او یرا اخریانی[9]، خدای داناست بدان می کنند. ﴿۲۰﴾ بفروختند او یرا به بهای کهسته[10] درمهای شمرده و بودند دروی از خوش کامه شداران[11]. ﴿۲۱﴾ گفت اوی کبخرید[12] او یرا از مصر زن او یرا: کرامت کـــن بجای اوی شاید که منفعت کند ایما را، یا گیریم او یرا فرزندی. چنان جای کردیم یوسف را در زمین تا بیاموزیم او یرا از تفسیر حدیثها. خدای غلبه کنار[13]ست ور کار اوی.بی[14] گو یشتر[15] مردمان نمی دانند. ﴿۲۲﴾ ازمان رسید به قوت اوی، دادیم او یرا حکم و علم، چنان پاداش دهیم نیکوی کناران[16] را. ﴿۲۳﴾ بخواست او یرا آن زن کاوی در خانه ی اوی بود از نفس اوی و ببست درها و گفت: بیا ترا ام. گفت: وازداشت[17] خدای اوی خداوند من است، نیکوا کرد بجای من. آن نیک بخت نشند ستم کاران. ﴿۲۴﴾ اندیشه کرد زلیخا به یوسف و اندیشه کردی یوسف به زلیخا، ار آنرا نبود کدید حجت خداوند اوی. چنان تا بگردانیم ازوی گدی و فاحشی. اوی از بندگان ایما یکتاکناران[18] بود. ﴿۲۵﴾ بشتافتند به در و بدرید پیراهن اوی از پس و گندادند[19] شوی او یرا نزدیک در. گفت: چیست پاداش کی خواست به اهل توا گدی، بی آن که

سورهٔ یوسف ۱۲

۱ ــ **ناپدیدی**: بن؛ ته؛ کنج؛ تاریکی.
۲ ــ **می تیرانداختیم**: پیشی می گرفتیم و تیر می انداختیم.
۳ ــ **بهیشتیم**: بگذاشتیم؛ دست باز داشتیم.
٤ ــ **راست کر گرفتار**: باوردارنده؛ راست گوی دارنده
۵ ــ **عون خهسته**: یاری خواسته.
٦ ــ **اوکش**: آب آور؛ آب جو؛ آب شناس.
۷ ــ **دول**: دلو.
۸ ــ **میزدک**: مژده؛ مژدگان.
۹ ــ **اخریان**: سرمایه.
۱۰ ــ **کهسته**: اندک؛ کاسته.
۱۱ ــ **خوش کامه شداران**: زاهدان. ٭
۱۲ ــ **کبخرید**: که بخرید.
۱۳ ــ **غلبه کنار**: چیره؛ پیروز.
۱٤ ــ **بی**=لٰکِنَّ.
۱۵ ــ **گویشتر**: بیشتر؛ بسیار. ٭
۱٦ ــ **نیکوی کناران**: نیکان.
۱۷ ــ **وازداشت**: پناه و پناه گرفتن.
۱۸ ــ **یکتاکناران**= مخلصین: و یژه کاران؛ رستگاران.
۱۹ ــ **گندادند**: یافتند. ٭

يسجن او عذاب اليم قال هي راودتني عن نفسي وشهد شاهد من اهلها ان كان قميصه

قد من قبل فصدقت وهو من الكاذبين وان كان قميصه قد من دبر فكذبت وهو

من الصادقين فلما راى قميصه قد من دبر قال انه من كيدكن ان كيدكن عظيم

يوسف اعرض عن هذا واستغفري لذنبك انك كنت من الخاطئين وقال نسوة في

المدينة امرات العزيز تراود فتاها عن نفسه قد شغفها حبا انا لنراها في ضلال

مبين فلما سمعت بمكرهن ارسلت اليهن واعتدت لهن متكا وءاتت كل واحدة

منهن سكينا وقالت اخرج عليهن فلما راينه اكبرنه وقطعن ايديهن وقلن حاش لله

ما هذا بشرا ان هذا الا ملك كريم قالت فذلكن الذي لمتنني فيه ولقد راودته عن

نفسه فاستعصم ولئن لم يفعل ما ءامره ليسجنن وليكونا من الصاغرين قال رب السجن احب

الي مما يدعونني اليه والا تصرف عني كيدهن اصب اليهن واكن من الجاهلين فاستجاب

له ربه فصرف عنه كيدهن انه هو السميع العليم ثم بدا لهم من بعد ما راوا الايات

ليسجننه حتى حين ودخل معه السجن فتيان قال احدهما اني اراني اعصر خمرا وقال

الاخر اني اراني احمل فوق راسي خبزا تاكل الطير منه نبئنا بتاويله انا نراك من المحسنين

قال لا ياتيكما طعام ترزقانه الا نباتكما بتاويله قبل ان ياتيكما ذلكما

در زندان کرده شهد، یا عذابی دردمند کنار[1]. (۲۶) گفت: اوی بخواست مرا از نفس من و گوای داد گوای داداری[2] از اهل اوی: ارهست پیراهن اوی دریده شد از پیش، تراست گفت[3] زن و اوی از راست گفتاران است. (۲۷) ار هست پیراهن اوی دریده شد از پس، به دروغ گفت زن واوی از راست گفتاران است. (۲۸) ازمان دید پیراهن اوی دریده شد از پس، گفت: آن از کیدشما، کید شما بزرگ است. (۲۹) یا یوسف! روی گردان ازین وآمرزشت خواه یازن! گنه ترا، توا هی ازگنه کاران. (۳۰) گفتند زنانی در شارستان[4]: زن عزیز می خواهد جوانک او یرا از نفس اوی ببرد دل[5] او یرا دوستی، ایما می گینیم[6] او یرا در وی رهی دیدور. (۳۱) ازمان اشنید[7] مکر ایشان، بفرستاد بی ایشان و بساخت ایشانرا تکیه جای[8] وداد هریکی را زیشان کاردی ؛ گفت: بیرون شه[9] وریشان، ازمان دیدند او یرا بزرگ سیستند[10] او یرا و ببریدند دستها ایشان و گفتند: جدای[11] خدای را، نیست این آدمی،نیست این بی فریشته‌ی کریم. (۳۲) گفت: اوی او یست که ملامت کردید مرا در وی و بخواستم او یرا از نفس اوی، خود را نگه داشت. ار نکند آن فرمایم او یرا، در زندان کرده شهد و بهد[12] از خواران. (۳۳) گفت: خداوند من! زندان دوستر بی من زان می خوانید مرا بی آن و اربنگردانی از من کید ایشان، بگردم بی ایشان و بم[13] از نادانان. (۳٤) جواب کرد او یرا خداوند اوی، بگردانست ازوی کیدایشان. اوی او یست اشنوای دانا. (۳۵) واز پدید آمد ایشانرا از پس آن دیدند نشانها، در زندان کنیم او یرا تا هنگامی. (۳٦) درشدند وا اوی در زندان دوجوانک، گفت یکی زان دو: من دیدم خود را می اوشردم[14] می. گفت دیگر: من دیدم خود را می ورداشتم زور سر خود نانی، می خوردند مرغان از آن. آگه کن ایما را به تفسیر آن. ایما می گینیم ترا از دااان. (۳۷) گفت: نیاید به شما دو طعام که روزی داده‌شید......

سورة یوسف
۱۲

۱ ــ دردمند کنار: دردناک.
۲ ــ گوای دادار: گواه؛ شاهد.
۳ ــ تراست گفت: پس راست گفت.
٤ ــ شارستان: شهر.
۵ ــ ببرد دل: شیفته کرد.
٦ ــ می گینیم: می بینیم.
۷ ــ اشنید: شنید.
۸ ــ تکیه جای: تکیه گاه.
۹ ــ بیرون شه: بیرون شو.
۱۰ ــ بزرگ سیستند: بزرگ یافتند. ٭
۱۱ ــ جدای: دوری؛ دوری باد. ٭
۱۲ ــ بهد: باشد.
۱۳ ــ بم: باشم.
۱٤ ــ می اوشردم: می افشاردم.

علمني ربي إني تركت ملة قوم لا يؤمنون بالله وهم بالآخرة هم كافرون واتبعت

ملة آبائي إبراهيم وإسحاق ويعقوب ما كان لنا أن نشرك بالله من شيء ذلك من

فضل الله علينا وعلى الناس ولكن أكثر الناس لا يشكرون يا صاحبي السجن أأرباب

متفرقون خير أم الله الواحد القهار ما تعبدون من دونه إلا أسماء سميتموها

أنتم وآباؤكم ما أنزل الله بها من سلطان إن الحكم إلا لله أمر ألا تعبدوا إلا

إياه ذلك الدين القيم ولكن أكثر الناس لا يعلمون يا صاحبي السجن أما أحدكما

فيسقي ربه خمرا وأما الآخر فيصلب فتأكل الطير من رأسه قضي الأمر الذي فيه

تستفتيان وقال للذي ظن أنه ناج منهما اذكرني عند ربك فأنساه الشيطان

ذكر ربه فلبث في السجن بضع سنين وقال الملك إني أرى سبع بقرات سمان يأكلهن

سبع عجاف وسبع سنبلات خضر وأخر يابسات يا أيها الملأ أفتوني في رؤياي

إن كنتم للرؤيا تعبرون قالوا أضغاث أحلام وما نحن بتأويل الأحلام بعالمين

وقال الذي نجا منهما وادكر بعد أمة أنا أنبئكم بتأويله فأرسلون يوسف

أيها الصديق أفتنا في سبع بقرات سمان يأكلهن سبع عجاف وسبع سنبلات

خضر وأخر يابسات لعلي أرجع إلى الناس لعلهم يعلمون قال تزرعون سبع سنين

بیامخت مرا خداوند من، من بهیشتم[1] دین قومی کنمی گرو یند به خدای و ایشان بدان‌جهن ایشان کافران‌اند. (۳۸) و پس‌روی کردم دین پدران خود را ابرهیم و اسحق و یعقوب؛ نبهد ایما را که شرک گیریم به خدای هیچ چیزی؛آن از فضل خدای است وریما ورمردمان؛ بی گو یشتر[2] مردمان شکر نمی گزارند. (۳۹) یا دوا ایار[3] زندان! ای خدایان پراکنده گیه یا یک‌خدای مقهور کنار[4]؟ (۴۰) برستون نمی کنید[5] از بیرون اوی بی‌نامهای که نام کرد بدان شما و پدران شما، فرود نکرد خدای بدان هیچ‌حجتی. نیست حکم مگر خدای را، فرمود کبرستون مکنید بی‌او یرا. آن است دین راست؛ بی گو یشتر مردمان نمی دانند. (۴۱) یا دوا ایار زندان! اما یکی از شما دو دهد خداوند او یرا می. اما دیگروردار-کرده شهد[6]، بخورند مرغان از سر اوی. قضا کرده شد کار آن کدر آن می جواب طلبید. (۴۲) گفت او یرا که دانست کاوی رستار[7]ست از آن دوا: ایاد کن مرا نزدیک خداوند توا. فرموش کرد وا اوی دیو ایاد کرد خداوند اوی. درنگ کرد در زندان هفت سال. (۴۳) و گفت پادشا: من دیدم هفت گاو ستور[8] می خوردند ایشانرا هفت لاغر و هفت خوشه‌ی سوز[9] و دیگرانی خشک. یا گره! جواب کنید مرا در خواب من،ار هید خواب را می تعبیر کنید. (۴۴) گفتند: شیفتهای[10] خوابها ونیم[11] ایما به تفسیر خوابهای شـیفته داناان. (۴۵) گفت اوی کبرست از آن دوا و ایاد کرد[12] پس هنگامی: من آگه کنم شما را به تفسیر آن، بفرستید مرا. (۴٦) یا یوسف! یاراست گوی! جواب کن ایما را در هفت گاو ستور می خوردند ایشانرا هفت لاغر و هفت خوشه‌ی سوز و دیگرانی خشک. شاید کمن وازآیم بی مردمان، شاید کایشان بدانند. (۴۷) گفت: می کارید هفت سال



۱ ــ بهیشتم: دست بداشتم؛ بگذاشتم.
۲ ــ گو یشتر: بیشتر. ٭
۳ ــ دوا ایار: دو یار.
٤ ــ مقهورکنار: شکنندۀ کامها.
۵ ــ برستون نمی کنید: نمی‌پرستید. ٭
٦ ــ وردار کرده شهد: او را بردار برآو یزند.
۷ ــ رستار: رسته؛ رستنی.
۸ ــ ستور: فربه و ستبر.
۹ ــ سوز: سبز.
۱۰ ــ شیفتیها: شور یده‌ها. ٭
۱۱ ــ نیم: نیستیم.
۱۲ ــ ایادکرد: به یاد آورد.

سنين دأبا فما حصدتم فذروه في سنبله إلا قليلا مما تأكلون ثم يأتي من بعد ذلك

سبع شداد يأكلن ما قدمتم لهن إلا قليلا مما تحصنون ثم يأتي من بعد ذلك

عام فيه يغاث الناس وفيه يعصرون وقال الملك ائتوني به فلما جاءه الرسول

قال ارجع إلى ربك فاسأله ما بال النسوة اللاتي قطعن أيديهن إن ربي بكيدهن عليم

قال ما خطبكن إذ راودتن يوسف عن نفسه قلن حاش لله ما علمنا عليه من سوء

قالت امرأة العزيز الآن حصحص الحق أنا راودته عن نفسه وإنه لمن الصادقين ذلك

ليعلم أني لم أخنه بالغيب وأن الله لا يهدي كيد الخائنين وما أبرئ نفسي إن النفس

لأمارة بالسوء إلا ما رحم ربي إن ربي غفور رحيم وقال الملك ائتوني به أستخلصه

لنفسي فلما كلمه قال إنك اليوم لدينا مكين أمين قال اجعلني على خزائن الأرض

إني حفيظ عليم وكذلك مكنا ليوسف في الأرض يتبوأ منها حيث يشاء نصيب

برحمتنا من نشاء ولا نضيع أجر المحسنين ولأجر الآخرة خير للذين آمنوا وكانوا

يتقون وجاء إخوة يوسف فدخلوا عليه فعرفهم وهم له منكرون ولما جهزهم

بجهازهم قال ائتوني بأخ لكم من أبيكم ألا ترون أني أوفي الكيل وأنا خير

المنزلين فإن لم تأتوني به فلا كيل لكم عندي ولا تقربون قالوا سنراود عنه أباه

دایم آن بدرو نید[1]، بهلید[2] آنرا در خوشه‌ی آن بی خجاره‌ی[3] زان می خورید. (۴۸) واز آید از پس آن هفت سخت، بخورند آن پیش کرد ایشانرا بی خجاره‌ی زان می درستاد کنید[4].
(۴۹) واز آید از پس آن سالی، درآن می گواران[5] داده شند مردمان ودرآن می شیره‌کنند[6]. (۵۰) گفت پادشا: آرید به من او یرا. ازمان آمد بدوی پیغامبر،گفت: واز گرد بی خداوند توا، بپرس او یرا چیست حال آن زنان که ببریدند دستها ایشان؟ خداوند من به کید ایشان دانا. (۵۱) گفت: چیست کار شما که بخواستید یوسف را از نفس اوی؟ گفتند: جدای[7] خدای را. ندانستیم ور وی هیچ گدی. گفت زن عزیز: اکن[8] درست شد حق. من بخواستم او یرا از نفس اوی و اوی از راست گفتاران است. (۵۲) آن تا داند کمن خیانت نکردم ور وی بناپدیدی، خدای ره ننماید کید خیانت کناران[9] را. (۵۳) وی‌زار نمی کنم نفس خود را، نفس فرمودار[10]ست به گدی، بی‌آن رحمت کرد خداوند من. خداوند من آمرزیدگاری رحمت کنارست. (۵۴) گفت پادشا: آرید به من او یرا، تا خالص گیرم او یرا، نفس خود را. ازمان سخن گفت او یرا، گفت: توا امروز نزدیک ایما شریف خستوار[11] هی. (۵۵) گفت: کن مرا ور خزینهای زمین، من نگه‌وانی داناام. (۵۶) چنان جای کردیم یوسف را در زمین، جای گیریم از آن کجا خواهیم رسانیم رحمت ایما به کی خواهیم و ضایع نکنیم مزد نیکوی کناران[12]. (۵۷) و مزد آن جهن گیه[13] ایشانرا کبگرو یستند و بودند می بپرخیزیدند. (۵۸) آمدند برادران یوسف، در شدند ور وی بیشنخت[14]..... و ایشان او یرا نااشنختگان[15]. (۵۹) ازمان بار ساخت[16] ایشانرا بارایشان، گفت: آرید به من برادر شما را از پدر شما ای...... من می بونده کنم[17] پیماد[18] و من گیه طعام‌داداران[19] هم. (۶۰) ار نیارید به من او یرا، پیماد نیست شما را نزدیک من و نزدیک میایید به من. (۶۱) گفتند: انوز بخواهیم[20] او یرا از پدر اوی

---

۱ ــ بدرو نید: بدرو ید.
۲ ــ بهلید: دست بدار ید؛ بگذار ید.
۳ ــ خجاره: اندک؛ کم. ٭
٤ ــ می درستاد کنید: در جای استوار بنهید ؛ انبار کنید.
۵ ــ گواران: باران.
٦ ــ می شیره کنند: بیفشرند.
۷ ــ جدای: دور؛ دوری باد.
۸ ــ اکن: اکنون؛ الآن. ٭
۹ ــ خیانت کناران: خیانت کاران.
۱۰ ــ فرمودار: فرماینده.
۱۱ ــ خستوار: استوار.
۱۲ ــ نیکوی کناران: نیکان.
۱۳ ــ گیه: به؛ بهتر؛ نیک.
١٤ ــ بیشنخت: بشناخت.
۱۵ ــ نااشنختگان: ناشناسندگان.
١٦ ــ بارساخت: ساخت؛ آماده کرد.
۱۷ ــ می بونده کنم: تمام می کنم. ٭
۱۸ ــ پیماد: پیمانه؛ کیل. ٭
۱۹ ــ طعام داداران: نزل دهندگان.
۲۰ ــ انوز بخواهیم: زود بود که بخواهیم.

وإنا لفاعلون وقال لفتيانه اجعلوا بضاعتهم في رحالهم لعلهم يعرفونها إذا

انقلبوا إلى أهلهم لعلهم يرجعون فلما رجعوا إلى أبيهم قالوا يا أبانا منع

منا الكيل فأرسل معنا أخانا نكتل وإنا له لحافظون قال هل آمنكم عليه إلا

كما أمنتكم على أخيه من قبل فالله خير حافظا وهو أرحم الراحمين ولما

فتحوا متاعهم وجدوا بضاعتهم ردت إليهم قالوا يا أبانا ما نبغي هذه بضاعتنا

ردت إلينا ونمير أهلنا ونحفظ أخانا ونزداد كيل بعير ذلك كيل يسير

قال لن أرسله معكم حتى تؤتون موثقا من الله لتأتنني به إلا أن يحاط بكم فلما

آتوه موثقهم قال الله على ما نقول وكيل وقال يا بني لا تدخلوا من باب واحد

وادخلوا من أبواب متفرقة وما أغني عنكم من الله من شيء إن الحكم إلا لله عليه

توكلت وعليه فليتوكل المتوكلون ولما دخلوا من حيث أمرهم أبوهم ما كان

يغني عنهم من الله من شيء إلا حاجة في نفس يعقوب قضاها وإنه لذو علم لما علمناه

ولكن أكثر الناس لا يعلمون ولما دخلوا على يوسف آوى إليه أخاه قال إني أنا

أخوك فلا تبتئس بما كانوا يعملون فلما جهزهم بجهازهم جعل السقاية

في رحل أخيه ثم أذن مؤذن أيتها العير إنكم لسارقون قالوا وأقبلوا عليهم

ایما[1] کناران[2] اند[1]. ﴿۶۲﴾ گفت جوانکان او یرا: کنید اخریان[3] ایشان در بارایشان، شاید کایشان بیشناسند[4] آنرا ازمان واز گردند بی اهل ایشان، شاید کایشان واز آیند. ﴿۶۳﴾ ازمان واز آمدند بی پدر ایشان، گفتند: یا پدرایما! بشرده شد[5] زیما پیماد[6]. بفرست وا ایما برادر ایما را تا طعام آریم، و ایماو یرا نگه‌داشتاران[7] هیم. ﴿۶۴﴾ گفت: ای خستوار گیرم[8] شما را وروی، بی هم چنان خستوار گرفتم شما را ور برادر اوی از پیش؟ خدای گیه به نگه‌داشت و اوی رحمت کنارتر[9] رحمت کناران[10] است. ﴿۶۵﴾ ازمان بگشادند کالای ایشان و گندادند[11] اخریان ایشان رد کرده شد بی ایشان، گفتند: یا پدر ایما! نمی طلبیم این اخریان ایما رد کرده شد بی ایما و طعام آریم اهل ایما را و نگه‌داریم برادر ایما و بیوزاییم پیماد وشتری[12] آن پیمادی خجاره[13]. ﴿۶۶﴾ گفت: نفرستم او یرا واشما، تا دهید مرا پیمانی از خدای، آرید به من اویرا بی[14] آن که درگرفته شهد[15] به شما. ازمان دادند او یرا پیمان ایشان، گفت: خدای ورآن می گوهیم[16] نگه‌وان است. ﴿۶۷﴾ گفت: یا پسران من! درمشید[17] از یک درودرشید از درهای پراکنده و واز نکنم از شما از خدای هیچ چیزی. نیست حکم مگر خدای را وروی وستام کردم[18] وروی کووستام کنید وستام کناران[19]. ﴿۶۸﴾ ازمان درشدند از کجا فرمود ایشانرا پدر ایشان، نبود که واز کرد ازیشان از خدای هیچ چیزی بی حاجتی درنفس یعقوب رواکرد[20] آنرا. اوی خداوند علمی، آن رای بیاموختیم او یرا، بی گو یشتر مردمان نمی دانند. ﴿۶۹﴾ ازمان درشدند وریوسف جای کرد بی اوی برادر او یرا و گفت: من منم برادر توا، اندهگن مشه بدان بودند می کردند. ﴿۷۰﴾ ازمان بار ساخت[21] ایشانرا بار ایشان، کرد پیمانه[22] در بار برادر اوی. واز بانگ کرد بانگ کناری[23]: یا کاروان شما دزدان هید. ﴿۷۱﴾ گفتند پیش آمدند وریشان

---

۱ ــ **ایما...اند:** ما.... هستیم.
۲ ــ **کناران:** کنندگان.
۳ ــ **اخریان:** کالا و سرمایه.
٤ ــ **بیشناسند:** بشناسند.
۵ ــ **بشرده شد:** بازداشته شد. *
٦ ــ **پماد:** پیمانه؛ کیل. *
۷ ــ **نگه‌داشتاران:** نگاهبانان.
۸ ــ **خستوار گیرم:** استوار دارم.
۹ ــ **رحمت کنارتر:** رحمت کننده‌تر.
۱۰ ــ **رحمت کناران:** رحمت کنندگان.
۱۱ ــ **گندادند:** یافتند. *
۱۲ ــ **وشتر:** اشتر؛ شتر.
۱۳ ــ **خجاره:** اندک؛ آسان.
١٤ ــ **بی:** مگر.
۱۵ ــ **در گرفته شهد:** در گرفته شود.
۱٦ ــ **می گوهیم:** می گوییم.
۱۷ ــ **درمشید:** وارد نشوید.
۱۸ ــ **وستام کردم:** اعتماد کردم. *
۱۹ ــ **وستام کناران:** توکل کنندگان. *
۲۰ ــ **روا کرد:** بگزارد.
۲۱ ــ **بار ساخت:** آماده کرد.
۲۲ ــ **پیمانه:** مشربه.
۲۳ ــ **بانگ کنار**=مُؤذّن.

سورة یوسف
۱۲

ماذا تفقدون قالوا نفقد صواع الملك ولمن جاء به حمل بعير وانا به زعيم قالوا
تالله لقد علمتم ما جئنا لنفسد في الارض وما كنا سارقين قالوا فما جزاؤه
ان كنتم كاذبين قالوا جزاؤه من وجد في رحله فهو جزاؤه كذلك نجزي الظا
لمين فبدأ باوعيتهم قبل وعاء اخيه ثم استخرجها من وعاء اخيه كذلك كدنا
ليوسف ما كان ليأخذ اخاه في دين الملك الا ان يشاء الله نرفع درجات من نشاء
وفوق كل ذي علم عليم قالوا ان يسرق فقد سرق اخ له من قبل فاسرها يوسف في
نفسه ولم يبدها لهم قال انتم شر مكانا والله اعلم بما تصفون قالوا يا ايها العزيز
ان له ابا شيخا كبيرا فخذ احدنا مكانه انا نراك من المحسنين قال معاذ الله ان
نأخذ الا من وجدنا متاعنا عنده انا اذا لظالمون فلما استيأسوا منه خلصوا
نجيا قال كبيرهم الم تعلموا ان اباكم قد اخذ عليكم موثقا من الله ومن قبل
ما فرطتم في يوسف فلن ابرح الارض حتى يأذن لي ابي او يحكم الله لي وهو خير
الحاكمين ارجعوا الى ابيكم فقولوا يا ابانا ان ابنك سرق وما شهدنا الا بما علمنا
وما كنا للغيب حافظين واسأل القرية التي كنا فيها والعير التي اقبلنا فيها
وانا لصادقون قال بل سولت لكم انفسكم امرا فصبر جميل عسى الله ان يأتيني

چمی جو یید؟ ﴿۷۲﴾ گفتند: می جو یم پیمانه‌ی ملک و آن کس را که آرد آن بار وشتری[1]و من بدان میانجی[2]. ﴿۷۳﴾ گفتند: سوگند به خدای دانستی نیامدیم تا توهی کنیم[3] در زمین و نبودیم دزدان. ﴿۷٤﴾ گفتند: چیست پاداش اوی ارهید دروزنان؟ ﴿۷۵﴾ گفتند: پاداش اوی کی گنداده شهد[4] در بار اوی، آن است پاداش اوی. چنان پاداش دهیم ستم کاران را. ﴿۷٦﴾ پیشی کرد به آوندها[5] ایشان پیش آوند برادر اوی؛ واز بیرون آورد آنرا از آوند برادر اوی؛ چنان حیلت آموختیم یوسف را؛ نبود که بگرفتی برادر او یرا دردین ملک بی‌آن کخواهد خدای. ورداریم درجه‌های کی خواهیم و زور هر خداوند علمی دانای. ﴿۷۷﴾ گفتند: ار دزدی کرد، دزدی کرد برادری او یرا از پیش. پنهام کرد آنرا یوسف در نفس اوی و اشکرا نکرد آن ایشانرا. گفت: شما گترهید[6] به جایگه. خدای داناتر بدان می صفت کنید. ﴿۷۸﴾ گفتند: یا عزیز! او یرا پدری پیربزرگ است؛ بگیر یکی را زیما به جای اوی؛ ایما می گینیم[7] ترا از نیکوی کناران[8]. ﴿۷۹﴾ گفت: وازداشت به خدای که گیریم بی‌آن کس را که گنداديم[9] کالای ایما نزدیک اوی. ایما[10] نون ستم کاران اند[10]. ﴿۸۰﴾ ازمان نومید شدند ازوی، ورتا شدند[11] رازان کناران[12]. گفت مهتر ایشان: ای ندانید که پدر شما بگرفت ورشما پیمانی از خدای از پیش آن بارخواری-کردید[13] در یوسف؟ زان سون‌تر نشم[14] زین زمین تا دستوری کند...ر من، یا حکم کند خدای مرا. اوی گیه حکم کناران[15] است. ﴿۸۱﴾ واز گردید بی پدر شما، گوهید: یا پدر ایما! پسر توا... کرد و گوای ندادیم بی‌بدان دانستیم و نبودیم غیب را نگه‌داشتاران[16]. ﴿۸۲﴾ بپرس اهل آن ده را کبودیم دران و کاروانرا، آن که پیش آمدیم دران. ایما راست گفتاران ایم. ﴿۸۳﴾ گفت: بل بیاراست شما را نفسهای شما کاری؛ شکیوای نیکوا. شاید خدای که آرد به من



۱ ــ **وشتر:** شتر.
۲ ــ **میانجی:** پذیرفتار.
۳ ــ **توهی کنیم:** تباهی کنیم.
٤ ــ **گنداده شهد:** یافته شود. *
۵ ــ **آوند:** بارداران.
٦ ــ **گترهید:** بدتر هستید.
۷ ــ **می گینیم:** می بینیم.
۸ ــ **نیکوی کناران:** نیکان.
۹ ــ **گندادیم:** یافتیم. *
۱۰ ــ **ایما... اند:** ما.... هستیم.
۱۱ ــ **ورتا شدند:** بیکسو شدند.
۱۲ ــ **رازان کناران:** رازگویان.
۱۳ ــ **بارخواری کردید:** تقصیر کردید. *
۱٤ ــ **زان سون‌تر نشم:** فراتر نشوم. *
۱۵ ــ **حکم کناران:** حکم کنان.
۱٦ ــ **نگه‌داشتاران:** نگاهبانان.

بهم جميعا انه هو العليم الحكيم وتولى عنهم وقال يا اسفى على يوسف

وابيضت عيناه من الحزن فهو كظيم قالوا تالله تفتؤا تذكر يوسف

حتى تكون حرضا او تكون من الهالكين قال انما اشكوا بثي وحزني الى الله

واعلم من الله ما لا تعلمون يا بني اذهبوا فتحسسوا من يوسف واخيه ولا

تيأسوا من روح الله انه لا ييأس من روح الله الا القوم الكافرون فلما دخلوا

عليه قالوا يا ايها العزيز مسنا واهلنا الضر وجئنا ببضاعة مزجاة فاوف لنا

الكيل وتصدق علينا ان الله يجزي المتصدقين قال هل علمتم ما فعلتم بيوسف

واخيه اذ انتم جاهلون قالوا ائنك لانت يوسف قال انا يوسف وهذا اخي

قد من الله علينا انه من يتق ويصبر فان الله لا يضيع اجر المحسنين قالوا تالله لقد

آثرك الله علينا وان كنا لخاطئين قال لا تثريب عليكم اليوم يغفر الله لكم

وهو ارحم الراحمين اذهبوا بقميصي هذا فالقوه على وجه ابي يأت بصيرا واتوني

باهلكم اجمعين ولما فصلت العير قال ابوهم اني لاجد ريح يوسف لولا

ان تفندون قالوا تالله انك لفي ضلالك القديم فلما ان جاء البشير القاه على وجهه

فارتد بصيرا قال الم اقل لكم اني اعلم من الله ما لا تعلمون قالوا يا ابانا استغفر

ایشانرا همه. اوی او یست دانای درست کار. ﴿۸۴﴾ واز گشت[1] ازیشان و گفت: یا اندهی ور یوسف، و سپید شـــد دو چشم اوی از انده و اوی اندهگن. ﴿۸۵﴾ گفتند: سوگند به خدای همیشه می ایاد کنی[2] یوسف را، تـابی توه‌جوف[3]، یا بی ازهلاک شداران[4].
﴿۸۶﴾ گفت: می نالم از گو یر[5] خود و انده خود بی خدای و دانم از خدای آن نمی دانید.
﴿۸۷﴾ یا پسران من! بشید[6] وازجست کنید[7] از یوسف و برادر اوی و نومید مشید از رحمت خدای، آن نومید نشند از رحمت خدای بی[8] قوم کافران. ﴿۸۸﴾ ازمان درشدند ورِوی، گفتند: یا عزیز! رسید بدیما و اهل ایما گرسه ی[9] و آوردیم اخریانی کاسد[10]؛ بونده کن[11] ایما را پیماد[12] وصدقه کن[13] وریما. خدای پاداش دهد صدقه داداران[14] را. ﴿۸۹﴾ گفت: ای دانستید چکردید به یوسف و برادر اوی شما نادانان بودید؟ ﴿۹۰﴾ گفتند: ای توا توی یوسف؟ گفت: منم یوسف و این برادر من. منت کرد[15] خدای وریما، آن کی بپرخیزد وشکیوای کند، خدای ضایع نکند مزد نیکوی کناران[16]. ﴿۹۱﴾ گفتند: سوگند به خدای ورگزید ترا خدای وریما و بودیم گنه کاران. ﴿۹۲﴾ گفت: سرزنشت[17] نیست ورشماامروز، بـــیامرزاد خدای شمارا واوی رحمت کنارتر[18] رحمت کناران[19] است. ﴿۹۳﴾ ببرید پیراهن من این، اوکنید آن ور روی پدرمن تا آید بینا و آرید به من اهل شما را همه. ﴿۹۴﴾ ازمان بیرون شد کاروان، گفت پدر ایشان: من می گندم[20] بوی یوسف، ارآن‌را نیست که بدروغ منسوب کنید مرا. ﴿۹۵﴾ گفتند: سوگند به خدای توا در وی‌راهی توا[21] دیرینه ی.
﴿۹۶﴾ ازمان آمد میزدک بر[22] اوکند آن ورروی اوی، واز گشت بینا. گفت: ای نگفتم شما را من دانم از خدای آن نمی دانید؟ ﴿۹۷﴾ گفتند: یا پدر ایما! آمرزشت خواه



۱ ــ **وازگشت**: برگشت.
۲ ــ **می ایاد کنی**: یاد می کنی.
۳ ــ **توه‌جوف**: تباه شده و بگداخته. *
٤ ــ **هلاک شداران**: هلاک شدگان.
۵ ــ **گویر**: اندوه سخت. *
٦ ــ **بشید**: بروید.
۷ ــ **واز جست کنید**: جست‌وجوی کنید.
۸ ــ **بی**: مگر.
۹ ــ **گرسه‌ی**: گرسنگی؛ تنگدستی.
۱۰ ــ **کاسد**: ناروا.
۱۱ ــ **بونده کن**: تمام ده. *
۱۲ ــ **پیماد**: پیمانه؛ کیل. *
۱۳ ــ **صدقه کن**: ببخش.
١٤ ــ **صدقه‌داداران**: بخشندگان.
۱۵ ــ **منت کرد**: سپاس و منت گذاشت.
۱٦ ــ **نیکوی کناران**: نیکان.
۱۷ ــ **سرزنشت**: سرزنش.
۱۸ ــ **رحمت کنارتر**: بخشنده‌تر.
۱۹ ــ **رحمت کناران**: بخشایشگران.
۲۰ ــ **می گندم**: می یابم. *
۲۱ ــ **توا**: تو.
۲۲ ــ **میزدک‌بر**: بشارت دهنده. *

لنا ذنوبنا إنا كنا خاطئين قال سوف أستغفر لكم ربي إنه هو الغفور الرحيم

فلما دخلوا على يوسف آوى إليه أبويه وقال ادخلوا مصر إن شاء الله آمنين

ورفع أبويه على العرش وخروا له سجدا وقال يا أبت هذا تأويل رؤياي من قبل

قد جعلها ربي حقا وقد أحسن بي إذ أخرجني من السجن وجاء بكم من البدو من

بعد أن نزغ الشيطان بيني وبين إخوتي إن ربي لطيف لما يشاء إنه هو العليم الحكيم

رب قد آتيتني من الملك وعلمتني من تأويل الأحاديث فاطر السماوات والأرض

أنت وليي في الدنيا والآخرة توفني مسلما وألحقني بالصالحين ذلك من أنباء الغيب

نوحيه إليك وما كنت لديهم إذ أجمعوا أمرهم وهم يمكرون وما أكثر

الناس ولو حرصت بمؤمنين وما تسألهم عليه من أجر إن هو إلا ذكر للعالمين

وكأين من آية في السماوات والأرض يمرون عليها وهم عنها معرضون وما يؤمن

أكثرهم بالله إلا وهم مشركون أفأمنوا أن تأتيهم غاشية من عذاب الله

أو تأتيهم الساعة بغتة وهم لا يشعرون قل هذه سبيلي أدعو إلى الله على

بصيرة أنا ومن اتبعني وسبحان الله وما أنا من المشركين وما أرسلنا من

قبلك إلا رجالا نوحي إليهم من أهل القرى أفلم يسيروا في الأرض فينظروا

ایما را گنهان ایما. ایما بودیم گنه کاران. (۹۸) گفت: انوز آمرزشت خواهم[1] شما را از خداوند من، اوی او یست آمرزیدگاری رحمت کنار[2]. (۹۹) ازمان درشدند وریوسف، جای کرد[3] بی اوی پدر و خالت او یرا و گفت درشید در مصر ار خواهد خدای ایمنان. (۱۰۰) ورداشت[4] پدرو خالت او یرا ورتخت و بیفتادند او یرا سجده گرفتاران[5] وگفت: یا پدر من! این است تفسیر[6] خواب من از پیش. کرد آنرا خداوند من حق و نیکوی کرد به من که بیرون آورد مرا از زندان. آورد شما را از بیاوان[7]، از پس آن شورانگیخت[8] دیو میان من و میان برادران من. خداوند من لطیف است آن را خواهد. اوی او یست دانای درست کار. (۱۰۱) خداوند من! دادی مرا از پادشای و بیامختی مرا از تفسیر حدیثها. آفریدگار آسمانها وزمین! توا ولی منی درین گیتی و آن جهن[9]. بمیران مرا مسلمان و دررسان مرا به نیکان. (۱۰۲) آن از خبرها غیب هند[10]. می وحی کنیم آن بی توا و نبودی نزدیک ایشان که اندازه کردند کار ایشان و ایشان می مکر کنند. (۱۰۳) ناند گو یشتر مردمان، ار همه حریص شی، مومنان. (۱۰۴) نمی خواهی زیشان ورآن هیچ مزدی. نیست آن بی اداد کردی[11] جهانیان را. (۱۰۵) چند از موجنده ی[12] درآسمانها وزمین، می روند ورآن و ایشان از آن روی گردانستاران[13]. (۱۰۶) نگروند گو یشتر ایشان به خدای، بی ایشان مشرکان. (۱۰۷) ای ایمن شدند که آمد بدیشان ور پوشیداری[14] از عذاب خدای، یا آید بدیشان رستاخیز ناگهان وایشان نمی دانند؟ (۱۰۸) بگه: این است... من می خوانم بی خدای ور یقینی من و کی پس روی کند مرا و پاکی خدای را، نه ام من از مشرکان. (۱۰۹) نفرستادیم از پیش توا بی مردانی را می وحی کرده شد بی ایشان از اهل دهها. ای بنروند در زمین بنگرند



۱ ــ **انوز آمرزشت خواهم**: زود بود که آمرزش خواهم.
۲ ــ **رحمت کنار**=رحیم.
۳ ــ **جای کرد**: جای داد.
٤ ــ **ورداشت**: برآورد.
۵ ــ **سجده گرفتاران**: سجده کنندگان.
٦ ــ **تفسیر**: تعبیر.
۷ ــ **بیاوان**: بیابان.
۸ ــ **شورانگیخت**: شورش و تباهی افکند.
۹ ــ **آن جهن**: آن جهان.
۱۰ ــ **هند**: هستند.
۱۱ ــ **اباد کرد**: یاد و پند.
۱۲ ــ **موجنده ی**: جمنده. مترجم «آیة» را « «دابة» خوانده است.
۱۳ ــ **روی گردانستاران**: گردیدگان؛ برگشتگان.
۱٤ ــ **ورپوشیدار**: برپوشنده.

كيف كان عاقبة الذين من قبلهم ولدار الآخرة خير للذين اتقوا أفلا تعقلون

حتى إذا استيأس الرسل وظنوا أنهم قد كذبوا جاءهم نصرنا فنجي من نشاء

ولا يرد بأسنا عن القوم المجرمين لقد كان في قصصهم عبرة لأولي الألباب

ما كان حديثا يفترى ولكن تصديق الذي بين يديه وتفصيل كل شيء وهدى ورحمة

لقوم يؤمنون

بسم الله الرحمن الرحيم

المر تلك آيات الكتاب والذي أنزل إليك من ربك الحق ولكن أكثر الناس لا يؤمنون

الله الذي رفع السموات بغير عمد ترونها ثم استوى على العرش وسخر الشمس

والقمر كل يجري لأجل مسمى يدبر الأمر يفصل الآيات لعلكم بلقاء ربكم توقنون

وهو الذي مد الأرض وجعل فيها رواسي وأنهارا ومن كل الثمرات جعل فيها

زوجين اثنين يغشي الليل النهار إن في ذلك لآيات لقوم يتفكرون وفي الأرض

قطع متجاورات وجنات من أعناب وزرع ونخيل صنوان وغير صنوان يسقى

بماء واحد ونفضل بعضها على بعض في الأكل إن في ذلك لآيات لقوم يعقلون

وإن تعجب فعجب قولهم أإذا كنا ترابا أإنا لفي خلق جديد أولئك الذين كفروا

(۸۵) یا قوم من! وفا کنید[۱] به پیمانه و ترازوا[۲] به راستی و مکهید[۳] مردمانرا چیزها ایشان و مرو ید در زمین توهی کناران[۴]. (۸۶) طاعت خدای گیه بهد شما را، ارهید گرو یستاران[۵] و نیم من ورشما نگه‌وان. (۸۷) گفتند: یا شعیب! ای دین توا می فرماید ترا که بهیلیم[۶] آن می برستون کردند[۷] پدران ایما، یا آن که کنیم در مالها ایما آن خواهیم؟ توا توهی[۸] وی‌خردی نادان. (۸۸) گفت: یا قوم من! ای دیدید ار بودم ور دیدوری از خداوند من و روزی داد مرا ازوی روزی نیکوا؟ نمی خواهم که مخالف شم شما را بی‌آن واز زدم شما را از آن. نمی خواهم بی نیکی‌کردن چند توانم.نیست توفیق من بی‌به‌خدای وروی وستام‌کردم[۹] و بی‌اوی واز آیم. (۸۹) یا قوم من! نگر کسب نـــکند شما را مخالفت من که رسد به شما هم‌چنان رسید به قوم نوح یا قوم هود یا قوم صالح وناند[۱۰] قوم لوط از شما دور. (۹۰) آمرزشت خواهید از خداوند شما. واز توبه کنید بی‌اوی. خداوند من رحمت‌کناری[۱۱] دوست‌داشتارست[۱۲]. (۹۱) گفتند: یا شعیب! درنمی یاویم[۱۳] فروانی زان می گوهی. ایما می گینیم[۱۴] ترا دریما سست؛ار نبودی گره توا به سنگ بکشتی ترا و نه‌ای توا وریما[۱۵] عزیز. (۹۲) گفت: یا قوم من! ای گره‌من عز یزترهند[۱۶] ورشما از خدای؟ و گرفتید او یرا گـــداره‌ی شما پس پـــشتی. خداوند من بدان می کنید درگرفتار[۱۷] ست. (۹۳) یا قوم من! کار کنید ورجایگه شما، من کارکنار[۱۸] هم. انوز بدانید کی آید بدوی عذابی،خوار کند آنرا و کی اوی دروزن‌گرفتار[۱۹] ست؛برمرگیرید[۲۰]، من‌وا شمابرمرگرفتار[۲۱] هم. (۹۴) ازمان آمد فرمان، ایما برهانستیم شعیب را وایشانرا کبگرو یستند وااوی به رحمتی زیما و بگرفت ایشانرا که ستم کردند صیحت، شدند در خانها ایشان مردگان.

سورهٔ هود ۱۱

۱ ــ **وفا کنید به:** تمام کنید.
۲ ــ **ترازوا:** ترازو.
۳ ــ **مکهید:** مکاهید.
٤ ــ **توهی کناران:** تباه کاران.
۵ ــ **گرو یستاران:** گرو یدگان.
٦ ــ **بهیلیم:** دست بدار یم؛ بگذار یم.
۷ ــ **می برستون کردند:** می پرستیدند. *
۸ ــ **توا توهی:** تو توهستی.
۹ ــ **وستام کردم:** توکل کردم. *
۱۰ ــ **ناند:** نه اند؛ نیستند.
۱۱ ــ **رحمت کنار**= رَحِیم.
۱۲ ــ **دوست‌داشتار:** مهربان؛ دوستدار.
۱۳ ــ **درنمی‌یاویم:** نمی فهمیم.
١٤ ــ **می گینیم:** می بینیم.
۱۵ ــ **وریما:** برما.
۱٦ ــ **هند:** هستند.
۱۷ ــ **درگرفتار**= محیط.
۱۸ ــ **کارکنار:** کننده.
۱۹ ــ **دروزن‌گرفتار:** دروغ زن. *
۲۰ ــ **برمرگیرید:** چشم بدارید : منتظر باشید. *
۲۱ ــ **برمرگرفتار:** رقیب؛ چشم دارنده. *

چون بود فرجام ایشان کاز پیش ایشان بودند؟ و خانه‌ی آن جهن گیه ایشانرا کبپرخیزیدند. ای خرد را کار نفرمایند؟ (۱۱۰) تا ازمان[۱] نومید شدند پیغامبران و یقین شدند کایشان دروزن گرفته شدند[۲]، آمد بدیشان نصرت ایما، رهانیده شد[۳] کی خواستیم. و رد کرده نشهد[۴] عذاب ایما از قوم گنه کاران. (۱۱۱) بود در قصها ایشان عبرتی خداوندان خردها را. نبود حدیثی که دروغ درحنیده[۵] شد بی‌راست کر گرفتنی[۶] آنرای پیش آنست و دیدور کردن هر چیزی و ره‌نمونی و رحمتی قومی را کمی بگرو یند.



سورة الرعد ثلث واربعون آية



مدنيّة

به نام خدای مهربانی رحمت کنار[۷]. (۱) سوگند به الف ولام و میم و را، کان آیتهای کتاب و آن کفرود کرده شد بی‌توا از خداوند توا حق است، بی گو یشتر[۸] مردمان نمی گرو یند. (۲) خدای اوی است ورداشت[۹] آسمانها بجد[۱۰] ستونهای کمی گینید[۱۱] آنرا. واز غلبه کرد ور عرش و نرم کرد خرشید و مه. همه می روند زمانی نام‌زد کرده را. می سازد کار می دیدور کند نشانها. شاید کشما به پدیره آمدن[۱۲] خداوند شما می یقین‌شید[۱۳]. (۳) اوی او یست بکشید[۱۴] زمین را و کرد درآنها کهها و جویها. و از همه میوها کرد درآن دوا ازن[۱۵] دوا می ور پوشد شو را ور روز. درآن نشانها قومی را کمی حماست کنند[۱۶]. (٤) و در زمین پارهای یک وا دیگر همسایگی گرفتار[۱۷]ست و بوستانهای از انگور و کشته[۱۸] و خرماها کو یلکهای[۱۹] و جدکو یلکها، آب داده شهد به یک آب. و فضل کند برخی را زان ور برخی در بار. درآن نشانها قومی را کخرد را می کار فرمایند. (۵) ار شگفت شی، شگفت است قول ایشان: ای ازمان بیم خاکی ایما درآفرینشتی نوا[۲۰] بند؟ ایشان ایشان‌اند کافر شدند

---

۱ ــ **ازمان**: آنگاه. *
۲ ــ **دروزن گرفته شدند**: بدروغ داشتند آنها را.
۳ ــ **رهانیده شد**: رهایی یافت.
٤ ــ **رد کرده نشهد**: بازداشته نشود.
۵ ــ **دروغ درحنیده شد**: دروغ بر بافته شد.
٦ ــ **راست کر گرفتن**: باورداشتن.
۷ ــ **رحمت کنار**= رحیم.
۸ ــ **گو یشتر**: بیشتر. *
۹ ــ **ورداشت**: بیفراشت.
۱۰ ــ **بجد**: جز از.
۱۱ ــ **کمی گینید**: که می بینید.
۱۲ ــ **پدیره آمدن**: دیدار.
۱۳ ــ **می‌یقین شید**: یقین کنید.
۱٤ ــ **بکشید**: بگسترد.
۱۵ ــ **ازن**: زوج. *
۱٦ ــ **کمی حماست کنند**: که درمی اندیشند. *
۱۷ ــ **یک وا دیگر همسایگی گرفتار**: همسایه و نزدیک یکدیگر.
۱۸ ــ **کشته**: کشت زار.
۱۹ ــ **کو یلکها**: از یک اصل رسته؛ از یک بن برآمده. *
۲۰ ــ **نوا**: تازه ؛ نو؛ جدید. *

بربهم واولئك الاغلال في اعناقهم واولئك اصحاب النار هم فيها خالدون
ويستعجلونك بالسيئة قبل الحسنة وقد خلت من قبلهم المثلات وان ربك لذو
مغفرة للناس على ظلمهم وان ربك لشديد العقاب ويقول الذين كفروا لولا
انزل عليه آية من ربه انما انت منذر ولكل قوم هاد الله يعلم ما تحمل كل انثى
وما تغيض الارحام وما تزداد وكل شيء عنده بمقدار عالم الغيب والشهادة
الكبير المتعال سواء منكم من اسر القول ومن جهر به ومن هو مستخف
بالليل وسارب بالنهار له معقبات من بين يديه ومن خلفه يحفظونه من امر الله
ان الله لا يغير ما بقوم حتى يغيروا ما بانفسهم واذا اراد الله بقوم سوءا فلا
مرد له وما لهم من دونه من وال هو الذي يريكم البرق خوفا وطمعا وينشئ
السحاب الثقال ويسبح الرعد بحمده والملائكة من خيفته ويرسل الصواعق
فيصيب بها من يشاء وهم يجادلون في الله وهو شديد المحال له دعوة الحق
والذين يدعون من دونه لا يستجيبون لهم بشيء الا كباسط كفيه الى الماء
ليبلغ فاه وما هو ببالغه وما دعاء الكافرين الا في ضلال ولله يسجد من في السموات
والارض طوعا وكرها وظلالهم بالغدو والاصال قل من رب السموات...

به خداوند ایشان. ایشان غلها بهد درگردنها ایشان.و ایشان ایاران آتش بند ایشان در آنجا جاودانگان بند. ﴿۶﴾ می شتاو کنند[1] واتوا به گستی[2] پیش نیکوی و بگدشت[3] از پیش ایشان عقوبتها.خداوند توا خداوند مهلتی[4] مردمانرا ورستم ایشان. خداوند توا سخت عقوبت است. ﴿۷﴾ می گهند ایشان که کافر شدند: چرا فرود کرده نشد وروی نشانی از خداوند اوی؟ توا بدس بردار[5] هی و هر قومی را ره‌نموداری[6]. ﴿۸﴾ خدای داند آن وردارد هر ماده‌ی و آن بکهد[7] رحمها و آن بیوزاید و هر چیزی نزدیک اوی بـمقدارست. ﴿۹﴾ دانای ناپدیدی وحاضری بزرگوار وردور[8]. ﴿۱۰﴾ گراگر[9]ست ازشما کی پنهام‌کند سخن وکی اشکرا کند[10] آن وکی اوی پنهام شدار[11]ست به شو و بیرون آمدار[12]ست به روز. ﴿۱۱﴾ او یرا نگه‌وانانی[13] از پیش اوی و از پس اوی، می نگه دارند او یرا از فرمان خدای. خدای بنگرداند آن به قومی تا بگردانند آن به نفسها ایشان است. ازمان خواهد خدای به قومی گدی، وازگردانستار[14] نبهد آنرا و نبهد ایشانرا از بیرون اوی هیچ نگه‌داشتاری[15]. ﴿۱۲﴾ اوی او یست کمی نماید[16] شما را برق بترس و مید[17] و ورآرد[18] اورهای[19] گـــران‌بار. ﴿۱۳﴾ و تسبیح کند رعد به فرمان اوی و فریشتگان از ترس اوی.و بفرستد صیحتها، رساند آن به کی خواهد وایشان می پیکار کنند در خدای.و اوی سخت‌پیکار[20]ست. ﴿۱۴﴾ او یراست دعوت حق. ایشان کمی خوانند از بیرون اوی، جواب نکنند ایشانرا به چیزی.... ن‌درازکنار[21] دودست اوی بی‌آب، تا رسید به دهن اوی و نبهد آن رسیدار[22] اوی. و نیست خواندن کافران بی‌در وی‌رهی. ﴿۱۵﴾ خدای می سجده گیرد کی درآسمانها و زمین خوشکام[23] ودژکام[24] وسایها ایشان به بامداد و او یارگه[25]. ﴿۱۶﴾ بگه: کی است خداوند آسمانها

---

۱ ــ می‌شتاو کنند: شتاب می کنند.
۲ ــ گستی: بدی؛ زشتی. *
۳ ــ بگدشت: بگذشت.
٤ ــ خداوند مهلت: خداوند آمرزش.
۵ ــ بدس بردار: بیم کننده. *
٦ ــ ره‌نمودار: راهنما .
۷ ــ بکهد: بکاهد.
۸ ــ وردور: بلند و برتر.
۹ ــ گراگر: برابر. *
۱۰ ــ اشکرا کند: آشکارا کند. *
۱۱ ــ پنهام شدار: پوشیده.
۱۲ ــ بیرون آمدار: رونده.
۱۳ ــ نگه‌وانان: نگاه‌بانان.
۱٤ ــ واز گردانستار: بازدارنده.
۱۵ ــ نگه‌داشتار: نگاه دار؛ دوست و سازندهٔ کار.
۱٦ ــ کمی نماید: که می نماید.
۱۷ ــ مید: امید.
۱۸ ــ ورآرد: پدید آورد.
۱۹ ــ اور: ابر.
۲۰ ــ پیکار: کید؛ عقوبت.
۲۱ ــ دراز کنار: بازکننده؛ گسترنده.
۲۲ ــ رسیدار: رسنده.
۲۳ ــ خوشکام: به فرمانبرداری و رغبت.
۲٤ ــ دژکام: بناکام و ناخواسته.
۲۵ ــ اویارگه: شبانگاه. *

والارض قل الله قل افاتخذتم من دونه اولياء لا يملكون لانفسهم نفعا ولا ضرا

قل هل يستوي الاعمى والبصير ام هل تستوي الظلمات والنور ام جعلوا لله

شركاء خلقوا كخلقه فتشابه الخلق عليهم قل الله خالق كل شيء وهو الواحد

القهار انزل من السماء ماء فسالت اودية بقدرها فاحتمل السيل زبدا رابيا

ومما يوقدون عليه في النار ابتغاء حلية او متاع زبد مثله كذلك يضرب الله الحق

والباطل فاما الزبد فيذهب جفاء واما ما ينفع الناس فيمكث في الارض

كذلك يضرب الله الامثال للذين استجابوا لربهم الحسنى والذين لم يستجيبوا

له لو ان لهم ما في الارض جميعا ومثله معه لافتدوا به اولئك لهم سوء الحساب

ومأواهم جهنم وبئس المهاد افمن يعلم انما انزل اليك من ربك الحق كمن هو

اعمى انما يتذكر اولوا الالباب الذين يوفون بعهد الله ولا ينقضون الميثاق والذين

يصلون ما امر الله به ان يوصل ويخشون ربهم ويخافون سوء الحساب والذين

صبروا ابتغاء وجه ربهم واقاموا الصلوة وانفقوا مما رزقناهم سرا وعلانية

ويدرءون بالحسنة السيئة اولئك لهم عقبى الدار جنات عدن يدخلونها ومن

صلح من آبائهم وازواجهم وذرياتهم والملائكة يدخلون عليهم من كل باب

وزمین؟ بگه: خدای. بگه: ای گرفتید از بیرون اوی ولیانی؟ پادشای ندارند نفسها ایشانرا منفعتی و نی‌مضرتی. بگه: ای گراگربند[1] کور و بینا؟ یا ای گراگربند تاریکیها و روشنای؟ یا کردند خدای را شریکانی، بیافریدند چون آفریدن اوی مانسته شد[2] آفرینشت وریشان؟ بگه: خدای آفریدگار هر چیزی. اوی‌است یگانه‌ی مقهورکنار[3]. (۱۷) فرود کرد از آسمان آوی[4]. برفتند رودها بـه انـدازه‌ی آن ورداشـت سیـل کفی اوزودار[5]. وزان می وراوروزید[6] ورآن در آتش طلبیدن پیرایه‌ی را یا برخورداری[7] کفی هم‌چنان. چنان می‌زند خدای حق را و باطل را. اما کف شهد[8] نابکار[9]. اما آن منفعت کند مردمانرا، درنگ کند در زمین. چنان می‌زند خدای مثلها. (۱۸) ایشانرا کجواب کردند، خداوند ایشانرا نیکوی بهد. و ایشان که جواب نکردند او یرا، ار ایشانرا بید[10] آن در زمین همه و هم‌چندان وا آن، تا خود را واز خر ید بدان، ایشان ایشانرا بهد گدی[11] حساب و جایگه ایشان دوزخ بهد. گداست جایگه. (۱۹) ای کی داند کان فرود کرده شد بی‌توا از خداوند توا حق است، چون کی اوی کور است؟ پند پدیرند[12] خداوندان خردها. (۲۰) ایشان می‌وفا کنند به عهد خدای و بنشکنند[13] پیمان. (۲۱) ایشان می‌پیوندند آن فرمود خدای بدان که‌پیوسته‌-شهد[14] و می‌ترسند از خداوند ایشان و می‌ترسند از گدی حساب. (۲۲) ایشان که شکیوای کردند طلبیدن خشنودی خداوند ایشان را و بپای کردند نماز و خزین کردند زان روزی دادیم ایشانرا پنهام[15] و اشکرا و می‌وازکنند به نیکوی گستی[16] را، ایشان ایشانرا بهد فرجام خـانه. (۲۳) بوستانهای عدن، می درشند در[17] آن کی نیک شهد از پدران ایشان و انبازان ایشان و فرزندان ایشان و فریشتگان می درشند وریشان از هر دری.



۱ ــ گراگربند: برابرند.
۲ ــ مانسته شد: مانند‌ه شد.
۳ ــ مقهور کنار: شکنندهٔ کامها.
٤ ــ آو: آب.
۵ ــ اوزودار: افزاینده.
٦ ــ می‌وراوروزید: بر می افروزید.
۷ ــ برخورداری: کالا؛ پیرایه.
۸ ــ شهد: شود.
۹ ــ نابکار: ناچیز و ضایع.
۱۰ ــ بید: ببود.
۱۱ ــ گدی: بدی.
۱۲ ــ پند پدیرند: پند گیرند و یاد کنند.
۱۳ ــ بنشکنند: نمی شکنند.
١٤ ــ پیوسته شهد: پیوسته شود.
۱۵ ــ پنهام: پنهان.
۱٦ ــ گستی: بدی. *
۱۷ ــ می‌درشند در: در می شوند در؛ اندر آیند در.

بالأمر عليكم بما صبرتم فنعم عقبى الدار و الذين ينقضون عهد الله من بعد ميثاقه

سلام ورستا بدان شکیبائی کردید نیک است وجام خانه ایشان که بشکنند عهد خدای از پس پیمان او

ويقطعون ما أمر الله به أن يوصل ويفسدون في الأرض أولئك لهم اللعنة ولهم

وی ببرند آن فرمود خدای بدان که پیوسته شود و تباهی کنند در زمین ایشان ایشان را لعنت و ایشان را بود

سوء الدار الله يبسط الرزق لمن يشاء ويقدر وفرحوا بالحيوة الدنيا وما الحيوة

بدی خانه خدای فراخ کند روزی کرا خواهد و تنگ کند و شاد شدند بزندگانی این گیتی و نیست زندگانی

الدنيا في الآخرة إلا متاع ويقول الذين كفروا لولا أنزل عليه آية من ربه قل

این گیتی در آن جهان بجز برخورداری و میگویند ایشان که کافر شدند چرا فرو فرستاده نشد برو نشانی از خداوند او بگو

إن الله يضل من يشاء ويهدي إليه من أناب الذين آمنوا وتطمئن قلوبهم بذكر

خدای گمره کند کرا خواهد و ره نماید بدو کسی را که باز آید ایشان بگرویدند و آرام گیرد دلهای ایشان بیاد کرد

الله ألا بذكر الله تطمئن القلوب الذين آمنوا وعملوا الصالحات طوبى

خدای بدان یاد کرد خدای آرام گیرد دلها ایشان بگرویدند و کردند نیکیها بزرگی

لهم وحسن مآب كذلك أرسلناك في أمة قد خلت من قبلها أمم لتتلوا عليهم

ایشان را و نیکوی بازگشت جای چنان بفرستادیم ترا در گروهی بگذشت از پس آن گروهها تا بخوانی بریشان

الذي أوحينا إليك وهم يكفرون بالرحمن قل هو ربي لا إله إلا هو عليه توكلت

آن وحی کردیم به تو ایشان می کافر شدند بخدای بخشاینده بگو اوست خداوند من نیست خدای مگر اوی بروی توکل کردم

وإليه متاب ولو أن قرآنا سيرت به الجبال أو قطعت به الأرض أو كلم به الموتى

باوی است بازگشت و اگر بودی قرآنی که رانده شدی بدان کوهها یا پاره کرده شدی بدان زمین یا سخن گفته شدی بدان مردگان

بل لله الأمر جميعا أفلم ييأس الذين آمنوا أن لو يشاء الله لهدى الناس جميعا ولا

بل خدای راست فرمان همه ای نا امید نشدند ایشان که بگرویدند اگر خواستی خدای ره نمودی مردمان همه

يزال الذين كفروا تصيبهم بما صنعوا قارعة أو تحل قريبا من دارهم حتى يأتي

همیشه ایشان که کافر شدند رسد بایشان بدان کردند سختی یا فرود آید نزدیک از خانه ایشان تا آید

وعد الله إن الله لا يخلف الميعاد ولقد استهزئ برسل من قبلك فأمليت للذين كفروا

وعده خدای خدای خلاف نکند وعده و افسوس کرده شد به پیغامبران از پیش تو مهلت دادم ایشان را که کافر شدند

ثم أخذتهم فكيف كان عقاب أفمن هو قائم على كل نفس بما كسبت وجعلوا

وا گرفتم ایشان را چون بود عقوبت من ای کسی او ایستاده است بر هر تنی بدان کسب کرد و کردند

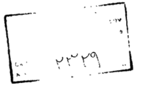
لله شركاء قل سموهم أم تنبئونه بما لا يعلم في الأرض أم بظاهر من القول بل

خدای را شریکان بگو نام کنید ایشان را یا آگه کنید او را بدان که نداند در زمین یا بظاهر از سخن بل

(۲۴) سلام ورشما بدان شکیوای کردید[1]، نیک است فرجام خـــانه. (۲۵) ایشان می بشکنند عهد خدای از پس پیمان اوی و می ببرند آن فرمود خدای بدان که پیوسته شهد[2] و می توهی کنند در زمین، ایشان ایشانرا بهد لعنت و ایشانرا بهد گدی‌خانه[3]. (۲۶) خدای فراخ کند روزی کرا خواهد و تنگ کند.ورامشتی شدند[4] به زندگانی این گیتی.و نیست زندگانی این گیتی درآن جهن بی برخورداری. (۲۷) می گهند ایشان که کافر شدند: چرا فرود کرده نشد وروی نشانی از خداوند اوی؟ بگه: خدای وی‌ره کند کرا خواهد و ره نماید بی اوی کرا واز آید. (۲۸) ایشان بگرو یستند، بیارامد دلها ایشان به اياد کرد[5] خدای، بدان به اياد کرد خدای بیارامد دلها. (۲۹) ایشان بگرو یستند و کردند نیکیها، برزشت[6] ایشانرا و نیکوی واز آمدن‌جای[7]. (۳۰) چنان بفرستادیم ترا درگرهی، بگدشت[8] از پیش آن گرهها، تا بخوانی وریشان آن وحی کردیم بی‌توا. ایشان می کافر شند به خدای. بگه: اوی خداوند من است؛ نیست خدای مگر اوی؛ وروی وستام کردم[9]. با اوی است واز-آمدن[10]. (۳۱) ارقرانی بودی که رانده شدی بدان کهـها، یا پاره کرده‌شدی[11] بدان زمین، یا به سخن آورده شدندی بدان مردگان، بل خدای را فرمان همه؛ ای نـدانستند ایشان کبگرو یستند، ارخهستی[12] خدای ره‌نمودی مردمانرا همه؟ همیشه ایشان که کافر شدند، رسد بدیشان بدان کردند سختی، یا فرود آید نزدیکی از خانه ایشان تا آید وعده‌ی خدای. خدای خلاف نکند وعده. (۳۲) اوسوس کرده شدند[13] پیغامبرانی از پیش توا. مهلت دادم ایشانرا که کافر شدند، واز بگرفتم ایشانرا، چون بود عقوبت من. (۳۳) ای کی اوی استادار[14]ست ور هر نفسی، بدان کسب کرد و کردند خدای را شریکانی؟بگه[15]: نام کنید ایشانرا. یا آگه کنید او یرا بدان نداند در زمین یا بغایبی[16] از سخن. بل



۱ ــ **شکیوای کردید**: شکیبایی کردید.
۲ ــ **پیوسته شهد**: بپیوندد.
۳ ــ **گدی خانه**: بدی خانه؛ سرای بد.
٤ ــ **رامشتی شدند**: شادی کردند. *
۵ ــ **اياد کرد**: پند؛ یاد کرد.
٦ ــ **برزشت**: خنکا؛ خوش‌باد. *
۷ ــ **وازآمدن جای**: بازگشتن گاه.
۸ ــ **بگدشت**: بگذشت.
۹ ــ **وستام کردم**: توکل کردم. *
۱۰ ــ **وازآمدن**: بازگشتن.
۱۱ ــ **پاره کرده شدی**: بریده می شد.
۱۲ ــ **خهستی**: خواستی؛ می خواست.
۱۳ ــ **اوسوس کرده شدند**: افسوس کردندشان.
۱٤ ــ **استادار**: ایستاده؛ نگاهبان.
۱۵ ــ **بگه**: بگو.
۱٦ ــ **بغایبی**: نه ازته دل؛ ظاهری.



بل زين للذين كفروا مكرهم وصدوا عن السبيل ومن يضلل الله فما له من هاد لهم

عذاب في الحيوة الدنيا ولعذاب الآخرة أشق وما لهم من الله من واق مثل

الجنة التي وعد المتقون تجري من تحتها الأنهار أكلها دائم وظلها تلك

عقبى الذين اتقوا وعقبى الكافرين النار والذين آتيناهم الكتاب يفرحون بما

أنزل إليك ومن الأحزاب من ينكر بعضه قل إنما أمرت أن أعبد الله ولا أشرك به

إليه أدعوا وإليه مآب وكذلك أنزلناه حكما عربيا ولئن اتبعت أهواءهم بعد

ما جاءك من العلم ما لك من الله من ولي ولا واق ولقد أرسلنا رسلا من قبلك وجعلنا

لهم أزواجا وذرية وما كان لرسول أن يأتي بآية إلا بإذن الله لكل أجل كتاب يمحوا

الله ما يشاء ويثبت وعنده أم الكتاب وإن ما نرينك بعض الذي نعدهم أو نتوفينك

فإنما عليك البلاغ وعلينا الحساب أولم يروا أنا نأتي الأرض ننقصها من أطرافها

والله يحكم لا معقب لحكمه وهو سريع الحساب وقد مكر الذين من قبلهم فلله

المكر جميعا يعلم ما تكسب كل نفس وسيعلم الكفار لمن عقبى الدار ويقول

الذين كفروا لست مرسلا قل كفى بالله شهيدا بيني وبينكم ومن عنده علم الكتاب

آراسته شـــد ایشانرا که کافر شدند، مکر ایشان. واززدند[1] از ره.کرا وی‌ره کند خدای، نبهد او یرا هیچ ره‌نموداری[2]. ﴿٣٤﴾ ایشانرا عذابی بهد در زندگانی این گیتی و عذاب آن جهن سختر و نبهد ایشانرا از خدای هیچ نگه‌داشتاری[3]. ﴿٣٥﴾ صفت گهیشت[4] آن که وعده کرده شدند پرخیزکاران[5]، می رود از زیر آن جویها. بار آن دایم بهد و سایه‌ی آن؛ آنست فرجام ایشان کبپرخیزیدند و فرجام کافران آتش بهد. ﴿٣٦﴾ ایشان که دادیم ایشانرا کتاب، می رامشتی شند[6] بدان فرود کرده شد بی‌توا[7] و از گرهها هست کی می انکار کند[8] برخی را از آن. بگه: فرموده شدم کبرستون کنم[9] خدای را وشرک نگیرم بدوی. بی اوی خوانم و بی اوی است واز آمدن من. ﴿٣٧﴾ چنان فرود کردیم آنرا حکمی تازی، ارپس روی کنی آرزوها ایشانرا، پس آن آمد به توا از علم، نبهد ترا از خدای هیچ ولی و نی نگه‌داشتاری . ﴿٣٨﴾ بفرستادیم پیغامبرانی از پیش توا و کردیم ایشانرا انبازانی[10] و فرزندانی. نبهد پیغامبری را که آرد نشانی بی‌به فرمان خدای، هر زمانی را کتابی. ﴿٣٩﴾ محاکند[11] خدای آن خواهد و باستاند[12] و نزدیک او یست اصل کتاب. ﴿٤٠﴾ ار بنمایم ترا برخی آن می وعده کنیم ایشانرا، یا بمیرانیم ترا ور تواست رسانیدن، وریماست حساب. ﴿٤١﴾ ای ننگرید کایما می‌آیم به زمین، می کهیم آنرا از کرانهای آن؟ خدای حکم کند، واز گردانستار[13] نبهد حکم او یرا و اوی زودحساب است. ﴿٤٢﴾ مکر کردند ایشان کاز پیش ایشان بودند خدای را مکر همه.داند آن کسب کند هر نفسی و انوز بدانند[14] کافران کراست فرجام خـــانه. ﴿٤٣﴾ می گهند[15] ایشان که کافر شدند: نه‌ای فرستاده. بگه: گوس[16] به خدای گواهی میان من و میان شما و کی نزدیک او یست دانستن کتاب.

سورة ابراهیم صلی الله علیه اثنان واربعون آیة

مکیة



۱ ــ **واززدند:** بازگشتند.
۲ ــ **ره‌نمودار:** راه نماینده.
۳ ــ **نگه‌داشتار:** نگاه‌دارنده.
٤ ــ **گهیشت:** بهشت. *
۵ ــ **پرخیزکاران:** پرهیزکاران.
٦ ــ **می رامشتی شند:** شاد می شوند.
۷ ــ **بی‌توا:** به تو؛ به سوی تو.
۸ ــ **می انکار کند:** منکر می شود.
۹ ــ **کبرستون کنم:** که بپرستم. *
۱۰ ــ **انبازان:** جفتان.
۱۱ ــ **محا کند:** محو کند؛ پاک کند. *
۱۲ ــ **باستاند:** برجای بدارد؛ استوار گرداند.
۱۳ ــ **واز گردانستار:** باز گرداننده.
١٤ ــ **انوز بدانند:** زود باشد که بدانند.
۱۵ ــ **می گهند:** می گویند.
۱٦ ــ **گوس:** بسنده؛ کافی. *

بسم الله الرحمن الرحيم

بنام خداي مهرباني بخشاينده

الر كتاب انزلناه اليك لتخرج الناس من الظلمات الى النور باذن ربهم الى صراط

العزيز الحميد الله الذي له ما في السموات وما في الارض وويل للكافرين من عذاب

شديد الذين يستحبون الحيوة الدنيا على الآخرة ويصدون عن سبيل الله ويبغونها

عوجا اولئك في ضلال بعيد وما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه ليبين لهم فيضل

الله من يشاء ويهدي من يشاء وهو العزيز الحكيم ولقد ارسلنا موسى باياتنا ان اخرج

قومك من الظلمات الى النور وذكرهم بايام الله ان في ذلك لآيات لكل صبار

شكور واذ قال موسى لقومه اذكروا نعمة الله عليكم اذ انجاكم من آل فرعون

يسومونكم سوء العذاب ويذبحون ابناءكم ويستحيون نساءكم وفي ذلكم بلاء

من ربكم عظيم واذ تاذن ربكم لئن شكرتم لازيدنكم ولئن كفرتم ان عذابي

لشديد وقال موسى ان تكفروا انتم ومن في الارض جميعا فان الله لغني حميد الم ياتكم

نبؤا الذين من قبلكم قوم نوح وعاد وثمود والذين من بعدهم لا يعلمهم الا الله

جاءتهم رسلهم بالبينات فردوا ايديهم في افواههم وقالوا انا كفرنا بما ارسلتم

به وانا لفي شك مما تدعوننا اليه مريب قالت رسلهم افي الله شك فاطر السموات

به نام خدای مهروانی[۱] رحمت کنار[۲]. ﴿۱﴾ سوگند به الف و لام و را، کتابی فرود کردیم آنرا بی‌توا، تا بیرون آری مردمانرا از تاریکیها بی روشنای به فرمان خداوند ایشان بی راه عزیز ستوده[۳]. ﴿۲﴾ خدای او یست او یرا آن در آسمانها و آن در زمین. وای کافران را از عذابی سخت. ﴿۳﴾ ایشان می گزینند زندگانی این گیتی ور آن جهن و می وازنند از ره خدای و می طلبند آنرا کیلی[۴]. ایشان در وی‌راهی دوربند. ﴿٤﴾ نفرستادیم هیچ پیغامبری بی‌به زبان قوم اوی تا دیدور کند ایشانرا. وی‌ره کند خدای کرا خواهد و ره نماید کرا خواهد. اوی است عزیز درست کار[۵]. ﴿۵﴾ بفرستادیم موسی را به آیتها ایما که بیرون آر قوم ترا از تاریکیها بی روشنای و پندده ایشانرا به عقوبتهای خدای. در آن نشانها هر شکیوای کناری[۶] شکرکنار[۷] را. ﴿٦﴾ که گفت موسی قوم او یرا: اباد کنید[۸] نعمت خدای ورشما، که برهانستیم[۹] شما را از گره فرعون، می چشانیدند[۱۰] شما را سختی عذاب، می کشتند پسران شما را و زنده می هیشتند[۱۱] دختران شما را، در آن نعمتی بود از خداوند شما بزرگ. ﴿۷﴾ که آگه کرد خداوند شما، ارشکر گزار ید، بیوزایم[۱۲]شمارا، ارناسپاسی- کنید، عذاب من سخت است. ﴿۸﴾ گفت موسی: ار کافرشید شما و کی در زمین همه، خدای وی‌نیازی[۱۳] ستوده. ﴿۹﴾ ای نیامد به شما خبر ایشان کاز پیش شما بودند؟ گره نوح و عادیان و ثمودیان و ایشان کاز پس ایشان بودند؟ نداند ایشانرا مگر خدای. آوردند بدیشان پیغامبران ایشان دیدوریها وا ... ستند دستها ایشان در دهنها ایشان و گفتند: ایما کافر شدیم بدان فرستاده شدید بدان، ایما درگمامندی هند[۱۴]، زان می خوانی... گمامند کنار[۱۵]. ﴿۱۰﴾ گفتند پیغامبران ایشان: ای در خدای گمامندی آفریدگار آسمانها



۱ ــ مهروانی: بخشاینده، فراخ بخشایش.
۲ ــ رحمت کنار= رحیم.
۳ ــ ستوده: حمید: بی همتا.
٤ ــ کیلی: کژی. *
۵ ــ درست کار= حکیم.
٦ ــ شکیوای کنار: صبر کننده.
۷ ــ شکرکنار: سپاس دار.
۸ ــ اباد کنید: یاد کنید.
۹ ــ برهانستیم: برهانیدیم. *
۱۰ ــ می چشانیدند: رنج می نمودند.
۱۱ ــ زنده می هیشتند: زنده می گذاشتند.
۱۲ ــ بیوزایم: بیفزایم.
۱۳ ــ وی‌نیاز: بی نیاز.
۱٤ ــ ایما.... هند: ما ... هستیم.
۱۵ ــ گمامند کنار: به گمان شده.

والأرض يدعوكم ليغفر لكم من ذنوبكم ويؤخركم إلى أجل مسمى قالوا إن

أنتم إلا بشر مثلنا تريدون أن تصدونا عما كان يعبد آباؤنا فأتونا بسلطان مبين

قالت لهم رسلهم إن نحن إلا بشر مثلكم ولكن الله يمن على من يشاء من عباده وما

كان لنا أن نأتيكم بسلطان إلا بإذن الله وعلى الله فليتوكل المؤمنون وما لنا

ألا نتوكل على الله وقد هدانا سبلنا ولنصبرن على ما آذيتمونا وعلى الله فليتوكل

المتوكلون وقال الذين كفروا لرسلهم لنخرجنكم من أرضنا أو لتعودن في

ملتنا فأوحى إليهم ربهم لنهلكن الظالمين ولنسكننكم الأرض من بعدهم

ذلك لمن خاف مقامي وخاف وعيد واستفتحوا وخاب كل جبار عنيد من ورائه

جهنم ويسقى من ماء صديد يتجرعه ولا يكاد يسيغه ويأتيه الموت من كل مكان

وما هو بميت ومن ورائه عذاب غليظ مثل الذين كفروا بربهم أعمالهم كرماد اشتدت

به الريح في يوم عاصف لا يقدرون مما كسبوا على شيء ذلك هو الضلال البعيد ألم

تر أن الله خلق السماوات والأرض بالحق إن يشأ يذهبكم ويأت بخلق جديد وما ذلك

على الله بعزيز وبرزوا لله جميعا فقال الضعفاء للذين استكبروا إنا كنا لكم تبعا

فهل أنتم مغنون عنا من عذاب الله من شيء قالوا لو هدانا الله لهديناكم سواء علينا

و زمین؟ می‌خواند شما را، تا بیامرزد شما را از گنهان شما و پس کند شما را تا بی زمانی نام‌زد کرده. گفتند: ناید شما بی بشریانی هم‌چون ایما. می‌خواهید که واززنید ایما را زان بودند می‌برستون کـــردند[۱] پدران ایما. آر بدیما حجتی دیدور. (۱۱) گفتند ایشانرا پیغامبران ایشان: ناند ایما بی بشر یانی[۲] هم‌چون شما بی‌خدای منت نهد ورکی خواهد از بندگان اوی. و نبهد ایما را که آرند به شما حجتی بی‌به فرمان خدای. ور خدای کو وستام کـــنید[۳] مومنان. (۱۲) چیست ایما را که وستام نمی کنیم ورخدای؟ وره‌نمودایما را راهها ایما و شکیوای کنیم ورآن دشخواری‌نمودی[۴] ایما را ورخدای کو وستام کنید وستام‌کناران[۵]. (۱۳) گفتند ایشان که کافر شدند پیغامبران ایشانرا: بیرون کنیم شما را از زمین ایما یا واز آیید در دین ایما. وحی کرد بی‌ایشان خداوند ایشان: هلاک کنم ستم‌کاران را. (۱٤) و ساکن کنم[۶] شما را در زمین از پس ایشان، آن کرا ترسد از استادن پیش من و ترسد از وعید من. (۱۵) و نصرت طلبیدند و نومید شد هر بزرگ‌منشتی نافرمان. (۱۶) از گـداره‌ی[۷] اوی دوزخ بهد و آب داده شـهد[۸] از آبی زرداب[۹]. (۱۷) می‌نگسد[۱۰] آنرا و نکامد[۱۱] که بگهاراند[۱۲] آنرا و آید بدوی مرگی از هر جایگهی و نبهد اوی مرده واز گداره‌ی اوی عذابی زوش[۱۳] بهد. (۱۸) مثل ایشان که کافر شدند به خداوند ایشان عملها ایشان، چون خــاکستری که سخت شد بدان باد در روزی سخت‌باد توانای ندارند زان کسب کردند ورچیزی. آن آنست وی‌راهی دور. (۱۹) ای ننگری که خدای بیافرید آسمانها و زمین بحق؟ ار خواهد ببرد شما را و بیارد خلق نوا. (۲۰) نبهد آن ور خدای عزیز. (۲۱) و بیرون آیند خدای را همه. گهند سستان ایشانرا کبزرگ منشتی کردند: ایما بودیم شما را پـــس روان، ای شما وازکناران[۱٤] هید ازیما از عذاب خدای هیچ چیزی؟ گهند: ار ره نمودی ایما را خدای ره نمودی شما را. گراگرست[۱۵] وریما



۱ ــ می‌برستون کردند: می‌پرستیدند. *
۲ ــ بشر یان: مردمان.
۳ ــ کووستام کنید: باید توکل کنید. *
٤ ــ دشخواری نمودی: بیازردید.
۵ ــ وستام‌کناران: توکل کنندگان. *
۶ ــ ساکن کنم: نشانم؛ آرام دهم.
۷ ــ گداره: پس.
۸ ــ آب داده شهد: آب داده شود.
۹ ــ زردآب: زردآبه و چرک.
۱۰ ــ می‌نگسد: فرو می‌برد؛ می‌خورد. *
۱۱ ــ نکامد: نخواهد. *
۱۲ ــ بگهاراند: فرو برد. *
۱۳ ــ زوش: سخت. *
۱٤ ــ وازکناران: دورکنندگان.
۱۵ ــ گراگر: برابر. *

أجزعنا أم صبرنا ما لنا من محيص وقال الشيطان لما قضي الأمر إن الله وعدكم

وعد الحق ووعدتكم فأخلفتكم وما كان لي عليكم من سلطان إلا أن دعوتكم

فاستجبتم لي فلا تلوموني ولوموا أنفسكم ما أنا بمصرخكم وما أنتم

بمصرخي إني كفرت بما أشركتمون من قبل إن الظالمين لهم عذاب أليم

وأدخل الذين آمنوا وعملوا الصالحات جنات تجري من تحتها الأنهار خالدين

فيها بإذن ربهم تحيتهم فيها سلام ألم تر كيف ضرب الله مثلا كلمة طيبة

كشجرة طيبة أصلها ثابت وفرعها في السماء تؤتي أكلها كل حين بإذن ربها ويضرب

الله الأمثال للناس لعلهم يتذكرون ومثل كلمة خبيثة كشجرة خبيثة اجتثت

من فوق الأرض ما لها من قرار يثبت الله الذين آمنوا بالقول الثابت في الحياة

الدنيا وفي الآخرة ويضل الله الظالمين ويفعل الله ما يشاء ألم تر إلى الذين بدلوا

نعمة الله كفرا وأحلوا قومهم دار البوار جهنم يصلونها وبئس القرار

وجعلوا لله أندادا ليضلوا عن سبيله قل تمتعوا فإن مصيركم إلى النار

قل لعبادي الذين آمنوا يقيموا الصلاة وينفقوا مما رزقناهم سرا وعلانية

من قبل أن يأتي يوم لا بيع فيه ولا خلال الله الذي خلق السماوات والأرض وأنزل

ای زاری کنیم یا شکیوای کنیم. نبهد ایما را هیچ گریختن جای[1]. ﴿۲۲﴾ گهد[2] دیو: ازمان قضا کرده شهد کار، خدای وعده کرد شما را وعده‌ی حق و وعده کردم شما را و خلاف کردم شما را و نبود مرا ورشما هیچ حجتی بی‌آن کبخواندم شما را جواب کردید مرا. ملامت مکنید مرا و ملامت کنید نفسهای شما را. نه‌ام من فریاد رسیدار[3] شما را و ناید شما فریادرسیدار من. من کافر شدم بدان شرک گرفتید مرا از پیش و ستم کاران ایشانرا عذابی دردمند کنار[4] بهد.
﴿۲۳﴾ و در کرده‌شند[5] ایشان کبگرو یستند وکردند نیکیها در بوستانهای می رود از زیر آن جویها، جاودانگان بند درآن به فرمان خداوند ایشان؛درودایشان درآن سلام‌بهد[6].
﴿۲٤﴾ ای ننگری چون بزد خدای مثلی، سخنی پاک را چون درختی پاک؟ اصل آن استادار[7] وشاخ آن در آسمان؟ ﴿۲۵﴾ می دهد بار آن هر هنگامی به فرمان خداوند آن ومی زند خدای مثلها مردمانرا، شاید کایشان پند پدیرند. ﴿۲٦﴾ مثل سخنی پلید چون درختی پلید است، ور کنده شد[8] از زور زمین. نبهد آنرا هیچ استادی.
﴿۲۷﴾ باستاند خدای ایشانرا کبگرو یستند، به قول استادار در زندگانی این گیتی ودرآن‌جهن[9].و وی‌ره کند خدای ستم کاران را و کند خدای آن خواهد. ﴿۲۸﴾ ای ننگری بی‌ایشان کبدل گرفتند نعمت خدای را به کافری و فرود آوردند قوم ایشانرا به خانه‌ی هلاکی؟ ﴿۲۹﴾ دوزخ می درشند درآن، گداست استاد[10]. ﴿۳۰﴾ وکردند خدای را همتاانی[11] تا وی‌ره کنند از ره‌اوی. بگه: برخورداری گیرید، شدن[12] شما بی‌آتش است.
﴿۳۱﴾ بگه بندگان مرا ایشان کبگرو یستند، تا بپای کنند نماز و خزین کنند[13] زان روزی دادیم ایشانرا، پنهام و اشکرا، از پیش آن که آید روزی خرید و فرخت نبهد درآن و نی دوستی. ﴿۳۲﴾ خدای او یست کبیافرید آسمانها و زمین و فرود کرد



۱ ــ گریختن جای: گریزگاه.
۲ ــ گهد: گوید.
۳ ــ فریاد رسیدار: فریادرس.
٤ ــ دردمند کنار: دردناک.
۵ ــ درکرده شند: درآورده شوند.
٦ ــ بهد: باشد.
۷ ــ استادار: استوار؛ محکم.
۸ ــ ورکنده شد: برکنده شد.
۹ ــ آن جهن: آن جهان.
۱۰ ــ استاد: آرام جای.
۱۱ ــ همتا ان: همتایان.
۱۲ ــ شدن: بازگشتن و بازگشت.
۱۳ ــ خزین کنند: هزینه کنند. *

من السماء ماء فاخرج به من الثمرات رزقا لكم وسخر لكم الفلك لتجري في البحر
بامره وسخر لكم الانهار وسخر لكم الشمس والقمر دائبين وسخر لكم الليل
والنهار واتيكم من كل ما سألتموه وان تعدوا نعمت الله لا تحصوها ان
الانسان لظلوم كفار واذ قال ابرهيم رب اجعل هذا البلد امنا واجنبني
وبني ان نعبد الاصنام رب انهن اضللن كثيرا من الناس فمن تبعني فانه مني ومن
عصاني فانك غفور رحيم ربنا اني اسكنت من ذريتي بواد غير ذي زرع عند بيتك
المحرم ربنا ليقيموا الصلوة فاجعل افئدة من الناس تهوي اليهم وارزقهم
من الثمرات لعلهم يشكرون ربنا انك تعلم ما نخفي وما نعلن وما يخفى على الله من
شيء في الارض ولا في السماء الحمد لله الذي وهب لي على الكبر اسمعيل واسحق
ان ربي لسميع الدعاء رب اجعلني مقيم الصلوة ومن ذريتي ربنا وتقبل دعاء ربنا
اغفر لي ولوالدي وللمؤمنين يوم يقوم الحساب ولا تحسبن الله غافلا عما يعمل
الظالمون انما يؤخرهم ليوم تشخص فيه الابصار مهطعين مقنعي رءوسهم لا يرتد
اليهم طرفهم وافئدتهم هواء وانذر الناس يوم يأتيهم العذاب فيقول الذين
ظلموا ربنا اخرنا الى اجل قريب نجب دعوتك ونتبع الرسل اولم تكونوا اقسمتم

از آسمان آوی[1]. بیرون آورد بدان از میوها روزی شما را و نرم کرد[2] شما را کشتیها، تا می رود در دریا به فرمان اوی و نرم کرد شما را جویها. ﴿۳۳﴾ و نرم کرد شما را خرشید و مه دودایم شدار[3] و نرم کرد شما را شو و روز. ﴿۳٤﴾ و داد شما را از همه آن خهستید[4] از وی. ار بشمرید نعمت های خدای، نتوانید آن. انسان ستم کاری ناسپاس است. ﴿۳۵﴾ که[5] گفت ابرهیم: خداوند من! کن این شهر را ایمن و دور کن مرا و پسران مرا که برستون کنیم[6] بتان را. ﴿۳٦﴾ خداوند من! ایشان وی ره کردند فروانی را از مردمان، کی پس روی کند مرا، تاوی از من است و کی نافرمان شهد[7] مرا، توا آمرزیدگاری رحمت کنارهی. ﴿۳۷﴾ خداوند ایما! من ساکن کردم[8] از فرزندان خود به رودکده ی[9] جد[10] خداوند کشته، نزدیک خانه ی توا حرام. خداوند ایما، تا بپای کنند نماز. کن دلها را از مردمان می گردد بی ایشان و روزی ده ایشانرا از میوها، شاید کایشان شکرگزارند. ﴿۳۸﴾ خداوند ایما! توا دانی آن می پنهام کنیم[11] و آن می اشکرا کنیم[12]. و پنهام نشهد ور خدای هیچ چیزی در زمین و نی درآسمان. ﴿۳۹﴾ سپاس آن خدای را که داد مرا ور پیری اسمعیل و اسحق. خداوند من اشنیدار[13] دعاست. ﴿٤۰﴾ خداوند من! کن مرا بپای کنار[14] نماز و از فرزندان من، خداوند ایما! بپدیر[15] دعای من. ﴿٤۱﴾ خداوند ایما! بیامرز مرا و پدر و مادر مرا و مومنان را، آن روز بپای شهد[16] حساب. ﴿٤۲﴾ مپیندار[17] خدای را بارخوار[18]، زان می کنند ستم کاران. پس کند ایشانرا روزی را که در بالای ایستد درآن چشمها. ﴿٤۳﴾ شتافتاران[19] ورداشتاران[20] سرها ایشان وازنیاید بی[21] ایشان چشم ایشان و دلها ایشان گشته. ﴿٤٤﴾ و بدس بر[22] مردمانرا آن روز کاید بدیشان عذاب. می گهند ایشان که ستم کردند: خداوند ایما! پس کن ایما را تا بی زمانی نزدیک، تا جواب کنیم خواندن ترا و پس روی کنیم پیغامبران را. ای نبودید کسوگند خوردید

---

۱ ــ **آو:** آب.
۲ ــ **نرم کرد:** رام کرد.
۳ ــ **دایم شدار:** همیشه رونده؛ پیوسته رو.
٤ ــ **خهستید:** خواستید.
۵ ــ **که:** آنگاه که.
٦ ــ **برستون کنیم:** بپرستیم. ٭
۷ ــ **نافرمان شهد:** نافرمانی کند.
۸ ــ **ساکن کردم:** بنشاندم؛ فرودآوردم.
۹ ــ **رودکده:** وادی.
۱۰ ــ **جد:** جز؛ غیر.
۱۱ ــ **می پنهام کنیم:** پنهان می کنیم. ٭
۱۲ ــ **می اشکرا کنیم:** آشکارا می کنیم. ٭
۱۳ ــ **اشنیدار:** شنونده؛ شنوا.
۱٤ ــ **بپای کنار:** به‌پای دارنده.
۱۵ ــ **بپدیر:** بپذیر.
۱٦ ــ **بپای شهد:** بپای گردد؛ برخیزد.
۱۷ ــ **مپیندار:** مپندار.
۱۸ ــ **بارخوار:** بی‌خبر. ٭
۱۹ ــ **شتافتاران:** شتابندگان.
۲۰ ــ **ورداشتاران:** بردارندگان.
۲۱ ــ **بی:** به‌سوی.
۲۲ ــ **بدس بر:** بیم کن؛ بیم ده.

من قبل ما لكم من زوال * وسكنتم في مساكن الذين ظلموا أنفسهم وتبين لكم كيف

فعلنا بهم وضربنا لكم الأمثال * وقد مكروا مكرهم وعند الله مكرهم

وإن كان مكرهم لتزول منه الجبال * فلا تحسبن الله مخلف وعده رسله إن الله

عزيز ذو انتقام * يوم تبدل الأرض غير الأرض والسموات وبرزوا لله الواحد

القهار * وترى المجرمين يومئذ مقرنين في الأصفاد * سرابيلهم من قطران وتغشى

وجوههم النار * ليجزي الله كل نفس ما كسبت إن الله سريع الحساب * هذا بلاغ

للناس ولينذروا به وليعلموا أنما هو إله واحد وليذكر أولوا الألباب

سورة الحجر

بسم الله الرحمن الرحيم

الر تلك آيات الكتاب وقرآن مبين * ربما يود الذين كفروا لو كانوا مسلمين * ذرهم

يأكلوا ويتمتعوا ويلههم الأمل فسوف يعلمون * وما أهلكنا من قرية إلا

ولها كتاب معلوم * ما تسبق من أمة أجلها وما يستأخرون * وقالوا يا أيها الذي

نزل عليه الذكر إنك لمجنون * لو ما تأتينا بالملائكة إن كنت من الصادقين

ما ننزل الملائكة إلا بالحق وما كانوا إذا منظرين * إنا نحن نزلنا الذكر وإنا له

از پیش نبهد شما را هیچ گشتنی[1]؟ (۴۵) و ساکن شدید[2] در جایگهها ایشان که ستم کردند ور نفسها ایشان و دیدور شد شما را چون کردیم بدیشان و بزدیم شما را مثلها. (۴۶) و مکر کردند مکر ایشان و نزدیک خدای است مکر ایشان، نبود مکر ایشان که بگشتی از آن کهها. (۴۷) مپیندار خدای را خلاف کنار[3] وعده‌ی اوی پیغامبران او یرا. خدای عزیز است، خداوند داد واز آوردن[4]. (۴۸) آن روز بدل کرده شهد زمین جد[5] زمین و آسمانها و بیرون آیند خدای را یگانه‌ی مقهورکنار[6]. (۴۹) گینی[7] گنه کاران را آن روز هم‌بند کردگان[8] در پای‌بندها[9]. (۵۰) پیراهنها ایشان از قطران‌بهد[10] ومی ور پوشد در رویها ایشان آتش. (۵۱) تا پاداش دهد خدای هر نفسی را آن کسب‌کرد. خدای زود حساب است. (۵۲) این رســانیدنی مردمان تا بدس برده‌شند[11] بدان، تا بدانند کاوی یک خدای است، تا پند پدیرند خداوندان خردها.



سورة الحجر تسع وتسعون آية

به نام خدای مهربانی بخشاینده. (۱) سوگند به الف و لام و را، کان آیتهای کتاب هند[12] و قرانی دیدور. (۲) چند بهد دوست دارند ایشان که کافر شدند، ار بندی[13] مسلمانان. (۳) بهیل[14] ایشانرا تا بخورند و برخورداری گیرند[15] و مشغول کند ایشانرا حنابشت[16]، انوز بدانند[17]. (۴) هلاک نکردیم هیچ دهی را، یابی[18] آنرا کتابی معلوم است. (۵) پیشی نکند[19] هیچ گرهی ور زمان آن و پس نشند. (۶) گفتند یا اوی کفرود کرده شدور وی قران: توا دیوانه‌ی. (۷) چرا نمی‌آری بدیما فریستگان، ار هی از راست گفتاران؟ (۸) فرود نیایند فریشتگان بی‌بحق و نبودند نون[20] زمان‌دادگان[21]. (۹) .... قران...

---

۱ ــ **گشتن**: زوال.
۲ ــ **ساکن شدید**: بنشستید.
۳ ــ **خلاف کنار**: خلاف کننده.
٤ ــ **داد وازآوردن**: انتقام؛ کینه کشیدن.
۵ ــ **جد**: جز؛ غیر. *
٦ ــ **مقهورکنار**: شکننده کامها.
۷ ــ **گینی**: بینی. *
۸ ــ **هم‌بند کردگان**: با یکدیگر بستگان.
۹ ــ **پای‌بندها**: زنجیرها.
۱۰ ــ **بهد**: بُوَد؛ باشد.
۱۱ ــ **بدس برده شند**: ترسانیده شوند.
۱۲ ــ **هند**: هستند. *
۱۳ ــ **بندی**: باشند.
۱٤ ــ **بهیل**: دست بدار.
۱۵ ــ **برخورداری گیرند**: بهره‌ور شوند.
۱٦ ــ **حنابشت**: امید. *
۱۷ ــ **انوزبدانند**: زود بود که بدانند.
۱۸ ــ **یابی**: مگر.
۱۹ ــ **پیشی نکند**: پیش نمی رود؛ پیشی نگیرد.
۲۰ ــ **نون**: آنگاه. *
۲۱ ــ **زمان دادگان**: مهلت داده‌شدگان.

لحافظون ولقد ارسلنا من قبلك في شيع الاولين وما ياتيهم من رسول الا كانوا
به يستهزءون كذلك نسلكه في قلوب المجرمين لا يؤمنون به وقد خلت سنة
الاولين ولو فتحنا عليهم بابا من السماء فظلوا فيه يعرجون لقالوا انما سكرت
ابصارنا بل نحن قوم مسحورون ولقد جعلنا في السماء بروجا وزيناها للناظرين
وحفظناها من كل شيطان رجيم الا من استرق السمع فاتبعه شهاب مبين
والارض مددناها والقينا فيها رواسي وانبتنا فيها من كل شيء موزون وجعلنا
لكم فيها معايش ومن لستم له برازقين وان من شيء الا عندنا خزائنه وما ننزله
الا بقدر معلوم وارسلنا الرياح لواقح فانزلنا من السماء ماء فاسقيناكموه وما انتم
له بخازنين وانا لنحن نحيي ونميت ونحن الوارثون ولقد علمنا المستقدمين منكم
ولقد علمنا المستاخرين وان ربك هو يحشرهم انه حكيم عليم ولقد خلقنا
الانسان من صلصال من حما مسنون والجان خلقناه من قبل من نار السموم واذ
قال ربك للملائكة اني خالق بشرا من صلصال من حما مسنون فاذا سويته ونفخت
فيه من روحي فقعوا له ساجدين فسجد الملائكة كلهم اجمعون الا ابليس ابى
ان يكون مع الساجدين قال يا ابليس ما لك الا تكون مع الساجدين قال لم اكن لاسجد

نگه‌داشتاران هیم. (۱۰) بفرستادیم از پیش توا[1] در گرههای نخستینان. (۱۱) نیامد بدیشان هیچ پیغامبری، یانی بودند بدان می اوسوس کردند[2]. (۱۲) چنان درکنیم[3] آنرا در دلهای گنه کاران. (۱۳) نگروند بدان و بگذشت سنت نخستینان. (۱۴) اربگشادی ایما[4] وریشان دری از آسمان دراستادندی درآن می ورشدندی[5]. (۱۵) گفتندی وربسته شد[6] چشمهای ایما، بل ایما قومی جادوی کردگان هیم[7]. (۱۶) کردیم در آسمان برجها و بیاراستیم آنرا نگرستاران[8] را. (۱۷) ونگه داشتیم آنرا از هردیوی رانده.

(۱۸) بی کی بدزدید اشنیدن[9]، دررسید بدوی ستاره‌ی دیدور[10]. (۱۹) و زمین، واز کشیدیم[11] آنرا و اوکندیم[12] درآن کهها و ورآوردیم درآن از هر چیزی سنجیده[13].

(۲۰) و کردیم شما را در آن زیشتها[14] وکی ناید او یرا روزی داداران[15]. (۲۱) نیست هیچ چیزی، یانی نزدیک ایما خزینهای آن و فرود نکنیم آنرا بی به اندازه‌ی دانسته.

(۲۲) و بفرستادیم بادها را بارداداران[16] و فرود کردیم از آسمان آوی. آب دادیم شما را از آن و ناید[17] شما آنرا نگه‌داشتاران[18]. (۲۳) ایما ایمایم، زنده کنیم و بمیرانیم و ایمایم میراث گرفتاران[19]. (۲۴) و دانستیم پیش شداران[20] را از شما و دانستیم پس شداران[21] را.

(۲۵) خداوند توا اوی حشر کند ایشانرا، اوی درست کاری داناست. (۲۶) بیافریدیم انسان را از گلی خشک از خلیشی[22] گنده[23]. (۲۷) و جان، بیافریدیم او یرا از پیش از آتشی گرم. (۲۸) که گفت خداوند توا فریشتگان را: من آفریدگارهم[24] آدمی را از گلی خشک از خلیشی گنده. (۲۹) ازمان[25] تمام کنم او یرا و بدمم دروی از روح خود، بیفتید او یرا سجده گرفتاران[26]. (۳۰) سجده گرفتند فریستگان همه‌ی ایشان همه.

(۳۱) مگر ابلیس، سرواز بزد[27] که بودی وا سجده گرفتاران. (۳۲) گفت: یابلیس! چیست ترا کنبودی وا سجده گرفتاران؟ (۳۳) گفت: نیم که سجده گیرم

---

۱ ــ **توا:** تو.
۲ ــ **می اوسوس کردند:** افسوس می کردند.
۳ ــ **درکنیم:** درمی آوریم.
٤ ــ **ایما:** ما.
۵ ــ **می ورشدندی:** بالا می رفتند.
٦ ــ **وربسته شد:** پوشیده شد.
۷ ــ **هیم:** هستیم.
۸ ــ **نگرستاران:** نگرندگان.
۹ ــ **اشنیدن:** شنیدن.
۱۰ ــ **دیدور:** آشکار.
۱۱ ــ **واز کشیدیم:** پهن باز کردیم.
۱۲ ــ **اوکندیم:** افکندیم.
۱۳ ــ **سنجیده:** موزون.
۱٤ ــ **زیشتها:** اسباب زندگانی. *
۱۵ ــ **روزی داداران:** روزی دهان.
۱٦ ــ **بارداداران:** آبستن کنندگان.
۱۷ ــ **ناید:** نیستید.
۱۸ ــ **نگه‌داشتاران:** نگه دارندگان.
۱۹ ــ **میراث گرفتاران:** میراث بران.
۲۰ ــ **پیش شداران:** پیشی کنندگان؛ پیشینیان.
۲۱ ــ **پس شداران:** بازماندگان؛ پسینیان.
۲۲ ــ **خلیش:** لوش و لجن وگل ولای. *
۲۳ ــ **گنده:** بدبو؛ بوی ناک.
۲٤ ــ **هم:** ام؛ هستم.
۲۵ ــ **ازمان:** چون؛ آنگاه که.
۲٦ ــ **سجده گرفتاران:** سجده کنندگان؛ سجده گیرندگان.
۲۷ ــ **سرواز بزد:** سر پیچی کرد؛ نپذیرفت.

لبشر خلقته من صلصال من حمإ مسنون قال فاخرج منها فانك رجيم وان عليك

اللعنة الى يوم الدين قال رب فانظرني الى يوم يبعثون قال فانك من المنظرين

الى يوم الوقت المعلوم قال رب بما اغويتني لازينن لهم في الارض ولاغوينهم

اجمعين الا عبادك منهم المخلصين قال هذا صراط علي مستقيم ان عبادي

ليس لك عليهم سلطان الا من اتبعك من الغاوين وان جهنم لموعدهم اجمعين

لها سبعة ابواب لكل باب منهم جزء مقسوم ان المتقين في جنات وعيون اد

خلوها بسلام آمنين ونزعنا ما في صدورهم من غل اخوانا على سرر متقابلين لا يمسهم

فيها نصب وما هم منها بمخرجين نبئ عبادي اني انا الغفور الرحيم وان عذابي

هو العذاب الاليم ونبئهم عن ضيف ابراهيم اذ دخلوا عليه فقالوا سلاما

قال انا منكم وجلون قالوا لا توجل انا نبشرك بغلام عليم قال ابشرتموني

على ان مسني الكبر فبم تبشرون قالوا بشرناك بالحق فلا تكن من القانطين قال

ومن يقنط من رحمة ربه الا الضالون قال فما خطبكم ايها المرسلون قالوا

انا ارسلنا الى قوم مجرمين الا آل لوط انا لمنجوهم اجمعين الا امراته قدرنا

انها لمن الغابرين فلما جاء آل لوط المرسلون قال انكم قوم منكرون قالوا بل

آدمی را بیافریدی او یرا زگلی خشک ازخلیشی[1] گنده[2]. (۳۴) گفت: بیرون شه[3] ازآن توا رانده هی. (۳۵) ورتواست لعنت تا بی[4] روز حساب. (۳۶) گفت: خداوند من! زمان ده مرا تا بی آن روز کانگیخته شند. (۳۷) گفت: توا از زمان دادگان[5] هی. (۳۸) تا بی روز وقت معلوم. (۳۹) گفت: خداوند من! بدان وی‌ره کردی مرا، بیارایم ایشانرا در زمین و وی‌ره کنم ایشانرا همه. (۴۰) بی بندگان ترا زیشان یکتا کناران[6]. (۴۱) گفت: این راهی ورمن راست. (۴۲) بندگان من نیست ترا وریشان حجتی، بی کی پس روی کرد ترا از وی رهان[7]. (۴۳) دوزخ وعده ایشان است همه. (۴۴) آنرا هفت دراست، هر دری را زیشان جزوی بخشیده بهد. (۴۵) پرخیزکاران[8] در بوستانهای بند و چشمها. (۴۶) درشند[9] درآن به سلامت ایمنان. (۴۷) و بیرون کنیم آن در گورها[10] ایشان بهد از کینه‌ی.برادرانی ورتختها رو یارو یان[11]. (۴۸) نرسد بدیشان دران رنجه‌ی[12] ونبند[13] ایشان‌از آن بیرون کردگان. (۴۹) آگه کن بندگان مرا، من منم آمرزیدگار رحمت کنار. (۵۰) و عذاب من آن است عذاب دردمندکنار[14]. (۵۱) و آگه کن ایشانرا از مهمانان ابرهیم. (۵۲) که در شدندور وی، گفتند: سلام. گفت: ایما از شما ترسیداران[15] اند. (۵۳) گفتند: مترس، ایما می میزدک بریم[16] ترا به غلامی دانا. (۵۴) گفت: ای می میزدک برید مرا ور آن رسید به من پیری؟ چمی[17] میزدک برید مرا ؟ (۵۵) گفتند: میزدک بریم ترا به حق و مباش از نومیدشداران[18]. (۵۶) گفت: کی نومیدشهد[19] از رحمت خداوند اوی، مگر وی‌رهان. (۵۷) گفت: چیست کار شما یا فرستادگان؟ (۵۸) گفتند: ایما فرستاده شدیم بی‌قومی گنه کاران. (۵۹) بی گره لوط ایما رهانیداران[20] ایشان‌هیم همه. (۶۰) بی زن اوی تقدیر کردیم اوی از ماندگان بود. (۶۱) ازمان آمدند به گره لوط فرستادگان. (۶۲) گفت: شما قومی نااشنختگان هید. (۶۳) گفتند بل

۱ ــ خلیش: لای و لجن و گل و لوش.
۲ ــ گنده: بدبو؛ گندیده.
۳ ــ بیرون شه: بیرون رو.
٤ ــ تابی: تا به .
۵ ــ زمان دادگان: مهلت دادگان.
٦ ــ یکتاکناران = مخلصین : و یژه کردگان؛ یکتاکنندگان.
۷ ــ وی رهان: بی رهان.
۸ ــ پرخیزکاران: پرهیزکاران.
۹ ــ درشنددر: درآیند اندر.
۱۰ ــ گورها: سینه ها؛ دلها. *
۱۱ ــ رویارویان: رو به رو نشستگان.
۱۲ ــ رنجه‌ی: رنجگی.
۱۳ ــ نبند: نباشند.
۱٤ ــ دردمندکنار: دردناک.
۱۵ ــ ترسیداران: ترسندگان.
۱٦ ــ میزدک بریم: مژده دهیم.
۱۷ ــ چمی: چه می .
۱۸ ــ نومیدشداران: نومیدان.
۱۹ ــ شهد: شود.
۲۰ ــ رهانیداران: رهانندگان.

جئناك بما كانوا فيه يمترون وأتيناك بالحق وإنا لصادقون فأسر بأهلك بقطع

من الليل واتبع أدبارهم ولا يلتفت منكم أحد وامضوا حيث تؤمرون

وقضينا إليه ذلك الأمر أن دابر هؤلاء مقطوع مصبحين وجاء أهل المدينة

يستبشرون قال إن هؤلاء ضيفي فلا تفضحون واتقوا الله ولا تخزون قالوا

أولم ننهك عن العالمين قال هؤلاء بناتي إن كنتم فاعلين لعمرك إنهم لفي

سكرتهم يعمهون فأخذتهم الصيحة مشرقين فجعلنا عاليها سافلها

وأمطرنا عليهم حجارة من سجيل إن في ذلك لآيات للمتوسمين وإنها لبسبيل

مقيم إن في ذلك لآية للمؤمنين وإن كان أصحاب الأيكة لظالمين فا

نتقمنا منهم وإنهما لبإمام مبين ولقد كذب

أصحاب الحجر المرسلين وآتيناهم آياتنا فكانوا عنها معرضين وكانوا

ينحتون من الجبال بيوتا آمنين فأخذتهم الصيحة مصبحين فما أغنى عنهم

ما كانوا يكسبون وما خلقنا السماوات والأرض وما بينهما إلا بالحق وإن

الساعة لآتية فاصفح الصفح الجميل إن ربك هو الخلاق العليم ولقد آتيناك

سبعا من المثاني والقرآن العظيم لا تمدن عينيك إلى ما متعنا به أزواجا منهم

چون بود فرجام ایشان کاز پیش ایشان بودند؟ و خانه‌ی آن جهن گیه ایشانرا کبپرخیزیدند. ای خرد را کار نفرمایند؟ (۱۱۰) تا ازمان[۱] نومید شدند پیغامبران و یقین شدند کایشان دروزن گرفته شدند[۲]، آمد بدیشان نصرت ایما، رهانیده شد[۳] کی خواستیم. و رد کرده نشهد[۴] عذاب ایما از قوم گنه‌کاران. (۱۱۱) بود در قصها ایشان عبرتی خداوندان خردها را. نبود حدیثی که دروغ درحنیده[۵] شد بی‌راست کرگرفتنی[۶] آنرای پیش آنست و دیدور کردن هر چیزی و ره‌نمونی و رحمتی قومی را کمی بگروِیند.

سورة الرعد ثلث واربعون آية



به نام خدای مهربانی رحمت‌کنار[۷]. (۱) سوگند به الف ولام و میم و را، کان آیتهای کتاب و آن کفرود کرده شد بی‌توا از خداوند توا حق است، بی گویشتر[۸] مردمان نمی گروِیند. (۲) خدای اوی است ورداشت[۹] آسمانها بجد[۱۰] ستونهای کمی گینید[۱۱] آنرا. واز غلبه کرد ور عرش و نرم کرد خرشید و مه. همه می روند زمانی نام‌زد کرده را. می سازد کار می دیدور کند نشانها. شاید کشما به پدیره آمدن[۱۲] خداوند شما می یقین‌شید[۱۳]. (۳) اوی او یست بکشید[۱۴] زمین را و کرد درآنها کهها و جویها. و از همه میوها کرد درآن دوا ازن[۱۵] دوا می ور پوشد شو را ور روز. درآن نشانها قومی را کمی حماست کنند[۱۶]. (۴) و در زمین پارهای یک وا دیگرهمسایگی گرفتار[۱۷]ست و بوستانهای از انگور و کشته[۱۸] و خرماها کویلکهای[۱۹] و جدکویلکها، آب داده شهد به یک آب. و فضل کند برخی را زان ور برخی در بار. درآن نشانها قومی را کخرد را می کار فرمایند. (۵) ار شگفت شی، شگفت است قول ایشان: ای ازمان بیم خاکی ایما درآفرینشتی نوا[۲۰] بند؟ ایشان ایشان‌اند کافر شدند

---

۱ ــ **ازمان:** آنگاه. ٭
۲ ــ **دروزن گرفته شدند:** بدروغ داشتند آنها را.
۳ ــ **رهانیده شد:** رهایی یافت.
٤ ــ **رد کرده نشهد:** بازداشته نشود.
۵ ــ **دروغ درحنیده شد:** دروغ بر بافته شد.
٦ ــ **راست کر گرفتن:** باورداشتن.
۷ ــ **رحمت کنار**= رحیم.
۸ ــ **گویشتر:** بیشتر. ٭
۹ ــ **ورداشت:** بیفراشت.
۱۰ ــ **بجد:** جز از.
۱۱ ــ **کمی گینید:** که می بینید.
۱۲ ــ **پدیره آمدن:** دیدار.
۱۳ ــ **می یقین شید:** یقین کنید.
۱٤ ــ **بکشید:** بگسترد.
۱۵ ــ **ازن:** زوج. ٭
۱٦ ــ **کمی حماست کنند:** که درمی اندیشند. ٭
۱۷ ــ **یک وا دیگر همسایگی گرفتار:** همسایه و نزدیک یکدیگر.
۱۸ ــ **کشته:** کشت‌زار.
۱۹ ــ **کویلکها:** ازیک اصل رسته؛ ازیک بن برآمده. ٭
۲۰ ــ **نوا:** تازه؛ نو؛ جدید. ٭

بِرَبِّهِمْ وَاُولٰئِكَ الْاَغْلَالُ فِيٓ اَعْنَاقِهِمْ وَاُولٰئِكَ اَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ

وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ وَقَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثُلَاتُ وَاِنَّ رَبَّكَ لَذُو

مَغْفِرَةٍ لِلنَّاسِ عَلٰى ظُلْمِهِمْ وَاِنَّ رَبَّكَ لَشَدِيدُ الْعِقَابِ وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا

اُنْزِلَ عَلَيْهِ اٰيَةٌ مِنْ رَبِّهِ اِنَّمَا اَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ اَللّٰهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ اُنْثٰى

وَمَا تَغِيضُ الْاَرْحَامُ وَمَا تَزْدَادُ وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ

الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ سَوَاءٌ مِنْكُمْ مَنْ اَسَرَّ الْقَوْلَ وَمَنْ جَهَرَ بِهِ وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ

بِاللَّيْلِ وَسَارِبٌ بِالنَّهَارِ لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ اَمْرِ اللّٰهِ

اِنَّ اللّٰهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتّٰى يُغَيِّرُوا مَا بِاَنْفُسِهِمْ وَاِذَا اَرَادَ اللّٰهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا

مَرَدَّ لَهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ هُوَ الَّذِي يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنْشِئُ

السَّحَابَ الثِّقَالَ وَيُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ

فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ وَهُمْ يُجَادِلُونَ فِي اللّٰهِ وَهُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ

وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ اِلَّا كَبَاسِطِ كَفَّيْهِ اِلَى الْمَاءِ

لِيَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَالِغِهِ وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ اِلَّا فِي ضَلَالٍ وَلِلّٰهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمٰوَاتِ

وَالْاَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَظِلَالُهُمْ بِالْغُدُوِّ وَالْاٰصَالِ قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمٰوَاتِ ...

به خداوند ایشان. ایشان غلها بهد درگردنها ایشان.و ایشان ایاران آتش بند ایشان در آنجا جاودانگان بند. ﴿٦﴾ می شتاوکنند[1] واتوا به گستی[2] پیش نیکوی و بگدشت[3] از پیش ایشان عقوبتها.خداوند توا خداوند مهلتی[4] مردمانرا ورستم ایشان. خداوند توا سخت عقوبت است. ﴿٧﴾ می گهند ایشان که کافر شدند: چرا فرود کرده نشد وروی نشانی از خداوند اوی؟ توا بدس بردار[5] هی و هر قومی را ره‌نموداری[6]. ﴿٨﴾ خدای داند آن وردارد هر ماده‌ی و آن بکهد[7] رحمها و آن بیوزاید و هر چیزی نزدیک اوی بـمقدارست. ﴿٩﴾ دانای ناپدیدی وحاضری بزرگوارو وردور[8]. ﴿١٠﴾ گراگر[9]ست ازشما کی پنهام-کند سخن وکی اشکرا کند[10] آن وکی اوی پنهام شدار[11]ست به شو و بیرون آمدار[12]ست به روز. ﴿١١﴾ او یرا نگه‌وانانی[13] از پیش اوی و از پس اوی، می نگه دارند او یرا از فرمان خدای. خدای بنگرداند آن به قومی تا بگردانند آن به نفسها ایشان است. ازمان خواهد خدای به قومی گدی، وازگردانستار[14] نبهد آنرا و نبهد ایشانرا از بیرون اوی هیچ نگه‌داشتاری[15]. ﴿١٢﴾ اوی او یست کمی نماید[16] شما را برق بترس و مید[17] و ورآرد[18] اورهای[19] گـــران‌بار. ﴿١٣﴾ و تسبیح کند رعد به فرمان اوی و فریشتگان از ترس اوی.و بفرستد صیحتها، رساند آن به کی خواهد وایشان می پیکار کنند در خدای.و اوی سخت‌پیکار[20]ست. ﴿١٤﴾ او یراست دعوت حق. ایشان کمی خوانند از بیرون اوی، جواب نکنند ایشانرا به چیزی.... ن‌درازکنار[21] دودست اوی بی‌آب، تا رسید به دهن اوی و نبهد آن رسیدار[22] اوی. و نیست خواندن کافران بی در وی‌رهی. ﴿١٥﴾ خدای می سجده گیرد کی درآسمانها و زمین خوشکام[23] ودژکام[24] وسایها ایشان به بامداد و او یارگه[25]. ﴿١٦﴾ بگه: کی است خداوند آسمانها

---

١ ــ می‌شتاو کنند: شتاب می کنند.
٢ ــ گستی: بدی؛ زشتی. *
٣ ــ بگدشت: بگذشت.
٤ ــ خداوند مهلت: خداوند آمرزش.
٥ ــ بدس بردار: بیم کننده. *
٦ ــ ره‌نمودار: راهنما.
٧ ــ بکهد: بکاهد.
٨ ــ وردور: بلند و برتر.
٩ ــ گراگر: برابر. *
١٠ ــ اشکرا کند: آشکارا کند. *
١١ ــ پنهام شدار: پوشیده.
١٢ ــ بیرون آمدار: رونده.
١٣ ــ نگه‌وانان: نگاه‌بانان.
١٤ ــ واز گردانستار: بازدارنده.
١٥ ــ نگه‌داشتار: نگاه دار؛ دوست و سازندهٔ کار.
١٦ ــ کمی نماید: که می نماید.
١٧ ــ مید: امید.
١٨ ــ ورآرد: پدید آورد.
١٩ ــ اور: أبر.
٢٠ ــ پیکار: کید؛ عقوبت.
٢١ ــ دراز کنار: بازکننده؛ گسترنده.
٢٢ ــ رسیدار: رسنده.
٢٣ ــ خوشکام: به فرمانبرداری و رغبت.
٢٤ ــ دژکام: بناکام و ناخواسته.
٢٥ ــ اویارگه: شبانگاه. *

والارض قل الله قل افاتخذتم من دونه اولياء لا يملكون لانفسهم نفعا ولا ضرا

و زمین بگو خداى بگو اى گرفتید از سوى او دوستان که ندارند خویشتن را منفعتى و نى مضرتى

قل هل يستوي الاعمى والبصير ام هل تستوي الظلمات والنور ام جعلوا لله

بگو اى محمد نابینا و بینا ... تاریکیها و روشنائى یا کردند خداى را

شركاء خلقوا كخلقه فتشابه الخلق عليهم قل الله خالق كل شيء وهو الواحد

همتایان که بیافریدند چون آفریدن او ... و ایشان بگو خداى آفریدگار همه چیزى است و اوست یکى

القهار انزل من السماء ماء فسالت اودية بقدرها فاحتمل السيل زبدا رابيا

قهار فرو فرستاد از آسمان آبى روان شد رودها باندازه آن ... سیل کفى افزون

ومما توقدون عليه في النار ابتغاء حلية او متاع زبد مثله كذلك يضرب الله الحق

و از آنچه برافروزید در آتش طلبیدن پیرایه را یا کالا ... کفى همچنان چنین مى زند خداى حق

والباطل فاما الزبد فيذهب جفاء واما ما ينفع الناس فيمكث في الارض

و باطل اما کف ... اما آنچه منفعت کند مردمان را درنگ کند در زمین

كذلك يضرب الله الامثال للذين استجابوا لربهم الحسنى والذين لم يستجيبوا

چنان مى زند خداى مثلها ایشان را که اجابت کردند خداوند ایشان را نیکوئى بهشت و ایشان که جواب نکردند

له لو ان لهم ما في الارض جميعا ومثله معه لافتدوا به اولئك لهم سوء الحساب

او را اگر ایشان را باید آنچه در زمین است همه و چندان ... ایشان ایشان را بدى حساب

ومأواهم جهنم وبئس المهاد افمن يعلم انما انزل اليك من ربك الحق كمن هو

و جایگاه ایشان دوزخ ... آیا که مى داند ... فرو فرستاده شد بتو از خداوند تو حق چون کسى که او

اعمى انما يتذكر اولوا الالباب الذين يوفون بعهد الله ولا ينقضون الميثاق والذين

کور است ... خداوندان خرد ایشان که وفا کنند بعهد خداى و نشکنند پیمان و ایشان

يصلون ما امر الله به ان يوصل ويخشون ربهم ويخافون سوء الحساب والذين

که پیوندند آنچه فرمود خداى بدان که پیوسته شود و مى ترسند از خداوند ایشان و مى ترسند از بدى حساب و ایشان

صبروا ابتغاء وجه ربهم واقاموا الصلوة وانفقوا مما رزقناهم سرا وعلانية

که شکیبائى کردند طلبیدن خشنودى خداوند ایشان ... نماز و ... روزى دادیم ایشان را نهان و آشکارا

ويدرءون بالحسنة السيئة اولئك لهم عقبى الدار جنات عدن يدخلونها ومن

و مى بازکنند بنیکوئى بدى را ایشان را ایشان ... بهشتهاى عدن ... در شوند در آن و کسى که

صلح من اباءهم وازواجهم وذرياتهم والملائكة يدخلون عليهم من كل باب

نیک ... از پدران ایشان و زنان ایشان و فرزندان ایشان و فرشتگان ... درشوند بر ایشان از هر درى

وزمین؟ بگه: خدای. بگه: ای گرفتید از بیرون اوی ولیانی؟ پادشای ندارند نفسها ایشانرا منفعتی و نی مضرتی. بگه: ای گراگربند[1] کور و بینا؟ یا ای گراگربند تاریکیها و روشنای؟ یا کردند خدای را شریکانی، بیافریدند چون آفریدن اوی مانسته شد[2] آفرینشت وریشان؟ بگه: خدای آفریدگار هر چیزی. اوی است یگانه‌ی مقهورکنار[3]. (۱۷) فرود کرد از آسمان آوی[4]. برفتند رودها به اندازه‌ی آن ورداشت سیل کفی اوزودار[5]. وزان می وراوروزید[6] ورآن در آتش طلبیدن پیرایه‌ی را یا برخورداری[7] کفی هم‌چنان. چنان می زند خدای حق را و باطل را. اما کف شهد[8] نابکار[9]. اما آن منفعت کند مردمانرا، درنگ کند در زمین. چنان می زند خدای مثلها. (۱۸) ایشانرا کجواب کردند، خداوند ایشانرا نیکوی بهد. و ایشان که جواب نکردند او یرا، ار ایشانرا ببد[10] آن در زمین همه و هم‌چندان وا آن، تا خود را واز خر ید بدان، ایشان ایشانرا بهد گدی[11] حساب و جایگه ایشان دوزخ بهد. گداست جایگه. (۱۹) ای کی داند کان فرود کرده شد بی‌توا از خداوند توا حق است، چون کی اوی کور است؟ پند پدیرند[12] خداوندان خردها. (۲۰) ایشان می وفا کنند به عهد خدای و بنشکنند[13] پیمان. (۲۱) ایشان می پیوندند آن فرمود خدای بدان که پیوسته‌شهد[14] و می ترسند از خداوند ایشان و می ترسند از گدی حساب. (۲۲) ایشان که شکیوای کردند طلبیدن خشنودی خداوند ایشان را و بپای کردند نماز و خزین کردند زان روزی دادیم ایشانرا پنهام[15] و اشکرا و می وازکنند به نیکوی گستی[16] را، ایشان ایشانرا بهد فرجام خانه. (۲۳) بوستانهای عدن، می درشند در[17] آن کی نیک شهد از پدران ایشان و انبازان ایشان و فرزندان ایشان و فریشتگان می درشند وریشان از هر دری.

سورة الرّعد
۱۳

۱ ــ **گراگربند:** برابرند.
۲ ــ **مانسته شد:** مانننده شد.
۳ ــ **مقهور کنار:** شکنندهٔ کامها.
٤ ــ **آو:** آب.
۵ ــ **اوزودار:** افزاینده.
٦ ــ **می وراوروزید:** بر می افروزید.
۷ ــ **برخورداری:** کالا؛ پیرایه.
۸ ــ **شهد:** شود.
۹ ــ **نابکار:** ناچیز و ضایع.
۱۰ ــ **ببد:** ببود.
۱۱ ــ **گدی:** بدی.
۱۲ ــ **پند پدیرند:** پند گیرند و یاد کنند.
۱۳ ــ **بنشکنند:** نمی شکنند.
١٤ ــ **پیوسته شهد:** پیوسته شود.
۱۵ ــ **پنهام:** پنهان.
١٦ ــ **گستی:** بدی. *
۱۷ ــ **می درشند در:** در می شوند در؛ اندر آیند در.

سلام عليكم بما صبرتم فنعم عقبى الدار والذين ينقضون عهد الله من بعد ميثاقه

سلام ورشما بدان شکیبای کردید نیک است فرجام خانه اشان که بشکنند عهد خدای از پس پیمان او

ويقطعون ما امر الله به ان يوصل ويفسدون في الارض اولئك لهم اللعنة ولهم

و می‌بوبرند آن فرمود خدای بدان که پیوسته شود و تباهی کنند در زمین ایشان را لعنت و ایشان را بود

سوء الدار الله يبسط الرزق لمن يشاء ويقدر وفرحوا بالحيوة الدنيا وما الحيوة

بدی خانه خدای فراخ کند روزی که را خواهد و تنگ کند و رامش شدند بزندگانی این گیتی و نیست زندگانی

الدنيا في الاخرة الا متاع ويقول الذين كفروا لولا انزل عليه اية من ربه قل

این گیتی در آن جهان مگر برخورداری و می‌گویند ایشان که کافر شدند چرا فرو نیامد بر وی نشانی از خداوند وی بگو

ان الله يضل من يشاء ويهدي اليه من اناب الذين امنوا وتطمئن قلوبهم بذكر

خدای گم کند که را خواهد و ره نماید بوی آنرا که باز آید ایشان که بگرویدند و بیارامد دلهای ایشان بیاد کرد

الله الا بذكر الله تطمئن القلوب الذين امنوا وعملوا الصالحات طوبى

خدای بدان بیاد کرد خدای بیارامد دلها ایشان که بگرویدند و کردند نیکیها بوزیب

لهم وحسن ماب كذلك ارسلناك في امة قد خلت من قبلها امم لتتلوا عليهم

ایشان را و نیکوی وا آمدن جای چنان بفرستادیم ترا در گروهی که بگذشت از پیش ایشان گروهها تا خوانی بر ایشان

الذي اوحينا اليك وهم يكفرون بالرحمن قل هو ربي لا اله الا هو عليه توكلت

آن وحی کردیم بتو و ایشان می‌کافر شوند بخدای که او بخشاینده است بگو او خداوند مرا نیست خدای مگر اوی بروی سپاردم کار

واليه متاب ولو ان قرانا سيرت به الجبال او قطعت به الارض او كلم به الموتى

و با اوی است وا آمدن و اگر قرآنی بودی که رانده شدی بدان کوهها یا پاره کرده شدی بدان زمین یا سخن گفته شدی بدان مردگان

بل لله الامر جميعا افلم ييأس الذين امنوا ان لو يشاء الله لهدى الناس جميعا ولا

بل خدای راست فرمان همه ای بدانستند ایشان که بگرویدند اگر خواستی خدای ره نمودی مردمان همه و

يزال الذين كفروا تصيبهم بما صنعوا قارعة او تحل قريبا من دارهم حتى ياتي

همیشه ایشان که کافر شدند رسد بایشان بدان کردند سختی یا فرود آید نزدیک از خانه ایشان تا آید

وعد الله ان الله لا يخلف الميعاد ولقد استهزئ برسل من قبلك فامليت للذين كفروا

وعده خدای خدای خلاف نکند وعده و افسوس کرده شد بپیغامبران از پیش تو زمان دادم ایشان را که کافر شدند

ثم اخذتهم فكيف كان عقاب افمن هو قائم على كل نفس بما كسبت وجعلوا

واو گرفتم ایشان را چون بود عقوبت من ای کسی که ایستاده است بر هر تنی بدان کسب کرد و کردند

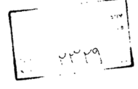
لله شركاء قل سموهم ام تنبئونه بما لا يعلم في الارض ام بظاهر من القول بل

خدای را انبازان بگو نام کنید ایشان را یا آگه کنید او را بدان نداند در زمین یا بظاهر از سخن بل

(۲۴) سلام ورشما بدان شکیوای کردید[۱]، نیک است فرجام خـانه. (۲۵) ایشان می بشکنند عهد خدای از پس پیمان اوی و می ببرند آن فرمود خدای بدان که پیوسته شهد[۲] و می توهی کنند در زمین، ایشان ایشانرا بهد لعنت و ایشانرا بهد گدی خانه[۳]. (۲۶) خدای فراخ کند روزی کرا خواهد و تنگ کند.ورامشتی شدند[۴] به زندگانی این گیتی.و نیست زندگانی این گیتی درآن جهن بی برخورداری. (۲۷) می گهند ایشان که کافر شدند: چرا فرود کرده نشد وروی نشانی از خداوند اوی؟ بگه: خدای وی ره کند کرا خواهد و ره نماید بی اوی کرا واز آید. (۲۸) ایشان بگرو یستند، بیارامد دلها ایشان به اياد کرد[۵] خدای، بدان به اياد کرد خدای بیارامد دلها. (۲۹) ایشان بگرو یستند و کردند نیکیها، برزشت[۶] ایشانرا و نیکوی واز آمدن جای[۷]. (۳۰) چنان بفرستادیم ترا درگرهی، بگدشت[۸] از پیش آن گرهها، تا بخوانی وریشان آن وحی کردیم بی توا. ایشان می کافر شند به خدای. بگه: اوی خداوند من است؛ نیست خدای مگر اوی؛ ورروی وستام کردم[۹]. با اوی است واز-آمدن[۱۰]. (۳۱) ارقرانی بودی که رانده شدی بدان کهها، یا پاره کرده شدی[۱۱] بدان زمین، یا به سخن آورده شدندی بدان مردگان، بل خدای را فرمان همه؛ ای ندانستند ایشان کبگرو یستند، ارخهستی[۱۲] خدای ره نمودی مردمانرا همه؟ همیشه ایشان که کافر شدند، رسد بدیشان بدان کردند سختی، یا فرود آید نزدیکی از خانه ایشان تا آید وعده ی خدای. خدای خلاف نکند وعده. (۳۲) اوسوس کرده شدند[۱۳] پیغامبرانی از پیش توا. مهلت دادم ایشانرا که کافر شدند، واز بگرفتم ایشانرا، چون بود عقوبت من. (۳۳) ای کی اوی استادار[۱۴]ست ور هر نفسی، بدان کسب کرد و کردند خدای را شریکانی؟ بگه[۱۵]: نام کنید ایشانرا. یا آگه کنید او یرا بدان نداند در زمین یا بغایی[۱۶] از سخن. بل



۱ ــ **شکیوای کردید:** شکیبایی کردید.
۲ ــ **پیوسته شهد:** بپیوندد.
۳ ــ **گدی خانه:** بدی خانه؛ سرای بد.
٤ ــ **رامشتی شدند:** شادی کردند. *
۵ ــ **اياد کرد:** پند؛ یاد کرد.
٦ ــ **برزشت:** خنکا؛ خوش باد. *
۷ ــ **وازآمدن جای:** بازگشتن گاه.
۸ ــ **بگدشت:** بگذشت.
۹ ــ **وستام کردم:** توکل کردم. *
۱۰ ــ **وازآمدن:** بازگشتن.
۱۱ ــ **پاره کرده شدی:** بریده می شد.
۱۲ ــ **خهستی:** خواستی؛ می خواست.
۱۳ ــ **اوسوس کرده شدند:** افسوس کردندشان.
١٤ ــ **استادار:** ایستاده؛ نگاهبان.
۱۵ ــ **بگه:** بگو.
۱٦ ــ **بغایی:** نه ازته دل؛ ظاهری.



زين للذين كفروا مكرهم وصدوا عن السبيل ومن يضلل الله فما له من هاد لهم

عذاب في الحيوة الدنيا ولعذاب الآخرة أشق وما لهم من الله من واق مثل

الجنة التي وعد المتقون تجري من تحتها الأنهار أكلها دائم وظلها تلك

عقبى الذين اتقوا وعقبى الكافرين النار والذين آتيناهم الكتاب يفرحون بما

أنزل إليك ومن الأحزاب من ينكر بعضه قل إنما أمرت أن أعبد الله ولا أشرك به

إليه أدعوا وإليه مآب وكذلك أنزلناه حكما عربيا ولئن اتبعت أهواءهم بعد

ما جاءك من العلم ما لك من الله من ولي ولا واق ولقد أرسلنا رسلا من قبلك وجعلنا

لهم أزواجا وذرية وما كان لرسول أن يأتي بآية إلا بإذن الله لكل أجل كتاب يمحوا

الله ما يشاء ويثبت وعنده أم الكتاب وإما نرينك بعض الذي نعدهم أو نتوفينك

فإنما عليك البلاغ وعلينا الحساب أولم يروا أنا نأتي الأرض ننقصها من أطرافها

والله يحكم لا معقب لحكمه وهو سريع الحساب وقد مكر الذين من قبلهم فلله

المكر جميعا يعلم ما تكسب كل نفس وسيعلم الكفار لمن عقبى الدار ويقول

الذين كفروا لست مرسلا قل كفى بالله شهيدا بيني وبينكم ومن عنده علم الكتاب

٦

آراسته شـــد ایشانرا که کافر شدند، مکر ایشان. واززدند[1] از ره.کرا وی‌ره کند خدای، نبهد او یرا هیچ ره‌نموداری[2]. (۳۴) ایشانرا عذابی بهد در زندگانی این گیتی و عذاب آن جهن سختر و نبهد ایشانرا از خدای هیچ نگه‌داشتاری[3]. (۳۵) صفت گهیشت[4] آن که وعده کرده شدند پرخیزکاران[5]، می رود از زیر آن جویها. بار آن دایم بهد و سایه‌ی آن؛ آنست فرجام ایشان کبپرخیزیدند و فرجام کافران آتش‌بهد. (۳۶) ایشان که دادیم ایشانرا کتاب، می رامشتی شند[6] بدان فرود کرده شد بی توا[7] و از گرهها هست کی می انکار کند[8] برخی را از آن. بگه: فرموده شدم کبرستون کنم[9] خدای را وشرک نگیرم بدوی. بی اوی خوانم و بی اوی است واز آمدن من. (۳۷) چنان فرود کردیم آنرا حکمی تازی، ارپس‌روی کنی آرزوها ایشانرا، پس آن آمد به توا از علم، نبهد ترا از خدای هیچ ولی و نی نگه‌داشتاری . (۳۸) بفرستادیم پیغامبرانی از پیش توا و کردیم ایشانرا انبازانی[10] و فرزندانی. نبهد پیغامبری را که آرد نشانی بی‌به فرمان خدای، هر زمانی را کتابی. (۳۹) محا کند[11] خدای آن خواهد و باستاند[12] و نزدیک او یست اصل کتاب. (۴۰) ار بنماییم ترا برخی آن می وعده کنیم ایشانرا، یا بمیرانیم ترا ور تواست رسانیدن، وریماست حساب. (۴۱) ای ننگرید کایما می‌آییم به زمین، می کهیم آنرا از کرانهای آن؟ خدای حکم کند، واز گردانستار[13] نبهد حکم او یرا و اوی زودحساب است. (۴۲) مکر کردند ایشان کاز پیش ایشان بودند خدای را مکر همه.داند آن کسب کند هر نفسی و انوز بدانند[14] کافران کراست فرجام خـــانه. (۴۳) می گهند[15] ایشان که کافر شدند: نه‌ای فرستاده. بگه: گوس[16] به خدای گواهی میان من و میان شما و کی نزدیک او یست دانستن کتاب.

سورة ابراهیم صلی الله علیه اثنان واربعون آیة

مکیة



۱ ــ واززدند: بازگشتند.
۲ ــ ره‌نمودار: راه نماینده.
۳ ــ نگه‌داشتار: نگاه‌دارنده.
٤ ــ گهیشت: بهشت. *
۵ ــ پرخیزکاران: پرهیزکاران.
٦ ــ می‌رامشتی شند: شاد می شوند.
۷ ــ بی‌توا: به تو؛ به سوی تو.
۸ ــ می انکار کند: منکر می شود.
۹ ــ کبرستون کنم: که بپرستم. *
۱۰ ــ انبازان: جفتان.
۱۱ ــ محا کند: محو کند؛ پاک کند. *
۱۲ ــ باستاند: برجای بدارد؛ استوار گرداند.
۱۳ ــ واز گردانستار: باز گرداننده.
۱٤ ــ انوز بدانند: زود باشد که بدانند.
۱۵ ــ می گهند: می گویند.
۱٦ ــ گوس: بسنده؛ کافی. *

بسم الله الرحمن الرحيم

الر كتاب انزلناه اليك لتخرج الناس من الظلمات الى النور باذن ربهم الى صراط

العزيز الحميد الله الذي له ما في السموات وما في الارض وويل للكافرين من عذاب

شديد الذين يستحبون الحياة الدنيا على الاخرة ويصدون عن سبيل الله ويبغونها

عوجا اولئك في ضلال بعيد وما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه ليبين لهم فيضل

الله من يشاء ويهدي من يشاء وهو العزيز الحكيم ولقد ارسلنا موسى باياتنا ان اخرج

قومك من الظلمات الى النور وذكرهم بايام الله ان في ذلك لايات لكل صبار

شكور واذ قال موسى لقومه اذكروا نعمة الله عليكم اذ انجيكم من ال فرعون

يسومونكم سوء العذاب ويذبحون ابناءكم ويستحيون نساءكم وفي ذلكم بلاء

من ربكم عظيم واذ تاذن ربكم لئن شكرتم لازيدنكم ولئن كفرتم ان عذابي

لشديد وقال موسى ان تكفروا انتم ومن في الارض جميعا فان الله لغني حميد الم ياتكم

نبؤا الذين من قبلكم قوم نوح وعاد وثمود والذين من بعدهم لا يعلمهم الا الله

جاءتهم رسلهم بالبينات فردوا ايديهم في افواههم وقالوا انا كفرنا بما ارسلتم

به وانا لفي شك مما تدعوننا اليه مريب قالت رسلهم افي الله شك فاطر السموات

به نام خدای مهروانی[1] رحمت کنار[2]. (۱) سوگند به الف و لام و را، کتابی فرود کردیم آنرا بی‌توا، تا بیرون آری مردمانرا از تاریکیها بی‌روشنای به فرمان خداوند ایشان بی‌راه عزیز ستوده[3]. (۲) خدای او یست او یرا آن در آسمانها و آن در زمین. وای کافران را از عذابی سخت. (۳) ایشان می گزینند زندگانی این گیتی ورآن جهن و می واززنند از ره خدای و می طلبند آنرا کیلی[4]، ایشان در وی‌راهی دوربند. (٤) نفرستادیم هیچ پیغامبری بی‌به زبان قوم اوی تا دیدور کند ایشانرا. وی‌ره کند خدای کرا خواهد و ره نماید کرا خواهد. اوی است عزیز درست کار[5]. (٥) بفرستادیم موسی را به آیتها ایما که بیرون آر قوم ترا از تاریکیها بی‌روشنای و پندده ایشانرا به عقوبتهای خدای. در آن نشانها هر شکیوای کناری[6] شکرکنار[7] را. (٦) که گفت موسی قوم او یرا: ایاد کنید[8] نعمت خدای ورشما، که برهانستیم[9] شما را از گره فرعون، می چشانیدند[10] شما را سختی عذاب، می کشتند پسران شما را و زنده می هیشتند[11] دختران شما را، در آن نعمتی بود از خداوند شما بزرگ. (۷) که آگه کرد خداوند شما، ارشکر گزاریـد، بیوزایم[12]شمارا، ارناسپاسی‌-کـنید، عذاب من سخت است. (۸) گفت موسی: ار کافرشید شما و کی در زمین همه، خدای وی‌نیازی[13] ستوده. (۹) ای نیامد به شما خبر ایشان کاز پیش شما بودند؟ گره نوح و عادیان و ثمودیان و ایشان کاز پس ایشان بودند؟ نداند ایشانرا مگر خدای. آوردند بدیشان پیغامبران ایشان دیدوریها وا ...ستند دستها ایشان در دهنها ایشان و گفتند: ایما کافر شدیم بدان فرستاده شدید بدان،ایما درگمامندی هند[14]، زان می‌خوانی... گمامند کنار[15]. (۱۰) گفتند پیغامبران ایشان: ای در خدای گمامندی آفریدگار آسمانها

---

۱ ــ مهروانی: بخشاینده؛ فراخ‌بخشایش.
۲ ــ رحمت کنار= رحیم.
۳ ــ ستوده: حمید؛ بی همتا.
٤ ــ کیلی: کژی. *
٥ ــ درست کار= حکیم.
٦ ــ شکیوای کنار: صبر کننده.
۷ ــ شکرکنار: سپاس دار.
۸ ــ ایاد کنید: یاد کنید.
۹ ــ برهانستیم: برهانیدیم. *
۱۰ ــ می چشانیدند: رنج می نمودند.
۱۱ ــ زنده می هیشتند: زنده می گذاشتند.
۱۲ ــ بیوزایم: بیفزایم.
۱۳ ــ وی‌نیاز: بی نیاز.
١٤ ــ ایما....هند: ما... هستیم.
۱۵ ــ گمامند کنار: به گمان شده.

والارض يدعوكم ليغفر لكم من ذنوبكم ويؤخركم الى اجل مسمى قالوا ان

انتم الا بشر مثلنا تريدون ان تصدونا عما كان يعبد اباؤنا فاتونا بسلطان مبين

قالت لهم رسلهم ان نحن الا بشر مثلكم ولكن الله يمن على من يشاء من عباده وما

كان لنا ان ناتيكم بسلطان الا باذن الله وعلى الله فليتوكل المؤمنون وما لنا

الا نتوكل على الله وقد هدانا سبلنا ولنصبرن على ما اذيتمونا وعلى الله فليتوكل

المتوكلون وقال الذين كفروا لرسلهم لنخرجنكم من ارضنا او لتعودن في

ملتنا فاوحى اليهم ربهم لنهلكن الظالمين ولنسكننكم الارض من بعدهم

ذلك لمن خاف مقامي وخاف وعيد واستفتحوا وخاب كل جبار عنيد من ورائه

جهنم ويسقى من ماء صديد يتجرعه ولا يكاد يسيغه وياتيه الموت من كل مكان

وما هو بميت ومن ورائه عذاب غليظ مثل الذين كفروا بربهم اعمالهم كرماد اشتدت

به الريح في يوم عاصف لا يقدرون مما كسبوا على شيء ذلك هو الضلال البعيد الم

تر ان الله خلق السموات والارض بالحق ان يشا يذهبكم ويات بخلق جديد وما ذلك

على الله بعزيز وبرزوا لله جميعا فقال الضعفاء للذين استكبروا انا كنا لكم تبعا

فهل انتم مغنون عنا من عذاب الله من شيء قالوا لو هدانا الله لهديناكم سواء علينا

و زمین؟ می‌خواند شما را، تا بیامرزد شما را از گنهان شما و پس کند شما را تابی زمانی نام‌زد کرده. گفتند: ناید شما بی‌بشریانی هم‌چون ایما. می‌خواهید که واززنید ایما را زان بودند می‌برستون کردند[1] پدران ایما. آر بدیما حجتی دیدور. (۱۱) گفتند ایشانرا پیغامبران ایشان: ناند ایما بی‌بشریانی[2] هم‌چون شما بی‌خدای منت نهد ورکی خواهد از بندگان اوی. و نبهد ایما را که آرند به شما حجتی بی‌به فرمان خدای. ور خدای کو وستام کنید[3] مومنان. (۱۲) چیست ایما را که وستام نمی کنیم ورخدای؟ وره‌نمودایما را راهها ایما و شکیوای کنیم ورآن دشخواری‌نمودی[4] ایما را ورخدای کو وستام کنید وستام کناران[5]. (۱۳) گفتند ایشان که کافر شدند پیغامبران ایشانرا: بیرون کنیم شما را از زمین ایما یا واز آیید در دین ایما. وحی کرد بی‌ایشان خداوند ایشان: هلاک کنم ستم‌کاران را. (۱۴) و ساکن کنم[6] شما را در زمین از پس ایشان، آن کرا ترسد از استادن پیش من و ترسد از وعید من. (۱۵) و نصرت طلبیدند و نومید شد هر بزرگ‌منشتی نافرمان. (۱۶) از گداره‌ی[7] اوی دوزخ بهد و آب داده شهد[8] از آبی زرداب[9]. (۱۷) می‌نگسد[10] آنرا و نکامد[11] که بگهاراند[12] آنرا و آید بدوی مرگی از هر جایگهی و نبهد اوی مرده واز گداره‌ی اوی عذابی زوش[13] بهد.
(۱۸) مثل ایشان که کافر شدند به خداوند ایشان عملها ایشان، چون خاکستری که سخت شد بدان باد در روزی سخت‌باد تواناى ندارند زان کسب کردند ورچیزی. آن آنست وی‌راهی دور. (۱۹) ای ننگری که خدای بیافرید آسمانها و زمین بحق؟ ار خواهد ببرد شما را و بیارد خلق نوا. (۲۰) نبهد آن ور خدای عزیز. (۲۱) و بیرون آیند خدای را همه. گهند سستان ایشانرا کبزرگ منشتی کردند: ایما بودیم شما را پس روان، ای شما وازکناران[14] هید ازیما از عذاب خدای هیچ چیزی؟ گهند: ار ره‌نمودی ایما را خدای ره‌نمودی شما را. گراگرست[15] وریما



---

۱ ــ می‌برستون کردند: می‌پرستیدند. *
۲ ــ بشریان: مردمان.
۳ ــ کووستام کنید: باید توکل کنید. *
۴ ــ دشخواری نمودی: بیازردید.
۵ ــ وستام کناران: توکل کنندگان. *
۶ ــ ساکن کنم: نشانم؛ آرام دهم.
۷ ــ گداره: پس.
۸ ــ آب داده شهد: آب داده شود.
۹ ــ زردآب: زردآبه و چرک.
۱۰ ــ می‌نگسد: فرو می‌برد؛ می‌خورد. *
۱۱ ــ نکامد: نخواهد. *
۱۲ ــ بگهاراند: فرو برد. *
۱۳ ــ زوش: سخت. *
۱۴ ــ وازکناران: دورکنندگان.
۱۵ ــ گراگر: برابر. *

أجزعنا أم صبرنا ما لنا من محيص وقال الشيطان لما قضي الأمر إن الله وعدكم

وعد الحق ووعدتكم فأخلفتكم وما كان لي عليكم من سلطان إلا أن دعوتكم

فاستجبتم لي فلا تلوموني ولوموا أنفسكم ما أنا بمصرخكم وما أنتم

بمصرخي إني كفرت بما أشركتمون من قبل إن الظالمين لهم عذاب أليم

وأدخل الذين آمنوا وعملوا الصالحات جنات تجري من تحتها الأنهار خالدين

فيها بإذن ربهم تحيتهم فيها سلام ألم تر كيف ضرب الله مثلا كلمة طيبة

كشجرة طيبة أصلها ثابت وفرعها في السماء تؤتي أكلها كل حين بإذن ربها ويضرب

الله الأمثال للناس لعلهم يتذكرون ومثل كلمة خبيثة كشجرة خبيثة اجتثت

من فوق الأرض ما لها من قرار يثبت الله الذين آمنوا بالقول الثابت في الحياة

الدنيا وفي الآخرة ويضل الله الظالمين ويفعل الله ما يشاء ألم تر إلى الذين بدلوا

نعمة الله كفرا وأحلوا قومهم دار البوار جهنم يصلونها وبئس القرار

وجعلوا لله أندادا ليضلوا عن سبيله قل تمتعوا فإن مصيركم إلى النار

قل لعبادي الذين آمنوا يقيموا الصلاة وينفقوا مما رزقناهم سرا وعلانية

من قبل أن يأتي يوم لا بيع فيه ولا خلال الله الذي خلق السماوات والأرض وأنزل

ای زاری کنیم یا شکیوای کنیم. نبهد ایما را هیچ گریختن جای[1]. ﴿۲۲﴾ گهد[2] دیو: ازمان قضا کرده شهد کار، خدای وعده کرد شما را وعده‌ی حق و وعده کردم شما را و خلاف کردم شما را و نبود مرا ورشما هیچ حجتی بی‌آن کبخواندم شما را جواب کردید مرا. ملامت مکنید مرا و ملامت کنید نفسهای شما را. نه‌ام من فریاد رسیدار[3] شما را و ناید شما فریادرسیدار من. من کافر شدم بدان شرک گرفتید مرا از پیش و ستم کاران ایشانرا عذابی دردمندکنار[4] بهد. ﴿۲۳﴾ و در کرده‌شند[5] ایشان کبگرو یستند وکردند نیکیها در بوستانهای می رود از زیر آن جویها، جاودانگان بند درآن به فرمان خداوند ایـشان؛درودایشان درآن سلام‌بهد[6]. ﴿۲٤﴾ ای ننگری چون بزد خدای مثلی، سخنی پاک را چون درختی پاک؟ اصل آن استادار[7] وشاخ آن در آسمان؟ ﴿۲۵﴾ می دهد بار آن هر هنگامی به فرمان خداوند آن ومی زند خدای مثلها مردمانرا، شاید کایشان پند پدیرند. ﴿۲٦﴾ مثل سخنی پلید چون درختی پلـید است، ور کـنده شـد[8] از زور زمـین. نـبهد آنرا هـیچ استـادی. ﴿۲۷﴾ باستاند خدای ایشانرا کبگرو یستند، به قول استادار در زندگانی این گیتی ودرآن‌جهن[9].و وی‌ره کند خدای ستم کاران را و کند خدای آن خواهد. ﴿۲۸﴾ ای ننگری بی‌ایشان کبدل گرفتند نعمت خدای را به کافری و فرود آوردند قوم ایشانرا به خانه‌ی هلاکی؟ ﴿۲۹﴾ دوزخ می درشند درآن، گداست استاد[10]. ﴿۳۰﴾ وکردند خدای را همتاانی[11] تا وی‌ره کنند از ره‌اوی. بگه: برخورداری گیرید، شدن[12] شما بی‌آتش است. ﴿۳۱﴾ بگه بندگان مرا ایشان کبگرو یستند، تا بپای کنند نماز و خزین کنند[13] زان روزی دادیم ایشانرا، پنهام و اشکرا، از پیش آن که آید روزی خرید و فـرخت نبهد درآن و نی دوستی. ﴿۳۲﴾ خدای او یست کبیافرید آسمانها و زمین و فرود کرد



۱ ــ گریختن جای: گریزگاه.
۲ ــ گهد: گوید.
۳ ــ فریاد رسیدار: فریادرس.
٤ ــ دردمند کنار: دردناک.
۵ ــ درکرده شند: درآورده شوند.
٦ ــ بهد: باشد.
۷ ــ استادار: استوار؛ محکم.
۸ ــ ورکنده شد: برکنده شد.
۹ ــ آن جهن: آن جهان.
۱۰ ــ استاد: آرام جای.
۱۱ ــ همتا ان: همتایان.
۱۲ ــ شدن: بازگشتن و بازگشت.
۱۳ ــ خزین کنند: هزینه کنند. *

من السماء ماء فاخرج به من الثمرات رزقا لكم وسخر لكم الفلك لتجري في البحر

بامره وسخر لكم الانهار وسخر لكم الشمس والقمر دائبين وسخر لكم الليل

والنهار واتاكم من كل ما سألتموه وان تعدوا نعمت الله لا تحصوها ان

الانسان لظلوم كفار واذ قال ابراهيم رب اجعل هذا البلد آمنا واجنبني

وبني ان نعبد الاصنام رب انهن اضللن كثيرا من الناس فمن تبعني فانه مني ومن

عصاني فانك غفور رحيم ربنا اني اسكنت من ذريتي بواد غير ذي زرع عند بيتك

المحرم ربنا ليقيموا الصلاة فاجعل افئدة من الناس تهوي اليهم وارزقهم

من الثمرات لعلهم يشكرون ربنا انك تعلم ما نخفي وما نعلن وما يخفى على الله من

شيء في الارض ولا في السماء الحمد لله الذي وهب لي على الكبر اسمعيل واسحق

ان ربي لسميع الدعاء رب اجعلني مقيم الصلاة ومن ذريتي ربنا وتقبل دعاء ربنا

اغفر لي ولوالدي وللمؤمنين يوم يقوم الحساب ولا تحسبن الله غافلا عما يعمل

الظالمون انما يؤخرهم ليوم تشخص فيه الابصار مهطعين مقنعي رؤسهم لا يرتد

اليهم طرفهم وافئدتهم هواء وانذر الناس يوم ياتيهم العذاب فيقول الذين

ظلموا ربنا اخرنا الى اجل قريب نجب دعوتك ونتبع الرسل اولم تكونوا اقسمتم

از آسمان آوی[1]. بیرون آورد بدان از میوها روزی شما را و نرم کرد[2] شما را کشتیها، تا می رود در دریا به فرمان اوی و نرم کرد شما را جویها. ﴿۳۳﴾ و نرم کرد شما را خرشید و مه دودایم شدار[3] و نرم کرد شما را شو و روز. ﴿۳۴﴾ و داد شما را از همه آن خهستید[4] از وی. ار بشمرید نعمت های خدای، نتوانید آن. انسان ستم کاری ناسپاس است. ﴿۳۵﴾ که[5] گفت ابرهیم: خداوند من! کن این شهر را ایمن و دور کن مرا و پسران مرا که برستون کنیم[6] بتان را. ﴿۳۶﴾ خداوند من! ایشان وی ره کردند فروانی را از مردمان، کی پس روی کند مرا، تاوی از من است وکی نافرمان شهد[7] مرا، توا آمرزیدگاری رحمت کنارهی. ﴿۳۷﴾ خداوند ایما! من ساکن کردم[8] از فرزندان خود به رود کده ی[9] جد[10] خداوند کشته، نزدیک خانه ی توا حرام. خداوند ایما، تا بپای کنند نماز. کن دلها را از مردمان می گردد بی ایشان و روزی ده ایشانرا از میوها، شاید کایشان شکرگزارند. ﴿۳۸﴾ خداوند ایما! توا دانی آن می پنهام کنیم[11] و آن می اشکرا کنیم[12]. و پنهام نشهد ور خدای هیچ چیزی در زمین و نی درآسمان. ﴿۳۹﴾ سپاس آن خدای را که داد مرا ور پیری اسمعیل و اسحق. خداوند من اشنیدار[13] دعاست. ﴿۴۰﴾ خداوند من! کن مرا بپای کنار[14] نماز و از فرزندان من، خداوند ایما! بپدیر[15] دعای من. ﴿۴۱﴾ خداوند ایما! بیامرز مرا و پدر و مادر مرا و مومنان را، آن روز بپای شهد[16] حساب. ﴿۴۲﴾ مپیندار[17] خدای را بارخوار[18]، زان می کنند ستم کاران. پس کند ایشانرا روزی را که در بالای ایستد درآن چشمها. ﴿۴۳﴾ شتافتاران[19] ورداشتاران[20] سرها ایشان وازنیاید بی[21] ایشان چشم ایشان و دلها ایشان گشته. ﴿۴۴﴾ و بدس بر[22] مردمانرا آن روز کاید بدیشان عذاب. می گهند ایشان که ستم کردند: خداوند ایما! پس کن ایما را تا بی زمانی نزدیک، تا جواب کنیم خواندن ترا و پس روی کنیم پیغامبران را. ای نبودید کسوگند خوردید

---

۱ ــ آو: آب.
۲ ــ نرم کرد: رام کرد.
۳ ــ دایم شدار: همیشه رونده؛ پیوسته رو.
٤ ــ خهستید: خواستید.
۵ ــ که: آنگاه که.
٦ ــ برستون کنیم: بپرستیم. *
۷ ــ نافرمان شهد: نافرمانی کند.
۸ ــ ساکن کردم: بنشاندم؛ فرودآوردم.
۹ ــ رودکده: وادی.
۱۰ ــ جد: جز؛ غیر.
۱۱ ــ می پنهام کنیم: پنهان می کنیم. *
۱۲ ــ می اشکرا کنیم: آشکارا می کنیم. *
۱۳ ــ اشنیدار: شنونده؛ شنوا.
۱٤ ــ بپای کنار: بەپای دارنده.
۱۵ ــ بپدیر: بپذیر.
۱٦ ــ بپای شهد: بپای گردد؛ برخیزد.
۱۷ ــ مپیندار: مپندار.
۱۸ ــ بارخوار: بی خبر. *
۱۹ ــ شتافتاران: شتابندگان.
۲۰ ــ ورداشتاران: بردارندگان.
۲۱ ــ بی: به سوی.
۲۲ ــ بدس بر: بیم کن؛ بیم ده.

من قبل ما لكم من زوال وسكنتم في مساكن الذين ظلموا أنفسهم وتبين لكم كيف

فعلنا بهم وضربنا لكم الأمثال وقد مكروا مكرهم وعند الله مكرهم

وإن كان مكرهم لتزول منه الجبال فلا تحسبن الله مخلف وعده رسله إن الله

عزيز ذو انتقام يوم تبدل الأرض غير الأرض والسماوات وبرزوا لله الواحد

القهار وترى المجرمين يومئذ مقرنين في الأصفاد سرابيلهم من قطران وتغشى

وجوههم النار ليجزي الله كل نفس ما كسبت إن الله سريع الحساب هذا بلاغ

للناس ولينذروا به وليعلموا أنما هو إله واحد وليذكر أولوا الألباب

مكية — سورة الحجر تسع وتسعون آية — مكية

بسم الله الرحمن الرحيم

الر تلك آيات الكتاب وقرآن مبين ربما يود الذين كفروا لو كانوا مسلمين ذرهم

يأكلوا ويتمتعوا ويلههم الأمل فسوف يعلمون وما أهلكنا من قرية إلا

ولها كتاب معلوم ما تسبق من أمة أجلها وما يستأخرون وقالوا يا أيها الذي

نزل عليه الذكر إنك لمجنون لو ما تأتينا بالملائكة إن كنت من الصادقين

ما ننزل الملائكة إلا بالحق وما كانوا إذا منظرين إنا نحن نزلنا الذكر وإنا له

از پیش نبهد شما را هیچ گشتنی[1]؟ (۴۵) و ساکن شدید[2] در جایگهها ایشان که ستم کردند ور نفسها ایشان و دیدور شد شما را چون کردیم بدیشان و بزدیم شما را مثلها. (۴۶) و مکر کردند مکر ایشان و نزدیک خدای است مکر ایشان، نبود مکر ایشان که بگشتی از آن کهها. (۴۷) مپیندار خدای را خلاف کنار[3] وعده‌ی اوی پیغامبران او یرا. خدای عزیز است، خداوند داد واز آوردن[4]. (۴۸) آن روز بدل کرده شهد زمین جد[5] زمین و آسمانها و بیرون آیند خدای را یگانه‌ی مقهورکنار[6]. (۴۹) گینی[7] گنه کاران را آن روز هم‌بند کردگان[8] در پای‌بندها[9]. (۵۰) پیراهنها ایشان از قطران‌بهد[10] ومی ور پوشد در رویها ایشان آتش. (۵۱) تا پاداش دهد خدای هر نفسی را آن کسب‌کرد. خدای زود حساب است. (۵۲) این رســانیدنی مردمان تا بدس برده‌شند[11] بدان، تا بدانند کاوی یک خدای است، تا پند پذیرند خداوندان خردها.

سورة الحجر تسع وتسعون آية



به نام خدای مهربانی بخشاینده. (۱) سوگند به الف و لام و را، کان آیتهای کتاب هند[12] و قرانی دیدور. (۲) چند بهد دوست دارند ایشان که کافر شدند، ار بندی[13] مسلمانان. (۳) بهیل[14] ایشانرا تا بخورند و برخورداری گیرند[15] و مشغول کند ایشانرا حنابشت[16]، انوز بدانند[17]. (۴) هلاک نکردیم هیچ دهی را، یابی[18] آنرا کتابی معلوم است. (۵) پیشی نکند[19] هیچ گرهی ور زمان آن و پس نشند. (۶) گفتند یا اوی کفرود کرده شدور وی قران: توا دیوانه‌ی. (۷) چرا نمی آری بدیما فریستگان، ار هی از راست گفتاران؟ (۸) فرود نیایند فریشتگان بی‌بحق و نبودند نون[20] زمان‌دادگان[21]. (۹) .... قران...

---

۱ ــ گشتن: زوال.
۲ ــ ساکن شدید: بنشستید.
۳ ــ خلاف کنار: خلاف کننده.
٤ ــ داد وازآوردن: انتقام؛ کینه کشیدن.
۵ ــ جد: جز؛ غیر. *
٦ ــ مقهورکنار: شکننده کامها.
۷ ــ گینی: بینی. *
۸ ــ هم‌بند کردگان: با یکدیگر بستگان.
۹ ــ پای‌بندها: زنجیرها.
۱۰ ــ بهد: بُوَد؛ باشد.
۱۱ ــ بدس برده شند: ترسانیده شوند.
۱۲ ــ هند: هستند. *
۱۳ ــ بندی: باشند.
١٤ ــ بهیل: دست بدار.
۱۵ ــ برخورداری گیرند: بهره‌ور شوند.
۱٦ ــ حنابشت: امید. *
۱۷ ــ انوزبدانند: زود بود که بدانند.
۱۸ ــ یابی: مگر.
۱۹ ــ پیشی نکند: پیش نمی رود؛ پیشی نگیرد.
۲۰ ــ نون: آنگاه. *
۲۱ ــ زمان دادگان: مهلت داده‌شدگان.

لحفظون ولقد ارسلنا من قبلك في شيع الاولين وما ياتيهم من رسول الا كانوا

به يستهزءون كذلك نسلكه في قلوب المجرمين لا يؤمنون به وقد خلت سنة

الاولين ولو فتحنا عليهم بابا من السماء فظلوا فيه يعرجون لقالوا انما سكرت

ابصارنا بل نحن قوم مسحورون ولقد جعلنا في السماء بروجا وزيناها للنظرين

وحفظناها من كل شيطان رجيم الا من استرق السمع فاتبعه شهاب مبين

والارض مددناها والقينا فيها رواسي وانبتنا فيها من كل شيء موزون وجعلنا

لكم فيها معايش ومن لستم له برازقين وان من شيء الا عندنا خزائنه وما ننزله

الا بقدر معلوم وارسلنا الرياح لواقح فانزلنا من السماء ماء فاسقيناكموه وما انتم

له بخازنين وانا لنحن نحيي ونميت ونحن الوارثون ولقد علمنا المستقدمين منكم

ولقد علمنا المستاخرين وان ربك هو يحشرهم انه حكيم عليم ولقد خلقنا

الانسان من صلصال من حما مسنون والجان خلقناه من قبل من نار السموم واذ

قال ربك للملائكة اني خالق بشرا من صلصال من حما مسنون فاذا سويته ونفخت

فيه من روحي فقعوا له ساجدين فسجد الملائكة كلهم اجمعون الا ابليس ابى

ان يكون مع الساجدين قال يا ابليس ما لك الا تكون مع الساجدين قال لم اكن لاسجد

نگه‌داشتاران هیم. (۱۰) بفرستادیم از پیش توا[1] در گرههای نخستینان. (۱۱) نیامد بدیشان هیچ پیغامبری، یانی بوند بدان می اوسوس کردند[2]. (۱۲) چنان درکنیم[3] آنرا در دلهای گنه‌کاران. (۱۳) نگرویند بدان و بگذشت سنت نخستینان. (۱۴) اربگشادی ایما[4] وریشان دری از آسمان دراستادنـدی درآن می ورشدندی[5]. (۱۵) گفتندی وربسته شد[6] چشمهای ایما، بل ایما قومی جادوی کردگان هیم[7]. (۱۶) کردیم در آسمان برجها و بیاراستیم آنرا نگرستاران[8] را. (۱۷) ونگه داشتیم آنرا از هردیوی رانده. (۱۸) بی کی بدزدید اشنیدن[9]، دررسید بدوی ستاره‌ی دیدور[10]. (۱۹) و زمـین، واز کشیدیم[11] آنرا و اوکندیم[12] درآن کهها و ور آوردیم درآن از هر چیزی سنجیده[13]. (۲۰) و کردیم شما را در آن زیشتها[14] وکی ناید او یرا روزی‌داداران[15]. (۲۱) نیست هیچ چیزی، یـانی نزدیک ایما خزینهای آن و فرود نکنیم آنرا بی‌به اندازه‌ی دانسته. (۲۲) و بفرستادیم بادها را بارداداران[16] و فرود کردیم از آسمان آوی. آب دادیم شما را از آن و ناید[17] شما آنرا نگه‌داشتاران[18]. (۲۳) ایما ایماایم، زنده کنیم و بمیرانیم و ایماایم میراث‌گرفتاران[19]. (۲۴) و دانستیم پیش‌شداران[20] را از شما و دانستیم پس‌شداران[21] را. (۲۵) خداوند توا اوی حشر کند ایشانرا، اوی درست‌کاری داناست. (۲۶) بیافریدیم انسان را از گلی خشک از خلیشی[22] گنده[23]. (۲۷) و جان، بیافریدیم او یرا از پیش از آتشی گرم. (۲۸) که گفت خداوند توا فریشتگان را: من آفریدگارهم[24] آدمی را از گلی خشک از خلیشی گنده. (۲۹) ازمان[25] تمام کنم او یرا و بدمم دروی از روح خود، بیفتید او یرا سجده‌گرفتاران[26]. (۳۰) سجده گرفتند فریستگان همه‌ی ایشان همه. (۳۱) مگر ابلیس، سرواز بزد[27] که بودی وا سجده گـرفتاران. (۳۲) گفت: یابلیس! چیست ترا کنبودی وا سجده گرفتاران؟ (۳۳) گفت: نیم که سجده گیرم

---

۱ ــ توا: تو.
۲ ــ می اوسوس کردند: افسوس می کردند.
۳ ــ درکنیم: درمی آوریم.
٤ ــ ایما: ما.
۵ ــ می‌ورشدندی: بالا می رفتند.
٦ ــ وربسته شد: پوشیده شد.
۷ ــ هیم: هستیم.
۸ ــ نگرستاران: نگرندگان.
۹ ــ اشنیدن: شنیدن.
۱۰ ــ دیدور: آشکار.
۱۱ ــ واز کشیدیم: پهن باز کردیم.
۱۲ ــ اوکندیم: افکندیم.
۱۳ ــ سنجیده: موزون.
۱٤ ــ زیشتها: اسباب زندگانی. *
۱۵ ــ روزی‌داداران: روزی دهان.
۱٦ ــ بارداداران: آبستن کنندگان.
۱۷ ــ ناید: نیستید.
۱۸ ــ نگه‌داشتاران: نگه دارندگان.
۱۹ ــ میراث‌گرفتاران: میراث‌بران.
۲۰ ــ پیش‌شداران: پیشی کنندگان؛ پیشینیان.
۲۱ ــ پس شداران: بازماندگان؛ پسینیان.
۲۲ ــ خلیش: لوش و لجن وگل ولای. *
۲۳ ــ گنده: بدبو؛ بوی ناک.
۲٤ ــ هم: ام؛ هستم.
۲۵ ــ ازمان: چون؛ آنگاه که.
۲٦ ــ سجده گرفتاران: سجده‌کنندگان؛ سجده گیرندگان.
۲۷ ــ سرواز بزد: سر پیچی کرد؛ نپذیرفت.

لبشر خلقته من صلصال من حمإ مسنون قال فاخرج منها فإنك رجيم وإن عليك

اللعنة إلى يوم الدين قال رب فأنظرني إلى يوم يبعثون قال فإنك من المنظرين

إلى يوم الوقت المعلوم قال رب بما أغويتني لأزينن لهم في الأرض ولأغوينهم

أجمعين إلا عبادك منهم المخلصين قال هذا صراط علي مستقيم إن عبادي

ليس لك عليهم سلطان إلا من اتبعك من الغاوين وإن جهنم لموعدهم أجمعين

لها سبعة أبواب لكل باب منهم جزء مقسوم إن المتقين في جنات وعيون اد

خلوها بسلام آمنين ونزعنا ما في صدورهم من غل إخوانا على سرر متقابلين لا يمسهم

فيها نصب وما هم منها بمخرجين نبئ عبادي أني أنا الغفور الرحيم وأن عذابي

هو العذاب الأليم ونبئهم عن ضيف إبراهيم إذ دخلوا عليه فقالوا سلاما

قال إنا منكم وجلون قالوا لا توجل إنا نبشرك بغلام عليم قال أبشرتموني

على أن مسني الكبر فبم تبشرون قالوا بشرناك بالحق فلا تكن من القانطين قال

ومن يقنط من رحمة ربه إلا الضالون قال فما خطبكم أيها المرسلون قالوا

إنا أرسلنا إلى قوم مجرمين إلا آل لوط إنا لمنجوهم أجمعين إلا امرأته قدرنا

إنها لمن الغابرين فلما جاء آل لوط المرسلون قال إنكم قوم منكرون قالوا بل

آدمی را بیافریدی او یرا ز گلی خشک ازخلیشی[1] گنده[2]. (٣٤) گفت: بیرون شه[3] ازآن توا رانده هی. (٣٥) ورتواست لعنت تابی[4] روز حساب. (٣٦) گفت: خداوند من! زمان ده مرا تابی آن روز کانگیخته شند. (٣٧) گفت: توا از زمان دادگان[5] هی. (٣٨) تابی روز وقت معلوم. (٣٩) گفت: خداوند من! بدان وی ره کردی مرا، بیارایم ایشانرا در زمین و وی ره کنم ایشانرا همه. (٤٠) بی بندگان ترا زیشان یکتاکناران[6]. (٤١) گفت: این راهی ورمن راست. (٤٢) بندگان من نیست ترا وریشان حجتی، بی کی پس روی کرد ترا از وی رهان[7]. (٤٣) دوزخ وعده ایشان است همه. (٤٤) آنرا هفت دراست، هر دری را زیشان جزوی بخشیده بهد. (٤٥) پرخیزکاران[8] در بوستانهای بند و چشمها. (٤٦) درشند[9] درآن به سلامت ایمنان. (٤٧) و بیرون کنیم آن در گورها[10] ایشان بهد از کینه ی.برادرانی ورتختها رو یارو یان[11]. (٤٨) نرسد بدیشان دران رنجه ی[12] ونبند[13] ایشان از آن بیرون کردگان. (٤٩) آگه کن بندگان مرا، من منم آمرزیدگار رحمت کنار. (٥٠) و عذاب من آن است عذاب دردمندکنار[14]. (٥١) و آگه کن ایشانرا از مهمانان ابرهیم. (٥٢) که در شدندور وی، گفتند: سلام. گفت: ایما از شما ترسیداران[15] اند. (٥٣) گفتند: مترس، ایما می میزدک بریم[16] ترا به غلامی دانا. (٥٤) گفت: ای می میزدک برید مرا ور آن رسید به من پیری؟ چمی[17] میزدک برید مرا ؟ (٥٥) گفتند: میزدک بریم ترا به حق و مباش از نومیدشداران[18]. (٥٦) گفت: کی نومیدشهد[19] از رحمت خداوند اوی، مگر وی رهان. (٥٧) گفت: چیست کار شما یا فرستادگان؟ (٥٨) گفتند: ایما فرستاده شدیم بی قومی گنه کاران. (٥٩) بی گره لوط ایما رهانیداران[20] ایشان هیم همه. (٦٠) بی زن اوی تقدیر کردیم اوی از ماندگان بود. (٦١) ازمان آمدند به گره لوط فرستادگان. (٦٢) گفت: شما قومی نااشنختگان هید. (٦٣) گفتند بل



---

١ ــ **خلیش:** لای و لجن و گل و لوش.
٢ ــ **گنده:** بدبو؛ گندیده.
٣ ــ **بیرون شه:** بیرون رو.
٤ ــ **تابی:** تا به.
٥ ــ **زمان دادگان:** مهلت دادگان.
٦ ــ **یکتاکناران** = **مخلصین** : و یژه کردگان؛ یکتاکنندگان.
٧ ــ **وی رهان:** بی رهان.
٨ ــ **پرخیزکاران:** پرهیزکاران.
٩ ــ **درشنددر:** درآیند اندر.
١٠ ــ **گورها:** سینه ها؛ دلها. ☼
١١ ــ **رو یارو یان:** رو به رو نشستگان.
١٢ ــ **رنجه ی:** رنجگی.
١٣ ــ **نبند:** نباشند.
١٤ ــ **دردمندکنار:** دردناک.
١٥ ــ **ترسیداران:** ترسندگان.
١٦ ــ **میزدک بریم:** مژده دهیم.
١٧ ــ **چمی:** چه می.
١٨ ــ **نومیدشداران:** نومیدان.
١٩ ــ **شهد:** شود.
٢٠ ــ **رهانیداران:** رهانندگان.

جئناك بما كانوا فيه يمترون وأتيناك بالحق وإنا لصادقون فأسر بأهلك بقطع

من الليل واتبع أدبارهم ولا يلتفت منكم أحد وامضوا حيث تؤمرون

وقضينا إليه ذلك الأمر أن دابر هؤلاء مقطوع مصبحين وجاء أهل المدينة

يستبشرون قال إن هؤلاء ضيفي فلا تفضحون واتقوا الله ولا تخزون قالوا

أولم ننهك عن العالمين قال هؤلاء بناتي إن كنتم فاعلين لعمرك إنهم لفي

سكرتهم يعمهون فأخذتهم الصيحة مشرقين فجعلنا عاليها سافلها

وأمطرنا عليهم حجارة من سجيل إن في ذلك لآيات للمتوسمين وإنها لبسبيل

مقيم إن في ذلك لآية للمؤمنين وإن كان أصحاب الأيكة لظالمين فا

نتقمنا منهم وإنهما لبإمام مبين ولقد كذب

أصحاب الحجر المرسلين وآتيناهم آياتنا فكانوا عنها معرضين وكانوا

ينحتون من الجبال بيوتا آمنين فأخذتهم الصيحة مصبحين فما أغنى عنهم

ما كانوا يكسبون وما خلقنا السماوات والأرض وما بينهما إلا بالحق وإن

الساعة لآتية فاصفح الصفح الجميل إن ربك هو الخلاق العليم ولقد آتيناك

سبعا من المثاني والقرآن العظيم لا تمدن عينيك إلى ما متعنا به أزواجا منهم

آوردیم به توا، آن بودند درآن می گمامند شدند[1]. (٦٤) و آوردیم به توا حق و ایما راست گفتاران هیم. (٦٥) ببر اهل ترا پاره‌ی از شو و پس روی کن پسها[2] ایشان را کو- واز منگر[3] از شما یکی و بروید کجامی فرموده شید. (٦٦) وآگه کردیم بی‌آن کار که اصل این گره بریده... بامدادی کناران[4]. (٦٧) آمدند اهل شارستان،می رامشت- پدیرفتند[5]. (٦٨) گفت: این گره مهمانان من اند، رسوا مکنید مرا. (٦٩) بپرخیزید از خدای و خوار مکنید مرا. (٧٠) گفتند: ای واز نزدیم[6] ترا از جهانیان؟ (٧١) گفت: این گره دختران من اند، ار هید کناران[7]. (٧٢) به زندگانی توا کایشان در مستی ایشان می هکوی شند[8]. (٧٣) بگرفت ایشانرا صیحت در وقت روز ورآمدشداران[9]. (٧٤) کردیم زور[10] آنرا زیر آن و بگوارانیدیم[11] وریشان سنگی از سنگ گل. (٧٥) درآن نشانها حنایشت کناران[12] را. (٧٦) آن به راهی دایم است. (٧٧) درآن نشانی مومنان را. (٧٨) بودند ایاران گویشه[13]، ستم کاران. (٧٩) دادواز- آوردیم[14] ازیشان. و آن‌دوا به رهی روشن‌اند. (٨٠) دروزن گرفتند ایاران حجر فرستادگان را. (٨١) ودادیم ایشانرا آیتها ایما، بودند از آن روی گردانستاران[15]. (٨٢) و بودند می کندند[16] از کهها خانها ایمنان. (٨٣) بگرفت ایشانرا صیحت بامدادی کناران. (٨٤) منفعت نکرد ازیشان آن بودند می کسب کردند. (٨٥) نیافریدیم آسمانها و زمین و آن میان آن دوا بی بحق، رستاخیز آمدارست[17]. درگدار[18] درگداشتنی نیکوا. (٨٦) خداوند توا، اوی است آفریدگاری دانا. (٨٧) دادیم ترا هفت از مـــثانی و قرانی بزرگ. (٨٨) مکش دو چشم توا بی‌آن برخورداری دادیم بدان ازنهای[19] را زیشان



١ ــ **می گمامند شدند:** به گمان می افتادند.
٢ ــ **پسها:** پشت ها.
٣ ــ **کووازمنگر:** بازپس منگر.
٤ ــ **بامدادی کناران:** صبح کنندگان.
٥ ــ **می رامشت پدیرفتند:** شادی می کردند.
٦ ــ **واز نزدیم:** نهی نکردیم؛ باز نداشتیم.
٧ ــ **کناران:** کنندگان.
٨ ــ **می هکوی شند:** متحیّر و سرگشته و کور می شوند.
٩ ــ **در وقت روز ورآمد شداران:** به هنگام برآمدن آفتاب.
١٠ ــ **زور:** زَبَر.
١١ ــ **بگوارانیدیم:** ببارانیدیم.
١٢ ــ **حنایشت کناران:** اندیشه در کنندگان.
١٣ ــ **گویشه:** بیشه.
١٤ ــ **داد واز آوردیم:** کینه کشیدیم.
١٥ ــ **روی گردانستاران:** روی بگردانندگان.
١٦ ــ **می کندند:** می تراشیدند.
١٧ ــ **آمدار:** آمدنی.
١٨ ــ **درگدار:** درگذار.
١٩ــ **ازن:** جفت ؛ گونه .

ولا تحزن عليهم واخفض جناحك للمؤمنين وقل إني أنا النذير المبين كما أنزلنا

على المقتسمين الذين جعلوا القرآن عضين فوربك لنسألنهم أجمعين عما

كانوا يعملون فاصدع بما تؤمر وأعرض عن المشركين إنا كفيناك المستهزئين

الذين يجعلون مع الله إلها آخر فسوف يعلمون ولقد نعلم أنك يضيق صدرك

بما يقولون فسبح بحمد ربك وكن من الساجدين واعبد ربك حتى يأتيك اليقين

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

أتى أمر الله فلا تستعجلوه سبحانه وتعالى عما يشركون ينزل الملائكة بالروح

من أمره على من يشاء من عباده أن أنذروا أنه لا إله إلا أنا فاتقون خلق السموات

والأرض بالحق تعالى عما يشركون خلق الإنسان من نطفة فإذا هو خصيم

مبين والأنعام خلقها لكم فيها دفء ومنافع ومنها تأكلون ولكم فيها

جمال حين تريحون وحين تسرحون وتحمل أثقالكم إلى بلد لم تكونوا بالغيه

إلا بشق الأنفس إن ربكم لرءوف رحيم والخيل والبغال والحمير لتركبوها

وزينة ويخلق ما لا تعلمون وعلى الله قصد السبيل ومنها جائر ولو شاء لهديكم

وانده مبر وریشان و فرودار[1] بال تـوا مومنان را. ﴿۸۹﴾ و بگه: من منم بدس بری[2] دیدور. ﴿۹۰﴾ چنان فرود کردیم ور بخشست کناران[3]. ﴿۹۱﴾ ایشان کردند قران را پـارها. ﴿۹۲﴾ سوگند خداوند توا[4] بپرسیم ایشانرا همه. ﴿۹۳﴾ زان بودند می کردند. ﴿۹۴﴾ حکم کن بدان می فرموده شی و روی گردان ازمشرکان. ﴿۹۵﴾ ایما گوسی کردیم[5] ترا اوسوس کـناران[6] را. ﴿۹۶﴾ ایشان می کنند واخدای خدای دیگر، انوز[7] بدانند. ﴿۹۷﴾ دانیم کتوا می تنگ شهد گور[8] توا بدان می گوهند[9]. ﴿۹۸﴾ تسبیح کن به سپاس خداوند تواو باش از سجده گرفتاران[10]. ﴿۹۹﴾ و برستون کـن خداوند ترا، تا آید به توا مرگی[11].



سورة النحل مائة وثمان وعشرون آية

مكية

به نام خدای مهربانی بخشاینده. ﴿۱﴾ آمد فرمان خدای، شتاو مکنید[12] ورآن. پاکی او یرا، وردور[13] است زان می شرک گیرند. ﴿۲﴾ فرود آیند فریستگان به وحی از فرمان اوی ور کی خواهد از بندگان اوی. بدس بر ید کاوی نیست خدای مگر من. بپرخیزید ازمن. ﴿۳﴾ بیافرید آسمانها و زمین بحق ور دور است زان می شرک گیرند. ﴿۴﴾ بیافرید انسان را از نطفه، ازمان اوی پیکارکشی[14] دیدور بود. ﴿۵﴾ ستوران بیافرید آن شما را درآن گرمی و منفعتها از آن می خورید. ﴿۶﴾ و شما درآن نیکوی، آن هنگام که او یارگه[15] واز آرید و آن هنگام که به چرا برید. ﴿۷﴾ می ورداریم بارهای شما بی شهری که نبید[16] رسیداران[17]، بی به رنج نفسها. خداوند شما مهروانی رحمت کنار[18] است. ﴿۸﴾ اسبان و استران وخران تا ورنشینید[19] ورآن و آرایشتی[20] و بیافریند آن ندانید. ﴿۹﴾ ورخدای است راستی ره و از آن است کیل[21]، ارخهستی[22] رهنمودی شما را

---

۱ ــ **فرودار:** (فرود آر هم می توان خواند.)
۲ ــ **بدس بر:** بیم کننده؛ بیم دهنده. *
۳ ــ **بخشست کناران:** بخش کنندگان.
٤ ــ **توا:** تو.
۵ ــ **گوسی کردیم:** بسندگی کردیم. *
٦ ــ **اوسوس کناران:** افسوس گران؛ افسوس کنان.
۷ ــ **انوز:** زودا؛ زود بود که.
۸ ــ **گور:** سینه؛ دل. *
۹ ــ **می گوهند:** می گویند.
۱۰ ــ **سجده گرفتاران:** سجده کنان.
۱۱ ــ **مرگی:** مرگ. *
۱۲ ــ **شتاومکنید:** شتاب مکنید.
۱۳ ــ **وردور:** برتر؛ بلند.
۱٤ ــ **پیکارکش:** پیکار کننده.
۱۵ ــ **اویارگه:** شبانگاه؛ هنگام غروب. *
۱٦ ــ **نبید:** نباشید.
۱۷ ــ **رسیداران:** رسندگان.
۱۸ ــ **رحمت کنار**=رحیم.
۱۹ ــ **ورنشینید:** سوارشوید.
۲۰ ــ **آرایشت:** آرایش.
۲۱ ــ **کیل:** کژ؛ از راه گشته. *
۲۲ ــ **خهستی:** خواستی؛ می خواست.

اجمعين هو الذي انزل من السماء ماء لكم منه شراب ومنه شجر فيه تسيمون

ينبت لكم به الزرع والزيتون والنخيل والاعناب ومن كل الثمرات ان في

ذلك لاية لقوم يتفكرون وسخر لكم اليل والنهار والشمس والقمر والنجوم

مسخرات بامره ان في ذلك لايات لقوم يعقلون وما ذرا لكم في الارض مختلفا

الوانه ان في ذلك لاية لقوم يذكرون وهو الذي سخر البحر لتاكلوا منه

لحما طريا وتستخرجوا منه حلية تلبسونها وترى الفلك مواخر فيه ولتبتغوا

من فضله ولعلكم تشكرون والقى في الارض رواسي ان تميد بكم وانهارا

وسبلا لعلكم تهتدون وعلامات وبالنجم هم يهتدون افمن يخلق كمن لا

يخلق افلا تذكرون وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها ان الله لغفور رحيم والله

يعلم ما تسرون وما تعلنون والذين تدعون من دون الله لا يخلقون شيئا وهم

يخلقون اموات غير احياء وما يشعرون ايان يبعثون الهكم اله واحد فالذين

لا يؤمنون بالاخرة قلوبهم منكرة وهم مستكبرون لا جرم ان الله يعلم

ما يسرون وما يعلنون انه لا يحب المستكبرين واذا قيل لهم ماذا انزل ربكم

قالوا اساطير الاولين ليحملوا اوزارهم كاملة يوم القيمة ومن اوزار الذين

همه. ﴿۱۰﴾ اوی او یست کفرود کرد[۱] ازآسمان آوی[۲] شمارا، ازآن شرابی وازآن درختان درآن می چرانید. ﴿۱۱﴾ ورآردشمارابدان کشته[۳] وزیتون وخرما وانگور وازهمه میوهادرآن نشانی قومی راکمی حایشت کنند[۴] ﴿۱۲﴾ ونرم کردشماراشو و روز وخرشید[۵] ومه و ستارگان، نرم کردگان[۶] به فرمان اوی. در آن نشانها قومی را کخرد[۷] را می کار فرمایند. ﴿۱۳﴾ آن بیافرید شما را در زمین مختلف رنگهای آن. در آن نشانی قومی را کمی پند- پدیرند. ﴿۱٤﴾ اوی او یست کنرم کرد[۸] دریا را تا بخورید از آن گوشتی تازه و بیرون آرید از آن پیرایه ی می پوشید آنرا. وگینی[۹] کشتیها را رفتاران[۱۰] درآن، تابطلبید از فضل اوی. شاید کشما شکرگزارید. ﴿۱۵﴾ واوکند[۱۱] در زمین کهها که بنگردد[۱۲] به شماجویها و راهها شاید کشما[۱۳] ره برید. ﴿۱٦﴾ و نشانها وستاره ایشان می ره برند. ﴿۱۷﴾ ای کی بیافریند چون کی نیافریند؟ ای پند نپدیرید؟ ﴿۱۸﴾ ار بشمرید نعمتهای خدای نتوانید آن. خدای آمرزیدگاری رحمت کنارست. ﴿۱۹﴾ خدای داند آن می پنهام کنید[۱٤] وآن می اشکرا کنید[۱۵]. ﴿۲۰﴾ ایشان کمی خوانید از بیرون[۱٦] خدای، نیافرینند چیزی وایشان می آفریده شند. ﴿۲۱﴾ مردگان جد[۱۷] زندگان اند و ندانند کی انگیخته شند. ﴿۲۲﴾ خدای شما یک خدای است. ایشان کنمی گرو یند بدان جهن[۱۸] دلها ایشان انکارکنار[۱۹] ست وایشان بزرگ منشتی کناران[۲۰]. ﴿۲۳﴾ حقا که خدای داند آن می پنهام کنند و آن می اشکرا کنند. اوی دوست ندارد بزرگ منشتی کناران را. ﴿۲٤﴾ ازمان[۲۱] گفته شهد ایشانرا: چی فرود کرد خداوند شما؟ گهند[۲۲]: افسانهای نخستینان. ﴿۲۵﴾ تاور دارند بزها[۲۳] ایشان تمام به روز رستاخیز واز بزها ایشان است

---

۱ ــ **کفرود کرد:** که فرود کرد.
۲ ــ **آو:** آب.
۳ ــ **کشته:** کشت و زرع.
٤ ــ **کمی حایشت کنند:** که اندیشه می کنند. *
۵ ــ **خرشید:** خورشید.
٦ ــ **نرم کردگان:** رام شدگان.
۷ ــ **کخرد:** که خرد.
۸ ــ **کنرم کرد:** که نرم کرد؛ رام کرد.
۹ ــ **گینی:** بینی. *
۱۰ ــ **رفتاران:** روندگان.
۱۱ ــ **اوکند:** افکند.
۱۲ ــ **بنگردد:** نگرداند؛ نجنباند.
۱۳ ــ **کشما:** که شما.
۱٤ ــ **می پنهام کنید:** پنهان می کنید.
۱۵ ــ **می اشکرا کنید:** آشکارا می کنید. *
۱٦ ــ **بیرون:** جز؛ غیر؛ دون.
۱۷ ــ **جد:** غیر؛ جز.
۱۸ ــ **آن جهن:** آن جهان.
۱۹ ــ **انکارکنار:** منکر؛ ناشناسنده.
۲۰ ــ **بزرگ منشتی کناران:** بزرگ منشان = مُستَکبِرُون. *
۲۱ ــ **ازمان:** هنگامی که.
۲۲ ــ **گهند:** گویند.
۲۳ ــ **بزها:** بزه ها.

يضلونهم بغير علم ألا ساء ما يزرون قد مكر الذين من قبلهم فأتى الله بنيانهم

من القواعد فخر عليهم السقف من فوقهم وأتاهم العذاب من حيث لا

يشعرون ثم يوم القيامة يخزيهم ويقول أين شركاءي الذين كنتم تشاقون

فيهم قال الذين أوتوا العلم إن الخزي اليوم والسوء على الكافرين الذين تتوفاهم

الملائكة ظالمي أنفسهم فألقوا السلم ما كنا نعمل من سوء بلى إن الله عليم

بما كنتم تعملون فادخلوا أبواب جهنم خالدين فيها فلبئس مثوى المتكبرين

وقيل للذين اتقوا ماذا أنزل ربكم قالوا خيرا للذين أحسنوا في هذه الدنيا حسنة

ولدار الآخرة خير ولنعم دار المتقين جنات عدن يدخلونها تجري من تحتها الأنهار

لهم فيها ما يشاءون كذلك يجزي الله المتقين الذين تتوفاهم الملائكة

طيبين يقولون سلام عليكم ادخلوا الجنة بما كنتم تعملون هل ينظرون

إلا أن تأتيهم الملائكة أو يأتي أمر ربك كذلك فعل الذين من قبلهم وما ظلمهم

الله ولكن كانوا أنفسهم يظلمون فأصابهم سيئات ما عملوا وحاق بهم ما

كانوا به يستهزئون وقال الذين أشركوا لو شاء الله ما عبدنا من دونه من

شيء نحن ولا آباؤنا ولا حرمنا من دونه من شيء كذلك فعل الذين من قبلهم فهل

کمی وی‌ره کنند ایشانرا بجد علم. بدان گد[1] است آن می بزه کنند. (۲۶) مکر کردند ایشان کاز[2] پیش ایشان بودند. آمد عذاب خدای به گل کردها[3] ایشان از بن دادها[4] بیفتاد وریشان شتفت[5] از زور[6] ایشان و آمد بدیشان عذاب از کجا ندانستند. (۲۷) واز به روز رستاخیز خوارکند[7] ایشانرا وگهد: کجااند شریکان من ایشان کبودید[8] می مخالف شدید دریشان؟ گهند ایشان که داده شدند علم: خواری امروز وگدی ورکافران. (۲۸) ایشان می میرانند ایشانرا فریستگان، ستم کاران نفسها ایشان، اوکنند[9] صلح، نبودیم می کردیم هیچ گدی. بلی خدای داناست بدان بودید می کردید. (۲۹) درشید[10] در درهای دوزخ، جاودانگان[11] درآن. گد است جایگه بزرگ منشتی کناران[12]. (۳۰) گفته شهد ایشانرا کبپرخیزیدند[13]: چی فرود کرد خداوند شما؟ گهند: نیکی. ایشانرا که نیکوی کردند درین گیتی، نیکوی بهد و خانه‌ی آن جهن[14] گیه[15]، و نیک است خانه‌ی پرخیزکاران.
(۳۱) بوستانهای عدن می درشند درآن، می رود از زیر آن جوبها. ایشانرا در آنجا آن می خواهند. چنان پاداش دهد خدای پرخیزکاران[16] را. (۳۲) ایشان کمی مـــیرانند ایشانرافریستگان[17] پاکان. می گهند[18]: سلام ورشما، درشید در گهیشت[19]، بدان بودید می کردید. (۳۳) برمر نمی دارند[20] بی آن که آید بدیشان فریستگان، یا آید فرمان خداوند توا. چنان کردند ایشان کـــاز پـــیش ایشان بودند. ستم نکرد وریشان خدای، بی[21] بودندور نفسها ایشان می ستم کردند. (۳٤) رسید بدیشان گستیهای[22] آن کردند و درگرفت بدیشان آن بودند بدان می اوسوس کردند[23]. (۳۵) گفتند ایشان که شرک گرفتند: ار خهستی[24] خدای برستون نکردی ایما[25] از بیرون اوی هیچ چیزی، ایما و نی پدران ایما و حرام نکردی ایما از بیرون اوی هیچ چیزی، چنان کردند ایشان کاز پیش ایشان بودند، ای هست

---

۱ ــ **گد:** بد.
۲ ــ **کاز:** که از.
۳ ــ **گل کردها:** بنا؛ برآورده‌ها؛ بنیان. *
٤ ــ **بن دادها:** بنیادها؛ قواعد. (در متن «بن داو» هم خوانده می شود. رک: داو.)*
۵ ــ **شتفت:** سقف. *
٦ ــ **زور:** زَبَر.
۷ ــ **خوار کند:** رسوا کند.
۸ ــ **کبودید:** که بودید.
۹ ــ **اوکنند:** افکنند.
۱۰ ــ **درشید در:** درآیید در.
۱۱ ــ **جاودانگان:** جاودانان.
۱۲ ــ **بزرگ‌منشتی کناران:** گردن کشان = مُتَکبّرین.
۱۳ ــ **کبپرخیزیدند:** که پپرهیز یدند.
۱٤ ــ **آن‌جهن:** آن جهان.
۱۵ ــ **گیه:** نیکو؛ نیکوتر، بهتر.
۱٦ ــ **پرخیزکاران:** پرهیزکاران.
۱۷ ــ **فریستگان:** فرشتگان.
۱۸ ــ **می گهند:** می گویند.
۱۹ ــ **گهیشت:** بهشت. *
۲۰ ــ **برمر نمی‌دارند:** چشم نمی دارند.
۲۱ ــ **بی:** لکن. *
۲۲ ــ **گستیها:** بدیها. *
۲۳ ــ **می اوسوس کردند:** افسوس می کردند.
۲٤ ــ **خهستی:** خواستی؛ می خواست.
۲۵ ــ **برستون نکردی ایما:** نمی پرستیدیم.

على الرسل الا البلاغ المبين ولقد بعثنا في كل امة رسولا ان اعبدوا الله واجتنبوا

الطاغوت فمنهم من هدى الله ومنهم من حقت عليه الضلالة فسيروا

في الارض فانظروا كيف كان عاقبة المكذبين ان تحرص على هديهم

فان الله لا يهدي من يضل وما لهم من ناصرين واقسموا بالله جهد ايمانهم لا

يبعث الله من يموت بلى وعدا عليه حقا ولكن اكثر الناس لا يعلمون ليبين

لهم الذي يختلفون فيه وليعلم الذين كفروا انهم كانوا كاذبين انما

قولنا لشيء اذا اردناه ان نقول له كن فيكون والذين هاجروا في الله من بعد

ما ظلموا لنبوئنهم في الدنيا حسنة ولاجر الاخرة اكبر لو كانوا يعلمون

الذين صبروا وعلى ربهم يتوكلون وما ارسلنا من قبلك الا رجالا نوحي اليهم

فسألوا اهل الذكر ان كنتم لا تعلمون بالبينات والزبر وانزلنا اليك الذكر

لتبين للناس ما نزل اليهم ولعلهم يتفكرون افامن الذين مكروا السيئات ان

يخسف الله بهم الارض او يأتيهم العذاب من حيث لا يشعرون او يأخذهم

في تقلبهم فما هم بمعجزين او يأخذهم على تخوف فان ربكم لرءوف رحيم

اولم يروا الى ما خلق الله من شيء يتفيؤا ظلاله عن اليمين والشمائل سجدا لله وهم

ور پیغامبران بی‌رسانیدن دیدور[1]؟ (۳۶) بفرستادیم در هر گرهی[2] پیغامبری که‌برستون‌-کنید[3] خدای را و دوربید[4] از دیوان. زیشان بود کرا ره نمود خدای و زیشان بود کی ویجب‌-شد[5] ور وی وی‌رهی. بروید در زمین، بنگرید چون بود فرجام دروزن گرفتاران[6]. (۳۷) ار حریص شی ور ره نمودن ایشان، خدای ره ننماید کرا وی ره کند و نبهد ایشانرا هیچ نصرت کنارانی[7]. (۳۸) سوگند خوردند به خدای سخت‌تر سوگندان ایشان ورنینگیزد[8] خدای کرا[9] بمیرد. بلی وعده‌ی ورو‌ی ویجب[10]، بی گویشتر[11] مردمان نمی دانند. (۳۹) تا دیدور کند[12] ایشانرا آن می اختلاف کنند در آن و تا دانند ایشان که کافر شدند، ایشان بودند دروزنان[13]. (۴۰) قول اما چیزی را ازمان[14] خواهیم آنرا، گوهیم آنرا: بباش، ببهد[15]. (۴۱) ایشان که هجره کردند[16] در خدای، از پس آن ستم کرده شدند، جای‌-کنیم ایشانرا درین گیتی به نیکوی و مزد آن جهن مهتر، ار هند[17] کمی دانند. (۴۲) ایشان شکیوای کردند[18] ور خداوند ایشان می وستام کنند[19]. (۴۳) نفرستادیم از پیش توا بی‌مردانی را می وحی کرده شد بی ایشان: بپرسید اهل توریت را ارهید کنمی دانید. (۴۴) دیدوریها و نوشتیها[20] و فرود کردیم بی‌توا قران، تا دیدور کنی مردمانرا، آن فرود کرده شد بی ایشان. شاید کایشان حنایشت کنند[21]. (۴۵) ای ایمن شدند ایشان که مکر کردند گستیها؟ که‌فرود برد خدای ایشانرا در زمین، یا آید بدیشان عذاب از کجا ندانستند؟ (۴۶) یا بگیرد ایشانرا در گشتن ایشان، نبند ایشان پیشی کناران. (۴۷) یا بگیرد ایشانرا ور کهستی[22]. خداوند شما مهروانی رحمت کنارست. (۴۸) ای ننگرند بی‌آن بیافرید خدای از چیزی؟ می گردد سایهای آن از راست دست و چپ‌دست سجده گرفتاران خدای را و ایشان



۱ ــ **دیدور:** آشکار.
۲ ــ **گره:** گروه.
۳ ــ **برستون کنید:** بپرستید. *
٤ ــ **دوربید:** دور باشید.
۵ ــ **ویجب شد:** سزاوار شد.
٦ ــ **دروزن گرفتاران:** بدروغ دارندگان.
۷ ــ **نصرت کناران:** یاری گران.
۸ ــ **ورنینگیزد:** برنینگیزد.
۹ ــ **کرا:** هرکه را.
۱۰ ــ **ویجب:** سزاوار.
۱۱ ــ **گویشتر:** بیشتر.
۱۲ ــ **دیدور کند:** آشکار کند.
۱۳ ــ **دروزنان:** دروغ زنان.
۱٤ ــ **ازمان:** آنگاه؛ چون.
۱۵ ــ **ببهد:** باشد.
۱٦ ــ **هجره کردند:** هجرت کردند.
۱۷ ــ **هند:** هستند. *
۱۸ ــ **شکیوای کردند:** شکیبایی کردند.
۱۹ ــ **می وستام کنند:** توکل می کنند. *
۲۰ ــ **نوشتیها:** نامه ها.
۲۱ ــ **حنایشت کنند:** اندیشه کنند؛ بیندیشند.
۲۲ ــ **کهستی:** کم؛ کاستی و نقصان.

داخرون ولله يسجد ما في السموات وما في الارض من دابة والملائكة وهم لا

يستكبرون يخافون ربهم من فوقهم ويفعلون ما يؤمرون وقال الله لا تتخذوا

الهين اثنين انما هو اله واحد فاياي فارهبون وله ما في السموات والارض وله الدين

واصبا افغير الله تتقون وما بكم من نعمة فمن الله ثم اذا مسكم الضر فاليه

تجئرون ثم اذا كشف الضر عنكم اذا فريق منكم بربهم يشركون ليكفروا

بما آتيناهم فتمتعوا فسوف تعلمون ويجعلون لما لا يعلمون نصيبا مما

رزقناهم تالله لتسئلن عما كنتم تفترون ويجعلون لله البنات سبحانه ولهم

ما يشتهون واذا بشر احدهم بالانثى ظل وجهه مسودا وهو كظيم يتوارى

من القوم من سوء ما بشر به ايمسكه على هون ام يدسه في التراب الا ساء ما

يحكمون للذين لا يؤمنون بالآخرة مثل السوء ولله المثل الاعلى وهو العزيز الحكيم

ولو يؤاخذ الله الناس بظلمهم ما ترك عليها من دابة ولكن يؤخرهم الى اجل

مسمى فاذا جاء اجلهم لا يستأخرون ساعة ولا يستقدمون ويجعلون لله ما

يكرهون وتصف السنتهم الكذب ان لهم الحسنى لا جرم ان لهم النار وانهم

مفرطون تالله لقد ارسلنا الى امم من قبلك فزين لهم الشيطان اعمالهم

خوارشداران[1]. (۴۹) خدای را می سجده گیرد آن در آسمانها و آن در زمین از موجنده‌ی[2] و فریستگان و ایشان بزرگ منشی نکنند[3]. (۵۰) می ترسند از خداوند ایشان از زور[4] ایشان ومی کنند آن می فرموده شند. (۵۱) گفت خدای: مگیرید دو خدای دوا، اوی یک خدای است. از مـن بترسید. (۵۲) او یراست آن در آسمانها و زمین و او یراست دین دایم، ای جد[5] خدای می بپرخیزید؟ (۵۳) آن به شما از نعمتی تاز[6] خدای است، واز ازمان رسد به شما دشخواری، بی اوی زار یـد. (۵۴) واز ازمان واز کند[7] دشخواری از شما، ازمان گرهی از شما به خداوند ایشان می شرک گیرند. (۵۵) تا کافرشند بدان دادیم ایشانرا، تا برخورداری گیرند. انوز بدانند[8]. (۵۶) می کنند آن رای[9] نمی دانند نیاوه‌ی[10] زان روزی دادیم ایشانرا. سوگند به خدای پرسیده شید زان بودیدمی دروغ‌- درحیدید[11]. (۵۷) می کنند خدای را دختران پاکی او یرا و ایشانرا آن‌می آرزوا- کنند[12]. (۵۸) ازمان میزدک برده‌شهد[13] یکی ازیشان به‌ماده،شهد[14] روی اوی سیاه واوی اندهگن. (۵۹) می پنهام شهد از قوم از گدی آن میزدک برده شد بدان، ای می واز گیرد او یرا ورخواری یا می پنهام کند او یرا درخاک. بدان گد است آن می حکم کنند. (۶۰) ایشانرا کنمی گرو یند بدان‌جهن، صفت گدی[15]. خدای راست صفت ورتر. اوی است عزیز درست کار. (۶۱) ار بگرفتی خدای مردمانرا به ستم ایشان، بنهیشتی[16] ورآن هیچ موجنده‌ی، بی پـس کـند ایشانرا تا بی زمانی نام‌زد کرده. ازمان آید زمان ایشان، پس‌نـشند ساعتی و پیش نشند. (۶۲) می کنند خدای را آن می دشخوار دارند و می صفت کند زبانها ایشان به دروغ که ایشانرا بهد گـهیشت. حقا کایشانرا بهد آتش و ایشان شتاوانیدگان هـند. (۶۳) سوگند به خدای، بفرستادیم بی گرههای از پیش توا، بیاراست ایشانرا دیو عملها ایشان،



۱ ــ خوارشداران: گردن نهادگان.
۲ ــ موجنده: جنبنده. *
۳ ــ بزرگ‌منشی نکنند: گردن کشی نکنند.
٤ ــ زور: زَبَر.
۵ ــ جد: غیر؛ جز.
٦ ــ تاز: پس از؛ که از= فَمِن
۷ ــ واز کند: باز برد.
۸ ــ انوز بدانند: زود بود که بدانند.
۹ ــ آن رای: آن را که. *
۱۰ ــ نیاوه: نصیب؛ بهره. *
۱۱ ــ می دروغ درحیدید: دروغ می بافتید. *
۱۲ ــ می آرزوا کنند: آرزو می کنند.
۱۳ ــ میزدک برده‌شهد: مژده داده شود. *
۱٤ ــ شهد: شود.
۱۵ ــ گدی: بدی.
۱٦ ــ بنهیشتی: نگذاشتی؛ دست باز نداشتی.

فهو وليهم اليوم ولهم عذاب اليم وما انزلنا عليك الكتاب الا لتبين

لهم الذي اختلفوا فيه وهدى ورحمة لقوم يؤمنون والله انزل من السماء ماء

فاحيا به الارض بعد موتها ان في ذلك لاية لقوم يسمعون وان لكم في

الانعام لعبرة نسقيكم مما في بطونه من بين فرث ودم لبنا خالصا سائغا

للشاربين ومن ثمرات النخيل والاعناب تتخذون منه سكرا ورزقا حسنا ان

في ذلك لاية لقوم يعقلون واوحى ربك الى النحل ان اتخذي من الجبال بيوتا ومن الشجر

ومما يعرشون ثم كلي من كل الثمرات فاسلكي سبل ربك ذللا يخرج من بطونها

شراب مختلف الوانه فيه شفاء للناس ان في ذلك لاية لقوم يتفكرون والله

خلقكم ثم يتوفيكم ومنكم من يرد الى ارذل العمر لكي لا يعلم بعد علم شيئا

ان الله عليم قدير والله فضل بعضكم على بعض في الرزق فما الذين فضلوا برادي

رزقهم على ما ملكت ايمانهم فهم فيه سواء افبنعمة الله يجحدون والله

جعل لكم من انفسكم ازواجا وجعل لكم من ازواجكم بنين وحفدة ورزقكم

من الطيبات افبالباطل يؤمنون وبنعمت الله هم يكفرون ويعبدون من

دون الله ما لا يملك لهم رزقا من السموات والارض شيئا ولا يستطيعون

اوی ولی ایشان است امروز و ایشانرا عذابی دردمند کناربهد. (٦٤) فرودنکردیم ورتوا کتاب بی تا دیدور کنی[1] ایشانرا آن اختلاف کردند درآن و ره‌نمونی و رحمتی قومی را کمی بگرو یند[2]. (٦٥) خدای فرود کرد از آسمان آوی[3]، زنده کرد بدان زمین را پس مرگی آن. در آن نشانی قومی را کمی اشنند[4]. (٦٦) شمارادرستوران عبرتی، می شراب‌دهند شما را زان درشکنبهای[5] آنست، از میان سرگین[6] و خون شیری خالص گهارشتی[7] شمیداران[8] را. (٦٧) و ازمیوها خرماها و انگور، می کنید از آن نبیذ[9] و روزی نیکوا، در آن نشانی قومی را کخرد را می کار فرمایند. (٦٨) الهام کرد خداوند توا بی کوژان‌انگبین[10] که گیرید از کهها خانهای و از درختان و زان می ماسیابندند[11]. (٦٩) واز بخورید از همه میوها. برو ید در رههای خداوند توا نرمان[12] می بیرون آید از شکنبها آن شرابی مختلف رنگها آن، درآن شفای مردمانرا. درآن نشانی قومی را که می حناشت کنند[13].

(٧٠) خدای بیافرید شما را، واز بمیراند شما را، از شما هست کی می واز آورده‌شهد[14] بی سستر[15] زندگانی تا نداند پس علم چیزی، خدای دانای توانا. (٧١) خدای فضل کرد برخی را از شما ور برخی درروزی. ناند ایشان که فضل کرده شدند وازآورداران[16] روزی ایشان ورآن پادشا شد راست‌دستها ایشان ایشان درآن گراگرند[17] ای به نعمت خدای می نارای شند[18]؟ (٧٢) خدای کرد شما را از نفسهای شما انبازانی وکرد شما را از انبازان شما پسران و نواسگان و روزی داد شما را از پاکیها. ای به باطل می بگرو یند و به نعمت خدای ایشان می کافرشند[19]؟ (٧٣) می برستون کنند از بیرون خدای آن رای پادشای ندارد ایشانرا روزی از آسمانها و زمین چیزی، نتوانند.

١ ــ **دیدور کنی:** آشکارا کنی.
٢ ــ **کمی بگرو یند:** که می گروند.
٣ ــ **آو:** آب.
٤ ــ **کمی اشنند:** که می شنوند.
٥ ــ **شکنبها:** شکمها.
٦ ــ **سرگین:** فضلهٔ چهار پایان.
٧ ــ **گهارشت:** گوارنده؛ گوارا. *
٨ ــ **شمیداران:** آشامندگان. *
٩ ــ **نبیذ:** می؛ شراب.
١٠ ــ **کوژان انگبین:** زنبوران انگبین.
١١ ــ **می ماسیابندند:** دار بست و چفته می بندند. *
١٢ ــ **نرمان:** فرمان برداران.
١٣ ــ **می حناشت کنند:** اندیشه می کنند. *
١٤ ــ **می واز آورده شهد:** باز گردانیده می شود.
١٥ ــ **سستر:** خوارتر.
١٦ ــ **واز آورداران:** بازگردانندگان.
١٧ ــ **گراگرند:** برابرند.
١٨ ــ **می نارای شند:** انکار می کنند.
١٩ ــ **شند:** (درمتن شیند هم خوانده می شود.)

تضربوا لله الامثال ان الله يعلم وانتم لا تعلمون ضرب الله مثلا عبدا مملوكا

لا يقدر على شي ومن رزقنه منا رزقا حسنا فهو ينفق منه سرا وجهرا هل يستون

الحمد لله بل اكثرهم لا يعلمون وضرب الله مثلا رجلين احدهما ابكم لا

يقدر على شي وهو كل على موليه اينما يوجهه لا يات بخير هل يستوي هو ومن

يامر بالعدل وهو على صراط مستقيم ولله غيب السموات والارض وما امر

الساعة الا كلمح البصر او هو اقرب ان الله على كل شي قدير والله اخرجكم

من بطون امهاتكم لا تعلمون شيا وجعل لكم السمع والابصار والافدة

لعلكم تشكرون الم يروا الى الطير مسخرات في جو السما ما يمسكهن الا

الله ان في ذلك لايات لقوم يومنون والله جعل لكم من بيوتكم سكنا وجعل

لكم من جلود الانعام بيوتا تستخفونها يوم ظعنكم ويوم اقامتكم

ومن اصوافها واوبارها واشعارها اثاثا ومتاعا الى حين والله جعل لكم

مما خلق ظلالا وجعل لكم من الجبال اكنانا وجعل لكم سرابيل تقيكم

الحر وسرابيل تقيكم باسكم كذلك يتم نعمته عليكم لعلكم تسلمون

فان تولوا فانما عليك البلاغ المبين يعرفون نعمت الله ثم ينكرونها واكثرهم

(۷۴) نزنند خدای را مثلها، خدای داند و شما ندانید. (۷۵) بزد خدای مثلی بنده‌ی گورده کرده[1] را، توانای ندارد ورچیزی کی روزی دادیم او یرا ازیما روزی نیکوا.اوی می خزین کند[2] از آن پنهام و اشکرا[3]، ای گراگرند[4]؟ سپاس خدای را.بل گو یشتر[5] ایشان نمی دانند. (۷۶) بزد خدای مثلی دو مرد را، یکی زان دوا[6] گنگ،توانای ندارد ور چیزی. اوی عیال است ورمیره‌ی[7] اوی، کجا فرستد او یرا نیارد نیکی. ای گراگر بهد اوی و کی می فرماید به راستی و اوی ور راهی راست است؟ (۷۷) خدای را ناپدیدی[8] در آسمانها و زمین. نیست فرمان رستاخیز بی چون زدن چشم[9]، یا آن نزدیکتر. خدای ور هر چیزی توانا. (۷۸) خدای بیرون آورد شما را از شکنبهای[10] مادران شما، ندانید چیزی، کرد شما را گوشها و چشمها ودلها. شاید کشما شکرگزارید. (۷۹) ای ننگرند بی مرغان نرم کردگان[11] درتهی[12] آسمان؟ واز نمی گیرد ایشانرا مگرخدای، در آن نشانها قومی را کمی بگرو یند. (۸۰) خدای کرد شما را از خانهای شما ساکنی و کرد شما را از پوستهای ستوران خانهای، می سبک سنجید[13] آنرا روز بیرون‌شدن شما و روز مقیم شدن شما و از پشمهای آن و پشمهای وشتران[14] آن و مویهای آن کالای و برخورداری تابی هنگامی. (۸۱) خدای کرد شما را زان بیافرید سایه‌ی و کرد شما را از کهها پوشستها وکرد شما را پیراهنهای کمی نگه دارد شما را از گرمی و پیراهنهای کمی نگه دارد شما را از حرب شما. چنان می تمام کند نعمت اوی ورشما. شاید کشما نرم شید. (۸۲) ار واز گردند، ور تواست رسانیدن دیدور. (۸۳) می اشناسند نعمتهای خدای، واز می انکار کنند آنرا و گو یشتر ایشان



۱ ــ **گورده کرده:** بندهٔ زرخر ید؛ بندهٔ ز یردست. *
۲ ــ **می خزین کند:** هز ینه می کند.
۳ ــ **اشکرا:** آشکارا.
٤ ــ **گراگر:** برابر.
۵ ــ **گویشتر:** بیشتر. *
٦ ــ **دوا:** دو.
۷ ــ **میره:** خواجه؛ خداوند؛ مولا.
۸ ــ **ناپدیدی** = غَیب.
۹ ــ **زدن چشم:** بهم زدن چشم.
۱۰ ــ **شکنبها:** شکمها.
۱۱ ــ **نرم کردگان:** رام کردگان.
۱۲ ــ **تهی** = جَو.
۱۳ ــ **می سبک سنجید:** سبک می شمار ید.
۱٤ ــ **وشتران:** اشتران.

الكافرون ويوم نبعث من كل امة شهيدا ثم لا يؤذن للذين كفروا ولا هم

يستعتبون واذا رأى الذين ظلموا العذاب فلا يخفف عنهم ولا هم ينظرون

واذا رأى الذين اشركوا شركاءهم قالوا ربنا هؤلاء شركاؤنا الذين كنا

ندعوا من دونك فالقوا اليهم القول انكم لكاذبون والقوا الى الله يومئذ

السلم وضل عنهم ما كانوا يفترون الذين كفروا وصدوا عن سبيل الله

زدناهم عذابا فوق العذاب بما كانوا يفسدون ويوم نبعث في كل امة شهيدا

عليهم من انفسهم وجئنا بك شهيدا على هؤلاء ونزلنا عليك الكتاب تبيانا

لكل شيء وهدى ورحمة وبشرى للمسلمين ان الله يأمر بالعدل والاحسان وايتاء

القربى وينهى عن الفحشاء والمنكر والبغي يعظكم لعلكم تذكرون واوفوا

بعهد الله اذا عاهدتم ولا تنقضوا الايمان بعد توكيدها وقد جعلتم الله

عليكم كفيلا ان الله يعلم ما تفعلون ولا تكونوا كالتي نقضت غزلها

من بعد قوة انكاثا تتخذون ايمانكم دخلا بينكم ان تكون امة هي اربى من

امة انما يبلوكم الله به وليبينن لكم يوم القيامة ما كنتم فيه تختلفون

ولو شاء الله لجعلكم امة واحدة ولكن يضل من يشاء ويهدي من يشاء ولتسألن

کافران‌اند. (۸۴) آن روز بفرستیم از هر گرهی گواهی. واز[1] دستوری کرده نشهد ایشانرا که کافر شدند، و نی ایشان خشنودی طلبیده شند. (۸۵) ازمان[2] گینند[3]، ایشان که ستم کردند عذاب،سبک کرده نشهد زیشان و نی ایشان زمان داده شند. (۸۶) ازمان گینند ایشان که شرک گرفتند شریکان ایشانرا، گهند[4]: خداوند ایما! این گره شریکان ایما‌اند، ایشان کبودیم می‌خواندیم از بیرون توا، اوکنند[5] بی‌ایشان سخن: شما دروزنان[6] اید. (۸۷) اوکنند بی‌خدای آن روز صلح وگم‌شهد از یشان آن بودند می‌دروغ درحیدند[7]. (۸۸) ایشان که کافر شدند، واز زدند از ره خدای، بیوزاییم ایشانرا عذابی زور عذاب، بدان بودند می‌توهی کردند[8]. (۸۹) آن روز بفرستیم در هر گرهی گواهی وریشان از نفسها ایشان وآرندترا گوه[9] ورین گره و فرود کردیم ورتوا کتاب‌دیدور-کردنی هر چیزی راو ره‌نمونی[10] و رحمتی و میزدکی[11] مسلمانان را. (۹۰) خدای می‌فرماید به راستی و نیکوی و دادن خداوند نزدیکی راو می‌واز زند از فاحشی و گستی[12] وگدشتاری[13]. می‌پند دهد شما را شاید کشما پندپدیرید. (۹۱) وفا کنید به عهد خدای، ازمان عهد گیرید و ماشکنید[14] سوگندان را پس محکم کردن آن، و کردید خدای را ورشما میانجی. خدای داند آن می‌کنید. (۹۲) مبید[15] چون آن زن کواز تافت[16] ریسمان اوی ازپس‌قوتی وازتافتهای . می‌گیرید سوگندان شما را فریوی میان شما که بهد گرهی آن اوزون‌تـــر از گرهی. می‌آزماید شما را خدای بدان تا دیدور کند شما را به روز رستاخیز آن بودید درآن می‌اختلاف کردید. (۹۳) ارخـــهستی خدای کردی شما را یک گره بی‌وی‌ره کند کرا خواهد و ره‌نماید کرا خواهد. و پرسیده شید



۱ ــ واز: پس.
۲ ــ ازمان: آنگاه که.
۳ ــ گینند: ببینند.
۴ ــ گهند: گویند.
۵ ــ اوکنند: افکنند.
۶ ــ دروزنان: دروغ گویان.
۷ ــ می‌دروغ درحیدند: دروغ می‌بافتند.
۸ ــ می‌توهی کردند: فساد می‌کردند؛ گزاف می‌کردند.
۹ ــ گوه: گواه.
۱۰ ــ ره‌نمون: راه‌نما.
۱۱ ــ میزدک: مژده.
۱۲ ــ گستی: بدی و زشتی. *
۱۳ ــ گدشتاری: ستم کردن و ستمگری. *
۱٤ ــ ماشکنید: نشکنید.
۱۵ ــ مبید: مباشید.
۱۶ ــ کواز تافت: که باز کرد.

عما كنتم تعملون ولا تتخذوا أيمانكم دخلا بينكم فتزل قدم بعد ثبوتها

وتذوقوا السوء بما صددتم عن سبيل الله ولكم عذاب عظيم ولا تشتروا

بعهد الله ثمنا قليلا إنما عند الله هو خير لكم إن كنتم تعلمون ما عندكم

ينفد وما عند الله باق ولنجزين الذين صبروا أجرهم بأحسن ما كانوا يعملون

من عمل صالحا من ذكر أو أنثى وهو مؤمن فلنحيينه حياة طيبة ولنجزينهم

أجرهم بأحسن ما كانوا يعملون فإذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشيطان

الرجيم إنه ليس له سلطان على الذين آمنوا وعلى ربهم يتوكلون إنما سلطانه

على الذين يتولونه والذين هم به مشركون وإذا بدلنا آية مكان آية والله

أعلم بما ينزل قالوا إنما أنت مفتر بل أكثرهم لا يعلمون قل نزله روح

القدس من ربك بالحق ليثبت الذين آمنوا وهدى وبشرى للمسلمين ولقد نعلم

أنهم يقولون إنما يعلمه بشر لسان الذي يلحدون إليه أعجمي وهذا لسان عربي

مبين إن الذين لا يؤمنون بآيات الله لا يهديهم الله ولهم عذاب أليم إنما

يفتري الكذب الذين لا يؤمنون بآيات الله وأولئك هم الكاذبون من

كفر بالله من بعد إيمانه إلا من أكره وقلبه مطمئن بالإيمان ولكن من

زان بودید می کردید. (۹۴) مگیرید سوگندان شما را فریوی[۱] میان شما، برمزد[۲] قدمی پس استادن آن و بچشید گدی[۳]، بدان واز زدید از ره خدای. شما را عذابی بزرگ بهد.
(۹۵) مخرید به عهد خدای بهای خجاره[۴].آن نزدیک خدای است، آن گیه[۵] بهد شما را ارهید کمی دانید. (۹۶) آن نزدیک شما کرانه شهد[۶] و آن نزدیک خدای است ماندار[۷] است. تا پاداش دهد ایشانرا که شکیوای کردند[۸]، مزد ایشان بنیکوتر آن بودند می کردند.
(۹۷) کی کند نیکی از نری یا ماده‌ی و اوی مومن، زندگانی دهیم او یرا زندگانی خوش و پاداش دهیم ایشانرا مزد ایشان بنیکوتر آن بودند می کردند. (۹۸) ازمان کبخوانی قران، وازداشت خواه[۹] به خدای از دیو رانده. (۹۹) اوی نیست او یرا حجتی وریشان کبگرو یستند. ور خداوند ایشان می وستام کنند[۱۰]. (۱۰۰) حجت اوی وریشان است کمی به ولی گیرند او یرا و ایشان کایشان از سبب اوی مشرکان اند. (۱۰۱) ازمان[۱۱] بدل کنیم نشانی به جایگه نشانی، خدای داناتر بدان فـروکند، گفتند: توا دروغ درحیندار[۱۲] هی، بل گو یشتر[۱۳] ایشان نمی دانند. (۱۰۲) بگه: فرود آورد آن جبریل پاک از خداوند توا به حق، تا باستاند[۱۴] ایشانرا کبگرو یستند و ره‌نمونی و میزدکی نرم‌شداران[۱۵] را. (۱۰۳) دانیم کایشان می گـــهند: می آموزد او یرابشری. زبان اوی کمی گـردد بی آن اعجمی و این زبانی تازی دیدور است. (۱۰٤) ایشان نمی گرو یند به آیتهای خدای، ره نمی نماید ایشانرا خدای. ایشانرا عذابی دردمندکنار بهد. (۱۰۵) می درحینند دروغ ایشان کنمی گرو یند به آیتهای خدای. ایشان ایشان اند دروزنان. (۱۰٦) کی کافر شهد به خدای از پس گـــرو یشت اوی، بی کی مکره کرده شد ودل اوی آرامیده بهد به گرو یشت بی کی



۱ ــ فریو: فریب؛ تباهی؛ خیانت.
۲ ــ برمزد: بلغزد؛ از جای برود. *
۳ ــ گدی: بدی.
٤ ــ خجاره: اندک؛ کم. *
۵ ــ گیه: به؛ بهتر.
٦ ــ کرانه شهد: سپری شود؛ به سر آید.
۷ ــ ماندار: باقی؛ پایدار. *
۸ ــ شکیوای کردند: شکیبایی کردند.
۹ ــ وازداشت خواه: پناه بگیر.
۱۰ ــ می وستام کنند: توکل می کنند. *
۱۱ ــ ازمان: آنگاه که.
۱۲ ــ دروغ درحیندار: دروغ بافنده. *
۱۳ ــ گو یشتر: بیشتر. *
۱٤ ــ باستاند: برجای بدارد.
۱۵ ــ نرم‌شداران: گردن نهادگان.

شرح بالكفر صدرا فعليهم غضب من الله ولهم عذاب عظيم ذلك بانهم

استحبوا الحيوة الدنيا على الاخرة وان الله لا يهدي القوم الكافرين

اولئك الذين طبع الله على قلوبهم وسمعهم وابصارهم واولئك هم الغا

فلون لا جرم انهم في الاخرة هم الخاسرون ثم ان ربك للذين هاجروا من بعد

ما فتنوا ثم جاهدوا وصبروا ان ربك من بعدها لغفور رحيم يوم تاتي كل

نفس تجادل عن نفسها وتوفى كل نفس ما عملت وهم لا يظلمون وضرب

الله مثلا قرية كانت امنة مطمئنة ياتيها رزقها رغدا من كل مكان فكفرت

بانعم الله فاذاقها الله لباس الجوع والخوف بما كانوا يصنعون ولقد جاءهم

رسول منهم فكذبوه فاخذهم العذاب وهم ظالمون فكلوا مما رزقكم

الله حلالا طيبا واشكروا نعمت الله ان كنتم اياه تعبدون انما حرم عليكم

الميتة والدم ولحم الخنزير وما اهل لغير الله به فمن اضطر غير باغ ولا

عاد فان الله غفور رحيم ولا تقولوا لما تصف السنتكم الكذب هذا

حلال وهذا حرام لتفتروا على الله الكذب ان الذين يفترون على الله الكذب

لا يفلحون متاع قليل ولهم عذاب اليم وعلى الذين هادوا حرمنا ما قصصنا

بگشاد به کافری گوری[1]، وریشان بهد خشمی از خدای وایشانرا بهد عذابی بزرگ. (۱۰۷) آن بدان ایشان بگزیدند زندگانی این گیتی ورآن‌جهن[2]. خدای ره‌ننماید قوم کافران را. (۱۰۸) ایشان ایشان‌اند که مهر کرد خدای ور دلها ایشان و گوشها ایشان و چشمها ایشان. ایشان ایشان‌اند بارخواران[3]. (۱۰۹) حقا کایشان درآن جهن ایشان‌اند زیان‌کران[4]. (۱۱۰) واز خداوند توا ایشانرا که هجره کردند از پس آن عذاب کرده شدند، واز[5] جهاد کردند و شکیوای کردند، خداوند توا، از پس آن، آمرزیدگاری رحمت‌کنار[6]ست. (۱۱۱) آن روز آید هر نفسی می پیکارکند از نفس اوی و بونده داده شهد[7] هر نفسی آن کرد وایشان ستم‌کرده نشند. (۱۱۲) بزد خدای مثلی دهی را، بود ایمن آرامیده[8]، می آمد بدان روزی آن فراخ از هر جایگهی، کافر شد به نعمتهای خدای بچشانید او یرا خدای لباس گرسه‌ی[9] و ترس بدان بودند می کردند. (۱۱۳) آمد بدیشان پیغامبری ازیشان، دروزن گرفتند[10] او یرا. بگرفت ایشانرا عذاب و ایشان ستم‌کاران بودند. (۱۱٤) بخورید زان روزی داد شما را خدای حلالی پاک و شکرگزارید نعمتهای خدای را، ارهید کاو یرا می برستون کنید[11]. (۱۱۵) حرام کرد ورشما مردار و خون و گوشت‌خوا[12] و آن بانگ ورداشته شد جد[13] خدای را بدان .کی بیچاره کرده شهد جد گدشتاری کناری[14] و نی ور حد گـــدشتـاری، خدای آمرزیدگاری رحمت‌کنارست. (۱۱٦) مگوهید آن رای می صفت کند زبانها شما به دروغ: این حلال است و این حرام، تا درحینند ورخدای دروغ. ایشان کمی درحینند ور خدای دروغ، نیک‌بخت نشند. (۱۱۷) برخورداری خجاره و ایشانرا عذابی دردمند کنار بهد. (۱۱۸) ورایشان کجهودی کـــردند، حرام کردیم آن قصه کردیم



۱ ــ گور: سینه؛ دل. *
۲ ــ آن‌جهن: آن جهان.
۳ ــ بارخواران: بی آگاهان؛ فراموش کاران. *
٤ ــ زیان‌کران: زیان‌کاران.
۵ ــ واز: پس.
٦ ــ رحمت‌کنار= رحیم.
۷ ــ بونده داده شهد: تمام داده شود. *
۸ ــ آرامیده: آرام گرفته.
۹ ــ گرسه‌ی: گرسنگی. *
۱۰ ــ دروزن گرفتند: دروغ‌زن گرفتند.
۱۱ ــ می برستون کنید: می پرستید. *
۱۲ ــ خوا: خوک. *
۱۳ ــ جد: جز؛ غیر.
۱٤ ــ گدشتاری کنار: بیرون آینده؛ سرکشی کننده.

عليك من قبل وما ظلمناهم ولكن كانوا أنفسهم يظلمون ثم إن ربك للذين

برتو از پیش وستم نکردیم برایشان ولیکن بودند تنهای خویش را ستم کردندی پس خداوند تو ایشانرا

عملوا السوء بجهالة ثم تابوا من بعد ذلك وأصلحوا إن ربك من بعدها لغفور

که کردند بدی بنادانی پس توبه کردند از پس آن و نیکی کردند خداوند تو از پس آن آمرزنده کاری

رحيم إن إبراهيم كان أمة قانتا لله حنيفا ولم يك من المشركين شاكرا

بخشایشگر است ابراهیم بود امتی فرمان بردار مر خدای را پاک و نبود از مشرکان شکر گزار

لأنعمه اجتباه وهداه إلى صراط مستقيم وآتيناه في الدنيا حسنة وإنه في الآخرة

نعمتها او برا بگزید او برا و ره نمود او برا راهی راست و دادیم او برا در این جهان نیکی و او در آن جهان

لمن الصالحين ثم أوحينا إليك أن اتبع ملة إبراهيم حنيفا وما كان من المشركين

از نیکان بود و وحی کردیم بتو که پیروی کن دین ابراهیم را پاک و نبود از مشرکان

إنما جعل السبت على الذين اختلفوا فيه وإن ربك ليحكم بينهم يوم القيامة فيما

کرده شد شنبه بر ایشان که اختلاف کردند در آن خداوند تو حکم کند میان ایشان روز رستاخیز در آنچه

كانوا فيه يختلفون ادع إلى سبيل ربك بالحكمة والموعظة الحسنة وجادلهم

بودند در آن اختلاف کردندی بخوان براه خداوند تو بحکمت و پند نیکو و پیکار کن با ایشان

بالتي هي أحسن إن ربك هو أعلم بمن ضل عن سبيله وهو أعلم بالمهتدين وإن عاقبتم

بدان که نیکوتر خداوند تو داناتر بکسی که گم شد از راه او و او داناتر براه یافتگان اگر عقوبت کنید

فعاقبوا بمثل ما عوقبتم به ولئن صبرتم لهو خير للصابرين واصبر وما صبرك

عقوبت کنید بمانند آنچه عقوبت کرده شدید بدان و اگر شکیبائی کنید آن بهتر شکیبایان را و شکیبائی کن و نیست شکیبائی تو

إلا بالله ولا تحزن عليهم ولا تك في ضيق مما يمكرون إن الله مع الذين اتقوا

مگر بخدای و اندوه مبر بر ایشان و مباش در تنگی از آنچه مکر کنند خدای با ایشانست که پرهیز کردند

والذين هم محسنون سوره بني اسرائيل مائة واحد عشر آية

و ایشان که ایشان نیکوکارانند

بسم الله الرحمن الرحيم

بنام خدای بخشاینده مهربان

سبحان الذي أسرى بعبده ليلا من المسجد الحرام إلى المسجد الأقصى الذي باركنا حوله لنريه من آياتنا

پاکی آنرا که ببرد بنده خویش را بشب از مزگت حرام بمزگت دورتر که برکت کردیم گرداگرد آن تا بنماییم او برا از نشانهای خویش

إنه هو السميع البصير وآتينا موسى الكتاب وجعلناه هدى لبني إسرائيل ألا تتخذوا

او است شنوا بینا و دادیم موسی را کتاب و کردیم او برا ره نمونی بنی اسرائیل را که نگیرید

ور تو از پیش و ستم نکردیم وریشان بی‌بودند ورنفسها ایشان می‌ستم کردند. (۱۱۹) واز خداوند توا ایشانرا که کردند گدی[1] بنادانی، واز توبه کردند از پس آن و نیکی کردند، خداوند توا از پس آن آمرزیدگاری رحمت‌کنارست. (۱۲۰) ابرهیم بود امتی فرمان‌برداری‌کنار[2] خدای را پاک و نبود از مشرکان. (۱۲۱) شکرگزاردار[3] بود نعمتها او یرا، بگزید او یرا و ره‌نمود او یرا بی‌راهی راست. (۱۲۲) ودادیم او یرا درین گیتی نیکوی و اوی درآن جهن[4] ازنیکان بهد. (۱۲۳) واز وحی کردیم بی‌توا که: پس روی کن دین ابرهیم را پاک و نبود از مشرکان. (۱۲٤) کرده شد شنبه وریشان که اختلاف کردند درآن. خداوند توا حکم کند میان ایشان، به روز رستاخیز، درآن بودند درآن می‌اختلاف کردند. (۱۲۵) بخوان بی دین خداوند توا، به حکمت و پند نیکوا و پیکار کن واایشان بدان آن نیکوتر. خداوند توا، اوی داناتر به کی وی‌ره شهد از ره‌اوی و اوی داناتر به ره‌برداران[5]. (۱۲٦) ارعقوبت کنید تعقوبت کنید[6] بهم‌چنان عقوبت کرده شدید بدان و ار شکیوای کنید، آن گیه[7] شکیواان[8] را. (۱۲۷) وشکیوای کن، نیست شکیوای توا بی‌به خدای و انده مبر وریشان و مباش در تنگـی زان می‌مکر کنند. (۱۲۸) خدای وا ایشان است کبپرخیزیدند[9] وا ایشان کایشان نیکوی کناران‌اند[10].



سورة بنی اسرایل مائة واحد عشر آیة — مکیة

به نام خدای مهربانی رحمت‌کنار. (۱) پاکی او یرا کببرد بنده‌ی او یرا به شوی[11] از مــزگت حرام بی‌مزگت دورتر، آن که برکه کــردیم پیرامون آن تا بنمایم او یرا از آیتها ایما. اوی او یست اشنوای بینا. (۲) ودادیم موسی را کتاب و کردیم او یرا ره‌نـمونی بنی‌اسرایل را، که نگیرند

---

۱ ــ گدی: بدی.
۲ ــ فرمان‌برداری کنار: فرمان‌بردار.
۳ ــ شکرگزاردار: شکرکننده.
٤ ــ آن‌جهن: آن جهان.
۵ ــ ره‌برداران: راه یافتگان.
٦ ــ تعقوبت کنید: پس عقوبت کنید.
۷ ــ گیه: به؛ بهتر.
۸ ــ شکیوا ان: شکیوایان.
۹ ــ کبپرخیزیدند: که بپرهیز یدند.
۱۰ ــ نیکوی کناران: نیکان.
۱۱ ــ شو: شب.

من دونی وکیلا ذریة من حملنا مع نوح انه کان عبدا شکورا وقضینا الی بنی اسرائیل

فی الکتاب لتفسدن فی الارض مرتین ولتعلن علوا کبیرا فاذا جاء وعد اولیهما

بعثنا علیکم عبادا لنا اولی باس شدید فجاسوا خلال الدیار وکان وعدا

مفعولا ثم رددنا لکم الکرة علیهم وامددناکم باموال وبنین وجعلناکم

اکثر نفیرا ان احسنتم احسنتم لانفسکم وان اساتم فلها فاذا جاء وعد

الاخرة لیسوءوا وجوهکم ولیدخلوا المسجد کما دخلوه اول مرة ولیتبروا

ما علوا تتبیرا عسی ربکم ان یرحمکم وان عدتم عدنا وجعلنا جهنم

للکافرین حصیرا ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم ویبشر المؤمنین الذین یعملون

الصالحات ان لهم اجرا کبیرا وان الذین لا یؤمنون بالآخرة اعتدنا لهم عذابا

الیما ویدع الانسان بالشر دعاءه بالخیر وکان الانسان عجولا وجعلنا اللیل

والنهار آیتین فمحونا آیة اللیل وجعلنا آیة النهار مبصرة لتبتغوا فضلا من

ربکم ولتعلموا عدد السنین والحساب وکل شیء فصلناه تفصیلا وکل انسان

الزمناه طائره فی عنقه ونخرج له یوم القیامة کتابا یلقاه منشورا اقرا کتابک

کفی بنفسک الیوم علیک حسیبا من اهتدی فانما یهتدی لنفسه ومن ضل فانما

از بیرون من نگه‌وانی. ﴿۳﴾ فرزندان کی ورداشتیم[1] وا نوح، اوی بود بنده‌ی شکرگزاردار[2]. ﴿۴﴾ وآگه کردیم بی بنی اسرایل در کتاب تا توهی کنند[3]... زمین دو باره و ورشند ورشدنی[4] بزرگ. ﴿۵﴾ ازمان آید وعده‌ی نخستین آن دوا، بفرستیم ور شما بندگانی ایما را خداوندان حربی سخت ورشند درمیان خانها. و هست وعده‌ی کرده. ﴿۶﴾ واز واز آریم شما را به‌دولت وریشان و بیوزاییم شما را به مالها و پسران و کنیم شما را گو یشتر[5] به گره. ﴿۷﴾ ارنیکوی کنید، نیکوی کنید نفسهای شما را و ارگدی کنید[6] تانرا[7]. ازمان آید وعده‌ی پسین تا گست کنند[8] رویهای شما و تادرشند درمزگت، چنان درشدند درآن نخست‌بار، و تا هلاک کنند آن درشدند هلاک کردنی. ﴿۸﴾ شاید خداوند شما که رحمت کند ورشما و ارواز آیید، واز آییم و کردیم دوزخ کافران را بشرستی[9]. ﴿۹﴾ این قران می ره نماید آن رای آن راستر و می میزدک برد[10] مومنان را، ایشانرا کمی کنند نیکیها، ایشانرا بهد مزدی بزرگ. ﴿۱۰﴾ ایشان کنمی گرو یند بدان‌جهن، بساختیم ایشانرا عذابی دردمند کنار. ﴿۱۱﴾ می درخواهد انسان به گدی، چون درخواستن اوی به نیکی. و هست انسان شتاوکنار[11]. ﴿۱۲﴾ کردیم شورا و روز رادو نشان. محا کردیم[12] نشان شورا وکردیم نشان روز را دیدوری، تا بطلبید فضلی از خداوند شما و تا بدانید شمار سالها و حساب. هر چیزی دیدور کردیم آنرا دیدور کردنی[13]. ﴿۱۳﴾ هرانسانی لازم کنیم او یرا عمل اوی درگردن اوی و بیرون آریم به روز رستاخیز نامه‌ی گیند آنرا واز کرده[14]. ﴿۱۴﴾ بخوان نامه‌ی توا، گوس[15] به نفس توا امروز ورتوا حساب کناری[16]. ﴿۱۵﴾ کی ره‌برد، ره‌برد نفس او یرا. و کی وی ره‌شهد،



۱ ــ ورداشتیم: برگرفتیم.
۲ ــ شکرگزاردار: سپاس دار.
۳ ــ توهی کنند = تُفسِدُنَّ: تباهی می کنید. *
٤ ــ ورشدنی: برتری کردنی.
۵ ــ گو یشتر: بیشتر.
٦ ــ گدی کنید: بدی کنید.
۷ ــ تانرا: پس آنرا، مرآنرا. *
۸ ــ گست کنند: زشت کنند؛ اندوهگین کنند.
۹ ــ بشرست: زندان؛ بازداشتن گاه. *
۱۰ ــ می میزدک برد: مژده می دهد.
۱۱ ــ شتاوکنار: شتابنده و شتابزده.
۱۲ ــ محا کردیم: محو کردیم؛ بستردیم. *
۱۳ ــ دیدور کردنی: پیدا کردنی.
١٤ ــ واز کرده: گشاده.
۱۵ ــ گوس: بسنده؛ بس. *
١٦ ــ حساب کنار: گواه و شمارگیر.

يضل عليها ولا تزر وازرة وزر اخرى وما كنا معذبين حتى نبعث رسولا واذا

اردنا ان نهلك قرية امرنا مترفيها ففسقوا فيها فحق عليها القول فدمرنها

تدميرا وكم اهلكنا من القرون من بعد نوح وكفى بربك بذنوب

عباده خبيرا بصيرا من كان يريد العاجلة عجلنا له فيها ما نشاء لمن نريد ثم

جعلنا له جهنم يصلىها مذموما مدحورا ومن اراد الاخرة وسعى لها سعيها

وهو مؤمن فاولئك كان سعيهم مشكورا كلا نمد هؤلاء وهؤلاء من عطاء

ربك وما كان عطاء ربك محظورا انظر كيف فضلنا بعضهم على بعض

وللاخرة اكبر درجات واكبر تفضيلا لا تجعل مع الله الها اخر فتقعد مذموما

مخذولا وقضى ربك الا تعبدوا الا اياه وبالوالدين احسانا اما يبلغن عندك

الكبر احدهما او كلاهما فلا تقل لهما اف ولا تنهرهما وقل لهما قولا

كريما واخفض لهما جناح الذل من الرحمة وقل رب ارحمهما كما ربياني

صغيرا ربكم اعلم بما في نفوسكم ان تكونوا صالحين فانه كان للاوابين

غفورا وات ذا القربى حقه والمسكين وابن السبيل ولا تبذر تبذيرا ان المبذرين

كانوا اخوان الشياطين وكان الشيطان لربه كفورا واما تعرضن عنهم ابتغاء

وی ره شهد[۱] ورآن.و بزه ورندارد[۲] بزه ورداشتار[۳] بزه‌ی دیگری. نبودیم عذاب کناران[۴] تا بفرستیم پیغامبری. ﴿۱۶﴾ ازمان خواهیم که هلاک کنیم دهی را فرمان کنیم نعمت دادگان آنرا، فاسق کنند درآن ویجب شهد[۵] ورآن عذاب هلاک کنیم آنرا هلاک کردنی. ﴿۱۷﴾ چند هلاک کردیم از گرهها از پس نوح، گوس[۶] به خداوند توا به گنهان بندگان اوی آگهی بینا.
﴿۱۸﴾ کی هست می خواهد این گیتی، بشتاوانیم[۷] او یرا درآن آن خواهیم کرا خواهیم.واز کنیم او یرا دوزخ، می درشهد درآن نهرسده‌ی[۸] دورکرده. ﴿۱۹﴾ کسی خواهد آن جهن و کار کند آنرا کارآن و اوی مومن، ایشان بهد کار ایشان پدیرفته[۹]. ﴿۲۰﴾ همه را بیوزاییم این گره و این گره از عطا خداوند تواند ونیست عطای خداوند توا بشرده[۱۰]. ﴿۲۱﴾ بنگر چون فضل کردیم برخی را زیشان ور برخی وآن جهن مهتر به درجها[۱۱] ومهتر به فضل کردن[۱۲].
﴿۲۲﴾ مکن وا خدای خدای دیگر، بنشینی نهرسبده‌ی[۸] خوارکرده[۱۳]. ﴿۲۳﴾ فرمود خداوند توا کبرستون مکنید[۱۴] مگر او یرا، وا پدر و مادر نیکوی کردنی، ار رسد نزدیک توا پیری، یکی زان دوا یا هر دوا، مگه آن دورا اف و بانگ مزن ورآن دوا و بگه آن دورا قولی نیکوا. ﴿۲۴﴾ وفرودار آن دو را بال نرمی از رحمت و بگه: خداوند من! رحمت کن ورآن دوا چنان بپروردند مرا به‌خورد.... ﴿۲۵﴾ خداوند شما داناتر بدان در نفسهای شما. ار بید نیکان اوی هست وازآمداران[۱۵] را آمرزیدگار. ﴿۲۶﴾ ده خداوند نزدیکی را حق اوی و درویش را و مسافر را وتوهی مکن[۱۶] توهی کردنی. ﴿۲۷﴾ توهی کناران هند ایاران[۱۷] دیوان و هست دیو خداوند او یرا ناسپاس. ﴿۲۸﴾ ار روی گردانی ازیشان طلبیدن



۱ ــ **وی‌ره‌شهد:** بی راه شود.
۲ ــ **بزه ورندارد:** بزه‌مند نگردد.
۳ ــ **بزه‌ورداشتار= وازرة:** بزه‌بردار.
٤ ــ **عذاب کناران:** عذاب کنندگان.
۵ ــ **و یجب شهد:** واجب شود.
٦ ــ **گوس:** بسنده؛ بس.
۷ ــ **بشتاوانیم:** بشتابانیم.
۸ ــ **نهرسده‌ی:** نکوهیده = «مذموماً». ٭
۹ ــ **پدیرفته:** پسندیده.
۱۰ ــ **بشرده:** بازداشته؛ بازگرفته. ٭
۱۱ ــ **درجها:** درجه ها.
۱۲ ــ **فضل کردن:** برتری دادن.
۱۳ ــ **خوار کرده:** رها کرده و فروگذاشته.
۱٤ ــ **کبرستون مکنید:** که مپرستید. ٭
۱۵ ــ **وازآمداران:** بازگردندگان؛ توبه کنندگان.
۱٦ ــ **توهی مکن:** گزاف کاری مکن.
۱۷ ــ **اياران:** یاران. ٭

رحمة من ربك ترجوها فقل لهم قولا ميسورا ولا تجعل يدك مغلولة الى عنقك
ولا تبسطها كل البسط فتقعد ملوما محسورا ان ربك يبسط الرزق
لمن يشاء ويقدر انه كان بعباده خبيرا بصيرا ولا تقتلوا اولادكم
خشية املاق نحن نرزقهم واياكم ان قتلهم كان خطا كبيرا ولا تقر
بوا الزنا انه كان فاحشة وسا سبيلا ولا تقتلوا النفس التي حرم الله الا
بالحق ومن قتل مظلوما فقد جعلنا لوليه سلطانا فلا يسرف في القتل انه
كان منصورا ولا تقربوا مال اليتيم الا بالتي هي احسن حتى يبلغ اشده واو
فوا بالعهد ان العهد كان مسؤولا واوفوا الكيل اذا كلتم وزنوا بالقسطاس
المستقيم ذلك خير واحسن تاويلا ولا تقف ما ليس لك به علم ان السمع
والبصر والفؤاد كل اولئك كان عنه مسؤولا ولا تمش في الارض مرحا
انك لن تخرق الارض ولن تبلغ الجبال طولا كل ذلك كان سيئه عند ربك مكروها
ذلك مما اوحى اليك ربك من الحكمة ولا تجعل مع الله الها اخر فتلقى في جهنم
ملوما مدحورا افاصفاكم ربكم بالبنين واتخذ من الملائكة اناثا انكم
لتقولون قولا عظيما ولقد صرفنا في هذا القران ليذكروا وما يزيدهم

رحمت خداوند توا می میدداری[1] آنرا، بگه ایشانرا قولی نیکوا. ﴿۲۹﴾ مکن دست توا غل کرده بی[2] گردن توا و فراخ مکن آنرا همه فراخ کردن، بنشینی ملامت کرده‌ی سر برهنه[3].
﴿۳۰﴾ خداوند توا فراخ کند روزی کرا خواهد و تنگ کند. اوی هست به بندگان اوی آگهی بینا. ﴿۳۱﴾ مکشید فرزندان شما را از ترس درو یشی؛ ایما روزی دهیم ایشانرا و شما را، کشتن ایشان هست خطای بزرگ. ﴿۳۲﴾ ونزدیک مشید[4] به زنا، آن هست فاحشی و بدراهی. ﴿۳۳﴾ ومکشید آن نفس را که حرام کرد خدای بی‌بحق. کی کشته شهد به ستم، کردیم ولی او یرا حجتی، توهی مکن[5] در کشتن. اوی هست نصرت کرده.
﴿۳۴﴾ ونزدیک مشید به مال یتیم، بی‌بدان آن نیکوتر، تا رسد به قوت اوی،وفا کنید به عهد خداوند،عهد هست پرسیده. ﴿۳۵﴾ وفا کنید به پیمانه، ازمان بپیمید[6] بسنجید به ترازوی راست. آن گیه[7] و نیکوتر به عاقبت. ﴿۳۶﴾ پس‌روی مکن آن‌رای[8] نیست ترا بدان علم. گوش و چشم و دل هریکی ازیشان‌بهد[9] از آن پرسیده. ﴿۳۷﴾ و مرو در زمین بهنبارده[10]. توا سوراخ نکنی زمین را ونرسی به کهها بدرازای. ﴿۳۸﴾ همه آن هست گستی آن نزدیک خداوند توا دشخوار داشته. ﴿۳۹﴾ آن زان است وحی کرد بی‌توا خداوند توا از حکمت.و مکن واخدای خدای دیگر اوکنده شی در دوزخ ملامت کرده‌ی دورکرده. ﴿۴۰﴾ ای بگزید شما را خداوند شما به پسران و گرفت از فریستگان مادگانی؟ شما می گوهید قولی بزرگ. ﴿۴۱﴾ دیدور کردیم درین قران تا پند پدیرند.ونمی اوزاید ایشانرا



۱ ــ **می میدداری:** امید می داری.
۲ ــ **بی:** به؛ به سوی.
۳ ــ **سر برهنه** = مَحْسوراً: برهنه از پوشیدنی؛ درمانده؛ پشیمانی‌زده.
٤ ــ **نزدیک مشید** : نزدیک مشو ید.
۵ ــ **توهی مکن:** گزاف کاری مکن.
٦ ــ **بپیمید:** بپیمایید.
۷ ــ **گیه:** به؛ بهتر؛ نیک.
۸ ــ **آن رای:** آن را که. *
۹ ــ **بهد:** باشد.
۱۰ ــ **بهنبارده:** شادان؛ به‌نشاط و کبر. *

إلا نفورا قل لو كان معه آلهة كما يقولون إذا لابتغوا إلى ذي العرش سبيلا

سبحانه وتعالى عما يقولون علوا كبيرا تسبح له السموات السبع والأرض

ومن فيهن وإن من شيء إلا يسبح بحمده ولكن لا تفقهون تسبيحهم إنه كان

حليما غفورا وإذا قرأت القرآن جعلنا بينك وبين الذين لا يؤمنون بالآخرة

حجابا مستورا وجعلنا على قلوبهم أكنة أن يفقهوه وفي آذانهم وقرا

وإذا ذكرت ربك في القرآن وحده ولوا على أدبارهم نفورا نحن أعلم بما

يستمعون به إذ يستمعون إليك وإذ هم نجوى إذ يقول الظالمون إن تتبعون إلا

رجلا مسحورا انظر كيف ضربوا لك الأمثال فضلوا فلا يستطيعون سبيلا

وقالوا أإذا كنا عظاما ورفاتا أإنا لمبعوثون خلقا جديدا قل كونوا حجارة

أو حديدا أو خلقا مما يكبر في صدوركم فسيقولون من يعيدنا قل الذي فطركم

أول مرة فسينغضون إليك رءوسهم ويقولون متى هو قل عسى أن يكون قريبا

يوم يدعوكم فتستجيبون بحمده وتظنون إن لبثتم إلا قليلا وقل

لعبادي يقولوا التي هي أحسن إن الشيطان ينزغ بينهم إن الشيطان كان للإنسان

عدوا مبينا ربكم أعلم بكم إن يشأ يرحمكم أو إن يشأ يعذبكم وما أرسلناك

بی سوریدنی[1]. ﴿۴۲﴾ بگه: ار بودی وا اوی خدایانی، چنان می گوهید[2]، نون بطلبیدندی بی خداوند عرش راهی. ﴿۴۳﴾ پاکی او یرا، ور دورست زان می گهندور دوری[3] بزرگ.
﴿۴۴﴾ می تسبیح کند او یرا آسمانها هفت و زمین و کی دریشان است. نیست هیچ چیزی یانی[4] می تسبیح کند به سپاس اوی، بی درنمی یاوید تسبیح ایشان. اوی هست بردباری آمرزیدگار. ﴿۴۵﴾ ازمان[5] بخوانی قران، کنیم میان توا و میان ایشان کنمی گرویند بدان جهن[6]، بشرستی[7] بشرده[8]. ﴿۴۶﴾ وکنیم وردلها ایشان پوشستها[9] که درنیاوند آن و در گوشها ایشان گرانی، ازمان ایادکنی[10] خداوند ترا در قران یگانه، واز گردند ور پسها ایشان به سوریدن. ﴿۴۷﴾ ایما داناترهیم بدان می نیوشند بدان کمی نیوشند بی توا و ایشان رازان کناران[11]. می گهند ستم کاران، پس روی نمی کنند بی مردی جادوی کرده را.
﴿۴۸﴾ بنگر چون بزدند ترا مثلها، گم شدند، نتوانند راهی. ﴿۴۹﴾ گفتند: ای ازمان بیم استخوانهای ریزیده[12] ای ایما انگیختگان بیم آفرینشتی نوا[13]؟ ﴿۵۰﴾ بگه: بید سنگ یا آهن. ﴿۵۱﴾ یا آفرینشتی زان می بزرگ آید در گورها[14] شما؛ انوز می گهند: کی دیگربار کند ایما را؟ بگه: اوی کبیافرید شما را نخست بار، انوز بجنبانند[15] بی توا سرها ایشان ومی گهند: کی بهد آن؟ بگه: شاید کبهد[16] نزدیک. ﴿۵۲﴾ آن روز بخواند شما را جواب کنید به سپاس اوی و می پینداریدکه درنگ نکردند بی خجاره‌ی.
﴿۵۳﴾ بگه بندگان مرا، تاگهند آن آن نیکوتر. دیو می وسوسه اوکند میان ایشان. دیو هست انسان را دشمنی دیدور. ﴿۵۴﴾ خداوند شما داناتر به شما؛ ار خواهد رحمت کند ورشما، یا ارخواهد عذاب کند شما را و نفرستادیم ترا



۱ ــ **سوریدن:** گریختن؛ رمیدن. *
۲ ــ **می گوهید:** می گویید.
۳ ــ **وردوری:** برتری.
۴ ــ **یانی:** مگر.
۵ ــ **ازمان:** هرگاه. *
۶ ــ **آن جهن:** آن جهان.
۷ ــ **بشرست:** پرده؛ حجاب. *
۸ ــ **بشرده:** پوشیده. *
۹ ــ **پوشستها:** پوششها.
۱۰ ــ **ایاد کنی:** یاد کنی.
۱۱ ــ **رازان کناران:** رازکنندگان؛ رازگویندگان.
۱۲ ــ **ریزیده:** پوسیده و خردگشته.
۱۳ ــ **نوا:** نو؛ جدید.
۱۴ ــ **گورها:** سینه ها؛ دلها.
۱۵ ــ **انوز بجنبانند:** زود بود که بجنبانند.
۱۶ ــ **کبهد:** که باشد.

عليهم وكيلا وربك أعلم بمن في السموات والأرض ولقد فضلنا بعض النبيين

على بعض وآتينا داود زبورا قل ادعوا الذين زعمتم من دونه فلا يملكون

كشف الضر عنكم ولا تحويلا أولئك الذين يدعون يبتغون إلى ربهم الوسيلة

أيهم أقرب ويرجون رحمته ويخافون عذابه إن عذاب ربك كان محذورا وإن

من قرية إلا نحن مهلكوها قبل يوم القيامة أو معذبوها عذابا شديدا كان

ذلك في الكتاب مسطورا وما منعنا أن نرسل بالآيات إلا أن كذب بها الأولون

وآتينا ثمود الناقة مبصرة فظلموا بها وما نرسل بالآيات إلا تخويفا

وإذ قلنا لك إن ربك أحاط بالناس وما جعلنا الرؤيا التي أريناك إلا فتنة للناس

والشجرة الملعونة في القرآن ونخوفهم فما يزيدهم إلا طغيانا كبيرا وإذ

قلنا للملائكة اسجدوا لآدم فسجدوا إلا إبليس قال أأسجد لمن خلقت طينا

قال أرأيتك هذا الذي كرمت علي لئن أخرتن إلى يوم القيامة لأحتنكن

ذريته إلا قليلا قال اذهب فمن تبعك منهم فإن جهنم جزاؤكم جزاء موفورا

واستفزز من استطعت منهم بصوتك وأجلب عليهم بخيلك ورجلك

وشاركهم في الأموال والأولاد وعدهم وما يعدهم الشيطان إلا غرورا

وریشان نگه‌وان[1]. (۵۵) خداوند توا داناتر به کی در آسمانها و زمین و فضل کردیم برخی پیغامبران را ور برخی و دادیم داود را زبور. (۵۶) بگه: بخوانید ایشانرا که گفتید از بیرون اوی پادشای ندارند واز کردن دشخواری از شما و نی ورگردانستن[2]. (۵۷) ایشان ایشان‌اند می خوانند می طلبند بی خداوند ایشان نزدیکی، کدام از ایشان نزدیکتر می مید دارند رحمت اوی و می‌ترسند از عذاب اوی. عذاب خداوندتوا هست ترسیده. (۵۸) نیست هیچ دهی یا نی ایما هلاک کناران آن‌اند پیش روز رستاخیز، یا عذاب کناران آن‌اند عذابی سخت. هست آن در کتاب نویشته[3]. (۵۹) چی ببشرد[4] ایما را کبفرستیم نشانها بی آن کدروزن گرفتند بدان نخستیناان. ودادیم ثمودیان‌را وشتر[5] دیدوری، نارای شدند[6] بدان و نفرستیم نشانها بی‌ترسانیدن را. (۶۰) که گفتیم ترا خداوند توا درگرفت به مردمان و نکردیم آن خواب را کبنمودیم ترا بی فتنه‌ی مردمانرا و درخت بلعنت کرده درقران، می ترسانیم ایشانرا. نمی اوزاید[7] ایشانرا بی وی‌رهی بزرگ. (۶۱) که گفتیم فریستگانرا: سجده گیرید آدم را. سجده گرفتند، مگر ابلیس. گفت: ای سجده گیرم کرا بیافریدی ازگل؟ (۶۲) گفت: ای دیدی این او یست که کرامت کردی ورمن؟ ار پس کنی مرا تابی روز رستاخیز... ورکنم فرزندان او یرا بی خجاره‌ی[8]. (۶۳) گفت: بشه[9]، کی پس‌روی کند ترا زیشان، دوزخ پاداش شما پاداشی تمام. (۶۴) وسبک سنج[10] کراتوانی زیشان به بانگ توا و بران وریشان اسبان توا و پیادگان توا و شریک شه‌وا ایشان درمالها و فرزندان و وعده کن ایشانرا و وعده نمی کند ایشانرا دیو بی فریو[11].



۱ ـ **نگه‌وان:** وکیل.
۲ ـ **ورگردانستن:** گردانیدن؛ بازگردانیدن.
۳ ـ **نویشته:** نوشته.
٤ ـ **ببشرد:** بازداشت. *
۵ ـ **وشتر:** شتر.
٦ ـ **نارای شدند:** انکار کردند؛ کافر شدند. *
۷ ـ **نمی اوزاید:** نمی افزاید.
۸ ـ **خجاره:** اندک؛ کم. *
۹ ـ **بشه:** برو.
۱۰ ـ **سبک سنج:** سبک گردان.
۱۱ ـ **فریو:** فریب.

عبادي ليس لك عليهم سلطان وكفى بربك وكيلا ربكم الذي يزجي لكم

الفلك في البحر لتبتغوا من فضله إنه كان بكم رحيما وإذا مسكم

الضر في البحر ضل من تدعون إلا إياه فلما نجاكم إلى البر

أعرضتم وكان الإنسان كفورا أفأمنتم أن يخسف بكم جانب البر أو يرسل

عليكم حاصبا ثم لا تجدوا لكم وكيلا أم أمنتم أن يعيدكم فيه تارة

أخرى فيرسل عليكم قاصفا من الريح فيغرقكم بما كفرتم ثم لا تجدوا لكم

علينا به تبيعا ولقد كرمنا بني آدم وحملناهم في البر والبحر ورزقناهم

من الطيبات وفضلناهم على كثير ممن خلقنا تفضيلا يوم ندعوا كل أناس ب

إمامهم فمن أوتي كتابه بيمينه فأولئك يقرءون كتابهم ولا يظلمون

فتيلا ومن كان في هذه أعمى فهو في الآخرة أعمى وأضل سبيلا وإن كادوا

ليفتنونك عن الذي أوحينا إليك لتفتري علينا غيره وإذا لاتخذوك

خليلا ولولا أن ثبتناك لقد كدت تركن إليهم شيئا قليلا إذا لأذقناك

ضعف الحياة وضعف الممات ثم لا تجد لك علينا نصيرا وإن كادوا

ليستفزونك من الأرض ليخرجوك منها وإذا لا يلبثون خلافك إلا قليلا

(۶۵) بندگان من، نیست ترا وریشان حجتی، گوس[1] به خداوند توا نگه‌وانی. (۶۶) خداوند شما، اوی کمی راند شما را کشتی در دریا، تا بطلبید از فضل اوی. اوی هست به شما رحمت کنار[2]. (۶۷) ازمان رسد به شما دشخواری در دریا، گم شهد کرا می خوانید مگر او یرا، ازمان برهاند شما را بی‌دشت، روی گردانستید و هست انسان ناسپاس.
(۶۸) ای ایمن شدید کفرو برد شما را در کرانهای دست[3]، یا بفرستد ورشما سنگ‌بارانی؟ وازنگندید[4] شما را نگه‌وانی. (۶۹) یا ایمن شدید که دیگربار کند شما را درآن راهی دیگر بفرستد ورشما شکستاری[5] از باد؛ غرق کند شما را بدان کافر شدید واز نگندادید[6] شما را وریما بدان‌پس‌روانی[7]؟ (۷۰) کرامت کردیم فرزندان آدم را و ورداشتیم ایشانرا در دست و دریا و روزی دادیم ایشانرا از پاکیها و فضل کردیم ایشانرا ور فروانی[8] از کی بیافریدیم فضل کردنی. (۷۱) آن روز بخوانند هر مردمانی را به نامه ایشان، کی داده‌شهد نامه‌ی اوی به راست دست اوی، ایشان می خوانند نامه‌ی ایشان و ستم کرده نشند چند دسهٔ[9] خسته[10]. (۷۲) کی هست درین گیتی کور، اوی درآن جهن کورتر و وی ره‌تر به ره. (۷۳) کامستند[11] که بگردانند ترا از آن وحی کردیم بی‌توا تا درحینی[12] وریما جدآن، نون[13] نگرفتندی ترا دوستی. (۷۴) ار آنرا نبود که باستانیدند ترا، کامستی که بگردی بی ایشان چیزی خجاره[14]. (۷۵) نون بچشانیدی ترا یک دوا[15] عذاب زندگانی و یک دوا عذاب مرگی. واز نگندند[16] ترا وریما نصرت کناری. (۷۶) کامستند که ورکنند ترا از زمین تا بیرون کنند ترا از آن. نون درنگ نکردندی پس توا بی خجاره‌ی.



۱ ــ **گوس**: بسنده؛ بس. *
۲ ــ **رحمت کنار**=رحیم.
۳ ــ **دست**: دشت. *
٤ ــ **نگندید**: نیابید.
۵ ــ **شکستار**: شکننده.
٦ ــ **نگندادید**: نیابید. *
۷ ــ **پس روان**: پیروان.
۸ ــ **فروان**: فراوان.
۹ ــ **دسه**: رشته‌ای که درمیان هستهٔ خرما بود.
۱۰ ــ **خسته**: هسته.
۱۱ ــ **کامستند**: خواستند. *
۱۲ ــ **درحینی**: فراسازی و ببافی. *
۱۳ ــ **نون**: آنگاه.
۱٤ ــ **خجاره**: اندک؛ کم. *
۱۵ ــ **یک دوا**: دوچندان.
۱٦ ــ **نگندند**=لا تجد: نیافتی؛ نیابی. *

سنة من قد أرسلنا قبلك من رسلنا ولا تجد لسنتنا تحويلا أقم الصلاة لدلوك الشمس

إلى غسق الليل وقرآن الفجر إن قرآن الفجر كان مشهودا ومن الليل فتهجد به

نافلة لك عسى أن يبعثك ربك مقاما محمودا وقل رب أدخلني مدخل صدق وأخرجني

مخرج صدق واجعل لي من لدنك سلطانا نصيرا وقل جاء الحق وزهق الباطل

إن الباطل كان زهوقا وننزل من القرآن ما هو شفاء ورحمة للمؤمنين ولا يزيد

الظالمين إلا خسارا وإذا أنعمنا على الإنسان أعرض ونأى بجانبه وإذا مسه الشر

كان يؤوسا قل كل يعمل على شاكلته فربكم أعلم بمن هو أهدى سبيلا و

يسألونك عن الروح قل الروح من أمر ربي وما أوتيتم من العلم إلا قليلا ولئن شئنا

لنذهبن بالذي أوحينا إليك ثم لا تجد لك به علينا وكيلا إلا رحمة من ربك إن

فضله كان عليك كبيرا قل لئن اجتمعت الإنس والجن على أن يأتوا بمثل هذا القرآن

لا يأتون بمثله ولو كان بعضهم لبعض ظهيرا ولقد صرفنا للناس في هذا القرآن

من كل مثل فأبى أكثر الناس إلا كفورا وقالوا لن نؤمن لك حتى تفجر لنا من الأرض

ينبوعا أو تكون لك جنة من نخيل وعنب فتفجر الأنهار خلالها تفجيرا أو تسقط

السماء كما زعمت علينا كسفا أو تأتي بالله والملائكة قبيلا أو يكون لك

(۷۷) سنت کی بفرستادیم پیش توا از پیغامبران ایما و نگندی سنت ایما را گردانستنی[1]. (۷۸) بپای کن نماز گشتن خرشید را تابی تاریکی شو و نماز بام. نماز بام هست حاضر-آمده. (۷۹) از شو بیدار باش،بدان‌تطوعی[2] ترا، شاید که ورانگیزد ترا خداوند توابه‌مقام محمود. (۸۰) بگه: خداوند من! درکن مرا در کردن‌جای خوش و بیرون کن مرا بیرون کردن جای خوش و کن مرا از نزدیک توا حجتی نصرت کنار. (۸۱) بگه: آمد حق و بشد باطل. باطل هست شدار[3]. (۸۲) و فرودکنیم‌ازقران،آن شفای‌و رحمتی مومنان را و نیوزاید[4] ستم‌کاران را بی‌زیانی. (۸۳) ازمان نعمت کنیم‌ور انسان روی گرداند و دورشهد[5] پهلوی اوی، ازمان رسد بدوی گدی، بهد نومید. (۸٤) بگه: هریکی می کار کند ور عادت اوی. خداوند شما داناتر به کی اوی ره‌نمودارتر به ره. (۸۵) می پرسند ترا از روح. بگه: روح از فرمان خداوند من است و داده نشدید از علم بی‌خجاره‌ی[6]. (۸٦) ار خواهیم ببریم آن وحی کردیم بی‌توا، واز نگندی[7] ترا بدان وریما نگه‌وانی. (۸۷) بی‌رحمتی از خداوند توا. فضل اوی هست ورتوا بزرگ. (۸۸) بگه: ار بهم آیند انسیان و جنیان وران که آرند چنین قران، نیارند هم‌چنان ار همه بهد برخی زیشان برخی را عون‌کنار[8].
(۸۹) دیدور کردیم مردمانرا درین قران از هر مثلی ابا کردند گویشتر[9] مردمان بی‌ناسپاسی را. (۹۰) گفتند: راست کر نگیریم[10] ترا، تا برانی ایما را از زمین چشمه‌ی. (۹۱) یا بهد ترا بوستانی از خرما و انگور، برانی جویها درمیان آن راندنی. (۹۲) یا بیوکنی آسمان را چنان گفتی وریما پاره‌ی، یا آری خدای را وفر یشتگانرامعاینه[11]. (۹۳) یا بهد ترا



۱ ــ **گردانستن**: گردانیدن؛ از جای گردانیدن.
۲ ــ **تطوع**: طاعت افزونی؛ نماز شب افزونی.
۳ ــ **شدار**: شدنی.
٤ ــ **نیوزاید**: نیفزاید.
۵ ــ **دورشهد**: دور شود.
٦ ــ **خجاره**: اندک؛ کم. *
۷ ــ **نگندی**: نیابی. *
۸ ــ **عون‌کنار**: یاری گر.
۹ ــ **گویشتر**: بیشتر. *
۱۰ ــ **راست کر نگیریم**: باور نداریم.
۱۱ ــ **معاینه**: رو یاروی؛ دسته دسته.

بيت من زخرف أو ترقى في السماء ولن نؤمن لرقيك حتى تنزل علينا كتابا نقرؤه

قل سبحان ربي هل كنت إلا بشرا رسولا وما منع الناس أن يؤمنوا إذ جاءهم

الهدى إلا أن قالوا أبعث الله بشرا رسولا قل لو كان في الأرض ملائكة يمشون

مطمئنين لنزلنا عليهم من السماء ملكا رسولا قل كفى بالله شهيدا بيني وبينكم

إنه كان بعباده خبيرا بصيرا ومن يهد الله فهو المهتد ومن يضلل فلن تجد لهم أولياء

من دونه ونحشرهم يوم القيامة على وجوههم عميا وبكما وصما مأواهم

جهنم كلما خبت زدناهم سعيرا ذلك جزاؤهم بأنهم كفروا بآياتنا وقالوا

أإذا كنا عظاما ورفاتا أإنا لمبعوثون خلقا جديدا أولم يروا أن الله الذي

خلق السماوات والأرض قادر على أن يخلق مثلهم وجعل لهم أجلا لا ريب فيه

فأبى الظالمون إلا كفورا قل لو أنتم تملكون خزائن رحمة ربي إذا لأمسكتم

خشية الإنفاق وكان الإنسان قتورا ولقد آتينا موسى تسع آيات بينات فاسأل

بني إسرائيل إذ جاءهم فقال له فرعون إني لأظنك يا موسى مسحورا قال لقد علمت

ما أنزل هؤلاء إلا رب السماوات والأرض بصائر وإني لأظنك يا فرعون مثبورا

فأراد أن يستفزهم من الأرض فأغرقناه ومن معه جميعا وقلنا من بعده لبني إسرائيل

خانه‌ی از زر، یا می‌ورشی[1] درآسمان وراست کر نگیریم ورشدن ترا، تا فرود آری وریما نامه‌ی، می‌خوانیم آنرا. بگه: پاکی خداوند مرا. ای بودم بی‌بشری پیغامبری؟ ﴿۹۴﴾ چی ببشرد[2] مردمانرا کبگرو یستندی که آمد بدیشان ره‌نمونی بی‌آن که گفتند: ای بفرستاد خدای بشری پیغامبری؟ ﴿۹۵﴾ بگه: ار بودی در زمین فریستگان، می‌رفتندی آرامیدگان، فرود کردی ایما وریشان از آسمان فریشته‌ی پیغامبری. ﴿۹۶﴾ بگه: گوس[3] به خدای گوهی میان من و میان شما. اوی هست به بندگان اوی آگهی بینا. ﴿۹۷﴾ کرا ره‌نماید خدای، اوی است ره‌بردار[4] و کرا وی‌ره کند، نگندی[5] ایشانرا ولیانی از بیرون اوی وحشر کنیم ایشانرا به روز رستاخیز ور رویها ایشان، کوران و گنگان و کوتان[6]. جایگه ایشان دوزخ بهد. هر باری نرم شهد، بیوزاییم ایشانرا آتشی. ﴿۹۸﴾ آن است پاداش ایشان بدان کایشان کافر شدند به آیتهای ایما و گفتند: ازمان بیم استخوانهاریزیده[7]، ای ایما انگیختگان بیم آفرینشتی نوا؟ ﴿۹۹﴾ ای ننگرند که خدای او یست بیافرید آسمانها و زمین توانا ور آن که بیافریند هم چون ایشان؟ وکرد ایشانرا زمانی گمامندی نیست درآن.ابا کردند ستم کاران بی‌ناسپاسی را. ﴿۱۰۰﴾ بگه: ارشما پادشای دارید ور خزینهای[8] رحمت خداوند من، نون واز گرفتید از ترس خزین کردن و هست انسان بخیل. ﴿۱۰۱﴾ دادیم موسی را نه نشان دیدور، بپرس بنی اسرایل را که آمد بدیشان، گفت او یرا فرعون: من می‌پیندارم ترا یا موسی جادوی کرده. ﴿۱۰۲﴾ گفت: دانستی فرود نکرد این نشانها بی‌خداوند آسمانهاوزمین حجتها. من می‌پیندارم ترا یا فرعون هلاک کرده. ﴿۱۰۳﴾ خواست که ورکند[9] ایشانرا از زمین، غرق کردیم او یرا وکرا[10] وااوی‌بودهمه. ﴿۱۰۴﴾ وگفتیم از پس اوی بنی اسرایل را



۱ ــ **می‌ورشی**: بر می‌شوی؛ بالا می‌روی.
۲ ــ **ببشرد**: بازداشت؛ منع کرد. *
۳ ــ **گوس**: بسنده؛ بس.
٤ ــ **ره‌بردار**: راه یافته.
۵ ــ **نگندی**: نیابی. *
٦ ــ **کوتان**: کران.
۷ ــ **ریزیده**: پوسیده.
۸ ــ **خزینها**: گنجها؛ خزانه‌ها.
۹ ــ **ورکند**: برانگیزد؛ بجنباند.
۱۰ ــ **کرا**: هر که را؛ کسی را.

اسكنوا الأرض فإذا جاء وعد الآخرة جئنا بكم لفيفا وبالحق أنزلناه وبالحق

نزل وما أرسلناك إلا مبشرا ونذيرا وقرآنا فرقناه لتقرأه على الناس على

مكث ونزلناه تنزيلا قل آمنوا به أو لا تؤمنوا إن الذين أوتوا العلم من قبله

إذا يتلى عليهم يخرون للأذقان سجدا ويقولون سبحان ربنا إن كان وعد ربنا

لمفعولا ويخرون للأذقان يبكون ويزيدهم خشوعا قل ادعوا الله أو ادعوا

الرحمن أيا ما تدعوا فله الأسماء الحسنى ولا تجهر بصلاتك ولا تخافت بها و

ابتغ بين ذلك سبيلا وقل الحمد لله الذي لم يتخذ ولدا ولم يكن له شريك في الملك

ولم يكن له ولي من الذل وكبره تكبيرا

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي أنزل على عبده الكتاب ولم يجعل له عوجا قيما لينذر

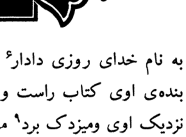
بأسا شديدا من لدنه ويبشر المؤمنين الذين يعملون الصالحات أن لهم أجرا

حسنا ماكثين فيه أبدا وينذر الذين قالوا اتخذ الله ولدا ما لهم به من علم

ولا لآبائهم كبرت كلمة تخرج من أفواههم إن يقولون إلا كذبا فلعلك

باخع نفسك على آثارهم إن لم يؤمنوا بهذا الحديث أسفا إنا جعلنا ما على

ساکن شید در زمین، ازمان آید وعده‌ی آن جهن، آرند شما را همه. (۱۰۵) و بحق فرود کردیم آنرا و بحق فرود آمد. نفرستادیم ترا بی‌میزدک بری[1] وبدس‌بری[2]. (۱۰۶) و قرانی محکم کردیم آنرا تا بخوانی آنرا ورمردمان‌ور درنگی و فرود کردیم آنرا فرودکردنی. (۱۰۷) بگه: بگرو یید بدان یامگرو یید، ایشان کداده شدند[3] علم از پیش آن، ازمان خوانده شهد وریشان، می افتند ور زنخها سجده‌گرفتاران[4]. (۱۰۸) ومی‌گهند: پاکی خداوند ایما را، که هست وعده‌ی خداوند ایما کرده. (۱۰۹) می افتند ور زنخها، می گریند و بیوزاید ایشانرا نرم‌شدنی. (۱۱۰) بگه: بخوانید خدای را یا بخوانید رحمن را. هرکدام را خوانید، او یراست نامهای نیکوا و اشکرامکن[5] نماز توا و پنهام مکن بدان و بطلب میان آن راهی. (۱۱۱) بگه: سپاس آن خدای را که نگرفت فرزندی و نبود او یرا شریکی در پادشای و نبود او یرا ولی از خواری و بزرگ‌دار او یرا بزرگ داشتنی.



سورة الکهف مائة واحد عشر آية



به نام خدای روزی دادار[6] رحمت‌کنار[7]. (۱) سپاس آن خدای را کفرود کرد ور بنده‌ی اوی کتاب راست و نکرد آنرا کیل[8]. (۲) تا بدس برد از عذابی سخت از نزدیک اوی ومیزدک برد[9] مومنان را، ایشانرا کمی‌کنند نیکیها، کایشانرا بهد مزدی نیکوا. (۳) درنگ کناران[10] بند در آن همیشه. (٤) وبدس‌برد[11] ایشانرا که گفتند: گرفت خدای فرزندی. (٥) نیست ایشانرا بدان هیچ علمی ونی پدران ایشانرا، بزرگ شد سخنی می بیرون آید از دهنها ایشان، نمی گهند بی‌دروغی. (٦) شاید کتوا[12] کشتاری نفس تراور اثرها ایشان از انده که بنگرو یند بدین حدیث. (۷) ایما کردیم آن رای ور

---

۱ ــ **میزدک بر:** مژده دهنده.
۲ ــ **بدس بر:** بیم دهنده.
۳ ــ **کداده شدند:** که داده شدند.
٤ ــ **سجده گرفتاران:** سجده کنان.
٥ ــ **اشکرا مکن:** آشکارا مکن. ٭
٦ ــ **روزی‌دادار** = رحمن: بخشنده؛ بخشاینده.
۷ ــ **رحمت کنار**= رحیم.
۸ ــ **کیل:** کژ؛ ناراست. ٭
۹ ــ **میزدک‌برد:** مژده دهد.
۱۰ ــ **درنگ کناران:** درنگ کنندگان.
۱۱ ــ **بدس‌برد:** بیم کند.
۱۲ ــ **کتوا:** که تو.

الارض زينة لها لنبلوهم ايهم احسن عملا وانا لجاعلون ما عليها صعيدا جرزا

ام حسبت ان اصحاب الكهف والرقيم كانوا من اياتنا عجبا اذ اوى الفتية

الى الكهف فقالوا ربنا اتنا من لدنك رحمة وهيئ لنا من امرنا رشدا فضربنا

على اذانهم في الكهف سنين عددا ثم بعثناهم لنعلم اي الحزبين احصى لما لبثوا

امدا نحن نقص عليك نباهم بالحق انهم فتية امنوا بربهم وزدناهم هدى ورب

طنا على قلوبهم اذ قاموا فقالوا ربنا رب السموات والارض لن ندعوا من

دونه الها لقد قلنا اذا شططا هؤلاء قومنا اتخذوا من دونه الهة لولا ياتون

عليهم بسلطان بين فمن اظلم ممن افترى على الله كذبا واذ اعتزلتموهم

وما يعبدون الا الله فاووا الى الكهف ينشر لكم ربكم من رحمته ويهيئ لكم

من امركم مرفقا وترى الشمس اذا طلعت تزاور عن كهفهم ذات اليمين واذا

غربت تقرضهم ذات الشمال وهم في فجوة منه ذلك من ايات الله من يهد الله

فهو المهتد ومن يضلل فلن تجد له وليا مرشدا وتحسبهم ايقاظا وهم رقود

ونقلبهم ذات اليمين وذات الشمال وكلبهم باسط ذراعيه بالوصيد لو ا

طلعت عليهم لوليت منهم فرارا ولملئت منهم رعبا وكذلك

زمین آرایشتی[1] آنرا، تا بیازمایم ایشانرا، کدام ازیشان نیکوتر به عمل. (۸) ایما کناران اند آن رای[2] ورآن است خاکی خشک. (۹) یا پیـنداشتی که ایاران سوراخ که[3] و رقیم[4] بودند از آیتهای ایما شگفتی. (۱۰) آمدند جوانکان[5] بی سوراخ که، گفتند: خداوند ایما! ده ایما را از نزدیک توا رحمتی و بساز ایما را از کار ایما راستی. (۱۱) بخوابانیدیم ایشانرا در سوراخ که سالهای بسیار. (۱۲) واز ورانگیختیم ایشانرا تا دانیم کدام از دوگر آمارنده‌تر[6] آن رای درنگ کردند غایتی. (۱۳) ایما می قصه کنیم ور توا خبر ایشان به حق. ایشان جوانکان بودند، بگرو یستند به خداوند ایشان و بیوزودیم ایشانرا ره‌نموی. (۱٤) و ببستیم وردلها ایشان،ورخاستند، گفتند: خداوند ایما، خداوند آسمانها وزمین،نخوانیم از بیرون اوی خدای. گفتیم نون[7]جوری . (۱۵) این گره قوم ایما گرفتند از بیرون اوی خدایانی، چرا نمی آرند وریشان حجتی دیدور، کی ستم کارتر از کی درحیند ور خدای دروغ؟ (۱٦) که می ورتاشدید[8] ازیشان و برستون نمی کردند بی‌خدای را، بیایید بی‌سوراخ که تا بپراکند شما را خداوند شما از رحمت اوی و بسازد شما را از کار شما صلاحی.

(۱۷) دیدی خرشید را، ازمان ورآمدی می گشتی از سوراخ که ایشان ور راست‌دست، ازمان کفرود شدی، می گشتی زیشان ور چپ دست. ایشان در فراخی بودند از آن. آن از آیتهای خدای است، کرا ره نماید خدای، اوی است ره‌بردار و کرا وی‌ره کند، نگندی او یرا ولی ره‌آر[9]. (۱۸) و پینداری ایشانرا بیداران و ایشان خواب کناران، می گردانستیم ایشانرا ور راست‌دست و چپ دست و سگ ایشان درازکنار[10] بود دو دست اوی بی‌درگه. ار وررسیدی وریشان، وازگشتی ازیشان به گریختن و پرکرده‌شدی[11] زیشان ترس. (۱۹) چنان ورانگیـ .....



۱ ــ **آرایشت:** آرایش.
۲ ــ **آن رای:** آن را که. *
۳ ــ **سوراخ که:** سوراخ کوه.
٤ ــ **رقیم:** لوح و نوشته؛ وادی کهف.
۵ ــ **جوانکان:** جوانان.
٦ ــ **آمارنده‌تر:** شمرنده‌تر.
۷ ــ **نون:** آنگاه.
۸ ــ **می ورتا شدید:** کناره گرفتید؛ یکسو شدید؛ جدا شدید. *
۹ ــ **ره‌آر:** راه‌نما.
۱۰ ــ **درازکنار:** گسترنده؛ کشنده.
۱۱ ــ **پرکرده شدی:** پرگردیدی.

ليتسآءلوا بينهم قال قآئل منهم كم لبثتم قالوا لبثنا يوما او بعض يوم قالوا

ربكم اعلم بما لبثتم فابعثوا احدكم بورقكم هذه الى المدينة فلينظر

ايها ازكى طعاما فليأتكم برزق منه وليتلطف ولا يشعرن بكم احدا انهم ان

يظهروا عليكم يرجموكم او يعيدوكم في ملتهم ولن تفلحوا

اذا ابدا وكذلك اعثرنا عليهم ليعلموا ان وعد الله حق وان الساعة لا ريب

فيها اذ يتنازعون بينهم امرهم فقالوا ابنوا عليهم بنيانا ربهم اعلم

بهم قال الذين غلبوا على امرهم لنتخذن عليهم مسجدا سيقولون ثلثة رابعهم

كلبهم ويقولون خمسة سادسهم كلبهم رجما بالغيب ويقولون سبعة

وثامنهم كلبهم قل ربي اعلم بعدتهم ما يعلمهم الا قليل فلا تمار فيهم

الا مرآء ظاهرا ولا تستفت فيهم منهم احدا ولا تقولن لشاىء اني فاعل ذلك

غدا الا ان يشآء الله واذكر ربك اذا نسيت وقل عسى ان يهدين ربي لاقرب

من هذا رشدا ولبثوا في كهفهم ثلث مائة سنين وازدادوا تسعا قل الله اعلم

بما لبثوا له غيب السموات والارض ابصر به واسمع ما لهم من دونه من ولي

ولا يشرك في حكمه احدا واتل ما اوحي اليك من كتاب ربك لا مبدل

تا یک‌ودیگر را بپرسند، میان ایشان گفت گفتاری ازیشان: چند درنگ کردید؟ گفتند: درنگ کردیم روزی یا برخ روزی. گفتند: خداوند شما داناتر بدان درنگ کردید. بفرستید یکی را از شما به درم شما این بی شارستان[1]، کو بنگر کدام از آن پاکیزه‌تر به طعام. کوآر[2] به شما روزی ازان وکو نااشنخته رو[3]و دانسته مکن به شما یکی را. ﴿۲۰﴾ ایشان ار وررسند ورشما به سنگ بکشند شما را، یا واز آرند شما را در دین ایشان و نیک‌بخت نشند[4] نون[5] هرگز. ﴿۲۱﴾ چنان وررسانیدیم وریشان، تا بدانند که وعده‌ی خدای حق است و رستاخیز گمامندی نیست درآن. کمی‌پیکار کردند میان ایشان کار ایشان گفتند: بنا کنند وریشان گل‌کردی[6]. خداوند ایشان داناتر بدیشان. گفتند ایشان که غلبه کردند ورکار ایشان کنند وریشان مزگتی. ﴿۲۲﴾ انوز می گهند سه بودند، چهارم ایشان سگ ایشان و می گهند پنج بودند، ششم ایشان، سگ ایشان. ظنی بناپدیدی و می گهند هفت بودند، هشتم ایشان سگ ایشان. بگه: خداوند من داناتر به شمار ایشان. نداند ایشانرا بی خجاره‌ی[7]. پیکار مکن دریشان بی‌پیکاری اشکرا و جواب مطلب دریشان زیشان یکی را. ﴿۲۳﴾ ومگه چیزی رامن کنارم[8] آن فردا. ﴿۲۴﴾ بی‌آن کخواهد خدای و ایاد کن خداوند ترا، ازمان کفرموش کنی[9] و بگه: شاید که ره نماید مرا خداوند من نزدیکتر... ین من براستی. ﴿۲۵﴾ و درنگ کردند در سوراخ که ایشان سیصد سال و بیوزودند نه. ﴿۲۶﴾ بگه: خدای داناتر... او یرا ناپدیدی آسمانها و زمین، چون بیناست اوی و چون اشنوا. نیست ایشانرا از بیرون اوی هیچ ولی... حکم اوی یکی را. ﴿۲۷﴾ بخوان آن وحی کرده‌شد بی[10] توا از کتاب خداوند توا. بدل کنار[11] نیست



۱ ــ شارستان: شهر.
۲ ــ کوآر: پس بیار.
۳ ــ کونااشنخته‌رو=ولیتلطف:باید پنهان و ناشناس برود.
٤ ــ نیک‌بخت نشند: رستگار نشوند؛ = لن تفلحوا.
۵ ــ نون: آنگاه.
٦ ــ گل‌کرد: بنا و بنیان. *
۷ ــ خجاره: اندک؛ کم. *
۸ ــ کنار: کننده.
۹ ــ کفرموش کنی: که فراموش کنی.
۱۰ ــ بی: به؛ به سوی.
۱۱ ــ بدل کنار: گرداننده؛ دیگر کننده.

لكلمته ولن تجد من دونه ملتحدا واصبر نفسك مع الذين يدعون ربهم بالغدوة

والعشي يريدون وجهه ولا تعد عيناك عنهم تريد زينة الحيوة الدنيا ولا

تطع من اغفلنا قلبه عن ذكرنا واتبع هويه وكان امره فرطا وقل الحق

من ربكم فمن شاء فليومن ومن شاء فليكفر انا اعتدنا للظلمين نارا احاط

بهم سرادقها وان يستغيثوا يغاثوا بماء كالمهل يشوي الوجوه بئس

الشراب وساءت مرتفقا ان الذين امنوا وعملوا الصلحت انا لا نضيع اجر من

احسن عملا اولئك لهم جنت عدن تجري من تحتهم الانهر يحلون فيها من

اساور من ذهب ويلبسون ثيابا خضرا من سندس واستبرق متكئين فيها

على الارائك نعم الثواب وحسنت مرتفقا واضرب لهم مثلا رجلين جعلنا

لاحدهما جنتين من اعناب وحففنهما بنخل وجعلنا بينهما زرعا كلتا

الجنتين اتت اكلها ولم تظلم منه شيئا وفجرنا خللهما نهرا وكان له ثمر

فقال لصاحبه وهو يحاوره انا اكثر منك مالا واعز نفرا ودخل جنته وهو

ظالم لنفسه قال ما اظن ان تبيد هذه ابدا وما اظن الساعة قائمة ولئن

رددت الى ربي لاجدن خيرا منها منقلبا قال له صاحبه وهو يحاوره اكفرت

سخنان او یرا و نگندی از بیرون اوی ستادجای[1]. ﴿۲۸﴾ وازگیر[2] نفس ترا وا ایشان کمی خوانند خداوند ایشان را به بامداد و او یارگه[3]. می خواهند پاداش اوی، کو مگرد دو چشم توا ازیشان، می خواهی آرایشت[4] زندگانی این گیتی و فرمان‌برداری مکن کرا بارخوارگندادیم[5] دل اوی از اياد کرد ایما[6] و پس‌روی کرد هوای او یرا و هست کار اوی ضایع. ﴿۲۹﴾ بگه: حق از خداوند شما، کی خواهد کو بگروی و کی خواهد کو کافر شه، ایما بساختیم ستم کاران را آتشی، در گرفت بدیشان سرای پرده‌ی[7] آن، ار فریاد خواهند، فریاد رسیده شند به آوی چون روی گدخته[8] بریان کند رویها را. گد است[9] شراب و گد است مجلس. ﴿۳۰﴾ ایشان کبگرو یستند و کردند نیکیها، ایما ضایع نکنیم مزد کی نیکوا کرد عمل. ﴿۳۱﴾ ایشان ایشانرا بهد بوستانها عدن، می رفت از زیر ایشان جویها. می پیرایه کرده شند در آن از دستورنجنهای[10] از زر و می پوشند جامهای سوز[11] از سندس و استبرق، تکیه کناران[12] بند در آن ورتختها. نیک است ثواب و نیکوا مجلس. ﴿۳۲﴾ بزن ایشانرا مثلی دو مرد را، کردیم یکی را زان دوا دو بوستان از انگور و درگرفتیم آن دو را به خرما و کردیم میان آن دوا کشته‌ی. ﴿۳۳﴾ هردوا بوستان داد بار آن و نکهیست[13] از آن چیزی و براندیم در میان آن دوا جوی. ﴿۳۴﴾ و بود او یرا مالی، گفت ایار او یرا و اوی می پیکار کرد وا اوی: من گو یشتر هم از توا به مال و عزیزتر به گره. ﴿۳۵﴾ درشد در بوستان اوی و اوی ستمکار بود ور نفس اوی. گفت: نمی پیندارم که کرانه شهد[14] این هرگز. ﴿۳۶﴾ و نمی پیندارم رستاخیز را بپای‌شدار[15]، ار واز آورده‌شم بی خداوند خود، گندم گیه[16] از آن به واز گشتن. ﴿۳۷﴾ گفت او یرا ایار اوی و اوی می پیکار کرد وا اوی: ای کافر شدی



۱ ــ **ستاد جای**: پناه گاه؛ پناه. ٭
۲ ــ **وازگیر**: بازدار؛ شکیبا کن.
۳ ــ **او یارگه**: شبانگاه. ٭
٤ ــ **آرایشت** : آرایش.
۵ ــ **بارخوار گندادیم**: غافل یافتیم؛ غافل کردیم. ٭
٦ ــ **اياد کرد ایما**: یاد ما؛ یاد کرد ما. ٭
۷ ــ **سرای پرده**: پرده‌سرا؛ خیمه.
۸ ــ **روی گدخته**: مس گداخته.
۹ ــ **گداست**: بداست.
۱۰ ــ **دستورنجنها**: دست‌بندها.
۱۱ ــ **سوز**: سبز. ٭
۱۲ ــ **تکیه کناران**: تکیه کنندگان.
۱۳ ــ **نکهیست**: نکاست؛ ستم نکرد.
١٤ ــ **کرانه شهد**: بپایان رسد؛ نیست شود.
۱۵ ــ **بپای شدار**: برپای شونده؛ ایستاده.
۱٦ ــ **گیه**: به؛ نیک؛ بهتر. ٭

بالذي خلقك من تراب ثم من نطفة ثم سواك رجلا لكنا هو الله ربي ولا أشرك
بربي أحدا ولولا إذ دخلت جنتك قلت ما شاء الله لا قوة إلا بالله إن ترن أنا أقل
منك مالا وولدا فعسى ربي أن يؤتين خيرا من جنتك ويرسل عليها حسبانا من
السماء فتصبح صعيدا زلقا أو يصبح ماؤها غورا فلن تستطيع له طلبا وأحيط
بثمره فأصبح يقلب كفيه على ما أنفق فيها وهي خاوية على عروشها ويقول
يا ليتني لم أشرك بربي أحدا ولم تكن له فئة ينصرونه من دون الله وما كان منتصرا
هنالك الولاية لله الحق هو خير ثوابا وخير عقبا واضرب لهم مثل الحياة الدنيا
كماء أنزلناه من السماء فاختلط به نبات الأرض فأصبح هشيما تذروه الرياح
وكان الله على كل شيء مقتدرا المال والبنون زينة الحياة الدنيا والباقيات
الصالحات خير عند ربك ثوابا وخير أملا ويوم نسير الجبال وترى الأرض
بارزة وحشرناهم فلم نغادر منهم أحدا وعرضوا على ربك صفا لقد
جئتمونا كما خلقناكم أول مرة بل زعمتم ألن نجعل لكم موعدا ووضع
الكتاب فترى المجرمين مشفقين مما فيه ويقولون يا ويلتنا ما لهذا الكتاب
لا يغادر صغيرة ولا كبيرة إلا أحصاها ووجدوا ما عملوا حاضرا ولا

بدوی که بیافرید ترا از خاکی، واز از نطفه‌ی، واز تمام کرد ترا مردی؟ (۳۸) بی ایما اوی است خدای خداوند من و شریک نگیری به خداوند خود یکی را. (۳۹) چرا که درشدی در بستان توا، نگفتی ماشاالله، قوت نیست بی[1] به خدای ارگینی مرا که می کمترم از توا به مال و فرزند. (۴۰) شاید خداوند من که دهد مرا گیه از بستان توا و بفرستد ورآن عذابی از آسمان شهد خاکی رمزک[2]. (۴۱) یا شهد آب آن فروشده[3]، نتوانی آنرا طلبیدنی. (۴۲) در گرفته شد به میوه‌ی آن شد می گردانست دودست اوی ورآن خز ین- کرد درآن و آن افتادار بود ور شتفتهای[4] آن و می گفت: یا کاسکی[5] کمن شریک نگرفتی به خداوند من یکی را. (۴۳) و نبود او یرا گرهی کنصرت کردندی[6] او یرا از بیرون خدای و نبود داد واز آوردار[7]. (۴۴) آنجا پادشای خدای را حق آن گیه به پاداش و گیه به عاقبت. (۴۵) بزن ایشانرا مثل زندگانی این گیتی چون آوی کفرود کردیم آنرا از آسمان، بیامیخت بدان نبات زمین‌شد شکسته[8]، می‌روبند آنرا بادها و هست خدای ور هر چیزی توانا. (۴۶) مال و پسران آرایشت زندگانی این گیتی و عملهای نیک، گیه‌نزدیک خداوند توا به پاداش و گیه به امید. (۴۷) آن روز برانیم کهها را وگینی[9] زمین را بیرون‌آمدار و حشر کنیم ایشانرا؛ مهیلیم[10] ازیشان یکی را. (۴۸) و عرضه کرده شند ورخداوند توا صفی.آمدید بدیما، چنان بیافریدیم شما را نخست بار، بل گفتید ای نکنیم شما را وعده‌ی. (۴۹) ونهاده شهد کتاب، گینی گنه‌کاران را ترسیداران زان درآن است ومی گهند یا وای ایما! چیست این نامه را نمی هیلد خوردی و نی بزرگی یا بی بیامارید[11] آنرا؟ وگندادند آن کردند حاضر



۱ ــ **بی**: مگر.
۲ ــ **رمزک**: لغزنده و نرم. *
۳ ــ **فروشده**: پنهان و فروشونده.
٤ ــ **شتفتها**: سقف ها. *
۵ ــ **کاسکی**: کاشکی.
٦ ــ **کنصرت کردندی**: که نصرت می کردند.
۷ ــ **داد واز آوردار**: کینه کش.
۸ ــ **شکسته**: خرد شده. *
۹ ــ **گینی**: بینی.
۱۰ ــ **مهیلیم**: دست بازندار یم؛ رها نکنیم.
۱۱ ــ **بیامار ید**: بشمرد. *

يظلم ربك احدا واذ قلنا للملائكة اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابليس كان

من الجن ففسق عن امر ربه افتتخذونه وذريته اولياء من دوني وهم لكم

عدو بئس للظالمين بدلا ما اشهدتهم خلق السموات والارض ولا خلق

انفسهم وما كنت متخذ المضلين عضدا ويوم يقول نادوا شركائي الذين

زعمتم فدعوهم فلم يستجيبوا لهم وجعلنا بينهم موبقا ورأى المجرمون

النار فظنوا انهم مواقعوها ولم يجدوا عنها مصرفا ولقد صرفنا في هذا

القرآن للناس من كل مثل وكان الانسان اكثر شيء جدلا وما منع الناس ان يؤمنوا

اذ جاءهم الهدى ويستغفروا ربهم الا ان تأتيهم سنة الاولين او يأتيهم العذاب

قبلا وما نرسل المرسلين الا مبشرين ومنذرين ويجادل الذين كفروا بالباطل

ليدحضوا به الحق واتخذوا آياتي وما انذروا هزوا ومن اظلم ممن ذكر بآيات ربه

فاعرض عنها ونسي ما قدمت يداه انا جعلنا على قلوبهم اكنة ان يفقهوه وفي

آذانهم وقرا وان تدعهم الى الهدى فلن يهتدوا اذا ابدا وربك الغفور ذو

الرحمة لو يؤاخذهم بما كسبوا لعجل لهم العذاب بل لهم موعد لن يجدوا من

دونه موئلا وتلك القرى اهلكناهم لما ظلموا وجعلنا لمهلكهم موعدا

وستم نکند خداوند توا وریکی. (۵۰) که گفتیم فریستگانرا: سجده گیرید آدم را. سجده گرفتند مگر ابلیس، بود از جنیان. نافرمان شد از فرمان خداوند اوی، ای می گیرید او یرا وفرزندان او یرا ولیانی از بیرون من؟ وایشان شما را دشمن اند. گـد بهد[۱] ستم کاران را بدلی.

(۵۱) حاضر نکردم ایشانرا به آفریدن آسمانها و زمین و نی به آفریدن نفسها ایشان و نبودم گرفتار[۲] وی‌ره کناران[۳] را ایارانی[۴]. (۵۲) آن روز گوهیم: بخوانید شریکان مرا، ایشان که گفتید بخوانند ایشانرا جواب نکنیم ایشانرا و کردیم میان ایشان هلاک‌جای[۵].

(۵۳) وگینند[۶] گنه‌کاران آتش یقین شند ایشان درشداران[۷] آن‌اند و نگندند ازان گشتنی. (۵۴) دیدور کردیم درین قران مردمانرا از هر مثلی و هست انسان گو یشتر چیزی به پیکار. (۵۵) چی ببشرد مردمانرا کبگرو یستندی که آمد بدیشان ره‌نمونی و آمرزشت خهستندی[۸] از خداوند ایشان، بی‌آن کامد[۹] بدیشان سنّت نخستینان، یا آمد بدیشان عذاب معاینه. (۵۶) نفرستیم فرستادگانرا بی میزدک برداران[۱۰] وبدس برداران[۱۱] و پیکار کنند ایشان که کافر شدند بباطل تا بشکنند بدان حق را و گرفتند آیتهای مرا وآن‌بدس‌برده شدند اوسوسی[۱۲]. (۵۷) کی ستم کارتر از کی پند داده شد به آیتهای خداوند، اوی روی گردانست از آن و فرموش کرد آن پیش کرد دست اوی. ایما کردیم وردلها ایشان پوشستها که درنیاوند[۱۳] آن و در گوشها ایشان گرانی، ار بخوانی ایشانرا بی‌ره، تره نبرند[۱۴] نون[۱۵] هرگز.

(۵۸) خداوند توا آمرزیدگارست، خداوند رحمت؛ ار بگرفتی ایشانرا بدان کسب کردند بشتاوانیدی[۱۶] ایشانرا عذاب، بل ایشانرا وعده‌ی نگندند از بیرون آن ستادجای. (۵۹) آن‌اند دهها! هلاک کردیم ایشانرا آن رای[۱۷] ستم کردند و کردیم هلاک‌جای ایشانرا وعده‌ی.

---

۱ ــ **گد بهد:** بد باشد.
۲ ــ **گرفتار:** گیرنده.
۳ ــ **وی‌ره کناران:** گم‌راه کنندگان.
٤ ــ **ایاران:** یاری گران.
۵ ــ **هلاک جای:** هلاک گاه.
٦ ــ **گینند:** بینند.
۷ ــ **درشداران:** درافتندگان.
۸ ــ **آمرزشت خهستندی:** آمرزش می خواستند.
۹ ــ **کامد:** که آمد.
۱۰ ــ **میزدک برداران:** مژده دهندگان.
۱۱ ــ **بدس برداران:** بیم دهندگان.
۱۲ ــ **اوسوس:** افسوس.
۱۳ ــ **درنیاوند:** درنیابند.
۱٤ ــ **تره نبرند:** پس راه نبرند.
۱۵ ــ **نون:** آنگاه. *
۱٦ ــ **بشتاوانیدی:** بشتابانیدی.
۱۷ ــ **آن رای:** آن را که. *

وإذ قال موسى لفتىه لا أبرح حتى أبلغ مجمع البحرين أو أمضي حقبا فلما بلغا مجمع

بينهما نسيا حوتهما فاتخذ سبيله في البحر سربا فلما جاوزا قال لفتىه آتنا

غداءنا لقد لقينا من سفرنا هذا نصبا قال أرأيت إذ أوينا إلى الصخرة فإني نسيت

الحوت وما أنسانيه إلا الشيطان أن أذكره واتخذ سبيله في البحر عجبا قال

ذلك ما كنا نبغ فارتدا على آثارهما قصصا فوجدا عبدا من عبادنا آتيناه رحمة

من عندنا وعلمناه من لدنا علما قال له موسى هل أتبعك على أن تعلمن مما علمت

رشدا قال إنك لن تستطيع معي صبرا وكيف تصبر على ما لم تحط به خبرا قال

ستجدني إن شاء الله صابرا ولا أعصي لك أمرا قال فإن اتبعتني فلا تسألني عن شيء

حتى أحدث لك منه ذكرا فانطلقا حتى إذا ركبا في السفينة خرقها قال أخرقتها

لتغرق أهلها لقد جئت شيئا إمرا قال ألم أقل إنك لن تستطيع معي صبرا قال

لا تؤاخذني بما نسيت ولا ترهقني من أمري عسرا فانطلقا حتى إذا لقيا غلاما

فقتله قال أقتلت نفسا زكية بغير نفس لقد جئت شيئا نكرا قال ألم أقل لك

إنك لن تستطيع معي صبرا قال إن سألتك عن شيء بعدها فلا تصاحبني قد بلغت من

لدني عذرا فانطلقا حتى إذا أتيا أهل قرية استطعما أهلها فأبوا أن يضيفوهما

﴿٦٠﴾ که گفت موسی شاگرد او یرا: همیشه می روم تا رسم به بهم‌آمدن جای دو دریا یا می روم سالها. ﴿٦١﴾ ازمان کرسید[1] به بهم‌آمدن‌جای میان آن دوا، فرموش کردیم[2] ماهی آن دو را. گرفت ره‌او یرا در دریا گدری[3]. ﴿٦٢﴾ ازمان گداره شدند[4]، گفت شاگرد او یرا: ده ایما را چاشت. ایما دیدیم از سفر ایما این رنجی. ﴿٦٣﴾ گفت: ای دیدی که آمدیم بی‌سنگ؟ من فرموش‌کردم ماهی را و فرموش نکرد وا من‌آن مگر دیوکه اياد کرد او یرا. گرفت ره او یرا در دریا شگفتی. ﴿٦٤﴾ گفت: آنست آن بودیم می طلبیدیم واز-گشتند ور اثرهای آن دوا به واز جست ﴿٦٥﴾ گندادیم[5] بنده‌ی را از بندگان ایما، دادیم او یرا رحمتی از نزدیک ایما و بیاختیم او یرا از نزدیک ایما علمی. ﴿٦٦﴾ گفت او یرا موسی: ای پس روی کنم ترا ورآن که بیاموزی مرا، زان آمخته شدی راستی؟ ﴿٦٧﴾ گفت: توا نتوانی وامن شکیوای کردن[6]. ﴿٦٨﴾ چون شکیوای کنم ورآن درنگرفتی[7] بدان علمی؟ ﴿٦٩﴾ گفت: انوز گندی[8] مرا ارخواهد خدای شکیوا و نافرمان نشم ترا در کاری. ﴿٧٠﴾ گفت: ار پس روی کنی مرا، مپرس مرا از چیزی، تا نوا کنم[9] تراازآن‌اياد-کردی[10]. ﴿٧١﴾ برفتند تا ازمان که در نشستند درکشتی. سوراخ کرد آنرا. گفت: ای سوراخ کردی آنرا تا غرق کنی اهل آنرا؟ آوردی چیزی بزرگ. ﴿٧٢﴾ گفت: ای نگفتم توا نتوانی وامن شکیوای کردن؟ ﴿٧٣﴾ گفت: مگیر مرا بدان، فرموش کردم، ورمپوش[11] ورمن از کار من دشخواری[12]. ﴿٧٤﴾ برفتند تا ازمان کدیدند غلامی.. بکشت او یرا، گفت: ای بکشتی نفسی پاک‌بجد[13] نفسی؟ آوردی چیزی گست. ﴿٧٥﴾ گفت: ای نگفتم ترا.... انی وا من‌شکیوای کردن؟ ﴿٧٦﴾ گفت: ار پرسم ترا از چیزی پس آن صحبت مگیر وا من، رسیدی از.... ری. ﴿٧٧﴾ برفتند تا ازمان آمدند ور اهل دهی. طعام خواستند از اهل آن. ابا کرد[14] که مهمان کنندآن دورا.



١ ــ کرسید: که رسید.
٢ ــ فرموش کردیم: فراموش کردیم = نَسِیا.
٣ ــ گدر: گذر؛ راه.
٤ ــ گداره شدند: بگذشتند.
٥ ــ گندادیم: یافتیم. = فوجدا.
٦ ــ شکیوای کردن: شکیبایی.
٧ ــ درنگرفتی = لم تحط : احاطه پیدا نکردی.
٨ ــ انوز گندی: زود بود که بیابی.
٩ ــ نوا کنم: تازه و نو کنم.
١٠ ــ اياد کرد: یاد کرد؛ پند.
١١ ــ ورمپوش: منه و مرسان.
١٢ ــ دشخواری: دشواری.
١٣ ــ بجد: به جز؛ غیراز.
١٤ ــ ابا کرد: سر باز زد؛ = فابوا.

فوجدا فيها جدارا يريد أن ينقض فأقامه قال لو شئت لتخذت عليه أجرا قال هذا

فراق بيني وبينك سأنبئك بتأويل ما لم تستطع عليه صبرا أما السفينة فكانت

لمساكين يعملون في البحر فأردت أن أعيبها وكان وراءهم ملك يأخذ كل

سفينة غصبا وأما الغلام فكان أبواه مؤمنين فخشينا أن يرهقهما طغيانا

وكفرا فأردنا أن يبدلهما ربهما خيرا منه زكوة وأقرب رحما وأما الجدار

فكان لغلامين يتيمين في المدينة وكان تحته كنز لهما وكان أبوهما صالحا

فأراد ربك أن يبلغا أشدهما ويستخرجا كنزهما رحمة من ربك وما فعلته

عن أمري ذلك تأويل ما لم تسطع عليه صبرا ويسئلونك عن ذي القرنين قل سأتلوا

عليكم منه ذكرا إنا مكنا له في الأرض وآتيناه من كل شيء سببا فأتبع سببا حتى

إذا بلغ مغرب الشمس وجدها تغرب في عين حمئة ووجد عندها قوما قلنا يذا

القرنين إما أن تعذب وإما أن تتخذ فيهم حسنا قال أما من ظلم فسوف

نعذبه ثم يرد إلى ربه فيعذبه عذابا نكرا وأما من آمن وعمل صالحا فله جزاء الحسنى

وسنقول له من أمرنا يسرا ثم أتبع سببا حتى إذا بلغ مطلع الشمس وجدها تطلع

على قوم لم نجعل لهم من دونها سترا كذلك وقد أحطنا بما لديه خبرا

گندادند[1] در آن دیوالی[2]. می خواست که بیفتد، راست کرد آنرا، گفت: ار خهستی[3] بستدی وزآن مزدی. ﴿۷۸﴾ گفت: این است جدای میان من و میان توا. انوز[4] آگه کنم ترا به تفسیر آن نتوانستی وزآن صبر کردن. ﴿۷۹﴾ اما کشتی بود مسکینانی را می کار کردند در دریا. خهستم که سوراخ کنم آنرا و بود گداره[5] ایشان پادشا می ستد هرکشتی بستم. ﴿۸۰﴾ اما غلام، بودند پدر و مادر اوی دو مومن. ترسیدم که ور پوشاند وران دوا وی‌راهی و کافری. ﴿۸۱﴾ خواستم که بدل دهد آن دو را خداوند آن دوا، گیه از آن به پاکی و نزدیکتر به خویشی. ﴿۸۲﴾ اما دیوال بود دو غلام را، دو یتیم را، درشارستان[6] و بود زیرآن گنجی آن دو را و بود پدر و مادر آن دوا مردی نیک. خواست خداوند توا که رسند به قوت آن دوا و بیرون آرند گنج آن دو را، رحمتی را از خداوند توا و نکردم آن از فرمان خود. آن است تفسیر آن نتوانستی وزآن صبر کردن. ﴿۸۳﴾ می پرسند ترا از ذوالقرنین، بگه: انوز بخوانم ورشما از وی ایاد کردی. ﴿۸۴﴾ ایما جای کردیم او یرا در زمین و دادیم او یرا از هر چیزی راهی. ﴿۸۵﴾ پس‌روی کرد ره را. ﴿۸۶﴾ تا ازمـــان کرسید به فرودشدن‌جای خرشید، گنداد آنرا، می فرود شد در چشمه‌ی‌خلیش[7] و گنداد[8] نزدیک آن قومی. گفتیم: یا ذوالقرنین! یا آن که عذاب کنی یا آن که کنی دریشان نیکوی. ﴿۸۷﴾ گفت: اما کی ستم کرد، انوز عذاب کنم او یرا. واز رد کرده شهد بی خداوند اوی. عذاب کند او یرا عذابی گست. ﴿۸۸﴾ اما کی بگرو یست و کرد نیکی او یرا بهد پاداش نیکوی. انوز گـوهیم او یرا از کار ایما آسانی. ﴿۸۹﴾ واز پـس‌روی کرد ره را. ﴿۹۰﴾ تا ازمان رسید به ور-آمـدن جای خرشید، گنداد آنرا می ورآمـــد ورقومی نکرد ایشانرا از.... ﴿۹۱﴾ چنان......

۱ ـ گندادند: یافتند. *
۲ ـ دیوال: دیوار. *
۳ ـ خهستی: خواستی؛ می خواست.
٤ ـ انوز: زود بود که.
۵ ـ گداره: پیش؛ در راه.
٦ ـ شارستان: شهر.
۷ ـ خلیش: گل و لای و لجن و لوش. *
۸ ـ گنداد: یافت.

ثم اتبع سببا حتى إذا بلغ بين السدين وجد من دونهما قوما لا يكادون يفقهون قولا

قالوا يا ذا القرنين إن يأجوج ومأجوج مفسدون في الأرض فهل نجعل لك خرجا

على أن تجعل بيننا وبينهم سدا قال ما مكني فيه ربي خير فأعينوني بقوة أجعل بينكم

وبينهم ردما آتوني زبر الحديد حتى إذا ساوى بين الصدفين قال انفخوا حتى إذا

جعله نارا قال آتوني أفرغ عليه قطرا فما اسطاعوا أن يظهروه وما استطاعوا

له نقبا قال هذا رحمة من ربي فإذا جاء وعد ربي جعله دكا وكان وعد ربي حقا

وتركنا بعضهم يومئذ يموج في بعض ونفخ في الصور فجمعناهم جمعا وعرضنا

جهنم يومئذ للكافرين عرضا الذين كانت أعينهم في غطاء عن ذكري و

كانوا لا يستطيعون سمعا أفحسب الذين كفروا أن يتخذوا عبادي من دوني

أولياء إنا أعتدنا جهنم للكافرين نزلا قل هل ننبئكم بالأخسرين أعمالا الذين

ضل سعيهم في الحياة الدنيا وهم يحسبون أنهم يحسنون صنعا أولئك الذين كفروا

بآيات ربهم ولقائه فحبطت أعمالهم فلا نقيم لهم يوم القيامة وزنا ذلك

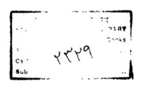
جزاؤهم جهنم بما كفروا واتخذوا آياتي ورسلي هزوا إن الذين آمنوا وعملوا

الصالحات كانت لهم جنات الفردوس نزلا خالدين فيها لا يبغون عنها حولا

(۹۲) واز پس روی کـــرد ره را. (۹۳) تا ازمان کرسید میان دو که، گنداد از بیرون آن دوا قومی نکامند[1] که دریاوند[2] سخنی. (۹۴) گفتند: یا ذوالقرنین! یاجوج و ماجوج توهی کناران[3] اند در زمین. ای کنیم ترا بیرون شدی ورآن که کنی میان ایما و میان ایشان بندی؟ (۹۵) گفت: آن دست داد مرا در آن خداوند من گیه، عون کنید مرا به قوتی، تا کنم میان شما و میان ایشان بشرستی[4]. (۹۶) دهید مرا پارهای آهن تا ازمان گراگر کرد[5] میان دو که، گفت: بدمید تا ازمان کرد آنرا آتشی گفت: دهید مرا تا فرودریزم ورآن مس. (۹۷) نتوانند که ورشند[6] ورآن و نتوانند آنرا سوراخ کردنی. (۹۸) گفت: این رحمتی از خداوند من، ازمان آید وعده‌ی خداوند من، کند آنرا شکسته[7] و هست وعده‌ی خداوند من حق. (۹۹) وبهلیم[8] برخی را زیشان آن روز می درشهد[9] در برخی و دمیده شهد درصور. بهم کنیم ایشانرا بهم کردنی. (۱۰۰) وعرضه کنیم در دوزخ آن روز کافران را عرضه کردنی. (۱۰۱) ایشان بود چشمها ایشان در پرده‌ی از ایاد کرد من و بودند نمی توانستند اشنیدن. (۱۰۲) ای پینداشتند، ایشان که کافر شدند، که گیرند بندگان مرا از بیرون من ولیانی؟ ایما بساختیم دوزخ کافران را پاداش. (۱۰۳) بگه: ای آگه کنم شما را به زیان کرتران[10] عملها؟ (۱۰۴) ایشان، گم شد کار ایشان در زندگانی این گیتی وایشان می پیندارند کایشان می نیکوا کنند کاری. (۱۰۵) ایشان ایشان اند کافر شدند به آیتهای خداوند ایشان و پدیره آمدن وی. توه‌شد[11] عملها ایشان، بنا ستانیم ایشانرا به روز رستاخیز سنجی[12]. (۱۰۶) آن است پاداش ایشان دوزخ بدان کافر شدند و گرفتند آیتهای مرا و پیغامبران مرا اوسوسی. (۱۰۷) ایشان بگرو یستند و کردند نیکیها، بهد ایشانرا بوستانهای فردوس...داش. (۱۰۸) جاودانگان... درآن نطلبند ازآن گشتنی.



۱ ــ **نکامند:** نمی خواهند. *
۲ ــ **در یاوند:** در یابند.
۳ ــ **توهی کناران:** تباهکاران.
٤ ــ **بشرست:** بند؛ سد. *
۵ ــ **گراگر کرد:** برابر کرد.
٦ ــ **ورشند:** برشوند؛ برآیند.
۷ ــ **شکسته:** ریز ریز. *
۸ ــ **بهلیم:** دست باز داریم.
۹ ــ **می درشهد:** درمی شود.
۱۰ ــ **زیان کرتران:** زیان کارتران.
۱۱ ــ **توه شد:** تباه شد و نیست شد.
۱۲ ــ **سنج:** سنجیدن و اندازه؛ وزن.



۲۳۲۹